

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ﴾ [هود: ۸۸].

آلفوس

ALFOS

پاسخ عقلی به دروغ‌های تاریخی در فرهنگ شیعه

(جلد اول)

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

بخش اول: پاسخ عقلی به دروغ‌های تاریخی در فرهنگ شیعه	۷
مقدمه	۱۰
ریشه‌های تاریخی بحث	۲۵
فرضیه	۳۱
پیش نیازها	۳۳
پیش نیازهای در خصوص احادیث	۳۴
پیش نیاز مبتنی بر عقل محض	۳۴
پیش نیازهای مبتنی بر اصول روانشناسی	۳۴
بدبختی‌ها، دردها و انحرافات	۵۷
منابع	۶۸
قرآن	۶۸
نهج البلاغه	۷۲
سیره ابن هشام (یا سیره ابن اسحاق شیعی)	۷۲
سخنی کوتاه پیرامون کتاب جعلی سلیم بن قیس هلالی	۷۹
تعاریف	۹۰
توضیحی کوتاه در خصوص اصحاب نبی اکرم	۹۱
روش تحقیق	۹۶
موضع نویسنده	۹۸

هدف تحقیق.....	۱۰۰
اشتباهات و انحرافات عمده محققین شیعه.....	۱۲۱
محققین روانشناس قاضی بازپرس جرم شناس.....	۱۳۶
نکته‌ای چند در مورد قرآن.....	۱۳۷
بخش دوم: خلافت، نص یا شوری؟.....	۱۸۲
رهبری: نص یا شوری؟.....	۱۸۴
ضربت علی در روز خندق از عبادت جن و انس برتر بود. به خلافت ربطی ندارد.....	۱۹۰
غدير خم.....	۱۹۱
برکه‌ای با آب مسموم. بین راه مکه و مدینه.....	۱۹۲
سقیفه بنی ساعده.....	۱۹۵
پیش نیازها.....	۲۰۲
اصحاب.....	۲۰۳
- چهار نکته بسیار جالب، وجود دارد که توجه به آنها می‌تواند جلوی بسیاری از سفسطه‌ها و مغالطه‌ها را بگیرد.....	۲۰۴
فرهنگ مخالفت در اصحاب.....	۲۱۸
رعایت مصلحت از سوی حضرت علی <small>علیه السلام</small>	۲۲۵
خفقان و دیکتاتوری.....	۲۲۸
علمداری در بیشتر جنگ‌ها.....	۲۷۱
سایر قرائن و شواهد و نشانه‌ها.....	۲۷۷
داستان‌ها و گفتگوها.....	۲۷۷

عقل و منطق.....	۲۸۴
احادیث و روایات.....	۲۹۰
سایر موارد.....	۲۹۰
علت مخالفت حضرت علی با واقعه سقیفه.....	۲۹۶
نتیجه گیری و جمع بندی.....	۲۹۷
توضیحی کوتاه پیرامون کلمه مولی.....	۳۰۱
توضیحی مختصر، پیرامون کلمه بیعت.....	۳۰۲
توضیحی مختصر پیرامون آیات ابلاغ.....	۳۰۳
سخنی مختصر پیرامون آیه انذار و آیه ولایت.....	۳۰۵
آیه انذار.....	۳۰۵
آیه ولایت.....	۳۰۶
حدیث منزلت.....	۳۱۰
بخش سوم: درباره حضرت عمر و حضرت ابوبکر.....	۳۱۲
درباره حضرت عمر و حضرت ابوبکر.....	۳۱۳
۱- غصب خلافت (اتهام مشترک بین حضرت عمر و حضرت ابوبکر).....	۳۱۸
۲- علت اصلی شهادت حضرت فاطمه (س) و محسن جنین آن حضرت (اتهام حضرت عمر).....	۳۲۰
۳- غصب فدک (اتهام علیه حضرت ابوبکر!).....	۳۳۲
۴- تحریف دین و مسیر جامعه اسلامی (مشترک بین حضرت عمر و حضرت ابوبکر).....	۳۳۹
۵- ریشه یابی انحراف.....	۳۶۷
۶- سوزاندن احادیث.....	۳۶۸

۳۷۴	۷- اتهامات متفرقه دیگر.....
۳۷۹	افسانه قلم و دوات.....
۳۸۸	منافقان مدینه.....
۳۹۰	ماجرای ابلاغ سوره براءت.....
۳۹۲	آیات قرآن.....
۳۹۶	نیات و عملکردها.....
۳۹۸	سب و لعن.....
۴۰۰	حضرت فاطمه.....
۴۰۲	خطبه حضرت فاطمه در مسجد مدینه.....
۴۰۶	خفقان، دیکتاتوری و اختناق.....
۴۰۸	سب و لعن.....
۴۱۶	مختصری از کتاب: ابوبکر، ابرمردی از تبار ابراهیم بت شکن.....
۴۱۶	ابوبکر در کلام پیامبر و صحاب.....
۴۲۳	دفاع علی از خلافت ابوبکر.....
۴۳۱	خصوصیات فردی حضرت ابوبکر (رضی الله عنه).....
۴۳۱	رأفت و مهربانی ابوبکر.....
۴۳۲	ابوبکر و کودکان.....
۴۳۴	زهد و تواضع حضرت ابوبکر (رضی الله عنه).....
۴۳۹	مختصری از زندگی حضرت عمر ابن خطاب از ابن ابی الحدید.....
۴۴۳	بعضی از سخنان عمر.....
۴۴۴	خبر عمر با عمرو بن معدی کرب.....

۴۴۷.....	احادیثی که در فضیلت عمر وارد شده است.....
۴۴۹.....	اخباری که درباره چگونگی مسلمان شدن عمر رسیده است.....
۴۵۲.....	تاریخ وفات حضرت عمر و اخباری که در این مورد رسیده است.....

به نام خدا

با سلام و درود بر حضرت محمد ﷺ و خاندان پاکش و اصحاب وفادارش.
هدف از نگارش این مختصر، بیان یک سری از افکار و اعمال ضد اسلامی عده‌ای از
خرافیون شیعه در مناسک حج است، افکار و اعمالی که باعث تفرقه میان مسلمانان
می‌شود، و برای وحدت امت اسلامی خطرناک می‌باشد.

بخش اول:

پاسخ عقلی به دروغ‌های تاریخی

در فرهنگ شیعه

- مقدمه
- ریشه‌های تاریخی بحث
- پیش نیازها
- دردها و انحرافات
- منابع
- تعاریف
- روش تحقیق
- موضع نویسنده
- هدف تحقیق
- اشتباهات و انحرافات محققین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالعه جلد حاضر یعنی جلد اول، اندکی صبر و حوصله می‌خواهد. می‌توانید با مراجعه به جلد‌های بعدی متوجه اصل مطلب شوید. ولی برای درک بهتر و شیرین‌تر مطالب، توصیه می‌کنم از همین جلد اول با دقت شروع کنید.

«إِنْ فِي أَيَّامِ عَمْرِكُمْ نَفَحَاتُ أَلَا فَتَعْرَضُوا».

«همانا در برخی روزهای عمرتان، نسیم‌هایی الهی می‌وزد مراقب باشید و در مسیر آن قرار گیرید». پیامبر اسلام ﷺ.

خدایا! کتاب مرا چنین نسیمی قرار بده.

پیروی از آباء و اجداد + هم‌رنگ جماعت شدن + تقلید کورکورانه + برداشت غلط از افسانه‌های تاریخی + عمل به نتایج حاصله = آتش دوزخ

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء: ۸۱].

«و بگو حق آمد و باطل نابود شد، همانا باطل نابود شدنی است».

حقیقتی بزرگ‌تر از خدا و یگانه‌تر از احدیت، مهم‌تر از انسانیت، راستگوتر از محمد، نابتر از علی، زیباتر از حسین و مظلوم‌تر از اسلام در تمام جهان هستی وجود ندارد و متأسفانه بیشترین خرافات جهان نیز در اطراف همین واژه‌های ناب ساخته شده است. توسط شیطان و شیطان صفتان. هر چند، نسیمی کافیت تا قصر خیالی جهل و خرافه در هم فرو بریزد. خداوندا کتاب مرا چنین نسیمی قرار بده.

شیعه در خواب بسیار دور و درازی فرو رفته، شاید فقط یک شوک بتواند او را بیدار کند. خداوندا امیدوارم آن شوک، این کتاب باشد.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الرعد: ۱۱].

«خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد تا اینکه خودشان تغییر کنند».

﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ [الزمر: ۱۸].

«پس مژده ده به بندگان، کسانی که سخن را می‌شنوند و بهترینش را پیروی می‌کنند».

اگر انسانی مذهبی و معتقد هستی و این کتاب را نخوانی کل عمرت بر فنا است به شرافتم قسم می‌خورم پس از خواندن این تحقیق بسیار شاد و خوشحال خواهی شد که آنرا مطالعه کرده‌ای و از گمراهی و عذاب دوزخ نجات یافته‌ای.

مقدمه

هر کس مرا بر ابوبکر و عمر، برتری دهد بر او حد مفتری جاری می‌کنم. [حضرت علی علیه السلام (روایت شده از هشتاد طریق!)]

در اشعار مثنوی مولوی داستانی وجود دارد به این قرار که: شخصی به چهار نفر، یک درم می‌بخشد. ترک و رومی و فارس و عرب. هر چهار نفر، دلشان می‌خواسته با آن یک درم، انگور بخرند ولی چون زبانشان متفاوت بوده ندانسته شروع می‌کنند به سر و مغز هم کوفتن. در این کتاب، خواهیم دید که اختلاف اصلی شیعه با اهل سنت بر سر مساله امامت بوده و اشتباه شیعه این است که امامت و خلافت را یک موضوع واحد می‌داند در حالی که در این کتاب، با هزاران دلیل منطقی و عقلی و تاریخی برای شما به خوبی ثابت خواهیم کرد که امامت و خلافت، دو موضوع کاملاً جداگانه بوده و جنگ و کینه و حتی اختلاف شیعه با اهل سنت، نیز اختلافی بسیار پوچ و عبث است.

من نیز مانند هر شیعه دیگر وقتی که برای اولین بار با حدیث فوق و احادیثی از این دست، روبرو شدم ابتدا عصبانی شده و بعد به خودم می‌گفتم این هم یکی دیگر از همان روایات جعل شده توسط جاعلین حدیث در زمان خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس است. افسوس، زیرا من حتی زحمت خواندن یک کتاب از مخالفان را به خودم ندادم. چون زیر سایه سنگین سالها تلقین روحانیون و صدا و سیما و کتب متعدد شیعه و... قرار داشتم و حتی به خیالم هم خطور نمی‌کرد که ممکن است حتی یک کلمه خرافی یا دروغ در کتب شیعه وجود داشته باشد.

سال‌ها گذشت تا به صورتی بسیار اتفاقی با یک نفر از برادران اهل سنت وارد بحثی عقیدتی شده و در اثنای بحث به او گفتم: برخی از شیعیان معتقدند که دو دختر نبی اکرم به خاطر اذیت و آزار عثمان (شوهر آنها) جان باخته‌اند. آن برادر عزیز بدون لحظه‌ای

درنگ گفت: مگر همین پیغمبر نگفته آدم مومن یا عاقل از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود؟ اگر دختر اول پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر آزار عثمان، کشته شده چرا پیامبر اکرم، دختر دومش را هم به عثمان داد؟ و من مات و مبهوت شدم و همین یک کلمه آن دوست خوب بود که مرا به شک انداخت و خوشبختانه همین شک، باعث شد من وارد مرحله تحقیق شده و روز به روز متوجه خرافات بیشمار شوم که در مذهب شیعه وارد کرده‌اند و تعجب و تاسفم وقتی بیشتر شد که فهمیدم روحانیون به هیچ وجه حاضر به شنیدن هیچ‌گونه ساز مخالفی نبوده و مردم عامی نیز چشم و گوششان فقط به سوی این گروه است.

گزارش من درباره مردانی است که شجاعت و فداکاری و عزم و همت آنها عامل اصلی پیروزی و موفقیت اسلام و گسترش آن در سطح جهان بود^۱. و انتظار من این است که خواننده عزیز مانند یک قاضی بی‌طرف، گزارش من را بخواند و دست آخر، خودش به دور از هیاهوی مرغ و خروسها و اشباه‌الرجال به قضاوت بنشیند.

تمام فرهنگها و مذاهب در طول قرون متمادی، اشتباهات، انحرافات و خرافات فراوانی را به خود جذب می‌کنند که این علل فراوانی دارد از قبیل:

تداخل با سایر فرهنگها و ادیان و مذاهب،

سوءنیت دشمنان نفوذی،

گذر زمان و تغییرات محیطی و فرهنگی و...

اشتباهات و سوء تعبیرها،

این تغییرات و تحریفات به حدی است که اگر مومنین اولیه آن مذهب، پس از چند قرن، زنده شوند بی‌شک بسیار متعجب خواهند شد^۲. این یک اصل و قانون ثابت در میان

۱- حتی یک نفر را در تاریخ نمی‌توانید پیدا کنید که به تنهایی و بدون کمک یک عده فراوان در هیچ زمینه‌ای پیروز شده باشد ولی شیعه معتقد است تمامی اصحاب مرتد و منافق بودند.

۲- دین تو را رد پی آرایشند در پی آرایش و پیرایشند بس که ببستند بر او برگ و ساز گر تو ببینی شناسیش باز.

تمامی ادیان و مذاهب جهان است و مختص یک دین و یا مذهب خاص نیست و هیچ دین و مذهبی نیز از گزند آن مصون نیست تو گویی سرنوشتی است که گریبانگیر تمامی ادیان و مذاهب جهان شده و می‌شود.^۱ البته جای تعجب نیست از آنجا که فرهنگ‌های جهان در یکدیگر تاثیر و تاثر می‌گذارند و دین و مذهب نیز از عناصر یک فرهنگند پس به ناچار دین و مذهب از این امر مستثنی نیستند.

البته علمای شیعه این اصل ثابت را در مورد مذهب شیعه قبول ندارند و حتی اگر به زبان، منکر شوند و دم از اسلام ناب بزنند ولی در عمل، هیچکس حق ندارد کوچکترین ایرادی به خرافات وارده در مذهب تشیع بگیرد^۲ زیرا یا دکان عده‌ای بسته می‌شود و یا اندیشه مردم در مسیر درست قرار می‌گیرد. دامنه این اختناق، حتی به داستان‌های تاریخی نیز کشیده شده است!^۳ فقط و فقط به این دلیل مضحک که این خرافات در کتب اهل سنت هم وجود دارد! موضوعی که در دیگر کشورها حتی برای کودکان دبستانی حل شده است در کشور ما برای علماء و محققین و... به عنوان اصولی ثابت و حتمی شناخته شده است که مثلاً: حضرت عمر، قاتل محسن است!!! در صورتیکه با یک حساب بسیار ساده سرانگشتی می‌توان فهمید پدر هیچ شخصی، دخترش را به قاتل مادر و قاتل برادر آن دختر نمی‌دهد!!! آری ۴۰۰ سال گذشت تا فهمیدیم قمه زنی حرام است (گرچه فکر می‌کنم بسیاری هنوز هم نفهمیده‌اند! و فقط به خاطر مناسبات بین المللی آنرا بد می‌دانند!!!) آیا باید ۴۰۰ یا ۱۴۰۰ سال دیگر هم بگذرد تا متوجه بقیه قضایا بشویم!!! در قرآن کریم، آیاتی در زمینه نفی تبعیت وراثتی از آباء و اجداد^۴ و نفی تقلید

۱- ﴿سُنَّةٌ مِّن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۷].

۲- نمونه روشن آن عقیده به استحباب قمه زنی حتی در میان علماء و روحانیون است پس تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!.

۳- نکته جالب آنکه در خلال همین داستان‌هاست که عمر و ابوبکر را متهم به خفکان می‌کنند!!!.

۴- ﴿يَلَّيْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾ [الزخرف: ۲۲]. معنی: «گویند پدرانمان را بر این طریقت یافتیم».

کورکورانه از آقا بالاسرها^۱ وجود دارد. ولی متأسفانه روح هشیار فرهنگ اسلامی در قرون بعد از صدر اسلام، با ورود خرده فرهنگ‌های دیگر و تداخل با عقاید سایر ادیان و مذاهب و به خصوص به دست علماء و همچنین توسط دو علم فقه و کلام، مسخ شد و از حرکت افتاد.

متأسفانه در مقوله اسلام، بیشتر مواقع، سخن از تغییر و تبدیل، راه به بدعت و انحراف برده است^۲ برای همین در اینجا باید هرگونه تحقیق یا تفکری بر مبنای شناختی عمیق و اصیل از اسلام حقیقی باشد. و درک واقعی پیامی که حضرت محمد ﷺ ۱۴ قرن پیش برای بشریت به ارمغان آورد. و برای فهمیدن اسلام ناب، چاره‌ای نیست جز اینکه بفهمیم ناخالصی‌های وارد شده در دین، چیست؟

برای اینکه بفهمیم اضافات وارد شده در دین (ناخالصی‌ها) و معانی مسخ شده و تحریف شده چیست، ابتدا باید:

در عقاید موجود، شک کنیم، زیرا شک، پله اول و مهم‌ترین گام هر تحقیق است. کسی که همه چیز را برایش به صورت یک تابو و قانون حتمی و قطعی درآورده‌اند نیازی به تحقیق ندارد!^۳

در برخورد با حقایق و مدارک مسلم و واضح منطقی و تاریخی در جستجوی یافتن توجیه و تحریف واقعه نباشیم^۴ و روحیه‌ای داشته باشیم که براحتی حرف حق را قبول

۱- ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾ [الأحزاب: ۶۷]. «و دوزخیان می‌گویند ما سادات و بزرگانمان را پیروی کردیم پس ما را گمراه کردند. اگر تقلید بودی شیوه‌ای خوب پیمبر هم ره اجداد رفتی». (اقبال لاهوری)

۲- و متأسفانه همین امر بهانه خوبی به دست روحانیون داده تا هر نغمه ناسازی را با چماق تکفیر و التقاط در نطفه خفه کنند.

۳- شاید برای همین، اصول دین را تحقیقی می‌دانند و نه تقلیدی.

۴- خواننده عزیز به زودی متوجه می‌شود که اگر کلمه‌های تقیه و مصلحت و علم غیب نبود روحانی صفوی در پاسخ بسیاری از سؤالات جوابی جز سرافکندگی نداشت.

کنیم.

با دید عقل محض و با نگاهی همه جانبه، اطلاعات و اسناد موجود را بررسی کنیم. در دام تعصبات مذهبی و فرقه‌ای و حتی علاقه مندی‌های شخصی گرفتار نشویم. زیر نفوذ تلقینات کتابها، سخنرانان، مداحان، فیلمها، اشعار، داستان‌هایی که قبلاً دیده و شنیده و خوانده ایم، قرار نگیریم.^۱

تحت تاثیر کتبی^۲ که بر مبنای انتخاب گزینشی از منابع تاریخی و تحت شرایط سیاسی فرهنگی خاصی نوشته شده‌اند قرار نگیریم.^۳ زیرا در بهترین شرایط و نسبت به واقع بین‌ترین نویسندگان، مورد فوق (تاثیر پذیری از فرهنگ زمان و محیط اجتماعی^۴ و...) صادق است و هیچ فردی (هر چند عناوین علامه، مجتهد و... را داشته باشد) معصوم و عاری از خطا و اشتباه نیست.^۵ و به هوش باشیم به خاطر حفظ وجهه یک نفر، حق را زیر پا نگذاریم.^۶

۱- به قول یک نویسنده: هر چه را تکرار کنی به صورت عادت درمی‌آید و هر عادتی پس از مدتی جزء شخصیت تو می‌شود و شخصیت است که سرنوشت تو را می‌سازد.

۲- فرقی نمی‌کند که نویسنده شیعه باشد یا سنی.

۳- مانند کتبی که در عهد صفویه و در نزاع میان ایران شیعی و عثمانی سنی نوشته شده است.

۴- برای مثال محقق شیعه که از کودکی با جمله لعنت بر عمر، مشغول ذمه عمر و... که ورد زبان همه بوده بزرگ شده بسیار سخت است بخواهد منصفانه قضاوت کند.

۵- حتی راویان یا کاتبان اخبار ائمه نیز با وجود صداقت و به فرض دوری از تاثیرات فرهنگی و مذهبی و... ممکن است تحت تاثیر شرایط روانی و شخصیتی، برداشت اشتباه از نقل قولها داشته و یا برخی کلمات را با اندکی تغییر ثبت نمایند تا ماهیت قضیه بسیار متفاوت جلوه کند (مثل کلمات: بفرمایید، بنشینید و... که هر سه با اینکه دارای یک معنی است ولی در سه حالت روحی متفاوت بر زبان می‌آید).

۶- حضرت علی (علیه السلام): انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال: به سخن بنگر و نه به شخص گوینده. یا جای دیگر که می‌فرمایند: حکمت را فراگیر حتی از منافق، یا: چون خبری را شنیدید -همانند ژرف اندیشان و نه چون ظاهر بینان- ژرف در آن بیندیشید و تنها به شنیده خود بسنده نکنید زیرا که روایت گران دانش بسیارند و رعایت کنندگانش اندک. نهج البلاغه الکلمات: ۹۸ و امان از ما که حتی بر سر مسایل دینی و آن هم نسبت به کسانی که مرده‌اند (و مطالبی را فقط تحت عنوان گردآوری نوشته‌اند) رودربایستی می‌کنیم! پیروی کور کورانه

هنگام مطالعه منابع، به صورت گزینشی عمل نکرده و ملاک انتخاب و تایید سخنان، عقاید و یا داستانها: شخصیت شناخته شده و کلی افراد در همان زمان، فرهنگ همان زمان، نحوه عملکردها، نتیجه عملکردها، کل آنچه آنها بر زبان رانده‌اند^۱ و کل عملکرد آنها قرار داده و از ورود به مقوله‌های مبهم و پا در هوایی (مانند نیات شوم، حسادت، نفاق، توطئه، مصلحت، مماشات، معجزه، توریه، تقیه، خبرها و احادیث واحد و تک و...) و یا انتخاب یک یا دو سخن از آنها و یک یا دو حرکت از آنها و بطور کلی از سیاه نمایی و قلب واقعیات، دوری کنیم.

سعی کنیم مدارک و اسنادی را انتخاب کنیم که: نزدیکترین فاصله زمانی با اصل موضوع را داشته و بیشتر محققین (غربی، شیعه و سنی) روی آن اتفاق نظر دارند. به عبارتی دیگر به منابع قدیمی رجوع کنیم. البته چنانچه از سایر منابع، اسنادی وجود دارد که مورد اتفاق شیعه و سنی است می‌توان به آن استناد کرد با این پیش فرض که حتی در این حالت نیز احتمال اشتباه و دروغ وجود داشته و ضمناً تحت نفوذ و تاثیر تحلیل‌های متضاد متعصبین از دو فرقه، پیرامون یک قضیه واحد، قرار نگیریم.

با غور و تحقیق فراوان در موارد فوق، یکی از مهمترین این انحرافات، برای تحقیق حاضر انتخاب شده است:

تفرقه در امت اسلام، کینه موجود شیعه با اهل سنت بر مبنای قلب روایات و

از بزرگان نیز هیچ جایگاهی نزد خدا ندارد زیرا در قرآن از زبان دوزخیان می‌شنویم که: ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾ [الأحزاب: ۶۷]. «ما بزرگانمان را اطاعت کردیم پس گمراه شدیم».

۱- البته در اینباره ابتدا باید با رجوع به منابع معتبر از صحت آن مطمئن شد و سپس آن جمله خاص را با مطالعه کل متن درک کرد و از تفسیر گزینشی جملات بر مبنای سلیقه‌های شخصی و معیارهای زمان و فرهنگ حاضر دوری کرد. و حتی تمام سخنان آن فرد در طول حیاتش پیرامون آن موضوع خاص را بررسی کنیم و فقط به یک سخن در یک موقعیت خاص بسنده نکنیم. (مانند جهنمی دانستن حضرت عمر و ابوبکر فقط با استناد به خطبه جعلی شمشقیه).

داستان‌های تاریخی^۱.

باید دقت داشت که منظور، اختلاف بین سنی و شیعه است و نه اختلاف بین تسنن و تشیع. زیرا به هر حال، تشیع و تسنن دو مکتب و راه و روش متفاوت است که متأسفانه از زمانی که علماء، مسائل تاریخی را به میان مردم کوچه و بازار کشاندند و سیاست وارد گود شد^۲، به تدریج بین سنی و شیعه درگیری به عمل آمد و با وجود اینکه موارد مشترک بین این دو مکتب بسیار فراوان است^۳ (قرآن واحد، پیامبر واحد، توحید، معاد، کعبه، فروع دین و... حتی اکثر برادران اهل سنت امامان شیعه را به عنوان افرادی عالم و متقی قبول دارند) و تنها اختلاف اساسی که در خصوص جانشینی پیامبر است مربوط به ۱۴ قرن قبل بوده که اثبات و یا عدم اثبات آن به اندازه ذره‌ای فایده عملی ندارد. ولی وجود اختلافی که باعث ناسزاگویی و کینه‌توزی میان افراد این دو مذهب می‌شود فواید بیشمار زیادی دارد به خصوص برای صهیونیست بین‌الملل و سرمایه‌دارانی که چشم طمع به ذخایر نفتی منطقه دوخته‌اند. دولتها^۴ نیز از این آب گل‌آلود در مقاطعی برای منحرف کردن اذهان عمومی از مشکلات و دردها و بدبختی‌های داخلی، به سوی مسایل بی‌فایده تاریخی، استفاده فراوان برده، آنرا دامن زده و توسط عوامل خود^۵ شاخ و برگ فراوانی به آن داده‌اند. زیرا با وجود تمام تغییرات پیش آمده، عواطف مذهبی همچنان در توده مردم به

۱- علت اینکه این موضوع را به عنوان مهمترین عامل آورده ایم شرایط حساس روز در لزوم اتحاد بین کشورهای همسایه و همچنین تاکید حضرت علی علیه السلام در آخرین لحظات عمر خود بر لزوم دوری از تفرقه و پیوند میان مسلمین می‌باشد.

۲- نمونه بارز آن: تقابل دول سنی مذهب عثمانی و شیعی مذهب صفویه و بهره برداریهای سیاسی از داستانهای تاریخی برای تهییج عوام به نبرد.

۳- حتی حضرت علی در نهروان به خوارج می‌فرماید: «همینکه خدای ما، پیامبر ما، کتاب ما، قبله ما یکی است برای شما کافی نیست تا دست از برادر کشی بردارید؟» و من سؤال می‌کنم آیا سنی‌ها از خوارج بدترند و براستی اگر علی زنده بود به ما چه می‌گفت؟ البته او زنده است و مرده حقیقی ما نیستیم!

۴- مانند برخی پادشاهان صفوی و یا...

۵- مداحان، سخنرانان، نویسندگان، مفتی‌ها و روحانیون، هنرمندان و...

عنوان عاملی نیرومند وجود داشته و از آنجا که متأسفانه این عواطف، با مطالعه و علم و تعقل همراه نیست^۱ و فقط ریشه در احساسات دارد و تنها منحصر به پاره‌ای داستانهای تراژیک و سردهوا می‌باشد، قدرتهای سیاسی به راحتی می‌توانند آنها را جهت دهی کرده و از آن بصورت غیر مستقیم، به نفع اغراض سیاسی و اجتماعی بهره برداری کنند. البته تند بیشتر حملات و علت اصلی کینه توزیها، به طور مشخص متوجه خلفای اول و دوم یعنی عمر و ابوبکر می‌شود که در فرهنگ اصطلاحات شیعه تحت عناوینی مانند: اولی و دومی، فلان و فلان از آنها نام برده شده است.^۲

در اینجا خالی از لطف نیست که بگوییم علت مجهول ماندن شخصیت این دو نفر برای مردم ایران و اینکه کسی از ایرانی‌ها تا کنون در صدد بررسی و تحلیل عادلانه موضوع بر نیامده آن است که: افراد مذهبی در ایران به خاطر سیاه نمایی‌هایی که به خصوص پس از دوران صفویه در ایران شدت گرفت و توسط روحانیون درباری به آن دامن زده شد در این زمینه حتی حاضر به شنیدن کوچکترین ساز مخالف نیستند. کسانی هم که مذهبی نبوده و عاشق ایران و درگیر مسائل ناسیونالیستی هستند از عمر به خاطر حمله به ایران و شکست پادشاهی آن و تغییر دین مردم متنفرند. نتیجه آنکه هر دو گروه ضد (مذهبی و لا مذهب) در اینجا موضع واحدی اتخاذ می‌کنند و با عمر و ابوبکر دشمن می‌شوند و اگر هم کسی در این میانه حقیقت را بگوید یا تنها می‌ماند و یا آماج لعن و نفرین قرار می‌گیرد.

نکته مهم قابل ذکر برای کسانی که ممکن است در علوم تاریخی تبحر یا شناخت چندانی نداشته باشند این است که متون قدیمی تاریخی (به خصوص در زمینه روایات صدر اسلام) به قدری فراوان و متنوع و پراکنده و ضد و نقیض است که هر کس با هر مرام و عقیده‌ای می‌تواند مطالبی به نفع خود از میان روایات متعدد و مختلف تاریخی

۱- حضرت علی (علیه السلام): حب الشیء یعمی ویصم: دوستی چیزی انسان را کور و کر می‌کند.

۲- مردم پست سرگرم اشخاص می‌شوند افراد عادی به حوادث فکر می‌کنند و انسان‌های بزرگ به ایده‌ها!.

جمع آوری کرده و سند قرار دهد. متأسفانه برخی از مستشرقین و اسلام شناسان غربی یهودی یا مسیحی مغرض در تحقیقات خود از موازین علمی خارج شده و با سند قرار دادن برخی از این مدارک تاریخی علیه اسلام و حتی علیه پیامبر گرامی اسلام، تاخته‌اند فقط به این بهانه که این مطالب در کتب خود مسلمانها نوشته شده و وجود دارد و ما چیزی از خود ننوشته ایم! (مانند افسانه غرائق یا داستانهای مربوط به با سواد بودن پیامبر و اینکه ایشان معلمانی داشته‌اند و کتبی خوانده‌اند و....!) البته از آنها جای تعجب نیست زیرا شاید وظیفه‌ای بر عهده دارند ولی تعجب من از محققان و نویسندگان شیعه است که آنها نیز دقیقاً از همین حربه غریبه‌ها، علیه برادران اهل سنت استفاده کرده و از بین متون فراوان و ضد و نقیض تاریخی، مطالبی را به نفع خود گردآوری کرده و بعد می‌گویند این مطالب در کتب خود اهل سنت هم وجود دارد! پس صحیح است!

نکته ۱:

بیشتر پیامبران (به خصوص اولوالعزم) از محیط جامعه خود دور بوده‌اند. چوپان بوده یا در محیطی غیر از جامعه خود رشد کرده‌اند. آیا علت آنرا می‌دانید؟ شما اگر داخل یک اتاق بسته بنشینید و صبح تا شب شما یا دیگری سیگار بکشید پس از زمانی کوتاه به هوای اتاق عادت می‌کنید و دیگر نمی‌فهمید هوای اتاق کثیف است و در بیرون، ممکن است هوای تمیزی هم وجود داشته باشد. انسانهایی که یک عمر از کودکی در جامعه‌ای زندگی می‌کنند به زشتی‌های آن جامعه عادت می‌کنند و نه می‌توانند جامعه را اصلاح کنند و نه حتی متوجه انحرافات می‌شوند. اگر کسی هم نغمه خلاف سر داد مانند مشرکین مکه یا او را دیوانه می‌نامند یا یاغی و یا زندیق و مرتد و منحرف و... پیامبر ﷺ وقتی مشاهده می‌کنند که شخصی مانند ابوجهل ابوالحکم نام دارد!!! در صورتیکه گاو پیش او افلاطون است و عقل یک مرغ از او بیشتر است. اندک اندک تعجب می‌کند که این دیگر چه محیطی است که پدر حکمتش این ابله است پس وای به حال بقیه!!! ناچار می‌فهمد این محیط محیط زندگی نیست پس بر آن محیط شورش می‌کند اگر به آن محیط

عادت کرده بود دیگر نمی‌توانست متوجه عیب و نقص کار شده و جامعه را از آن عادات خارج کند...

نکته ۲:

در اینجا لازم است توجه خواننده عزیز را به این نکته جلب کنم که در تحقیقات علمی جایی برای سرزنشهای بچه گانه و ایرادهای خاله زنکی وجود ندارد. شما اگر سری به کتب قدیمی بیندازید می‌بینید که بحثهای طولانی بی سر و تهی بین شیعه و سنی وجود داشته که مثلاً طبق فلان روایت، حضرت عمر چنین گفت و طرف مقابل می‌گوید نه! علت چنان بود. و شما به جز سردرد از این مباحث پوچ، چیزی عایدتان نمی‌شود. برای همین ما سعی می‌کنیم بیشتر به کلیات امور و مواردی که به تواتر قطعی رسیده پردازیم و اگر جایی وارد جزئیات شدیم فقط به خاطر پاسخ دادن به ایرادات بچه‌گانه است. و گر نه این نکته‌ای مسلم است که از بین انبوه کتب تاریخی هر کسی با هر عقیده و مرامی می‌تواند مواردی یک خطی و واحد و کم اعتبار به نفع خود خارج کند. در نتیجه: با صرف یک یا دو روایت که اساتید دانشگاهی نیز آنها را قبول ندارند نمی‌توان حکم تکفیر کسی را صادر کرد و با ایرادگیری نیز نمی‌توان راه به جایی برد. به طور خلاصه بحثهای پامنبری و جدلی را باید دور افکند.

نکته ۳:

در صفحات آینده مشاهده خواهید کرد که من به ناچار به برخی از مداحان و وعاظ و روحانیون، ایراداتی گرفته‌ام. این به هیچ وجه به معنای دشمنی با روحانیت یا تشویق مردم به شورش نیست. زیرا من هم مانند مولایم حضرت علی علیه السلام از اختلاف، کراهت دارم.^۱ و عمیقاً معتقدم انجام هر گونه اصلاحات، فقط وابسته به تغییر فرهنگ مردم است. و شورش و انقلاب نه تنها دردی را دوا نمی‌کند بلکه خود دردی می‌شود روی سایر

۱- پاسخ آن حضرت به ابن عباس در ماجرای سقیفه که می‌فرمایند: «إني أكره عن اختلاف».

دردها و مشکلات.

نکته ۴:

از خواننده عزیز تقاضایی دارم و آن این است که ذهن خودش را از تعصبات و علائق فرقه‌ای خالی کند و سعی کند به عمق این نکته برسد که چنانچه تشیع را پیروی از مرام و روش حضرت علی و سخنان ایشان تعریف کنیم به همان اسلام می‌رسیم و این چیزی خوبی است و حتی اهل سنت نیز در این خصوص با ما اختلافی نخواهند داشت و چنانچه تسنن را پیروی از رسوم و روش‌های نبی اکرم تعریف کنیم باز هم شیعه در این خصوص با سنی اختلافی ندارد و باز هم به اسلام می‌رسیم و آنگاه است که متوجه می‌شویم تمامی این دعاوها بیهوده بوده است و باید همه مسلمان باشیم «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ».

۱- برای رعایت انصاف و عدالت در این تحقیق و رعایت ادب اسلامی نام تمامی شخصیت‌ها و خلفاء و... را با احترام (و عنوان حضرت) آورده‌ام.

۲- من، دشمن باند بازی، فرقه گرایی، دسته بندی و حتی ایجاد تغییر در مباحث دینی هستم. به همین دلیل، هیچکس نمی‌تواند با استناد به مطالب این کتاب، قصد باز کردن دکانی تحت عنوان مسلک یا حتی ایده‌ای نو را داشته باشد. زیرا بزرگ‌ترین هدف من از نوشتن این مطالب، ایجاد اتحاد واقعی و عمیق و یکپارچه در امت اسلامی و در یک کلام: توحید مذاهب اسلامی است. نه براه انداختن یک فرقه و ایده جدید!

۳- بنا به همین دلایل و با وجود اینکه برای تحقیق حاضر وقت و تلاش زیادی صرف نمودم نام خود را مخفی نگاه می‌دارم و اجر خود را از خداوند متعال خواستارم. تا خواننده عزیز بداند من در پی کسب نامی و نانی، یا باز کردن دکانی نیستم.

۴- چنانچه خواننده عزیز در صدد تطبیق و صحت منابعی که در پاورقی هر صفحه به آن اشاره نموده‌ام برآمد، سعی کند به کتب قبل از انقلاب مراجعه کند زیرا متأسفانه در برخی از کتب بعد از انقلاب (حتی مانند نهج البلاغه) تغییراتی (اگر مودب باشیم و

نگوییم تحریفاتی صورت گرفته است.^۱

۵- تمامی اشعاری که در این کتاب وجود داشته و به نام شاعر آن اشاره‌ای نشده است از نویسنده این سطور می‌باشد که تقدیم می‌کند به روح بزرگوار علی پسر ابو طالب. البته آن علی که من شناختم و می‌شناسم و نه آن علی که به من شناسانده‌اند.

۶- ممکن است تحقیق حاضر مورد مطالعه برادران اهل سنت قرار گیرد به همین دلیل لازم می‌دانم نکاتی را خدمت این برادران متذکر شوم: ممکن است این برادران با خواندن مطالب این کتاب، فکر کنند این چنین خرافاتی در بین تمامی شیعیان رواج دارد و نسبت به شیعه بدبین‌تر از قبل شوند ولی باید خدمت این برادران عزیز عرض کنم: عده‌ای در ایران، قید دین و خدا را زده‌اند و عمر و ابوبکر و علی در پیشگاه آنها یکسان است و اصولاً در بند دین یا خدا نیستند. عده‌ای نیز مخالف خرافات بوده و مانند من فکر می‌کنند. ولی به شما قول می‌دهم اکثریت شیعیان با خواندن مطالب این کتاب، نظرشان عوض خواهد شد و در نهایت، شاید فقط اقلیت بسیار اندکی از روحانیون و مریدان آنها براه کج خود ادامه دهند البته هر چند اینجانب آمیدی واهی به هدایت این گروه نیز دارم ولی می‌دانم حتی اگر پیامبر اکرم ﷺ نیز زنده شوند و خداوند نیز از آسمان به آنها بگوید دست از حماقت بردارید متأسفانه بیفایده است و به قول شاعر: نرود میخ آهنین در سنگ.

۷- سخنی در باره روحانیون و روحانیت: هر چند من و بسیاری از مردم کشور از عملکرد علمی و عملی و سیاسی روحانیون دل خوشی نداریم ولی من عمیقاً معتقدم که: به هر حال آنها نیز انسانند و دارای خانه و خانواده و در هر صورت باید کرامت انسانی آنها حفظ شود و هر گونه توهین به این افراد بر خلاف ادب و روحیه انسانی و

۱- مانند خطبه حضرت علی علیه السلام در کتب نهج البلاغه پیش از انقلاب که از قول شیخ رضی نوشته‌اند منظور حضرت شخص عمر بوده است ولی در کتب بعد از انقلاب یا نام عمر را حذف کرده‌اند و موضوع به سکوت برگزار شده و یا مانند آقای دشتی با یک استدلال بسیار بچه گانه نوشته‌اند منظور سلمان فارسی بوده است!

اسلامی و عقلی و قانونی است.

من معتقد به حذف روحانیت نیستم بلکه معتقد به اصلاح روحانیتیم. اگر روحانیت اصلاح شود می‌تواند مردم را تغییر دهد و مردم نیز به راحتی متوجه حقیقت اسلام ناب می‌شوند.

بیشتر روحانیون، نیتی پاک و درست داشته ولی راه را غلط رفته‌اند و افکار و روحیه آنها در محیطی خاص و تحت مطالعه کتبی خاص شکل گرفته است برای همین برای راهنمایی آنها باید حوصله و مدارا و دلیل و منطق و صبر و حوصله به خرج داد و به همین علت از خواننده عزیز عمیقاً خواهشمندم با این افراد وارد درگیرهای لفظی و... نشود.

تمام انقلابها به خصوص در ایران از روی احساس و به صورت عجلانه بوده و نتایج اسفباری به دنبال دارد برای همین هر گونه اصلاحاتی باید آرام آرام و از درون فرهنگ مردم صورت گیرد برکناری قهری و ناگهانی روحانیون بدون داشتن برنامه‌ای جهت جایگزین، هیچ دردی را دوا نمی‌کند و فقط باری می‌شود بر دیگر مشکلات عدیده کشور. برای همین باید بسیار مراقب باشیم دست به حرکتی نزیم تا اینکه روزی بنشینیم و بگوییم صد رحمت به روحانیون.

نکته ۴:

در انتها باید بگویم عقیده داشتن به پاره‌ای از اصول، تنها به صرف اینکه گذشته گان ما آنها را قبول داشته‌اند، اندیشه بسیار باطل و خطرناکی است. اندیشه‌ای که ابوجهل و ابولهب را به جهنم کشاند!

ممکن است در پایان این تحقیق، برای خواننده، این سؤال مطرح شود که نویسنده چه دین یا مذهبی داشته است. این سؤال را شخصی از امام محمد غزالی می‌پرسد و من در اینجا هر چند در خانواده‌ای شیعه متولد شده‌ام، همان پاسخ غزالی را به شما می‌دهم: من در شرعیات، مذهب قرآن و در عقلیات، مذهب برهان دارم.

و در این کتاب خواهید دید که متاسفانه مذهب مردم و روحانیون و نویسندگان ما مذهب جعلیات، موهومات، اشتباهات، احساسات، سوء برداشتها و خرافات تاریخی است. و متاسفانه نه مفاهیم عالیۀ قرآنی در اعتقادات و علایق آنها نقش پررنگی دارد و نه عقل و منطق، جایگاهی. خدا نیز در قرآن فرموده: دین نزد او فقط اسلام است و سخنی از مذهب در قرآن نیست.

آری در این تحقیق شما متوجه این نکته بسیار ساده خواهید شد که نبی اکرم و اصحاب ایشان و چهار خلیفه اول در هیچ کجای تاریخ، خودشان را سنی یا شیعه معرفی نکرده و یا نگفته‌اند ما مقلد فلان شخصیم بلکه همه خودشان را مسلمان و مومن دانسته و پیرو قرآن و سنت نبی اکرم.

این مقدمه را با این سخن خداوند به پایان می‌رسانم:

و هنگامیکه به آنها گفته شود به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر، بیایید می‌گویند: آنچه را از پدران خود یافته ایم ما را بس است. آیا نه چنین است که پدران آنها چیزی نمی‌دانستند و هدایت، نشده بودند. مائده آیه ۱۰۴

این کتاب بر مبنای ادب است. بر پایه عقل محض است. بر اساس منطق است. از تعصب خالی است. هدفش ایجاد اتحاد است. اسناد و مدارکش، قرآن است و نهج البلاغه. سیره ابن اسحاق (شیعه) است و تاریخ یعقوبی (شیعه) و تاریخ طبری. برای کسب نانی و جلب نامی نوشته نشده چون نام نویسنده آن پنهان است. اگر حق باشد دست به دست می‌گردد و تا ابد باقی می‌ماند و اگر باطل باشد غم مخور، مطمئن باش نابود خواهد شد. با خواندن این کتاب خواهید فهمید که چرا در اسلام اینقدر به علم و دانش سفارش شده و چرا اولین کلام خداوند با اقراء یعنی بخوان، شروع شده است.

مژده‌ای برای خوانندۀ عزیز دارم. گزارشی مانند گزارش حاضر در طول ۱۴ قرن گذشته نوشته نشده است و بسیاری از مباحث پیش روی شما نو و بکر و تازه است و من به شما قول می‌دهم اگر با صبر و حوصله این مطالب را تا انتها دنبال کنید سخن مرا

تایید خواهید کرد.

امیدوارم خواننده عزیز طولانی شدن مطالب این تحقیق را بر من ببخشاید. علت آن نیز مشخص است: وجود توجیهات و سفسطه‌های بی‌پایان برادران روحانی من باعث شد که من برای توضیح کامل هر مطلب، مجبور شوم تا حد امکان آنرا تحلیل کرده و به تمام ایرادات کلامی و بچه‌گانه روحانیون پاسخ دهم. تا دیگر جایی برای سفسطه و کلی‌گویی باقی نماند. هر چند برای گرد و غباری که شیطان برانگیخته تا فضای حقیقت را مشوش و تاریک کند نیاز است ساعت‌ها باران ببارد.

ترک عادت نزد ایشان کافری است	عامیان را چونکه مذهب خرخری است
در گمان خود عبادت می‌کنند	ابلهان تکرار عادت می‌کنند
راز حق را مسجدی محرم نشد	زین عبادتها کسی آدم نشد
آدمی گردی به حق ملحق شوی	سعی کن کز پای تا سر حق شوی

[صادق سرمد]

ریشه‌های تاریخی بحث

تحلیل اینکه شیعه چگونه به مرحله فعلی رسید. در ابتدا چه بوده و چه راه و اندیشه‌ای داشته و اکنون چه شده و چه راه و اندیشه‌ای دارد و در این مسیر، چه مراحل و ادوار مختلف عقیدتی و سیاسی را طی کرده، و چرا این چیز بسیار خوب و این تفسیر آزادیخواهانه و عدالت محور از اسلام، رو به فساد و خرافه و تباهی رفت، بسیار پیچیده و مفصل و از حوصله این بحث، خارج است ولی به هر حال سعی می‌کنم تا حد امکان و به صورت بسیار خلاصه، گوشه‌ای از آن را توضیح دهم:

در جوامع قبیله‌ای عرب (و چه بسا در سایر جوامع قبیله‌ای در دنیا) چند نکته از افتخارات یک شخص و قبیله او محسوب می‌شده: یکی کثرت نفرات بوده و دیگری صفات و خصوصیات شاخص معنوی مانند حلم و بخشش و شجاعت و زیرکی. یکی دیگر از افتخارات نیز ریاست بوده است. البته باید بدانیم رییس، هیچگاه سوء استفاده‌ای در این مقام نداشته و ریاست، صرفاً شاخصه‌ای اجتماعی و نوعی افتخار برای او و قبیله‌اش محسوب می‌شده است.

با اعلام نبوت پیامبر اکرم، اولین و قوی‌ترین اتهامی که علیه ایشان از سوی افرادی مانند ابولهب و ابوجهل مطرح می‌شود این است که محمد با این ادعا قصد فرمانروایی و ریاست بر قریش را دارد. و چه بسا در پاسخ همین اتهامات بود که چندین بار در قرآن می‌خوانیم: پیامبر از شما اجر و پاداشی نمی‌خواهد و وظیفه او فقط ابلاغ است و او فقط مذكر است و الگو برای دیگران جهت انتخاب راه و رسم یک زندگی پاک و خدایی.

در اینجا شیعه باید دقت کند که اعتقاد او به خلافت آن هم به صورت دودمانی در خاندان دختر این پیامبر و پسرعموی او (علی) بسیار شائبه برانگیز خواهد بود (چنانچه خود را به همان مکان و زمان ببریم زیرا در این صورت ادعای ابوجهل تقویت می‌شود)

به هر حال، عده‌ای اسلام می‌آورند و همراه پیامبر ﷺ به مدینه هجرت می‌کنند. در قرآن کلماتی در رابطه با خانواده پیامبران قبلی وجود دارد از قبیل: آل، اهل، قریبی و ذریه. این کلمات به نوعی این معنی را در ذهن عده‌ای تداعی می‌کرده که بهترین شخص برای رهبری پس از نبی اکرم باید از خاندان او باشد. زیرا او حاوی خصوصیات خاص ژنتیکی بوده و حامل صفاتی برای حفظ میثاق الهی است. دقیقاً به همین دلیل است که در زمان خلفای بنی‌امیه، شعار مخالفین این بوده: الرضا من آل محمد: شخص مورد رضایت از خاندان محمد (باید برای خلافت انتخاب شود) که بنی‌عباس در این میانه پیروز می‌شوند زیرا اعراب، حرمت و نزدیکی عمومی شخص را به او بیشتر از سایرین می‌دانسته‌اند. (عباس عمومی پیامبر بوده) در این میانه فرزندان امام حسن و برادران تنی و ناتنی برخی امامان (مانند زید) نیز قیام‌های ناموفقی داشته‌اند. طرفداری شیعیان عراقی و خراسانی از این اشخاص و از بنی‌هاشم و از بنی‌عباس (در ابتدا) همه مبین این نکته مهم است که آنها روی شخص خاصی نظر نداشته‌اند. (و حتی تیره خاصی مانند بنی‌علی یا بنی‌عباس).

به جز مورد فوق (یعنی آیات قرآن) علت دیگری نیز وجود داشته که باعث تقویت اینکه خلافت باید در خاندان پیامبر باشد می‌شده است: انصار گرچه در عربستان شمالی ساکن بوده‌اند ولی اصل و ریشه آنها از عربستان جنوبی بوده و در عربستان جنوبی این اندیشه در فرهنگ مردم حاکم بوده که حکومت باید وراثتی و در خاندان پادشاه باشد. جالب توجه اینکه: عمار یاسر نیز از همین منطقه بوده و سلمان فارسی نیز از کشور ایران با همین اندیشه بوده است!! و رواج تشیع در یمن و ایران نیز موید این نکته است. ولی بر خلاف این فرهنگ، در عربستان شمالی (از جمله مردم مکه و به تبع آن مهاجرینی که در سقیفه حاضر می‌شوند) این اندیشه حاکم بوده که انتخاب رییس به شورا و نظر اکثریت بستگی دارد. در اینجا توجه خواننده را به این نکته جلب می‌کنم که بسیاری از قوانین اسلام: امضایی است یعنی احکامی از قبل در جامعه عرب، وجود داشته و پیامبر

اکرم علیه السلام آن دسته از آنها را که با عرف جامعه و سرشت بشری و قوانین الهی منطبق بوده به فرمان خداوند تایید نموده‌اند (مواردی مانند طواف کعبه، غسل جنابت، حرمت ماههای حرام و... و چه بسا انتخاب رهبر به شوری)

بنابراین، نطفه اولیه شیعه، چیزی بیش از این نبوده که چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نظر خاصی روی شخص علی داشته و علی پسر عمو و داماد تنها دختر ایشان بوده و علاوه بر آن: خصوصیات بارز اخلاقی علی، همگی دست به دست هم می‌دهند تا برای اولین بار در سقیفه بنی ساعده برخی از انصار (به خصوص جوانان آنها) بگویند: لانبایع الاعلیا؛ ما بیعت نمی‌کنیم مگر با علی. (و عجیب اینجاست که هیچکدام به واقعه غدیر خم اشاره‌ای نمی‌کنند و یا اینکه به جای این جمله نمی‌گویند: ما بیعت خود با علی را نمی‌شکنیم! و...).

از بد روزگار، حضرت علی در صحنه حاضر نبوده و از اینکه بدون مشورت با بنی‌هاشم و در غیاب ایشان، چنین تصمیمی گرفته می‌شود اندکی دلخور می‌شوند (که این دلخوری در حد بسیار کم‌رنگ تا چندسالی پس از حکومت حضرت عمر نیز ادامه داشته است)

ولی روابط بین ایشان و خلفاء پس از این جریان‌ات رو به گرمی می‌رود به حدی که ایشان پس از فوت حضرت ابوبکر با همسر او اسماء ازدواج می‌کند و سرپرستی فرزند او را به عهده گرفته و حتی او را چون پسر خود می‌داند. مرتب طرف مشورت حضرت عمر قرار می‌گیرد و حتی دو بار هر بار به مدت یکماه در غیاب عمر، جانشین او در مدینه می‌شود. و به کرات دست به قضاوتهای موفق می‌زند. نشانه‌های زیادی در اینکه این کدورت رفع شده در تاریخ وجود دارد. نامه‌های متعددی از حضرت علی و امام حسن و امام حسین در کتب معتبر و قدیمی تاریخی وجود دارد که در آن این مضمون تکرار شده که: ما از اینکه دیگران قرابت ما را با رسول خدا نادیده گرفته و خلافت را به دست گرفتند آزرده شدیم ولی چون آنها طبق سنت و روش نبی اکرم و کتاب خدا عمل

کردند این را بر آنها بخشیدیم^۱.

چه بسا افزایش سن حضرت علی (۳۴) و نیاز به وجود اصحاب در مرکزیت مدینه و در کنار خلیفه باعث می‌شود ایشان در این جنگها حاضر نشوند (ولی فرزندان او امام حسن و امام حسین در فتح اصفهان در خلافت حضرت عمر، حاضر بوده اند) مدتی بعد، حضرت علی دخترش ام کلثوم از فاطمه را نیز به عقد و ازدواج حضرت عمر در می‌آورد. و حتی نام سه فرزند پسر خود را عمر و ابوبکر و عثمان می‌گذارد که ابوبکر بن علی و عثمان بن علی در کربلا به شهادت می‌رسند.

زمان، همچنان می‌گذرد تا حضرت عمر به دست ابولولو به شهادت می‌رسد. و حضرت علی در آخرین لحظات بر بالین عمر حاضر شده و همراه ابن عباس گواهی می‌دهد که آتش بدن او را لمس نخواهد کرد و پس از شهادت او نیز روبروی بدن او می‌ایستد و می‌گوید: از بین تمام مردم روی کره زمین، آرزو دارم نامه اعمال من مانند این شخص (یعنی حضرت عمر) باشد. و خطبه‌ای بسیار ستایش آمیز در مدح او ایراد می‌کند. (نهج البلاغه: لله بلاد فلان...)

پس از شهادت حضرت عثمان، مردم با حضرت علی بیعت می‌کنند و دقیقا از همین زمان، یعنی ایراد اتهام دست داشتن حضرت علی در قتل عثمان است که به نام شیعه علی و شیعه عثمان یا دین علی و دین عثمان یا حزب علی و حزب عثمان در کتب تاریخی به وفور، برخورد می‌کنیم. طرفه آنکه در هیچیک از نامه نگاریها و اشعار و و رجزخوانی‌ها و سخنان آن زمان، طرفداران حضرت علی به آیات قرآن یا واقعه غدیر خم^۲ یا سخنان نبی

۱- (به قول معروف شاه بخشیده وزیر نمی‌بخشد!) برای نمونه به نامه امام حسین به مردم بصره مراجعه کنید. البته در فیلمی که ایرانی‌ها در این خصوص ساخته بودند این قسمت از نامه سانسور شده بود. براستی یعنی از امام حسین هم خجالت نمی‌کشید؟

۲- البته حضرت علی یکبار به واقعه غدیر اشاره می‌کنند (اگر این حدیث صحیح باشد زیرا قرائن جعل در آن به خوبی آشکار است) ولی حتی در همین موضوع نیز منظور ایشان التفات و توجه پیامبر به ایشان بوده و نه موضوع خلافت.

اکرم در خصوص خلافت - منصوص - حضرت علی علیه السلام اشاره‌ای نمی‌کنند. هر چند حضرت علی در ایام خلافتش هر بار به منبر می‌رفته برای خلفای قبل از خود، طلب آموزش می‌کرده و حتی به تمامی فرماندارانش اعلام می‌کند: ^۱ اگر کسی مرا بر ابوبکر و عمر برتری داد بر او حد مفتری می‌زنم ولی از عجایب روزگار آنکه کوفه شهری که حضرت عمر (با مشورت و جستجوی سلمان فارسی و عمار یاسر و...) پایه‌گذار آن بوده مرکز دشمنی با خود او و حضرت ابوبکر می‌شود! حضرت علی مقرر خود را در این شهر قرار می‌دهد و ما می‌دانیم که کوفه ملغمه‌ای بوده از طوایف مختلف عرب که برای نخستین بار در یک جا ساکن شده‌اند در کنار موالی ایرانی. این شرایط باعث می‌شود که بازار شایعه و حادثه‌جویی در این شهر بسیار داغ شود و برای اولین بار یکی از اعراب مسافر، وقتی به کوفه بر می‌گردد دچار تعجب می‌شود به سخنان او دقت کنید: دفعه قبل که به کوفه آمده بودم سخنی درباره عمر و ابوبکر در میان نبود ولی اینبار، مردم چیزهایی در توهین به آنها می‌گفتند! ^۲

آیا کار کار یهود بوده یا ایرانی‌های زخم خورده از تیغ عمر؟ والله اعلم. و هنگامیکه این خبر به عایشه می‌رسد می‌گوید: ایرادی ندارد، خدا می‌خواهد به آن دو نفر پس از مرگشان نیز همچنان صواب برسد. ۱۰۰ سال از هجرت می‌گذرد و در این مدت، هیچگاه هیچ شیعه‌ای در اثبات خلافت

۱- هر دوی این روایت‌ها از ۸۰ طریق نقل شده‌اند!!!

۲- به این روایت از تاریخ طبری دقت کنید تا متوجه شوید فقط در عرض چند سال روحیه مردم کوفه چقدر خراب شده است: گوید: دینار (یکی از سران ایرانی که با مسلمین صلح می‌کند) در ایام امارت معاویه به کوفه آمد و با مردم به سخن ایستاد گفت: ای گروه مردم کوفه شما اول بار که بر ما گذشتید مردمی نیک بودید و به روزگار عمر و عثمان نیز چنین بودید آنگاه دگر شدید و چهار خصلت در شما رواج یافت: بخل و گنجی و نامردی و کم حوصله گی. هیچیک از این خصلتها در شما نبود و چون دقت کردم از مادران شما آمده و بدانستم بلیه از کجاست. گنجی از نبطیان است و بخل از پارسیان و نامردی از خراسان است و کم حوصله گی از اهواز. تاریخ طبری ص ۱۹۵۸.

حضرت علی به واقعه غدیر خم، اشاره‌ای نمی‌کند بلکه بعضاً اشاره آنها به حدیث ائمه اثنی عشریه و لوح جابر بوده است.^۱

ولی همچنان اوضاع چندان حاد نبوده و هر چند شهادت امام حسین و آزارهای عمال برخی خلفاء بر شدت کینه‌توزی شیعیان و رواج احادیث جعلی می‌افزاید ولی آنها همچنان نام عمر و ابوبکر را بر فرزندان خود گذاشته و فقط تعدادی از غالی‌ها بوده‌اند که با جعل و ترویج زیارتنامه‌هایی مانند زیارت عاشورا به لعن خلفاء دامن می‌زده‌اند.

زمان به همین منوال می‌گذرد و شیعیان به دهها فرقه تقسیم می‌شوند (بر خلاف اهل سنت) که قوی‌ترین آنها اسماعیلیه و زیدیه بوده (و بقیه: کیسانیه، واقفیه، سبائیه و...) به نحوی که پس از فوت هر امامی شیعیان به یک شاخه جدید، انشعاب پیدا می‌کرده‌اند. به هر حال، شیعه اثنی عشریه در اقلیت کامل و پراکنده در برخی نقاط ایران (به خصوص: سبزوار، کاشان، طالقان و قزوین و قم) سکونت داشته‌اند تا اینکه شاه اسماعیل صفوی در ۴۰۰ سال قبل قدرت را در ایران به دست گرفته و با ضرب شمشیر و تهدید و آزار و اذیت اهل تسنن و رواج لعن و نفرین بر خلفاء و... باعث ترویج مذهب شیعه اثنی عشریه در ایران می‌گردد. دقیقاً در این نقطه بود که اندیشه غالیان و برخی از آداب و رسوم مسیحی و هندی و حتی افسانه‌های خرافی یهودی که از سالها قبل چون آتش زیر

۱- این حدیث به وضوح باطل است علاقه مندان به کتاب شاهراه اتحاد حیدرعلی قلمداران شیعه مراجعه کنند که این احادیث را بررسی و همگی را رد کرده است. به طور خلاصه از اهم ایرادات این روایات: ۱- چرا امام صادق که از این حدیث و نام امام بعدی اطلاع داشته ابتدا اسماعیل را به عنوان جانشین اعلام می‌کند ولی بعد می‌فرمایند در خصوص ایشان از جانب خداوند بدا حاصل شد ۲- چرا بسیاری از سرشناسان شیعه از نام امام بعدی بی اطلاع بوده و از امام زنده در این خصوص سؤال می‌کردند؟ ۳- چرا بیشتر راویان این روایت، افراد غالی و یا فاسدالمذهب و واقفی و... بوده‌اند و در تاریخ می‌خوانیم که برخی از آنها پس از رحلت یک امام از جانشین او بی خبر بوده و دچار سردرگمی می‌شده‌اند. ۴- چرا سرسلسله اکثر این روایات به نام جابر ابن عبدالله انصاری ختم می‌شود. که موضوع به این مهمی باید به تواتر و توسط بسیار از اصحاب مانند واقعه غدیر نقل شود و...

خاکستر در بطن توده مردم ایران پنهان بود سرباز کرد و اینگونه شیعه که در ابتدا چیزی نبود جز: طرفداری عده‌ای از مردم مدینه و کوفه از حضرت علی در برابر طالبین خون حضرت عثمان و همچنین عقیده بر اولویت خاندان پیامبر در تصدی خلافت، با هزار و یک خرافه و خرده فرهنگ دیگر در هم آمیخت.

تمامی مورخین، متفق القولند که هدف صفویه از اینکار: ایجاد اتحاد و تمرکز در بین طوایف و اقوام مختلف ایرانی و یکپارچگی آنها در مقابله با حکومت سنی عثمانی بوده است. از نظر دور ندارید که دولت اسلامی عثمانی در این زمان می‌رفته که بساط مسیحی‌گری را در اروپا بر اندازد که با رایزنی‌های پنهانی بین پاپها و پادشاهان اروپایی با دربار ایران و متعاقب آن حمله ایران به مرزهای عثمانی این نقشه نقش بر آب می‌شود.^۱

و هم اینک با کمال تأسف باید بگویم با رو کار آمدن حکومتی کاملاً دینی در ایران و پا گذاشتن به قرن جدید یعنی عصر علم و ارتباطات، نه تنها خرافات و تعصبات در ایران کم نشده بلکه هر روز شاهد بدعت و خرافه‌ای جدید و تازه هستیم تا جایی که یکی از مداحان در عاشورای سال ۸۲ در ضمن اشعار خود گفت: لا اله الا الزهرا. هر چند او به سزای اعمال خود رسید و به مرض سرطان به دوزخ واصل شد ولی متأسفانه دامنه حماقت‌هایی از این دست، همچنان در بین بسیاری از جوانان ساده دل و جاهل ایرانی در حال جریان است و تنها نیت نویسنده از نگارش این سطور، اتمام حجت است بر جاهلان. که ما علی الرسول إلا البلاغ المبین.

فرضیه

فرضیه ما برای شروع این تحقیق، بسیار ساده و در عین حال مهم است. در جهان چه چیزی را سراغ دارید که پس از چند روز آنرا پاک نکنید ولی آن چیز همچنان پاک باقی بماند؟ از حافظه رایانه گرفته تا اتاق‌های خانه و شهر و حتی اخلاق انسان و...

۱- مراجعه کنید به کتاب تشیع صفوی و علوی از دکتر شریعتی.

خصوص دین نیز در طول این ۱۴۰۰ سال هرکسی رسیده در کنار روخانه شریعت برای خودش کانالی انحرافی به نام مذهب حفر کرده و دکانی باز کرده و تابلوهای دلفریب و عوام فریبی نیز در کنار این جاده‌های انحرافی نصب کرده است. هر کسی رسیده به عمد یا غیرعمد، آلودگی وارد این رودخانه کرده و هیچکس نیز متعرض او نشده ولی از دیگر سو آن یکی دو نفری هم که قصد اصلاح داشته‌اند را بر دار کشیده و آواره کوه و بیابان کرده‌اند پس به این نتیجه قطعی می‌رسیم که در دین خرافات و آلودگی‌ها و انحرافات و سوء تعبیرهای زیادی وارد کرده‌اند و با نیروی کور عوام کالأنعام، اجازه پاکسازی هم نداده‌اند. اکنون اگر از روحانیون سؤال کنی که خوب به عنوان مثال ۵ تا از این موارد را برای من نام ببر، زبانش گیر می‌کند؟ زیرا اینها در مسائل بسیار بدیهی مانند قمه زنی مشکل دارند کجا چشم‌هایشان می‌تواند خرافات بزرگ‌تر و بدتر را ببیند؟

پیش نیازها

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶]. نکته بسیار زیبایی در این آیه وجود دارد مبنی بر اینکه عمل و سخن بر مبنای علم و اطلاعاتی که مبتنی بر شنیده‌ها (سمع) دیده‌ها (بصر) تفکرات درونی (فواد: احساسات، ذهنیات، پیش زمینه‌های فرهنگی، خیالات، تلقینات، تقلید، ظن و گمان و هواهای نفسانی، و تمام چیزهایی که جای در دل‌ها دارد) باشد در پیشگاه خداوند پذیرفته نیست و برای انسان مسئولیت دارد زیرا به قول معروف: تمام آنچه می‌شنوی و نیمی از آنچه می‌بینی دروغ است. تنها رفتار و روش و عملی در پیشگاه خداوند مقبول است و انسان، مجاز است که مطابق آن عمل کند بشنود و ببیند و حتی احساس کند (دوست بدارد و یا دشمن باشد) که بر مبنای تحقیق منهای تعصب و پیش داوری و هواهای نفسانی و مستند به روح کلی قرآن و عقل محض باشد.

برای هر مسافری در ابتدای مسیر دو راه وجود دارد. و بر سر هر راهی دو تابلو نهاده‌اند. ۱- تابلویی است که مزین است به حب اهل بیت که صد البته آسان است و رفتن به بهشت بر اساس این حب و شفاعت آنها که باز هم آسان است. و افسانه‌هایی بی‌اساس که دلچسب است و شیرین. و کینه‌توزی و تفرقه که باب طبع جانوری بشر است. و دروغ که برای نوع انسان جذاب‌تر است. و باطل که شیرین است و شفاعت که نیازی به عمل ندارد. پس عده فراوانی در همین ابتدا پا در این راه می‌گذارند به این امید واهی که به راحتی در انتهای راه، وارد بهشت شوند. ولی صد افسوس که در انتهای راه، دوزخ دهان گشوده است. ۲- تابلوی دوم بر سر راه دوم است که مزین است به شناخت و معرفت قرآن و روش پیامبر و امامان که دشوار است و حقیقت که تلخ است و عمل که همیشه با رنج توأم بوده است. و صد البته انتهای این راه دشوار بهشت برین است.

پیش نیازهای در خصوص احادیث

هر روایتی از ما که مخالف کتاب خدا بود را به دیوار بزنید (حدیث متواتر از پیامبر و ائمه شیعه).

امام حسین به سپاه عمر بن سعد می‌فرماید: شما برای این حرف حق در سرتان نمی‌رود که شکمهایتان از مال حرام آکنده شده با کمال معذرت خدمت شما باید بگویم چنانچه کسی نتوانست صدها دلیل عقلی و منطقی و قرآنی و تاریخی این کتاب را هضم کند باید در لقمه‌هایی که پیش از این خورده اندکی شک کند.

احادیث را باید در صورتی پذیرفت که: متواتر باشد. سلسله راویان آن افرادی درست و خوب باشند. آن حدیث مطابق آیات قرآن باشد. مفاد حدیث با قرائن و امارات متواتر تاریخی در همان زمان سازگاری داشته باشد. (مثلاً حدیث ارتداد تمام اصحاب پس از رحلت نبی اکرم کاملاً مخالف روایات و قرائن و گزارشات معتبر و متواتر تاریخی است).

پیش نیاز مبتنی بر عقل محض

مسائلی که در این کتاب مطرح می‌شود براحته و سراسازی اصول ریاضی قابل اثبات نیستند که مثلاً $2 + 2 = 4$ تا هیچکس نتواند ضد آنرا ثابت کند. بلکه می‌توان برای هر سؤال هزار و یک پاسخ، از توجیه و سفسطه تراشید ولی اگر مانند کودکان، نگاهی ساده و کلی به مسائل داشته باشی براحته به راه حل صحیح و منطقی دست پیدا می‌کنی.

پیش نیازهای مبتنی بر اصول روانشناسی

با تمرین و تکرار، سعی کن هیچگاه، پاسخ‌های تو از طریق احساس نباشد. بلکه با تامل و تانی و از روی عقل و منطق و خالی از هر گونه تعصب و کینه توزی و احساس باشد.

ابن سینا: من قال او سمع بغیر عله خرج من طریقه الانسانیه: هر که بگوید یا بشنود بدون دلیل، از جرگه انسانیت خارج است.

بزرگ‌ترین عیب، این است که فکر کنی هیچ عیبی نداری.

شیعه یکی از علل معجزه بودن قرآن و حقانیت اسلام را باقی ماندن قرآن از خطر تحریف و یا کم و زیاد شدن می‌داند ولی نکته بسیار عجیب اینجاست که همین نکته و ارزش را برای تمامی قصه‌ها و داستان‌های تاریخی مورد علاقه‌اش نیز قائل است (منظورم نه اساتید دانشگاه، بلکه فرهنگ و روح جاری در کالبد توده شیعه است) به بهانه تواتر یا اینکه در کتب اهل سنت هم به این افسانه‌ها اشاراتی شده است!

تفاوت سنت و بدعت: محققین شیعه در مناظرات و کتاب‌های خود در تایید اصول عقیدتی شیعه، عمدتاً به احادیث و داستان‌هایی از کتب اهل سنت اشاره می‌کنند که جزء فروع و استثنائات بوده و بدین طریق می‌خواهند اثبات کنند که: اصول اعتقادی شیعه درست است ولی در اینجا نکته‌ای ظریف وجود دارد. بهتر است مثالی بزنم: به عنوان مثال: سه مورد از مواردی که شیعه بسیار به آن استناد می‌کند این است: ۱- چند حدیث در کتب اهل سنت وجود دارد که می‌گوید پیامبر ﷺ بین نمازها را جمع می‌کرده (یعنی نماز ظهر و عصر را با هم می‌خوانده) پس شیعه می‌تواند همیشه نمازها را با هم جمع کند ۲- حضرت عمر، جهت نزول باران به عباس در پیشگاه خدا متوسل شد^۱ پس شیعه مجاز است همیشه و در همه امور به اهل بیت متوسل شود ۳- صیغه در برحه زمانی خاصی از حیات پیامبر ﷺ مجاز بوده ولی حضرت عمر آنرا در زمان خلافتش ممنوع کرد. پس شیعه مجاز است در همه شرایط و همه زمانها صیغه را مجاز اعلام کند.

اکنون دقت کنید:

روشی که مردم مدینه (حدود ۳۰ هزار نفر) و سایر شهرها در زمان ۱۰ سال حضور پیامبر در مدینه و پس از رحلت ایشان بر مبنای آن عمل می‌کرده‌اند متأثر از سنت پیامبر بوده یعنی آنها طبق مشاهدات خود از پیامبر، وظایف دینی خود را انجام می‌داده‌اند

۱- البته بعید نیست چنین روایاتی در زمان حکومت خلفای بنی عباس ساخته شده باشد تا نوعی مشروعیت و وجه تاریخی به حکومت خود بدهند.

(روش نماز خواندن، وضو گرفتن، یا عدم جواز صیغه، یا گناه بودن زیارت قبور و ساختمان سازی روی قبرها یا شرک بودن توسل به غیر خدا و...) ولی استنادات شیعه به روایات ائمه از طرق کتبی است که اکثر راویان آن، فاسد المذهب و غالی و دروغگو بوده و تازه سالها پس از رحلت نبی اکرم نوشته شده‌اند (محکم‌ترین و قدیمی‌ترین این کتب حدیثی اصول کافی است که بنا به تحقیق علامه برقی در کتاب بت شکن و حتی اعتراف علامه مجلسی، اکثر روایات آن، ضعیف است!) پس براحتی می‌توان نتیجه گرفت آنچه طبق مشاهدات مردم مدینه از نبی اکرم در طول تاریخ بین مسلمان‌ها به صورت عرف درآمده و تا کنون باقی مانده سنت است و سایر چیزها بدعت.

نکته دیگر اینکه احادیثی که شیعه به آنها اشاره می‌کند و در کتب اهل سنت، وجود دارد در مقابل انبوه روایات دیگر، حکم خبر واحد را پیدا می‌کند. مثلاً روایت جمع بین نمازها بیشتر به ابن عباس ختم می‌شود. (یا روایات جواز زیارت قبور که بیشتر به عبدالله ابن عمر، ختم می‌شود علاوه بر اینکه تمامی آنها مرفوع هستند!!!) و حتی بعضاً با روایات شیعه نیز در تضاد است مانند فرمان حضرت علی که در نهج البلاغه موجود است: ایشان به تمامی فرمانداران خود دستور اکید می‌دهند که بین نمازها را جمع نکنند. یا سطح قبرستانها را با خاک، مساوی کنند و...

حتی بر فرض اثبات جواز صیغه یا جمع بین نمازها و حتی توسل و یا زیارت قبور، به خوبی مشخص است که این موارد جزء اصول و روش‌های تکراری و دائم نبی اکرم نبوده است وگرنه به صورت سنت و عرف در بین مردم مدینه و پس از آن، سایر شهرهای اسلامی عمومیت پیدا می‌کرد. ولی متأسفانه شیعه این فروع را (به فرض صحت) به صورت اصول درآورده است و حتی در خصوص آنها دست به غلو نیز زده است. مثلاً در فرهنگ توده شیعه: دعا، نذر و شفاعت، تاثیر بیشتری دارد تا عمل و توبه و جبران مافات. زیرا اولی آسان است و دومی دشوار. یا اینکه اصل بر توسل و یا ولایت ائمه است نه تلاش و کوشش خود انسان، تحت ولایت الله. اصل بر گریه است نه خنده.

پس در حقیقت، بدعت گزار واقعی کسانی هستند که فروع را به جای اصول نشانده‌اند. عجیب است که در آیات قرآن کریم نیز تاثیر این مثال‌ها به خوبی مشهود است. در جای جای آیات قرآن و در صدها آیه، ولایت غیر خدا محکوم و باطل اعلام شده است. ولی در یکی دو آیه حکم به دوستی (با واژه: ولی) بین مومنین و رسول خدا در طول ولایت خدا شده (یا حکم به همکاری و دوستی خاندان نبی اکرم) متأسفانه شیعه به همین یکی دو آیه چنگ زده و با غلو درخصوص آنها و شاخ و برگ دادن به آنها اصل موضوع (توحید) را از تاثیر انداخته و اینگونه به مرز شرک نزدیک شده است. یا عدم وجود شفیع در نزد خدا در دهها آیه و لزوم عمل و توبه برای رستگاری در قیامت در صدها آیه و از آن سو، اشاره به وجود شفاعت آن هم به اذن خدا در یک آیه. شیعه با استناد و غلو و شاخ و برگ دادن به همین یک آیه، فاتحه عمل و لزوم توبه و خودسازی و... را به کلی خوانده است. البته منظور من در تمامی این مثالها آن نیست کتب شیعه نیست زیرا در کتاب‌ها بسا چیزهای خوب براحتی نوشته شود. منظور من آن فرهنگی است که اکنون در سطح توده معتقد شیعه وجود دارد. و صد افسوس که تاثیرات مشهود این اعتقادات شرک آمیز در تمامی کشور عزیز من به خوبی پیداست: رواج دروغ‌گویی، طلاق، اعتیاد، سست شدن معنویات و روابط انسانی، فزونی تارکین نماز، دشمنی و کین توزی با سنی‌ها و...

البته برای شما مزدهای دارم و آن اینکه: ایرانی‌ها روحیه بسیار حق جویی دارند و من مطمئنم با مطالعه این تحقیق، حتی متعصب‌ترین شیعه‌ها راه حق را پیدا می‌کنند. انشاءالله. برای جویای حقیقت، نیت راستین کافی نیست. بلکه همواره باید مراقب اخلاص و نیت خود باشد و به آنها از دیده شک بنگرد. زیرا دلدادگی حقیقت، حقیقت را به خاطر هماهنگی آن با امیال خویشتن نمی‌خواهد. بلکه حقیقت را تنها به خاطر حقیقت بودن دوست می‌دارد، حتی اگر مخالف باور و عقیده‌اش باشد پس هر گاه اندیشه‌ای متعارض با مبادی‌اش به ذهن او خطور کند باید آنجا بایستد و هرگز در پذیرش آن دودل نشود.

[نیچه].

مبادا حایلی شوی میان اندیشه خود و آنچه که با آن در تعارض است و هر اندیشه‌وری که به این توصیه عمل نکند به نخستین مرتبه فرزاندگی نایل نخواهد شد.

[نیچه].

تو باید هر روز یکبار با خویشتن خویش به جنگ برخیزی و در اینکار نباید برای شکست و پیروزی اهمیتی قایل شوی، چرا که آن به حقیقت مربوط می‌شود و نه به تو.

[نیچه].

قبل از خواندن هر مطلبی، انسان به ناچار باید مطالبی را برای درک بهتر و عمیق‌تر و بدون تعصب آن مطلب بداند. و خودش را از حالتی که پیش از آن در فرهنگ غلط جامعه شکل گرفته خارج کند البته توجه داشته باشید خروج از یک عمر تفکر اشتباه که در مغز انسان انباشته و متراکم شده به صرف خواندن یک کتاب میسر نمی‌شود و کمی چاشنی: جرات دانستن و روحیه حقیقت‌طلبی نیز لازم است. اینک پیش از شروع، توجه شما را به اصول زیر، جلب می‌کنیم:

﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾ [یونس: ۳۶].

۱- و اکثر این مردم، به غیر از خیال و گمان باطل خود از چیزی پیروی نمی‌کنند در صورتیکه گمان و خیالات موهوم، کسی را بی‌نیاز از حق نمی‌گرداند و به علم یقین نمی‌رساند و خدا به هر چه می‌کنند آگاهست.

۲- به زودی دو گروه نسبت به من هلاک می‌شوند: دوستی که افراط کند و به غیر حق کشانده شود و دشمنی که در کینه‌توزی زیاده‌روی کند و به راه باطل درآید. بهترین مردم نسبت به من گروه میانه رو هستند. از آنها جدا نشوید.^۱ [حضرت علی (ع)].

۱- نهج البلاغه: خطبه ۱۲۷.

- ۳- دو کس نسبت به من هلاک می‌گردند دوستی که زیاده روی کند و دروغ پردازی که به راستی سخن نگوید.^۱ [حضرت علی (علیه السلام)].
- ۴- هرگز دوره‌ای را در تاریخ با بینش دوره‌ای دیگر بررسی نباید کرد و هر مساله را که به دوران گذشته متعلق است باید با بینش خاص همان دوره نگریست نه با بینش دوره‌ای که خود در آنید.^۲ (مانند بیشتر نویسندگان ما که قضاوت‌هایشان در رابطه با مسائل تاریخ صدر اسلام، بر اساس فرهنگ زمان حال صورت می‌گیرد که متأسفانه تعصبات مذهبی و احساسات و انتخاب گزینشی حوادث را نیز وارد آن کرده و دست پخت آنها آش شله قلمکاری شده که می‌بینید).
- ۵- منتقد باید تشریح کند، نه تجویز.^۳ متأسفانه بیشتر محققین و نویسندگان و وعاظ شیعه، در مقام انتقاد، تجویز می‌کنند و نه تشریح. ولی بیشترین سعی نویسنده در این کتاب آن است که موضوعات مورد بحث را تا سر حد امکان، تشریح و ریز ریز کند و از کلی گویی و ارائه پاسخ‌های مبهم و خیالی و پادرها دوری کند.
- ۶- حتی واقع بین‌ترین انسان‌ها آنچه در ذهنشان در حال جریان است را حقیقت‌تر و درست‌تر می‌پندارند تا آنچه که در جهان خارج و در واقعیت وجود دارد.
- ۷- مردم همیشه دوست دارند چیزهای عجیب و غریب و باور نکردنی بشنوند. آنها امور غیر عادی را بهتر از امور واقعی و معمولی قبول می‌کنند. که این خود یک ریشه روانشناسی در میل وافر کودکان به داستان‌های اساطیری دارد. اگر بگویی شتر پرید مردم بیشتر توجهشان به تو جلب می‌شود تا اینکه بگویی شتر دوید! برای مثال: کافری به نام یزید بن غنم، که هیچگاه نیز مسلمان نشد می‌گوید دیوار کعبه شکافت و مادر حضرت علی به درون آن رفت و... شیعه این امر غیرعادی را با جان و دل قبول می‌کند ولی سخن

۱- نهج البلاغه: حکمت ۴۶۹.

۲- پروفیسور ژاک برک (به نقل از کتاب اسلام شناسی دکتر شریعتی ص ۴۵۶).

۳- اوژن یونسکو - بدیهه گویی.

پدر همین علی، یعنی ابوطالب که گفته علی در خانه خود من متولد شد را قبول ندارد. اعراب مثالی دارند: ذم بها یشبه المدح: نکوهشی که در ظاهر ستایش است. آری برای کوبیدن چیزی به آن خوب حمله نکنید بلکه از آن بد دفاع کنید. براستی علت اینکه افرادی مانند این کافر یا عکرمه چنین موارد به ظاهر جذابی را در حق علی می‌گفته‌اند چه بوده؟ و آیا ستایشگران علی چنین افراد پستی بوده‌اند. یا اینکه نیتی در اینکار نهفته بوده است؟ که حضرت علی می‌گوید: درباره من دو گروه هلاک شدند دشمن و دوست تندرو!

۸- اولین وظیفه انسان، در برخورد با هر پدیده، موضوع یا پاسخی آن است که آنرا با معیار عقل محض^۱، محک بزند. مگر در مورد آیات قرآن کریم که از منبعی ما فوق عقل نازل شده است. و این است معنای سخن امام محمد غزالی که گفته: من در شرعیات، مذهب قرآن دارم و در عقلیات، مذهب برهان. یعنی موضوعات قرآنی را بدون چون و چرای عقل، قبول می‌کنم ولی سایر موارد را بر پیشگاه خرد، عرضه می‌کنم به عنوان مثال وقتی علت طول عمر امام زمان را از روحانیون سؤال می‌کنی آنها می‌گویند که نوح نیز ۱۰۰۰ سال عمر کرد ولی: این قیاس است و قیاس در مذهب شیعه باطل است و عمر طولانی حضرت نوح را نیز ما بر مبنای اعتماد به قرآن، قبول داریم به همین علت، برای اثبات طول عمر امام زمان شما باید یک دلیل عقلی و منطقی دیگر ارائه کنید. متأسفانه بسیاری از مواردی که شیعه (و حتی سایر فرق اسلامی) با استناد به آیات قرآنی سعی در اثبات آن دارند مانند همین مورد، قیاس است که در محضر عقل و خرد، مردود می‌باشد. (مثل اینکه من بگویم که فلانی تکه چوبی داشت که تبدیل به مار شد و وقتی شما باور نکردید بگویم وای بر تو مگر عصای موسی تبدیل به اژدها نشد!!!).

۱- عقل محض یعنی عقل منهای هر گونه پیش داوری، تعصب، سلیقه، تقلید، پس زمینه فرهنگی و مذهبی و حتی اعتقادی، ارثی و...

۹- تاریخ، علم مستقلی است و اگر اساتید و محققان شیعه علایق دینی و سیاسی و فرقه‌ای شخصی خودشان را از تاریخ و قضاوت‌های تاریخی خود جدا می‌کردند همه مشکلات آنها حل می‌شد. و چقدر مسخره است وقتی هنوز بر سر جدا بودن یا نبودن دین از سیاست بحث و مشاجره است کسانی بیایند و تازه این هر دو را با تاریخ، مخلوط کنند!!! (اعتقاد به خلافت و حکومت منصوب و موروثی در خانواده پیامبر اکرم است).

۱۰- انسان اگر تقلید کند، مرتباً دچار اشتباه و خطا می‌شود ولی اگر به قرآن و عقل محض، رجوع کند درصد اشتباهات او کم‌تر می‌شود. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید که کاملاً مخالف تقلید و پیروی از ظن و گمان است: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: ۳۶]. این یعنی اینکه خودت باید در باره موضوعات شبهه برانگیز با تحقیق و تلاش به علم و یقین بررسی و با تحقیق و علم، فکر کنی، حرف بزنی و عمل کنی نه بر مبنای تقلید که سرشار از ظن و شک و تردید است که ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [یونس: ۳۶].

۱۱- خطرناک‌ترین معجون تاریخ، اشتباه، خطا و خرافه ایست که به صورت تکرار، وارد عرف شده و از آنجا خودش را وارد مذهب کرده است. این یکی از خطرناک‌ترین و ماهرانه‌ترین، نقشه‌های شیطان برای نوع بشر است.

۱۲- بر خود لازم می‌دانم قبل از ورود به مبحث اصلی به شما متذکر شوم که محقق در امر تحقیق مانند قاضی بوده و باید بی‌طرفی خود را تا انتهای تحقیق، حفظ کند^۱ و به همین دلیل اینجانب با وجود اینکه شیعه بوده و از قضا به خاندان پیامبر اکرم ﷺ به خصوص حضرت علی علیه السلام علاقه بی‌اندازه دارم با این حال، برای اینکه تحقیق من از مسیر حق و انصاف و عدالت خارج نشود از نگاه تقدس و نورانیت به افراد نگاه نکرده‌ام

۱- علت اینکه قبل از نام علی و عمر و ابوبکر حضرت و پس از نام آنها ﷺ یا ﷺ نوشته‌ام نیز به خاطر رعایت همین اصل بی‌طرفی کامل بوده است.

و دقیقاً به همین علت و برای درک صحیح از موضوع، خواننده نیز باید هنگام مطالعه و قضاوت، مواردی مانند اینکه برخی افراد به هیچ وجه اشتباه و خطا نمی‌کنند و تمام علوم را می‌دانند و از تمام وقایع حال و گذشته و آینده، مطلعند را از خود دور کند. زیرا بزودی در مباحث مربوطه و با استناد به آیات قرآن و روایات متواتر، ثابت می‌کنیم که حتی شخص پیامبر اکرم اینگونه نبوده‌اند. و این نه تنها توهینی به شخص پیامبر اکرم نیست بلکه ارزش و مقام ایشان را در نظر ما بالاتر می‌برد. برای همین وقتی ثابت می‌کنیم که پیامبر اکرم از نوع بشر بوده‌اند: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ [الکھف: ۱۱۰]. به تبع اولی حضرت علی و فاطمه نیز از نوع انسان و از نژاد بشر بوده‌اند.^۱

۱۳- اگر محققى بيش خود را از رنگ عقاید و رسوم و پسندهای زمان و محیط خویش نزداید و از آفت «قضاوت‌های قبلی» (پیشداوری‌ها) بری نگردد. از دیدن واقعیت آنچنان که بوده است عاجز می‌ماند و هر چه بگوید بیهوده است.^۲

۱۴- پیروی راستین از علی و راه و روش و طرز تفکر علی، نه علی پرستی کردن اما در زندگی و جامعه و طرز فکر و کار، از خیانتکاران اموی و مقدسین نهروانی هم جلو بودن.^۳

۱۵- در یک جامعه شیعی بهترین تهمت این است که شایع کنند: او شیعه نیست، سنی است، وهابی است.^۴ (به احتمال قریب به یقین به اینجانب نیز چنین تهمت‌هایی وارد خواهد شد... باکی نیست، وقتی وجود نازنین پیامبر ﷺ، دستخوش تهمت جنون، جادوگری، شاعری و خیالبافی و... می‌شد من که هستم که بخوام غصه بخورم. به قول حسنک وزیر: بالاتر از حسین علی که نیم...).

۱- واقعا جای تاسف است که چه چیزهایی را باید برای هموطنانم ثابت کنم.

۲- اسلام شناسی، دکتر شریعتی ص ۵۱۲.

۳- مذهب علیه مذهب، دکتر شریعتی، پاورقی ص ۷۲.

۴- مذهب علیه مذهب. دکتر شریعتی. ص ۳۱۶.

۱۶- پدر یک فرد، وابسته به گذشته است. شخصیتش در گذشته منعقد شده... نو پذیر نیست. عادت بیشتر از اراده بر او مسلط است. با سنن و عادات مذهبی و اجتماعی و قدمت و اساطیرالاولین خو گرفته و حتی نسبت بدان تعصب پیدا کرده است. محافظه کار است. عقل و مصلحت و متانت و شخصیت و استخوان را همه در تقلید از قدما، تکیه بر گذشته و فرار از آینده و بیزاری از نوی و تغییر می‌بیند. تغییر را با انحراف و تازگی را با جلفی مترادف می‌داند. قدما عمیق و درستند و نواندیشان سطحی و غلط! (اسلام شناسی - دکتر شریعتی - ص ۴۶۱).

۱۷- اگر قبل از خواندن یا شنیدن ساز مخالف، حس موضعگیری و مقابله و مخالفت در تو گل می‌کند، بهتر است ابتدا این حس شیطانی را بکشی بعد وارد گود شوی. به احتمال زیاد وجود همین حس در ابوجهل و ابولهب باعث بدبختی آنها و نبودن همین حس در افراد پاکی مانند ابوذر و سلمان باعث خوشبختی آنها شد.

۱۸- اولین شرط برای درک حقیقت، پاک کردن تمام تلقینات قبلی از ذهن است.

۱۹- هر جا در این کلمات، تلخی بیشتری دیدی بدانکه همانجا حقیقت تر است زیرا حقیقت همیشه تلخ است. حقیقت را همه جا و بر زبان همه کس نمی‌توان یافت. حقیقت گنجی است پنهان در بیغوله‌ها.

۲۰- ریشه‌های خوب، باید ثابت باشد ولی بیا و با شجاعت، شاخ و برگ‌های پوسیده را قطع کن.

۲۱- بیشتر سوء تفاهمات، در باره تغییر، این است که برخی می‌پندارند تغییر یعنی عدم ثبات، فساد، ایجاد آشوب و از میان رفتن امنیت. در حالیکه تغییر واقعی آن است که موجب رشد و شکوفایی شود و آنچه که موجب عدم ثبات و هرج و مرج می‌شود نامش تغییر نیست (بلکه نامش فساد است). حتی اگر زیر عنوان تغییر پنهان شده باشد) پس در هر سخن، اندیشه کن و اگر دیدی آن سخن: راهی است برای رهایی و شکستن غل و زنجیرها و اتحاد جامعه بشری بدانکه رشد، پیشرفت و شکوفایی است به آن ایمان بیاور.

و اگر موجب مختل شدن امنیت جامعه و افسردگی روانی (از نقطه نظر روانپزشکی و نه احساسات عرفی) دیگران است بدان که نامش فساد است.

۲۲- مسن بودن، نوع لباس، مدرک تحصیلی، سابقه علمی، جنسیت، ملیت، مقام و موقعیت اجتماعی، عقاید دینی و مذهبی، احترام دیگران، زیبایی، دوست بودن با عده‌ای و عضو دار و دسته‌ای بودن و... مراقب باش هیچکدام اینها تو را گول نزنند. که پس من همه رفتارها و سخنان و نظراتم درست است. مراقب باش اینگونه خودت را فریب ندهی بلکه فقط چیزی درست است که: با معیار عقل سلیم، محک خورده و منطقی و مستدل باشد. یا لااقل حاصل تجارب عده‌ای کارشناس، یا نتیجه یک مشورت درست با اهل فن باشد.

۲۳- تا مردم ما بدون دلیل حرف می‌زنند و یا بدون دلیل حرفی را قبول می‌کنند محال است پیشرفت کنیم.

۲۴- یک دوست حزب الهی داشتم که حرف جالبی می‌زد. او می‌گفت: روح ما مثل برکه‌ای است که کتاب‌ها مانند رودها و جویهایی از اطراف به آن می‌ریزد ما باید همه‌گونه کتابی بخوانیم ولی اگر فقط کتب باطل به این برکه بریزد این برکه پس از مدتی فاسد می‌شود. من به او گفتم حرف شما کاملاً درست است ولی از کجا معلوم آنچه که سال‌هاست در برکه روح شما ریخته‌اند باطل بوده و برای شما حق جلوه داده‌اند و از تاثیر کتاب‌های باطل و سخنرانی‌هایی که تا کنون در مغز و ذهن پاک و ساده تو فرو کرده‌اند تا کتاب مرا که می‌خوانی فکر کنی که اندیشه من بر باطل است؟؟!!

۲۵- من آدمی هستم ضد وسواس، ولی هنگام نوشتن این سطور، نهایت وسواس را به خرج داده‌ام مبدا نکته‌ای خطا بنویسم و کسی گمراه شود. و چنانچه کسی با دلیل و منطق اشتباه بودن این مطالب را به من بگوید با کمال میل می‌پذیرم.

۲۶- محال است اصلاح و جراحی غدد سرطانی یک فرهنگ، بدون درد همراه باشد. غددی که در طول قرن‌ها در اعماق جان افراد ریشه دوانید هاند. بی‌شک، سیل تهمت‌ها و

افتراهاست که سرازیر می‌شود. تو سعی کن فقط سخن کسی را قبول کنی که با دلیل و منطق، صحبت می‌کند نه آنکه کارش، توهین هوچی گری، جوسازی، مغلطه و بازی با کلمات است. و در نهایت وقتی کم می‌آورد چماق مصلحت را بالا می‌برد.

۲۷- محال است موقع اصلاح و یا تغییر، همه خشنود و راضی باشند به هر حال، جراحی غدد سرطانی، با چاقو و درد و ناراحتی همراه است.

۲۸- پذیرش نقاط ضعف، نهایت مردی و قدرت انسان را می‌رساند، و توبه از انسانهای قدرتمندی چون حر بر می‌آید نه از انسانهای ضعیف النفس و ترسو.

۲۹- کسی که خود را در راه می‌داند هیچگاه راه را پیدا نمی‌کند و شاید برای همین در نماز مرتب می‌گوییم: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [الفاتحه: ۶]. این را برای کسانی می‌گوییم که تمام کارها و عقاید خود را صددرصد درست می‌دانند. و نادانسته خود را معصوم می‌دانند.

۳۰- میوه یقین ریشه در شک دارد و میوه قاطعیت ریشه در نرمش. اگر بدون شک به یقینی رسیدی بدان که آن یا تقلید است یا از روی ترس یا تعصبی کور و هر چه هست یقین نیست اگر بدون نرمش قاطع شدی، بدان که دیکتاتوری. اگر چهره‌ات عبوس و گرفته است بدان که نادانی. (چون پیامبر اکرم و حضرت علی و همه امامان همیشه خوشرو بوده‌اند) هنر، آن است که با چهره‌ای بشاش، صلابت داشته باشی. و با طی شک به یقین برسی.

۳۱- (تحت تاثیر مطالعه یا رفیق یا شنیدن سخنان این و آن...) هر چیز که به ذهنت می‌رسد را حق‌پندار و آنرا با تکرار و تلقین به صورت تعصب خشک در نیاور.

۳۲- همیشه در گوشه و زوایای ذهنت این احتمال را داشته باش که ممکن است فلان عقیده من در باره فلان مطلب، اشتباه باشد، ممکن است نسبت به فلان شخص، اشتباه فکر کنم، ممکن است فلان کار من اشتباه باشد، مرز ظریفی است میان اعتقاد به اصول با روشن بینی و تغییر، در اصول با اعتقاد محکم پیش برو ولی در مصادیق، جایی برای تامل

و شک باقی بگذار. چه بسا در مورد افراد، موقعیت‌ها، سخنان و... اشتباه کنی. هیچگاه اصول را با فروع مخلوط نکن.

۳۳- مرز ظریفی است میان سنت و مدرنیته، میان معیارهای صحیح عرفی و چارچوب‌مندی‌های غلط و پوچ، میان اصول و اعتقادات مثبت و باورهای غلط، و وظیفه مصلح تشخیص این مرز و ارائه تصویری از آن به دیگران است و به خاطر همین ظرافت است که اکثر مدعیان اصلاحات دچار اشتباه و انحراف می‌شوند. اینک از خداوند می‌خواهم در این راه مرا یاری کند و به این یاری مطمئنم. زیرا نه به خاطر پول می‌نویسم و نه مقام و یا شهرت. فقط درد است که مرا به نوشتن واداشته و امید آینده‌ای بهتر برای فرزندان کشورم: ایران.

۳۴- حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند بالاترین گناه ترس است. شاید علتش این است که انسان، گاه به خاطر تعصبات و یا اعتقادات غلطی که دارد می‌ترسد حتی به سخن حق گوش دهد (چه برسد به اینکه بخواهد قبول کند) و این باعث سقوط انسان در چاه جهالت و خودبینی می‌شود. شاید بسیاری از کفار نیز از روی ترس، حاضر به پذیرفتن اسلام نمی‌شده‌اند. (متأسفانه بیشتر مذهب‌بیون از ترس آتش دوزخ حتی حاضر به شنیدن این مباحث هم نمی‌شوند و متأسفانه همین موضوع آنها را به دوزخ می‌کشاند!).

۳۵- انسان آنچه را که دوست دارد می‌شنود و حتی می‌بیند نه آنچه که در واقعیت خارج وجود دارد. در سال ۱۳۵۷ (ابتدای انقلاب) همه مردم چون عاشق آیت الله خمینی بودند همگی عکس او را در ماه دیدند و در این زمینه یک تواتر ۲۰ میلیون نفری حاصل شد! پس شاید حتی بعضاً تواتر نیز نمی‌تواند مبنای حقیقت قرار گیرد.

۳۶- آیا تا کنون از خودت پرسیده‌ای اگر والدین من، کافر یا مسیحی یا... بودند من هم مثل آنها می‌شدم پس می‌فهمی اسلام تو نیز تقلیدی است و من فکر نمی‌کنم در پیشگاه خداوندی که در سرتاسر قرآن، انسان‌ها را دعوت به تعقل و اندیشه کرده است، تقلید، جایگاهی داشته باشد.

۳۷- خاطره با رویا شروع می‌شود و در گذر زمان به حقیقت می‌پیوندد. اکثر افسانه‌های شیعه دارای چنین ماهیتی است.

۳۸- مهمترین شرط قبل از شروع هر تحقیقی، شک است. ابوذر و سلمان فارسی و سایر اصحاب پیامبر اکرم و یاران سایر پیامبران اگر در عقاید قبلی خود و عقاید آباء و اجداد و فرهنگ جاهلی زمانه خود، شک نمی‌کردند به همان سرنوشت ابوجهل و ابولهب دچار می‌شدند. در اینجا لازم است متذکر شوم هیچیک از شیعیان (و حتی اهل تسنن) هیچگاه ادعا نکرده‌اند که علماء و نویسندگان آنها معصوم و به دور از هر گونه خطا و اشتباهی هستند برای همین می‌توان احتمال داد (حتی اگر این احتمال یک درصد باشد) که مثلاً علامه حلی، شیخ کلینی، علامه مجلسی، شیخ صدوق، شیخ مفید^۱ و سایر روحانیون گذشته و فعلی ممکن است در برخی زمینه‌ها اشتباه کرده باشند.

۳۹- مقدسات (چه از نوع خوب و چه از نوع انحرافی و غلطش) در قسمتی از روح و ذهن انسان جای دارند که انسان به هیچ وجه حاضر نیست وارد این منطقه شود و یا حتی به کسی اجازه ورود بدهد! به مطلب زیر که نوشته کارل گوستاو یونگ روانشناس و پدر علم روانکاوی و از مخالفان فروید است دقت کنید:

واقعاً تعجب آور است که انسان چقدر درباره چیزهایی که جنبه نورانی و قدسی دارند کم فکر می‌کند و کم در صدد مواجهه با آنها بر می‌آید و این مواجهه چقدر برای کسی که در صدد آن برآید دشوار است. صرف نورانیت یک چیز، تفکر و رجوع به عقل را درباره آن مشکل می‌کند زیرا حالات عاطفی انسان، همیشه در این موارد، دخیل می‌شوند و نفوذ می‌کنند. انسان همیشه در این موارد یا احساس موافق دارد یا مخالف و (بی‌نظری مطلق) اینجا کمیاب‌تر از هر جای دیگر است.

مثلاً اگر انسان، عقیده مذهبی مثبتی داشته باشد یعنی اگر مومن باشد شک و تردید را

۱- البته در طول این تحقیق در برخی موارد به شما نشان خواهم داد که بسیاری از این افراد برخی از عقاید یکدیگر را قبول نداشته و بعضاً دچار اشتباهاتی بسیار بچه گانه نیز می‌شده‌اند.

بسیار ناپسند می‌داند و از آن می‌ترسد و به این جهت ترجیه می‌دهد که موضوع ایمان خود را تجزیه و تحلیل نکند! و از طرفی اگر عقیده مذهبی نداشته باشد اکراه خواهد داشت از اینکه وجود یک احساس کمبود را در خود تصدیق کند. بلکه ترجیه می‌دهد خود را روشنفکر معرفی کند یا لاقفل در توجیه عدم اعتقاد خود به خدا اشاره به مزیت و شرافت آزادی فکر نماید. در این مورد اخیر، تصدیق نورانیت یک امر مذهبی دشوار است ولی در عین حال همین نورانیت، فکر انتقادی را نیز دچار زحمت می‌کند زیرا این امکان ناخوش آیند وجود دارد که نورانیت مزبور توسل به آزادی فکر یا عدم اعتقاد به خدا را متزلزل کند. هر دو دسته چه مومن و چه غیر مومن بی‌آنکه این را بدانند ضعف استدلال خود را احساس می‌کنند...

مکتب عدم اعتقاد به خدا به این نکته تکیه می‌کند که انسان هیچ معرفتی را درباره خدا یا هر چیز فوق طبیعی (متصرف) نمی‌تواند شد غافل از اینکه انسان هیچگاه یک ایمان فوق طبیعی را (تصرف) نمی‌تواند کرد بلکه آن ایمان است که وی را متصرف می‌شود. صاحبان این دو نقطه نظر مخالف یعنی آنانکه ایمان مذهبی دارند و آنان که ندارند هر دو در تصرف عقل هستند. و آنرا برترین داور می‌دانند. که با آن نمی‌توان چون و چرا کرد. اما این عقل چیست؟ و چرا باید آنرا برترین داور دانست؟ آیا نه این است که چیزی که هست و برای ما وجود حقیقی دارد حکمش بالاتر از هر قضاوت استدلالی است؟ در تاریخ فکر بشر این حقیقت در موارد متعدد به ثبوت رسیده است.

متأسفانه مدافعین (ایمان) هم نظیر استدلال بی‌په‌وده مخالفین خود را بکار می‌زنند منتهی در جهت عکس. تنها چیزی که نمی‌توان درباره آن شک داشت این است که گفته‌ها و اقوالی از نوع فوق طبیعی وجود دارند که درست موضوع نورانیت آنها با حرارت و شوقی هر چه تمامتر مورد تصدیق و یا انکار قرار می‌گیرد.^۱ این نکته یک اساس و پایه حسی برای ما فراهم می‌کند که می‌توانیم آنرا مبدا تحقیق خود قرار دهیم به

۱- در تحقیق حاضر نمونه‌های فراوان آنرا که موجب درگیری‌های بی‌په‌وده میان شیعه و سنی شده را خواهید دید.

این معنی که این امر، وجود خارجی حقیقتی دارد و یک پدیده روانی است. البته این را درباره همه اقوال حتی متضادترین آنها که حالت نورانی داشته‌اند یا هنوز دارند می‌توان گفت و از این نقطه نظر لازم است که کلیه اقوال و گفته‌های که از نوع مذهبی می‌باشند در نظر گرفته شوند.^۱

۴۰- پذیرفتن موضوعی که بر خلاف عقاید رایج و ریشه کرده در نهاد جامعه و انسان باشد بسیار دشوار است حتی اگر آن انسان، انسانی تحصیلکرده و آگاه و روشندل باشد. به خصوص اگر آن موضوع بر خلاف عقاید مذهبی باشد که یک عمر توسط تلقینات روحانیون و وعاظ و نویسندگان و دیگران، آرام آرام در رگ و ریشه انسان جا گرفته است زیرا متأسفانه این عقاید در قسمت احساسات، ریشه می‌کند که برکندن آن بسیار غیر ممکن است. به همین دلیل، ایرانی‌ها بدون شناخت به کسی محبت می‌ورزند و بدون شناخت، دشمن می‌شوند. امید آنکه دوران این حماقتها به سر آید. و من اکنون با خودم فکر می‌کنم و می‌گویم چقدر بزرگوار بودند ۴۰ نفر اولی که در مکه به پیامبر ﷺ ایمان آوردند در آن فرهنگ بدوی وحشی و جاهلی به کسی ایمان آوردند که هر چه می‌گفت خلاف اعتقادات رایج مذهبی و دینی و فرهنگی و... بود. پس آنها بسیار با شرف‌تر و دل‌آگاه‌تر از عوام و غیر عوام ما هستند. حتی ۸ هزار نفر از جمع ۱۲ هزار نفری خوارج با شنیدن سخنان حضرت علی علیه السلام از جنگ کناره گرفتند پس حتی افراد حاضر، از خوارج هم پست‌تر و نفهم‌ترند.

۴۱- اخبار شبکه ۳ ساعت ۲۲ مورخ ۸۴/۱۱/۳۰: (محققان خارجی دلیل علمی تعصبات غیرمنطقی هواداران سیاسی جناحها را فهمیده‌اند: در مغز این افراد وقتی نامزد حزبی یا سیاستمدار مورد علاقه آنها حرفهای ضد و نقیض می‌زند مرکز کنترل احساسات در مغز بر مرکز تعقل تاثیر می‌گذارد و سعی در توجیه رفتار آن نامزد سیاسی می‌کند) من

۱- پاسخ به ایوب - یونگ - فصل ۱۶ ص ۱۹۲.

فکر می‌کنم در مغز خوارج حزب‌اللهی و متعصبین مذهبی ما نیز دقیقاً چنین مرکزی به طور کامل و شبانه روزی و ۲۴ ساعته در حال فعالیت است! تا حدی که فکر می‌کنم حتی دیگر مرکز تعقلی باقی نگذاشته باشد!

۴۲- یکی از مهم‌ترین اصولی که هر خواننده یا نویسنده باید در مورد وقایع تاریخی رعایت کند این است که به صورت گزینشی و استثنایی به بررسی و قضاوت ننشیند. تاریخ برای یک مبتدی مانند قطعات پراکنده و در هم یک پازل^۱، مبهم و گنگ است. و فقط در صورتیکه قطعات این پازل به شیوه‌ای علمی و صحیح و دور از تعصب و جهل، کنار هم چیده شود مانند تابلویی زیبا از سرگذشت جوامعی حکایت می‌کند که هم نقاط سیاه داشته‌اند و هم نقاط سفید، هم پیروزی هم شکست و... ولی اگر کسی از روی جهل یا غرض ورزی به صورت عجولانه یکی از قطعات پازل را از روی زمین بردارد و شروع کند به فریاد و هوار که: آقا! نگاه کنید من گفتم که این پازل زشت و سیاه است دقت کنید این هم مدرک! تمام این قطعه پازل سیاه است! پس این علامت آن است که تمام قطعات پازل سیاه است! اصولاً روش محققان شیعه و یا تحقیقات برخی از خاورشناسان درباره اسلام بر همین منوال است. به صرف یک یا دو حدیث و یک یا دو داستان، موضوعات تعصبی مورد علاقه خودشان را ثابت می‌کنند ولی باید بدانیم که در منابع تاریخی مانند مغازه عطاری همه چیزی پیدا می‌شود و حتی بعضاً افسانه‌های دروغ در حد تواتر نیز در آنها وجود دارد! چه برسد به سند قرار دادن روایات آحاد. متأسفانه تاریخ نویسی در گذشته جنبه علمی نداشته و بیشتر یا از روی غرض ورزی بوده یا تفنن و سرگرمی و به هر حال، اصول علمی کمتر در جمع‌آوری مطالب رعایت می‌شده. در کتاب قدیمی و معتبر تاریخ طبری مشاهده می‌کنیم که نویسنده هر آنچه بوده است را برای جلوگیری از نابودی گرد هم آورده و مسلم است که اکنون هر کسی برای تأیید عقاید خود می‌تواند از

۱- پازل: قطعات مقوایی یا پلاستیکی از یک نقاشی یا تصویر که کودکان با سر هم کردن و چیدن درست هر قطعه به تصویر نهایی دست پیدا می‌کنند.

داخل آن داستانها و احادیثی را جمع‌آوری کند. این نکته حتی در مورد قرآن نیز صدق می‌کند. گلدزیهر در کتاب معروفش: «گرایش‌های تفسیری در میان مسلمین» این نکته را ثابت کرده که در طول تاریخ، تمامی فرق و مذاهب اسلامی می‌توانسته‌اند آراء و عقاید خود را به بهانه تفسیر و تاویل بر آیات قرآن، بار کرده و برای خود از میان آیات قرآن، دلیل و مدرک دست و پا کنند.

نکته جالب اینجاست که اگر کسی از همین روش انتخاب‌گزینی بر علیه طرف مقابل استفاده کند موجب ناراحتی و خشم او می‌شود. مثلاً محقق شیعه بسیار ناراحت می‌شود وقتی طرف مقابل با انبوهی از مدارک و شواهد تاریخی که در حد تواتر است به او ثابت می‌کند که پایه‌گذار اصلی افکار انحرافی و غلو آمیز شیعه، شخصی یهودی به نام ابن‌سبأ بوده است ولی از سوی دیگر، محقق شیعه مثلاً می‌خواهد به صرف یکی دو روایت (به بهانه اینکه در کتب اهل سنت هم آمده) ثابت کند که تمام قرآن در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مکتوب و جمع‌آوری شده و خلفاء هیچ نقشی در این زمینه نداشته‌اند^۱ در صورتیکه انبوهی از مدارک معتبر و قطعی تاریخی در دست است که این مهم در زمان هر سه خلیفه (به خصوص عمر و ابوبکر) به انجام رسیده است. پس به خواننده عزیز توصیه می‌کنم وقتی دنبال یافتن پاسخ و فهمیدن حقیقتی هستی و مثلاً می‌روی و از روحانی مسجد محله تان سؤال می‌کنی، او از قبل چند حدیث و داستان در این مورد حفظ کرده و تحویل تو می‌دهد ولی این روش به هیچ وجه نمی‌تواند راهی برای حصول به نتیجه باشد. بلکه باید تمامی احادیث و داستانها و شرایط فرهنگی و اجتماعی هر عصر و مکان و نوع برخورد سایر افراد در همان زمان، تطابق با آیات قرآن و چندین و چند

۱- گرچه پذیرش همین نکته نیز او را دچار تناقض می‌کند زیرا وقتی سؤال می‌کنی چرا آیات اکمال و ابلاغ که شما عقیده دارید در مورد جانشینی حضرت علی است با سیاق آیات قبل و بعد از خودش هماهنگی و تناسب ندارد می‌گویند این دستکاری، کار خلفا بوده!!! گرچه من در این کتاب تناقضات فراوانی مانند این مورد را به شما نشان خواهیم داد.

عامل دیگر را در کنار هم قرار دهی تا کل موضوع برای تو مانند تصویر کلی یک پازل، روشن شود و فقط آنگاه است که از دیدن حقیقت لذت می‌بری^۱. لذتی که من نیز پس از فهمیدن حقیقت بردم و می‌خواهم تو را نیز در آن شریک کنم. به خصوص وقتی که فهمیدم یک عمر است تمامی قطعات این پازل را زشت و سیاه و جا به جا به من، معرفی کرده‌اند.

۴۳- در زمان‌های گذشته بحث‌های عقیدتی بیشتر روی الفاظ و مفاهیم مجرد و انتزاعی دور می‌زد (مانند این بحث بی سر و ته علمای شیعه و سنی که معنی و مفهوم کلمه مولی در غدیر چه بوده است؟) ولی من به عنوان نسل حاضر مستقیماً می‌روم سراغ اصل مطلب و می‌پرسم: چرا در سقیفه و حتی در مدینه و حتی تا زمان انتخاب عثمان به عنوان خلیفه حتی یک کلمه هم در تاریخ، از غدیر صحبتی نیست و احدی به این موضوع، اشاره‌ای نکرده است؟

۴۴- بیشتر ایرادات شیعه که در قالب سؤال مطرح می‌شود دارای جنبه‌های جدلی و کلامی، حالتی انتزاعی و ذهنی و زمینه‌هایی ایده آلیستی و رویایی است.

۴۵- نقاط منفی یک خانواده را افرادی که بیرون آن خانواده هستند بهتر می‌فهمند. در مورد دین و مذهب نیز تمامی مذاهب و فرق دنیا راه و روش خودشان را بهترین می‌دانند و به خرافات سایر ادیان می‌خندند ولی کسانی که از بیرون به آنها نگاه می‌کنند براحتی سخافت و پوچی عقاید آنها را می‌بینند و می‌فهمند و در دل، می‌خندند. من نیز برای درک و تجزیه و تحلیل خرافات شیعه از زاویه‌ای دیگر به قضایا نگاه کردم.

۴۶- اصول دین، تحقیقی است پس ما موظفیم خودمان بفهمیم که جهان خدا دارد و

۱- برای مثال: خواننده عزیز دقت کند که من در تمام این کتاب چند صد صفحه‌ای فقط به تجزیه و تحلیل این نکته پرداخته‌ام که غصب خلافتی در کار نبوده است ولی روحانی صفوی در تایید وجود نص بر انتخاب حضرت علی فقط یک جمله را یاد گرفته است: چرا پیامبر در گرمای شدید غدیر خم مردم را ننگه داشت!!!

آن هم یک خدا. نبوت، معاد، امامت و عدل^۱ همه اینها را خودت بفهم، زیرا اگر در آن جهان گفתי با تقلید این اصول را کور کورانه قبول کردم از تو نمی‌پذیرند. من هم به خاطر تعهدی که خداوند از دانشمندان گرفته موظفم دیگران را آگاه کنم. گر چه می‌دانم تیغ حماقت دوست و دشمن را باید به جان بخرم.

۴۷- ... آن کسی که به ابوبکر رای داد او رفت. آن کسی هم که به علی وفادار ماند او هم رفت.... آنهایی هم که به هیچکدام وفادار نبودند و به کسان دیگری وابسته بودند آنها هم رفتند و تو همه فکر و ذکرت را این قرار داده‌ای که حکومت حق مال اینها بود و نه آنها و این همه نسبت به حکومت حق حساسیت داری اما در تاریخ!^۲

۴۸- ضابطه شناخت مرتجع و روشنفکر از دیدگاه دکتر علی شریعتی: آنها که عقاید موجود در میان توده را به همان شکل منحنی مسخ شده خرافاتی می‌فهمند و باور دارند مرتجع و ناآگاه و آنها که ریشه اصلی آنها را می‌شناسند و تحول‌ها و زیاده‌ها و نقصان‌هایی که در طول تاریخ در آن راه یافته و عوامل و علل مختلف سیاسی، سستی، فرهنگی، اقتصادی، و طبقاتی آنرا بررسی و تحلیل علمی و تاریخی و جامعه‌شناسی می‌کنند و دست‌هایی را که در این دگرگونیها و انحراف‌ها در کار بوده‌اند و هستند را پیدا می‌کنند و صورت ذهنی فعلی و نقش عینی اجتماعی آن عقاید را ارزیابی می‌کنند و آن را با حقیقت راستین و نخستین آن - که با تحقیق و پیگیری و موشکافی آگاهانه و صبور علمی و بی طرفانه کشف کرده‌اند - می‌سنجند. روشنفکرند. و اگر تلاش کنند جامعه را نیز آگاه کنند: روشنفکر مسئولند.^۳

۱- البته امامت و عدل جزو اصول مذهب شیعه است و به زودی درباره آن مطالب فراوان تازه‌ای را خواهید دانست.

۲- مذهب علیه مذهب. دکتر شریعتی. ص ۱۰۸ «جالب است که این سؤال به ذهن دشمنان هم می‌رسد. کتاب مستر همفر جاسوس انگلیس را بخوانید که از دشمنی شیعه و سنی به خاطر مسائل ۱۴ قرن قبل اظهار تعجب کرده است».

۳- مذهب علیه مذهب. دکتر شریعتی ص ۱۳۸.

۴۹- در حدیث است: (آخرین چیزی که از دل راستان و درست مردان دین باور بیرون می‌رود جاه طلبی است) و کسی که در بحبوحه کشاکشهای اجتماعی و صف بندیهای فکری و نظری و اعتقادی و مذهبی و سیاسی و تظاهر و تصادم احساسات و تعصبات و اعتقادات، در یک جامعه یا یک محیط خاص گرفتار است و در جبهه‌های گوناگون درگیری دارد و در عین حال تحت تاثیر سطح مسائل و ظاهر حرف‌ها و ادعاها و شعارها قرار نمی‌گیرد و در پس این نمودها و پرده‌ها و نقابها، واقعیت‌ها و عقده‌های پنهانی را در می‌یابد و قدرت فکری و مایه علمی تحلیل منطقی و تعلیل روانی و اجتماعی و تاریخی را دارد، بروشنی متوجه می‌شود که در پشت هر جانبداری و صف بندی و قضاوت و انتقاد و اعتراض و مخالفت و موافقتی، بیش یا کم، خودآگاه یا ناخودآگاه خودخواهی دست اندرکار است. و دین و ایمان و حقیقت و علم و مصالح و مردم و مقدسات و حق و باطل غالباً یا پرده‌های زیبایی‌ها که آن را در حجاب گرفته‌اند یا حقیقت خواهی‌اند که به نسبت‌های مختلف با خودخواهی مخلوط شده‌اند. گاه بودن یک موسسه یا یک فرد یا یک فکر به خودی خود جرم است زیرا بودنهای سست را بی‌آنکه خود بخواهد تحقیر می‌کند. و کمبودهای آنها را مشخص می‌سازد و دائماً رنجشان می‌دهد. و هر کمال و موفقیتی، نقص و ضعف را در آنان زنده می‌سازد. و عقده حسد جریحه دارشان می‌سازد و به طور ناخودآگاه روح دشمنی و کینه‌توزی نسبت به آنچه مایه رنج وی است در خود خلق می‌کند. و او را به مبارزه، حمله، عیب‌جویی، تکیه شدید بر روی نقاط ضعف طرف و اگر نبود، جعل و اتهام و تکفیر و تفسیق و می‌دارد. و این همه را به عنوان خدمت به دین یا علم یا مردم و به نام تقدس و تقوی و... ابراز می‌دارد و این فریبی است که وجدان ناخودآگاه یک خودخواهی جریحه دار شده، حتی خود فرد را می‌فریبد. اینکه قرآن با دو سوره معوذتین ختم می‌شود و یکی از این دو سوره با پناه بردن به خدا از شر حسود هنگامی که حسد می‌ورزد پایان می‌یابد تصادفی نیست. دو نکته عمیق و شگفت و علمی که در همین سوره آمده: اول حسد را از دیگر شرهایی که

باید از آن به خدا پناه برد جدا کرده و به طور مستقل و اختصاصی آن را یک شر مشخص در برابر همه شرهای دیگر عالم وجود نقل کرده. نکته دومی که عمیق‌تر است... دستهای پنهان دشمن، بهترین راه نابودی را کمک گرفتن از دوست می‌داند. اما چگونه می‌توان دوست را با دست و زبان دوست فلج کرد؟ خودخواهی و حسد و بس!... دشمنان پنهانی توطئه می‌چینند و بندها و باندهای افسون و فریب می‌ساختند و می‌بستند ﴿وَمِنْ شَرِّ اللَّفْقَتِ فِي الْعُقَدِ ۝﴾ و مردم از افسون آنها آگاه نبودند و دوستان از روی حسد و خودخواهی و عقده‌گشایی شخصی بر می‌آشفتمند و شر به پا می‌کردند و این یک اصل است که دوستان حسود همیشه آلت دست دشمنان پنهانکار می‌شوند. و آیه: ﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ۝﴾ که بلافاصله دنبال آیه ﴿وَمِنْ شَرِّ اللَّفْقَتِ فِي الْعُقَدِ ۝﴾ می‌آید به این معنی است چه: دمنندگان افسون در گره‌ها، دشمنان توطئه کار پنهانکارند.^۱

۵۰- مصلحت‌گویی خوشایند است و فریب دادن و دروغ بافتن و تایید و تعریف کردن، شیرین، اما حقیقت تلخ است و بگذارید به جای تخدیر درد و کتمان بیماری و دلخوش‌کنکهای آرام، رو در روی این بیمار بایستیم و تلخ و تند و راست بگوییم که: عقده‌های سرطان در خونت، در اعماق مغزت، و دهلزهای قلبت رخنه کرده و سخت پیش رفته است. فرصت کم است و فاجعه سنگین.^۲

۵۱- پیشرفت بدون تغییر امکان پذیر نیست و آنهایی که نمی‌توانند در تفکر خود تغییر حاصل کنند، نمی‌توانند چیزی را تغییر دهند. به عبارت دیگر شخص بایستی با دید وسیع به مسائل نگاه کند نه با دید کوتاه همچون دید گنجشکی.^۳ [مثل خوارج].

۵۲- من در این تحقیق در پی اثبات حقانیت حضرت عمر و حضرت ابوبکر نیستم ولی به این نتیجه قاطع رسیده‌ام که آنها بر باطل نبوده‌اند. و اگر کسی بپرسد چون

۱- مذهب علیه مذهب. دکتر علی شریعتی. پاورقی ص ۱۵۵ تا ۱۵۸.

۲- (مذهب علیه مذهب. دکتر شریعتی. ص ۶۲).

۳- جرج برنارد شاو. کاهش هزینه‌ها. سازمان بهره‌وری هند. ص ۲۹.

حضرت علی حق بوده آنها به ناچار باطل بوده‌اند دقیقاً این سخن جرج بوش را تکرار می‌کند که گفت: هر کس با ما نیست با تروریست‌هاست. متأسفانه انسان‌های کودن و کسانی که دید گنجشکی دارند فقط در جهان، قادر به تشخیص دو رنگ هستند: سیاه و سفید. و نمی‌توانند بفهمند خارج از این دو رنگ، رنگهای دیگری هم وجود دارد. خوارج در زمان حضرت علی علیه السلام و بیشتر به اصطلاح مذهبیهون در زمان ما چنین نگاهی به جهان دارند.

۵۳- چون خبری را شنیدید -همانند ژرف اندیشان و نه چون ظاهر بینان- ژرف در آن بیندیشید و تنها به شنیده خود بسنده نکنید زیرا که روایت‌گران دانش بسیارند و رعایت کنندگانش، اندک^۱. حضرت علی ع (توصیه به مداحان و علمایی که تمام آنچه در کتب بحارالانوار یا سلیم بن قیس و... را می‌بینند، آن هم به صورت گزینشی انتخاب و قبول نکنند).

۵۴- تو نمی‌توانی در روز قیامت همان پاسخ کفار را بدهی و بگویی چون آباء و اجداد و محیط من مشرک و منحرف بودند من نیز گمراه شدم. بنا به اعتراف تمام علمای شیعه و سنی فقط آیات قرآن کریم، قطعیت دارند و در روایات تاریخی جای ظن و گمان بسیار است. هیچیک از علمای شیعه و سنی نیز خود را معصوم و بی‌خطا نمی‌دانند اکنون آیا تو در روز قیامت می‌توانی به پاره‌ای افسانه‌های تاریخی استناد کنی یا بگویی من پیرو فلان مقام بودم؟ یا فقط قرآن به قول حضرت علی تنها حجت و امام توست؟

۱- نهج البلاغه. الکلمات: ۹۸.

بدبختی‌ها، دردها و انحرافات

نمی‌دانم ما ایرانی‌ها، چرا وقتی با کسی بد می‌شویم چشم را بر همه نقاط مثبت و کارهایی که او کرده می‌بندیم و می‌خواهیم او را به لجن بکشیم و تصویری از او ارائه کنیم، یکپارچه سیاه و بد. عزیزانم، بد مطلق و یا خوب مطلق، وجود ندارد. این چیزها مربوط به شخصیت داستانهای قدیمی و قصه‌های شاه پریان و فیلم‌های هالیوودی است. همانطور که تمام پدیده‌های جهان (دولتها، مکاتب ایدئولوژی‌ها، فرهنگ‌ها و...) هم نقاط مثبت دارند و هم نقاط ضعف. انسان‌ها نیز اینگونه‌اند. مطمئن باش هیچکس نمی‌خواهد در تاریخ، نام بدی از خود به یادگار بگذارد. این فقط چشم احساس است که از نگاه خود، همه چیز را قشنگ یا همه چیز را زشت می‌بیند.

دنیایی به رنگ خاکستری: نظریه مجموعه‌های فازی، نظریه‌ای است برای اقدام در شرایط عدم اطمینان. این نظریه قادر است بسیاری از مفاهیم متغیرها و سیستم‌هایی را که نا دقیق و مبهم هستند (که در عالم واقعی در غالب موارد چنین است) صورت بندی ریاضی کند. و زمینه را برای استدلال، استنتاج، کنترل و تصمیم گیری در شرایط عدم اطمینان فراهم آورد در واقع، مجموعه‌های فازی تعمیمی از مجموعه‌های کلاسیک و یا معمولی هستند. چرا که در ریاضیات کلاسیک فرض بر این است که مرزها و محدوده‌ها به طور دقیق تعریف شده‌اند بطوریکه هر پدیده‌ای یا درست است یا نادرست یا سیاه است و یا سفید ((آدم به یاد حرف جرج بوش می‌افتد که گفت: هر کس با ما نیست با تروریست‌هاست یا کارمندان مذهب که اگر نکته مثبتی از عمر گفتی تو را سنی و دشمن علی می‌دانند... نهایت آبی کیو)) در حالی که پدیده‌های دنیای واقعی تنها سیاه و سفید نیستند بلکه خاکستری و همواره فازی هستند و سیاه و سفید بودن، تنها دو حالت خاص

مرزی از پدیده‌هاست^۱ (که فقط قابل درک توسط آی کیوهای بالاست!!!) در رابطه با بحث ما: بد مطلق و خوب مطلق، فقط مال قصه‌ها و فیلم‌های است.

یکی از دلایل رواج خرافات و اینکه مردم به سختی زیر بار حقایق نمی‌روند این است که: صنعت چاپ در حدود نیم قرن است که در ایران فراگیر شده و چاپ کتب تاریخی از این هم کم‌تر و چاپ کتب تخصصی کمتر و مطالعه مردم از همه این موارد کم‌تر! خوب، نتیجه معلوم است ۱۴۰۰ سال است که علم در انحصار افرادی خاص بوده که فراغت و توانایی مالی به آنها اجازه خرید و یا مطالعه کتب خطی را می‌داده و این افراد نیز مطابق سلايق، عقاید و تعصبات خود آنرا خورد مردم می‌داده‌اند ولی اکنون نوبت آن است که ما خودمان بفهمیم نه اینکه دیگران به جای ما بفهمند. و یا اینکه مانند میت، مطالبی را به ما تلقین کنند.

هنگام گفتن عقاید، نکته‌ای را در خوارج حزب اللهی دیدم که واقعاً نمی‌دانم بگویم خنده‌دار بود. تاسف آور بود. مسخره بود. زشت بود. واقعاً از یافتن کلمه عاجز شده‌ام و آن نکته این بود که هر گاه در برابر دلایل و سخنان من هیچ راه فرار و توجیه و تاویل و تفسیری نداشتند حالتی شبیه عصبانیت به خود گرفته و به افکار خود برای یافتن پاسخ فشار آورده سپس چشم عقلشان را بسته و هنگامیکه هیچ راهی برای فرار از افکار منحط خود پیدا نمی‌کردند مانند کبک سرشان را به زیر برف فرو کرده و یا قهر می‌کردند و می‌رفتند و یا در دلشان به منی که تنها نیستم، نجات آنان از جهل و خرافه بود ناسزا می‌گفتند یا به خود افتخار می‌کردند که: عجب ثبات عقیده‌ای داریم. هر چند همین ثبات عقیده‌ها بود که پدر ابوجهل و ابن ملجم را در آورد. مثلاً من از یکی از این افراد پرسیدم: مگر سلمان فارسی و عمار یاسر در زمان عمر، حاکم کوفه و مدائن نبوده‌اند. گفت: بله، من گفتم چطور سلمان و عمار یاسر حاضر شده‌اند عملۀ ظلم شوند؟ و آنگاه آن دوست

۱- نقل از ص ۱۰ روزنامه جام جم شنبه ۳۱ شهریور ۱۳۸۳ سال پنجم شماره ۱۲۲۵ پونه شیرازی، جملات داخل پرانتز از اینجانب است.

عزیز همین حالاتی که گفتم را به خودش گرفت. عرق کرد. به فکر فرو رفت. حالت تدافعی گرفت خشمگین شد و در نهایت قهر کرد و رفت.^۱ (و پس از چند روز به من تلفن زد و گفت: آنها با اجازه حضرت علی این سمت‌ها را قبول کردند!!!).

یک زمان است که آدم نمی‌داند. یک موقع است نمی‌خواهد بداند. خوارج حزب الهی اینگونه‌اند اولین شرط تحقیق این است که آدمی بخواهد بفهمد. وگرنه اگر از همان اول کار، خودش را برحق بداند (مثل ابوجهل) مسلماً نمی‌خواهد و موضع‌گیری می‌کند و چون نمی‌خواهد، نمی‌فهمد. و آدم نفهم یعنی: ابوجهل.

ممکن است آقایان مانند همیشه در برابر تحقیق حاضر از چماق تکفیر و وهابی بودن نویسنده و اینکه کسانی می‌خواهند شبهه وارد کنند استفاده کنند ولی باید بگویم: نویسنده این کتاب، شب نخوابیده و صبح بیدار نشده که ناگهان سئوالی به عنوان شبهه مطرح کند بلکه تحقیق حاضر حاصل روزها و ساعتها و ماهها مطالعه و تحقیق و تفکر و تعمق در میان کتب مختلف دینی و تاریخی و گفتگو و بحث با اساتید مربوطه است. ایراد یک شبهه که براحتی قابل پاسخگویی است بسیار متفاوت است با صدها صفحه دلیل و مدرک معتبر تاریخی و عقلی و علمی که حتی برای یک صفحه آن هم پاسخ قانع‌کننده پیدا نخواهید کرد.

دانشمندان، معتقدند برای درک و شناخت هر چه بهتر و دقیقتر یک پدیده باید آنرا به ریزترین قطعات تقسیم و سپس آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. و من اینک در این تحقیق سعی در آنالیز تفکرات خرافی شیعه دارم.

علت اینکه روحانیون می‌ترسند حقایق تاریخی و پوچ بودن افسانه‌های تاریخی را برای مردم بگویند و به جای آن مرتباً در صدد توجیه دروغهای تاریخی هستند این است که فکر می‌کنند با گفتن حقیقت مردم نسبت به آنها بی‌اعتنا می‌شوند و حتی ممکن است

۱- البته بنده خدا فراموش کرده بود که در چنین مواردی، براحتی می‌توان از کلمات: مصلحت، تقیه، توریه، مماشات و... استفاده کرد. چماق‌هایی که همیشه بر سر حقیقت برافراشته بوده است.

نسبت به کل دین بد بین شوند. البته شاید در قرون گذشته که توده مردم بیسواد بودند چنین چیزی اتفاق می افتاد ولی من به شما قول می دهم اگر حقیقت را برای مردم بگویید ارزش شما نزد مردم دو چندان خواهد شد.

هر چند من، افتخار ملاقات حضوری و تک تک با خوانندگان محترم را ندارم و در نتیجه امکان مباحثه وجود ندارد. ولی ممکن است خواننده عزیز، هنگام مطالعه با من دوم خودش (یا همان وجدان) گفتگوهایی داشته باشد. پس برای اینکه شیطان درونی او را به جای مباحثه به مجادله نکشاند باید تفاوت جدل و بحث، برای خواننده روشن شود: هنگام جدل، دو طرف تلاش می کنند نظرات خود را به یکدیگر تحمیل کنند و هیچ توجهی به نظرات یکدیگر ندارند!.

در بحث، پیرامون روشها و موضوعات اصلی بررسی و تبادل نظر می شود و پای افراد و اشخاص به میان نمی آید ولی در جدل، از آنجا که هدف اصلی کوبیدن طرف مقابل است پای افراد و اشخاص نیز به میان می آید!.

در مباحثه طرفین از قبل قصد دارند و می خواهند به یک نتیجه روشن و واحد دست یافته و حقیقت و راه درست را پیدا کنند ولی در مجادله دو طرف از قبل، خودشان را برای نبرد و پیروز شدن آماده می کنند! اینکه حق با آنها باشد یا نباشد چندان مهم نیست. هدف پیروز شدن و به کرسی نشاندن حرف خود است.

هنگام جدل، طرفین، آرام آرام، احساساتی شده و لحظه به لحظه به نقطه دشمنی و تضاد نزدیک می شوند ولی در بحث، نتایج به دست آمده مورد رضایت طرفین واقع می شود و لحظه به لحظه به توافق و اتحاد نزدیک می شوند.

ولی متأسفانه در مسائل مذهبی از آنجا که پای خدا و پیغمبر در میان است و معیارها (حق مخلوط با باطل) در عمق و روح افراد ریشه کرده و با باورهای چند صد ساله مردم گره خورده است، تصحیح اشکالات، بسیار دشوار است. و کمتر اتفاق افتاده مشکلی از طریق مباحثه حل شده باشد بلکه متأسفانه در بیشتر مواقع کار به جدل و در نهایت،

خشونت و فحاشی و حتی زد و خورد منجر می‌شود.

اعتقاد به اصول دین، باید بر مبنای تحقیق باشد و نه تقلید. برای همین هر شیعه موظف است اصل امامت را با تحقیق برای خود روشن کند. البته با توجه به موضوع زیر: پیش از ورود به اصل بحث لازم است به این نکته اشاره کنم که کلمات در ادبیات عرب، غنای فراوانی دارد و همین نکته مثبت در برخی مواقع موجب بروز سوء تفاهماتی شده است که یکی از این موارد، تشابه ظاهری میان عناوین: امامت، ولایت (با فتح و و با کسر و که در یکی می‌شود دوست داشتن و در دیگری می‌شود حکومت و خلافت!) و وصایت است. ما در این تحقیق، هیچ بحث و مناقشه و ایرادی پیرامون امامت، ولایت (با کسر واو به معنای دوستی و محبت) و وصایت حضرت علی و سایر ائمه نداریم. عمده تحقیق ما روی مساله خلافت، متمرکز بوده و در پی آنیم که ثابت کنیم خلافت با سه عنوان دیگر، متفاوت بوده و لازمه آن قبول اکثریت جامعه می‌باشد.^۱ ضمن اینکه خلافت، محدود به دوره زمانی و مکانی خاص و برای افرادی خاص (اعراب) و تحت فرهنگی خاص بوده ولی امامت (الگو و پیشوا بودن) می‌تواند برای تمام دورانها و همه انسانها باشد.^۲ برای همین حضرت علی علیه السلام و سایر انسانها و اصحاب خوب نبی اکرم می‌توانند پیشوای مسلمین باشند.

۱- به زودی این نکته را تحلیل می‌کنیم که لازمه اصل خاتمیت، بلوغ فکری بشر در پذیرش و حفظ میراث وحی بوده و اینکه بالاخره بشر پس از رسیدن به سن بلوغ، خودش باید مستقل روی پای خود بایستد و تصمیم بگیرد مانند یک نوجوان که اگر پدر و مادر مرتب از او حمایت بی شائبه به عمل آورند او هیچگاه قادر به استقلال در زندگی خود نیست حتی در بین حیوانات این اصل (یعنی راندن و بیرون کردن فرزند) مشاهده می‌شود...

۲- دقیقاً به همین علت قبول خلافت ابوبکر منافاتی با قبول امامت حضرت علی نداشته و ما ابوبکر را به عنوان خلیفه اول و حضرت علی را به عنوان امام اول خود قبول داریم. زیرا لازمه اصلی خلافت: قبول اکثریت جامعه و تطابق فرهنگی میان جامعه و شخص خلیفه است. ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. دقت کنید منکم یعنی از میان خودتان و...).

تمام ترس محقق شیعه این است که اگر خلافت ابوبکر، تایید شود امامت حضرت علی زیر سؤال می‌رود در حالیکه این دو هیچ ربطی به هم ندارد زیرا: خلافت، متعلق به دوره‌ای کوتاه است ولی امامت معیار همیشگی یک گروه یا یک ملت است.

خلافت، به تایید اکثریت مردم نیاز دارد ولی امامت متکی به تایید تاریخ است. حتی اگر یک نفر هم انسان را تایید نکند. (خداوند ابراهیم را یک ملت و یک امام می‌نامد در حالیکه او تا زنده بود پیروی نداشت).

خلافت، سرپرستی خزاین مادی و امامت، عهده داری خزاین معنوی الهی است.^۱ خلافت، تبعیت در امور سیاسی و لشکری و کشوری است ولی امامت پیروی در اصول دینی و فقهی و معنوی است. مانند سنی‌ها که امامشان: ابوحنیفه، شافعی و... است. تشخیص فرد لایقتر از لایق و حتی نالایق، ملاک مشخصی نداشته و منوط به تایید خبرگان و اکثریت جامعه است و حتی طبق شرایط زمانی و فرهنگی متفاوت، می‌تواند متفاوت شود یعنی جامعه‌ای، مانند اعراب صدر اسلام، ممکن است بیشتر نیاز به فردی مانند حضرت عمر داشته باشد و یا جامعه پر مهر و محبت مانند ایران (البته در ۱۴۰۰ سال پیش) نیاز به شخصی با خصوصیات حضرت علی (علیه السلام) دارد و... آیا تا کنون برای لحظه‌ای هم که شده با خودت فکر کرده‌ای آیا خدا تو را آفریده تا عمر عزیزت را بر سر دعوای عمر و علی و شیعه و سنی و چپ و راست و مال و منال و... تلف کنی. راستی، آیا خداوند ما را برای این چیزها آفریده؟

اگر شما ساعتها داخل اتاقی باشید که همه سیگار می‌کشند آنگاه یک نفر وارد شود و به شما اعتراض کند و بگوید این هوا برای شما ضرر دارد و بیرون اتاق، هوای تمیزی وجود دارد متوجه سخنان او نمی‌شوید مگر اینکه با اجبار شما را از آن اتاق، خارج کنند!

۱- همانگونه که اینک با حضور حکومت در دست دیگران است. (اگر چنین چیزی صحت داشته باشد که متأسفانه من آن را قبول ندارم)

و پس از یکی دو ساعت به همان اتاق، برگردانند آنوقت متوجه جو کثیف اتاق می‌شوید! من نیز انتظار ندارم به صرف این چند صفحه‌ای که نوشتم نظر کسانی را عوض کنم که از کودکی در هوای ضد عمر و ابوبکر، نفس کشیده‌اند. (پس چه بزرگوار بوده‌اند کسانی که پس از یک عمر زندگی در محیط جاهلی به پیامبر اکرم ایمان آوردند!) ولی هدف من، بستن راه عذر و بهانه برای دیگران است تا در روز قیامت نگویند: ما نمی‌دانستیم و فریب آقا بالاسرهای خود را خوردیم^۱.

مردم ایران بسیار ساده دل و زودباور هستند و اگر اشخاصی با چهره‌هایی به ظاهر موجه، سخنانی گفتند آنها بدون تحقیق و با اعتماد کامل قبول می‌طکنند. من با اینکه به تنهایی و با تلاشی شبانه روزی تحقیق حاضر را برای شما آماده کرده ام مصرانه از شما خواهش می‌کنم مطالب مرا بدون تحقیق و تفکر قبول نکنید و به تمام مطالب این کتاب با دیده شک و تردید نگاه کنید. تو را به خدا هر کس می‌خواهد با شما درباره مسائل عقیدتی صحبت کند به دید یک دروغگوی شارلاتان به او نگاه کنید (حتی به من!) و تا مطمئن نشده‌اید حرف هیچکس را قبول نکنید.

روحانیون که سالها با سخنرانی و نوشتن کتاب در بطن توده ایرانی جا داشته‌اند با روشهای بسیار پیشرفته تبلیغاتی (مانند چینش غیر علمی و متعصبانه مطالب تاریخی به نفع خود در کنار هم و بزرگنمایی و تکرار شبانه روزی آنها) آنچنان، ذهن مردم ساده لوح را پر کرده‌اند که اینجا همه فکر می‌کنند مثلاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، فقط نظر خاص بر یک نفر داشته و فقط چند نفر را دوست داشته و جای شیعه وسط بهشت است و تمام علماء و کتب علمی متعلق به شیعه است و... اکنون خواننده عزیز اگر با صبر و حوصله این تحقیق را تا انتها مطالعه کند می‌فهمد که داستان، دقیقاً خلاف اینهاست. کمترین فایده مطالعه این تحقیق، اضافه شدن اطلاعات عمومی شما و بیشترین فایده آن رهایی از آتش دوزخ است.

۱- ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَصْلَحْنَا السَّبِيلَ﴾ [الأحزاب: ۶۷].

بی نتیجه بودن و بی فایده بوده جدلهای کلامی: تاریخ شیعه پر است از مناظره‌های کتبی و شفاهی که همگی جنبه کلامی داشته و بعضاً به ضد و نقیض گویی و تناقض منتهی شده است برای نمونه: شیعه یک جا می‌گوید پیامبر اکرم ﷺ حتماً باید در آن شرایط خطرناک (یعنی وجود منافقین و کفار و یهودیان و...) جانشینی برای پس از خود انتخاب می‌کرد و محال است پیامبر اکرم ﷺ چنین موضوع مهمی را در آن شرایط آشفته، مسکوت گذاشته باشند ولی در جایی دیگر برای اینکه ثابت کند موضوع آیه ابلاغ، چیزی جز خلافت حضرت علی نبوده می‌نویسد: نگرانی پیامبر اکرم و مهمترین موضوع باقیمانده مورد اشاره در این آیه نمی‌تواند منافقین باشد زیرا آنها قلع و قمع شده بودند و کفار نیز نبودند زیرا همه اعراب، مسلمان شده بودند و یهودیان نیز نبودند زیرا همه آنها از شبه جزیره رانده شده بودند! (تفسیر نمونه) برای همین، از خواننده عزیز می‌خواهم برای اینکه حقیقت را بفهمد، خودش را از این مسائل جدلی و کلامی روحانیون دور نگه دارد.

تفکر تقدس: علت بسیاری از نتیجه گیریهای غلط و تحلیل‌های اشتباه نویسندگان شیعه از وقایع تاریخی این است که برای برخی از افراد، جنبه‌ای خدایی و مافوق بشری قائل شده و معتقدند محال است آنها حتی مرتکب خطا و اشتباه شوند و با این مقدمه چینی غلط، دست به یکسری نتیجه گیریهای غلط دیگر می‌زنند. در حالی که خداوند در مورد نبی اکرم فرموده: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ [الک‌هف: ۱۱۰]. بگو من نیز بشری مانند شما هستم. و ما در تاریخ و حتی در قرآن مجید، موارد متعددی را مشاهده می‌کنیم که پیامبر اکرم تصمیمی گرفته‌اند که پس از آن، آیاتی نازل شده که خلاف نظر پیامبر ﷺ بوده است (و چه دلیلی محکمتر از این بر صداقت محمد؟) مواردی مانند: آیات عبس و تولی - تصمیم آزاد کردن اسراء بدر - نگفتن انشاء الله در مورد داستان اصحاب ک‌هف - خطاب به پیامبر که دیگر بر نماز میت منافقین حاضر نشو - خطاب به پیامبر که دیگر در خصوص واقعه بئر معونه لعن و نفرین نکن) دقت کنید که به جز پیامبر اکرم بقیه افرادی که شیعه درباره آنها غلو می‌کند با وحی در ارتباط نبوده‌اند تا از درست یا غلط بودن تصمیمات

خود آگاه شوند. برآستی اگر سوابق ابوسفیان نبود شیعه اکنون چه تجلیلی از او می‌کرد زیرا او اولین کسی بود که در تاریخ تشیع، با جدیت و شور هر چه تمامتر می‌خواست با علی بیعت کند؟ یا اگر زبیر، بعدها در مقابل علی قرار نمی‌گرفت آیا اکنون جزو مقدسین نبود؟ یکی از دوستان می‌گفت: اگر حمزه در جنگ احد کشته نشده بود مسلماً طبق عرف اعراب که عموی هر فردی را نزدیکترین فرد به او می‌دانند اعراب پس از رحلت پیامبر ﷺ با حمزه بیعت می‌کردند و شیعه اکنون به جای عمر کشان، حمزه کشان به راه می‌انداخت! پس بنا بر فرمایش حضرت علی (علیه السلام) افراد نباید ملاک حق و باطل باشند بلکه این خود حق و باطل است که افراد با آن سنجیده می‌شوند. ممکن است شیعه پاسخ دهد پیامبر اکرم در مورد علی فرموده‌اند: علی با حق است و حق با علی است. ولی سؤال من اینجاست: مگر نعوذ بالله پیامبر اکرم باطل بودند که آن تصمیمات خطا را گرفته و خداوند ایشان را راهنمایی فرمود؟ آری، صرف چند اشتباه و خطا را نمی‌توان معیار حق و باطل قرار داد زیرا در اینصورت تمامی افراد بشر از آدم تا روز قیامت همگی بر باطلند! بر همین منوال است اختلاف سلیقه‌هایی که بین حضرت فاطمه و ابوبکر پیش آمده است. زیرا یقیناً هر دو طرف، نیتی پاک و خدایی داشته‌اند زیرا به عنوان مثال در قضیه فدک حتی یک مدرک تاریخی هم وجود ندارد که عمر و ابوبکر از عواید فدک برای خوشگذرانی خودشان استفاده کرده یا آن را به نزدیکان خود داده باشند بلکه نیت آنها تجهیز سپاه برای دفع شورش رده بوده است. و برای همین نیز عمر ابن خطاب دو سال بعد (تولیت) آنرا پس داد و...

پیامبران و امامان از نظر جسمی و روحی مانند بقیه انسانها هستند ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ [الکهف: ۱۱۰]. بگو من بشری مانند شما هستم. خوشبختانه آقایان دیگر نمی‌توانند در اینجا داستانسرایی کنند و بلند مرتبه‌گی آنان نیز دقیقاً به همین خاطر است

۱- جالب است که بدانید همانطور که در تاریخ برای شیعه مصالحی مبنی بر شرابخوار بودن عمر وجود دارد داستان‌های پوچی نیز مبنی بر شرابخوار بودن حمزه نیز وجود دارد.

زیرا اگر کسی به طور خودکار، قادر به انجام گناه نباشد و به طور فیزیولوژیکی قادر به تحمل سختی‌ها باشد، هنری نکرده است. این که این بزرگواران با تکیه بر ایمان و اندیشه‌های والای خود مرتکب گناه نشده و سختی‌ها را تحمل می‌کرده‌اند جالب است و می‌تواند برای دیگران درس و الگو بوده و قابل ستایش باشد و نه اوهام مالیخولیایی و شرک‌آمیز.

شیعه در بیشتر موارد اصول را رها می‌کند و سرگرم فروع و حواشی می‌شود. اصل در اسلام، اتحاد است ولی او به دنبال جنگ و تفرقه و بازکردن مسائل تاریخی است. یا در مورد قرآن، اصل، خواندن، حفظ کردن و... نیست بلکه اصل تأمل و اندیشه در آیات آن و سپس به عنوان اصل مهمتر: عمل به آن است. در مورد روش زندگی، اصل بر تعقل و عمل و ایمان و نیت پاک است ولی او اصل را بر شفاعت و تعبد قرار می‌دهد. در حالیکه بالاترین عبادتها نیز اندیشه و تعقل عنوان شده است. در مورد جریان عاشورا، اصل: ایجاد روحیه حماسی و مبارزه طلبی با ظلم و نشان دادن زشتی و تحقیر ظلم و ظالم است ولی در اینجا آدم فکر می‌کند ظالم همیشه پیروز است و مظلوم شکست خورده. برای رسیدن به هدف، اصل بر تلاش و کوشش و برنامه ریزی و مشورت با اهل فن و تعقل و تدبیر است ولی او اصل را بر دعا و نذر و نیاز گذاشته است. اینها که برشمردم واقعاً در سطح جامعه وجود دارد و کسانی که می‌دانند و مردم را آگاه نمی‌کنند گناهکارند. و طرفه اینجاست که خود او به فروع چسبیده و دیگران را متهم می‌کند که سرچشمه و اصل را رها کرده‌اند!!!!.

اطلاعات و بیان و عمل شیعه بیشتر از روی داستانهای تاریخی است تا احادیث (چه برسد به قرآن) در صورتیکه ملاک همه کارها و حتی ملاک و محک احادیث، قرآن است. آری در قرآن نمی‌توان دستکاری کرد ولی با روایت و داستان و حدیث (که مردم هم بهتر آنرا دوست دارند و هم بیشتر در آنها اثر می‌گذارد) می‌توان همه کاری کرد. این آقایان گاه حتی یک حدیث یا یک آیه هم از حفظ نیستند ولی تمام قصه‌های دروغین را با تمام

شاخ و برگهای آن مو به مو از حفظند.

آدم امروز همه در دعوایها و نزاعهایی که بین دوست و افراد نزدیک رخ می‌دهد نمی‌تواند بفهمد حق با کیست و من نمی‌دانم چگونه عده‌ای از روی چند داستان تحریف شده و دروغین تاریخی درباره افراد قضاوت می‌کنند.

اگر ما براستی پیرو علی هستیم و رفتار او الگوی ما است و ما باید جای پای او پا بگذاریم (و از همین شعارها که گفتن آن آسان و عمل به آن دشوار است) حضرت علی با حضرت عمر و حضرت ابوبکر و حتی حضرت عثمان، بیعت کرد و حتی از آنها با شمشیر فرزندانش دفاع هم کرد. این یعنی چه؟ یعنی اینکه تو اگر واقعا پیرو او هستی درباره خلفاء، ساکت باش و هیچ نگو. آیا تو کاسه داغتر از اش شده‌ای. من از مردم عامی تعجب نمی‌کنم ولی از کسانی که ادعای فضل و دانش و ملا بودن می‌کنند در تعجبم مگر اینکه قبول کنم کاسه‌ای زیر نیم کاسه است و این افراد، منافع دارند و وظیفه‌ای از سوی استعمار برای ایجاد تفرقه.

منابع

قرآن

ما ز قرآن مغز را برداشتیم	پوست را بهر خران بگذاشتیم
از خدا می‌خواه تا زین نکته‌ها	در نلغزی و رسی در متها
زآنکه از قرآن بسی گمراه شدند	زان رسن، قومی درون چه شدند
مر رسن را نیست جرمی‌ای عنود	چون تو را سودای سر بالا نبود
که ز قرآن گر نیند غیر قال	این عجب نبود ز اصحاب ضلال

[مثنوی مولوی]

برای رهایی مسلمین از انحطاط و ذلت کنونی و رسیدن به عزت و سعادت نخستین، لازم است که اسلام حقیقی شناخته شود و پندارهای بی اساس و اوهام باطلی که به نام افکار و عقاید دینی در بین توده عوام حتی در میان بعضی از خواص و طبقه روشنفکر و درس خوانده نیز رواج یافته از میان برود... و اینکار منحصراً در اسلام ممکن است و بس. زیرا در میان جمیع کتب آسمانی فقط قرآن است که بدون هیچ تغییر و تحریفی در همان زبان زنده و رایج.... محفوظ مانده... بنابر این درمان جمیع دردها و اصلاح همه مفساد و وصول به همه سعادات را باید از قرآن خواست. و همین است راهی که پیامبر ﷺ برای رهایی از گرفتاریها و سختی‌ها نشان داده و فرموده: (فَإِذَا التَّبَسُّتَ عَلَيْكَ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمَظْلَمِ فَاعْلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ): آنگاه که انواع بلا و شدت مانند پاره‌های شب تاریک در هم آمیخت و شما را فروپوشید به قرآن پناه برید. و پس از چند جمله دیگر فرمود: قرآن راهنماست به بهترین راه دلالت و هدایت می‌کند. خود قرآن نیز همین حقیقت را اعلام می‌کند: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ [الإسراء: ۹]. «محققاً این

قرآن به راه و روش راست‌تر و استوارتر راهنمایی می‌کند»^۱.

اکثر قریب به اتفاق علمای شیعه و سنی معتقدند قرآن موجود همان قرآنی است که توسط خداوند بر پیامبر نازل شده و حتی یک آیه از آن کم و یا زیاد نشده است.^۲ در فهم و عمل به آیات قرآن چند نکته به ذهن می‌رسد که بیان آن در این تحقیق ضروری به نظر می‌رسد:

استفاده از آیات قرآن برای پیش بردن اهداف سیاسی یا تبلیغ یک مکتب، عملی بسیار زشت و ناپسند است. مانند خوارج که شعار خود را «إِن الْحُكْمُ لِلَّهِ» قرار دادند. یا عمرو عاص که گفت: قرآن‌ها را بر سر نیزه کنند و...

- این فکری بسیار اشتباه است که فقط هر کس وارد ساختمانی به خصوص شد (به نام دانشگاه یا حوزه یا...) و لباس مخصوصی پوشید، درست فکر می‌کند و اگر افرادی دیگر با مطالعه در خانه یا ضمن تبادل اطلاعات با سایر اندیشمندان به نتایجی رسیدند، سخن آنها اشتباه است. براستی آیا درک تفکر اسلامی یعنی علم به قواعد پیچیده صرف و نحو عربی (که حتی بین خود علمای سنی و شیعه بر سر معنای یک کلمه مثلاً مولی، قرن‌ها اختلاف نظر و مباحثات بیهوده وجود داشته و دارد) مهم‌تر است و یا فهم و عمل به روح قرآن و احادیث؟

دکتر علی شریعتی: گفتند هر کس قرآن را با عقل خویش تفسیر کند باید در نشیمنگاهش آتشی فرود آید. در حالیکه سخن پیامبر ﷺ: من فسر القرآن برایه فلیتبعه مقعده من النار است یعنی هر کس با نظر خودش (رای خودش) قرآن را تفسیر کند... و این سخنی بسیار علمی و منطقی است و اصل تحقیق است که محقق در جستجوی حقیقت باید ذهنش را از نظریات شخصی و عقاید قبلی و به اصطلاح دانشمندان اروپایی از

۱- تفسیر نوین، محمدتقی شریعتی، ص ۲.

۲- «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» [الحجر: ۹]. «ما قرآن را فرو فرستادیم و خودمان نگه‌دار آن هستیم».

پیشداوری خالی کند تا وقتی متنی را تفسیر می‌کند معنی حقیقی آن را بتواند دریابد. نه اینکه هر کلمه‌ای و تعبیری را با رای قبلی خود به زور تطبیق دهد و با سلیقه و عقیده خاص خود آن را توجیه و تاویل نماید. می‌بینیم چطور هوشیارانه «رای» را «عقل» معنی کردند و چون خواندن و فهمیدن و عمل کردن به هر سخنی و کتابی جز با «عقل» امکان ندارد مردم را از ترس اینکه مقعدشان نسوزد از خواندن و فهمیدن و عمل کردن به قرآن ترسانند و بعد خودشان در حالی که «تفسیر به عقل» را تحریم کردند بر خلاف همین حدیث، قرآن را سراسر به «رای خود» تحریف و توجیه و تاویل کردند و به صورت کتابی معرفی کردند که همه‌اش در تعریف و تمجید یا فحش و بدگویی نسبت به چند نفر از اشخاص پیرامون پیغمبر است و آن هم چون از آنها می‌ترسد، همه‌اش به گوشه و کنایه و غیرمستقیم است، به طوری که خود آنها هم متوجه نمی‌شوند!.

منظور خداوند در آیات قرآن و تفسیر قرآن را باید از خود قرآن فهمید کسی که روحش با آیات الهی عجین شده باشد برای درک منظور خداوند نیازمند دیگران نیست. چیزی که برای هدایت آمده و مرتباً خودش را نور و هدایت و فرقان و وسیله نجات معرفی کرده نمی‌تواند نیازمند به هادی و معرف دیگری باشد زیرا درگیر یک دور و تسلسل پوچ می‌شود. خداوند به صراحت اعلام کرده که این کتابیست که تفصیل آن نیز داخل خود آن است:

﴿كَتَبَ أَحْكَمَتْ ءَايَتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾﴾ [هود: ۱]. و بسیار عجیب است اگر معتقد باشیم چنین کتابی نیازمند تاویل و تحریف توسط دیگران است. و اینگونه باب تحریف قرآن را بروی همه باز کنیم. مانند کشیشها واسطه بین مردم و خداوند نشوید. اجازه بدهید مردم خودشان مستقیماً با خداوند مرتبط شوند و فقط او را شاهد و ناظر اعمال و نیاتشان بدانند. نگذارید مردم به مرور دچار شرک و تردید شوند.

تاویل به معنای تحلیل غیر عرفی و خارج از چارچوب معمول معرفتی از یک موضوع است. شاید به همین خاطر باشد که اصولاً هیچکس تاویل در کلامش را نمی‌پسندد و اهل تاویل معمولاً طرد می‌شوند.^۱

عقل: در جایی که منابعی مانند قرآن و.. وجود دارد، ممکن است استناد به عقل در نزد برخی از متعصبین، کم ارزش تلقی شود ولی باید دقت داشته باشیم که: قرآن با همین عقل مورد تفسیر و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. کلینی اولین فصل از کتاب معتبر خود (اصول کافی) را تحت موضوع عقل و با ارائه احادیث معتبر زیادی عنوان کرده و در جای جای آیات قرآن نیز از عموم مردم دعوت به تعقل و اندیشه و بینش در مسایل شده است. قاطعانه می‌توان گفت بیشتر سوء تفاهمات بین شیعه و سنی و همینطور نگرشهای یک جانبه محققین این دو گروه، به خاطر برخورد احساسی با قضیه بوده و کمتر کسی از دید عقل محض به بررسی وقایع پرداخته است و ریشه اصلی اختلافات فعلی نیز در همین نگرش احساسی به موضوع است.^۲

﴿مَا قَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸]. «هیچ چیزی را در قرآن فرو نگذاشتیم». آری بسیار بعید است خداوند آخرین دینش را اینهمه که متکلیمن شیعه نشان می‌دهند غامض و پیچیده و ناقص گذاشته باشد که نیازمند توضیح و تفسیر افرادی دیگر باشد. اولین آیه‌ای که در ابتدای قرآن می‌خوانید: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۲]. «این کتابی است که هیچ شکی در آن راه ندارد و هدایتی است برای پرهیزگاران». (یعنی شک و شبهه‌ای در آن نیست که نیاز به توضیح و توجیه آقایان داشته باشد).

۱- دکتر ناصر کرمی - روزنامه همشهری - شماره ۴۱۷۱.

۲- حتی اگر در یک خانواده، زن و مرد با دیدی احساسی به مسائل نگاه کنند کارشان به اختلاف و در نهایت، طلاق کشیده می‌شود، چه برسد بررسی مسائل مغشوش تاریخی ۱۴۰۰ سال پیش!

نهج البلاغه

منبع دیگر ما در این تحقیق نهج البلاغه است که موردتایید تمامی شیعیان می‌باشد. تاریخ طبری و سیره ابن اسحاق: که مورد تایید تمامی اساتید و محققین تاریخ اسلام در دانشگاه‌های شیعه و سنی و حتی غربی می‌باشد.

سیره ابن هشام (یا سیره ابن اسحاق شیعی)

در اینجا سخنان دکتر علی شریعتی را می‌آورم که به او ایراد گرفته بودند که چرا در تحقیقات خود، از سیره ابن هشام و تاریخ طبری استفاده کرده‌ای: ۱- کسانی که این ایراد را می‌گیرند به اصطلاح یک کمی وارد نبودند. در تحقیق تاریخی یا در تصحیح نسخ علمی یک رسم است. متد است و آن، سند قرار دادن یک ماخذ یا دو یا سه ماخذ برای محقق است که کتابی را در موضوعی می‌نویسد. سند قرار دادن غیر از ماخذ قرار دادن و متن قرار دادن برای ترجمه است... سند قرار دادن یک اصطلاح فنی تاریخی نگاری است. مثلاً نسخه‌ای را از دیوان حافظ تصحیح می‌کنم. هزار نسخه از دیوان حافظ در دنیا وجود دارد. هر یک از این نسخ با نسخ دیگر اختلافی دارند. نسخه را دو جور تصحیح می‌کنند... یکی اینکه یک دفتر سفیدی بگیریم صدتا دویست تا هزارتا نسخه دیوان حافظ را جلویمان باز کنیم و یکی یکی شعرها را بخوانیم و یک شعر را در صد تا دویست تا نسخه قرائت کنیم و هر کلمه‌ای که در این نسخه هست و در نسخه‌های دیگر نیست و یا جور دیگر است به ذوق خودمان انتخاب کنیم. مثلاً یکجا نوشته شده: به لابه گفت شبی میر مجلس تو شوم. در یک نسخه دیگر گفته: به طعنه گفت. در یک نسخه دیگر مثلاً گفته: به شوخی گفت. ما به عنوان مصحح توی این ۵ تا ۶ نسخه که این کلمه اختلاف دارد به ذوق خودمان یکی را انتخاب می‌کنیم^۱. به صورت ترکیبی به ذوق خودمان هر یک از این نسخه‌ها را که دیدیم زیباتر است درست‌تر است و از لحاظ شعری محکم‌تر

۱- دقیقاً کاری که اکثر محققین و وعاظ و مداحان شیعه در رابطه با خلفا انجام می‌دهند!!!

است انتخاب می‌کنیم و بعد می‌نویسیم. و بعد این غزل را که اینجور انتخاب کرده‌ایم غزلی است که هر مصرعش مربوط به یکی از نسخه‌هاست. این روش تصحیح غلط است. گرچه ظاهراً آدم خیال می‌کند چون هزارتا نسخه با هم مقایسه شده و همه اینها در این نسخه واحد ما منعکس است پس معلوم می‌شود نسخه واحد ما خیلی درست است. بر عکس از نظر علمی این نسخه قابل ارزش نیست. برای اینکه هر نسخه چون احتمال غلط بودن دارد اگر هزار نسخه را با هم بسنجیم و ترکیب کنیم و از هر هزارتا انتخاب کنیم احتمال غلط بودن شعری که در نسخه تصحیح شده ما نوشته شده هزار برابر است! از نظر متد علمی اینکار را می‌کنند که یک نسخه را بر می‌گزینند. به عنوان نسخه اصل. اگر دیدند یک کلمه‌ای مسلم است که غلط است همان غلط را در متن حفظ می‌کنند. بعد ۹۹۹ نسخه دیگر را اختلافاتی که دارد را با این متن در زیر می‌نویسند. نه در متن. برای اینکه شما با این متد متنی دارید که احتمال غلط بودنش به اندازه احتمال غلط بودن یک نسخه است. و چون اختلاف نسخه‌ها را در زیر هر کلمه‌ای می‌نویسند شما هم یک نسخه دارید و هم اختلافات دیگر نسخه‌ها را در زیر، جلو چشمتان دارید می‌توانید به ذوق خودتان تالیف کنید و یکی را انتخاب کنید. در کتب تاریخی هم به جای اینکه هزار تا کتاب تاریخی را برداریم و هر گوشه‌ای را طوری که به ذوقمان رسید آن را انتخاب کنیم (این کتاب ما همان اندازه‌ای که مجموعه‌ای می‌شود از هزارتا کتاب مجموعه‌ای می‌شود از هزارتا غلط) از نظر متد یک کار می‌کنند و آن این است که یک یا دو یا سه نسخه اصلی قرار می‌دهند به عنوان سند تاریخی و بعد در موارد اختلاف در موردی که این نسخه‌ها کمبود دارند یا احتمال غلط بودن درش هست در این موارد به نسخه‌های دیگر به کتابهای دیگر مراجعه می‌شود. بنابر این من سیره ابن هشام و طبری را متن قرار ندادم سند قرار دادم برای تحقیق نه متن برای ترجمه... از نظر تاریخ نویسی انسان بایستی به قدیمی‌ترین نسخه مراجعه بکند و چون سیره ابن هشام و تاریخ طبری قدیمی‌ترین تاریخ است در زمینه سیره نویسی من آنرا عنوان مطلب قرار دادم... در متد تحقیق هر کسی این

قانون را نداند متد تحقیق تاریخ امروز را نمی‌داند اینجا اختلاف ذوق و اختلاف سلیقه و بنده عقیده ام اینجوری است و شما عقیده تان آنجوری است نیست! این یک چیزی است که باید فرا گرفت. و به آن عمل کرد. و اگر کسی مخالف با این است به خاطر این است که اصل مورد اتفاق همه مورخین را نمی‌داند و آن این است که سند را وقتی می‌خواهیم سند بگیریم در تاریخ یک ملاک وجود دارد البته ملاک صحت سند تاریخی چندین ملاک است: ملاک اولش این است که یک کتاب تاریخی نسبت به کتابهای دیگر نزدیکترین فاصله زمانی را داشته باشد به موضوع تاریخی که این کتاب درباره‌اش نوشته شده... برای اینکه از نزدیکترین فاصله مدینه را ببینیم جایی است که طبری و ابن هشام نشسته‌اند... نمی‌شود گفت آنها سنی‌اند یعنی عده‌ای وهابی یا ناصبی... این به آن معنا نیست که همه از اول تا آخر هر چه را بنویسند تحریف شده دروغ و بر ضد خاندان پیامبر ﷺ است! مورخین شیعه ما حتی در همین عصر حاضر نشان دادند و احساس کردند که در قدیمی‌ترین اسناد تاریخی مثل همین طبری یا سیره ابن هشام حتی مسند احمد ابن حنبل یا صحیح بخاری یا صحیح مسلم حساس‌ترین و عالی‌ترین ستایشها و مستندترین روایات خاص شیعه در ستایش و فضیلت و حتی احقیت حضرت علی بر دیگران نوشته‌اند. (امامت، غدیر خم، اعتقاد به مهدی و...) اگر اینها همه را بخواهیم نفی کنیم در یک کلمه که اینها سنی‌اند و قابل اعتماد نیستند هم بی انصافی نسبت به این نویسندگانی کرده ایم که در دوران اختناق و خفقان بنی عباس و بنی امیه روایات و احادیث و حتی تفاسیری از آیاتی که در ستایش از اهل بیت و ستایش حضرت امیر هست نقل کرده‌اند... این فقط به خاطر تحریک عوام است که یک کتاب را بکوبند که چرا از ماخذ اهل تسنن نقل کرده پس معلوم می‌شود که سنی است!'.^۱

۱- البته دکتر شریعتی آبروداری کرده است زیرا شیعه اصولاً ماخذ دست اول ندارد و ۹۰ درصد مآخذ دست اول مال سنی‌هاست!!!

نکته‌ای که در رابطه با روایات و احادیث تاریخی وجود دارد این است که گروه‌ها و فرق مختلف شیعی در طول تاریخ تا زمان صفویه در مقاطعی مورد آزار و شکنجه در مقاطعی دیگر مورد تحقیر و انتقاد و در برخی موارد مجبور به بحث و جدل با رقیبان می‌شده‌اند. و دقیقاً به خاطر همین دلایل، عقل انسان نمی‌تواند قبول کند که عوام و حتی برخی ناقلان و راویان اخبار و روایات و احادیث شیعی برای مبارزه و یا دفاع، دست بکار جعل داستانهای تاریخی و یا احادیث نشده و یا به روایات و احادیث حقیقی شاخ و برگ نداده باشند. این رفتار می‌تواند دلایل روانشناسی مختلفی داشته باشد: تحقیر حریف و افراد مورد علاقه او. دفاع از افراد مورد علاقه خود برای بالاتر بردن مقام آنها و کوچک کردن افراد مورد علاقه دشمن و... برای همین در استناد به احادیث و داستانهای تاریخی نباید مانند بچه‌های کودکستانی هر چه را که می‌شنویم به خصوص اگر سرشار از نکات عجیب و غریب و خوشایند ذائقه و احساسات مذهبی ما باشد را قبول کنیم. بلکه تمام داستانها و احادیث را باید با ملاک قرآن و عقل سلیم و احادیث صددرصد و معتبر بررسی کنیم.

اتفاق نظر: به جز منابع فوق، از سایر منابع نیز استفاده شده ولی ملاک قطعی برای تصمیم‌گیری و تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری و صدور رای فقط همین منابع می‌باشد مگر اینکه در مورد واقعه‌ای بین بیشتر منابع، اتفاق نظر بوده و یا نظر مخالفی از سوی سنی و شیعه پیرامون آن اعلام نشده باشد.

البته برای محقق، امکان اینکه جهت تایید نظریه خود، از لایه‌های منابع بیشمار دیگر، به نفع خود، مطالبی پیدا کند به آسانی وجود دارد. ولی طبق این اصل مسلم عقلی و حقوقی که هنگام استناد به یک سند و یا دلیل یا باید تمام آن را قبول یا تمام آن را رد کرد و برای دور بودن از هرگونه انتخاب‌گزینشی جهت تایید یک نظر، به سایر منابع مراجعه نشد. بر خلاف منابع اصلی مورد استفاده که ما تمام مدارک و سخنان موجود در این منابع را به نفع یا ضرر خود در این تحقیق قبول کرده و هر گونه انتقاد و یا ردی را

نیز در فقط در چارچوب همین منابع می‌پذیریم.^۱

در طول تاریخ، تمام کسانی که در این زمینه مطلبی نوشته‌اند یا شیعه بوده‌اند و یا سنی و مسلماً در بهترین شرایط نمی‌توانسته‌اند از تعصبات مذهبی دور باشند. به همین دلیل، مراجعه به برخی منابع با این خصوصیات می‌تواند انسان را در کشف حقیقت یاری کند: سیره ابن هشام: نوشته شده توسط ابن اسحاق که شیعه و معاصر (چند دهه پس از رحلت پیامبر) همان زمان بوده و نزدیکترین ثبت وقایع متعلق به اوست ضمن اینکه گردآوری اثر او توسط ابن هشام سنی صورت گرفته پس به لحاظ نزدیکی تاریخی و اتفاق نظر یک نفر شیعه و یک نفر سنی می‌توان به مطالب آن، اعتماد کرد با توجه به اینکه تمام محققین غربی این کتاب را تایید کرده‌اند. قرآن: که جمیع مسلمانها از شیعه و سنی صحت آنرا قبول دارند. نهج البلاغه: که اکثر علمای سنی و تمام محققین شیعه صحت انتساب آنرا به حضرت علی پذیرفته‌اند. و سایر منابع نزدیک به دوران رسالت مانند تاریخ یعقوبی (نویسنده شیعه) و تاریخ طبری به علت نزدیکی به زمان اتفاقات و تضاد کمتری که در قرون اولیه بین شیعه و سنی وجود داشته^۲ می‌تواند مورد استناد قرار گیرد.

متأسفانه بسیاری از خرافات و بهتانهایی که برخی مداحان و یا نویسندگان به آن استناد می‌کنند متعلق به کتبی مانند بحار الانوار یا کتاب سلیم بن قیس است و علت آنکه این منابع در این تحقیق حذف شده آن است که: چنانچه می‌دانید بحار الانوار برگرفته از منابع متاخر می‌باشد که آن هم به صورت جمع آوری کلی بوده و حتی شخص مجلسی به این

۱- تنها جانبداری من در این تحقیق گذاشتن حرف علیه السلام جلوی نام حضرت علی علیه السلام می‌باشد که امیدوارم آن حضرت بر من ببخشایند زیرا در جایی خواندم که وقتی ایشان باتفاق آن فرد مسیحی به نزد قاضی می‌روند و قاضی جلوی پای ایشان بر خاسته و با کنیه ایشان را خطاب می‌کنند حضرت علی علیه السلام قاضی را به خاطر این تبعیض و برخورد دوگانه سرزنش می‌نمایند.

۲- زیرا این گذشت زمان بوده که تضادها را شدید و شدیدتر کرده و مسلماً در گذر زمان به تحریفات و دروغها و بهتانها دامن زده است

نکته که صحت و سقم مطالب آن باید مورد دقت و بررسی قرار گیرد اعتراف کرده. مثلاً: در جلد ۱۱ تا ۱۴ بحار الانوار، آثار صدوق، تفسیر علی ابن ابراهیم قمی، تفسیر عیاشی، تفسیر مجمع البیان و مانند آنها، اخبار اهل سنت که برگرفته از کسانی چون کعب الاحبار، عبدالله ابن سلام و به ویژه وهب ابن منبه است فراوان آمده است.^۱ (جالب است بدانیم کعب الاحبار و وهب ابن منبه منبع اخبار یهودیان بوده‌اند) ضمناً باید دانست که این کتاب در عصر صفویه (شاه سلطان حسین) نوشته شده و دولت صفویه تعصبات جاهلانه فراوانی در خصوص تشیع و مبارزه با تسنن داشته است.^۲ برخی از محققین بی طرف نیز معتقدند کتاب بحار الانوار بر پایه جدلی نگارش یافته است.

در انتها در مورد سیره‌های تاریخی باید گفت: عوامل چندی موجب گردید تا در کنار علاقه شدیدی که به حفظ سیره رسول خدا ﷺ و جزییات آن وجود داشت تمایل به تحریف اخبار سیره نیز پدید آید. این تمایلات می‌توانست ناشی از دسته بندیهای سیاسی و فرقه‌ای و همچنین اختلافات قبیله‌ای باشد. همچنانکه بی توجهی عالمان سیره دان به جدا کردن اخبار درست و توجه به گردآوری هرچیز و هر خبر، سبب رسوخ کژیهای فراوانی در کتب سیره گردید. باید توجه داشت که پس از رحلت رسول خدا ﷺ در مسایل سیاسی، اختلافهایی میان قریش پدید آمد و جناح بندیهای سیاسی که ریشه در نزاعهای قبیله‌ای گذشته داشت سبب جدا شدن منافع هر یک از جناحها از دیگری شد. شدت این نزاع پس از روی کار آمدن بنی امیه (سال ۴۱) و دفاع آنان از میراث خلفای نخست برابر امام علی و انصار می‌توانست نگرش این گروهها را درباره حوادث عهد آغازین اسلام و گروههای شرکت کننده در موافقت و مخالفت با رسول خدا متفاوت از هم شکل دهد. نمونه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد بخشی از تحریفها و کژیهای موجود در سیره ناشی از گرایش است که در تعظیم برخی از جناحها و تخریب برخی دیگر تلاش

۱- تاریخ سیاسی اسلام، سیره رسول خدا، رسول جعفریان، ص ۷۳.

۲- توضیح بیشتر این مطلب را می‌توانید در کتاب تشیع صفوی و تشیع علوی، دکتر شریعتی مطالعه کنید.

کرده است.^۱

اجماع: انسان در طول زندگی موارد بسیاری را با عقل یا مشاهده حاصل نمی‌کند بلکه چون اکثریت به آن اذعان دارند او نیز تصدیق می‌کند به عنوان مثال: گردی کره زمین، وجود شهری به نام نیویورک، امکان شکافتن هسته اتم و... را ما شخصاً تجربه نکرده ایم ولی از آنجا که از بیشتر منابع و افراد شنیده‌ایم به صحت آن اطمینان یافته ایم. به همین علت چون بحث ما بیشتر ماهیت تاریخی دارد درست است که تاریخ دروغگوی بزرگی است ولی از آنجا که دروغگو فراموشکار است می‌توان با اندکی تعقل (به دور از احساس و تعصب) و تطبیق متون و مدارک مختلف تاریخی با هم، مشت این دروغگو را باز کرد. نکته دیگر اینکه تاریخ در وقایع دچار اشتباه یا دروغ می‌شود ولی هیچگاه (پس از چند قرن) چهره مطلوبی از یک انسان بد نشان نمی‌دهد. اگر به کتب تاریخی یا فرهنگ سایر ملل مراجعه کنید محال است کسی نرون، چنگیز، هیتلر و... را ستایش کرده باشد. برای همین اگر در تایید یک انسان در تاریخ اجماعی در بین بود این خود نشان دهنده درستی و خوبی آن فرد است.

در خصوص ذکر منابع توجه خوانندگان را به نکته‌ای بسیار مهم و علمی جلب می‌کنم. برخی فکر می‌کنند اگر برای ذکر سند یک متن یا واقعه و روایت صدها منبع از طرق مختلف بیاورند این به متن آنها اعتبار و قوت می‌دهد. البته این پندار غلط است و راه درست آن است که بفهمیم اولین کتاب یا کتاب‌ها یا اولین فرد یا افرادی که آن واقعه را گفته‌اند چه کسانی بوده و از چه کسانی یا از چه طرقی نقل کرده‌اند زیرا پر واضح است که نویسندگان قرون بعدی وقایع را از همین افراد نقل کرده‌اند اکنون اگر نفر اول یا کتاب او دروغ گفته یا اشتباه کرده باشد گفته تمامی ناقلین قرون بعدی نیز بی اثر می‌شود. درست مانند شایعه‌ای که ناگهان بر سر زبان میلیون‌ها نفر می‌افتد و وقتی بررسی می‌کنی می‌فهمی راوی نخست آن شخصی مغرض و دروغگو بوده است. مثال: در یکی از

۱- تاریخ سیاسی اسلام، سیره رسول خدا، رسول جعفریان، ص ۶۸.

سایت‌های شیعه دیدم که نوشته بود خطبه فدکیه از حضرت فاطمه در صدها کتاب ذکر شده است و همین دلیل بر صحت این خطبه است ولی هنگامیکه یک نفر به عنوان محقق بی طرف در تاریخ و بین کتب تاریخی به جستجو بر می‌خیزد می‌فهمد این خطبه برای اولین بار ۲۴۰ سال پس از هجرت در کتاب بلاغات النساء آمده که احمد ابن ابی طاهر یعنی نویسنده خطبه را دارد از قول کسی نقل می‌کند که ۱۲۲ سال قبل کشته شده است!

سخنی کوتاه پیرامون کتاب جعلی سلیم بن قیس هلالی

بسیاری از استنادات کوبنده نویسندگان شیعه از همین کتاب گرفته شده است که نویسنده آن یعنی سلیم (برای محکم کاری) مدعی مشاهده مستقیم و بلاواسطه وقایع مهم و بیشماری است که یا آنها را مستقیم نقل می‌کند و یا از قول سلمان، حضرت علی، ابوذر، و از جناح مخالف: پسر عمر و پسر ابوبکر و... البته جای تعجب است که چگونه ایشان می‌توانسته با تمام سران و افراد شاخص از دوست و دشمن این چنین نزدیک شده و محرم راز همه باشد؟ در ادامه باید گفت:

* ماسینیون^۱ وجود چنین شخصی را موهوم و افسانه‌ای می‌داند:

L.MASSIJON, 'EXPLICATION DU PLAN DE KUFA. (PARIS. 1935).P.360

گلدزیهر^۲ می‌نویسد: این کتاب از جمله مجهولات منسوب به اهل تشیع است (همان

منبع ص ۳۸)^۳.

۱- ماسینیون استاد دکتر شریعتی بوده و شریعتی در کتاب کویر علاقه وافر خود را به او بیان کرده است. ماسینیون کتب بسیار علمی و تحقیقی دقیق و عمیقی پیرامون سلمان (سلمان پاک) و حلاج نوشته او چندین هزار فیش در رابطه با زندگانی حضرت فاطمه تهیه کرده ولی متأسفانه به علت مرگ، موفق به تدوین آن نشد.

۲- اکثر محققین می‌دانند که ماسینیون و گلدزیهر از محققین بی‌طرف و به نام در روایات شیعی هستند. البته علاقه آنها به شیعه از لایه لای تحقیقات آنها پیداست.

۳- جالب است که بدانیم این دو نفر یعنی ماسینیون و گلدزیهر تحقیقات جالب و علمی و کارشناسانه و عمیقی در برخی مباحث تشیع انجام داده و مسلماً به علت مسیحی بودن به دور از تعصبات فرقه‌ای و بی‌طرفانه قضاوت کرده‌اند. نکته دیگر اینکه تمایل و علاقه خاص آنها به شخصیت‌های تشیع از لایه‌لای متون آنها به

عجیب است که این شخص در همه مواقع مهم حضور داشته: به هنگام بیماری ابوذر^۱ به همراه سلمان و مقداد بر بالین اوست و مواردی را از آنها ثبت می‌کند از سال ۱۶ هـ تا آغاز خلافت عثمان خبری از او در دست نیست در سال ۳۰ هـ او را در مکه همراه ابوذر می‌بینیم که سخنان ابوذر را ثبت می‌کند. در سال ۳۴ هـ او را در ربه بر بالین ابوذر می‌بینیم که وصایای او را می‌نویسد! در سال ۳۵ هـ همراه حضرت علی از مدینه به کوفه می‌آید. در جنگ جمل حاضر می‌شود. سپس او را در خانه زیاد ابن ابیه می‌بینیم که خطبه حضرت علی را می‌نویسد. در سال ۳۶ هـ همراه حضرت علی برای نبرد صفین آماده می‌شود. وی در صف مقدم نبرد وقایع را گزارش می‌کند (و مسلماً مانند همیشه هیچ آسیبی به او نمی‌رسد!) بعد از جنگ صفین به کوفه بر می‌گردد و از کوفه به مداین می‌رود تا حدیفه استاندار مداین را ملاقات کند. زیرا حدیفه در جریان توطئه سری سقیفه علیه نهضت اسلام قرار داشته و دیده‌ها و شنیده‌های او باید در تاریخ ثبت شود (با چه اعتمادی به سلیم که هوادار علی بوده چنین اسرار مهمی را می‌گفته‌اند و چرا چنین شخص^۲ باید در حکومت علی استاندار مدائن باشد و...؟! در سال ۳۹ هـ برای نبرد با مارقین آماده می‌شود! در سال ۴۰ هـ شاهد شهادت علی است! سپس به مدینه می‌رود در سال ۴۹ هـ با منشی زیاد ابن ابیه رفیق شده و بخشنامه سری معاویه را از او گرفته و در کتابش ثبت می‌کند! در سال ۵۰ هـ پس از شهادت امام حسن او را ناگهان در مدینه می‌بینیم او در مجلس گفتگوی معاویه و قیس بن سعد بن عباده و... نفوذ کرده و گزارشی از گفتگوها تهیه می‌کند! در سال ۵۲ هـ در کوفه است. در سال ۵۸ هـ در مکه و در منا به سخنرانی تاریخی امام حسین گوش می‌کند! و آنرا گزارش می‌نماید. (عجیب است چرا این عاشق اهل بیت و دانای تمام اسرار، همراه امام حسین به کربلا نمی‌رود و شهید نمی‌شود؟) از حوادث بسیار مهم

روشنی مشهود است.

۱- نه آن بیماری که منجر به مرگ ابوذر در ربه شد.

۲- البته به عقیده شیعه زیرا مانند همیشه عوام شیعه مسائل را بهتر از امام می‌فهمند!!! (دقیقا مانند خوارج).

دهه ۶۰ هجری از شهادت امام حسین از قیام توابین و نهضت مختار و... هیچ خبری در کتاب او نیست! در سال ۷۶ می‌میرد!!!!.

سر و کله این کتاب در اوایل قرن ۴ هجری پیدا می‌شود. راوی مطالب: سلیم است و ابان. به فرض محال که این کتاب ساخته دست یهودیان (برای ایجاد تفرقه در امت اسلامی و جلوگیری از نفوذ روز افزون اسلام در جهان) نباشد و واقعاً چنین کتابی توسط سلیم نوشته شده باشد (گرچه ما هیچ کتابی از تاریخ صدر اسلام در دست نداریم و تاریخ مکتوب شدن اولین کتابها متعلق به ۲۵۰ سال پس از هجرت است) آیا چنین انقطاع (فاصله) ۳۰۰ ساله‌ای از نظر علمی و تحقیقی پذیرفتنی است؟ و آیا امکان ندارد در مطالب آن دست برده شده باشد؟

در یکی از مطالب این کتاب آمده که در جریان جنگ احزاب، عمر و ابوبکر، داخل خانه خودشان، بتی ساخته بودند که اگر کفار پیروز شدند آن بت را دلیل بیاورند که ما الکی مسلمان شده بودیم و ما هم مثل شما بت پرستیم! و پیامبر اکرم از طریق وحی مطلع شده و به حضرت علی فرمود برو آن بت را بشکن و بیاور و عمر و ابوبکر از همان روز کینه علی را به دل گرفتند! براستی یعنی کفار مکه اینهمه احمق بوده‌اند که می‌شده آنها را اینگونه فریب داد؟ براستی چرا ابوبکر در جریان هجرت به همراه پیامبر اکرم از مرگ نترسید و هنگامیکه داخل غار بودند بیرون نیامد و پیامبر را لو نداد؟ چرا پیامبر اکرم با وجود مشاهده این خیانت آشکار در سالهای بعد امیرالحاجی قافله حجاج و علمداری لشکر تبوک را به ابوبکر می‌دهد آیا سزای کسی که مرتد شود مرگ است یا اعطای چنین مقامات و مناصبی؟؟ البته در این کتاب، مطالب ضد و نقیض فراوانی از این دست وجود دارد.

مورد دیگر از داستانهای خنده دار و مضحک این کتاب آنجاست که محمد ابن ابوبکر پسر ابوبکر هنگام مرگ پدرش دارد او را نصیحت می‌کند در حالیکه محمد ابن

ابی بکر در زمان مرگ پدرش فقط ۲ سال داشته یعنی بچه ۲ ساله داشته خلیفه مسلمین را در هنگام مرگ نصیحت می کرده است؟^۱!!!!!!

یکی دیگر از دسته گلهای نویسنده نادان و جاهل این کتاب آن بوده که می نویسد: اولین کسی که در سقیفه با ابوبکر بیعت کرد معاذ ابن جبل بود. در صورتیکه تمامی مورخین معترفند که معاذ در آن روز در یمن بوده است!!!!

سؤال دیگر اینکه: چگونه سلیم ابن قیس راوی این کتاب، از اینهمه مهلکه جان سالم به در برده و چگونه در تمامی وقایع مهم سر به زنگاه حاضر بوده است؟ و چرا نامی از این فرد مهم، در حوادث تاریخی نیست؟ با وجود اینکه در همه جا حاضر و نخود همه آشی بوده است.

چرا تمام استناداتی که نویسندگان به کتاب سلیم داشته اند متعلق به پس از قرن چهارم هجری است؟ اگر این کتاب در همان روزهای نخستین پس از وفات پیامبر ﷺ نوشته شده است؟

طبق تمام شواهد معتبر علمی: اولین نوشته های مکتوب، متعلق به ۲۵۰ سال پس از وفات پیامبر ﷺ می باشد اکنون این کتاب سلیم از کجا سر درآورده و چگونه از این قاعده مستثنی شده و چرا مطالب آن با سایر متون معتبر، مخالف است؟

احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری معروف به ابن غضائری مولف کتاب الضعفاء، دارای مذهب تشیع، متوفی بین سال های ۴۳۰ تا ۴۵۰ هـ یکی از عالمترین کارشناسان علم رجال هزار سال قبل، در کتاب خود (الضعفاء)^۲ می نویسد: سلیم بن قیس هلالی عامری

۱- تعجب من از مردم عامی نیست که در اکثر مساجد این کتاب موهوم را مطالعه می کنند تعجب من از استاد دانشگاه آقای دکتر محمود رضا افتخارزاده است که با چه شور و حرارتی این کتاب را چاپ و منتشر کرده اند برآستی که تعصب، دکترو بیسواد نمی شناسد.

۲- بسیاری از علمای شیعه ضعفهای وارده به راویان توسط ابن غضائری را قبول ندارند و دلیل آن هم مشخص است و نیازی به توضیح ندارد هر راوی حتی غالی و دروغگو اگر باب میل ما روایتی کرده باید تایید شود.

از ابو عبدالله علیه السلام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و علی بن حسین علیه السلام روایت نقل می‌کند و این کتاب مشهور به او منسوب است. اصحاب ما می‌گویند که سلیم شناخته شده نیست و در خبری هم از او یادی نیست. اما من خود نامش را در مواردی جز کتاب او و جز روایات ابان ابی عیاش از او دیده‌ام^۱. ابن عقده در رجال امیرالمومنین احادیثی از او آورده اما خود کتاب منسوب به سلیم بدون شک ساختگی است... (همان منبع ص ۴۳ به نقل از کتاب الضعفاء - خطی مرحوم آیت‌اله نجفی - قم کتابخانه آیه اله نجفی ورق ۵ عکسی از مجموعه ۱۵۵ ورق ۲۳۴ قهپایی / مجمع ۱۵۶/۳ و نیز در: حلی / خلاصه ۸۲ و ۸۳ + ابن داوود / رجال ۱ / ۱۰۶ ش ۷۳۲ - ۲/۲۴۹ ش ۲۲۶) و در مورد ابان بن ابی عیاش می‌گوید: ابان ابن ابی عیاش و نام ابو عیاش هارون است تابعی است از انس ابن مالک و علی ابن حسین روایت نقل می‌کند. ضعیف است. مورد توجه نیست. اصحاب ما ساخت کتاب سلیم بن قیس را به او نسبت می‌دهند. [کتاب الضعفاء، پیشین. ورق ۱، عکسی، پیشین ۲۲۹- قهپایی، مجمع ۱، ۱۵-۱۶].

اگر احادیث و روایات منتسب به سلیم صحت دارد چرا در اصول کافی که متعلق به همان دوران و همان مکان است فقط چند مورد معدود از سلیم نقل شده؟ آیا می‌توان، باور کرد کلینی به کتاب سلیم دسترسی نداشته است؟

وقتی کتاب سلیم را مطالعه می‌کردم شگفت زده می‌شدم که چگونه اینهمه افراد سرشناس که متعلق به دار و دسته و طبقه و قبیله‌های مختلف هستند به راحتی همگی اسراری را با سلیم در میان می‌گذارند که هر کدام از این اسرار، کافیت حیثیت و اعتبار قبیله و تمام سوابق شخص گوینده را بر باد دهد. با اینهمه آقای سلیم مانند شرلوک هلمز، محرم راز همه می‌شود و از تمام رازها پرده بر می‌دارد. با اینکه می‌دانیم رازداری صفت مشخصه اعراب (لا اقل در صدر اسلام) بوده است. براستی چه صفت مشخص و چه خصوصیتی در سلیم ابن قیس وجود داشته که همه افراد سرشناس با موقعیتهای مختلف،

۱- این جمله: نشانگر صداقت و بی طرفی و روحیه علمی ابن غضائری است.

اسرار مهم خود را به او می‌گفتند. (مانند موردی که فرزند عمر و یا فرزند ابوبکر، نحوه جان‌کندن پدران‌شان را برای او تشریح می‌کنند!).

شگفتی دیگر من آن بود که نویسنده این کتاب، ذهن خلاق و داستان‌سرای بسیار جالبی داشته است. البته از مردمی که خالق داستانهای هزار و یکشب و غول چراغ جادو و سند باد و... هستند زیاد هم عجیب نیست.

محققین شیعه در باره ابن سباء^۱ می‌گویند این ابن سباء کیست که در همه جا حاضر است و همیشه هم از چنگال دشمن فرار می‌کند و در تمام شهرها حضور دارد و... اینجانب با عرض معذرت، تمام این سئوالات را درباره سلیم بن قیس از محققین شیعه می‌پرسم.

نکته بسیار مضحکی در کتاب سلیم وجود دارد و آن اینکه پیامبر اکرم ﷺ به کرات، خیانت‌های فعلی و نقشه‌های خائنانه آینده عمر و ابوبکر را به طور خصوصی به اطلاع حضرت علی علیه السلام و برخی از یاران نزدیک خود می‌رسانده است. ولی در جایی دیگر از همین کتاب و احادیث دیگر مورد استناد شیعه، می‌خوانیم که پیامبر ﷺ روز قیامت، اصحاب خود را می‌بینند که از ایشان جدا شده و به دوزخ می‌روند و هنگامیکه پیامبر ﷺ می‌فرماید: اینها اصحاب من هستند خطاب می‌آید: نه! تو نمی‌دانی که آنها پس از تو چکار کردند و.... جالب است پیامبر اکرم ﷺ در قید حیات، چهره باطنی و خیانت اصحاب را می‌دانسته‌اند ولی در روز قیامت، از این موضوع اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند!!! و از همه گذشته شما که معتقد پیامبر و امامان پس از مرگ حاضر و ناظر بر اعمال هستند و به

۱- برخی محققین سنی و غربی معتقدند بسیاری از دروغهای مورد استناد شیعه توسط این فرد که یهودی تازه مسلمان بوده، جعل شده و شورش علیه عثمان نیز به تحریک او بوده است. احتمال فراوان وجود دارد که این شخصیت ساخته ذهن داستان‌سرایان تاریخی باشد ولی: ۱- داستان‌سرایان در طول تاریخ بین تمام فرق وجود داشته و سنی و شیعه نمی‌شناخته‌اند برای همین در بین هر دو مذهب تشیع و تسنن به مواردی از این دست بر می‌خوریم ۲- مسلماً افکار ابن سبایی وجود داشته حتی اگر وجود چنین شخصی موهوم بوده باشد.

همین دلیل به زیارت قبور آنها رفته و طلب حاجت کرده یا زیارتنامه می‌خوانید پس چطور شد در اینجا پیامبر از اصحاب زمان خودش و از اتفاقات بعد از فوت خودش بی‌خبر است!!!.

در بسیاری موارد در این کتاب، پیامبر ﷺ از وجود انحراف در دین اسلام توسط افرادی خاص پرده برداشته ولی این نکته را فقط به طور خصوصی و درگوشی به اطلاع برخی رسانده‌اند زیرا نعوذ بالله نمی‌خواهند با گفتن این حقایق برای عموم مردم جلوی انحراف و نابودی اسلام را بگیرند؟ و بعد آن افراد راز دار بر خلاف اصول رازداری این اسرار را در اختیار جناب آقای سلیم ابن قیس می‌گذارند.

برخی از مطالب مندرج در این کتاب اگر از زبان انسان بدبختی مانند من گفته شود سریعاً حکم تکفیر و الحاد و سپس اعدام صادر و به مرحله اجرا در خواهد آمد ولی چون جناب سلیم، مطالبی که بسیار مورد خوشایند ذائقه عوام شیعه است را نوشته از مطالب کفر آمیز او اغماض می‌کنند. مانند این سخن که تعداد امامان ۱۳ می‌باشد و یا پیامبر به علی گفت ۱۲ نفر از فرزندان تو امام هستند.... حضرت علی می‌گفت: فقط من می‌توانستم جنب باشم و در مسجد بخوابم و...

صریح آیات قرآن خطاب به مومنین می‌فرماید: وارد جنگ و جدال‌های بی‌سرو ته نشده و هنگامیکه طرف خطاب جاهلین قرار می‌گیرید فقط به آنها بگویید: سلام علیکم! ولی در این کتاب مشاهده می‌کنیم که حضرت علی علیه السلام و یا دوستداران ایشان، مرتب و در هر موردی با دیگران وارد بحث و جدال‌های بی‌سر و ته می‌شوند! آیا این نشانگر آن نیست که جاعل احتمالاً یهودی یا ایرانی این کتاب، قصد به هم ریختن جامعه اسلامی را داشته است؟

شیخ مفید، کتاب سلیم بن قیس الهمالی را ضعیف می‌شمارد کلینی و نعمانی و صدوق برای اثبات نظریه (اثنا عشریه) روی کتاب سلیم بن قیس الهمالی تکیه کردند، این کتاب همانطوریکه نعمانی وصفش کرد می‌گوید: «از اصولیکه شیعیان به آن رجوع و اعتماد

دارند»، اما عموم شیعیان در آن زمان، شک و تردید نسبت به وضع و اختلاق کتاب سلیم داشتند، چون این کتاب از طریق (محمد بن علی صیرفی ابو سمینه) کذاب مشهور روایت شده، و از طریق (احمد بن هلال العبرثائی) مغالی ملعون نقل شده، (ابن الغضائری) می‌گوید: «اصحاب ما می‌گفتند که سلیم بن قیس معروف نمی‌باشد، و ذکری از او نیست. و کتاب سلیم بی‌تردید مجعول می‌باشد، ما علائمی پیدا کردیم که این نظر را تقویت می‌کند»^۱. شیخ مفید کتاب سلیم را ضعیف شمرده و می‌گوید: «کتاب، غیر موثوق می‌باشد و عمل به اکثر کتاب را جایز نمی‌شمارد، چون در کتاب تخییط و تدلیس صورت گرفته، برای متدین واجب است از عمل به اکثر کتاب احتراز کند، و نباید از این کتاب تقلید و روایت شود، مکلف برای تمیز کردن احادیث درست و نادرست کتاب باید به علماء رجوع کند»^۲. مفید از صدوق انتقاد می‌کند بخاطر اعتماد و روایت از کتاب سلیم بن قیس الهلالی. مفید علت استفاده صدوق از کتاب، اخباری بودن آنها دانست، که در باره آن می‌گوید: «او بر مذهب اصحاب الحدیث و عمل به ظواهر الفاظ می‌باشد، و از طریق اعتبار عدول کرده و این رویه‌ای است که صاحب آن به دینش ضرر می‌رساند و مانع روشنی و استبصار می‌شود»^۳.

نویسنده مدعی است که در بیشتر جریانات، شاهد عینی بوده و یا از افراد مطمئن نقل قول می‌کند ولی گاه در این کتاب، یک موضوع واحد به چند طریق متفاوت نقل شده است. مانند حمله به‌سوی خانه حضرت علی.

در برخی موارد، پیامبر ﷺ از توطئه کنار گذاشتن حضرت علی علیه السلام از خلافت مطلع بوده ولی بدون اینکه این توطئه را برای عموم مردم آشکار کنند آنها را به صورت راز، فقط برای حضرت علی و یکی دو نفر دیگر بیان می‌کرده‌اند در حالیکه طبق تحلیل شیعه،

۱- الخلی: الخلاصة ص ۸۳

۲- المفید: اوائل المقالات وشرح الاعتقادات ص ۲۴۷

۳- المفید: اوائل المقالات وشرح الاعتقادات ص ۲۴۲

نتیجه حتمی برکناری حضرت علی علیه السلام انحراف اسلام بوده پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آنهمه مجاهدت، سکوت کردند؟

نکته بسیار جالب و خنده دار در مورد این کتاب آن است که آقای سلیم، مدعی است که در آن زمان، حضور داشته و وقایع را به چشم خود دیده و با گوش خود شنیده است. سپس ایشان در جایی از کتاب می‌گویند که بنا به قول یکی از معصومین، تمام مردم پس از پیامبر مرتد شدند به جز علی و ابوذر و سلمان. جالب است که نام خود این شخص در کنار نام این سه تن نیست پس خود این آقا هم مرتد بوده بنابراین ما با چه اعتباری می‌توانیم مطالبی را که یک نفر مرتد، نقل کرده است را قبول کنیم؟! و آیا بلال حبشی و عمار یاسر و ام سلمه و ابن عباس و نعوذ بالله (فاطمه و حسنین و...) هم مرتد بودند؟ با این اوصاف، کتابی که تعدادی از علمای طراز اول شیعه و تمامی علمای اهل سنت و تمامی محققین بی طرف غربی، صحت آنرا مخدوش می‌دانند چرا باید وسیله دوزخی شدن ما شود؟ والله اعلم.

ابتدای نسخ چاپی این کتاب، برای محکم کاری یک حدیث منتسب به امام صادق را می‌نویسند به این مضمون که آن حضرت، نوشته‌های سلیم را تایید فرموده‌اند. ولی: صحت و اعتبار این حدیث، مشخص نیست.

معلوم نیست که امام صادق علیه السلام کدام قسمت از نوشته‌ها را تایید کرده‌اند زیرا در این کتاب، مطالب درست زیادی با مطالب دروغ زیادی در هم آمیخته به نحوی که تشخیص راست و دروغ را غیر ممکن نموده است. علاوه بر اینکه نسخ خطی موجود از این کتاب با یکدیگر دارای اختلافات فاحشی است. اکنون امام صادق کدام نسخه را تایید کرده‌اند؟ آیا امام صادق نشسته‌اند تا گوینده تمام مطالب طولانی این کتاب را برایشان قرائت کنند؟ و ایشان هم تمام این مطالب را تایید فرموده‌اند؟

شیخ مفید می‌گوید: «این کتاب قابل اعتماد نیست و در آن تخلیط و تدلیس صورت

گرفته است»^۱.

در انتهای این بخش، توجه خواننده عزیز را به این نکته جلب می‌کنم که علمای شیعه چهار اصل: ۱- کتاب (قرآن) ۲- سنت ۳- عقل ۴- اجماع را جزو منابع اصلی مورد استناد خود می‌دانند ولی با کمال تأسف باید بدانیم که علمای اهل سنت به این اصول وفادارتر بوده و در تشیع (به خصوص در مسائل مورد اختلاف با سایر فرق و مذاهب) تمام این اصول ادعایی زیر پا گذاشته می‌شود:

۱- کتاب (قرآن) از موارد عدم توجه به قرآن در موارد اختلافی می‌توان از: نادیده گرفتن معنای صریح آیات- تطبیق آیات با احادیث و روایات به جای تطبیق روایات با قرآن - خارج شدن از معنای ظاهری و واضح و عمومی کلمات - عدم توجه به آیات قبل و بعد برای فهمیدن منظور و معنای آیه - خارج شدن از قواعد کلی دستور زبان عرب و رجوع به استثنائات آن- عدم توجه به تفاسیر اولیه مسلمین در رابطه با آن آیه و رجوع به تفاسیر جدید - گسترش و یا تحدید معنای واژه‌های مورد اختلاف - تعیین مصداق برای منظور خداوند و...

۲- سنت: بسیاری از موارد مورد اختلاف شیعه با سایر مذاهب، در سنت نبوی و حتی علوی وجود نداشته مانند: جمع کردن بین نمازها در شرایط عادی - گفتن اشهد ان علی ولی الله در اذان - ساختن گنبد و ضریح و هر گونه ساختمانی روی قبور - زیارت مکرر قبور - خودزنی و حتی نوحه خوانی در مرگ دیگران - خمس در منفعت مال - برگزاری مراسم سالگرد جشن یا عزا برای بزرگان دین - تقاضای وساطت و شفاعت از مردگان و...

۳- اجماع: باید بدانیم که فقط اجماع عقلاء صحیح است پس اگر کسی که در کتابش تعداد امامان را ۱۳ نوشته و تفاوت بین ۱۲ و ۱۳ را نمی‌دانسته یا در کتابش نوشته

۱- معجم رجال الحدیث: چاپ قم، ج ۸، ص ۲۱۹.

که الاغ با پیامبر صحبت می‌کرده و... نمی‌توان به عقل چنین انسانی اعتماد کرد. کسانی که در یک دوره اجماع به اباحه خمس و در دوره‌ای دیگر اجماع به وجوب آن، در دوره‌ای اجماع به وجوب نماز جمعه و در دوره‌ای دیگر اجماع به تحریم آن کرده‌اند و... به هر حال اگر به اجماع معتقد باشیم مذهب شیعه (لا اقل موارد خرافی و مورد اختلاف آن با سایر مذاهب) به اجماع تمام مسلمین جهان، باطل است.

۴- **عقل:** فکر نمی‌کنم در این زمینه نیازی به توضیح و آوردن شاهد و مطلب باشد زیرا پر واضح است که بیشترین موارد خرافی و دروغ در دنیا در نزد شیعیان است. دقت کنید که احمق‌ترین انسان‌ها در جهان نیز می‌دانند که نباید به بدن خود آسیبی وارد کنند ولی حتی برخی از مجتهدان شیعه هنوز هم در تحریم قمه زنی شک دارند چه برسد به تحریم زنجیر زنی و سینه زنی! براستی چگونه در عقل این افراد شک نکنیم وقتی علمای اولیه آنها معتقد بودند باید سهم امام زمان از خمس را در زمین چال کرد یا به دریا انداخت تا امام زمان موقع ظهور آنها را خارج کند! از این موارد که بگذریم اگر نگاهی به کتب علمای شیعه بیندازید به مقدار فراوان، به داستانهای خرافی و عجیب و غریب در مورد امامان بر می‌خورید که هیچکدام از آنها ذره‌ای معیار عقلی و منطقی ندارد و جالب اینجاست که طبق آیات قرآن، کفار قریش نیز به طور مکرر از پیامبر اکرم ﷺ، تقاضای همین معجزاتی را می‌کردند - که شیعیان غالی برای امامان خود تراشیده‌اند - و هربار نیز از سوی خداوند پاسخ منفی می‌آمده. یعنی معجزاتی که برای پیامبر ﷺ - در حضور جمعیت کفار - واقع نشد برای امامان آن هم در حضور یک یا دو نفر شیعه غالی واقع می‌شده است! و...

تعاریف

قبل از ورود به بحث اصلی برای روشن شدن و درک بهتر موضوعات لازم می‌دانم مطالب را به اختصار بیان کنم:

۱- **تواتر یا متواتر:** باید دقت داشته باشید که بسیاری از احادیثی که شیعیان، آنها را متواتر می‌دانند ریشه در آبشخور غالیان و رافضی‌ها و تفرقه افکنان و انسان‌های فاسدالمذهب داشته است. خبر متواتر به خبری می‌گویند که از طرق مختلف و متعدد به قدری بیان شده باشد که هیچگونه احتمال کذب و دروغ در آن نرود.

۲- **غالی، رافضی:** کسانی که اندیشه‌های خرافی را در بین توده شیعه رواج می‌داده‌اند. اینها از جانب امامان شیعه لعنت شده‌اند. اینها شیعیان تندرو بوده‌اند.

۳- **خبر واحد یا آحاد:** خبری که یک یا دو یا سه سلسله روات داشته یا در صدر سلسله روایات به نام یک یا دو نفر برخورد کنیم. چنین خبری ارزش چندانی ندارد. البته به نظر من اگر خبر واحدی با تمامی شرایط تاریخی و قرائن و شواهد همخوانی داشت و مطابق قرآن نیز بود می‌توان آنرا پذیرفت.

۴- **علم رجال:** به دانشی می‌گویند که درباره خوب یا بد بودن و سایر خصوصیات شخصی و زمانی راویان احادیث می‌پردازد.

۵- **دیدگاه و موضع اهل سنت نسبت به ائمه:** با کمال تأسف باید بگویم ملتی که معتقد است باهوش‌ترین ملل روی زمین است و در اشعار خود می‌گوید: هنر نزد ایرانیان است و بس! در قرن بیستم و حتی در بین علماء و دانشجویان و روحانیون این تفکر وجود دارد که اهل سنت با ائمه دشمنند! ولی اگر به اندازه ذره‌ای تحقیق کنند متوجه می‌شوند که حتی نویسندگان و پیشوایان فقهی اهل سنت (مانند احمد حنبل و شافعی و...) نه تنها دشمن ائمه نبوده بلکه برای آنها اشعاری زیبا سروده و شاگرد مکتب آنها

بوده‌اند حتی شخصی مانند ابن تیمیه که بیشترین تضاد را با شیعه داشته * نوشته:

اصحاب: یاران پیامبر اکرم ﷺ که دو دسته بوده‌اند: ۱- ساکنین مدینه یعنی دو قبیله اوس و خزرج ۲- مهاجرین یعنی ساکنین مکه.

اصول دین: توحید، نبوت، معاد.

اصول مذهب شیعه: (علاوه بر موارد فوق) امامت و عدل.

توضیحی کوتاه در خصوص اصحاب نبی اکرم

در قرآن کریم به وضوح و روشنی تمام، یکصد آیه در تعریف و تمجید از یاران پیامبر اکرم وجود دارد. و یک آیه نیز در رابطه با محبت با نزدیکان پیامبر اکرم (که خود این بحث زیادی دارد که نزدیکان ایشان چه کسانی بوده‌اند) اکنون شیعه معتقد است تمام اصحاب به جز ۳ نفر پس از رحلت نبی اکرم مرتد شدند و برای همین با تمام اصحاب دشمنی می‌کند.

﴿تَحَمَّدُ رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹].

تمامی آیاتی که مربوط به منافقین است در مدینه نازل شده و از ۲۳ سال رسالت پیامبر ﷺ که ۱۳ سال آن در مکه بوده حتی یک آیه هم در مکه نازل نشده که در آن کلمه منافق باشد پس متوجه می‌شویم که منافقان از مردم مدینه بوده‌اند و نه از مهاجرین (شاید برای همین پیامبر می‌خواسته که پیشوایان از قریش باشند) این با عقل و منطق نیز منطبق است برای اینکه چه دلیلی دارد در آزار و شکنجه دوران مکه، کسی بخواهد مسلمان شود؟ مگر اینکه محقق شیعه مانند همیشه دست به فلسفه بازیهای مسخره و بحثهای کلامی بی سر و ته و غیب‌گویی و روانشناسی اصحاب و آسمان ریسمان بافی بکند.

اصحاب یعنی کسانی که یار و همراه پیامبر اکرم ﷺ بودند و به دو دسته تقسیم می‌شدند انصار (که از قبیله اوس و خزرج ساکنین مدینه ولی اصلیت آنها از عربستان جنوبی بوده) و مهاجرین یعنی کسانی که از مکه به همراه نبی اکرم به مدینه هجرت

کردند و بیشتر از تیره‌های مختلف قریش بودند.

از آنجا که در صفحات آینده به طور مکرر از اصحاب پیامبر ﷺ یاد می‌کنیم باید قبل از ورود به بحث اصلی مختصری درباره این افراد توضیح دهیم. شیعه معتقد است که اصحاب پیامبر ﷺ پس از رحلت ایشان علی را تنها گذاشتند و همگی به جز سه نفر مرتد شدند و یا آنها جزو گروه منافقانی بودند که خداوند در قرآن طی آیات مختلفی به آنها اشاره کرده است. اکنون برای اینکه این افراد را بهتر بشناسیم و بفهمیم آیا واقعاً شخصیت آنها همینطور بوده یعنی آیا منافق بوده‌اند یا روحیه و شخصیتی داشته‌اند که یک شبه و بلافاصله پس از رحلت نبی اکرم همه چیز را فراموش کنند و مرتد شوند به شرح مختصری از زندگی آنها در قبل و بعد از رحلت نبی اکرم می‌پردازیم.

لازم به ذکر است ما در اینجا خلاصه سرگذشت اصحابی را بیان می‌کنیم که یا در سقیفه بنی ساعده و به حکومت رسیدن حضرت ابوبکر نقشی داشته‌اند و یا در زمان خلافت او و یا حضرت عمر، عهده دار وظیفه (مانند جمع‌آوری قرآن) و یا سمت (جانشینی در مدینه به جای خلیفه یا پیشنماز شدن امام جماعت و...) بوده‌اند:

ابوعبیده جراح: عامر بن عبدالله ملقب به امین (پیامبر او را قوی امین لقب داده بود و فرموده‌اند برای هر امتی امینی است و امین این امت ابوعبیده است. این حدیث، قطعی و متواتر است) از مشاهیر صحابه و یکی از عشره مبشره بود. در مکه به دنیا آمد و در جنگ احد به یاری محمد ﷺ شتافت و جزء کسانی بود که فرار نکرد و در کنار پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات ایستاده بود. در تمام غزوات همراه پیامبر اکرم ﷺ بود. ابوعبیده در تعیین حضرت ابوبکر به خلافت او را یاری کرد و حضرت ابوبکر او را به شام فرستاد وقتی حضرت عمر ابن خطاب به خلافت رسید او را به جای خالد بن ولید به فرماندهی لشکر اسلام در شام تعیین کرد. و خالد را که ابوبکر او را بدین سمت فرستاده بود معزول نمود و ابوعبیده فتح شام را به پایان رسانید. ابوعبیده به بیماری طاعون در شام وفات یافت.^۱

۱- گزیده تاریخ بلعمی ص ۲۷۳ دکتر جعفر شعار و سید محمود طباطبایی چاپ و نشر بنیاد چاپ صنوبر تهران

بوسبره: (ابوسبره) قرشی عامری صحابی و ذوالهجرتین بود. وی سالار سپاه عمر بن خطاب در فتح شوش و رامهرمز و شوشتر (تستر) بود و در عهد خلافت عثمان در گذشت.^۱

سعد ابن ابی وقاص: از صحابه رسول اکرم و از مشاهیر فرماندهان عرب و اسلام. در جنگ احد در کنار رسول الله ماند و فرار نکرد. فاتح قادسیه و مداین. پس از فتح عراق کوفه را بنا به دستور حضرت عمر بنا کرد. و مرکز و مقر سپاه خویش ساخت. حضرت عمر او را به ولایت آنجا منصوب کرد. در زمان حضرت عثمان معزول شد و به مدینه بازگشت و در آخر عمر نابینا شد و در همان مدینه در گذشت.^۲

عبدالرحمن ابن عوف: یکی از بزرگان صحابه حضرت رسول و سابقین اسلام است گویند هشتمین کس بود که اسلام آورد. در غزوه‌های بدر و احد شرکت کرد و در غزوه احد ۲۱ زخم برداشت. و در این جنگ از کنار رسول الله دور نشد و فرار نکرد. وی یکی از ۶ نفر کسانی بود که حضرت عمر ابن خطاب بعد از خود تعیین خلیفه را به شورای آنان واگذاشت. به سن ۵۷ سالگی در مدینه وفات یافت.^۳

عثمان بن عفان: از مشاهیر صحابه و سومین خلیفه. تاجری ثروتمند از خاندان بنی امیه بود. چند سال پیش از هجرت اسلام آورد. اسلام آوردن او را برخی مربوط به ازدواج او با رقیه دختر محمد ﷺ دانسته‌اند بعد با یکی دیگر از دختران پیغمبر به نام ام کلثوم ازدواج کرد. و از این جهت به ذوالنورین (صاحب دو نور) لقب گرفت. عثمان از

۱- گزیده تاریخ بلعمی ص ۲۷۷ دکتر جعفر شعار و سید محمود طباطبایی چاپ و نشر بنیاد چاپ صنوبر تهران ۱۳۶۶.

۲- گزیده تاریخ بلعمی ص ۲۸۴ دکتر جعفر شعار و سید محمود طباطبایی چاپ و نشر بنیاد چاپ صنوبر تهران ۱۳۶۶.

۳- گزیده تاریخ بلعمی ص ۲۸۶ دکتر جعفر شعار و سید محمود طباطبایی چاپ و نشر بنیاد چاپ صنوبر تهران ۱۳۶۶.

مهاجرین به حبشه بود. وی بعد از قتل حضرت عمر از جانب شورایی که حضرت عمر تعیین کرده بود به خلافت انتخاب شد.^۱

سالم بن معقل مولی ابوحنیفه، اهل صفه را امامت کردی. از مهاجرین است و بدری. در روز یمامه شهید شد. (تاریخ گزیده حمد الله مستوفی) او از طرفداران جدی به خلافت رسیدن حضرت ابوبکر بوده است.

جان استوارت میل می گوید: (زمانی که دولت، شهروندان خود را تحقیر کند و تا حد ابزارهایی مطیع، تنزل دهد درخواهد یافت که براستی هیچ کار بزرگی را با مردان کوچک نمی توان به انجام رسانید.^۲) پس آفرین بر پیامبر نابغه ای که (بر خلاف عقای شیعه) افرادی خلاق و صاحب فکر و رای مانند عمرابن خطاب را طی ۲۳ سال تربیت کرد تا بتوانند پس از او کمر سه امپراطوری را در هم بشکنند. هر چند شیعه انتظار دارد مردم در برابر حکام مورد نظر او، گوسپندانی مطیع، باشند.

برخی نویسندگان شیعه می گویند شیعه به ارتداد اصحاب اعتقادی ندارد ولی چرا نام خیابانها و فلکها و شهرکها و موسسات و... فقط نام این سه نفر است؟ (سلمان و ابوذر و عمار).

به مناسبتی خالد بن ولید با عبدالرحمن ابن عوف درگیری لفظی پیدا می کند. پیامبر اکرم به او می فرمایند: آرام باش و دست از یاران من بدار، به خدا اگر به اندازه کوه احد طلا داشته باشی و همه را در راه خدا خرج کنی مانند عمل یک صبحگاه یا یک شبانگاه یاران من نشود. ص ۱۲۰۱ تاریخ طبری (من نیز همین سخنان را از جانب پیامبر به شیعیان می گویم).

شیعه یک جنبه قضیه را دیده ولی از جنبه دیگر غافل بوده است در آیات زیر به

۱- گزیده تاریخ بلعمی ص ۲۸۸ دکتر جعفر شعار و سید محمود طباطبایی چاپ و نشر بنیاد چاپ صنوبر تهران ۱۳۶۶.

۲- گفته ها و نکته ها نوشته محمد شریفی و بارانه عمادیان نشر توتیا تهران ۱۳۸۱ ص ۲۳۸.

وضوح می‌بینیم که مومنین صدر اسلام باید از پیامبر ﷺ الگو بگیرند تا آیندگان از جامعه صدر اسلام الگو بگیرند:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ۝﴾ [الأحزاب: ۲۱]. «برای شما اگر به خدا و روز قیامت امید می‌دارید و خدا را فراوان یاد می‌کنید، شخص رسول الله مقتدای پسندیده‌ای است».

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳]. آری چنین است که شما را بهترین امتها گردانیدیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد....

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ۝﴾ [آل عمران: ۱۱۰]. «شما نیکوترین امتی هستید (امت صدر اسلام) که بر آن قیام کردند که مردم را به نیکوکاری وادار کنند و از بدکاری باز دارند و ایمان به خدا آورند و اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند بر آنان چیزی بهتر از آن نبود لیکن برخی از آنها با ایمان و بیشتر آنها فاسق و بدکارند».

محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹]. بینهم: «محمد فرستاده خداوند است و کسانی که با او هستند با کافران تند و بین خود مهربانند».

این قسمت را با این سخن آقای خمینی به پایان می‌رسانیم تا بدانید که مباحث ما و اندوه افرادی مانند من، واهی و بر مبنای خیالات نیست:

«من با جرات مدعی هستم که ملت ایران و توده میلیونی آن در عصر حاضر، بهتر از ملت حجاز در عهد رسول الله ﷺ و کوفه و عراق در عهد امیرالمومنین علی بن ابی طالب و حسین ابن علی علیهما السلام می‌باشند». (کیهان ص ۲ شنبه ۹ دی ۱۳۸۵ شماره ۱۸۷۰۳، وصیتنامه خمینی).

روش تحقیق

روش این تحقیق، روشی ترکیبی است با استفاده از (به ترتیب اولویت): آیات قرآن، عقل، روایات تاریخی (به صورت مجموعه‌ای دسته بندی شده در کنار سایر روایات و نه به صورت گزینشی) و احادیث.

روش‌ی که بیشتر محققین و نویسندگان شیعه در تحقیقات خود به کار می‌برند این است که:

۱- آیاتی را به نفع خود انتخاب می‌کنند که می‌توان آن آیات را با برخی روایات تاریخی به نفع خود اثبات کرد. یعنی عمده استدلال آنها آیاتی است که می‌شود آنها را با روایات تاریخی اثبات کرد و تنها برگ برنده آنها این موضوع است که این روایات در کتب اهل سنت نیز وجود دارد.

۲- سعی می‌کنند آیات قرآن را با حدیث یا روایت به نفع خود، تفسیر کنند. در صورتیکه آیات قرآن باید با یکدیگر تفسیر شوند و همچنین با توجه به سیاق آیات قبلی و بعدی آن آیه باید معنای آن را فهمید.

۳- چنانچه این آیات را با توجه به سیاق آیات قبلی و بعدی تفسیر و معنی کنیم کل استدلال آنها به هم می‌ریزد برای همین به جرات می‌توان گفت تمامی آیاتی که شیعه به عنوان دلیل در دست دارد را نباید با آیات قبل و بعد تطبیق داد یا نباید با سایر آیات قرآن تفسیر کرد بلکه باید آنها را با روایات تاریخی و حدیث تفسیر کرد تا با عقاید شیعه جور در بیاید.

۴- به تواتر از قول پیامبر ﷺ و ائمه به ما رسیده که سخنان ما را با قرآن تطبیق دهید اگر مطابق آن بود قبول کنید و گر نه آنرا به دیوار بکوبید. ضمن اینکه هیچ کجا نگفته‌اند که معیار صحت روایات و احادیث، جود آنها در کتب اهل سنت است.

۵- علاوه بر موارد فوق برای تفسیر و حتی فهمیدن معنی کلمات موجود در این

آیات در اکثر موارد باید اصول کلی قواعد عرب و حتی عرف جامعه عرب را زیر پا گذاشته و به استثنائات بشمار قواعد عربی رجوع کنیم. مثال: در آیه ولایت، منظور از الذین (کسانی که) فقط یک نفر یعنی حضرت علی علیه السلام بوده منظور از زکوه، زکوه مستحبی بوده، منظور از ولی، خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، یا در آیه عصمت منظور از اهل بیت فقط حضرات حسن و حسین و فاطمه و علی بوده‌اند در صورتیکه این مخالف کامل عرف و فرهنگ عرب و شواهد بشمار تاریخی و معنای تحت الفظی این کلمه و همچنین سیاق آیات قبلی و بعدی این آیه است و تنها استدلال شیعه وجود چند حدیث آحاد در کتب اهل سنت است که اهل بیت را منحصر در خانواده حضرت علی علیه السلام کرده است. یا کلمه رجس (آلودگی) را خارج از معنای ظاهری آن به هر نوع آلودگی جسمی و روحی معنا کرده و شمول آنرا تا حد عصمت بالا می‌برند در حالیکه برای این معنا یعنی دوری از گناه یا آلودگی‌های معنوی کلمات بسیار واضح‌تری در زبان عرب وجود دارد: تقوی، عصمت و... و از اعجاز قرآن، استفاده از کلمات مبهم بسیار بعید است.

۶- بیشتر از منابع متاخر استفاده می‌کنند به جای رجوع به منابع قدیمی تاریخی.

بر خلاف روش معمول محققان شیعه روش ما در این تحقیق از این قرار است:

۱- سندیت آیات قرآن و تفسیر هر آیه با توجه به آیات قبلی و بعدی.

۲- تفسیر کلمات مورد نیاز در آیات با توجه و مراجعه به سایر آیات قرآن.

۳- سندیت احادیث و روایات تاریخی در صورتیکه مخالف آیه به خصوصی از قرآن نباشد. یا مخالف روح کلی آیات و تعالیم قرآنی.

۴- مراجعه به متون معتبر قدیمی و حداکثر نزدیک به زمان واقعه.

۵- بررسی سند (سلسله روایت) احادیث و روایات.

۶- قرینه یابی برای وقایع تاریخی در لابه لای سایر متون.

۷- تواتر روایات و احادیث (البته حدیث آحاد در صورتیکه به طور کامل با قرآن و

سایر قرائن تاریخی منطبق شود و با عقل مخالف نباشد می‌تواند در کنار سایر مدارک

قرار گیرد).

۸- در نهایت برای صدور رای نهایی، تمامی موارد فوق باید عقلی و منطقی بوده و مطابق شرایط عرفی و فرهنگی همان جامعه در همان روزگار باشد.

پس روش کلی تحقیق به طور خلاصه از این قرار است:

۱- ابتدا شک کن

۲- خودت را در مسیر تحقیق قرار بده نه تحقیق را در مسیر خودت (و امیال و هوس‌های نفسانیت).

موضع نویسنده

پیشوای اول من علی است برای اینکه من عاشق روح دریایی او، عمق و طراوت سخن او، قلب بخشنده و چهره همیشه خندان او، قلب رئوف او، شجاعت عجیب و دانش عمیق او، صراحت لهجه و نظرات بکر او شده‌ام. و ایمان دارم در روح دریایی و بلند او حتی به اندازه ذره‌ای کینه نه فقط نسبت به عمر و ابوبکر بلکه نسبت به هیچکس، وجود نداشته و یقین دارم دل او از دست مردم ما و کارهای سبک و بچه‌گانه ما خون است و امیدوارم با این نوشته‌ها او در قیامت شفیع من شود. و من وظیفه امر به معروف و نهی از منکر خودم را انجام داده باشم.

هر گروه از مسلمانان، پیشوا و مقلد خاص خودشان را دارند حتی در بین شعبات شیعه: زیدیه یا اسماعیلیه نیز از این قاعده مستثنی نیستند. شافعی امام عده‌ای بوده و امام محمد غزالی یا ابوحنیفه امام عده‌ای دیگر. من نیز از آنجا که با تحقیق به این نتیجه رسیده‌ام که علی و فرزندان پاکش دارای بهترین عقاید و دستورالعمل‌های عقیدتی و فقهی و بهترین روش زندگی بوده‌اند آنها را امام و پیشوای خود قرار داده‌ام. من عمیقاً معتقدم اگر کسی از صدق دل و خلوص نیت به خداوند و روز جزا و قرآن کریم معتقد باشد - پیرو هر امامی که باشد- و به کسی آزار نرسانده و دستورات دین را عمل کند و معتقد به

یک خدا باشد وارد بهشت می‌شود. البته راهی که امامان ما نشان داده‌اند راهی آسانتر و زیباتر و درست‌تر و بی‌خطرتر و نزدیکتر و عمیق‌تر و خداپسندانه‌تر است. البته به شرطی که شیطان و انسانهای شیطان نما بگذارند و مسیر ما را منحرف نکرده و با اندیشه‌های باطل و زشت، دین ما را فاسد نکنند. و به شرطی که محبت ما نسبت به امامان پس از معرفت و شناخت آنها باشد و با عمل همراه باشد. و این محبت به وادی شرک کشیده نشود. به هر حال مسیر دیگران گرچه ممکن است صددرصد درست و کامل نباشد ولی اگر پیرو آن دقت و خلوص نیت داشته باشد قطعاً او نیز از همان راه پر پیچ و خم و دشوار به بهشت خواهد رسید.

خواهش می‌کنم این نوشته‌ها را از دید عقل محض بخوان و هنگام خواندن، هرچه در ذهن و اندیشه داری را دور بریز، (زیرا از کودکی ما با داستانها و اوهام زیادی بزرگ شده ایم جایی که ورد زبان مردم، کلمه لعنت به عمر است شنیدن ساز مخالف بسیار سخت و ناگوار است) گرچه برای روحیه احساساتی ایرانی این کار دشوار است ولی برای درک حقیقت جز این هیچ راهی نداری.

در اینکه حضرت علی علیه السلام در طول زندگی حتی برای یکبار هم مرتکب گناه نشد و از استقامتش در راه حق و حقیقت ذره‌ای کم نشد شک نکن ولی در این هم شک نکن که: آن انسان بزرگوار، برای یکبار هم حرف زشت و ناشایست از دهانش خارج نشد حتی به کافران و مشرکان. (به جز یکی دو مورد به منافقان و آن هم به صورت لعنت و لقب و آن هم در حضور خود آنها) او حتی یک حرف و یک عمل هم که موجب ایجاد تفرقه در جامعه باشد از خود نشان نداد. او حتی برای یکبار هم در ارائه مشورت و نشان دادن راه درست به دوست و دشمن شک نکرد و به حيله و نیرنگ دست نزد و همیشه در قضاوت درباره اشخاص از دید عقل محض سخن می‌گفت و در نهایت، خداوند را داور رسیدگی به هر ظلم و ستمی معرفی می‌کرد و من اینک در اینجا قصدم باز کردن همین نکات است. هر چند ابوجهل‌ها ناراحت شوند.

حضرت علی علیه السلام امام اول من است و من میان خلافت و امامت قائل به تفاوتم. ایشان مردی برای تمام تاریخ و همه دوران بوده و حتی از زمان خود بسی جلوتر.

من قبل از نوشتن این مطالب، با تمرین و تکرار، سه حالت را در خودم ایجاد کردم که این حالات را شما نیز برای خواندن و فهمیدن این مطالب باید در خود ایجاد کنید: ۱- هر آنچه از قبل در اندیشه و احساس داشتم اعم از سخنرانی مداحان و وعاظ و کتابها و اشعار و فیلمها و... به دور ریختم و ذهنم را از تمام تلقینات پاک کردم ۲- با دید عقل محض، به مسائل نگاه کرده و آنها را مورد بررسی قرار دادم. ۳- قرآن و نهج البلاغه را ملاک اصلی خودم برای ارزیابی موارد قرار دادم. ضمناً همانطور که خواهید دید هیچگاه به طور قطع و کامل اظهار نظر نکرده مگر اینکه واقعاً و با در نظر گرفتن تمام شرایط، مطمئن به امری شده باشم.

هرجا در این کلمات، تلخی بیشتری دیدی بدانکه همانجا حقیقت‌تر است زیرا حقیقت همیشه تلخ است.

هدف تحقیق

﴿وَالْعَصْرِ ۝۱ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۝۲ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ ۝۳﴾ [العصر: ۱-۳].

نیت من: بیان حقیقت و سفارش به صبر و دوری از قضاوت عجولانه درباره افراد بر مبنای افسانه‌های جعلی تاریخی است. و دوری از پیش داوری‌ها و رفتارهایی که نتیجه‌ای جز تفرقه در امت اسلام ندارد. زیرا تنها درو کننده بذر این اختلاف‌ها: برخی دول غربی خواهند بود.

چو می‌بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشینی گناه است

«بهترین صدقه و احسان به دیگران، اصلاح میان مردم است». [پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله].

فرزندم اگر می‌خواهی به دست هیچ دیکتاتوری گرفتار نشوی، فقط یک کار بکن:

بخوان و بخوان و باز هم بخوان. (از نامه شهید دکتر علی شریعتی به فرزندش) جالب است که اولین خطاب قرآن نیز سفارش به خواندن است: اقراء ولی آقایان می‌گویند: اسمع (بشنوید) فقط مقلد باشید. ما برایتان انتخاب می‌کنیم و بجایتان می‌فهمیم. و مبادا نکته جدیدی از لابه لای آیات قرآن بفرماید زیرا ما برایتان تفسیر و توجیه و تحریف می‌کنیم!!! و از فن شریف پرانتز گذاشتن بین آیات قرآن استفاده می‌کنیم. حرفه من این است که وقتی دیگران، حقیقت را نمی‌گویند، من بگویم. (برنارد شاو- از کتاب: تو هرگز نمی‌توانی بگویی).

کسی که گذشته را فراموش می‌کند مجبور به تکرار آن می‌شود. وقتی دین فاسد شود همه کارها خراب می‌شود. نویسندگانی که پیام‌های نو می‌آورد، باید برای پذیرفتن طعن و دشنام مردم آماده باشد. (هاولوک الس)

اصلاح گری در دین به چه معناست؟ برای کاوش و بررسی نسبت آرای مرحوم مطهری با اصلاحات دینی توضیح مقدمه‌ای لازم است که شاید موجب گردد به ذی‌المقدمه زیاد پرداخته نشود. مرحوم مطهری در کتاب اسلام و مقتضیات زمان، در باب دین تمثیل خوبی به کار می‌برد. می‌فرماید: دین همانند آبی است که از چشمه‌هایی می‌جوشد و هرچه این آب از سرچشمه خود دورتر می‌شود، آلوده‌تر می‌شود. در برابر این آلودگی دو راه حل پیش پای ماست. یکی اینکه از آن آب کدر استفاده نکنیم، اما راه بهتر آنست که به تصفیه آن آب بپردازیم. مرحوم مطهری معتقدند دستگاه تصفیه دین، عقل بشری است. این تمثیل مرحوم مطهری گویای دو نکته است: اول آنکه لااقل به نظر وی آلودگی دین اجتناب‌ناپذیر است و دوم آنکه می‌توان آن را تصفیه، یعنی اصلاح کرد. تا اینجا مورد وفاق بسیاری از افراد است، اما بحث از آنجا به اختلاف می‌رسد که کجای دین فاسد شده است تا قابل اصلاح باشد؟ بحث من پاسخ به این پرسش است و چون اصلاح دین به هر نحو آن، از تلقی ما از اصل دین ناشی می‌شود، لذا ابتدا تلقی خود را از

دین عرضه می‌کنم. من از واژه دین سه چیز را اراده می‌کنم: دین ۱، دین ۲، دین ۳ این تقسیم‌بندی برای هر دینی از جمله اسلام صادق است. در بحث حاضر، تقسیم‌بندی من ناظر به اسلام است. دین ۱: در هر دین و مذهبی، سخن کس یا کسانی بی‌چون و چرا مورد قبول قرار می‌گیرد؛ مانند پیامبر (نزد اهل سنت) و چهارده معصوم (نزد شیعیان) و اینان اشخاص غایب تاریخی هستند. مجموع سخنان این کس یا کسان در مجموعه‌هایی جمع می‌آید که به آن «کتب مقدسه» گفته می‌شود. بر این اساس، اسلام ۱ عبارتست از قرآن و مجموعه احادیث معتبر و مسیحیت ۱ مجموعه عهد عتیق و عهد جدید و بودائیت ۱ هم عبارت است از متن دمه پادا. دین ۲: دین ۱ در طول تاریخ به شرح و تفسیر نیازمند است. دین ۲ مجموعه آثار، رسایل، کتابها و مقالاتی است که متکلمان، علمای اخلاق، فقها، فیلسوفان، عارفان و سایر علمای دینی به رشته تحریر درآورده‌اند. دین ۳: تحقق خارجی دین ۱ و دین ۲، دین ۳ را شکل می‌دهد. دین ۳ مجموعه افعالی است که پیروان دین در طول تاریخ انجام داده‌اند به اضافه آثار و نتایجی که از افعال دینداران در عرصه عینی و عملی ظهور پیدا کرده است. سه نکته درباره سطوح دین: نخست اینکه فقط دین ۱ است که هر دیندار باید از آن جهت که دیندار است آن را قبول داشته باشد. من هیچ وظیفه‌ای برای دفاع از اسلام ۲ و اسلام ۳ ندارم. نکته دوم: اگرچه میان اسلام ۱ و ۲ و ۳ ارتباطی وجود دارد، اما جدایی‌ها و تفاوت‌هایی هم میان آنها هست. مثال ساده آن اینکه بخش قابل توجهی از ادبیات دینی ما، ادبیات شعری و عرفان است. اما کیست که نداند اسلام با شعر و شاعری مخالف بوده است و قرآن در چند مورد با شعر و شاعری مخالفت صریح کرده است. نکته سوم: اسلام ۳ و به طور کلی دین ۳، روی هم‌رفته فاسدتر از اسلام ۲ است و به همین ترتیب اسلام ۲ فاسدتر از اسلام ۱ است و لذا نیاز به اصلاح‌گری بیشتری دارد؛ لذا از کسی که قصد اصلاح‌گری در دین دارد باید پرسید قصد اصلاح‌گری در کدام سطح و کدام لایه دین را دارد؟ قصد من آنست که اصلاح‌گری دین را در سطوح سه‌گانه آن ترسیم کنم. اصلاح‌گری سطوح سه‌گانه دین اصلاح‌گری در دین

۱: در دین ۱ دو موضع برای اصلاح وجود دارد: نخست قداست متون مذهبی که علی‌الظاهر ناشی از صاحبان آن متون است که خود فارغ از چون و چرا هستند. باید پرسید آیا تلقی ما از این کسان درست است یا نه؟ آیا تلقی ما از عصمت درست است یا نه؟ تلقی ما از علم غیب معصوم و یا از مفهوم ولایت تکوینی معصومین‌علیهم‌السلام درست است یا نه؟ موضع دیگر در دین ۱ آن است که چون متون مقدس نهایتاً همانند متون تاریخی هستند، همان چون و چرایی که در مورد سایر متون تاریخی می‌توان انجام داد، در مورد اصالت و اعتبار سند این متون مقدس هم از آن جهت که تاریخی‌اند می‌توان اعمال کرد. به هر حال دومین موضع برای اصلاح‌گری در دین ۱، نقد تاریخی متنی و فرامینی کتاب مقدس است. اصلاح‌گری در دین ۲: در دین ۲ هم در دو موضع می‌توان به اصلاح‌گری و مذاقه پرداخت. یکی اینکه آیا مفسران و شارحان دین، تلقی درستی از متون مقدس و معانی مندرج در آنها داشته‌اند یا نه؟ در موارد تعارض بین متون مقدس و حکم بین عقل، چه باید کرد و تلقی مفسران در این موارد چگونه بوده است؟ مورد دوم برای مذاقه و اصلاح در دین ۲ آن است که به پیش‌فرضهای علمی، تاریخی و زبانی مفسران و شارحان دین توجه کنیم و نیز اینکه آیا این مفسران، همه واژه‌ها و مفاهیم دینی را ایضاح کرده‌اند؟ به نظر من یکی از ادله اصلی دوری عملی از دین نزد برخی از دین‌گريزان، مبهم‌ماندن و ایضاح‌نکردن مفاهیم دینی است. نکته دیگر برای اصلاح این سؤال است که آیا دین ۲ از خصلت سازگاری (consistency) برخوردار است یا نه؟ به طور مثال در قرآن آمده است: ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا أُكْتَسَبَتْ﴾ [البقرة: ۲۸۶]. یا ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ [النجم: ۲۹]. بر این اساس سود و زیان آدمی متوجه به عمل خود اوست. اما می‌پرسم اگر اینطور است پس خیراتی که ما برای اموات انجام می‌دهیم به چه معناست و چه سودی برای آنها دارد؟ مثال دیگر آنکه می‌گوییم خداوند تغییرناپذیر است و از سوی دیگر هم می‌گوییم که خداوند غضبناک و خشنود می‌شود. مطلب دیگری که در اسلام ۲ باید به اصلاح‌گری تن دهد این است که آیا در اسلام ۲

چیزی که از جنس خرافه باشد راه پیدا کرده است یا نه؟ از ورود خرافات باید ممانعت کرد. در اینجا به طور استطرادی به مسأله روحانیان و عالمان می‌پردازم. سؤال این است که چه پارادایم و چه الگویی بر روحانیان و عالمان دین حاکم است؟ به نظر من چهار پارادایم و چهار الگو قابل تصور است: ۱. روحانیان که شارح و مفسر دین‌اند فقط پیام‌رسان هستند. ۲. آنان حاکم هستند. ۳. قاضی و داور می‌باشند. ۴. طبیب‌اند. در قرآن کریم در ذیل آیه: ﴿اتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱]. حدیثی از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که شخصی پرسید آیا واقعاً یهود و نصارا علمای خود را می‌پرستیدند؟ حضرت می‌فرماید: منظور آن است که ایشان با علما و روحانیان خود، چنان رفتاری می‌کردند که فقط با خداوند می‌توان آن رفتار را داشت، یعنی فقط خدا را می‌توان موجودی دانست که سخنش فوق چون و چرا باشد، در حالی که این قوم با علمای خود چنین معامله‌ای می‌کردند. این تلقی از روحانیت که به نظر من روحانیت‌پرستی است به خودی خود یکی از مواضع اصلاح در دین ۲ و اسلام ۲ است. البته نقد روحانیت پرستی به معنای روحانیت ستیزی نیست. اصلاح گری در دین ۳: به نظر من در اسلام ۳ چهار دسته خطا امکان وقوع دارد و لذا چهار نوع اصلاح‌گری نیز لازم است. فرد دیندار به چهار شکل ارتباط برقرار می‌کند: رابطه هر فرد با خود، با خدا، با دیگران و با جهان. در هر یک از این ارتباطها نادرستی‌هایی ممکن است رخ دهد که عبارت‌اند از: رابطه هر فرد با خود: نخستین ناراستی در این مورد احساس بی‌ارزشی فرد است؛ زیرا دین اساساً بر دو چیز، یعنی محدودیت‌های انسان و دیگری نیازهای انسان تأکید بسیار دارد و این تأکید به شدت مستعد سوء برداشت است. دومین عارضه، خود محدودسازی است. مورد سوم، خودشیفتگی است که فرد خود را بیش از آنچه هست بپندارد و مورد دیگر نیز روحیه تقلید و تعبد است؛ رابطه هر فرد با دیگران: ناراستی‌ها در این حوزه عبارت‌اند از: پیشداوری در مورد دیگران، برخورد تبعیض‌آمیز (خواه تبعیض دینی و خواه تبعیض غیردینی) و عدم مدارا و تسامح با دیگران؛ رابطه هر فرد با جهان:

ناراستی‌ها و خطاهای ممکن در این بخش عبارت‌اند از: تعصب، التقاط‌گرایی، خرافه‌پرستی یا ساده‌انگاری، رابطه فرد با خدا: ناراستی‌ها در این زمینه عبارت‌اند از: تصورات ناصواب درباره خدا، عقلانی‌سازی بیش از حد دین، تکه‌تکه سازی دین، آخرت‌گرایی، تحجر. به نظر من مرحوم مطهری در حوزه اسلام ۱ هیچ اصلاح‌گری نداشته است. در حوزه دین ۲ و اسلام ۲ به طور جسته و گریخته اصلاح‌گری‌هایی از ایشان شاهدیم. اما عمده همت اصلاح‌گرانه مرحوم مطهری در حوزه دین ۳ و اسلام ۳ صورت پذیرفت. اشاره ۱. تقسیم‌بندی ایشان از اسلام به اسلام ۱ و ۲ و ۳ خود جای تأمل و تردید دارد. تا کنون شنیده نشده است که کسی رفتار مؤمنان و عالمان دینی را «اسلام» بخواند و اساساً چگونه می‌توان اعمال متدینان را که آمیزه‌ای از رفتارهای گوناگون و بعضاً متناقض است، به اسلام منتسب کرد. تعبیر «اسلام ۲» نیز با مبنای ایشان چندان سازگار نیست. کسی که معتقد است ما می‌توانیم قرآن و روایت را فهم و اصلاح کنیم و تنها باید از آن دفاع کنیم (برخلاف نظریه قبض و بسط که رابطه ما را با متون دینی منقطع می‌شمارد) نمی‌تواند بر فهمها و برداشت‌های دیگران نام «اسلام» را اطلاق کند. پس بهتر است بگوییم ما با اسلام (یعنی منابع اصیل و حیانی) و تفسیرهای مختلف از اسلام مواجه هستیم. به هر حال معلوم نیست وجه تسمیه اسلام بر مجموعه دوم و سوم چیست؟ ۲. اثبات اینکه میان اسلام ۱ و ۲ و ۳ (به تعبیر ایشان) تفاوت‌هایی وجود دارد، چندان مشکل نیست؛ اما استدلال ایشان به رواج اشعار در فرهنگ دینی درست نیست. هیچ دلیلی وجود ندارد که قرآن کریم همه انواع شعر را مردود شمرده باشد و سیره پیامبر ﷺ و ائمه‌علیهم‌السلام بهترین شاهد بر این مدعاست که قرآن شعری را مذموم دانسته است که مایه گمراهی است: ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ [الشعراء: ۲۲۴]. ۳. در کلام نویسنده محترم، ناسازگاری دیده می‌شود. می‌پرسیم: اگر اسلام ۱ فاسد است و نیازمند اصلاح (نکته سوم)، پس چگونه باید آن را قبول داشت و تنها دفاع از آن را وظیفه خود دانست (نکته اول)؟ و اگر از اسلام ۱ با آنکه فاسد است، می‌توان دفاع کرد پس چرا

از اسلام ۲ و ۳ نمی‌توان دفاع کرد؟ ۴. بنا بر نظر ایشان، قرآن و سنت قطعی (اسلام ۱) نیز فاسد و نیازمند اصلاح است. این نکته علاوه بر اینکه با مبانی مسلم اسلامی و با ادله کلامی سخت منافات دارد، از منظر اصول دین‌شناسی نیز قابل تأمل و تردید جدی است: الف) اساس دین بر تقدس (sanctity) و مرجعیت (Authority) است. اگر این دو ویژگی از وحی و دین گرفته شود، پس دیگر از چه روی آن را دین می‌نامیم؟ و چه فرقی میان دین و دانشهای متداول بشری وجود دارد؟ ب) اگر قرار باشد به زعم نویسنده، متن وحی نیز اصلاح شود، باید پرسید که چه کسی و با چه علم و معرفتی می‌تواند کلام خداوند حکیم و علیم را نقد کند؟ اگر دانش محدود بشر برای اصلاح متون دینی کافی است، پس چه نیازی به هدایت‌گری دین وجود دارد؟ ۵. این مطلب که تلقی ما از عصمت و علم غیب و.. چیست، بنابه تعریف نویسنده گران‌قدر به اسلام ۲ مربوط است، نه به اسلام؛ حال آنکه ایشان اصلاح این تلقی را از موارد اصلاح اسلام دانسته‌اند. ۶. قرآن کریم یک متن تاریخی صرف نیست که حجیت و سندیت آن مانند سایر متون تاریخی صرف مورد چالش قرار بگیرد. معجزه بودن قرآن کریم از وجوه گوناگون راه را بر این نوع شبهات کاملاً بسته است. ۷. اولاً: ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا أُكْتَسَبَتْ﴾ [البقرة: ۲۸۶]. و ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ [النجم: ۳۹]. از آیات قرآن، یعنی اسلام ۱ است، نه اسلام ۲؛ ثانیاً بهره‌برداری اموات از خیراتی که زندگان برای آنان می‌دهند نیز بر اساس احادیث و سنت، یعنی اسلام ۱ است. همچنین مسأله تغییرناپذیر بودن خداوند و غضبناکی و خشنودی او نیز از اسلام ۱ است. حال آنکه نویسنده این موارد را از نمونه‌های نیازمند اصلاح در اسلام ۲ می‌داند. افزون بر آنکه این موارد و صدها مورد دیگر از این دست از دیرباز مورد بحث قرار گرفته و معمولاً پاسخهای روشن و قانع‌کننده‌ای یافته‌است. (منبع این قسمت: سایت بازتاب اندیشه نویسنده معلوم) هدف من در این تحقیق فاش کردن این سطح سه گانه برای شماست.

من قصد انتشار مطالب این تحقیق را نداشتم ولی چند چیز مرا وادار به انجام این کار کرد: ۱- نهی از منکر ۲- حدیث: حق را بگو اگر چه هلاک تو در آن باشد که در حقیقت نجات تو در آن است.

بزرگترین منکر، کسانی هستند که زیر پوشش دین، در حال فاسد کردن دینند. من تا ۲ سال قبل، مانند میلیون‌ها ایرانی دیگر فکر می‌کردم راه و روش من بهترین است و در روز قیامت جایم وسط بهشت است! ولی دست بر قضا و به لطف دروغ‌گویی عجیب یک روحانی (شاید هم لطف الهی بوده) در راه تحقیقی افتادم و به مرور و با کمال تعجب فهمیدم نه تنها جایم وسط بهشت نیست بلکه با ادامه چنین عقاید و راه و روشهایی، سر از وسط جهنم در می‌آورم! و اکنون یا تمام وجود و با ایمان کامل قلم به دست گرفته‌ام و می‌خواهم فقط به هموطنانم هشدار دهم.

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس در بند آن نباش که نشنید یا شنید. برخی از شدت بی دینی و بی خدایی، روحانیت و روضه خوانی و عقاید شیعی را می‌کویند ولی من از شدت علاقه به اسلام و خدا و قرآن در این تحقیق به عقائد خرافی و افسانه‌های پوچ شما تاخته‌ام.

دوری از نفاق: آیا این نفاق نیست که دم از هفته وحدت بزنیم ولی در دل با ابوبکر و عمر و سایر افراد مورد علاقه سنی‌ها کینه داشته باشیم. (عکس این قضیه را مجسم کنید که مثلاً سنی‌ها با حضرت علی بد بودند ولی می‌خواستند هفته وحدت براه بیندازند!). طبق اصل تز و آنتی تز، تنها راه بقای روحانیون صفوی، دشمنی با سنی‌ها یا سایر ادیان و ملل و داغ نگهداشتن آتش این دشمنی است پس این کتاب را بخوانید تا بفهمید اولین دشمن این ملت، جهل و نادانی و دومین دشمن آنها کسانی هستند که از این نادانی سوء استفاده می‌کنند.

باز کردن مسائل کهنه تاریخی کار بسیار زشتی است و من واقعاً از آن بیزارم ولی متأسفانه سال‌هاست که این داستان‌ها به صورت متناوب و دوره‌ای مستمسک عده‌ای شده

تا دکان خود را با آن داغ نگاه دارند (خاصه هر گاه رو به سردی می‌رود) به همین دلیل من علیرغم میل باطنی دست به کار این تحقیق شدم تا خواننده با مطالعه آن دیگر زیر تلقینات مداحان و نویسندگان متعصب و روحانیون مغرور از خود راضی قرار نگیرد و ناخواسته جزو عمله‌های آنها نشود و تنها خواهشم این است که پس از درک حقیقت، این مسائل کهنه تاریخی را به دور ریخته و از اطراف این جماعت دور شده و به جای کشمکش بیهوده با سنی‌ها، در راه آبادانی و سربلندی ایران و جامعه بشری تلاش کنند.

هدف من از مطالب حاضر در این کتاب، نه این است که سنی‌ها شیعه شوند و نه اینکه شیعه‌ها سنی شوند! هدف من فقط این است که شیعه متوجه کلاهی که ۱۶۰۰ سال عموماً و ۴۰۰ سال پس از صفویه خصوصاً سرش گذاشته بشود و بفهمد بسیاری از داستان‌هایی که خورد او داده‌اند دروغ است.

شک: اولین و اساسی‌ترین اصل شروع هر تحقیق است. به همین دلیل، خوارج و ابوجهل‌ها و متعصبین قشری هیچگاه نمی‌توانند در رابطه با اصول دین (توحید، نبوت، عدل، معاد و امامت) بر مبنای تحقیق، به نتیجه‌ای برسند و هر چه دارند بر مبنای تقلید محض از چرندیات گذشته گان و تاثیر صرف از جو و فرهنگ زمانه است. برای همین به اعتقادات آنها هیچ اعتمادی نیست. شک، اصل اساسی هر تحقیق است^۱ برای همین نمی‌توان به کسانی که افسانه‌های قدماء را نشخوار می‌کنند عنوان محقق داد. بسیار مسخره است که می‌گویند تو باید در اصول دینت تحقیق کنی ولی مراقب باش که: باید حتماً به همین نتایجی که ما رسیده‌ایم بررسی و اگر نه تحقیق تو بی‌اعتبار است و خودت را در مظان ارتداد و کفر و سنی‌گری و التقاط، قرار می‌دهی! من در تمام عمرم حتی برای یک لحظه در وجود یک خدا، در وجود جهان غیب و معاد، در حقانیت محمد و علی حتی شک هم نکرده‌ام ولی شک هم ندارم که هر چه به من در این زمینه گفته‌اند دروغ

۱- ابوذر و ابوبکر و عمر و عمار یاسر و... اگر مانند ابوجهل در عقایدشان شک نمی‌کردند هم اکنون مانند ابوجهل در قعر دوزخ بودند.

محض بوده است! و خدا و نبی و امام و در یک کلام: اسلامی که معرفی کرده‌اند اسلام حقیقی نیست. البته درک این پارادوکس برای چشم‌های کوتاه بین گنجشکی بسیار دشوار است^۱.

عده‌ای از علمای شیعه در قرن چهارم هجری دست به چند اجماع زدند مانند اینکه رحلت نبی اکرم در روز ۲۸ صفر بوده (بدون در دست داشتن روایتی) و یا اجماع بر لعن و تکفیر عمر و ابوبکر و... حتی شیعه نیز علماء و مجتهدین خود را هر قدر هم خوب بوده باشند معصوم و عاری از خطا و اشتباه نمی‌داند و اکنون خواننده عزیز در این تحقیق متوجه غلط بودن تعدادی از این اجماع‌های علماء هزارسال قبل می‌شود و در صورت اثبات چنین چیزی هیچ دلیل عقلی و منطقی وجود ندارد مانند آباء و اجدادمان که مدت ۱۰ قرن است پاره‌ای اصول غلط را دست به دست می‌گردانند و تحویل نسل بعدی می‌دهند ما نیز چنین روشی را اتخاذ کنیم. لازم به ذکر است ما در این کتاب جعلی بودن تعداد زیادی از روایات و داستان‌های مورد استناد شیعه را قویاً اثبات می‌کنیم.

هدف دیگر من از نوشتن این کتاب برداشتن اولین قدم جهت تشکیل یک امپراطوری مقتدر اسلامی با اتحاد کلیه ملل مسلمان است و از آنجا که هموطنان به ظاهر شیعه من، اصلی‌ترین مانع بالقوه در این راهند من قصد دارم موانع فکری این اتحاد را از مغزهای آنها بیرون بکشم ان شاءالله. (البته اگر خوارجی که چشم‌هایشان فقط تا نوک نیزه را می‌بیند اجازه دهند).

در کتاب‌های تاریخی قصه‌هایی وارد شده (حتی زیر عنوان مقدس کتب حدیث) که یا از پایه دروغ است و یا شاخ و برگ زیادی به آن داده شده به نحوی که اصل ماجرا را دگرگون کرده است. سپس در زمانهای مختلف، عده‌ای افراد سود جو که انگیزه اصلی آنها: تحریک احساسات مردم جهت کسب شهرت، حفظ موقعیت، بسط منافع مادی و اقتصادی و از همه مهم‌تر: رسیدن به اهداف سیاسی بوده، داستان‌های مشخصی را به نفع

۱- برای درک بهتر ایمان واقعی و جریان این تناقض، کتاب ترس و لرز اثر کیگارد را بخوانید.

مقاصد خود از بین این کتب انتخاب کرده و پس از کم و زیاد کردن و دستکاری کردن در حضور عوام، آن داستان‌ها را با جهت‌دهی خاص خود بیان می‌کرده‌اند و اینک، اولین هدف من در اینجا باز کردن مشت دروغگوها و شیادان است. به این دلیل که در عصر فعلی بسیار زشت است که چنین دکان‌هایی هنوز در کشور ما باز باشد. زیرا چنین مواردی به عنوان نشانه بی‌حالی و یا نادانی مردم ما در تاریخ ثبت خواهد شد.

من در این تحقیق به طور قاطع و به طریق کاملاً علمی و مستند و مستدل و به دور از هرگونه کلی‌گویی و استفاده از کلمات مبهم و سردرهما برای تو ثابت می‌کنم که حضرت عمر و حضرت ابوبکر نه تنها جهنمی نیستند بلکه وسط بهشتند و اگر کسی جهنمی باشد علامه‌ها و مداحان و نویسندگان دروغگوی تفرقه افکنند. و باز هم می‌گویم من شیعه هستم و تا آخر عمر، شیعه باقی می‌مانم ولی به هیچ وجه خر نمی‌شوم و اجازه هم نمی‌دهم مرا خر فرض کنند.

در زمان‌های قدیم و در کتب نویسندگان گذشته مسائل و موضوعات به صورت کلی و پا در هوا و جدلی قضاوت می‌شد ولی اکنون دانشمندان عقیده دارند برای شناخت دقیق و کامل یک موضوع باید آنرا در حد توان به کوچک‌ترین جزء تقسیم کرد و من در این تحقیق تا حد امکان هر مساله و موضوعی را خرد و کوچک کرده‌ام.

دکتر ازغدی: «نمی‌شود با یقینهای ارثی سپری کرد. این یقینهای ارثی صدمه‌بار از شک، شکننده‌ترند. ما با چشم بسته به دنیا می‌آییم و با چشم بسته هم می‌میریم لااقل در این میانه با چشم بسته زندگی نکنیم! نمی‌شود در تاریکی عقلی و معنوی حرکت کرد و وقتی می‌پرسند: چرا؟ ما قهر کنیم و پیاده شویم. همین به ظاهر ساده‌ترین سؤال‌های ساده، مهم‌ترین سؤال‌ها هستند. بچه وقتی سؤال می‌کند او را مسخره می‌کنیم زیرا جوابش را نمی‌دانیم!... آدم‌های ساده لوح وقتی شرک و توحید قاطی می‌شود قادر به درک آن نیستند». (و واعجباً که همین آقای دکتر، تئورسین خوارج به اصطلاح حزب اللهی است!!!).

بستن باب دروغ: اگر جلوی دروغ را نگیریم. این خشت کج و پایه بی بنیاد، موجب انهدام پایه و اساس مذهب شیعه یا مسخ شدن و انحراف آن خواهد شد. مثال روشن آن آقای مداحی بود که در عاشورای ۸۳ گفت: لا اله الا الزهرا!!! و یا شعر آقای عصار درباره علی اکبر: گفت لشکر او رسول الله بود گر خطا نبود خود الله بود!!! یا مداحی که گفت من سگ حسینم و بعد صدای سگ از خود درآورد!!! ممکن است بگویید چرا اینهمه مته به خشخاش می‌گذاری. گر چه کار از خشخاش گذشته و کوهی شده ولی در زمینه شرک باید مته به خشخاش گذاشت. چون توحید، اولین اصل دین است و خداوند در قرآن گفته: از هر چه خواستم می‌گذرم به جز شرک. به همین دلیل، باید اولین نغمه هر شرکی را در نطفه خفه کرد وگرنه به مرور این خشت کج تمام جامعه را در خود فرو می‌برد.

بسیاری از احادیث دروغین آیاتی از قرآن را با شان نزولهایی جعلی به خدا می‌بندد و به قول خداوند: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ [الأنعام: ۹۳]. «کیست ظالم‌تر از آن کسی که به خدا دروغ می‌بندد». و یکی از اهداف من در این کتاب، نشان دادن این دروغ‌هایی است که به خداوند بسته‌اند.

بسیاری از شیعیان معتقد در خلوت تنهایی از خودشان بارها این سؤال را کرده‌اند که مردم ما بهترین مذهب و روش و اعتقادات خالصانه را داشته‌اند پس چرا اوضاع روز به روز اوضاع فرهنگی و دینی و اعتقادی و سیاسی و اقتصادی و... کشور ما رو به سوی انحطاط می‌رود عزیزان من اگر این کتاب را با دقت و حوصله تا آخر بخوانید علت این موضوع را به خوبی خواهید فهمید.

اعراب، سخنی دارند تحت این مضمون: ذم بما يشبه المدح. توضیح آن یعنی اینکه: برای نابود کردن یک چیز، خوب به آن حمله نکن بد از آن دفاع کن! رضا شاه با تمام توپ و ترشش (و با حمایت انگلستان) نتوانست چادر را از سر زنها بردارد. ولی افراد به ظاهر حزب الهی خوارج با نهی از منکرهای غلط و احمقانه خود، به خوبی این وظیفه را انجام دادند و اکنون به جایی رسیده‌ایم که می‌بینید! در مورد دفاع از حضرت علی علیه السلام و

آرمان‌های واقعی تشیع و راه آن بزرگوار نیز -دقیقاً با طرفداری‌ها و دفاع‌های بی‌جا و احمقانه- دارد چنین اتفاقی می‌افتد و من می‌خواهم تا دیر نشده به سهم خودم کاری انجام داده باشم.

۱۴۰۰ سال به صورت اعم و ۴۰۰ سال (از زمان صفویه) به طور اخص، جنگ بیهوده لفظی و تاریخی میان شیعه و سنی شکل گرفته و هر کس در این زمینه چیزی نوشته برای خنک شدن دل خودش و خالی کردن عقده و یا کسب وجهه در میان توده، مقاصد سیاسی و... بوده است (آن هم در پس زمینه‌های قومی و فرهنگی خاص هر دوره) یک نفر نبوده که بنشیند و خالی از تعصبات فرقه‌ای این موضوع را تجزیه و تحلیل کرده و به این بحث مضر و حتی بیهوده و تفرقه افکن خاتمه دهد و به همین دلیل، این موضوع، همچنان تا به زمان حال، کش پیدا کرده است. امید آنکه با این تحقیق، شاهد ختم این مسائل باشیم.

بدبختی شیعه از زمانی شروع شد که مسائل مبهم و جعلی تاریخی، بدون کارشناسی علمی، و همراه با تاویل‌ها و غرض ورزی‌های شخصی و جاهلانه برخی افراد، وارد فرهنگ عوام شد و در رگ و ریشه آنها جا خوش کرد.

برای ریشه کن کردن هر مشکلی باید علل اصلی مشکل ریشه کن شود. اگر شخصی از دیگری طلبکار است و به این خاطر با هم قهرند و شما می‌خواهید آنها را با هم آشتی دهید باید پول طلبکار پرداخت شود (توسط شما یا بدهکار و یا شخص ثالث) حتی اگر شما در ظاهر بین آنها آشتی برقرار کنید به قوت خود باقیست. کار دولت ما، هفته وحدت و شعارهای و نمایش‌های ما (که کار همیشگی ماست) نیز از همین قرار است. چقدر هزینه که در طول این ۲۵ سال خرج نشد و آنگاه هیأت دیوانگان حسین با یک مراسم عمرکشان، همه رشته‌ها را پنبه کرد و سی دی این مراسم در کشورهای عربی پخش شده و... برای همین باید ریشه تفرقه را خشکاند. شیخ شلتوت با اینکه برادران سنی ما در اکثریت بوده و این ما هستیم که خلفای آنها را سب و لعن می‌کنیم با اینهمه

مذهب تشیع را رسمی اعلام کرد آیا ما نباید گام بعدی را برداریم. و اکنون هدف من یافتن پاسخی عقلی، تاریخی و منطقی برای کینه‌ها و بغض‌های بی پایان و بیهوده است. تعریف و تمجید کردن، خیلی راحت است و همه را طرفدار تو می‌کند و همه از تو خوششان می‌آید. ولی تحمل انتقاد، سخت و ناممکن است. زیرا حرف حق تلخ است. ما ادعای تشیع داریم. حضرت علی علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر می‌نویسند: باید نزدیکترین افراد به تو منتقدترین و مخالف‌ترین آنها نسبت به تو باشد ولی خدا و کیلی آیا در کشور ما (چه مردم و چه حکومت) اینگونه‌اند؟

کسی که با نشان دادن دروغها قصد ایجاد اتحاد با سایر مسلمین را داشته و می‌خواهد به حقیقت اسلام پی ببرد منحرف و التقاطی نیست. التقاط و انحراف واقعی آنجاست که به دروغها پرو بال می‌دهند و در راستای منافع دول استعمار گر حرکت می‌کنند کسی که نه نیت شهرت دارد و نه در پی باز کردن دکان است و نه دنبال منافع مادی است منحرف است یا کسان دیگری که اینگونه‌اند؟

تشیع را دشمنی با عمر، تعریف کرده‌اند. زیرا او ستون اصلی تشیع یعنی وجود نص در خلافت علی را لگدمال کرد. من می‌خواهم در ابتدا این نکته را از ذهن شما خارج کنم تا آمادگی پیدا کنی که بفهمی تشیع حقیقی چیز دیگری است. و با اطمینان کامل و صد در صد برای تو ثابت می‌کنم که غصب خلافتی در کار نبوده است.

تشیع را خلافت بلافصل حضرت علی معنی کرده‌اند و درد دل علی با چاه به خاطر غصب خلافت و تصرف فدک! من به تو می‌گویم روح و اندیشه علی محو عظمت جهان هستی و خالق مقتدر و بی‌همتای آن و غرقه حیرت بوده و آن غش کردنها در نخلستانهای مدینه به خاطر خلافت نبوده است. به قول مولوی: کار پاکان را قیاس از خود مگیر. علی مثل شما به حکومت علاقه‌ای نداشته است. و باز هم به قول مولوی:

آنکه دشمن را بدین سان پی کند حرص میری و خلافت کی کند.

من در بین توده شیعه بزرگ شدم و خودم نیز شیعه بوده ام. من با افکار هموطنانم از

نزدیک آشنایی کامل دارم. تا وقتی که تنفر از عمر و ابوبکر در رگ و ریشه آنها جا خوش کرده است هیچیک از مردم ما از قاضی گرفته تا دکتر و شهردار و فرماندار و... نمی‌توانند به هموطنان اهل سنت که یک پنجم جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند خدمت کنند و یا نگاهی دوستانه داشته باشند. به همین دلیل این هموطنان عزیز در مظلومیت به سر می‌برند. هدف من از نوشتن این کتاب روشن شدن ذهن متصدیان امور و پاک کردن زنگار کینه‌های بی‌جاست.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: به جز شرک، هر گناه دیگری را اگر خواستم می‌بخشم. و من نمی‌توانم باور کنم که شیطان ما را به حال خود واگذاشته و تشیع صفوی که در رگ و ریشه اشباح الرجال ایرانی جا خوش کرده خالی از شرک است و یکپارچه توحید محض! پس مراقب باشید شیطان، شما را با خوش خیالی‌های واهی به دوزخ نکشاند که عذابش غیر قابل تحمل است.

می‌دانیم که مجازات تهمت در اسلام بسیار سنگین است، به خصوص اگر نسبت به کسانی باشد که مرده‌اند^۱ و در شکل گیری اسلام نقشی (هر چند کوچک داشته‌اند)^۲ با خواندن مطالب این تحقیق و با بدبینانه‌ترین نگاه حتی اگر ۵ درصد احتمال بدهیم که ما در قضاوتهای خود نسبت به این افراد اشتباه کرده ایم آیا شب اول قبر سختی نخواهیم داشت؟ و آیا می‌توانیم بگوییم که ما پیرو گذشته‌گان^۳ یا دنباله رو بزرگانمان بودیم؟^۴ و خداوند نمی‌گوید: شما هم عقل داشتید و هم قرآن؟ و مگر من در قرآن نگفته بودم آنچه

۱- حتی اگر ابوبکر، عمر و عثمان را شهید حساب نکنیم. با عنایت به حدیث اذکروا امواتکم بالخیر.

۲- اگر شرکت در جنگ‌ها، بریدن از اقوام، بذل مال و تحمل تمام سختی‌ها (شعب ایطالب، هجرت و...) را نقش کوچک بدانیم.

۳-

۴- ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾ [الأحزاب: ۶۷]. «ما سروران و بزرگانمان را پیروی کردیم پس آنها ما را گمراه کردند».

را که نسبت به آن علم و یقین ندارید پیروی نکنید؟^۱

می‌دانید اگر فقط چهار کشور مسلمان خاورمیانه با هم متحد می‌شدند می‌توانستند دنیا را به زانو در آورند؟ زیرا هم نیروهای مخلص و از جان گذشته در کشورهای عربستان، ایران و عراق و افغانستان وجود دارد. هم منابع عظیم نفت و گاز... ولی صهیونیست و یادی پیدا و ناپیدای داخلی او مگر اجازه اتحاد می‌دهند؟ در صورتیکه حضرت علی با دست بیعتی که با حضرت ابوبکر داد باعث شد کمر ابرقدرتهای آن زمان یعنی ایران و روم، توسط مشتی عرب فقیر، در هم شکسته شود و افسوس بر ما که پیرو واقعی آن حضرت نیستیم و فقط شده‌ایم مایه ننگ.

یکی از سیاست‌های شیطانی، آن است که عقاید و علایق مردم را به حدی تشدید کنی که با افراط همه از آن سوی پشت بام سقوط کنند. مخالفت نمی‌کند، موافقت را بیش از حد شدت می‌دهد، در انجام فرایض دینی، در عزاداری، در اظهار عشق و علاقه، من این سیاست شیطانی را برای افشا کردم دیگر خود دانی.

وقایعی که در تاریخ نقل شده به هیچ وجه، معیار مناسبی برای شناخت کامل افراد نیست به خصوص اگر درباره آن روایات، اتفاق نظری نبوده و به صورت ضد و نقیض نقل شده باشد. زیرا می‌بینیم در زمان حال با وجود این همه رسانه و تکنولوژی و با اینکه همه ما زنده و شاهدیم، چقدر (به خصوص توسط دولتها و رسانه‌ها و کارمندان مذهب) شاهد قلب مکرر واقعیاتیم. اکنون چگونه بر مبنای اخباری که قرن‌ها پیش اتفاق افتاده حکم قاطع می‌دهیم، نمی‌دانم؟ (آن هم اخباری که ۲۵۰ سال پس از پیامبر اکرم از صورت شفاهی به صورت مکتوب درآمده است).^۲

۱- «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿۳۶﴾» [الاسراء: ۳۶].

«و آنچه را علم نداری پیروی نکن همانا گوش و چشم و دلها همگی در پیشگاه خداوند مسئولند».

۲- به عنوان مثال بسیاری سوزاندن ۵ میلیون یهودی در ۵۰ سال قبل توسط هیتلر را دروغ می‌دانند آنگاه ۱۴۰۰ سال قبل وسط بیابان‌های عربستان...

سنی و تسنن، شیعه و تشیع دو مساله جدا از هم است. و گر نه سنی و شیعه هر دو مسلمانند و انسان و از امت رسول خدا. اگر درست نگاه کنیم خدای ما یکی است. پیامبران یکی است. کتابمان یکی است. قبله و... و حتی آنها امامان ما را نیز به عنوان انسانهایی بزرگوار و دانشمند قبول دارند. تمام بدبختی ما از دست علمای نادان دو طرف است که با کشاندن مباحث فقهی و تاریخی به میان مردم کوچه و بازار، باعث دشمنی میان ملل مسلمان شده‌اند و می‌دانیم که هیچ چیز نزد خداوند مبعوض‌تر از اختلاف و جدایی نیست پس خدا لعنت کند هر کسی را که دانسته یا ندانسته بذر اختلاف می‌پاشد تا دول مخالف اسلام، آنرا درو کنند.

نمی‌شود مرتب دم از اتحاد زد و ژست آنرا گرفت ولی جلوی مداحان دروغگو و نویسندگان مزدور را نگرفت. تا آنها با سمپاشی در جامعه به تفرقه میان جوامع اسلامی دامن بزنند و ما هم دلمان خوش باشد که در طول سال یک هفته به نام هفته وحدت داریم در حالیکه بلندگوها از صبح تا شب و در طول ۳۶۵ روز سال در جشن و عزا در دست آدمهای بی شعور است.

ممکن است برخی از خوارج بگویند که با مطالب این کتاب، اساس دین مورد هجوم قرار گرفت. و مردم گمراه شدند و از دین بیزار. ولی باید بدانیم که خرافات و دروغها و کینه‌ها و تفرقه‌های بیهوده است که جوانان را از دین زده می‌کند. همین مسائل است که دین را منحرف می‌کند. التقاط حقیقی مواردیست که ایجاد تفرقه و نفاق می‌کند. و کسی که نه نیت مشهور شدن دارد (زیرا خلاف عرف رایج سخن می‌گوید) نه در پی باز کردن دکان است و تمام هدفش ایجاد اتحادیه اسلامی (در برابر اتحادیه اروپایی و صهیونیستی و سرمایه داری جهانی و...) است نمی‌تواند منحرف باشد.

نهج البلاغه را باز کنید در جای جای آن، سخن از این آمده که مراقب باشید فریب دنیا را نخورید. پس از آن به تقوای الهی و دوری از گناهان سفارش شده. و بعد دقت در نشانه‌های الهی در طبیعت و سرگذشت تاریخ و جوامع و... یعنی اینکه این امور مهمتر از

چیزهای دیگر است حالا نگاه کنید ما را سرگرم حواشی کرده‌اند و شیطان هم براحتی کار خودش را پیش می‌برد.

از آخرین وصایای حضرت علی علیه السلام پس از ضربت خوردن: از پیغمبر شنیدم که فرمود سازش دادن میان مردم و ایجاد وحدت از نماز و روزه افضل است و دین را هیچ چیز مانند اختلاف و نفاق پراکنده نمی‌سازد...^۱ (مایه ننگ مداحان و وعاظ نادان دو طرف و نویسندگان متعصب نادان از هر دو طرف).

آن حضرت همچنین در جنگ نهروان به خوارج می‌فرماید: آیا همین که خدای ما و پیامبر ما و کتاب ما یکی است برای شما کافی نیست (جهت حفظ اتحاد در جامعه اسلامی) حال من می‌پرسم: آیا سنی‌ها از خوارج بدترند؟ ما که در بیشتر چیزها با آنها هم عقیده ایم چرا با رفتارهایی بچه‌گانه آب به آسیاب سرمایه‌داران غربی ریخته و کشورهای همسایه را با خود دشمن می‌کنیم؟ (آنها حتی ۱۲ امام ما را بهتر از خود ما می‌شناسند و بیشتر قبول دارند بر خلاف ما که به عمر و ابوبکر که مورد علاقه آنهاست ناسزا و لعن می‌فرستیم).

نکته بسیار عجیبی در کتب شیعه وجود دارد و آن اینکه با جد و سعی فراوان از برادران اهل سنت می‌خواهند عقیده شیعه را قبول کنند. روزی خود من به یک نفر سنی همین مطلب را گفتم و او با تعجب پاسخ داد: ما امامان شما را بهتر از خود شما می‌شناسیم و بیشتر از شما قبول داریم، این شما هستید که به عمر و ابوبکر لعن و ناسزا می‌گویید. و من به فکر فرو رفتم و با خودم گفتم: نه ما نعوذ بالله از حضرت علی بهتریم و نه سنی‌ها از حضرت عمر و حضرت ابوبکر. با اینهمه می‌بینیم حضرت علی ۲۵ سال با خلفاء رفت و آمد داشته و به آنها مشورت می‌داده همسر آنها را پس از فوتشان به همسری می‌گرفته و... ولی اکنون شیعه و سنی در نبردی بیهوده‌اند و چه بسا حضرت

۱- ۱۴ معصوم، حسین عماد زاده، نشریه مکتب قرآن

علی علیه السلام به همراه سایر خلفاء وارد بهشت شوند و متعصبین از هر دو طرف به دوزخ بروند!

در انتها باید گفت: تاریخ، بهترین قاضی است و گذشت زمان پرده از چهره‌ها کنار می‌زند. ما در بین اکثر ملل جهان، اختلاف نظری درباره خونخوار بودن هیتلر و شارون و چنگیز نداریم. و همینطور بیشتر مواردی که مقصران آن در تاریخ مشخص و محکوم شده‌اند. حالا اگر از نه دهم مسلمانان و تمام محققین غیر مسلمان، و حتی تعدادی از مطلعین شیعه، نظرشان را درباره عمر و ابوبکر سؤال کنی خواهی دید که نظر آنها با نظر عوام و مداحکها و علامکها، بسیار متفاوت است.

ایجاد اتحاد واقعی با شعار و نمایش و هفته وحدت و... امکان پذیر نیست. بلکه راه حل اساسی آن است که دروغهایی که باعث ایجاد کینه و میان شیعه و سنی شده را ریشه کن کرد و از مغز آنها بیرون کشید. ولی متأسفانه چون این دروغها ریشه در اعتقادات و احساسات مذهبی دارد، نابودی آن بسیار دشوار است. و تا این کار صورت نگیرد برخی از هموطنان احمق من در هیات دیوانگان حسین کاشان، مراسم عمرکشان راه انداخته و یک نفر یهودی فیلم این مراسم را به صورت سی دی در کشورهای عربی پخش کرده و ما هنگامی که خبر سر بردن شیعه‌ها را می‌شنویم تعجب می‌کنیم و به سنی‌ها فحش می‌دهیم. در صورتیکه اگر آنها یک هزارم رفتار ما نسبت به علی داشته باشند ما هم سر آنها را می‌بریم. و من نمی‌دانم این آقایان، روز قیامت جواب حضرت علی علیه السلام و جواب خداوند را چه می‌دهند. (البته خدمت برادران اهل تسنن باید عرض کنم این عده در ایران در اقلیت کامل بوده و اکثریت مردم ایران و حتی بسیاری از شیعیان تندرو این دیوانگان را قبول ندارند).

برخی از به ظاهر علامه‌ها و مداحان و نویسندگان با استناد به برخی از روایات مجعول تاریخی، به راحتی آب خوردن، دروغهایی را از ناحیه آیات الهی بر ساحت مقدس خداوند می‌بندند و یکی از دلایل من از نوشتن مطالب حاضر، پاک کردن این

تهمت‌ها از دامن منزله الهی است حتی اگر بنا شود خونم بر زمین ریخته شود. زیرا من می‌دانم و اگر نگویم در آن دنیا نمی‌دانم با چه رویی در پیشگاه خداوند بایستم. آیا شیعه، حق سب و لعن خلفاء را دارد؟ من عداوت و کینه‌ای شخصی با افراد دروغ‌گویی مانند بنگاه داران و مداحان دارم و یکی از دلایل عمده من از نوشتن مطالب این کتاب، رسوا کردن دروغ‌گویان است.^۱ البته باید گفت اگر به این سؤال پاسخ منفی بدهیم و آنگاه یک هفته از سال را هفته وحدت اعلام کنیم هیچ دردی دوا نمی‌شود زیرا تا وقتی در رگ و ریشه شیعه این تفکر اشتباه وجود دارد که عمر قاتل دختر پیامبر و غاصب خلافت بوده است و دستور خدا را زیر پا گذاشته محال است کینه‌ها پاک شود و اتحادی حاصل.

وعاظ و مبلغین شیعه فکر می‌کنند با موضع‌گیری در برابر حضرت عمر و ابوبکر و در برابر سنی‌ها خود را در گروه حضرت علی علیه السلام - شیعه - قرار می‌دهند و اینگونه به بهشت می‌روند در حالیکه دقیقاً همین نکته باعث دوزخی شدن آنها می‌شود. یکی از اصول مذهب ما امامت است. و می‌دانیم که پذیرفتن اصول دین، تحقیقی است و نه تقلیدی. حال: تفاوت امامت و خلافت در چیست؟ و چرا شیعه این دو را یکی می‌داند؟ آیا امام در مقام خلافت بهتر می‌تواند هادی باشد یا در مقام امامت؟ و آیا مشغله‌های بی‌سر و ته سیاسی و اقتصادی و جنگی و... اجازه چنین کاری را به امام می‌دهد؟ با فرض این نکته که خلیفه در تمام امور دستورات امام را اجرا کرده با او مشورت کرده و نظرات او را به کار بسته و باز هم با این فرض که امکانات و تکنولوژیهای پیشرفته‌ای که اینک در دست زمامداران است در آن زمان وجود نداشته و هم‌اکنون بر عهده خلیفه بوده. آیا خدا باید امام را معرفی کند یا مردم خودشان باید او را

۱- متأسفانه نتوانستم نیت خود را از نوشتن این مطالب قریه الی الله کنم و بیشتر از روی تنفیری که نسبت به دروغ‌گویان و حقه بازها داشتم دست به قلم شدم و به همین دلیل فکر نمی‌کنم با وجود صرف وقت فراوانی که برای نوشتن این مطالب کردم ثوابی نصیبم شود.

بشناسند؟ به عبارت ساده‌تر خداوند پس از خاتم النبیین تا چه زمان، باید به معرفی پیشوا جهت مردم ادامه دهد؟ و این ایده آل تا کی باید ادامه داشته باشد؟ و کی به پایان می‌رسد؟ اینها سئوالاتی است که امیدوارم در این تحقیق به پاسخ آن دست پیدا کنیم.

یکی از دلایلی که غربی‌ها و روشنفکرها در تحقیر اسلام و بی‌ارزش بودن دستورات آن در عرصه واقعیت و حکومت دارند این است که: تمام این چیزهایی که شما می‌گویید در خواب و خیال است و ما جایی در تاریخ سراغ نداریم که قوانین اسلام در عرصه حکومت و سیاست راهگشا بوده باشد. پس چه نیازی به آن است؟ دکتر شریعتی در گفتگویی که با یکی از همین متفکرین غربی داشته در پاسخ اشاره به حکومت عادلانه و رو به گسترش پیامبر اکرم و دو خلیفه بعد از او می‌کند با این مضمون که حداقل در تاریخ، مدت ۳۰ سال در عرصه عملی قوانین اسلام راهگشا بوده است. متأسفانه شیعه با نادیده گرفتن حکومت عادلانه و پیشرو ابوبکر و عمر مستمسک خوبی دست دشمنان دین داده است. همانگونه که با توهین به آنها باعث حرمت شکنی و پیدا شدن سرو کله نویسنده‌ای به نام سلمان رشدی شد.

داستان و افسانه تا عمق جان و روح یک ملت نفوذ کرده و در نوع تفکر، روش زندگی عملکرد و تمامی فرهنگ آنها اثر می‌گذارد هدف من نقد احادیث و افسانه‌هایی است که یا از اصل جعلی و دروغ است و یا شیوه برداشت شیعه از آنها اشتباه است.

من، مطمئن شده‌ام یکی از دلایلی که ملت ایران، مرتب دچار بدبینی می‌شود (در بیشتر زمینه‌ها) به خاطر ذهنیت اشتباه آنها نسبت به انسانهای پاکی مانند حضرت عمر و حضرت ابوبکر است. برآستی کشوری که اینهمه منابع خدادادی و انسانهای باهوش و فرهنگی کهن دارد چرا باید مرتب دچار مشکلات بی‌سروته بشود؟ خدا را شکر تا به حال همه جور حکومتی هم داشته‌ایم: پادشاهی - مشروطه - ریاست جمهوری و ولایت فقیه. آری تا دست از حماقت بر نداریم اموراتمان اصلاح نمی‌شود.

یکی دیگر از اهداف من از نوشتن و انتشار این تحقیق آن است که پاسخی دهم به

افرادی مانند آیت الله‌ها و همفکران ایشان که سنی‌ها را نجس می‌دانند و اینکه بدانند در حقیقت این جهل و تعصب و عناد و خرافه است که باعث نجس شدن انسان می‌شود. اگر مشرکین نجس بوده‌اند نیز برای این بوده که به غیر خدا متوسل شده به غیر خدا علاقه داشته گوشه‌ایشان بر حرف حق کر بوده و تعصب داشته و غرق در جهل و خرافه بوده‌اند و هر که اینگونه باشد (حال هر اسمی روی خودش گذاشته باشد) نجس اندر نجس اندر نجس است.

اشتباهات و انحرافات عمده محققین شیعه

برای آماده شدن بهتر ذهن خوانندگان عزیز ابتدا چند شعر و حدیث در خصوص کج فهمی‌ها و تعصب‌ها و قضاوت‌های یکجانبه می‌آورم و سپس به اصل موضوع می‌پردازیم: روزگاری بر امت من خواهد آمد که از قرآن جز رسم، و از اسلام جز اسم آن باقی نماند. فقیهان آن زمان بدترین فقیهانند در زیر آسمان، فتنه از ایشان برمی‌خیزد و به ایشان باز می‌گردد. [نبی اکرم].

هر ندایی که تو را بالا کشید آن ندایی دان که از بالا رسید
هر ندایی که تو را حرص آورد بانگ گرگی دان که او مردم درد

[مثنوی مولوی، د ۲]

کسی که از خود راضی باشد، شمار ناراضیان او فراوان است. امام هادی علیه السلام.
- «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ» ﴿۷۷﴾. «و (دوزخیان) می‌گویند: پروردگارا، ما از سادات و بزرگان خود اطاعت کردیم پس آنها ما را گمراه کردند».
[الأحزاب: ۶۷].

- «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خَشَبٌ مُسْتَنْدَظٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صِیْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَتَىٰ يَوْمَهُمُ الْمَنَاقِبُونَ: ۴».
«ای پیامبر) و آنگاه که آنها (منافقین) را ببینی جسم‌هایشان تو را به شگفت می‌آورد و

اگر سخن گویند گوش می‌دهی. گویی که چوبی تکیه داده هستند که هر صدایی را علیه خود و بر ضرر خود می‌پندارند. آنها دشمن هستند از ایشان بر حذر باش. خدایشان بکشد چقدر از حق باز می‌گردند». [المنافقون: ۴]

- جنید بغدادی: در حدیث یافتیم که رسول الله ﷺ فرموده است: در آخر الزمان، زعیم قوم آنکس بود که بترین ایشان بود و ایشان را وعظ گوید!^۱
بر حذر باش که این «دست و دهن آبکشان» خانمانسوزتر از سیل فنا می‌باشند [صائب تبریزی].

فقیه شهر به رفع حجاب مایل نیست چرا که هر چه کند حيله در حجاب کند
چو نیست ظاهر قرآن به وفق خواهش او رود به باطن و تفسیر ناصواب کند
[ایرج میرزا].

پیش از آنکه انسان، به خود اجازه محکوم کردن دیگران را بدهد، باید مدت مدیدی را وقف سنجش صلاحیت خود کند. [مولیر - مردم گریز].

تحقیقی که از اول، مبنایش کج است کژوهش است نه پژوهش و متأسفانه چون پیامبر اکرم، جانشینی برای خود تعیین نکردند و شیعه مبنای اصلی و اولیه عقاید خود را بر پایه همین پندار دروغ و واهی گذاشته پس به ناچار، تمامی کتابهای او در این رابطه نیز در جاده انحراف رفته است.

شما ای فرزنانگان نامدار! همگی در خدمت مردم و خرافاتهایشان می‌باشید. اگر خدمتگزار حقیقت بودید، کسی شما را گرامی نمی‌داشت. از این روی مردم، بی‌اعتقادی نهفته در سخنان شیوایتان را بر نمی‌تابند زیرا همواره برای مردم مایه شوخی و خنده‌ای بیش نبود. انسانی که مردم چون سگ از او بیزارند کسی چون اندیشه ور آزاده‌ای نیست که قید و بندها را دشمن می‌دارد. همو که از بندگی گریزان است و جویای بیغوله‌ها. چیزی را که مردم همواره حقیقت بینی می‌دانند دشمن نهفته و در کمین خفته‌ای برای

۱- تذکرة الأولیاء: - عطار نیشابوری - ص ۴۴۸.

روح آزادگی بود که تیزدندانترین سگهایشان بر او پارس می‌کردند. همواره خواسته‌اید بر بندگی مردم مهر تایید بزنید و نام این خواری را حقیقت خواهی نام نهاده‌اید. شما ای فرزندگان نامدار.

چون درازگوشان بردبار نیرنگبازی، نمایندگی خویش را بر مردم عرضه داشته‌اید. چه بسیار قدرتمندانی برای سازگار ساختن چرخ خود با گرایش مردم، درازگوشی کوچک یا فرزانه‌ای نامدار را در پی خویش کشیده‌اند.^۱ [نیچه].

ما معمولاً عقل سلیم را تنها از آن کسانی می‌دانیم که با نظرات ما موافقت می‌کنند. [لاروشفوکو - تفکرات].

در هر مباحثه، انسان در واقع از موضوع مورد بحث دفاع نمی‌کند بلکه از خودش دفاع می‌کند. [پل‌والری].

* * *

بسیاری از نویسندگان و محققین ما در بررسی و تجزیه و تحلیل وقایع تاریخی، مرتکب اشتباهاتی از قرار زیر می‌شوند که متأسفانه بیشتر آنها ریشه در تفکرات احساساتی، تعصبات مذهبی، تلقینات اجتماعی و محبت بدون معرفت، دارد:

برخورد گزینشی و از روی احساس با وقایع تاریخی

برای مثال می‌توان به موضوع عدم بیعت حضرت علی (علیه السلام) با حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) اشاره کرد که محقق شیعه برای اینکه اعتراض آن حضرت را پر آب و رنگتر و شدیدتر جلوه دهد می‌نویسد: حضرت علی تا زمان شهادت حضرت فاطمه یعنی تا ۶ ماه بعد، با حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) بیعت نکرد ولی در جایی دیگر برای اینکه جنبه دراماتیک شدیدتری به رحلت حضرت فاطمه بدهد، می‌نویسد حضرت فاطمه ۴۰ روز پس از پیامبر اکرم بدرود حیات گفت و هنگامی که به تاریخ مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که این دو تاریخ (یعنی ۴۰ روز و ۶ ماه و حتی ۸ ماه) به عنوان کمترین و بیشترین زمان حیات حضرت

۱- مانند علامه‌های درباری پادشاهان صفویه.

فاطمه (س) پس از پیامبر ﷺ ثبت شده است که محقق، با انتخاب گزینشی از آن به نفع احساسات مذهبی خود استفاده کرده است! البته نمونه‌های این برخوردهای گزینشی و متضاد در کتب نویسندگان، فراوان است. به عنوان مثالی دیگر: وقتی سؤال می‌شود که ممکن است منظور از آیه تبلیغ، بیان مسائلی دیگر و یا وظیفه پیامبر در علنی کردن دعوت باشد محققین شیعه می‌گویند خیر، زیرا اصل ولایت و رهبری مهمتر از مسائلی مانند نماز و روزه و... است و اینها جزو فروع دین است و امامت جزو اصول دین. حال اگر در جای دیگری از ایشان سؤال شود چرا نام حضرت علی در همین آیه (آیه تبلیغ) نیامده می‌گویند: بسیاری چیزهای دیگر، مانند نحوه وضو گرفتن و یا نماز خواندن هم نیامده و پیامبر ﷺ آنرا توضیح داده‌اند. ولی طبق استدلال خود ایشان، امامت و رهبری که از نظر اهمیت، قابل مقایسه با فروع دین نیست؟ پس این قیاس متضاد برای چیست؟ مثال دیگر مصادیق اهل البیت است. شیعه معتقد است اهل البیت فقط پنج نفر بوده‌اند. و حتی ام سلمه همسر نیکو صفت پیامبر ﷺ را از شمول آن خارج می‌دانند ولی جایی دیگر برای خرد کردن هر چه بیشتر حضرت عمر و حضرت ابوبکر می‌گویند سلمان فارسی از اهل بیت بوده (طبق حدیث پیامبر: سلمان منا أهل البيت).

- یکی از بزرگترین اشتباهات نویسندگان و علماء و نویسندگان شیعه (اتفاقاً همین اشتباه علت اصلی ورود خرافات و بدبختی شیعه شده است) این است که فقط نظر عده‌ای خاص از علماء و نویسندگان تاریخی خود را قبول دارند و نویسندگان جدید نیز هر چه می‌گویند تکرار مکررات آنهاست و این در حالی است که آنها معصومین را فقط ۱۴ نفر می‌دانند و در تئوری قبول دارند که ممکن است بقیه اشتباه کنند ولی در عمل به جز کتابهایی خاص تاریخی را قبول ندارند (حتی کتاب‌هایی که در ۵۰ سال اخیر نوشته شده در صورتی مورد تایید است که با آن کتابهای قدیمی مطابقت داشته باشد!) و این روش تحقیقی در هیچ کجای دنیا حتی در قبایل آمازون جایی ندارد. نویسنده و یا

روحانی شیعه^۱ سخن و کتب و عقاید نویسندگان سنی را قبول ندارد (البته هر کجا که به نفعش باشد را قبول می‌کند!!!) زیرا آنها سنی و بنا به اعتقاد او مغرض و دشمن اهل بیتند!^۲ سخن و کتب مستشرقین و اسلام شناسان غربی یا یهودی یا مسیحی را قبول ندارد زیرا آنها اهداف استعمارگرانه و تفرقه افکنانه دارند. طرفه اینجاست که سخن نویسندگان (حتی شیعه و تندرو ایرانی) خودش را نیز قبول ندارد. نمونه جالب آن دکتر علی شریعتی که از خانواده‌ای مذهبی بوده و بیشتر تحقیقات و کتابها و سخنرانی‌های او در رابطه با علی و حتی اطرافیان او (ابوذر - حجر و...) بوده و خودش همیشه اعتراف می‌کرده که در حد افراط عاشق علی است. شریعتی با توجه با اینکه جو ایران برای بیان تعریف از حضرت عمر، بسیار نامساعد است ولی مثلاً در کتاب حجر حکومت حضرت عمر و حضرت ابوبکر را پس از حکومت علی بهترین نوع حکومت در دنیا (تا کنون) دانسته یا خطبه الله بلاد فلان را از زبان حضرت علی در ستایش حضرت عمر می‌داند و... ولی محقق و نویسنده شیعه فقط معتقد به اصول مندرج در کتب اصول کافی، بحار الانوار مجلسی و شیخ طوسی است!^۳

• اشتباه دیگر محققین شیعه این است که در بررسی اسناد و متون یک حادثه فقط موارد دلخواه خود را انتخاب و نقل می‌کنند. نمونه بارز آن شان نزول آیات قرآن است. ما می‌دانیم در کتب شیعه و سنی برای بسیاری از آیات قرآن، شان نزولهای مختلف و متعددی نقل شده است ولی شیعه هنگام نقل قول این شان نزولها فقط مواردی که به نفع عقاید خودش است را انتخاب کرده و سپس در کتابش می‌نویسد این شان نزول در این

۱- مجدداً متذکر می‌شوم منظور من شیعه شاه عباسی است.

۲- به زودی با دلیل و مدرک به شما ثابت می‌کنم که چهار پیشوای اهل سنت جزو عاشقان واقعی اهل بیت بوده‌اند و در این راه متحمل شکنجه‌های فراوانی نیز شده‌اند. برای نمونه این یک دلیل را داشته باشید که شافعی می‌گوید من نمازی که در آن صلوات بر آل محمد نباشد را باطل می‌دانم!!!

۳- البته به این کتابها نیز اعتقادی ندارند و مثلاً هر جا ستایشی از حضرت عمر و حضرت ابوبکر رضی الله عنهما از زبان امامان شده است را حمل بر تقیه کرده‌اند!

تعداد از کتب اهل سنت وجود دارد ولی اشاره‌ای به شان نزول‌های مختلف دیگر در همین کتابها نمی‌کند! اشتباه دیگر او این است که هنگام ارائه یک دلیل و سند از متون تاریخی به منبع و مصدر اولیه آن و سلسله اسناد آن که چه اشخاصی بوده‌اند اشاره نمی‌کند و فقط می‌نویسد این حدیث یا روایات در صدها کتاب آمده است ولی چه بسا مصدر اولیه آن یک نفر (خبر واحد) و آن هم دروغگو باشد یا انقطاع زمانی زیادی بین شخص گوینده و راوی حدیث وجود داشته باشد و... (مانند خطبه فدک که اگر در هزاران جلد کتاب هم به آن اشاره شده باشد چون راوی اولیه آن در کتاب بلاغاه النساء می‌گوید این حدیث را از زید ابن علی ابن حسین ابن علی ابن ابی طالب شنیدم و این شخص سالها قبل از تولد نویسنده این کتاب در واقعه فح شهید شده است پس نمی‌توان چندان اطمینانی به اسناد این حدیث داشت).

- یکی از بزرگترین اشتباهات محققین ما این است که به پیامبر اکرم ﷺ از دید خودشان نگاه می‌کنند و مثلاً اینکه حضرت ابوبکر همراه پیامبر ﷺ جانش را به خطر انداخت و به مدینه هجرت کرد یا اینکه او مرتب پول خرج می‌کرد، آنها این کارها را کاری عادی و جزو وظایف پیش پا افتاده ابوبکر به شمار می‌آورند در صورتیکه باید ببینیم همین آقایان اگر در آن دوران بودند از جانشان که نه آیا حاضر بودند حتی یک ریال از مالشان در راه اسلام خرج کنند؟ یا به جای آن، با تعصبی کوری که همیشه در وجودشان هست به جمع ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها می‌پیوستند!

- یکی دیگر از اشتباهات رایج و تاسف آور محققین و نویسندگان ما این است که روش برخورد آنها با مسائل و روش پاسخ دادن آنها همان شیوه قدیمی جدل است. آنها هیچگاه طبق موازین و روشهای تحقیق علمی و آکادمیک به بررسی مسائل نمی‌پردازند زیرا علاوه بر اینکه جدل به مراتب راحت‌تر از تحقیق علمی است مشتمل بر انسان دروغگو را نیز باز نمی‌کند در حالیکه اگر کسی طبق معیارهای شناخته شده علیم حرکت کند نمی‌تواند بر مبنای تعصب و دروغ سخن بگوید!

• یکی از مواردی که باعث خلط مبحث در کتب شیعه شده آن است که نویسندگان شیعی هیچ تمایزی میان سخنان پیامبر ﷺ و وحی الهی قائل نیستند و هر دو را نص الهی و اطاعت از آنرا واجب و هر دو را خالی از هر گونه خطا می‌دانند. ولی ما مطابق شواهد متعدد تاریخی - که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد - در بسیاری موارد مشاهده می‌کنیم که در رابطه با مسائل مطروحه آیه‌ای نازل نمی‌شده و امور به رای و نظر شخصی پیامبر ﷺ و با مشورت ایشان با دیگر اصحاب صورت می‌گرفته است. (زیرا در غیر اینصورت حجم قرآن فعلی باید چندین برابر بود و بسیاری از جزئیات صدر اسلام را در آن می‌دیدیم). طبق صریح آیات الهی و شواهد تاریخی پیامبر اکرم بشری مانند بقیه بوده اند: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ [الكهف: ۱۱۰]. «بگو من بشری مانند شما هستم». در موارد متعددی نیز پیامبر اکرم سخنی گفته یا عملی انجام داده و بعد آیاتی بر خلاف آن از جانب خداوند صادر می‌شده است. پس باید برای اینکه دچار خلط مبحث نشویم رغبات شخصی و علاقه‌ها و سلیقه‌های فردی رسول اکرم را از آیات الهی جدا بدانیم. البته ممکن است شیعه در رد این سخنان به این آیه اشاره کند: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ [النجم: ۳]. «(محمد) از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید». ولی اگر به سیاق قبلی و بعدی این آیات توجه کنیم متوجه می‌شویم که منظور خداوند این است که پیامبر اسلام در دریافت و ابلاغ وحی امین و معصوم است و از خوش چیزی را به خداوند نسبت نمی‌دهد بلکه در مقام ابلاغ وحی هر آنچه می‌گوید کلام خداست. البته نعوذ بالله منظور ما این نیست که پیامبر ﷺ در برخی مواقع از روی هوی و هوس سخن می‌گفته‌اند بلکه منظور این است که ایشان طبق سرشت و ماهیت بشری که داشته‌اند در موارد متعددی عقیده و نظر شخصی خود را بیان می‌کرده‌اند که ممکن بوده در آن زمینه نظرات دیگری نیز وجود داشته باشد. و گرنه چه تفاوتی است میان بشر و فرشته و خدا! و چرا خداوند گفته: بگو من بشری مانند شما هستم؟ و آیا بشر، چیزی جز آزمایش و خطاست. اگر در کتب معتبر و قدیمی تاریخی (مورد قبول فریقین) دقت کنیم می‌بینیم که پیامبر اکرم

هیچگاه در بیان نظرات شخصی خود (مانند سفارش به پیروی از علی و خلافت او) هیچگاه آیه‌ای را در مقام اثبات سخنان خود استشهاد نکرده‌اند. فهم این نکته یعنی تمایز بین علایق شخصی پیامبر ﷺ و فرامین الهی می‌تواند کلید حل بسیاری از مشکلات باشد. به عنوان مثال ما در کتب معتبر اولیه و به حد تواتر نمی‌بینیم که پیامبر ﷺ پس از گفتن جمله من کنت مولی در غدیر خم به آیه‌ای از قرآن در این زمینه اشاره کرده باشند. یا این جمله پیامبر ﷺ که: نبوت و خلافت در یکجا جمع نمی‌شود. که اگر چنین جمله‌ای صحت داشته باشد بیانگر عقیده و نظر شخصی پیامبر ﷺ است و وجوبی در آن به چشم نمی‌خورد برای همین گناهی به گردن عمر نیست اگر حضرت علی (علیه السلام) را در شورای ۶ نفره انتخاب کرده باشد. به همین نحو می‌توان پاسخ بسیاری از ایرادات کلامی شیعه را داد.

- مورد بسیار عجیب و جالب دیگر این است که حتی یک آیه از دهها آیه‌ای که محققین شیعه در مقام دلیل و مدرک بیان می‌کنند را نباید با آیات قبلی و بعدی آن، سنجد! یعنی تمامی آیات مورد نظر شیعه در صورتی به نفع او کاربرد دارد که به تنهایی و بدون توجه به آیات ماقبل و ما بعد آن مورد تفسیر قرار گرفته و معنی شود. توجیه شیعه نیز در این زمینه بسیار جالب است: این آیات در راستای ظلم به اهل بیت جابه‌جا شده‌اند! و این در حالی است که بین شیعه و سنی اجماع در موقوفی^۲ بودن آیات قرآن است. نکته دیگر اینکه طبق اتفاق نظر تمام علمای شیعه و سنی بهترین روش فهم و تفسیر آیات قرآن، تفسیر آیه به آیه است و حتی روایات نیز باید با محک آیات قرآن مورد نقد قرار بگیرند ولی در برخی مواقع که قافیه تنگ می‌شود محقق شیعه به جای

۱- این نکته حتی یک استثناء هم ندارد! یعنی حتی یک آیه هم در قرآن وجود ندارد که شیعه بتواند با توجه به آیات قبلی و بعدی آنرا به نفع خو بکار بگیرد.

۲- موقوفی بودن آیات قرآن یعنی اینکه ترتیب آیات قرآن به همین نحوی که هم اکنون در دست ماست توسط پیامبر اکرم تعیین و مشخص شده است.

تفسیر آیات قرآن با یکدیگر و یا به جای اینکه روایات و احادیث را با قرآن بسنجد این آیات قرآن است که توسط او بوسیله روایات تاریخی تخصیص خورده و تفسیر می‌شود!!! در حالیکه قرآن کریم خود معیار همه چیز است و چیزی دیگری نمی‌تواند معیار قرآن باشد. متأسفانه دامنه انتخاب گزینشی و عدم توجه به آیات قبل و بعد حتی به احادیث پیامبر اکرم نیز کشیده شده است برای مثال: پیامبر اکرم در غدیر خم فرموده‌اند: هر که من مولای اویم علی مولای اوست خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن باش با دشمن او. اکنون علامه امینی به جای اینکه کلمه مولی را با عنایت به شرایط پیش آمده و با توجه به جملات بعدی پیامبر معنی کند می‌گوید بیشتر نویسندگان عرب معنی مولی را اولی دانسته‌اند پس مولی در اینجا یعنی خلیفه و جانشین! ولی ما می‌دانیم که این کلمه دارای ۲۷ معنی مختلف است و فقط داخل جمله و با توجه به علت بیان می‌توان معنای آنرا فهمید. (و گر نه اعراب در مورد مسایل حکومتی و ریاستی کلمات بسیار روشن‌تر و دقیق‌تری دارند: اولی الامر - خلیفه - امیر - والی - امام و...).

- اشتباه دیگر اکثر محققین شیعه (البته به جز افرادی که تحصیلات دانشگاهی دارند) این است که در بررسی متون تاریخی به روش تجزیه‌ای عمل می‌کنند و نه ترکیبی. برای شناخت درست هر پدیده‌ای ما باید قطعات مختلف آنرا در مکانهای درست آن قرار داده و به صورت یک کل یکپارچه آنرا مورد قضاوت و بررسی قرار دهیم ولی محقق شیعه تاریخ را به صورت قطعه قطعه درآورده و مواردی از آن را که به نفع خوش است بزرگ کرده و سعی در خدشه دار کردن و بی اهمیت نشان دادن سایر موارد می‌کند و هیچگاه نمی‌تواند وقایع مختلف تاریخی در یک دوره را در کنار هم بچیند و به صورت کلی مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار دهد^۱.

- استفاده از فروع در اثبات ادعاهای خود. مثلاً در بیشتر آیات قرآن تنها راه

۱- البته خرد و خراب کردن یک چیزی کار بچه‌های خردسال است و سرهم کردن و ساختن یک چیز کار جوانان با استعداد!.

رستگاری عمل صالح و ایمان بیان شده است و شفاعت را منتفی دانسته ولی ایشان در پاسخ اشکالات وارده، به یک آیه که در مورد شفاعت، نازل شده اشاره می‌کنند! در حالیکه اصل بر عمل صالح است و شفاعت به عنوان یک فرع بسیار بسیار کوچک برای ترمیم عمل است (آن هم مربوط به قیامت است نه این دنیا و تشخیص و تعیین و تایید مصادیق آن با خداوند است و نه ما و...) یا در تمام آیات قرآن، اصل بر تعقل و تدبر و اندیشه در آیات الهی (قرآن، طبیعت، سرنوشت جوامع، شگفتیهای جهان درون انسان و...) است و تقلید، فقط در فروع فروع مسائل دینی جایز شمرده شده (طبق یک آیه: که از هر قومی باید عده‌ای برای تحقیق در مسائل دینی خارج شوند) یعنی نماز که فرع دین است شما حتی در این فرع نیز جایز به تقلید نیستی بلکه در شیوه وضو گرفتن باید به کارشناس رجوع کنی. حتی اگر دقیق‌تر هم شویم در شیوه وضو گرفتن و نماز خواندن هم شکی نیست یعنی شکی نیست که باید وضو گرفت یا مثلاً نماز صبح دو رکعت است و... بلکه اگر ابهامی در مواردی برای تو پیش آمد به رساله رجوع کن مثل اینکه نمی‌دانی مسافر، طبق قواعد فقهی به چه کسی گفته می‌شود تا بدانی نماز را باید شکسته بخوانی یا تمام. برای درک بهتر مطلب: در طول سال، چند بار و برای چه مواردی به پزشک مراجعه می‌کنی؟ به همان میزان نیز به روحانیون و کتب آنها مراجعه کن!

- استفاده مکرر از حصر و قیاس در پاسخ شبهات، یکی دیگر از اشتباهات محققین شیعه است. به عنوان مثال وقتی سؤال می‌کنی چرا به نام حضرت علی علیه السلام به عنوان جانشین پیامبر اکرم در قرآن اشاره‌ای نشده است از قول امام صادق علیه السلام حدیثی نقل می‌کنند مبنی بر اینکه: تعداد رکعات نماز نیز در قرآن بیان نشده و توسط نبی اکرم برای مردم توضیح داده شده است. نکته جالب توجه اینجاست که از قول امام صادق علیه السلام دهها حدیث وجود دارد که قیاس را باطل اعلام کرده‌اند و فرموده‌اند در مذهب ما قیاس جایی ندارد! و قیاس عمل شیطان است. ولی تعجب آور اینجاست که امام صادق در اینجا

متوسل به قیاس شده‌اند.^۱ (به احتمال قریب به یقین، جاعلین غالی جاهل، این حدیث را از قول آن امام همام جعل کرده‌اند) اشتباه دیگر محققین، حصر بسیاری از مصادیق در وجود مبارک حضرت علی علیه السلام یا خاندان حضرت علی علیه السلام می‌باشد به عنوان مثال با استناد به برخی از احادیث معتقدند که اهل بیت فقط شامل پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین می‌شوند در صورتیکه منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن احادیث حصر مصداق نبوده بلکه چون اتاق خانواده علی علیه السلام در نزدیک ایشان بوده و این افراد از بقیه بنی‌هاشم به ایشان نزدیکتر بوده‌اند پیامبر صلی الله علیه و آله با تمسک به سیاق وحی آنها را اهل بیت خطاب می‌کرده است و به آنها سلام می‌کرده نکته‌ای که قویاً ادعای ما را تایید می‌کند این حدیث از نبی اکرم است که فرموده اند: سلمان منا اهل البیت: سلمان از اهل بیت است. در صورتیکه اگر اهل بیت فقط در همان ۵ نفر حصر می‌شد چنین سخنی باطل و بی معنا بود. در این زمینه شواهد تاریخی متعددی نیز در دست است مانند این مورد که عمر ابن خطاب در هنگام خلافتش هنگام تقسیم بیت المال، ابتدا سهم: زنان پیامبر اکرم، بنی‌هاشم و سلمان فارسی را می‌پرداخته و بعد سهم بقیه مردم را. این یعنی اینکه خاندان پیامبر اکرم (یا همان اهل بیت) از دید مردم آن زمان همین افراد بوده‌اند. نمونه دیگر از حصر مصداق را در آیه ولایت می‌بینیم در این آیه کلمه الذین (کسانی که) به صورت جمع وجود دارد و منظور تعدادی از مومنین هستند ولی شیعه معتقد است منظور خداوند، فقط حضرت علی بوده است^۲ در صورتیکه طبق حدیث امام محمد باقر علیه السلام حضرت علی علیه السلام نیز داخل شمول مومنین و داخل شمول الذین و یکی از آنها هستند و نه همه آنها.

۱- البته در این مورد حتی اصول قیاس نیز رعایت نشده است زیرا در اینکه باید وضو گرفت و در وجوب وضو هیچ اختلافی بین مسلمان‌ها نیست بلکه در شیوه وضو گرفتن اختلاف است ولی در مورد اصل جانشینی نبی اکرم اختلاف اساسی وجود دارد.

۲- استدلال شیعه این است که خداوند از باب تکریم، خطاب را به صورت جمع آورده است. البته در مقام هدایت دیگران و از قرآنی که خودش را واضح و مفصل و نور و وسیله هدایت و... معرفی کرده است بسیار بعید است این چنین مبهم و گنگ سخن بگوید.

- مسائل مختلف را از آن زوایای که دوست دارند و طبق میل و سلیقه‌شان است می‌بینند و می‌فهمند و نه از همه زوایا و نه آنگونه که واقعاً هست بلکه آنگونه که طبق پیش فرضهای قبلی، خود را برای برخورد با آن آماده کرده‌اند. به عنوان مثال اگر محقق شیعه مذهب بخواهد درباره تاریخ صدر اسلام تحقیقی انجام دهد شکی نیست که از قبل ابوبکر و عمر خود به خود، محکوم شده‌اند و برای همین او نمی‌تواند مدارک و مواردی که به نفع آنهاست را ببیند و اگر هم اندک سعه صدری داشت و دید، به دنبال آن می‌گردد تا به هر طریق ممکن، آن موارد را خدشه دار کند^۱، به همین دلیل، نتیجه چنین تحقیقی - اگر بتوانیم نام تحقیق بر آن بگذاریم - از قبل، کاملاً مشخص و معلوم است...
- نمونه دیگر در تایید انتخاب‌های گزینشی نویسندگان و وعاظ شیعه این مثال روشن است که من حتی از درس‌خوانده‌ها و کتاب‌خوانده‌ها وقتی درباره محمد ابن ابی بکر سؤال می‌کردم آنها اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند در حالیکه این فرد از کودکی در خانه حضرت علی علیه السلام بزرگ شده و جزء یاران وفادار آن حضرت بوده و حضرت علی علیه السلام پس از مالک اشتر، حکومت مصر را به او داده و او در آنجا به نحو بسیار فجیعی محاصره شده و با لب تشنه به شهادت رسیده و جسدش را در پوست الاغی کرده و آتش زده و خانواده‌اش را ... و حضرت علی علیه السلام از مرگ هیچکس به اندازه او غمگین نشد و ... ولی این آقایان، چون این شخص، پسر حضرت ابوبکر رضی الله عنه بوده از او هیچ سخنی به میان نمی‌آورند بر عکس عایشه (خواهر محمد ابن ابی بکر و دختر ابوبکر) که همه با اسم او به خوبی آشنا هستند...
- وقتی در باره افرادی مانند حضرت عمر و حضرت ابوبکر و ... احادیثی به میان می‌آید که امکان مخدوش کردن سلسله روایت و زیر سؤال بردن صحت آن نیست می‌گویند بله این احادیث درست است ولی متعلق به زمانی بوده که آنها خوب بوده‌اند ولی پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله بد شدند یا اینکه چهره واقعی خود را بعد نشان دادند... ولی

۱- نگاهی به کتاب الغدير نوشته علامه امینی ببیندازید.

در مواقع دیگر برای تایید افراد مورد نظر خود به روایات و احادیثی که پیامبر ﷺ در زمان حیاتشان گفته‌اند اشاره می‌کنند. یا وقتی می‌گوییم چگونه است که حضرت علی علیه السلام دخترش ام کلثوم را به عمر داد می‌گویند ازدواج در آن عصر مثل حالا نبوده و بنابر مقتضیات خاصی صورت گرفته و چنین ازدواجهایی مانند ازدواج پیامبر ﷺ با عایشه بی اهمیت است. وقتی می‌پرسی پس چرا شیعه روی ازدواج حضرت علی علیه السلام با حضرت فاطمه اینقدر مانور می‌دهد می‌گویند: این مساله فرق می‌کند و به اذن خدا بوده و... یعنی پیامبر ﷺ و حضرت علی علیه السلام در بقیه موارد، بدون اذن خدا و نعوذ بالله از روی هوی و هوس خود عمل کرده‌اند... (قضاوت به عهده خوانندگان).

- برخی احادیث در کتب اهل سنت وجود دارد ولی راوی آن یک نفر شیعه ضعیف یا دروغگو است. مثال بارز آن روایت‌شان نزول آیه اکمال در غدیر خم است که در برخی کتب اهل سنت وجود دارد ولی در بین سلسله روایات اکثر آنها نام ابوهارون عبدی (عماره ابن جوین) وجود دارد که هم شیعه بوده و هم متروک و ضعیف (وفات ۱۳۰ هجری) پس این چه دلیلی است که این احادیث در کتب اهل سنت هم وجود دارد.
- برخوردهای متضاد با قضایای مشابه: نمونه جالب آن ازدواج عمر با ام کلثوم دختر حضرت علی (از حضرت فاطمه) است. من از یکی از حضرات پرسیدم چطور حضرت علی دختر فاطمه را به آدمی که غاصب خلافت و قاتل برادر (محسن) و مادر همان دختر^۱ و... بود دادند ایشان فرمودند ازدواجها در آن روزگار مثل حالا نبوده^۲ و نگاه اعراب به ازدواج با نگاه ما فرق داشته. من گفتم پس چرا شیعه در رابطه با ازدواج حضرت علی علیه السلام با حضرت فاطمه اینقدر مانور می‌دهد. با عنایت به این نکته که حضرت فاطمه مادرش و برادران و خواهرانش معصوم نبوده‌اند ولی ام کلثوم هم مادرش و هم پدرش و هم برادرانش معصوم و شهید و.. بوده‌اند و پدر بزرگش نیز پیامبر بوده و

۱- البته تمامی این موارد زاده اوهام و خیالات تاریخ نویسان و مداحان است.

۲- البته بعضی که از ریشه منکر این قضیه حتمی شده و می‌گویند ام کلثوم دختر حضرت ابوبکر رضی الله عنه بوده است.

پدرش امام و... ایشان گفتند: این فرق می‌کند. ازدواج حضرت علی علیه السلام و فاطمه به دستور خدا بوده^۱ و... (قضاوت با خوانندگان)

• آیات قرآن را با توجه به علایق شخصی و تعصبات مذهبی به نفع و یا ضرر افراد مختلف تفسیر می‌کنند. به عنوان مثال وقتی می‌پرسیم: خداوند از همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله در جریان بیعت رضوان و جنگ بدر و هجرت به مدینه و... ستایش کرده و آنها را بهشتی دانسته. می‌گویند بله ولی در آیات فوق آمده: (مومنین) و عمر و ابوبکر مومن نبودند^۲. می‌پرسیم از کجا متوجه این موضوع شدید؟ می‌گویند از روی روایات تاریخی. می‌پرسیم مگر نه این است که اگر حتی احادیث با آیات قرآن در تضاد بودند آنها را دور بریزید (چه برسد به روایات مخدوش تاریخی) ضمن اینکه شما از کجا فهمیدید آنها منافقند ولی نعوذ بالله پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و اصحاب متوجه این موضوع نشدند؟^۳ می‌دانید به اینجا که رسیدم چه پاسخ نغز و حکیمانه و دندان شکنی ایراد فرمودند: ((خدا لعنت کند عمر را)) لعنت، آخرین حربه روحانی صفوی. و من هم گفتم: خدا لعنت کند کسانی را که در امت اسلامی تفرقه می‌اندازند.

• عدم توجه به سیاق آیات قبل و بعد از آیات مورد اشاره: شاید برای خواننده شیعه جالب باشد که بدانند حتی یک آیه مورد استناد شیعه (در اصول مورد اختلاف با سایر مذاهب اسلامی) را نمی‌توان با در نظر گرفتن سیاق آیات قبلی و بعدی به نفع شیعه مدرک قرار داد و تمامی این آیات باید به خودی خود و به صورت یک جزء منفک از

۱- نعوذ بالله، یعنی پیامبر و حضرت علی در سایر موارد به دلخواه و میل خود عمل می‌کرده‌اند. و در برخی موارد دیگر به اذن خداوند.

۲- البته با عنایت به اینکه بنا به عقیده شیعه این انصار بودند که ابتدا در سقیفه جمع شدند و سنگ اول انحراف را گذاشتند و بعد هم با حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند پس آنها نیز از شمول این آیات خارج می‌شوند و تنها کسانی که مشمول این آیه می‌شوند عمار و سلمان فارسی هستند.

۳- جالب است که ما ایرانی‌ها مسائلی را می‌فهمیم که خود اعراب در ۱۴۰۰ سال پیش نفهمیدند و تازه دختر آنها را گرفته به آنها دختر داده اجازه داده‌اند که زمین مسجد را بخرند و در راه اسلام پول خرج کنند و...

آیات قبلی و بعدی ترجمه و تفسیر شوند (به بهانه‌هایی واهی مانند اینکه خلفاء جای آیات را جابه جا کرده‌اند و یا...!) و این پایان ماجرا نیست زیرا حتی یکی آیه مورد استناد شیعه را نمی‌توان به خودی خود و از روی ظاهر آیه معنی کرد بلکه حتما باید با کمک روایات تاریخی منظور خداوند متعال را فهمید و این بر خلاف دهها آیه دیگر است که قرآن را تفصیل، فرقان، وسیله‌ای برای اتحاد و جدایی حق از باطل، مبین، روشن، حق و... معرفی کرده است! برای نمونه به آیات زیر که به طور مکرر توسط شیعه مورد استناد قرار می‌گیرد دقت کنید نه باید به سیاق آیات قبل و بعد توجه داشته باشیم و حتما هم باید یک روایت تاریخی منظور خداوند متعال را توضیح دهد. تازه بعد از همه اینها مشکلات صرف و نحوی و... در بیان معنی برخی از کلمات نیز پیش می‌آید که باید رجوع به استثنائات قواعد عربی کرد!

آیه ولایت: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ [المائدة: ۵۵]. (سیاق آیات قبلی و بعدی درباره این است که مسلمین نباید افراد سایر ادیان را دوست -ولی- خود بگیرند و صحبت از ولایت به معنای خلافت و حکومت نیست).

آیه تطهیر: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]. (که طبق نظر شیعه نباید سیاق آیات قبلی و بعدی را در نظر گرفت زیرا سخن از زنان پیامبر اکرم است!).

آیه خمس (سیاق درباره جنگ بدر است پس خمس به غنیمت تعلق می‌گیرد و نه به سود و منفعت مال).

آیه اکمال و ابلاغ (نباید سیاق آیات قبلی و بعدی را در نظر بگیریم).

آیه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. نباید به جمله فان ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ﴾ توجه کنید مگر می‌شود با امام منصوب منازعه کرد و تازه چرا باید امر را به کتاب خدا رد کنیم؟ مگر امام قرآن ناطق نیست؟

جالب است که حتی یکی از آیات مورد استناد شیعه با توجه به آیات قبل و بعد به

نفع شیعه قابل استناد نیست!.

• وقتی سخن از لزوم تقلید می‌شود علماء نظر می‌دهند که همانطور که در هر رشته‌ای باید به کارشناس آن رشته رجوع کرد، در مورد مسائل فقهی نیز باید از مجتهد جامع الشرایط تقلید کرد. اگر این استدلال را قبول کنیم چرا برخی از سخنرانان و مداحان بدون هیچ تخصص تاریخی، جامعه شناسی و... بالای بلند گو رفته و سخن پراکنی می‌کنند و بدتر از آن نویسندگانی که بدون مطالعات جامعه شناسی، قوم شناسی، تاریخی و... کتاب می‌نویسند. اگر کسی در امور دینی از مراجع مربوطه تقلید نکند ضررش فقط متوجه خود او می‌شود (آن هم مسائلی که جنبه اجتماعی و سرنوشت ساز ندارد مانند: شیوه وضو گرفتن، نماز مسافر و...) ولی سخنانی که ایجاد تفرقه کرده و سراسر دروغ و بهتان است آیا نباید کارشناسانه باشد؟ و کدام یک از این دو مهم‌تر است؟ و چرا برخی علماء در تمام شئونات کشوری و لشکری و قانونگذاری و... دخالت کرده و حتی نظرات خود را به مرحله عمل می‌رسانند. در کل، علت این برخوردهای متضاد و دوگانه آیا ریشه در احساسی بودن و تعصب ندارد؟ و آیا به قول پیامبر اکرم ﷺ، جایگاه هر تعصبی در آتش نیست؟

محققین روانشناس قاضی بازپرس جرم شناس...

ما می‌دانیم که برای مطالعه هر کدام از این رشته‌ها باید سالها وقت صرف کرد و کتب دانشمندان مربوطه را مطالعه نمود و در کلاس درس حاضر شد. کار تحقیقی و تجربی کرد و با این حال باز هم می‌بینیم که یک قاضی با طی همه این مراحل در برخی مواقع مرتکب اشتباه می‌شود. اکنون جالب است وقتی می‌بینیم که محقق (در ظاهر شیعه) پیرامون عمر و ابوبکر که متعلق به فرهنگی دیگر و جامعه‌ای دیگر و ۱۴ قرن پیش هستند

بر اساس متون در هم تاریخی، روانشناسی می‌کند^۱، قاضی می‌شود و اظهار نظر می‌فرماید که آنها مثلاً: ترسو و منافق بودند^۲. و در نهایت، آنها را روانه دوزخ می‌کند!!!.

نکته‌ای چند در مورد قرآن

برخی از افراد معتقدند که فهم آیات قرآن فقط از طریق افرادی خاص امکان پذیر است. در صورتی که این مربوط به آیات احکام و موضوعات فقهی است و همچنین آیات متشابهات. ولی درباره بقیه موارد هر کسی می‌تواند از قرآن درس بگیرد، موبداین مطلب آنکه: بیشتر خطابه‌ها در قرآن یا ایها الناس، یا قوم و... است و نه یا ایها الامام و یا ایها الروحانی و در بسیاری از موارد به جملاتی از این قبیل بر می‌خوریم: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ أَلْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: ۲۴]. چرا در قرآن اندیشه نمی‌کنید (تازه خطاب با کافران جاهلی بیسواد است. مومن و مسلمان درس خوانده قرن بیستمی که جای خود دارد) در احادیث بشمار نیز پیامبر اکرم ﷺ و امامان نیز به مردم سفارش به تدبر در آیات قرآن و عمل به آن، کرده‌اند.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: «هر گاه حدیثی از من به شما برسد پس آنرا بر کتاب خدا عرضه کنید پس آنچه با آن موافق بود بپذیرید و آنچه مخالف بود بر دیوارش بزنید»^۳. نکات جالبی در این حدیث نهفته است. اول اینکه خطاب پیامبر ﷺ با عموم مردم است پس تطبیق حدیث با آیات قرآن و فهم و عمل به آن در انحصار افراد خاصی نیست^۴

۱- این هم می‌تواند به نوبه خود یک شاخه جدید در علوم امروزی باشد: روانشناسی بر اساس متون تاریخی!!!.

۲- شاید یکی از مصادیق آیه: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...﴾ [الإسراء: ۳۶] همین مورد باشد.

۳- تفسیر نوین محمد تقی شریعتی ص ۱۹ و مقدمه تفسیر آیت اله طالقانی ص ۱۷

۴- البته پاره‌ای معلومات در زمینه ادبیات عربی و مفاهیم و معانی کلمات و... نیاز است که با مطالعه و علاقه برای هر شخصی امکان پذیر است. در زمان پیامبر - تا چند قرن بعد- نیز قشر خاصی که مردم دین خود را از کانال آنها فراگرفته و خدای خود و پیامبر و سایر اصول دین را از طریق آنها بیاموزند وجود نداشته است. بیشتر این بازیها مربوط به بعد از زمان صفویه است.

دوم اینکه آیات قرآن، ملاک تایید یک حدیث است. بر خلاف محققین دانشمند شیعه که احادیث را ملاک توجیه و تحریف آیات قرآن قرار می‌دهند. به طور کلی بهترین روش، تفسیر آیات قرآن با آیات دیگر و تبیین احادیث با سایر احادیث و روایات معتبر موجود است.

• بزرگ‌ترین اشتباه محققان و نویسندگان و سخنرانان شیعه این است که: مسائل تاریخی را مطابق فرهنگ زمان حال، تجزیه و تحلیل می‌کنند. به عنوان مثال در زمانه ما مرگ نزدیکان از مهمترین مسائلی است که برای آن سوم و هفته و چهارم و سال و مسجد و مداح و تاج گل و شام و... تهیه می‌کنند. ولی در تاریخ می‌خوانیم که حضرت علی علیه السلام به کسانی که برای مرگ یک نفر گریه می‌کردند می‌گوید آیا او تا کنون به سفر نرفته بود اکنون هم به سفر رفته متنها دیگر بر نمی‌گردد بلکه شما باید به سوی او بروید. برای همین محقق شیعه عصبانی می‌شود که چرا مردم مدینه، پیامبر را دفن نکرده مشغول انتخاب خلیفه شدند و نمی‌توانند بفهمند که افرادی مانند ابوسفیان چه نقشه‌هایی در سر داشته‌اند. نمی‌دانند که خطر حمله قبایل راهزن به مدینه لحظه به لحظه تشدید می‌شد. نمی‌توانند یا نمی‌خواهند بفهمند که ابتدا دو قبیله اوس و خزرج در سقیفه بر سر انتخاب خلیفه درگیری ایجاد کرده بودند و نمی‌توانند اینگونه تحلیل کنند که با انتخاب یک نفر از این دو قبیله (و با عنایت به سوابق دشمنی بین آنها) و عدم تبعیت قریش از افراد قبیله‌ای دیگر^۱، ممکن بود اسلام در جا ریشه کن شود^۲ و زنده نگاهداشتن نوزاد اسلام، مهمتر از به خاک سپردن بدن مطهر پیامبر بوده است که افرادی نیز برای اینکار (بنا به وصیت پیامبر) وجود داشته‌اند. و وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را وصی اینکار کرده آیا دیگران حتی اجازه دخالت کردن دارند؟ و اصولاً در حجره کوچک عایشه جا برای چند نفر وجود داشته است؟ و نمی‌توانند بفهمند که مسائلی از این دست برای ما که در قرن

۱- به خصوص اگر نام آن قبیله: بنی‌هاشم باشد.

۲- با درگیری میان سه قبیله قریش و اوس و خزرج

بیستم و در نظامات خاص شهری و دولتی زندگی می‌کنیم عجیب است و اعراب ۱۴۰۰ سال پیش به مسائل فرهنگی و اجتماعی، به گونه‌ای دیگر نگاه می‌کردند. و درک نمی‌کنند که در جمع سقیفه کار به زد و خورد کشیده و حتی بعضی دست به قبضه شمشیر برده‌اند چنانچه عمر بعدها می‌گوید من تا وضعیت را اینگونه دیدم دستم را به سرعت به طرف حضرت ابوبکر^{رضی الله عنه} دراز کرده و با او بیعت کردم. به هر حال اگر حضرت ابوبکر^{رضی الله عنه} در آن لحظه خلیفه نمی‌شد صد در صد یک نفر دیگر از همان حاضرین خلیفه شده بود و صد در صد حضرت علی^{رضی الله عنه} خلیفه نمی‌شد و صد در صد اسلام در نطفه نابود می‌شد.

مثال دیگر: آقای فضل الله کمپانی در کتاب علی کیست می‌نویسند که: «این سخن پوچی است که چون حضرت علی^{رضی الله عنه} از هر قبیله چند نفر را کشته بود پس کسی از ایشان فرمانبرداری نمی‌کرد زیرا حضرت علی^{رضی الله عنه} آنها را به فرمان خدا و پیامبر، کشته بود». جالب است ولی اگر آقای کمپانی در آن زمان زنده بودند و برادر یا عموی ایشان به دست حضرت علی کشته می‌شد آیا باز هم ایشان همین نظر را داشتند؟ آری این نکته ساده را عرب بدوی که پدر و برادر و شجاعان قبیله‌اش به دست حضرت علی کشته شده را نمی‌توانسته بفهمد بر عکس آقای کمپانی که بعد از ۱۴۰۰ سال و در میان جامعه شیعه و با مطالعه دهها جلد کتاب متوجه این موضوع شده‌اند ضمن اینکه اگر کسی با خلافت حضرت علی مخالف نبوده چرا ایشان می‌گویند اگر در جریان سقیفه ۴۰ نفر یار داشتیم حقم را می‌گرفتیم؟ باید دقت کنیم که ۵۰ سال بعد یزید پس از کشتن امام حسین (که در هنگام جنگ بدر حتی متولد هم نشده بودند) می‌گوید امروز انتقام کشته گان بدر را گرفتیم در صورتی که امام حسین در جنگ بدر حتی متولد هم نشده بودند، آنگاه حضرت علی^{رضی الله عنه} که بنا به قولی در بدر ۳۰ نفر (یا ۱۵ نفر) را کشته آیا هیچ مخالف و دشمنی نداشته است؟

• شیعه به تمام مسائل، نگاهی ایده آلیستی و آرمانگرا دارد برای همین می‌گوید بهترین گزینه برای پس از پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} حضرت علی بوده ولی نمی‌تواند درک کند که

طبق شرایط رئالیستی بوجود آمده در جو سقیفه، اگر یک نفر دیگر خلیفه می‌شد ممکن بود فاتحه اسلام در همانجا خوانده شود. و اگر یک نفر از قبایل اوس و یا خزرج و یا بنی‌هاشم و بنی‌امیه خلیفه می‌شد با توجه منازعات قبیله‌ای میان این چهار قبیله که از دیر باز وجود داشته و همچنین شورش اهل رده و نقشه‌هایی که ابوسفیان در سر داشت و خطر حمله قبایل راهزن و... چه اتفاقی ممکن بود بیفتد؟ و با توجه به این جریانات، اینکه به عمر و ابوبکر خبر می‌رسد عده‌ای در سقیفه جمع شده‌اند آیا بیشتر شبیه یک معجزه نیست؟ زیرا فقط قبیله این دو نفر در منازعات سیاسی در تاریخ عرب هیچ نقش (و به تبع آن، هیچ رقیب و دشمنی) نداشته‌اند.

- به صرف یک سخن یا یک حرکت از یک نفر، کل شخصیت او را تجزیه و تحلیل کرده و طبق نظر خود یک جریان سیاسی یا یک دسته بندی واهی را پایه گذاری می‌کنند. در صورتیکه برای درک حقیقت باید شرایط فرهنگی، جامعه شناسی و قوم شناسی، و همچنین تمامی سخنان آن فرد در کل عمر او و تمامی عملکردهای او را مطابق همان پس زمینه‌های خاص فرهنگی، بررسی کرد تا مثلاً فهمید آن شخص آن جمله خاص را برای چه گفته یا منظور واقعی او از آن حرکت و عملکرد خاص چه بوده است؟ مثلاً در جریان فدک ما مشاهده می‌کنیم که بسیاری از قبایل پس از رحلت پیامبر (و انتخاب حضرت ابوبکر[ؓ]) از دادن زکات سرباز زده‌اند و مسلماً دولت اسلامی برای سرکوبی شورش اهل رده نیاز به بودجه داشته است. با مطالعه سوابق حضرت ابوبکر[ؓ] نیز می‌بینیم که او از ابتدای اسلام مرتب از اموال خودش جهت آزادی برده‌های مسلمان (مانند بلال و...) تدارکات جنگها (جنگ تبوک و...) هزینه می‌کرده در زمان ۲ سال خلافتش نیز نه کاخی ساخت و نه... پس فدک را برای خودش نمی‌خواسته است. پس از آنکه حضرت عمر به خلافت رسید و غنایم بی‌شماری از ایران و شام و... به مرکز رسید حضرت عمر، تولیت فدک را به حضرت علی پس می‌دهد ولی بین علی و عباس بر سر این تولیت مشاجره می‌شود و هنگامیکه دعوی را به حضرت عمر می‌برند او می‌گوید

وظیفه من پس دادن آن بود و بقیه‌اش به من ربطی ندارد و... آنگاه با جمع بندی تمامی این حوادث، موضوع فدک برای ما بهتر روشن می‌شود. که هم در اصل مالکیت آن اختلاف بوده و هم...

• بزرگنمایی وقایع مخدوش و دروغ و پنهان کردن یا مغالطه در وقایع درست و موثق:

یکی دیگر از اشتباهات محققین و نویسندگان شیعه این است که طبق همان اصل انتخاب گزینشی بر مبنای تعصب و احساسات از وقایع تاریخی، موارد مبهم و دروغ را در نوشته خود بزرگ جلوه داده و اتفاقات یقینی و صددرصد را یا پنهان کرده یا به سرعت از روی آن رد شده و یا بدتر از همه سعی در توجیه و تحریف و مغالطه در آن می‌کنند به عنوان مثال در رابطه با اخذ بیعت از حضرت علی علیه السلام ما طبق متون تاریخی شکی نداریم که در این رابطه از سوی حضرت علی و بنی‌هاشم و افرادی مانند سلمان، مقداد و... اعتراضاتی بعمل آمده^۱ و سپس عده‌ای^۲ به سمت خانه علی راهپیمایی کرده و ایشان را به اجبار برای بیعت به مسجد برده‌اند ولی طبق تحلیلی که پیش از این به عمل آمده به طور قطع و صددرصد شاخ و برگ‌های فراوانی در طول تاریخ به این واقعه داده شده است از جمله اینکه عمر یا قنفذ عامل اصلی شهادت حضرت فاطمه و محسن بوده‌اند ولی آیا ممکن است کسی دخترش را به قاتل مادر و برادر آن دختر بدهد؟ نویسنده شیعه واقعه اخذ بیعت اجباری از حضرت علی را با آب و تاب تمام و با تمام شاخ و برگ‌های آن نقل می‌کند ولی اینکه عمر (پس از این جریان‌ات) داماد حضرت علی

۱- به خاطر شیوه انتخاب خلیفه که آنها در سقیفه حضور نداشته‌اند نه اصل انتخاب رهبر

۲- حضور قنفذ و خالد بن ولید تقریباً قطعی است ولی حضور عمر در این تهاجم، مشکوک است ضمن اینکه مهاجمین قرار بوده حضرت علی را به بیعت با حضرت ابوبکر رضی الله عنه فرا بخوانند (نه اینکه به قول معروف که می‌گویند اگر به فلانی بگویی فلان شخص را بیاور می‌رود سر او را می‌آورد!) و حضرت ابوبکر رضی الله عنه با دیدن دستهای بسته شده حضرت علی علیه السلام خشمگین شده و دستور می‌دهد دست ایشان را باز کنند.

شده است را پنهان کرده و یا مثل شیخ عباس قمی با آن ذهن خلاق داستانرا می‌فرماید بله این ازدواج واقع شده ولی رابطه زناشویی وجود نداشته است!!!^۱ و اینگونه با پنهانکاری یا مغلطه سعی در مخدوش کردن واقعه‌ای یقینی می‌کنند.

• چسبیدن به استثنائات و رها کردن اصل

اصل بر تحکیم اتحاد است نه ترویج تفرقه. اصل بر ماهیت سخن است نه شخص گوینده. اصل بر عمل است نه دعا. اصل بر صراحت است نه تقیه و...

• جستجو در لایه لای متون در هم تاریخی و یافتن نکاتی بر ضد افرادی که هیچکس آنها را معصوم نمی‌داند و پنهان کردن موارد و نکات مثبت. در یک کلام: بی‌طرف و مانند یک محقق عادل قضاوت نمی‌کنند

• برخی از مفسرین با فراموش کردن این حدیث پیامبر ﷺ که قرآن ۷ بطن دارد و هر بطن آن ۷ بطن دیگر و... ولی طبق نظر آنها: یک آیه فقط متعلق به زمان ظهور امام زمان می‌شود. یک آیه در مدح افرادی خاص. یک آیه در ذم افرادی خاص. یک آیه فقط مربوط به زمان پیامبر. یک آیه فقط مربوط به روز قیامت و... و در انتها چیزی برای ما و زمان حال باقی نمی‌گذارند. در صورتیکه قرآن کتابی است جاویدان برای تمام دوران و همه شرایط و مکان‌ها.^۲

• رد معنا و مفهوم آیات قرآن با یک حدیث و حتی بدتر از آن با یک روایت تاریخی. در حالیکه در حدیث موثقی از رسول اکرم آمده: اگر حدیثی با مفاد آیات قرآن هماهنگ نبود آنرا دور بیندازید. ولی برخی نویسندگان نه تنها در تحریف آیات از برخی احادیث مجعول استفاده می‌کنند بلکه حتی دست به دامان روایات تاریخی نیز می‌شوند^۳

۱- انگار هدف اصلی از ازدواج، رابطه زناشویی است حتی اگر این تر آبگوشتی درست باشد.

۲- البته برخی از آیات قرآن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه می‌باشد ولی آیا این دلیلی برای توجیه نظریات فرقه‌ای می‌شود؟

۳- الغریق یتبعث بکل حشیش.

و بدتر از همه اینکه حتی همین روایات تاریخی، روایات معارض خود را دارند. مثلاً آیاتی که در ستایش اصحاب در بدر و بیعت رضوان و هجرت به مدینه و... نازل شده است را با برخی احادیث و یا داستان‌های تاریخی تحلیل کرده و تلویحاً می‌گویند که عمر و ابوبکر از شمول این آیات خارجند، در حالیکه حتی همین روایات تاریخی، موارد ضد هم دارد. مانند تعریفی که حضرت علی در خطبه ۲۱۹ نهج البلاغه از عمر ابن خطاب دارند.

• نکته عجیب و بچه گانه‌ای که برخی از محققین در استناد به منابع دارند این است که وقتی سؤال می‌کنی چرا تاریخ در مورد فلان قضیه ساکت است. با ژستی حق به جانب اظهار نظر می‌فرمایند که: خفقان موجود در زمان خلفاء اجازه ثبت برخی موارد را نمی‌داده است!!! ولی:

- جای تعجب است که پس چگونه اینهمه نکات منفی وحشتناک بر علیه خلفاء در کتاب بحارالانوار وجود دارد؟ چگونه جمله سلمان که گفت: کردید و نکردید ثبت شده؟ چگونه یک غلام خارجی به نام: ابولولو جرات می‌کند، عمر یعنی خلیفه مقتدر وقت را تهدید به مرگ کند و بعد هم تهدید خودش را عملی کند؟ چطور آن عرب بدوی در مسجد در حضور همه بر می‌خیزد و به عمر می‌گوید اگر خواستی کج شوی تو را با این شمشیر راست می‌کنم؟ چطور آن عرب دیگر به عمر ایراد می‌گیرد که این پارچه‌ای که پوشیده‌ای بیشتر از مقدار بیت المال است و عمر فرزندش را می‌آورد و او شهادت می‌دهد که من سهم خودم را به پدرم داده‌ام؟ این چه دیکتاتوری است که فرزندش زیر تازیانه عدل او جان می‌دهد!!! و چطور خلیفه زورگو و ظالم و ترسو و... بادی گارد نداشته است؟ زیرا اصولاً حکام - با صفاتی که شیعه معرفی می‌کند - همیشه در طول تاریخ، محافظ داشته‌اند و دارند.

- آیا اینهمه مطالبی که بر ضد خلفاء وجود دارد و شما آنرا از لابه لای کتب اهل سنت جمع آوری می‌کنید آیا نشانه خفقان و دیکتاتوری است؟ یا اینکه آنقدر آزادی بوده

که حتی نویسندگان سنی هر داستانی که بر لب مردم در کوچه و بازار بوده را برای جلوگیری از نابودی نوشته اند؟ و اکنون باید با معیارهای کارشناسی، تایید یا رد شود و صرف آمدن آنها در کتب خود آنها نشانه حتمی بر اتفاق افتادن این وقایع نیست.

- آری اگر تلقی ما از آزادی مانند تلقی آمریکا باشد که دول اسلامی را به جرم نقض حقوق بشر محکوم می کند حرفمان درست است ولی من فکر نمی کنم جانی ها، شرابخوارها، سارقین، زناکارها و... در حکومت حضرت علی (علیه السلام) آزاد بوده و از مجازات معاف بوده باشند که عمر و ابوبکر را دیکتاتور بدانیم.

- اینکه حضرت عمر و حضرت ابوبکر از ضعیف ترین و کم اهمیت ترین تیره های قریش بوده و توانستند خلیفه شوند نشان دهنده فضای آزاد و باز سیاسی در آن زمان است.

- مشورت پذیری بالای حضرت عمر (رضی الله عنه) در بیشتر زمینه ها از حضرت علی (علیه السلام) زیرا یک دیکتاتور در هیچ جای تاریخ مشورت پذیر نبوده است.

- عدم قیام و شورش مردمی، حتی در زمان حکومت سخت گیر حضرت عمر. با توجه به روحیه بدوی و عدم انقیاد پذیری اعراب. (بر خلاف زمان حضرت عثمان که با اندک بهانه ای، تمام مردم علم طغیان بر می دارند و ایشان به قتل می رسند).

- وابستگی ها و عصبیت های قومی قبیله ای اجازه ظلم و ستم و یا کشتن افراد را نمی داده دقیقا برای همین، پیامبر اکرم (و حتی ابوذر که تمام قبیله اش راهزن بوده اند) در مکه سالم می ماندند. با اینکه به خدایان زمان توهین می کرده اند.

ما یکی از علل شکست سپاهیان ابرقدرت زمان یعنی ایران را دیکتاتوری و ظلم و ستم پادشاهان ایرانی می دانیم. پس چگونه معتقدیم که: روحیه سلحشور و شهادت طلب سپاه اسلام و پیروزی آنها بر ایران و روم، در خفقان و دیکتاتوری شکل گرفته است!؟.

• گزینش یک قسمت از یک واقعه و پنهان کردن بقیه موارد

نمونه جالب آن جریان فدک می باشد که فقط مدت ۲ سال خلافت حضرت

ابوبکر رضی الله عنه و آن هم فقط مالکیت آن و نه استفاده از عین و نمائات آن از اختیار حضرت فاطمه خارج شد و حضرت عمر پس از خلافت آنرا هم پس داد علت کار حضرت ابوبکر نیز شورش اهل رده و عدم پرداخت زکات و نیاز به تجهیز لشکر اسلام برای سرکوب شورش بوده است. محقق و نویسنده شیعه با قضاوتی کاملاً یکجانبه یک حکم کلی صادر می‌کند و می‌گوید: فدک را غصب کردند. در حالیکه به احتمال قریب به یقین حتی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز زنده بودند از فدک برای تجهیز سپاه اسلام و سرکوب شورش اهل رده استفاده می‌کردند.

• شاخ و برگ دادن به روایات تاریخی یا انتخاب روایاتی که شاخ و برگ بیشتری دارد یا از همه بدتر: مخلوط کردن چند روایت مختلف که دارای موضوع واحدی هستند. نمونه مشخص آن اخذ بیعت از حضرت علی رضی الله عنه در جریان سقیفه است. با بررسی تمامی روایات این نکته مشخص می‌شود که بنی‌هاشم و در راس آنها حضرت علی رضی الله عنه به شیوه انتخابات معترض بوده‌اند و نه به اصل انتخابات. آن هم به خاطر اینکه آنها با وجود قرابت نزدیکتر با پیامبر، حضور نداشته‌اند. نکته دیگر اینکه راهپیمایی دسته‌ای مسلح به سوی خانه حضرت علی به این علت بوده که به حضرت ابوبکر و حضرت عمر خبر می‌رسد عده‌ای در خانه حضرت علی برای شورش تجمع کرده‌اند. ولی به طور قریب به یقین بقیه موارد ساخته ذهن داستان‌سرایان است. زدن سیلی به گوش حضرت زهرا. سقط جنین محسن. آتش زدن در و...^۱ ولی نویسنده شیعه تمام روایات مختلف را کنار هم گذاشته و با ترکیب آنها واقعه را جذاب‌تر و دراماتیک‌تر نشان می‌دهد.

• تحلیل‌های متضاد

نمونه جالب آن این است که ایراد می‌گیرند اگر به قول سنی‌ها رسول خدا برای خودش جانشین نگذاشت پس چرا حضرت ابوبکر رضی الله عنه جانشین گذاشت؟ و چرا حضرت عمر کار را به شوری برگزار کرد؟ و علت این عملکردهای متفاوت چیست؟ من از

۱- در قسمت مربوطه با دلایل محکم و کافی، دروغ بودن این موارد را ثابت می‌کنیم.

علامه‌های خودمان در تعجبیم که چرا همیشه مسائل را به نفع احساساتشان تجزیه و تحلیل می‌کنند! ما وقتی سؤال می‌کنیم چرا امام حسن با معاویه صلح کرد ولی امام حسین با یزید جنگید و امام سجاد فقط نیایش می‌کرد و امام صادق تدریس و امام رضا ولایتعهدی را پذیرفت و... می‌فرمایند: شرایط و اوضاع و احوال متفاوت جامعه و تفاوت حکام و سیاستهای مختلف در هر زمان، مستلزم یک نوع برخورد متفاوت است. که البته این پاسخ، کاملاً صحیح است. ولی تعجب اینجاست که وقتی امام معصوم با آن قدرت روحی و طرفداران از جان گذشته و عنایات الهی، باید طبق مقتضیات زمان عمل کنند چرا ما به حضرت عمر و حضرت ابوبکر برای رفتارهای متفاوت ایراد می‌گیریم؟ حتی درباره برخی رفتارها که می‌گویند عمر بدعت گزار بوده نیز همین پاسخ جاریست. مگر جمهوری اسلامی حسب شرایط سیاسی زمان، به مدت ۳ سال حج واجب را تعطیل نکرد؟ پس حضرت عمر کجا گفته که برای ابد برخی از احکام را صادر کرده و گناه حضرت عمر چیست اگر دیگران این احکام را ابدی کرده‌اند؟ (البته حضرت عمر حکمی بر خلاف سنت پیامبر صادر نکرده و از حضرت علی به تواتر در کتب تاریخی و نامه‌ها می‌باشد که آندو به سنت عمل کردند).

• اشتباه ساده لوحانه دیگری که بسیاری از علمای شیعه مرتکب می‌شوند این است که: به جای آنکه ماهیت و موضوع حدیث را بررسی کرده و به چالش بکشند و آنرا با قرآن تطبیق و با عقل محض (خالی از تعصب) تایید و با فرهنگ آن زمان، هماهنگ کنند به جای اینکارها می‌نشینند و فقط ثقه بودن و یا غیر ثقه بودن سلسله روایت را بررسی می‌کنند^۱. که این چندان سرنخی به انسان نمی‌دهد زیرا:

هر انسان هنگام نقل قول و هر سخن هنگام دهن به دهن شدن دچار تغییرات زیادی

۱- در صورتیکه چه بسا ممکن است یک نفر آدم بد حرف درستی را نقل کرده باشد الله اکبر به فکر بالای علوی که ۱۴۰۰ سال پیش می‌فرماید به سخن نگاه کن و نه به گوینده ولی در طول این ۱۴۰۰ سال همه فقط به گویندگان نظر دارند.

می‌شود. ضمن اینکه طرز برداشت هر کس از یک سخن ممکن است متفاوت باشد. هر سخن تحت شرایط خاص فیزیولوژیکی که گوینده داشته گفته شده. چه بسا انسان در هنگام ناراحتی و خشم، سخنی بگوید ولی بعد آنرا نقض کند (مثال بارز آن سخن پیامبر ﷺ بود که پس از شنیدن خبر شهادت حمزه و مثله شدن او قسم خورد که ۷۰ نفر از مشرکین را بگیرد و مثله کند ولی بعد، مسلمانان را از اینکار به شدت نهی کرده و سخن خود را ابطال فرمودند) پس وقتی حضرت عمر به آن شخصی که می‌گوید اگر آب پیدا نکردم نماز را چه کنم و حضرت عمر به او می‌گوید: نماز نخوان. با توجه به روحیه تند حضرت عمر باید متوجه شویم که این لحن او عتابی بیش نبوده است زیرا تمام متون معتبر تاریخی در حد تواتر حضرت عمر را در برگزاری مناسک دینی فرد سختگیری معرفی می‌کنند.

هر سخن در یک محیط فرهنگی خاص زده می‌شود که افراد حاضر چون در همان محیط زندگی می‌کنند به خوبی منظور گوینده را می‌فهمند ولی آیندگان در فرهنگها و زمانهای دیگر ممکن است دچار اشتباه شده و آن سخن را مطابق فرهنگ (و یا حتی عقاید و سلاقی) خود تجزیه و تحلیل کنند. برای مثال امام خمینی گفتند: راه قدس از کربلا می‌گذرد. در همین زمان فعلی نیز بسیاری از مردم ایران حتی افراد حزب اللهی معنی این سخن را نمی‌دانند و فکر می‌کنند یعنی اینکه اول باید کربلا را گرفت و بعد رفت سراغ قدس. ولی این سخن امام، خطاب به پاسدارانی بود که در زمان جنگ ایران و عراق برای نبرد به لبنان رفته بودند.

هر انسان در طول عمر خود دارای ایده‌ها و روش‌های متفاوت است. اکنون یک نفر که تحت عنوان کلی ثقه معرفی می‌شود آیا در تمام طول عمر خود به یک راه و روش ثابت و مشخص بوده و یا... ضمن اینکه دوران جوانی و میانسالی و پیری در طرز برداشت و احساسات انسان و نوع تفکر او بسیار موثر است. اکنون آن سخن در کدام دوره حیات آن فرد گفته شده؟

افراد سوء استفاده گر در طول تاریخ به راحتی می‌توانسته‌اند به نوشتن نام افراد ثقه، تفکر خود را رواج دهند. زیرا بنا به اعتراف بیشتر مورخین، حتی نسخه برداران و کاتبان هنگام مشاهده یک مطلب و یا موضوع در یک کتاب، نقطه نظرات خود را نه به صورت پاورقی بلکه در متن اصلی کتاب می‌نوشته‌اند! پس آیا بهتر نیست متد علمی و تحقیقی جدیدتر و کارآمدتری را جهت استناد به احادیث مد نظر قرار دهیم؟

• یکی دیگر از اشتباهات محققین شیعه آن است که مسائلی که طبق شرایط یک دوره ایجاد شده است را به دوره‌های قبل یا بعد سرایت می‌دهند. به عنوان مثال در تبیین بیعت حضرت علی و همکاری ایشان با خلفاء، می‌گویند امام رضا علیه السلام نیز ولایت عهدی مامون را پذیرفت. در حالیکه امام رضا علیه السلام می‌فرمایند بین کشته شدن و قبول این امر مخیر شدم. ضمن اینکه شرایط زمانی و مکانی و حتی فرهنگی این دو امام بسیار متفاوت است. مثال دیگر وقتی است که می‌پرسیم چرا حضرت علی در رابطه با فلان خلیفه فلان نکته مثبت را گفته یا فلان حرکت مثبت را انجام داده. پاسخ می‌دهند از باب مماشات بوده یا تقیه و توریه را پیش می‌کشند. در حالیکه این موارد طبق متون معتبر تاریخی متعلق به زمان امام صادق علیه السلام به بعد بوده است (بصورت گسترده و آن هم توسط توده شیعه و نه رهبران آن مانند امام صادق) و در صدر اسلام به صورت بسیار موردی (فقط عمار یاسر که آن هم به خاطر نداشتن قبیله مطرح و فقر مادی و زیر شکنجه و خطر مرگ کفار و...) وجود داشته. دلیل محکم ما سخن حضرت علی علیه السلام به عبدالرحمن ابن عوف است که فرمودند من طبق سنت پیامبر و نظر قرآن و روش خودم عمل می‌کنم که اگر تقیه و توریه و مماشات جا داشت جایش دقیقاً همینجا بود. ولی حضرت علی علیه السلام می‌خواسته‌اند به ما به ظاهر شیعیان بگویند که تحت هیچ شرایطی نمی‌توانی مصلحت را فدای حقیقت کنی یا برای یک ریال پول یا یک ذره آبروی نداشته، تحت عنوان تقیه^۱

۱- عجیب است پس تکلیف این حدیث چه می‌شود: حق را بگو اگر چه هلاک تو در آن باشد که در حقیقت نجات تو در آن است و باطل را رها کن هر چند نجات تو در آن باشد که در حقیقت هلاک تو در آن است.

دست به دروغ و نیرنگ بزنی..

• منطق غلط

در بررسی قضایای تاریخی نمی‌توان مانند اصول ریاض گفت ۲+۲ می‌شود^۱ زیرا در جهان واقعی بسیار کمند کسانی که مانند علی ۱ باشند و یا مانند ابوجهل ۰ بلکه بیشتر انسانها در دامنه‌ای بین ۰ و ۱ در نوسانند. و مظهر حق کامل و باطل کامل، بسیار کمیاب است (و فقط مخصوص فیلمها است) برای همین، محقق شیعه سؤال می‌کند که اگر حضرت علی علیه السلام حق بود، حضرت عمر و حضرت ابوبکر به ناچار باطل بودند.^۲ ولی مگر حضرت علی علیه السلام در پاسخ ابن عباس در جریان خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه نمی‌فرمایند: انی اکره عن اختلاف: من از اختلاف کراهت دارم. این یعنی اینکه ایشان حتی در اندیشه مخالفت هم نبوده‌اند چه برسد به دشمنی و نبرد و تضاد...

• طبق بسیاری از آیات قرآن مانند: ﴿فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ [فاطر: ۴۳]. و قوانین مسلم علمی و تجارب تاریخی، خداوند، جهان را از روی یکسری اصول ثابت اداره می‌کند که همین نکته نیز یکی از دلایل عدالت و حکمت اوست. ولی برخی محققین تحلیلهای متضاد و منحصر به فردی روی وقایع تاریخی می‌گذارند که فقط مخصوص زمان و عده‌ای خاص می‌شود! مثلاً می‌گویند عمر و ابوبکر پایه گذار تحریف و تضعیف اسلام بودند ولی پادشاهان و علمای صفویه که در این زمینه نقش بیشتری داشته و به زمان ما نزدیکتر و متعلق به همین آب و خاک بوده‌اند را فراموش می‌کنند. در حالیکه از دیگر سو هیچگاه یک یا دو نفر نتوانسته‌اند مسیر تاریخ را عوض کنند. یا اینکه عمر و ابوبکر باعث بدبختی مسلمین هستند در حالیکه هیتلر ۶۰

این حدیث یعنی حتی اگر بنا باشد هلاک هم شوی باید حق را بگویی و دست به دامان تقیه و توریه و... نشوی. تازه این دستور برای ما شیعیان است چگونه ممکن است خود امامان بهتر از این حدیث عمل نکنند؟

۱- مانند آقای فضل الله کمپانی که در کتابشان برای تایید نظرات خود، مسایل پیچیده ریاضی طرح کرده‌اند.

۲- دقیقاً مثل سخن جرج بوش که گفت: هر کس با ما نیست با تروریست‌هاست.

سال قبل آلمان را به ورطه نابودی کشاند ولی اکنون، آلمان یکی از ملل قدرتمند جهان است و...

• تمسک به استدلالات قدیمی و از کار افتاده نویسندگان ده قرن قبل

برخی از نویسندگانی که بر طریق جدل، کتاب می‌نویسند تا جایی که امکان دارد از این اصطلاحات استفاده نکرده و به قول معروف این کلمات را به عنوان آخرین تیر ترکش نگه می‌دارند: تقیه، مصلحت، توریه، مماشات، تقدیر، شرایط زمان. و هر گاه که به بن بست برخورد کرده و هیچ راهی نداشته باشند دست به دامان این کلمات می‌شوند. البته باید دانست که مواردی از این دست متعلق به نویسندگان هزار سال پیش است و در زمانه فعلی کاربردی ندارد و فقط می‌تواند تعداد اندکی از طلاب حوزه‌ها و پیرمردها و پیرزن‌ها را قانع کند. و دیگر زمان آن گذشته که با اصطلاحاتی مبهم و گنگ و پا در هوا مانند مصلحت، معجزه، مماشات، توریه، تسامح، تقیه و از همین قبیل مصالح شیطانی، حقایق تاریخی را ابتدا تجزیه و تحلیل و سپس تاویل و در نهایت، تحریف کرد.

تنهاترین و شاید قویترین مستمسک تمامی نویسندگان شیعه، وجود احادیثی است که در کتب اهل سنت نیز وجود دارد^۱ و در ظاهر به نفع عقاید شیعه و به ضرر اهل سنت می‌باشد. در جای جای کتابهای شیعیان و حتی وبلاگهای فراوانی که در این اخیر نوشته شده از این مورد به عنوان قویترین دلیل شیعه یاد می‌شود که اکنون من در رد این ادعای پوچ، موارد زیر را برای روشن شدن ذهن خواننده عزیز بیان می‌کنم البته امیدوارم طولانی بودن این قسمت را بر من ببخشید زیرا مهمترین و بیشترین دلیلی که نویسندگان شیعه همیشه به آن اشاره می‌کنند همین مورد است و اگر این تنها برگ برنده از دست آنها گرفته شود دیگر هیچ دلیلی برای ادعاهای پوچ خود در دست ندارند^۲.

۱- مانند: صحیح بخاری و صحیح مسلم و...

۲- استاد مطهری می‌گوید: «چند سال پیش در مؤسسه حسینیّه ارشاد دو سخنرانی ایراد کردم که عنوانش «کتابسوزی اسکندریه» بود و بی‌پایگی آنرا روشن کردم. یادم هست که بعد از پایان این سخنرانی‌ها، از مؤمن

احادیث موجود در کتب اهل سنت که شیعه به نفع خود به آنها استناد می‌کند. شاید این دلیل جدلی مهم‌ترین برگه برنده شیعه در تمامی مناظرات و نوشته‌ها باشد که برای روشن شدن ذهن شما توصیه می‌کنم مطالب زیر را به دقت مورد مطالعه قرار دهید:

۱- اولین نوشته‌ها به ۲ قرن پس از رحلت پیامبر ﷺ باز می‌گردد. یعنی حدود ۵ نسل بعد. آیا مکتوب کردن نقل قولهای شفاهی احادیث و روایاتی که در کوچه و بازار بر سر زبان غالیان و صدیقان و کذابان و یهودیان و مومنان و... بوده آنهم پس از ۲۵۰ سال، صد در صد صحیح است و هیچ جای ایراد و خطایی در آن نیست؟ اگر چه نویسنده اش، سنی هم باشد طبق اصول علمی و پژوهشی نمی‌توان برای هر حدیث یا روایت (به خصوص واحد یا بدون قرینه) بدون در نظر گرفتن سایر موارد و شرایط، اعتبار کامل و صد در صد قائل شد.^۱

۲- ما در کتب شیعه نیز به موارد ضد و نقیض بسیار زیادی برخورد می‌کنیم (مثلاً در جامع الاحادیث بروجردی ۵ حدیث مختلف و متضاد از زراره داریم - یا بحارالانوار که سرشار از احادیث متضاد و متناقض است) این نشان دهنده این موضوع است که نویسندگان کتب تاریخی و یا حدیثی و حتی مسندها و سایر کتب در نوشتن مطالب اهمیتی به تضاد و تناقضهای موجود نمی‌داده و فقط از باب جمع‌آوری دست به این کار

مقدسی نامه‌ای دریافتیم به این مضمون که تو چه داعی داری که دروغ بودن این قصه را اثبات کنی؟! بگذار اگر دروغ هم هست، مردم بگویند. زیرا دروغی است به مصلحت، و تبلیغی است بر علیه عمر بن الخطاب و عمرو بن العاص!!^۲

۱- طرفه آنکه برخی علما و عوام شیعه سیره ابن هشام را رد می‌کنند در حالیکه قدیمی‌ترین و معتبرترین سیره‌ای است که ابن هشام آنرا از روی مطالب ابن اسحاق شیعه، جمع‌آوری کرده ابن اسحاقی که نسل دوم اسلام را درک کرده است. تمامی محققین غربی و سنی صحت سیره ابن هشام را پذیرفته‌اند ولی چون در آن، خلفاء لعن نشده‌اند مورد تایید علماء واقع نمی‌شود بر عکس کتاب جعلی سلیم ابن قیس. آری به زودی مشخص می‌شود جایگاه کدام یک از این دو کتاب در آتش است...

می زده اند.

۳- محققین و اسلام شناسان غربی از بین انبوه کتب و منابع مسلمانان (که اکثراً متعلق به برادران اهل سنت است) مطالبی را بر علیه اسلام و حتی شخص نبی اکرم پیدا کرده و عنوان می کنند که آقا اینها را شما در کتب خودتان نوشته اید. جالب است که تنها نقطه اتکاء شیعه در مناظرات و استدلال علیه سنی ها همین نکته است: آقا این مطالب در کتب اهل سنت هم نوشته شده است! گرچه اشتراک این آبشخور، برای خودش جای تحقیق و سؤال فراوان دارد!

۴- محققان ما فکر می کنند نویسندگان سنی مانند نویسندگان شیعه باید واقعیات ناخوشانید را کتمان می کردند و فکر می کنند میچ آنها را گرفته اند در صورتیکه برادران سنی من مانند محققان شیعه، آرمانگرا نبوده بلکه واقعگرا و رئالیست هستند و واقعیت را می نویسند البته شیعه فقط آن واقعیاتی را از کتب سنت، قبول دارد که به نفع او و خوشایند او باشد و موضوعات دیگر را با دیده تمسخر و دروغ نگاه می کند.

۵- شاید ۹۰٪ احادیثی که از طریق شیعه نقل قول شده یا مورد استناد قرار می گیرد مربوط به اهل سنت است پس بیان یک مطلب به نفع شیعه از لایه لای این متون، جایی برای فخر فروشی ندارد زیرا راهی جز این وجود ندارد و بیشتر مطالب از طریق برادران اهل سنت، نقل قول شده، دست شیعه در این زمینه (یعنی اولین منابع روایی یا مکتوب) تا حدود زیادی خالی است.

۶- برادران اهل سنت مانند شیعیان، شخصیت عظیمی برای پیامبر ﷺ قائل بوده و مانند ما ایشان را خاتم انبیاء و بهترین پیامبر و... می دانند ولی اگر سری به کتب تاریخی و روایی آنها بیندازی مشاهده می کنی که برخی داستان ها و روایات دروغین و تا حدی ناپسند علیه پیامبر اکرم نیز در کتب آنها وجود دارد که به احتمال فراوان، بدون غرض و فقط به خاطر جمع آوری یا سهل انگاری، ثبت شده است. خوب، وقتی در مورد پیامبر اکرم چنین اتفاق افتاده چرا ما فکر می کنیم هر چه در کتب اهل سنت بر علیه عمر و

ابوبکر آمده راست است؟ با توجه به این نکته که بر خلاف پیامبر اکرم، حضرت عمر و حضرت ابوبکر، هیچگونه قداستی (از نقطه نظر عصمت و یا خلافت منصوص الهی) نزد ایشان ندارد. نتیجه اینکه: آنها پیامبر ﷺ و حضرت عمر و حضرت ابوبکر را قبول دارند و روایات و داستانهای دروغین بر علیه این اشخاص (و حتی علیه حضرت علی) در کتب آنها وجود دارد ولی شیعه معتقد است روایاتی از این دست، که مربوط به پیامبر ﷺ و حضرت علی است دروغ و روایاتی که علیه حضرت عمر و حضرت ابوبکر است راست است! که بچه‌گانه و مضحک بودن چنین استدلالی از ظاهر آن به خوبی روشن است.

۷- ما می‌دانیم که مجلسی در بحارالانوار همه احادیث و روایات ضد و نقیض را صرف نظر از صحت و سقم آنها فقط جمع آوری کرده و در برخی موارد، نظر شخصی خود را نیز پیرامون آن حدیث آورده است. نویسندگان سنی نیز (به جز در مورد کتبی که به نام صحاح معروفند) در کتبشان، شان نزولهای مختلف پیرامون یک آیه و روایات مختلف و بعضاً ضد و نقیضی را آورده و بعضاً نظر خود را درباره صحت و سقم و چگونگی آن حدیث بیان کرده‌اند ولی تنها هنر نویسندگان یا محقق شیعه آن است که در این میان، فقط روایات و شان نزولهایی که به نفع خودش است را از بین کتب اهل سنت جمع آوری کرده و نه به روایات ضد آن اشاره می‌کنند و نه نظر نویسندگان سنی را درباره صحت و سقم آن حدیث می‌آورند و صرفاً مانند بچه‌ها با هیاهو مدعی می‌شوند که در کتب خود آنها هم نوشته شده!

۸- نویسندگان سنی از باب جمع آوری و جلوگیری از نابودی، احادیث موجود را نوشته‌اند. مانند کاری که مجلسی با نوشتن بحارالانوار انجام داد. اگر کسی پیرامون بحارالانوار تحقیق جامعی انجام دهد می‌تواند مطالب وحشتناک زیادی را بر علیه شیعه جمع‌آوری نماید. ولی آیا این روش علمی است؟ مطالب فراوانی (حتی در حد تواتر) مبنی بر تحریف قرآن (در حالیکه می‌دانیم معتقد به این موضوع، کافر است) یا همکاری و اظهار تواضع امامان با خلفای بنی‌عباس و بنی‌امیه. یا اینکه عدد امامان که ۱۳ می‌باشد

و از این دست، مطالبی که حتی اظهار آن از سوی یک شیعه، حکم تکفیر او را در پی دارد. به همین دلیل، احادیث را چه در کتب شیعه باشد چه در کتب سنی باید با معیار: قرآن، فرهنگ همان زمان و همان مردم، سنت نبوی و عقل محض مورد سنجش و بررسی علمی همه جانبه قرار داد.

۹- به احتمال فراوان، نویسندگان سنی ۳۰۰ سال پس از هجرت، تحصیلات آکادمیک برای تعیین و تشخیص علمی و کارشناسانه احادیث و روایات و تعیین صحت و سقم آنها نداشته‌اند بلکه صرفاً و فقط برای جلوگیری از نابودی احادیثی که بر سر زبان مردم کوچه و بازار بوده است آنها را جمع‌آوری می‌کرده‌اند. به همین دلیل بهترین روش برای تشخیص صحت و سقم یک حدیث یا قصه، بررسی و سنجش آن در کنار روایات و سخنان و اتفاقات قطعی دیگر است. مثلاً روایات توهین آمیز و بسیار زشتی که به حضرت عمر نسبت می‌دهند مبنی بر درهم آمیختن آب با شراب و نوشیدن آن توسط او در زمان خلافتش! ولی مگر ممکن است علی دخترش را به یک شرابخوار بدهد؟ آن هم دختر فاطمه را؟ یعنی نوه پیامبر را؟ مگر می‌شود عربی که به حضرت عمر، گیر می‌دهد که چرا پارچه عبای تو یک وجب بلندتر است آنگاه بنشیند تا حضرت عمر شراب بخورد؟ تا او برود در جنگ با ایران یا روم کشته شود؟ مگر می‌شود حاکمی عملی را انجام دهد و بعد جلوی مردم را از انجام همان عمل بگیرد و تازه با کمک همین مردم فاسد و بی‌حال، سه امپراطوری را به زمین بزند؟ پس اگر کمی سلولهای خاکستری مغز خودمان (که ابوجهل‌ها فاقد آنند) را بکار بیندازیم متوجه می‌شویم این احادیث و روایات (یا همان اسرائیلیات) در زمانهای بعدی توسط یهودیان مکار برای گسترش فساد در امت اسلامی و موجه جلوه دادن آن، ساخته و از طریق آنها وارد کتب اهل سنت شده است. (البته تهمتهای دیگری نیز علیه حضرت عمر وجود دارد که من به خاطر رعایت ادب و به تمسک از پیشوایم علی از نوشتن آنها خودداری می‌کنم) براستی آیا می‌شود حضرت عمر اینگونه آدمی بوده و آنگاه علی پس از مرگ او آن سخنان را در تعریف و

ستایش از او بیان کرده باشد.^۱

۱۰- آیا می‌توان باور کرد یهودیان و مسیحیانی که ضربه شست اسلام را از همان لحظه نخست درک کرده بودند بیکار نشسته و دست به جعل روایات و احادیث نزده باشند؟ به شهادت تاریخ، موارد زیادی که به اسرائیلیات معروف است ناخواسته وارد متون نویسندگان مسلمان شده است. و مسلماً آنها داستان‌هایی می‌ساخته‌اند که ایجاد تفرقه و نفاق کند و جالب است که اسلافشان هنوز که هنوز است دارند از ثمره آن استفاده می‌کنند.

۱۱- بیشتر این احادیث، احادیث مکمل یا ضد نیز دارند که حتی ممکن است در کتب شیعه نیز وجود داشته باشد، ولی برادران محقق من، فقط احادیثی که به نفع خودشان است را جمع‌آوری می‌کنند. و احادیث موجود در کتب شیعه را با بهانه‌هایی مانند تقیه و مصلحت نادیده می‌گیرند.

۱۲- محققین شیعه در بررسی این احادیث، سلسله روات و راستگو و دروغگو بودن و صحت و سقم حدیث و انطباق یا عدم انطباق آن با آیات قرآن را در نظر نمی‌گیرند، معیار عقل سلیم و به دور از تعصب را فراموش می‌کنند و فقط همینکه یک نفر سنی آن را در کتابش نوشته و به ضرر خود آنهاست، کافی است.

۱۳- اگر کسی اندکی باهوش باشد متوجه می‌شود که برخی از احادیث منتسب به پیامبر ﷺ از روی اتفاقات بعدی، جعل شده است. مانند نوشته‌های کتابی که در قرن چهارم هجری پیدا می‌شود (کتاب سلیم ابن قیس) و در آن از قول پیامبر ﷺ می‌خوانیم که عدد ائمه ۱۲ (و در جایی ۱۳) است. یا دلخوری و آزار حضرت فاطمه از حضرت عمر و حضرت ابوبکر و پس از آن این حدیث که: هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده^۲ و... (در حالیکه در جایی دیگر پیامبر اکرم به دخترشان

۱- در قسمت علی بهترین میزان خطبه آن حضرت را در ستایش از عمر مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم.

۲- بعید نیست سازنده این احادیث یهوینی بوده باشند که به وجود اختلاف میان شیعه و سنی پی برده بودند.

می‌فرماید: فکر نکنی دختر من بودن برای تو سودی دارد فقط عمل توسست که در نزد خدا ملاک است - به عبارتی دیگر در دستگاه خداوند، پارتی بازی و تفاوت میان انسانها وجود ندارد - آیات قرآن و روش پیامبر ﷺ و حضرت علی به طور قاطع این نکته را تایید می‌کند و چرا پیامبری که اینهمه سفارش به عدل و مساوات کرده‌اند باید میان فرزندان خود تفاوت قائل شوند و فقط درباره حضرت فاطمه چنین سخنی گفته باشند و هزاران چرای دیگر که عقل سلیم پاسخی برای آن ندارد، گرچه عقل مریض می‌تواند پاسخهای فراوانی تحت عنوان: توریه و تقیه و غیب بینی و آینده بینی و مماشات و مصلحت و... برای آن فراهم کند).

۱۴- برای انسان، جای تعجب است که اگر مطالبی که در کتب علمای اهل سنت وجود دارد مدرک و دلیلی برای تایید نظریات شیعه است پس چرا آنها خودشان به این مطالب بی‌عقیده‌اند؟! آیا می‌توان گفت: تاثیر علم و ایمان در روحیه آنها ایجاد حالت تعصب و کج فکری کرده؟ پس بهتر نیست کسی دنبال علم نرود؟ یا اینکه می‌گویید آنها نیز منافق بودند و برای کسب مقام خلافت مسلمان شدند!! و یا همه آنها متعصب و کج فکر بوده‌اند! یا اینکه آنها نیز مانند تمام اصحاب پس از پیامبر (البته به قول سلیم ابن قیس) مرتد شدند؟ با اینهمه پس چرا چنین مطالب فراوانی را در تایید مقام والای حضرت علی (علیه السلام) در کتب خود آورده‌اند؟ زیرا اصولاً متعصبین و حسودان واقعی و حقیقی، سعی می‌کنند فضایل دیگران را کتمان و خدشه دار کنند یعنی دقیقاً همان کاری که نویسندۀ شیعه با شخصیت ابوبکر و عمر انجام می‌دهد!!! براستی آیا فکر می‌کنید عطار و مولوی و سعدی و خیام هم، نادان بودند یا مغرض و حسود؟ شاید هم طبق همان کلک قدیمی می‌گویید: تقیه می‌کردند؟

۱۵- برخی از احادیث و روایاتی که شیعه به آنها استناد می‌کند صحیح است ولی

۱- البته به غیر از افرادی مانند علامه امینی که در کتاب الغدير نوشته: نشناختن حق حضرت ابوبکر (رضی الله عنه)، جنایت فاحشی به شمار می‌آید.

ربطی به کسانی که اکنون خود را شیعه می‌نامند ندارد. مانند این حدیث پیامبر که: علی و شیعیانش رستگارند. مسلم است که منظور پیامبر از شیعه، یاران حضرت علی در همان دوره بوده و ما می‌دانیم حضرت علی در خصوص نبرد با خوارج از سوی پیامبر اجازه داشته و پیامبر از طریق وحی برخی از دشمنی‌های بعدی با حضرت علی را می‌دانسته‌اند و در همین خصوص فرموده‌اند: یاران علی رستگارند. و این موضوع هیچ ربطی به بهره برداری‌های سیاسی شیعه در زمانه فعلی ندارد.

۱۶- اگر صرف وجود حدیث یا روایتی در کتب اهل سنت دال بر صحت آن باشد پس دیگر علم رجال و درایه و روایه و تطبیق احادیث با عقل و قرآن و... چه فایده‌ای دارد؟ و چرا به خودمان دردرس مطالعه این علوم سخت را بدهیم کافی است طبق این اصل عمل کنیم: هر حدیثی که در کتب اهل سنت بود و به نفع ما هم بود آن حدیث صحیح است و هر حدیثی که در کتب اهل سنت است و به نفع ما نیست، ساخته‌امویان و جاعلان حدیث و طرفداران خلفای راشدین است!

۱۷- ما می‌دانیم که افرادی با گرایشها و عقاید متفاوت در سپاه حضرت علی وجود داشته‌اند. عده‌ای از آنها انسانهایی خوب و مسلمانانی راستین بوده‌اند و احادیثی که از زبان پیامبر ﷺ در فضیلت حضرت علی را به خاطر داشته‌اند مرتب برای احتجاج و کوبیدن حریف به کار می‌برده‌اند در حالیکه در زمان خلافت حضرت عمر و حضرت ابوبکر و حتی تا قرن‌ها پس از آن کسی نیازی به بازگو کردن احادیثی که پیامبر ﷺ به نفع ابوبکر و عمر گفته بود نداشته زیرا این دو نفر دشمنی نداشتند. عده‌ای نیز در سپاه علی بوده‌اند که تندرو و افراطی بوده و حتی حضرت علی نیز آنها را قبول نداشته‌اند این افراد عمدتاً جزو قاتلین و شورشیان علیه حضرت عثمان بوده‌اند و اگر حضرت علی، شکست می‌خورد مطمئن بودند که به دست بنی امیه و سایر اصحاب پیامبر ﷺ به قتل می‌رسند مسلم است که این افراد که کشتن عثمان و سرپیچی از دستور حضرت علی برایشان کار آسانی بوده دروغ بستن بر پیامبر برایشان کاری داشته است این افراد احادیث زیادی را به

دروغ از جانب پیامبر در فضیلت حضرت علی ساخته و نشر می‌داده‌اند. ما در کتب تاریخی قدیمی و معتبر در جریان جنگهای جمل و صفین و نهروان نشانی از این احادیث نمی‌بینیم. در صورتی که جا داشت حضرت علی و اصحاب ایشان از این احادیث استفاده می‌کردند. (حتی در نامه‌نگاریهایی که بین حضرت علی با مخالفین وجود داشته) پس مسلم است که این احادیث از زمان خلافت امام حسن و برقراری صلح و قیام مختار و... ساخته شده است (احادیثی مانند الحق مع علی و علی مع الحق یا علی خیر البشر یا...).

۱۸- حتی تواتر یک قصه نمی‌تواند دلیل قاطعی بر صحت همه جانبه آن باشد حتی اگر در کتب اهل سنت نیز وجود داشته باشد. چند نمونه جالب آن: یکی شیوه وضو گرفتن است که پیامبر اکرم ﷺ ۲۳ سال روزی ۵ مرتبه وضو می‌گرفتند ولی اکنون در شیوه انجام آن اختلاف است و دیگر تعداد دفعات تکبیری که در نماز میت گفته می‌شود. پیامبر اکرم ﷺ در طول ۲۳ سال برای افراد بسیار زیادی (حتی منافقین مدینه که آیات در منع از آن نازل شد) نماز میت خواندند ولی دقیقاً پس از رحلت ایشان در تعداد دفعات تکبیر بین تمام اصحاب، اختلاف بوجود آمد. لازم به ذکر است که این نمونه‌ها نه داستان است که به آن شاخ و برگ داده شود و نه دربردارنده منافع سیاسی یا قومی و قبیله‌ای، با اینهمه درباره آن اینهمه اختلاف وجود دارد وای به حال داستان‌هایی که در پس آنها منافع و تضادهای سیاسی نیز وجود دارد. مورد دیگر داستان قطام و تحریک ابن ملجم، برای کشتن حضرت علی ﷺ است.^۱ ماجرای عریش (سایه بان) در جنگ بدر که عنوان می‌کند پیامبر ﷺ، از آنجا جریان نبرد را پی‌گیری می‌کرد. افسانه غرانیق و صدها داستان دیگر که اکنون برای محققین، هیچ جای شکی بر دروغ بودن آن باقی نمانده است. البته این موارد از آنجا که سیاسی نیست و عواطف کور عوام را تحریک نمی‌کند توسط محققین شیعه نیز، رد شده است ولی کسی جرات رد کردن داستان‌هایی که منبع ارتزاق عده‌ای شده

۱- دکتر شهیدی در کتاب علی از زبان علی با ترس و لرز عنوان می‌کند که: این ماجرا دروغ است ولی چه کسی جرات عنوان آنرا دارد؟

است را ندارد!!!!.

۱۹- چه کسی مطمئن است و می‌تواند قسم بخورد که چه کسی سنی است و چه کسی شیعه؟ سنی‌ها ابن ابی الحدید را که عاشق علی بوده شیعه می‌دانند و شیعه‌ها در شیعه بودن ابن اسحاق، شک دارند زیرا حقیقت را نوشته و در کتابش به حضرت عمر و حضرت ابوبکر فحش نداده است آری در طول تاریخ، هر کس حقیقت را فهمیده چماق تعصبات مذهبی بر سر او فرود آمده است. (البته از آنجا که انسانهای فهیم و عالقدر از شائبه هر گونه فرقه‌ای دور بوده‌اند اکنون نیز در اینکه مثلاً فردوسی یا امام محمد غزالی چه دینی داشته‌اند بسیار جای بحث و گفتگوست و بهترین پاسخ همان است که غزالی می‌دهد: من در شرعیات، مذهب قرآن و در عقلیات مذهب برهان دارم. روحش شاد).

۲۰- ما می‌دانیم در مقام استدلال یا ارائه یک روش و شیوه در هر نوع تحقیقی همان روش استدلالی می‌تواند علیه خود ما نیز بکار گرفته شود اگر این استدلال شیعه درست باشد یعنی هر چه در کتب اهل سنت وجود دارد و به نفع ما و به ضرر آنهاست را باید قبول کرد آنها نیز خواهند گفت در کتب بحارالانوار و حتی اصول کافی و کتب شریعتی (که بنا به اعتراف خودش در ستایش و عشق به علی و حتی اطرافیان او مانند سلمان و ابوذر، بسیار تندرو بوده) یا من لا یحضر الفقیه شیخ صدوق^۱ و کتب: علامه برقی و آیت الله مصطفی طباطبایی و آیت الله غروی (اصفهانی) و آیت الله زنگنه و آیت الله سنگلجی و... که همگی جزو علمای متخصص و طراز اول شیعه هستند نیز مطالب بسیار زیادی حتی در نقض مهمترین اصل مذهب شیعه یعنی امامت وجود دارد پس طبق استدلال شما این موارد می‌تواند علیه شما مدرک و دلیل واقع شود!.

۲۱- این اصل که هر فرهنگ و عقیده‌ای در سایر فرهنگها و عقاید تاثیر گذاشته و متقابلاً از آنها تاثیر می‌گیرد اصلی است که به تجربه و تحقیق ثابت شده است. ما می‌دانیم

۱- به عنوان مثال شیخ صدوق در این کتاب، غالیانی که اُشهد أن علیاً ولی الله را در اذان اضافه کرده‌اند لعنت کرده است!.

که حد اقل تا ۴ قرن پیش (یعنی قبل از حکومت صفویه) بسیاری از جوامع سنی و شیعه در شهرهای مختلف ایران براحتی و آزادی کامل در کنار یکدیگر زندگی می‌کرده‌اند (حتی هم اینک نیز در عراق یا نواحی مرزی مانند مهاباد و نقده و... شیعه و سنی در کنار هم زندگی می‌کنند) و مسلم است که کتب اهل سنت نمی‌توانسته خود را از تاثیر عقاید شیعه مصون نگاه دارد برای همین بسیار محتمل است که برخی از آراء و عقاید شیعه به صورت مستقیم یا تغییر شکل یافته وارد کتب اهل سنت شده باشد. قرینه محکم برای تایید این فرضیه آن است که علمای شیعه و سنی متفق القولند که دروغهایی از جانب یهودیان به نام اسرائیلیات وارد کتب روایی و تاریخی مسلمانان شده است دروغهایی حتی در حد تواتر (مانند شاخ و برگهایی که به واقعه معراج داده شده یا افسانه غرانیق و حتی تحریف و حذف و زیاد شدن قرآن و...) پس وقتی آراء غیر مسلمان‌ها به این راحتی وارد کتب مسلمین می‌شود بسیار محتمل‌تر است که آراء دو گروه عمده از مسلمانان (یعنی شیعه و سنی) وارد کتب یکدیگر شده باشد. این فرضیه هنگامی محکم‌تر می‌شود که ما بدانیم اختلاف عقیدتی و سیاسی ما بین شیعه و سنی به مرور و طی سده‌های بعد و به خصوص از دوران صفویه به این سو شدت گرفته و نویسندگان اولیه اهل سنت (به خاطر کمرنگ بودن شدت اختلافات بین شیعه و سنی و همچنین بدون در موضع اقتدار) دقتی در ثبت این احادیث نداشته‌اند.

۲۲- ما می‌دانیم که در لابه لای کتب قدیمی اهل سنت به خصوص کتب تاریخی و حدیثی و حتی دو صحیح مسلم و بخاری مطالب اشتباه و خطایی علیه پیامبر گرامی اسلام وجود دارد اکنون آیا درست است که طبق این استدلال برادران محقق شیعه یک نفر مسیحی غربی بیاید و بگوید: آقای مسلمان در کتب خود شما این مطالب زشت، علیه پیامبر شما وجود دارد؟ (مانند افسانه غرانیق) کما اینکه مستشرقین و اسلام شناسان مغرض غربی در نوشته‌های خودشان، کم از این حیلۀ کثیف و غیر علمی استفاده نکرده‌اند که ما بعضاً در کتب شیعه مشاهده می‌کنیم که نویسندگان شیعه به آنها تاخته‌اند

پس چرا نوبت به مجادله بین شیعه و سنی که می‌شود می‌توان از این حربۀ کثیف غیر علمی سود جست؟

۲۳- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث معتبر و معروفی فرموده اند: آنچه از من به شما می‌رسد را با قرآن مطابق دهید اگر موافق قرآن بود قبول کنید و اگر مخالف قرآن بود آنرا به دیوار بکوبید! ولی ایشان در هیچ حدیثی نفرموده اند: اگر احادیث من در کتب اهل سنت بود و به نفع شیعه هم بود آنرا قبول کنید! هنگام تطبیق احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله با آیات قرآن نیز باید سیاق آیات قبل و بعدی را نیز در نظر بگیریم. ولی عجیب است که حتی یکی از آیات مورد نظر شیعه را نمی‌توان با توجه به آیات قبل و بعد آن تفسیر کرد! و حتماً برای فهم آن باید به روایات و افسانه‌های تاریخی رجوع کنیم. تازه کار به اینجا ختم نمی‌شود بلکه باید از بین انبوه داستانها و روایات متضاد و مختلف آن روایتی را گزینش کنیم که بیشتر با عقاید شیعه جور در می‌آید. باز هم کار به اینجا ختم نمی‌شود و اکثر این آیات اگر با سلیقه شیعه تفسیر شود با اصول و قواعد کلی زبان عرب جور در نمی‌آید پس باید به استثنائات این زبان رجوع کرد و فقط پس از اینهمه دوز و کلک می‌توان عقیده‌ای فرقه‌ای را ثابت کرد.

۲۴- این دلیلی است که شاید فقط بتوان در مقابل برادران اهل سنت به آن تمسک کرد ولی پاسخ من شیعه را چه می‌دهید که هم کتب اهل سنت را پر از اشتباه می‌دانم و هم کتب شما را پر از دروغ و غلو و افسانه؟ مانند اینکه به یک مسیحی بی‌اعتقاد بگوییم بیا به مسیح ایمان بیاور زیرا در کتاب قرآن نیز حقانیت او تایید شده! آن مسیحی با پوزخند به تو می‌گوید: خوب من نه اسلام را قبول دارم نه مسیحیت را!!

۲۵- این دلیل در صورتی درست است که خود برادران اهل سنت تمام مطالب کتب خودشان را قبول داشته باشند ولی در عصر حاضر (و نه در زمانهای پر از تعصب گذشته) محققین خود آنها نیز معترفند که برخی اشتباهات در کتب قدیمی آنها وجود دارد.

۲۶- برخی از احادیث که در کتب اهل سنت و به ضرر خلفاء وجود دارد مسلم است

که توسط اطرافیان خلفای بنی امیه و بنی عباس ساخته شده است. مانند احادیثی که می‌گوید حضرت عمر یا حضرت ابوبکر شراب می‌نوشیده اند! مسلم است که این احادیث را ساخته‌اند تا سرپوشی باشد برای شرب خمر توسط خودشان! یعنی وقتی ابوبکر و عمر شراب خورده‌اند پس ما هم می‌توانیم و وقتی آنها به اهل بیت ظلم کرده‌اند پس ما هم می‌توانیم!.

۲۷- تمام اعتقادات شیعه یک صحت جزئی و اولیه دارد ولی در قرون بعدی بعثت نفوذ اندیشه‌های غالیان و نفوذ فرهنگ مسیحیت و یهود و ایرانی و هندی به آنها شاخ و برگ داده شده و دچار غلو و خرافه و زیاده‌روی شده و علت اینکه علمای شیعه برای تمام اشتباهات و نتیجه‌گیری‌های غلط خود یک یا چند آیه و حدیث و داستان در چنته دارند وجود همین صحت اولیه و جزئی است. برای مثال: پیامبر اکرم جهت طلب آمرزش و آموزش عبرت‌گیری به دیگران به قبرستان بقیع می‌رفته‌اند ولی ساختن گنبد و بارگاه و ضریح و زیارت‌نامه خوانی و دور ضریح گشتن (مانند کعبه) قفل و طلب شفا و بوسیدن درو دیوار و براه انداختن گروه ارکستر و... به هیچ وجه در سنت و روش ایشان جایی نداشته و قطعاً از فرهنگ ایرانی مسیحی وارد فرهنگ شیعه شده است. به همین ترتیب زیاده رویهای دیگر را بررسی کنید مانند سفارش به دوستی با علی که سر از ولایت مطلقه و خلافت و امامت و... و درآورده است.

۲۸- این استدلال شما در صورتی صحیح است که شما نیز تمام مطالب موجود در کتب خودتان مانند اصول کافی و یا «بحارالانوار» را قبول داشته باشید ولی به عنوان مثال ما می‌دانیم یکی از چهار کتاب اصلی شیعه کتاب «من لا یحضر الفقیه» شیخ صدوق است او در این کتاب، غالیانی که جمله اشهد ان علی ولی الله را در اذان اضافه کرده‌اند را لعنت کرده است پس چرا شما فقط می‌گویید نباید این جمله را به نیت اذان گفت (این هم یکی دیگر از همان کلاههای شرعی) یا ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم که در اصول کافی به آن اشاره شده است ولی شما آنرا قبول ندارید و...

۲۹- پیروان باب و مکتب بهائیت نیز مطالب فراوانی به نفع خود از بین کتب شیعه بیرون کشیده‌اند (به خصوص در زمینه ظهور منجی) پس آیا آنها نیز با این ادعای پوچ می‌توانند حرف خود را به کرسی بنشانند.

۳۰- کسی چه می‌داند شاید در برابر آنهمه دلیل قرآنی و روایی و عقلی و اجماعی، وجود این مطالب، فتنه‌ای از سوی خداوند برای گمراهی شیعیان باشد.

۳۱- در مقام تحقیق و دوری از تعصب، به جا و شایسته است وقتی مطلبی از کتب اهل سنت نقل می‌شود مطالب و روایات مخالف آن نیز که در همان کتاب وجود دارد نقل شود و حتی اگر نویسنده پیرامون آن مطلب توضیحاتی داده آن توضیحات، نوشته شود نه این که با انتخاب و بیرون کشیدن یک مطلب، مانند بچه‌ها به هو کردن پردازیم.

۳۲- در انتها باید گفت: مگر سنی‌ها دشمن خونی حضرت علی علیه السلام هستند که می‌گویند آنها در کتاب‌های خودشان هم نوشته‌اند. آنها بر خلاف آنچه که روحانیون در مغز ما کرده‌اند علی را بهتر از ما می‌شناسند و بیشتر از ما دوست دارند. و همانطور که به نفع حضرت علی مطالبی را در کتب خودشان نوشته‌اند به نفع حضرت عمر و حضرت ابوبکر نیز مطالب زیادی در کتب آنها وجود دارد.

۳۳- در اینکه چرا در کتب اهل سنت یا شیعه مطالبی به نفع طرف مقابل وجود دارد نباید از تاثیر و تاثر و تقابل فرهنگها و عقاید این دو گروه غافل ماند. زیرا این اصل در علم تاریخ و جامعه شناسی با اثبات رسیده که دین و مذهب و روایات تاریخی یکی از دهها عناصر تشکیل‌دهنده هر فرهنگی می‌باشند و تمام فرهنگ‌های جهان همیشه با یکدیگر در حال تبدل و داد و ستد بوده از یکدیگر تاثیر پذیرفته و در هم تاثیر می‌گذارند. دین اسلام و مذاهب موجود در آن نیز از این امر مستثنی نمی‌باشد. اگر به کتب روایی شیعه و سنی نگاهی محققانه داشته باشیم به خوبی متوجه می‌شویم که داستانهای تحت عنوان اسراییلیات از قوم یهود به آنها راه یافته است. و همینطور از طریق فرهنگ ایرانی و حتی هندی و مسیحی موضوعاتی وارد فرهنگ اسلامی شده است. و حتی یکی از عللی

که باعث شکل گیری مذهب شیعه شد همین نکته است یعنی تئوریسینهای شیعه مطالبی که به نفع خودشان در کتب اهل سنت بود را انتخاب کرده و عقاید خود را بر مبنای آن پایه ریزی کردند و طرفه اینجاست که اکنون پس از ۱۴ قرن می گویند این مطالب در کتب اهل سنت هم وجود دارد! ولی از این نکته غافلند که در ابتدا وجود همین موارد در کتب اهل سنت دستاویز شیعه برای اعلام موجودیت شد! نکته دیگر اینکه اهل سنت حضرت علی را به عنوان خلیفه چهارم و صحابی بزرگوار پیامبر ﷺ قبول داشته و در نوشتن آنچه به نفع ایشان بوده ابایی نداشته‌اند و در ابتدای امر که هنوز تشیع شکل منسجمی به خود نگرفته بود برای آنها مهم نبوده که تحقیق و تاملی در صحت و سقم این موارد داشته باشند چون حضرت علی نیز مانند بقیه صحابه برای آنها دارای ارج و قرب خاصی بوده است. خلاصه آنکه: شیعه در ابتدا دانسته یا ندانسته و مستقیم یا غیرمستقیم اصول مورد علاقه خودش را با خرافات موجود در کتب اهل سنت (که آن هم بر اثر تاثیر فرهنگ یهود و مسیحی و حتی ایرانی و شیعیان کوفی و غالیان و... نوشته شده) وفق داده و از آنها تاثیر گرفته و آنها را در خودش هضم کرده و اکنون می گوید این مطالب در کتب خود آنها هم هست! نمونه بارز آن اعتقاد به موعود و منجی می باشد. که از طریق فرهنگ یهود وارد فرهنگ مسیحی و از آنجا وارد فرهنگ اسلامی و کتب اهل سنت شد و شیعه می خواهد به نفع خود از آن استفاده کند. طرفه آنکه حدیث منسوب به نبی اکرم می گوید: نام آن موعود همانم من و نام پدرش همانم پدر من است. در صورتی که نام پدر حضرت مهدی، حسن بوده و نه عبدالله!

۳۴- مبانی نظری، ایدئولوژی و تئوری شیعه بر اساس دروغهای (آحاد) موجود در کتب اهل سنت در قرن اول هجری شکل گرفت و بر همین مبانی در قرون بعدی بسط یافت و در سطح توده شیعه به جریان درآمد.

۳۵- در کتب شیعه نیز مطالب فراوانی به نفع حضرت عمرؓ و حضرت ابوبکرؓ وجود دارد که شما آنها را با چوب تقیه حراج می کنید. حضرت علی در نهج البلاغه پس

از کشته شدن حضرت عمر از او تعریف و تمجید کرده و در نامه‌های خود به معاویه، خلافت آن دو نفر را تایید نموده است. شریعتی که شیعه است در کتاب حجر ابن عدی حکومت حضرت عمر و حضرت ابوبکر را بهترین حکومتها دانسته و خطبه موجود در نهج البلاغه را متعلق به حضرت علی و در ستایش حضرت عمر می‌داند در اصول کافی امام صادق در پاسخ آن زن می‌گوید آن دو نفر (عمر و ابوبکر) را دوست داشته باش و...

۳۶- شیخ صدوق یکی از پایه گذاران فقه شیعه است و کتاب «من لایحضر الفقیه» او یکی از چهار کتاب اصلی شیعه است. او در این کتاب غالیان را لعنت کرده که جمله «اشهد ان علی ولی الله» را وارد اذان کرده‌اند. پس شما که به کتب اصلی و مرجع خود عقیده ندارید حق ندارید مطلبی را از کتب اهل سنت شاهد بیاورید.

۳۷- در کتب شیعه حتی کتب مرجعی مانند اصول کافی و بحار الانوار مطالب اشتباه، کفر آمیز و خرافی وحشتناکی وجود دارد از قبیل تحریف قرآن، ترس و خضوع امامان در برابر خلفای بنی عباس یا بنی امیه، گفتگوی الاغ با پیامبر، هر کس انار بخورد به بهشت می‌رود و... آیا درست است که سنی‌ها شما را به این بهانه تکفیر کنند که آقا در کتب خود شما این مطالب نوشته شده است؟

۳۸- برخی از روایات دروغ از طریق غلاه و رافضی‌ها و باند ابن سبأ وارد کتب اهل سنت شده است زیرا

نویسندگان سنی نیز مانند علامه مجلسی از باب جمع آوری هر چه را به دستشان می‌رسیده در کتابهای خودشان ثبت می‌کرده‌اند.

جذابیت داستان گونه برخی از روایات آنها را ترغیب به ثبت می‌کرده است. از آنجا که تمام برادران اهل سنت حضرت علی را به عنوان فردی بسیار عالم و متقی و خلیفه چهارم قبول دارند و حتی برخی مانند ابن ابی الحدید او را افضل همه صحابه می‌دانسته‌اند در نقل این احادیث تردید نکرده‌اند.

دسته بندیهای فرقه‌ای و سیاسی در قرون بعدی تشدید شده و در ابتدایی که

نویسندگان سنی اینگونه روایات را ثبت و نقل می‌کرده‌اند تضادی وجود نداشته است تا آنها دقتی در تعیین دروغ از راست داشته باشند.

ثبت و کتابت بسیاری از کتب قدیمی بدون کارشناسی به عمل می‌آمده به عنوان مثال مورخی (حتی سنی) که سر رشته‌ای از علوم قرآنی نداشته روایت «انما ولیکم الله» را منسوب به حضرت علی معرفی می‌کند ولی چنانچه به زودی شرح می‌دهیم ایرادات بسیاری به سیاق آیه و ارتباط آن با خلافت حضرت علی علیه السلام وارد است که فقط یک کارشناس علوم قرآنی از آن مطلع است.

۳۹- نگاه به بسیاری از وقایع از دید مثبت و از موضع قدرت مانند آن شاعری که حمله حضرت عمر به خانه حضرت فاطمه را نقطه مثبتی برای عمر تلقی کرده و حتی در شعرش تعریف و تمجید هم میکند مسلماً اگر حضرت علی به سمت خانه حضرت عمر حمله می‌کرد شاعر شیعی نیز از اینکار و ایستادن حضرت علی مقابل شخصیتی چون حضرت عمر، تعریف و تمجید می‌کرد.

۴۰- پس به این نتیجه می‌رسیم که وجود یک مطلب در نوشته‌های برادران اهل سنت دلیل بر صحت آن نیست بلکه معیار صحت یک روایت یا حدیث در هر کتابی: قدمت آن و نزدیک بودن آن است به شخص گوینده یا زمان اتفاق. عقلانی بودن آن.

صداقت گوینده یا سلسله روات. (اسناد روایت)

تطبیق آن سخن با قرآن (هم با روح کلی قرآن و هم با آیات مشخص)

تطبیق با سایر احادیث و روایات معتبرتر و قطعی‌تر.

تطبیق با شرایط همان زمان و همان فرهنگ.

تطبیق آن سخن یا حادثه با: کل سخنان آن گوینده در طول عمرش و یا با کل روش شخص گوینده در طول عمرش.

درک علت بیان آن سخن یا موضوع که در چه شرایطی و به چه دلیل و در چه

فرهنگی و در برابر چه افرادی و برای چه گفته شده است.

به عنوان یکی از تحلیلهای رایج نویسندگان شیعه این سخن منتسب به پیامبر ﷺ که در کتب اهل سنت نیز وجود دارد: هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است. سپس می‌گویند: فاطمه از عمر و ابوبکر، خشمگین بود. آنگاه نتیجه می‌گیرند عمر و ابوبکر موجب خشم پیامبر ﷺ و خداوند شده و در نتیجه جهنمی هستند. در اینجا این سؤال به ذهن خطور می‌کند که پیامبر ﷺ برای چه این سخن را گفتند؟ آیا در زمان حیات پیامبر اکرم، مردم مدینه فاطمه را اذیت می‌کردند؟ پاسخ منفی است. مسلماً خواهید گفت: پیامبر با علم غیب می‌دانسته که عمر و ابوبکر پس از او موجب آزار فاطمه خواهند شد! ولی در اینجا مساله پیچیده‌تر می‌شود اگر پیامبر ﷺ این موضوع را می‌دانسته و می‌دانسته آن دو نفر موجب شهادت فاطمه و غصب خلافت و تحریف اسلام و... می‌شوند پس چرا اینهمه آنها را به خود نزدیک کرد؟ مگر ابوبکر به دلیل همین نزدیکی همیشگی با پیامبر ﷺ نتوانست در سقیفه خلیفه شود؟ چرا پیامبر ﷺ در جنگ تبوک او را علمدار لشکر کرد؟ چرا در سفر حج سال هفتم هجری او را امیر حجاج کرد؟ چرا هجرت تاریخی و سرنوشت ساز خود را از خانه او شروع کرد و فقط او را از این موضوع آگاه ساخت و فقط او در آن لحظاتی که کفار قصد جان پیامبر ﷺ را داشتند در غار در کنار او بود؟ چرا همیشه با او مشورت می‌کرد؟ چرا به او اجازه خرج مداوم در زمینه آزادی برده‌ها و هزینه نبردها خرید زمین مسجد و غیره را می‌داد؟ چرا در ایام بیماری ایشان ابوبکر امام جماعت مسجد بود؟ چرا با دختر او و دختر حضرت عمر ازدواج کرد؟ چرا عایشه را اینقدر دوست داشت؟ چرا خواست در ایام بیماری در اتاق عایشه بستری شود؟ چرا طبق سیره ابن هشام (که تردید در صحت آن فقط علامت حماقت است) فقط ابوبکر حق داشت درب خانه‌اش بروی مسجد النبی، باز باشد و در همه خانه‌ها بسته شود؟ و هزاران چرای دیگر که محقق شیعه با هزار جور تفسیر و توجیه و دوز و کلک، قصد تخطئه آنرا می‌کند! ولی برای ذهنی که بیمار نیست این سئوالها بی پاسخ می‌ماند!

بیایید برای درک بهتر وقایع، خود را به آن زمان ببریم. عایشه دختری تیزهوش و پر جنب و جوش و بسیار جوان بوده. فاطمه با علی ازدواج می‌کند و بچه دار می‌شود ولی عایشه نه! به علت گسترش شایعه‌ای دروغ^۱، حضرت علی به پیامبر، توصیه می‌کند که عایشه را طلاق دهد! آیا همینها کافی نیست عایشه اندوهگین شود؟ اگر نگاهی به ناقل حدیث (هر کس فاطمه را آزار دهد مرا آزار داده) ببندازیم، با تعجب به نام عایشه برمی‌خوریم و آنگاه متوجه می‌شویم پیامبر اکرم تحت چه شرایطی و خطاب به چه کسی و برای چه این سخن را فرموده‌اند! البته در برخی متون دیگر نیز آمده که حضرت علی پس از ازدواج با فاطمه قصد ازدواج با یک دختر از قبیله بنی مخزوم (احتمالاً دختر ابوجهل) را داشته که باز مانند همیشه جنجال‌ها و شایعات خاله زنی باعث آزار حضرت فاطمه شده و پیامبر اکرم ﷺ می‌گویند: هر کس فاطمه را آزار دهد مرا آزار داده. و حضرت علی از این ازدواج منصرف می‌شوند^۲. اکنون چرا محقق مرد ایرانی قرن بیستمی خودش را داخل دعوای خاله زنی ۱۴۰۰ سال پیش اعراب کرده است. و الله اعلم.

۱- که اگر از طریق وحی دروغ بودن آن اعلام نمی‌شد همین نیز توسط شیعه باعث داستانسرایی‌هایی علیه عایشه می‌شد.

۲- البته روحانی صفوی ممکن است بگوید پیامبر اکرم خودشان با دختر ابوسفیان ازدواج کردند چرا باید علی را از ازدواج با دختر ابوجهل منع کنند. پاسخ: ۱- دشمنی و عداوت ابوجهل و ابوسفیان مانند هم نبوده ۲- قیاس، عملی شیطانی و در مذهب شیعه باطل است (یعنی نمی‌توان علی را با حضرت محمد قیاس کرد ۳- پیامبر اکرم می‌توانسته‌اند در آن واحد بیش از ۴ زن انتخاب کنند ولی دیگران از جمله حضرت علی شرعاً چنین اجازه‌ای نداشته‌اند پس در اینجا نیز قیاس کنید و بگویید علی می‌تواند بیش از ۴ زن بگیرد ۴- بیشتر ازدواجهای پیامبر جنبه سیاسی داشته و هدفی در پشت آن پنهان بوده ولی ازدواج حضرت علی با دختر ابوجهل هیچ نتیجه‌ای در بر نداشته است. ۵- پیامبر اکرم حضرت علی را از ازدواج با دختر ابوجهل منع نکرده‌اند بلکه نظر شخصی خود را گفته و فرموده‌اند هر که فاطمه را آزار دهد مرا آزرده است ۶- قرینه آنکه تا حضرت فاطمه زنده بودند حضرت علی ازدواج نکردند (بر خلاف رسم اکثر اعراب که در آن واحد چند زن داشته‌اند) ولی پس از رحلت حضرت فاطمه با چندین زن ازدواج می‌کنند؟

(البته در راویان این حدیث، جای حرف و نقل زیاد است و ظاهراً آدمهای درستی نبوده‌اند ولی در اینجا، به عنوان یک موضوع تحقیقاتی، مصرانه از برادران محقق شیعه درخواست می‌کنم که بیان کنند علت بیان این سخن پیامبر گرامی اسلام - هر کس فاطمه را آزار دهد.... - چه بوده است؟ زیرا موضوع از دو حالت خارج نیست: اگر این روایت، آحاد است که به آن اعتباری نیست و اگر متواتر است باید بتوانید به سؤالات زیر پاسخ دهید:

علت بیان این سخنان از جانب پیامبر اکرم چه بوده است؟ یعنی چه اتفاقی افتاد تا باعث شد پیامبر اکرم این سخن را بیان کنند؟ پیامبر که بدون مقدمه چنین سخنی را نگفته‌اند و اگر هم بدون مقدمه گفته‌اند (یعنی پیامبر اکرم نسبت به آینده خبر می‌دادند) آیا گزارشی در تاریخ ثبت شده که حاضرین - جمعیت مدینه حدود ۳۰ هزار نفر بوده - که علم غیب نداشته‌اند علت بیان این سخن را از نبی اکرم سؤال کرده باشند که یا رسول الله کسی که فاطمه را اذیت نکرده پس شما برای چه این سخن را فرمودید؟!).

تحلیل دیگر: داستان‌ها و روایاتی در منابع سنی و شیعه آمده که حضرت علی علیه السلام خلیفه یا وصی و یا جانشین پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است سنی‌ها نیز این احادیث را قبول دارند ولی می‌گویند منظور پیامبر اکرم، خلیفه بلافصل نبوده بلکه علی خلیفه چهارم بوده است. و در رابطه اقتدا و پیروی از حضرت عمر و حضرت ابوبکر نیز در کتب آنها احادیثی وجود دارد. اگر این داستانها و احادیث بنا بر عقیده شیعه صحیح باشد چرا حتی یک نفر هم در سقیفه به آنها اشاره نکرد ولی ابوبکر با یک حدیث: *الأئمة من قریش* (امامان از قریشند) توانست انصار را از صحنه بیرون کند؟ چرا علی هیچ کجای تاریخ نه در سقیفه و نه در نهج البلاغه و نه در نامه‌هایی که به معاویه نوشته‌اند به این احادیث متواتر و شایع (البته به اعتقاد شیعه) که همه آنها می‌دانسته‌اند احتجاج و اشاره نکرده‌اند؟ شاید بگویید ایشان برای حفظ مصلحت اسلام سکوت کردند ولی ایشان نه در هنگامی که پس از دفن پیامبر از خانه بیرون آمدند و نه در مقابل معاویه و نه هیچ جای دیگر، سکوت نکرده و

صحبت کردند ولی اشاره‌ای به آیه تبلیغ و احادیث پیامبر ﷺ در زمینه خلافت خودشان نداشته‌اند؟ بلکه تمام اعتراض ایشان به خاطر غیبت ایشان در سقیفه و اخذ تصمیم بدون حضور و مشورت با بنی‌هاشم بوده و تمام استدلال ایشان نیز وجود رابطه خویشاوندی و سابقه در اسلام بوده؟

- یکی دیگر از اشتباهات محققین و نویسندگان ما برگزیدن شیوه جدل به جای بحث است. در مجادله هر یک از دو طرف می‌خواهد نظر خود را به هر ترتیب، ثابت کند ولی در بحث و مباحثه دو طرف بدون هیچگونه تعصب و کینه‌ای می‌نشینند و راه حل خوب و منطقی و درست را با مخلوط کردن آراء و نظرات مختلف، به دست می‌آورند. و تا مردم کشور من روش دوم جزء فرهنگشان در نیاید در همه زمینه‌ها شکست می‌خورند از مجلس گرفته تا کابینه و شوراهای شهر و....

- تکیه و بزرگنمایی اخبار واحد و عدم توجه به سایر اخبار واحد یا متواتر که ضد خبر مورد علاقه آنهاست! مثلاً یک قصه را از دل کتب تاریخی بیرون می‌کشند که حضرت عمر چون حکم تیمم را نمی‌دانسته به شخص سائل می‌گوید: نماز نخوان! ولی حتی به اعتراف اساتید شیعه (تشیع در مسیر تاریخ) حضرت عمر در برگزاری مناسک دینی فردی بسیار سختگیر بوده و حتی وقتی از ضربه ابولولو بیهوش می‌شود با یادآوری نماز او که دارد قضا می‌شود او را به هوش می‌آورند و صدها خبر متواتر دیگر که حضرت عمر را در انجام مراسم دینی فردی سختگیر نشان می‌دهد.

- تطبیق افراد یک مکتب، با فلسفه و هدف اصلی آن مکتب: این یک اشتباه بزرگ است زیرا همانطور که مذهب شیعه حقیقی را نمی‌توان با مطالعه افرادی مانند من شناخت، مذهب سنت را نیز نباید با افراد تندرو و خشن سنی تطبیق داد.

- مسامحه و سهل انگاری در امور مورد علاقه و سخت گیری و دقت در اموری که با آن مخالفند. برای مثال من به یکی از حضرات گفتم برخی از افراد در بین همسایگان و یا اقوام خود افراد فقیر و بیکار و مستحق سراغ دارند ولی بلند می‌شوند و برای چندمین

بار به کربلا می‌روند. آیا اگر امام حسین زنده بودند آنها را توبیخ نمی‌کردند؟ و آقا فرمودند: نمی‌شود کاری کرد، مردم عاشقند! یا گفتم چرا به کسانی که اسم خود را عبدالرضا و کلبعلی و... می‌گذارند یا در مراسم عاشورا صدای سگ می‌کنند و... اعتراض نمی‌کنید؟ باز پاسخ فرمودند: مردم عاشقند! آری بی توجهی به بدبختی اطرافیان و گناهان شرک آلود را به راحتی می‌توان با به لجن کشیدن کلمه مقدس عشق، ماست مالی کرد ولی کوچکترین خطای صحابه بزرگوار پیامبر از زیر دید تیز بین محقق شیعه مخفی نمی‌ماند!!!.

- اشتباه دیگر محققین آن است که همه چیز را با هم مخلوط می‌کنند و قاعده ثابتی در رد یا تایید مطالب ندارند و تمام هدفشان تایید یا رد یک مطلب است از هر طریقی که شد. به عنوان نمونه: آیه قرآن را با حدیث رد می‌کنند و حدیث را با آیه قرآن.
- برخی از تحلیلهای محققین بر مبنای آراء و نظرات مطرح شده در عصر حاضر است مانند این نظریه‌های احمقانه که: نظر حضرت عمر درباره حکومت، مانند عقیده ماکیاول بوده و یا اینکه آنها حکومت را جنبه‌ای سیاسی داده و جنبه مذهبی آنرا کنار گذاشته و معتقد به جدایی دین از سیاست بوده‌اند!!! ولی آن زمان، حاکم از مردم و مردم از حاکم جدا نبوده دین جزو فرهنگ مردم و فرهنگ جزئی از دین و همه اینها در داخل هم به عنوان یک مجموعه عمل می‌کرده و این تزاها و بحثهای نظری مسخره، متعلق به عصر جدید است^۱...

• **کلی گویی و ابهام:** به عنوان مثال می‌گویند حضرت عمر و حضرت ابوبکر در جنگ احد فرار کردند. سؤال اینجاست:

۱- به عنوان یک مثال خنده دار دیگر، که متوجه شوید با چه انسانهای احمقی طرف هستیم در کتاب یکی از اساتید دانشگاه درباره عمر و حضرت ابوبکر^{رضی الله عنهما} نوشته بود: عناصر نفوذی!!! ولی شما که این دو نفر را نادان و کم شعور نشان می‌دهید چطور اینقدر باهوش بوده‌اند که در مکه فهمیدند می‌شود ۲۳ سال بعد در مدینه خلیفه شد!!! من از حماقت نویسندگان تعجب نمی‌کنم تعجب من از خریّت خوانندگان این کتابهاست.

مگر در صحنه و میدان رزم تمام مسلمانان، دور تا دور پیامبر حلقه زده بودند که شما می‌گویید پیامبر را تنها گذاشته و فرار کردند؟ سری به سیره معتبر ابن هشام بزنید در این سیره از آنجا که مربوط به نوشته‌های ابن اسحاق در قرن اول هجری است، تعصب و جاهلیتی وجود نداشته او می‌گوید: آنها به همراه چند تن دیگر با شنیدن خبر رحلت پیامبر، غمگین در گوشه‌ای نشسته بوده‌اند.

به جز حضرت علی علیه السلام و ابودجانه و زبیر و طلحه، چه کسی فرار نکرد که آنها فرار نکردند؟ براستی اگر بناست ایرادهای بنی اسرائیلی بگیریم باید سؤال کنیم آیا ابوذر و سعد ابن عباد و سعد ابن معاذ و بلال و سلمان فارسی... هم فرار کردند؟ زیرا در متون تاریخی از وجود این افراد نیز در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله خبری نیست! و شیعه نیز همه این افراد را قبول دارد.

• هر جا به اصطلاح معروف، کم می‌آورند موارد فرعی و جزئی را به اصول اساسی و کلی تسری می‌دهند. ما طبق روح کلی آیات قرآن و احادیث و روایات و داستان‌های تاریخی می‌دانیم اصل بر بیان حقیقت است و تقیه فقط به خاطر حفظ نفس، یک مورد بسیار جزئی است که به ندرت ممکن است برای یک نفر در طول عمرش پیش بیاید. ولی این آقایان هر جا به بن بست بر خورد می‌کنند می‌گویند: امام تقیه کردند (دقت کنید امام و نه یک فرد عادی، در کنار آن اضافه کنید به این اعتقاد شیعه که امام از ساعت مرگ خود و از قاتل خود و از امور غیبی آگاه است و تقیه برای حفظ نفس است. پس امام برای چه باید تقیه کنند؟!!!) مانند موردی که زنی از امام صادق علیه السلام درباره حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت عمر، سؤال می‌کند امام می‌فرماید: آنها را دوست داشته باش. و آیت الله خویی در توجیه این حدیث می‌گوید: امام تقیه کرده‌اند؟^۱ نعوذ بالله یعنی در پاسخ به

۱- دقت داشته باشید که زمان امام صادق از آنجا که مصادف با سقوط بنی امیه و روی کار آمدن بنی عباس بوده است فضای سیاسی نسبتاً بازی بوجود آمده که به همین دلیل امام صادق می‌توانند اینهمه در نشر علم تلاش کرده و شاگردان فراوانی را به جهان اسلام معرفی کنند در کنار این باید دانست که بنی عباس از قبیله

زنها و بچه‌ها نیز، امام تقیه می‌کرده‌اند؟ آن هم چنین سئوالات ساده‌ای! پس تکلیف هدایت و ارشاد و راهنمایی خلق و تولی و تبری و امر به معروف و نهی از منکر و... چه می‌شود؟ وقتی که امام حتی -نعوذ بالله- نمی‌تواند یک پرسش ساده را پاسخ دهد؟ تو را به خدا بیایید و به خاطر اغراض شخصی و فرافکنی بی‌عرضه‌گی‌های خود، دست از تحریف و مسخ کردن چهره والای امامان ما، بردارید.

- قبل از تحقیق یا نوشتن مطلبی با این پیش ذهن شروع می‌کنند که مقام فرد مورد علاقه خود را بالا ببرند -به هر طریق- و مقام فرد منفور را نیز پایین بیاورند -به هر طریق- باز با این پیش ذهن که این رفتار آنها مورد رضایت و خشنودی خداوند و ائمه واقع می‌شود. البته برای نابودی یک چیزی نباید خوب حمله کرد بلکه باید: بد دفاع کرد. یکی از علل سست شدن مبانی دینی در جامعه همین بد دفاع کردن‌ها و دروغ بستن‌هاست.

- یکی از دلایل محقق شیعه در رد یا تایید یک نفر، موافقان یا مخالفان آن شخصند در این صورت این سؤال پیش می‌آید که ملاک شما چیست؟ اگر صرف یک سخن یا یک یا دو حرکت می‌تواند مبنی بر دشمنی دو نفر یا حق بودن یک طرف و باطل بودن طرف دیگر باشد در این صورت به عنوان مثال: حضرت عمر با خالد ابن ولید دشمنی خاصی داشته و اولین کاری که پس از به قدرت رسیدن می‌کند این است که او را کنار می‌گذارد! و خالد با حضرت علی ضد بوده پس آیا می‌توان در این میانه با اینگونه استدلال‌ات، چیزی را مشخص کرد؟ و نتیجه گرفت که: پس خالد با علی دوست بوده؟!!!
- برداشت وقایع گذشته طبق روایات زمانه حال: وقتی انسان در تاریخ می‌خواند که خالد ابن ولیدی که عامل اصلی شهادت ۷۰ نفر از مسلمانان در احد بود براحتهی راهی مدینه می‌شود تا اسلام بیاورد و پیامبر ﷺ نیز اسلام او را قبول می‌کند دچار تعجب

بنی‌هاشم بوده و با خاندان اهل بیت رابطه خویشاوندی نزدیکتری داشته‌اند تا با قبیله‌های عمر و حضرت ابوبکر ﷺ که امام به جای بیان حقیقت تقیه کنند...

می‌شویم. یا وقتی مناسبات بشمارای که میان حضرت علی و خلفاء بوده است را می‌خوانیم تعجب میکنیم. پاسخ اینجاست: آقای محقق و نویسنده قرن بیستمی، اعراب ۱۴ قرن قبل، مانند ما کینه‌ای نبوده‌اند آنها مانند مردان زن صفت این زمانه زود رنج نبوده‌اند که بر سر هر مساله کوچک و بی‌اهمیتی دعوای خاله زنی راه بیندازند. پس:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه باشد در نوشتن شیر، شیر
 • خلط مبحث و موضوعات بی‌ربط را به مربوط کردن: بارزترین آنها چسباندن واقعه غدیر به مساله خلافت است. درست است که واقعه غدیر توسط بیشتر سنی‌ها نقل شده (اصلاً شیعه‌ای در آن زمان نبوده برای همین با آب و تاب فراوان می‌گویند: تمام سنی‌ها آنرا تایید کرده‌اند!!!) ولی این موضوع، چه دخلی به مطالب انحرافی شما دارد؟

• یکی از روش‌های جدلی بسیار مسخره‌ای که برخی نویسندگان شیعه از آن استفاده می‌کنند این است که به یک نفر سنی می‌گویند: بیا با هم مجادله کنیم و مبنای دلایل خود را کتب نویسندگان سنی می‌گیریم. اگر موردی بود که ما آنرا تایید کردیم و در کتابهای شما هم بود آن را قبول می‌کنیم و شما هم باید نظر ما را قبول کنید. ولی بقیه موارد اختلافی را دور می‌ریزیم. پس اگر دلیلی بر خلافت حضرت علی بود قبول می‌کنیم ولی چون خلافت حضرت عمر و حضرت ابوبکر محل اختلاف است نقطه اشتراک را پذیرفته و موارد اختلافی را رها می‌کنیم... ولی طبق این استدلال برادران شیعه من ممکن است یک نفر کشیش مسیحی بیاید و به یک نفر مسلمان بگوید آقای مسلمان در کتاب شما یعنی قرآن به این نکته که عیسی رسول خداست اشاره شده و ما مسیحیان نیز عیسی را پیامبر خدا می‌دانیم ولی ما حضرت محمد را به عنوان پیامبر قبول نداریم و در پیامبری او محل اختلاف است پس شما هم بیایید مسیحی شوید چون هر دوی ما به پیامبری عیسی معتقدیم!!!

• آنقدر مدلول روشن و صریح آیات قرآن را جهت به کرسی نشاندن یک عقیده و کوبیدن یک عقیده یا یک عده دیگر توسط سایر احادیث و شبهات دیگر زیر سؤال

می‌برند که دیگر اصولاً هیچ آیه‌ای جهت استناد باقی نمی‌ماند. نمونه روشن آن آیاتی است که در ستایش اصحاب پیامبر ﷺ نازل شده. آنقدر حدیث و دلیل پیرامون این آیات می‌آورند تا مثلاً ثابت کنند در بین اصحاب، افراد بد هم بوده‌اند. در صورتیکه این یک فرع و استثناء است و اکثر اصحاب پیامبر ﷺ، پاک و با ایمان بوده و پاک و مومن هم از دنیا رفتند ولی شیعه مانند همیشه که اصل را رها می‌کند و به سراغ فرع می‌رود اینجا نیز چنین می‌کند (برای بهشتی شدن: اصل بر عمل صالح و ایمان است نه شفاعت. اصل بر عمل است نه دعا. اصل بر خداست و نه امام و اصل بر تعقل و تحقیق است نه تقلید و...)

- سخنان و کتب افرادی که سال‌ها و قرن‌ها قبل وفات کرده‌اند برای آنها وحی منزل است. صرفاً به این دلیل که آنها عنوان: علامه را داشته‌اند. مانند اینکه ابوعلی سینا زنده شود و بخواهد بدون طی دوره‌های دانشگاهی و کسب مجوز و... مطب پزشکی دایر کند!!!!

- به جای پاسخ به سؤال شما سؤال جدید مطرح می‌کنند. مثلاً می‌پرسی: چرا در سقیفه هیچکس اشاره‌ای به غدیر نکرده؟ آنها می‌پرسند: مگر می‌شود در غدیر در آن گرمای شدید پیامبر مردم را نگهدارد که بگوید علی را دوست داشته باشید؟^۱
- ما می‌دانیم که:

آیات قرآن ۱۰۰٪ صحیح و درست بوده و از جانب خداوند می‌باشد.
 به طور میانگین: امکان صحت روایات و داستانهای تاریخی، ۵۰٪ است.
 امکان اعتبار یک حدیث بین ۰ تا ۱۰۰ درصد است.
 امکان انطباق یک داستان تاریخی (در صورت صحت) با یک حدیث (آن هم در صورت صحت) ۲۰ درصد است.

در انتها امکان انطباق تمامی این موارد (باز هم در صورت صحت) با یک مصداق

۱- در بخش سقیفه و غدیر به این شبهه پاسخ داده‌ایم.

خارجی (مثلا زید) ۱۰ درصد است.

یعنی احتمال انطباق مفاد یک حدیث با شخص مثلا حضرت ابوبکر رضی الله عنه یا حضرت عمر و... یک به صد است!!! یعنی محققین ما با چنین احتمالاتی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را روانه دوزخ می کنند!

• مردم ما باید بدانند بسیاری از محققین گرانقدر که تعدادی از آنها نیز روحانی هستند در زمینه تجزیه و تحلیل های تاریخی به هیچ وجه شایسته الگو شدن و پیروی را ندارند زیرا:

در طول ۲۸ سالی که از انقلاب گذشت به خوبی نشان دادند که به اندازه یک سر سوزن قدرت درک شرایط اجتماعی ایران را هم ندارند یعنی حتی درک درستی از جامعه حالی که در آن زندگی می کنند، پس به طریق اولی صلاحیت درک مسائل جامعه و فرهنگ عرب ۱۴۰۰ سال پیش را هم نخواهند داشت. جدایی روحانیت از سیاست نیز هیچ ربطی به جدایی دین از سیاست ندارد. زیرا اگر دین این است که آقایان دارند همان بهتر که از سیاست جدا باشد!.

تا به حال حتی یک مورد هم مشاهده نشده که یک نفر روحانی به اشتباهش اعتراف کند.

حتی یک مورد هم دیده نشده که یک روحانی عذرخواهی کرده باشد.
حتی یک مورد هم دیده نشده که یک نفر روحانی مشورت پذیر بوده و به سخن دیگران عمل کند ممکن است در ظاهر ژست مشورت پذیری را بگیرد ولی در باطن کار خودش را می کند.

• بیان یک سخن درست و نتیجه گیری غلط از آن. به عنوان مثال: درست است که پیامبر صلی الله علیه و آله گفته از عترتم پیروی کنید و در جایی از قرآن نیز آمده باید از هر قومی عده ای برای تفقه و شناخت دین بیرون شوند. ولی این مطالب صحیح، چه ربطی به شما دارد؟ وقتی که روش تفکر و زندگی شما غلط است. وقتی از روی تعصب فکر می کنید و

هنگامیکه در فرهنگی اشتباه و دروغ رشد کرده اید نمی‌توانید خود را مصداق یک حدیث یا آیه کنید و از آن سخن حق به نفع خودتان نتیجه‌گیری نمایید. به عنوان مثالی دیگر: درست است که دین از سیاست جدا نیست ولی این چه ربطی به شما دارد؟ چه کسی - به غیر از خودتان - گفته که شما دین هستید؟ و مگر در عمل، دین را رو به انهدام نبردید و ثابت نشد ضد دینید. پس از اتفاق دقیقا به خاطر همین که می‌گویید دین از سیاست جدا نیست باید شما را از سیاست جدا کرد چون شما و تمای رفتارها و هواداران‌تان در عمل ضد دین هستند هر چند در ظاهر و به زبان منکر آن شوند.

- پاسخ‌هایی که به قول خودشان در رد شبهات می‌دهند بافتن آسمان و ریسمان است و سعی و تلاش فراوان نویسنده و پیچیدگی در آن به خوبی پیداست در صورتیکه پاسخ برادران اهل سنت سر راست‌تر و شفاف‌تر و روشن‌تر است.

- سعی و کوشش فراوان در اثبات یک امر کلی برای به کرسی نشاندن یک مصداق جزئی در قالب تعصبات فرقه‌ای. نمونه جالب آن این است که برخی از محققین سعی در اثبات امی نبودن پیامبر می‌کنند تا افسانه قلم و دوات خواستن پیامبر زیر سؤال نرود زیرا در این افسانه پیامبر ﷺ می‌فرمایند: قلم و دواتی بیاورید تا برای شما بنویسم!

- تاکید و اصرار بر موارد مشکوکی که یکبار اتفاق افتاده و ندیده گرفتن موارد ممتد و دامنه‌داری که بارها اتفاق افتاده و مستمر بوده است. مثال روشن آن: بیان مکرر حمله عمر به خانه علی است که فقط در یک روز و برای چند لحظه (که آن هم مشکوک است) اتفاق افتاده و همانطور که به زودی درباره آن به بحث می‌نشینیم سراسر دروغ محض است. ولی محقق شیعه مرتب روی این قضیه موردی دروغ، مانور می‌دهد ولی موارد متعدد دیگری که حضرت عمر به کرات از علی مشورت گرفته با دختر او ازدواج کرده در هر مجلسی جلوی پای او بلند می‌شده و... را کتمان می‌کنند. براستی آیا موارد دامنه‌دار و ممتد در دیگران تاثیر گذار است یا موارد لحظه‌ای و موردی؟

- به هر ساز مخالف و هر گونه انتقادی جنبه مذهبی و خدایی می‌دهند تا خشم توده

را برانگیزند. همانگونه که همکاران آنها در شعبه سیاست هر صدای مخالفی را با مارکهای سیاسی سرکوب می‌کنند. مثلاً اگر تویی انتقادی علیه حکومت کردی به سرعت مارک ضدانقلاب و توده‌ای و منافق می‌خوری در حالیکه حتی روح‌ت هم از وجود چنین تشکیلاتی بی‌خبر است. به همین منوال محققین شیعه نیز مخالفت حضرت علی علیه السلام با خلفاء را نه مخالفتی انتقادی و یا حتی سیاسی بلکه مخالفتی مذهبی قلمداد می‌کنند. در صورتیکه حضرت علی علیه السلام بنا به گفته دکتر شهید علی شریعتی با شیوه انتخابات مخالف بود و نه با اصل انتخابات. تمام اشعار و سخنان آن حضرت به این نکته اشاره دارد که چرا ما در زمان انتخاب سقیفه غایب بودیم. و بدون مشورت با ما کاری صورت گرفت. اما متأسفانه نوینده شیعه برای تهییج توده رنگ مذهبی به تمام وقایع می‌دهد که نتیجه‌اش چیزی جز تکفیر عمر و ابوبکر نیست.

● خلط مبحث: امامت و خلافت دو امر کاملاً جداگانه است ولی محقق شیعه آنها را یک موضوع می‌داند.

● برخی از محققین و بسیاری از مردم عامی فکر می‌کنند فقط کسانی حق اظهار نظر در مسائل تاریخ اسلام را دارند که لباس روحانی پوشیده و وارد مکانی خاص به نام حوزه شده باشند و کتاب‌هایی خاص را خوانده و نزد افرادی خاص تلمذ کرده باشند. البته هر چند دروس حوزوی با اینکه قدیمی است ولی بسیار سخت و دشوار و دقیق و بعضاً عمیق است و حتی اساتید مجربی در آن مکان‌ها سرگرم تدریسند ولی چند نکته مهم در این زمینه وجود دارد:

۱- هر کس وارد چنین مکانها و محیط‌هایی می‌شود به مرور زمان محور فکری و نوع تفکر او به شیوه‌ای خاص قالب‌ریزی می‌گردد یعنی: متعصب، دگم، مخالف انتقاد و عاشق هر آنچه قدماء گفته‌اند ضمن اینکه اجازه مطرح کردن برخی سئوالات در حوزه‌ها بر خلاف دانشگاه ممنوع است و یا جو حاکم چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد. (مانند سئوالاتی که ما در بخش غدیر و سقیفه مطرح کردیم).

- ۲- چرا باید سایر تحقیقات فردی یا دانشگاهی را باطل یا کم ارزش جلوه داد.
- ۳- در کجای قرآن و یا احادیث آمده که چنین مواردی را از افرادی خاص به نام روحانی فرا بگیرید؟

• شیوه بیان: ممکن است در بسیاری از موارد محقق شیعه هیچ‌گونه سوء نیت و یا غرضی نداشته باشد ولی از آنجا که شیوه او در نگرش به مسائل، احساساتی است و نه عقلانی به همین دلیل تأثیری که بر خواننده می‌گذارد نتیجه‌اش چیزی می‌شود به غیر از آنچه می‌شود که او در سر دارد. درست است که علمای و وعاظ و نویسندگان شیعه هیچگاه مردم را به عبادت و پرستیدن نبی اکرم یا امام علی یا امام حسین دعوت نکرده‌اند ولی محور فکری و نوع بیان و تکرار همیشگی یک سیری مطالب به گونه‌ای است که آرام آرام عده‌ای از مردم احساساتی را به این سمت می‌کشاند. که نمونه‌های شرک آمیز آنرا به خصوص در فرهنگ مداحان به وفور مشاهده می‌کنیم.

• امام سجاده می‌فرمایند: کم من مفتون بحسن القول... (چه بسیار انسانهای خوبی که از بس تعریفشان را کردند فریفته شدند! و من توجه علماء و محققین شیعه را به این حدیث جلب می‌کنم).

در انتهای این بحث آیاتی از انجیل را می‌نویسم تا بدانید که تزویر و حماقت، قصه دیرین انسانهاست.

و من، تو را در رحم مادرت نقش بستم. [مزامیر ۱۳:۱۳۹].

و تو را به پیش آوردم تا روزی که تو متولد شدی. [مزامیر ۶:۷۱].

اگرچه من بطور نادرستی توسط افرادی که مرا نمی‌شناسند به تو معرفی شدم. [یوحنا ۴:۴۴-۴۱:۸].

اما باید بگویم که از تو خشمگین و غضبناک نیستم، بلکه منشاء عشق و محبت هستم [اول یوحنا ۴:۱۶].

و این آرزوی من است تا تو را مورد محبت و رحمت خود قرار دهم. [اول یوحنا ۳:۱].

حضرت عیسیٰ مسیح علیه السلام، رهبران دینی خودپسند، ریاکار و دنیاپرست را به شدت سرزنش می‌کرد. همین امر، آنان را برانگیخت تا برای نابودی آن حضرت، توطئه و اقدام کنند. برخی از سخنان او در این باب چنین است:

«... (۱۳) وای بر شما ای کاتبان و فریسیان^۱ ریاکار که در ملکوت آسمان را به روی مردم می‌بندید زیرا خود داخل آن نمی‌شوید و داخل شوندگان را از دخول مانع می‌شوید (۱۴) وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا خانه‌های بیوه زنان را می‌بلعید و از روی ریا نماز را طویل می‌کنید؛ از آن رو عذاب شدیدتر خواهید یافت (۱۵) وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا که بر و بحر را می‌گردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را دو مرتبه پست‌تر از خود، پسر جهنم می‌سازید... (۲۹) وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیا را بنا می‌کنید و مدفنه‌ای صادقان را زینت می‌دهید (۳۰) و می‌گویید اگر در ایام پدران خود می‌بودیم، در ریختن خون انبیا با ایشان شریک نمی‌شدیم (۳۱) پس بر خود شهادت می‌دهید که فرزندان قاتلان انبیا هستید، پس شما پیمانه پدران خود را لبریز کنید (۳۳) ای ماران و افعی‌زادگان چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد...». [متی ۲۳: ۱-۳۶، لوقا ۱۱: ۳۹-۵۴].

﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ وَمِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۷۵﴾﴾ [البقرة: ۷۵]. «آیا انتظار دارید شما را باور کنند با اینکه عده‌ای از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می‌کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند؟».

آیه دوم: ﴿وَإِنْ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ

۱- فریسیان، خوارج زمان حضرت عیسی، انسانهای نادان احمق سطحی نگر قشری متعصب، در زمان ما افراد گروههای کاوه و ابوذر و انصار به اصطلاح حزب الله. کسانی که از نزدیک افتخار آشنایی با این حضرات را دارند با تمام وجود می‌فهمند که من چه می‌گویم. (یا بهتر است بگویم چه می‌کشم!).

يَعْلَمُونَ ﴿٧٨﴾ [آل عمران: ۷۸]. «درمیان آنها (یهود) کسانی هستند که به هنگام تلاوت کتاب زبان خود را چنان می‌گردانند که گمان کنید از کتاب (خدا) است، در حالی که از کتاب (خدا) نیست و می‌گویند: «آن از طرف خداست» با اینکه از طرف خدا نیست، و به خدا دروغ می‌بندند، در حالی که می‌دانند».

آیه سوم: ﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعِنَا لَيْتَا بِالْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَسْمَعُ وَأَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَٰكِن لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۶۶].

«بعضی از یهود، سخنان را از جای خود تحریف می‌کنند، و هم می‌گویند: «شنیدیم و مخالفت کردیم» و «بشنو که هرگز نشنوی!» و «راعنا» تا با زبان خود حقایق را بگردانند و در آیین خدا طعنه زنند، ولی اگر آنها می‌گفتند: «شنیدیم و اطاعت کردیم» و «سخنان ما را بشنو» و «انظرنا»، به نفع آنها بود و با واقعیت سازگارتر، ولی خداوند آنها را به خاطر کفرشان از رحمت خود دور ساخته و از این رو، جز عده کمی ایمان نمی‌آورند».

آیه چهارم و پنجم: ﴿فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَلْسَةً يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [المائدة: ۱۳].

«ولی به خاطر پیمان شکنی، آنها را از رحمت خویش دور ساختیم، و دل‌های آنها را سخت و سنگین نمودیم، سخنان را از موردش تحریف می‌کنند و بخشی را از آنچه به آنها گوشزد شده بود، فراموش کردند و هر زمان از خیانتی (تازه) از آنها آگاه می‌شوی، مگر عده کمی از آنان، ولی از آنها در گذر و صرف نظر کن که خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

بازی با کلمات و درهم ریختن آنها برای اهدافی خاص، یکی از عادات ناپسند یهود است و نمونه‌هایی بی‌شماری از آن، در کتاب تلمود، وجود دارد. همچنین به نقل کتاب‌های سیره، برخی یهودیان، هنگام سلام دادن به حضرت رسول اکرم ﷺ، می‌گفتند: «السام عليك» یعنی: «مرگ بر تو» آن بزرگوار پاسخ می‌داد: «عليك»^۱.

۱- مطالب انتهایی این بحث (آیات انجیل) را از روی اینترنت برداشت کرده‌ام و از نویسنده این سطور نیست.

بخش دوم:

خلافت، نص یا شوری؟

سقیفه بنی ساعده

غدير خم

پيش نمازها

اصحاب

فرهنگ مخالفت در اصحاب

خفقان و ديكتاتوري

داستان‌ها و گفتگوها

عقل و منطق

علت مخالفت حضرت علي با واقعه سقيفه

نتيجه‌گيري و جمع بندي

توضيحي کوتاه پيرامون كلمه مولي

توضيحي مختصر، پيرامون كلمه بيعت

توضيحي مختصر پيرامون آيات ابلاغ

سخني مختصر پيرامون آيه انذار و آيه ولايت

حديث منزلت

«بالاترین مصیبت، جهل است».

«آنکه عیب تو را به تو نشان می‌دهد دوست دوست».

«دوست مردم، عقل آنها و دشمن آنها جهل و نادانی آنهاست».

«مردم، دشمن آن چیزی هستند که نسبت به آن علم و آگاهی ندارند».

«و این امت به هفتاد و سه فرقه در می‌آید. بدترین آنان: فرقه‌ای است که خود را به

من ببندد و چون من، رفتار نکند». [حضرت علی (علیه السلام)].

«احب اخوانی الی من اهدی الی عیوبی: بهترین برادرانم کسانی هستند که عیوب مرا

به من هدیه کنند». [امام صادق (علیه السلام)].

«برای حکومت بر مردم، آنها را در فقر و جهل نگهدار». [جرج ارول].

پیام آوران پیشین، با شما سخنها گفتند و گوش‌هایتان از کلام آنان آکنده است. اما من

می‌گویم: گوش‌هایتان را از آنچه شنیده اید تهی کنید.

[جبران خلیل جبران].

عیسی مسیح

من در هر کجا از این کتاب به شیعه یا محقق و نویسنده شیعه ایراد گرفته‌ام منظورم:

شیعه شاه‌عباسی و شیعه صفوی و شیعه قشری و نمایشی و شیعه بدون معرفت و سراپا

احساس کور است. وگرنه یاران و پیروان واقعی نبی اکرم و حضرت علی (چه در آنزمان

و چه این زمان) مقامشان بسی والاتر از آن است که امثال من بخواهند حتی درباره آنها

اظهار نظر کنند.

رهبری: نص یا شوری؟

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ [النساء: ۱۵۷].

«و گفتار آنها که عیسی فرزند مریم فرستاده خدا را کشتیم در حالیکه نه او را کشتند و نه به دار آویختند لکن امر بر آنها مشتبّه شد و کسانی که در مورد قتل او اختلاف کردند از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می‌کنند و قطعاً او را نکشتند»^۱.
آری، تحریف تاریخ در سرشت بشر است.^۲

بیشتر محققین، سر فصل اختلافات بین مسلمان و منشاء گروه بندیهای مشخص سیاسی و اعتقادی در قرون بعدی را واقعه سقیفه بنی ساعده می‌دانند.^۳ ولی تحلیل و درک درست چگونگی این اختلاف، بدون بررسی واقعه غدیر که نقطه مقابل سقیفه^۴ است (و فقط ۷۰ روز قبل از واقعه سقیفه اتفاق افتاده) امکان پذیر نمی‌باشد. هر چند

۱- شاید این هم یکی از سنن الهی است که مردم آینده همیشه در تحلیل وقایع گذشته دچار کج فکری و سوء تفاهم و اشتباه می‌شوند.

۲- قبل از ورود به این بحث باید متذکر این نکته شوم که برای رعایت احترام اشخاص مورد علاقه شیعه و سنی، اینجانب نام تمامی این افراد را با واژه حضرت و با احترام یاد می‌کنم زیرا قویاً معتقدم همین بی احترامی‌ها که باب شد باعث شده غربی‌ها در روزنامه‌های خود به پیامبر اسلام توهین کنند.

۳- منشاء اختلافات حقوقی و فقهی بین شیعه و سنی، این سخن حضرت علی (علیه السلام) بود که در انتخابات شورا به عبدالرحمن بن عوف گفت: نه ولی در حد توانم. که صد البته منظور ایشان چیزی نیست که در نظر شیعه است.

۴- حضرت عمر (رضی الله عنه) از واقعه سقیفه به عنوان فلتة یاد می‌کند یعنی امری عجولانه و شتابزده، نویسندگان شیعه این کلمه یا حادثه را کودتای سیاسی می‌داند یا دسیسه‌ای برای محرومیت حضرت علی (علیه السلام) از خلافت. با مطالعه همه جانبه و به دور از تعصب، گفته حضرت عمر (رضی الله عنه) -با توجه به شرایط سقیفه- قابل قبول تر است

آنگونه که در ادامه خواهد آمد این تقابل و تضاد، (به این شدت) زاییده سالیان بعد و به خاطر تنشهای شدید و شکل گیری گروههای (شیعی و سنی) بوده است. زیرا تا آغاز خلافت حضرت علی علیه السلام شاهد چنین تضاد و تقابلی (بین غدیر و سقیفه) نیستیم. و پس از کشته شدن حضرت عثمان رضی الله عنه بود که آن هم توسط عوامل مختلفی (مانند: ابن سباء، یهودیان، ایرانیان و...) به اختلافاتی از این قبیل برای ایجاد تفرقه در سپاه علی علیه السلام و امت اسلامی دامن زده می شد.^۱

بیشتر سئوالات بی جواب و معماهای سر بسته نیز از تجزیه و تحلیل و تقابل این دو رویداد مهم با یکدیگر، قابل فهم و درک است. سنی، واقعه غدیر را از نگاهی دیگر می بیند و شیعه، سقیفه را نوعی کودتا، توطئه و دسیسه چینی بر علیه خاندان پیامبر معرفی می کند. پشتوانه غدیر به زعم شیعه، آیه تبلیغ (سوره مائده است) و متعاقب آن، سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله و بیعت دسته جمعی حدود ۱۲۰ هزار نفر با حضرت علی علیه السلام است و پشتوانه سقیفه نیز بیعت اکثر قریب به اتفاق ساکنین مدینه (انصار و مهاجرین) با ابوبکر است. و اینگونه بود که پس از دسته بندیهای سیاسی که در طول دهها سال بعد، شکل گرفت: غدیر مستمسک شیعه شد و سقیفه دستاویز سنی.

در اینجا بلافاصله دو سؤال دشوار، مانند دو غول بزرگ، روبروی هر محقق قد علم می کند. دو سئوالی که مقابل یکدیگر قرار دارند:

۱- چگونه ممکن است خدا و یا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تکلیف رهبری را تعیین نکرده و امت نوپای اسلامی را به حال خود واگذاشته باشد تا دچار پراکندگی و اختلاف شوند؟ (این سؤال شیعه است).

۱- جالب است که بدانیم اشاره به واقعه غدیر توسط حضرت علی (و حتی افراد مخالف مانند عمر و عاص) پس از این دوره صورت می گیرد و تا هنگام شهادت حضرت عمر، هیچ اشاره ای به این واقعه در هیچ سند تاریخی وجود ندارد. اولین اشاره در شورای انتخاب خلیفه است که حضرت علی علیه السلام قصد دارد مقام والا و عنایت خاص پیامبر به خودش را به آنها یادآوری کنند و نه موضوع خلافت را.

۲- چگونه ممکن است بیشتر مسلمانان ساکن مدینه (اعم از مهاجرین و انصار)^۱ پس از آن همه فداکاری در راه اسلام و آیات^۲ و روایاتی که در ستایش آنها وارد شده و عشق شدید به پیامبر اکرم^۳ ناگهان همگی با اکثریت تقریبی و بدون هماهنگی قبلی و بدون دلیل، به محض رحلت پیامبر اکرم، بیعت خود را با حضرت علی^۴ شکسته باشند؟ و چرا حتی یک نفر در سقیفه اشاره‌ای به واقعه غدیر نمی‌کند؟ و چرا حضرت علی^۵ در زمان خلافتشان در نامه‌ها و خطبه‌های خود، هیچگاه به این بیعت‌شکنی^۶ اشاره‌ای نکرده‌اند؟ (این سؤال سنی است).

پیداست که پاسخ به هر دو سؤال به یک اندازه دشوار است. و از دل این دو سؤال دشوار است که سؤالات متعدد دیگری بیرون می‌آید (که در ادامه به آن اشاره می‌کنیم) نکته دیگر در مورد این دو سؤال، آن است که نمی‌توان با توجیه و تفسیر و دادن جوابهای مبهم و یا دو پهلوی کنار آن گذشت. بطور قطع یکی از این دو سؤال، اشتباه است و دیگری صحیح. یعنی یا حضرت علی^۷ در غدیر خم از جانب خدا و توسط پیامبر^۸ به عنوان خلیفه بلافصل، معرفی شده‌اند و یا انتخاب خلیفه به عهده مردم گذاشته شده است و هیچ پاسخ دیگری برای این دو سؤال وجود ندارد^۹. البته شیعه و سنی باید با دید عقل محض و به دور از هرگونه تعصبی موضوع را مطالعه کرده و مطمئن باشند که

۱- که در بین آنها با نامهایی مانند: عمار یاسر، حذیفه، ابو عبیده الجراح، زید بن ثابت، سالم مولی ابی حذیفه نیز برخورد می‌کنیم.

۲- بیش از یکصد آیه در تمجید و تعریف از اصحاب پیامبر در قرآن کریم وجود دارد!!!

۳- اصحاب نبی اکرم وقت وضو آب وضوی دست ایشان را به تبرک می‌ربودند!

۴- دقت کنید ایشان یکی دو بار به واقعه غدیر اشاره کرده‌اند ولی به بیعت شکنی نه! و منظور ایشان از اشاره به غدیر، توجه نبی اکرم و سفارش ایشان به دوستی علی بوده و نه خلافت منصوص. در ادامه این موضوع به خوبی تشریح می‌شود.

۵- البته بسیار کم اتفاق می‌افتد که فقط یک پاسخ منفی یا مثبت برای سؤالی وجود داشته باشد که این مورد یکی از آن موارد است. شاید یکی از دلایل وجود اختلاف شدید و لا ینحل مانندن پاسخ پس از ۱۴ قرن، همین نکته باشد.

پاسخ به این دو سؤال و تایید و یا نقض هر یک از این دو سؤال، مقام هیچیک از اصحاب (اعم از حضرت علی یا حضرت عمر یا حضرت ابوبکر و...) را پایین و یا بالا نمی‌برد. زیرا پاسخ، هر چه باشد باید آنرا در کنار شرایط فرهنگی و اجتماعی همان زمان، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. و صرف یک پاسخ مثبت و یا منفی نمی‌تواند موجب خوشحالی یک طرف و سرکوب شدن طرف دیگر باشد^۱ آری شکی نیست که بیعت با ابوبکر با شتاب^۲ و وجود پاره‌ای اعتراضات، صورت گرفت و شکی هم نیست که حضرت علی علیه السلام به عنوان نزدیکترین فرد به نبی اکرم، تا مدتی از بیعت خودداری کرده است. ولی شکی هم نیست که اکثریت مردم مدینه با ابوبکر، بیعت کردند و حضرت علی علیه السلام نیز^۳ پس از مدتی با او بیعت کرد. و شکی هم نیست که ابوبکر پس از رسیدن به خلافت، با اقتدار کامل، شورش اهل رده را سرکوب و جایگاه حکومتی اسلام را آنچنان تثبیت کرد که پس از او حضرت عمر رضی الله عنه توانست ظرف مدت ۱۰ سال، سه ابر قدرت روم و ایران و مصر را به زانو در آورده و موجب اسلام آوردن مردم ایران و سایر کشورها شود. تنها گره و نقطه کور -برای شیعه- در این بین، واقعه غدیر است که در

۱- البته در ادامه بحثی تحت عنوان دنیای فازی خواهیم داشت و طی آن ثابت می‌کنیم که پاسخ قاطع مثبت و یا منفی در مورد پدیده‌های مختلف واقعی به میزان بسیار کمی صادق بوده و در بیشتر موارد پاسخها بین این دو حالت قرار دارند. (مانند: لا جبر و لا تفویض بل الامر بین الامرین) و شاید برای همین در روز قیامت جهت سنجش اعمال، میزان نهاده می‌شود و عده کمی که یکپارچه بودند بدون حساب به دوزخ و عده کمی که یکپارچه خویند بدون حساب به بهشت می‌روند. گرچه از دیدگاه برخی نویسندگان ما شخصیت‌های تاریخی یا دیوکامل بوده‌اند و یا فرشته کامل!

۲- حتی حضرت عمر رضی الله عنه نیز با واقع بینی و صراحت لهجه خاص همیشگی خودش، می‌گوید این امر فلتنه بود یعنی کاری عجولانه ولی خدا ما را از شر آن حفظ کرد.

۳- شیعه معتقد است اکثریت با ابوبکر بیعت نکرده و بیعت اقلیت نیز با اجبار و اکراه بوده است. سؤال اینجاست: پس ابوبکر چگونه توانست به خوبی از پس آن همه مشکلات پس از خلافت بر آید. علم غیب داشت یا قوای آسمانی به او کمک می‌کردند؟! یا این از لیاقت ذاتی خود او بود؟ هر پاسخی بدهید به ضرر شیعه تمام می‌شود!

اینجا سعی می‌کنیم به طور کامل، تمامی سئوالات و اشکالاتی که در این خصوص، موجود است را بدور از هر گونه تعصبی بررسی و تجزیه و تحلیل کنیم.

من امیدوارم با خواندن این مقدمه، خواننده سنی و یا شیعه متوجه شده باشد که شاید برای نخستین بار، یک محقق، بدون توجه به تعصبات فرقه ای، قلم به دست گرفته و می‌خواهد بفهمد: حقیقت چه بوده است؟

قبل از ورود به موضوع اصلی و بحث برانگیز غدیر خم و سقیفه بنی ساعده در ارتباط با وجه اختلاف اصلی میان شیعه و سنی لازم است مطلبی را بیان کنم. همه ما می‌دانیم که مذاهب و فرق مختلف اسلامی به قرآن، نبوت پیامبر، قبله واحد، بیشتر فروع دین (مانند نماز و حج) خدای واحد، معاد، معتقدند و عمده اختلاف آنها در زمینه اصول فقهی (فروع فروع دین) است یعنی مثلاً نحوه وضوء یا شیوه برگزاری مراسم حج. این اختلافات نیز هیچ‌گاه به نحوی نبوده که باعث جنگ و جدال و ایجاد کینه بین مذاهب مختلف اسلامی باشد زیرا ما در تاریخ حتی سراغ داریم که شیعیان، پشت سر سنی‌ها و در مساجد آنها نماز می‌خوانده‌اند (قبل از صفویه) چه برسد به سایر فرق اسلامی! متأسفانه تفاوتی که میان شیعه امامیه با سایر مذاهب اسلامی در طول تاریخ وجود داشته و روز به روز دامنه آن گسترده‌تر شده و بعضاً رنگ سیاسی هم به خود گرفته است اعتقاد علمای این مذهب به این نکته است که پیامبر اکرم ﷺ حضرت علی علیه السلام را به عنوان جانشین و خلیفه پس از خود معرفی و منصوب کرده است. و نتیجه چنین استدلالی طبیعتاً مرتد دانستن اصحاب پیامبر ﷺ و ظالم و منافق و غاصب دانستن حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت ابوبکر رضی الله عنه (نزدیکترین و فعال‌ترین یاران پیامبر) است و گرنه، اگر اختلافات شیعه منحصر به اختلافات فقهی بود برادران اهل سنت هیچ‌گاه مثلاً به خاطر شیوه وضو گرفتن با ما دشمن نمی‌شدند. ولی آیا اجماع علمای شیعه در قرن چهارم بر چنین موضوعی (لعن خلفاء) درست بوده است؟ و آیا درست است که پایه و ستون تشیع را بر مبنای وجود نص بر خلافت علی علیه السلام بنا نهاده‌اند؟ با کمال تأسف در این کتاب، ثابت می‌کنیم که پاسخ هر دو سؤال، منفی است.

علمای شیعه برای اثبات ادعای خود صدها جلد کتاب، نوشته‌اند که بیشتر از طریق جدل و علم کلام و نتیجه‌گیری‌ها و تجزیه و تحلیل‌های شخصی به موضوع دامن زده‌اند. ولی ما قصد داریم موضوع را از طریق شیوه‌ای بینابین و بیشتر بر مبنای اصول علمی و با توجهی همه جانبه به متون تاریخی، احادیث و روایات، آیات قرآن و استدلالات عقلی و علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی و استقراء (در نظر گرفتن سایر قرائن و شواهد تاریخی همزمان) پیگیری نماییم.

ضمناً باید قبل از پرداختن به موضوع غدیر، متذکر این نکته شوم که علمای شیعه روایات زیادی را در تایید عقاید خود از قول نبی اکرم مطرح می‌کنند که: یا به اصل موضوع (خلافت) مربوط نیست. بلکه در بیان فضایل حضرت علی است. یا اینکه آن سخنان، نظر شخصی نبی اکرم بوده و فرمانی الهی (آیه ای) در ارتباط با آن قول، نازل نشده و در ضمن این احادیث، پیامبر اکرم ﷺ اشاره‌ای به آیه‌ای از قرآن نفرموده‌اند. (یعنی این سخنان از رغبات شخصی ایشان بوده است) یا سلسله راویان آن مخدوش هستند.

به عنوان نمونه احادیث زیر را نگاه کنید:

حدیث منزلت «أنت به منزله هارون مني...» جالب است که بر خلاف باور عمومی شیعه حضرت علی در آن زمان حاکم مدینه نمی‌شوند بلکه حاکم مدینه یک نفر از انصار بوده و حضرت علی نیز زیر فرمان این شخص بوده‌اند و حضرت علی فقط سرپرست خاندان خود و پیامبر اکرم ﷺ بوده است. پس این حدیث ربطی به خلافت ندارد. روایت بخشیدن غذا به یتیم و مسکین و اسیر. که ربطی به خلافت ندارد. روایت: ثقلین «حتی اگر مناقشه‌ای بین کلمه عترتی و سستی نداشته باشیم» باز ربطی به خلافت ندارد.

روایت: «أنا مدينة العلم وعلي بابها» که ربطی به خلافت ندارد.

روایت: «أقضاكم علي». که مربوط به خلافت نیست.

ضربت علی در روز خندق از عبادت جن و انس برتر بود. به خلافت ربطی ندارد

آیه تطهیر: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]. ﴿عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ و... (حتی اگر بحثی نداشته باشیم که آیا منظور خداوند همسران پیامبر اکرم ﷺ بوده یا خیر یا اینکه بنا به اشتباه از این آیه برداشت عصمت کنیم) ربطی به خلافت ندارد.

همانگونه که مشاهده می‌کنید حتی اگر احادیث فوق، ثابت شود (که حرف و حدیث درباره هر کدام از آنها بسیار زیاد است: برخی از آنها در صدر روات، فقط یک راوی دارند یا برخی مانند آیه تطهیر ایرادات زیادی از جهت اینکه اهل بیت فقط ۵ نفر هستند می‌توان به آن وارد کرد و...) ولی با اینهمه و حتی در صورت اثبات، از هیچیک از عبارات فوق، جانشینی بلافصل پیامبر اکرم ﷺ برای حضرت علی علیه السلام مستفاد نمی‌شود. و اصولاً در این احادیث، موضوع خلافت، مطرح نیست. مگر اینکه مانند برخی از نویسندگان شیعه، دست به قیاس^۱ بزنیم و بگوییم در تفسیر حدیث انت به منزله هارون... چون هارون در ایام غیبت حضرت موسی، جانشین او بوده پس علی نیز پس از وفات پیامبر اکرم ﷺ، باید جانشین ایشان می‌شد! (در حالیکه پیامبر صراحتماً در انتهای همین حدیث می‌فرمایند با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست. حال آنکه شیعه مقام امامت را بالاتر از نبوت می‌داند موضوع مورد بحث، پیچیده‌تر می‌شود).

پس تنها مواردی که می‌توان روی آن بحث کرد و تا حدودی در طول تاریخ، شبهه برانگیز شده و علمای شیعه آنرا به موضوع خلافت، مربوط کرده‌اند موارد زیر است:

حدیث يوم الانذار: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴].

۱- جالب است که قیاس در مذهب تشیع جایگاه چندانی ندارد.

آیه ولایت: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ [المائدة: ۵۵].

حدیث امامت (ذکر نام ۱۲ امام توسط پیامبر یا وجود این اسامی در لوحی در دست حضرت فاطمه) که معروف است به حدیث لوح جابر.

واقعه غدیر خم (که به نظر شیعه از همه مهمتر است).

دقت کنید که برادران اهل سنت، هر چهار خلیفه از جمله حضرت علی را قبول دارند و در کتب آنها نه تنها سخنانی از قول حضرت محمد در تایید حضرت علی، بلکه به همین میزان، حدیث و روایت در تایید حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت ابوبکر رضی الله عنه نیز وجود دارد ولی اهل تسنن، هیچگاه از احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود نص در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت ابوبکر رضی الله عنه یا عصمت آنها را استخراج نکرده‌اند.

برای همین ما در اینجا واقعه غدیر خم را که بیشتر مورد استناد قرار می‌گیرد مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم و سپس به آیه ولایت، حدیث یوم الانذار و حدیث امامت اثنی عشریه^۱ را (به اختصار) نیز بررسی می‌کنیم.

لازم به ذکر است شرح دو واقعه غدیر خم و سقیفه بنی ساعده که در زیر به آنها اشاره کرده ایم به طور خلاصه شده از کتاب (تشیع در مسیر تاریخ، نوشته دکتر سید حسین محمد جعفری، استاد دانشگاه‌های لکنهو هندوستان و مالزی در کوالالمپور، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی. انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی) برداشت شده است. خواننده عزیز با خواندن آن، متوجه کارشناسی بسیار دقیق و به دور از تعصب این استاد بزرگ (که خوشبختانه شیعه نیز هست) می‌شود.

غدیر خم

۱- استاد گرانقدر شیعه ایرانی حیدرعلی قلمداران در کتاب شاهراه اتحاد تمامی این احادیث را نقد و رد کرده است. البته متأسفانه مانند دهها جلد از کتاب دیگر علمای ایرانی اجازه چاپ به آنها نداده و حتی نویسنده آن را ترور کردند!

برکه‌ای با آب مسموم. بین راه مکه و مدینه

وقتی که پیامبر ﷺ از حجه الوداع بر می‌گشت در روز ۱۸ ذالحجه سال دهم هجرت (۱۰ مارس ۶۳۲ م ۱۹ اسفندماه)^۱ در غدیر توقف کرد تا به حجاجی که از مکه همراهیش می‌کردند و می‌خواستند در این نقطه تقسیم و به مقصدهای خود برگردند، پیامی بدهد. به دستور پیامبر ﷺ، جایگاه و یا منبر به خصوصی از شاخه‌های درختان برای حضرتش ساختند. پس از برگزاری نماز ظهر، پیامبر ﷺ بر فراز منبر رفته و آخرین خطابه عمومی خود را در مقابل بزرگترین اجتماع حدود ۲ ماه قبل از مرگش ایراد کرد. محمد ﷺ در حالیکه علی علیه السلام را با دستش بلند کرده بود از پیروانش پرسید:^۲

آیا من برتر از شما - اولی - از جان و دارایتان نیستم؟

جمعیت: آری ای پیامبر خدا چنین است.

هر کس را که من مولی (آقا - رهبر - سرپرست - اولی به تصرف در جان و مال، دوست و یاور و...؟) او هستم علی مولای اوست. خداوندا کسی که او را دوست دارد دوست بدار. و آنکس که او را دشمن دارد دشمن بدار.

تا آنجا که به صحت خود واقعه مربوط می‌شود این حدیث شریف را حتی نویسندگان معتبر سنی که خودشان هم آنرا ثبت کرده‌اند هرگز مورد سؤال یا انکار قرار نداده‌اند. (مانند: امام احمد ابن حنبل در مسند - ترمذی - نسایی - ابن ماجه - ابوداود - ابن الاثر در اسدالغابة - ابن عبدالبر در استیعاب - ابن عبد ربّه در عقدالفرید) حدیث شریف غدیر خم را حداقل ۱۱۰ نفر از اصحاب - ۸۴ نفر از تابعین - ۳۵۵ نفر از علماء و... نقل کرده‌اند.

۱- البته اینجانب، تحقیقی در این خصوص، انجام داده و متوجه شده‌ام که به طور یقین روز غدیر روز ۲۹ اسفندماه بوده است.

۲- لازم به ذکر است که پیامبر اکرم در غدیر خم خطبه‌ای طولانی ایراد می‌فرمایند و در طول خطبه هیچ صحبتی از خلافت نبوده و در انتهای خطبه آن جمله معروف را د باره حضرت علی بیان می‌کنند.

هرویتز و گلدزیهر در مطالعاتشان در باره حدیث غدیر، قدیمی‌ترین مدرک این حدیث را اشعار کمیت می‌دانند و بی هیچ تردیدی آنرا معتبر می‌شمردند.^۱ ولی در صحت اشعار حسان ابن ثابت شک دارند (به خصوص با عنایت به این نکته که حسان ۲ ماه بعد جزو اولین نفراتی است که در سقیفه حاضر است!!! و برای خلافت حضرت ابوبکر^{رضی الله عنه} شعری می‌سراید حتی پس از قتل حضرت عثمان^{رضی الله عنه} نیز با حضرت علی بیعت نمی‌کند! ضمن اینکه در سند مورد اشاره توسط علامه امینی بین راویان اشعار حسان بن ثابت، یک انقطاع ۳۰۰ ساله وجود دارد!!! و این اشعار در دیوان اولیه و اصلی حسان وجود نداشته است).^۲

به هر حال، هرگز مبنای مجادله بین شیعه و سنی، صحت واقعه غدیر خم و توجه و عنایت خاص پیامبر به علی آنچنانکه ذکر شد، نبوده و نیست. نکته اختلاف، معنی کلمه مولی است که پیامبر آن را در سخنان خود به کار برده. شیعیان این کلمه را به معنای رهبر، آقا و سرپرست می‌گیرند و صریحاً علی را جانشین بلافصل پیامبر^{صلی الله علیه و آله} می‌نامند. سنیان از طرف دیگر، کلمه مولی را به معنای دوست و یاور و یا محرم راز تفسیر می‌کنند. جای تردید نیست که غنای ادبیات و لغات عربی نتیجتاً ابهام لغتی با دو معنی ممکن، در بر دارد. سنیان ضمن اینکه حدیث را قبول می‌کنند چنین استدلال می‌نمایند که منظور پیامبر^{صلی الله علیه و آله} تشویق پیروانش به توجه بیشتر و ایجاد قدر و اعتبار و مهر و محبت برای علی^{رضی الله عنه} پسر عم و شوهر یگانه دخترش فاطمه (س) بوده است. علاوه بر این، شرایطی را که به موجب آنها لازم شد تا پیامبر مردم را به این امر نصیحت و تشویق کند شرح می‌دهند. جمعی از مردم نسبت به رفتار دقیق، قاطعانه و عادلانه علی^{رضی الله عنه} در توزیع غنائم

۱- البته زمانی که کمیت این اشعار را می‌سراید سال‌ها از واقعه غدیر گذشته بوده و سوء تفاهم خلافت منصوص حضرت علی جای خودش را در بین جامعه باز کرده بوده است. علاوه بر اینکه علائق شدید مذهبی و سیاسی کمیت نسبت به تشیع را نباید فراموش کنیم.

۲- جملات داخل پرانتز از نویسنده تحقیق حاضر است.

هنگام اردوکشی به یمن که تحت رهبری او صورت گرفته بود غر و لند می‌کردند از هم اینجا بود که آنان، همراه با علی مستقیماً به مکه آمدند تا با پیامبر در برگزاری حج پیوندند. پیامبر به خاطر زدودن چنین شکایات و سخنانی بیمارگونه نسبت به علی ناچار شد تا در این زمینه ایرادات فوق را بیان نماید. با قبول این توضیح، هنوز این حقیقت پا برجاست که با اعلام پیامبر در چنین موضوع فوق‌العاده‌ای، آن حضرت، علی را با خود در قدرت و شخصیت برابر ساخت. حقیقتی که برای احقاق حق شیعه، اساسی استوار را فراهم آورد. با در نظر گرفتن ماهیت مورد بحث در غدیر خم، وقایعی که در بالا به آنها اشاره شد، تمایل حضرت رسول نسبت به حضرت علی علیه السلام در بین اصحاب آشکار می‌گردد گرچه شاید به خاطر رسم کهن مردم عربستان شمالی، که انتخاب رهبر به عهده مردم گذاشته می‌شد، بعقیده بعضی، پیامبر نتوانست علی را صریحاً به جانشینی منصوب کند.... نتیجتاً عقیده به این موضوع که مساله جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله عمدتاً جنبه مذهبی دارد تا سیاسی محض. اعتقاد معروف قداست موروثی بنی‌هاشم. همراه با وقایع فراوانی که در طول زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله به سود علی علیه السلام رخ داد این دیدگاه را متبلور ساخت که عده‌ای از اصحاب چنین حس کنند که علی علیه السلام مناسب‌ترین فرد برای نگهداری میثاق راستین الهی است. در مشاجرات حادی که در سقیفه، بلافاصله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله درگرفت این اصحاب نسبت به ابراز اعتقاداتشان در این مورد تردیدی روا نداشتند. نتیجه مخالفت، که اکنون به آن بر می‌گردیم، موضوعی را که سرانجام به بسط جدایی دائمی امت به سنی و شیعه انجامید مشخص می‌کند.

(توجه خوانندگان را به نکته مهمی جلب می‌کنم که در ادامه این بحث پاسخگوی بسیاری از شبهات خواهد بود به متن زیر از تاریخ معتبر طبری دقت کنید: یزید بن طلحه گوید: وقتی علی ابن ابی طالب از یمن آمد - یعنی چند روز قبل از واقعه غدیر - که پیامبر را در مکه ببیند با شتاب بیامد و کسی از یاران خود را به سپاه گماشت و او حله‌هایی را که از یمن آورده بود به کسان پوشانید و چون سپاه به مکه نزدیک شد علی

برای دیدن آنها برون شد و دید که حله‌ها را پوشیده‌اند و گفت: چرا چنین کردی؟ گفت: اینان را پوشانیدم که وقتی آمدند آراسته باشند علی گفت: از آن پیش که به نزد پیامبر خدا رسند حله‌ها را بگیر. گوید حله‌ها را برگرفت و سپاهیان از این کار آزرده شدند (و بعید است که همه ساکت نشسته باشند) ابوسعید خدری گوید: کسان از علی ابن ابی طالب، شکایت داشتند و پیمبر میان ما به سخن برخاست و شنیدم که می‌گفت: ای مردم، از علی شکایت نکنید که او در کار خدا - یا گفت در راه خدا - خشونت می‌کند. (تاریخ طبری ص ۱۲۷۶) از اینجا دامنه شایعات گسترش می‌باید تا حدی که پیامبر اکرم ﷺ در منطقه غدیر خم مجبور می‌شوند پس از اقامه نماز با گفتن جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِي مَوْلَاهُ» به این شایعه پراکنی‌ها و خصومت‌ها پایان دهند. (همچنین رجوع شود به ابن کثیر و کتاب تشیع در مسیر تاریخ. دکتر سید حسین محمد جعفری. دفتر نشر فرهنگ اسلامی ص ۳۷).

سقیفه بنی ساعده

سقیفه^۱، محل اجتماعی در مدینه بود که مردم، مسائل حساس خود را در آن مورد بحث و تبادل نظر قرار می‌دادند. این محل همان جایی است که به مجردی که خبر رحلت پیامبر ﷺ منتشر گردید، مردم مدینه برای گزینش رهبرشان با هم در آنجا جمع شدند. در این محل بود که گروهی از مهاجرین، عقیده خود را به قبول ابوبکر به عنوان تنها رهبر جامعه به انصار تحمیل کردند. در این جلسه در سقیفه، فریادهایی به حمایت از خلافت علی علیه السلام برخاست^۲. بنابراین سقیفه را باید به عنوان نامی عمومی برای اولین جدایی در میان مسلمین در نظر گرفت بررسی جریانات سقیفه و کوشش برای اثبات

۱- سقیفه سایه بان باغی در مدینه بوده است متعلق به خاندان بنی ساعده.

۲- «لا نبایع الا علیا» «ما بیعت نمی‌کنیم مگر با علی». (ولی حتی یک نفر اشاره‌ای به غدیر نمی‌کند و نمی‌گوید ما بیعت خود با علی را نمی‌شکنیم!!!).

نکته‌های مطرح شده که سرانجام به تاسیس مذهب تشیع در اسلام انجامید، یک ضرورت تاریخی است.

قبل از اینکه بتوان هر کوششی را برای نشان دادن حادثه سقیفه انجام داد باید یک مساله ویژه تاریخی را به طور جدی ملاحظه کرد. ممکن است کسی صحت گزارش‌هایی را که در مورد جزئیات آنچه در انتخاب اولین جانشین پیامبر ﷺ اتفاق افتاد مورد سؤال قرار دهد. ماهیت بحث انگیز موضوع و اشکال موجود در مآخذ، این تحقیق را مشکل‌تر می‌سازد.

قدیمی‌ترین گزارش موجود درباره این واقعه به نوشته منظمی که به بعد از نیمه اول قرن دوم هجری است مرتبط می‌شود. در این شرایط امکان این موضوع کاملاً وجود دارد که گزارش‌های مفصل هر گروه (شیعه و سنی) از شرح جریان‌ات انتخاب ابوبکر منطبق با تمایلات و علاقه‌مندی‌های آن گروه منتشر شده باشد. بنا براین می‌توان تردید کرد که گزارش مورخین طرفدار شیعه نظیر: ابن اسحاق، یعقوبی و مسعودی تحت تاثیر شیعیان و به همین نحو نوشته‌های ابن سعد، بلاذری و حتی طبری به دلخواه سنیان نگارش یافته است. با وجود این، مذاقه در مآخذ قدیمی فوق‌الذکر، نشان می‌دهد که نکات اساسی و خط مشی کلی در ذکر واقعه سقیفه در همه گزارشها یکسان است با این تفاوت که در بعضی روی نکته‌ای خاص، تاکید بیشتری شده است. به منظور انجام مطالعه‌ای با این ماهیت و کیفیت، مناسب‌ترین راه این است که قدیمی‌ترین روایت مربوط به این موضوع، شناخته شده را به عنوان اساس مقایسه با گزارشهای ثبت شده دیگر نویسندگان، استخراج و بررسی کرد.

قدیمی‌ترین تالیف موجود که حادثه سقیفه را گزارش می‌کند از محمد ابن اسحاق یسار (متولد ۸۵ هجری قمری) است که کتاب سیرت رسول الله او اولین شرح حال جامع و کامل از زندگی پیامبر اکرم می‌باشد. ابن اسحاق تمام واقعه را در یک خبر طولانی که حدود سه و نیم صفحه را می‌گیرد، روایت می‌کند. شایسته است که درباره این خبر،

نکاتی را مد نظر قرار دهیم:

۱- تمام داستان، از کلمات خلیفه دوم حضرت عمر و از یکی از خطبه‌های جمعه مسجد مدینه نقل می‌شود. حضرت عمر در برگزاری ظواهر دین، مردی سختگیر و جدی بود. در نماز جمعه باید عده زیادی از مردم شرکت کرده باشند. و نمایش این نماز، می‌بایست انعکاس وسیعی در میان مهاجرین و انصار در بر داشته باشد. بطوریکه پس از آن، هیچگونه مطلبی را در این موضوع، نتوان از قول او جعل کرد.

۲- این سخنرانی را تقریباً اغلب مورخینی که پس از ابن اسحاق آمده‌اند، نظیر طبری و حتی بلاذری که اغلب از دیدگاههای اهل تسنن به مساله می‌نگریستند و خبرها را مطابق نگرش خود بر می‌گزیدند، گزارش کرده‌اند.

۳- در این حقیقت، تردیدی نمی‌توان داشت که حضرت عمر رضی الله عنه، خود مهم‌ترین نقش را در آن لحظات حساس، ایفا نمود. وی کسی بود که در واقعه سرنوشت ساز سقیفه ابتکار عمل را در دست داشت. و در واقع، او روح محرک در تعیین ابوبکر بود. از این جهت کلمات ذکر شده او خبر متفق القولی است که از اهمیت خاص تاریخی برخوردار است.

۴- ابن اسحاق، همراه با این کلمات شروع می‌کند:

«در رابطه با این وقایع -سقیفه- عبدالله ابن ابوبکر به من گفت...».

همین امر بر این مطلب دلالت دارد که علاوه بر خبر حضرت عمر، ابن اسحاق از گزارش‌ها و اخبار مفصل دیگران نیز آگاه بوده ولی به خاطر رعایت اختصار، آن جزئی را که از معتبرترین و در ضمن آنرا برای بیان کل واقعه به حد کافی جامع و کامل می‌انگاشته، برگزیده است.

اسناد این روایت نزد ابن اسحاق، که تنها بر اساس گفته راویان مدینه قرار دارد، کوتاه است و در جلو آن فعل یقینی و تماس شخصی، حدثی (به من گفت) قرار گرفته است. به منظور بازسازی وقایع سقیفه، بهترین روش این است که، ابن اسحاق را که نه تنها

قدیمی‌ترین نویسنده بلکه همچنین آثارش از طریق ابن هشام (متوفی ۲۱۸ هجری قمری) به ما رسیده است را اساس کار بگیریم. ابن هشام سنی متعصبی بوده و قدیم‌تر از سایر تاریخ نویسان (یعقوبی، طبری، بلاذری و ابن سعد) زندگی می‌کرده است. ابن هشام هیچ اظهار نظر اضافه یا تصحیحی را در خبر سقیفه ابن اسحاق نمی‌آورد. بنابر این حدیث سقیفه در سیره، خبری است ضبط شده توسط نویسنده‌ای شیعی مآب، تایید شده توسط مصحح منتقد معتقد سنی و همچنین گزارش شده بوسیله اکثر نویسندگانی که بعد از ابن اسحاق آمده‌اند و همه از نویسندگان مورد اعتماد می‌باشند. قبل از نقل سخنان حضرت عمر، ابن اسحاق بدون اسناد مقدمه‌ای آغاز می‌کند:

«وقتی که پیامبر ﷺ رحلت کرد، طایفه انصار، دور سعد ابن عبادہ در سقیفه بنی ساعدہ جمع شدند و علی علیه السلام و زبیر ابن عوام و طلحه ابن عبدالله خود را در خانه فاطمه از آنها جدا ساختند. و در حالیکه بقیه مهاجرین به همراهی با اسید ابن حضیر با بنی عبدالاشهل در اطراف ابوبکر گرد آمدند. سپس جمعی نزد ابوبکر آمدند و عمر به آنان گفت که طایفه انصار اطراف سعد را در سقیفه بنی ساعدہ گرفته‌اند اگر می‌خواهید که فرمانروایی بر مردم داشته باشید قبل از اینکه عمل آنها جدی شود آنها را بگیرید. در این حال (جنازه) رسول اکرم هنوز در خانه بود و ترتیبات دفن تمام نشده بود و خانواده‌اش در خانه را قفل کرده بودند.^۱ عمر گفت: من به ابوبکر گفتم بگذار به سوی این برادران انصار برویم و ببینیم که آنها چه می‌کنند».

بعد از این، ابن اسحاق سخنان معروف حضرت عمر را بیان می‌دارد. از آن قسمتهایی که درباره سقیفه سخنی در میان نیست بگذریم، چنین می‌خوانیم:

«در رابطه با این وقایع -انتخاب ابوبکر- عبیدالله ابن ابوبکر به من گفت از ابن شهاب الزهری از عبیدالله ابن عبدالله بن عتبہ بن مسعود از عبدالله بن عباس که او گفت: من

۱- منظور در خانه عایشه است نه خانه فاطمه و از آنجا که دري وجود نداشته شاید منظور از قفل کردن جلوگیری از ورود افراد متفرقه به داخل اتاق بوده است. والله اعلم

منتظر عبدالرحمن ابن عوف در اقامتگاهش در منا بودم. در حالیکه او در آخرین سفر حجی که حضرت عمر انجام داد با وی بود. وقتیکه او -عبدالرحمن- برگشت مرا -عبدالله ابن عباس- در حال انتظار یافت. زیرا من به او قرائت قرآن را تعلیم می‌دادم. عبدالرحمن به من گفت: ایکاش مردی را که نزد امیرالمومنین عمر آمده بود دیده بودی که گفت: «ای امیرالمومنین، آیا دوست داری مردی را که گفت: به خدا اگر عمر مرده بود من چنین و چنان می‌کردم وظیفه‌ای که به ابوبکر داده شد امری بدون مطالعه قبلی بود و تایید نشد». عمر -وقتیکه این را شنید- عصبانی شد و گفت: انشاء الله من امشب در میان مردم بلند خواهم شد و علیه آنهایی که می‌خواهند قدرت را برای خودشان غصب کنند اخطار می‌کنم. من -عبدالرحمن- گفتم: امیرالمومنین این کار را مکن. برای اینکه شادمانی هر جزء و کم‌ترین مردم را با هم پیوند می‌دهد. اینان کسانی هستند که در مجمع شما وقتی که درمیانشان بایستی در اکثریت هستند. من از این بیمناکم که بایستی و چیزی بگویی که آنها همه جا آنرا بدون اینکه آنچه شما می‌گویید بفهمند یا سخنانتان درست تفسیر شود، تکرار کنند. پس تا به مدینه برگردی صبر کن، زیرا این خانه سنت است. و می‌توانی به طور خصوصی با فقها و اشراف مردم رایزنی کنی. می‌توانی آنچه را که مایل هستی بگویی و فقها آنچه را که گفتی خواهند فهمید و به صورت مناسبی تفسیر خواهند کرد. عمر پاسخ داد: به خدا سوگند، ان شاء الله من این کار را به مجرد اینکه به مدینه برسیم انجام خواهم داد. ما در آخر ذی الحجه و در روز جمعه به مدینه آمدیم. من -ابن عباس- با سرعت -به مسجد- روان شدم در حالیکه خورشید غروب کرده بود. عمر بر فراز منبر رفت و در حالیکه موذن ساکت بود او خدا را به شایستگی ستایش کرد و گفت: امروز می‌خواهم به شما چیزی بگویم که خدا اراده کرده است من بگویم و نمی‌دانم که شاید این آخرین کلام من باشد. کسی که آنرا می‌فهمد و محترم می‌شمرد بگذارید آنرا بردارد و هرجا برود و کسی که می‌ترسد که آنرا نفهمد برایش امکان انکار آنچه را که گفته ام وجود ندارد. من شنیده ام که کسی -احتمالا زیر- گفته است اگر عمر بمیرد

من، چنین و چنان - احتمالاً با علی - بیعت می‌کنم. نگذارید کسی شما را با گفتن اینکه پذیرفتن ابوبکر اشتباه عجلانه‌ای بود و مورد تایید قرار گرفت، فریب دهد. مسلماً چنین بود ولی خداوند، شر و بدی را از آن دور کرد. هیچکس در میان شما چون ابوبکر نیست که مردم خودشان را وقف او کردند. کسی که شخصی را به عنوان حاکم بدون مشورت با مسلمانان بپذیرد، چنین پذیرشی برای هیچیک از آنها اعتباری ندارد^۱ و آنان در معرض مرگ - تنبیه - قرار دارند. آنچه که اتفاق افتاد این بود که وقتی که خداوند پیامبرش را از میان ما برد. انصار به ما اعتراض کردند و با رهبرانشان در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و علی و زبیر و هواداران‌شان از ما کناره گیری کردند در حالیکه مهاجرین دور ابوبکر گرد آمدند... من به ابوبکر گفتم که باید بسوی برادران انصارمان برویم. از این رو به سوی آنها رفتیم که در این موقع دو شخص صدیق - عویم ابن ساعده و معان ابن عدی - ما را ملاقات کردند و ما را از نتیجه‌ای که مردم در سقیفه بدان رسیده بودند آگاه ساختند آنها از ما پرسیدند که به کجا می‌رویم و وقتی که به آنها پاسخ دادیم، گفتند که اصلاً نیازی به نزدیک شدن به آنها نیست و ما باید خودمان تصمیم بگیریم. من گفتم: به خدا ما به سوی آنها خواهیم رفت. و وقتی که رسیدیم آنها - انصار - را در سقیفه یافتیم. در میان آنها مردی را دیدم که به نتیجه رسیده بود. من به منظور استفسار از نام و نشان او پرسیدم. گفتند او سعد ابن عباد است و بیمار بود. وقتی که در آنجا نشستیم سخنان، شهادتین را بر زبان آورد و خدا را آنچنانکه شایسته بود ستایش کرد. و سپس چنین ادامه داد: ما انصار خداوندیم و سربازان اسلام. شما ای مهاجرین خانواده ما هستید و همراه مردمتان آمده اید که در میان ما ساکن شوید. من - در اینجا عمر سخنان او را قطع کرد - گفتم: و نگاه کنید آنها سعی کردند ما را از ریشه قطع کنند و قدرت را از ما غصب نمایند. وقتی که سخنان مرد انصاری تمام شد خواستم صحبت کنم برای اینکه سخنانی را در ذهن آماده

۱- این سخنان، دقیقاً همان سخنانی است که در نامه‌های حضرت علی به معاویه در نهج البلاغه به عنوان دلیلی بر صحت انتخاب حضرت علی به خلافت، مشاهده می‌کنیم.

کرده بودم که مرا خیلی زیاد خشنود می‌ساخت. من خواستم این سخنان را در مقابل ابوبکر ایراد کنم و درشتی و خشونت سخنران انصار را رد کنم ولی ابوبکر به آرامی پاسخ داد: ای عمر. من دوست نداشتم او عصبانی شود و وی چنین صحبت کرد. او مردی عالم‌تر و باوفا تر از من بود و به خدا وی هیچ کلمه‌ای را که من فکر کرده بودم از قلم نینداخت و آن را به نحو بی نظیری بهتر از آنچه می‌توانستم انجام دهم بیان کرد. ابوبکر گفت: همه چیزهای خوبی که درباره خودتان گفته اید چنان که باید و شاید شایسته آن هستید ولی اعراب هرگز قدرت را جز در قبیله قریش به رسمیت نخواهند شناخت. آنان بهترین و شریف‌ترین مردم در نسب، خون و کشور - در مرکز مقیم‌اند - بنا بر این من دو شخص را به شما پیشنهاد می‌کنم هر کدام را که خواستید قبول کنید. با گفتن آن دست مرا و دست ابوعبیده الجراح را که بین ما نشسته بود گرفت. هرگز هیچ چیزی بیشتر از آن، مرا ناراحت نکرد به خدا قسم، ترجیح می‌دادم که بمیرم یا سرم را مضروب کنم اگر گناه نداشته باشد، تا اینکه بر مردمی که ابوبکر یکی از آنهاست حکمرانی نمایم. یکی از انصار گفت: ای قریش بگذارید حاکمی از میان خودتان داشته باشیم - یک حاکم از شما و یکی از ما - نزاعها داغتر می‌شد و صداها بالا می‌رفت تا وقتی که شکست ترسناکی روی آورد، من گفتم دستت را ای ابوبکر دراز کن. او اینکار را کرد. من با او بیعت کردم سپس مهاجرین و بعد از آن انصار از این امر تبعیت کردند - در انجام اینکار - روی سعد ابن عباده پریدم و کسی گفت که ما او را کشته ایم. من گفتم خدا او را بکشد».

نطق تاریخی حضرت عمر، در اینجا خاتمه می‌یابد. طبری در جلد ۱ ص ۱۸۱ می‌نویسد: حتی پس از بیعت عمر با ابوبکر برخی از انصار، معترض بوده و می‌گفتند: ما جز با علی با کس دیگری بیعت نمی‌کنیم. خوب است به طور اجمال، اوضاع پیچیده و محیط منحصر به فردی که انتخاب ابوبکر را ممکن ساخت بررسی کنیم. اولاً رقابت‌های طایفه‌ای در میان قریش و به خصوص در میان مهاجرین، قبول رهبری ابوبکر را مردی از تیره کم اهمیت بنی تیم ابن مره بود آسانتر ساخت. به علت موقعیت غیر مهم قبیله او در

میان طوائف حاکم در مکه، اینان هرگز در جنگ قدرت و تعارضات سیاسی که قبایل رقیب قریش را به ستوه آورده بود درگیر نبوده‌اند. ثانیاً مهاجرین به طور کلی از امکان استیلای مدنی‌ها که در صورت درگیری مهاجرین در رقابتهای قبیله‌ای و جنگهای مهلک بین خودشان صورت می‌گرفت بیمناک بودند. از اینرو در نظر آنان، ابوبکر بهترین نامزدی بود که بر روی آن امکان سازش وجود داشت. ثالثاً تا آنجا که به انصار مربوط می‌شود باید دشمنی دیرینه و ریشه دار بین اوس و خزرج را مورد توجه قرار داد. سعد ابن عبادہ رئیس خزرج بود. اوس گردن به رهبری قریش نهادن را مفیدتر از این می‌دانست تا اینکه بگذارند قبیله رقیب بر آنها حکمرانی کند. این امر از این حقیقت که در میان انصار اولین کسی که با ابوبکر بیعت کرد اسید ابن حضیر یکی از روسای اوس بود آشکار می‌گردد. بنابر این روشن است که در نتیجه سیاست گروهی، رقابتهای طایفه‌ای و حسادت‌های شخصی بود که ابوبکر را قادر به مطالبه بیعت از اکثریت مردم کرد. بر این عوامل نیز باید این خاطره کلی را که در ذهن مردم از ابوبکر وجود داشت افزود. ابوبکر از اعتبار خاصی برخوردار بود و در مقام والایی از متانت، کھولت سن، رابطه نزدیک و حمایت از پیامبر و خدمات ارزنده‌اش از ابتدای رسالت نبوی قرار داشت. بدین سبب است که در تجزیه و تحلیل سقیفه، اثر شخصیت او را که به مرور زمان، تحت نظر پیامبر رشد کرد نباید نادیده گرفت.

با در نظر گرفتن استدلال‌های ضد و نقیض حاضرین در سقیفه، به نظر می‌رسد گزینش ابوبکر، حادثه محیط بوده باشد.^۱

پیش نیازها

۱- تشیع در مسیر تاریخ ص ۶۵ تا ۶۷ - این نتیجه‌گیری یک استاد دانشگاه شیعه مذهب بدون تعصب است. توجه کنید که نه کودتایی در کار بوده و نه غصب خلافتی و نه دسیسه چینی علیه خاندان پیامبر اکرم ﷺ بلکه فقط و فقط موضوع، حادثه محیط بوده است.

قبل از تجزیه و تحلیل موضوع و طرح سئوالات، تعمق و دقت بر روی نکات زیر حائز اهمیت بسیار فراوانی است:

- فاصله بین دو واقعه غدیر و سقیفه، حدود ۷۰ روز است.
- اکثریت قریب به اتفاق انصار (مردم مدینه) و مردم مکه و مردم جنوب عربستان (مانند یمن) در محل غدیر خم، غایب بوده‌اند فقط معدودی از مهاجرین و عده معدودی از سایر قبایل در واقعه غدیر حاضر بوده‌اند.
- در سقیفه، اکثریت انصار (اوس و خزرج و بنی عبدالاشهل) و تعدادی از مهاجرین حاضر بوده‌اند.

- حواشی و حرف و نقلهای اضافه زیادی در طول تاریخ توسط غالیان و دروغپردازان به این واقعه افزوده شده است که یا خبر واحد است یا راوی آن دروغگو و جعل و کذاب است یا با سایر قرائن و مدارک موجود همخوانی ندارد آنچه که به تواتر رسیده و همه بر آن متفقند این جمله پیامبر ﷺ است: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» (حتی جملات بعدی: وانصر من نصره و اخذل من خذله احتمالاً پس از آن اضافه شده است) برای همین عمده بحث ما در این تحقیق در زمینه همین سخن نبی اکرم است ولی در انتها برای روشن شدن ذهن خوانندگان موارد حاشیه‌ای دروغ را نیز بررسی می‌کنیم.

اصحاب

قبل از ورود به بحث اصلی ذکر این نکته بسیار لازم است که بدانیم تمام کسانی که در واقعه غدیر و به خصوص در سقیفه حاضر بوده‌اند جز اولین و وفادارترین اصحاب پیامبر محسوب می‌شده‌اند (اصحاب به مهاجرین مکه و انصار یعنی مردم مدینه گفته می‌شود) اکنون پیش از ورود به بحث اصلی بهتر است نظر پیامبر اکرم و قرآن را در مورد اصحاب بدانیم. البته محققین شیعه برای گریز از پاره‌ای تعارضات سعی می‌کنند این

تعداد از اصحابی که در سقیفه حاضر شده‌اند را مربوط به آیاتی کنند که در آن خداوند به منافقین مدینه اشاره می‌کند. اکنون باید بدانیم آیا به واقع اینگونه بوده است. به طور کلی منافقین نه در زمان حیات پیامبر اکرم ﷺ و نه بلافاصله پس از رحلت ایشان نقشی در تصمیم‌گیریها به عهده نداشته‌اند. ضمن اینکه بسیاری از احادیثی که از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌شود و در حقیقت یکی از ارکان اصلی دین اسلام یعنی سنت را تشکیل می‌دهد از زبان و روش همین اصحاب به ما منتقل شده است و اگر مطابق عقیده شیعه همه اصحاب به جز سه نفر را مرتد بدانیم در صحت نیمی از آنچه به نام اسلام در دست داریم خدشه وارد می‌شود. جالب است که بدانیم خلفای راشدین، همگی از قریش بوده‌اند و همگی در مکه به پیامبر ﷺ ایمان آورده و جزو مهاجرین بوده‌اند آیاتی که شیعه به عنوان منافقین به آن اشاره می‌کند همگی در مدینه نازل شده و ما در آیات مکی حتی یک آیه هم نداریم که در آن کلمه منافق وجود داشته باشد و این نشان می‌دهد منافقین در بین مردم مدینه بوده‌اند و نه در بین مهاجرین (در نتیجه خلفای راشدین نیز بر خلاف تصورات واهی شیعه -نعوذ بالله- مشمول آیات منافقین نمی‌شوند).

- چهار نکته بسیار جالب، وجود دارد که توجه به آنها می‌تواند جلوی بسیاری از سفسطه‌ها و مغلطه‌ها را بگیرد.

۱- فاصله زمانی بسیار اندک بین حادثه غدیر و سقیفه (حدود ۷۰ روز)
 ۲- فاصله بسیار اندک میان واقعه غدیر و وفات پیامبر و وفات پیامبر با انتخاب ابوبکر، زیرا اگر فواصل زمانی بین این وقایع زیاد بود، می‌شد اتهام توطئه و دسیسه‌چینی عده‌ای و یا انحراف اخلاقی و عقیدتی جامعه (به خصوص انصار) یا فراموشی بیعت و یا... بهانه کرد ولی خوشبختانه همین فاصله زمانی اندک، می‌تواند بیانگر بسیاری از ابهامات باشد.

۳- نکته بسیار مهم آنکه: درست است که نتیجه سقیفه به انتخاب ابوبکر ختم شد ولی پایه‌گذار اولیه تجمع در سقیفه، انصار بوده‌اند، (به نیت انتخاب سعد ابن عبادۀ برای

خلافت) و اصولاً سقیفه، محل تجمع مردم مدینه، برای تصمیم گیریهای مهم بوده است. و نه محل تجمع مهاجرین (مردم مکه)

۴- حضور ابوبکر در روز وفات پیامبر ﷺ در هاله‌ای از ابهام است. برخی روایات می‌گویند او در منزل زن دوش در سنج (حومه مدینه بوده) برخی روایات می‌گویند او در مدت ۱۳ روزی که پیامبر اکرم بیمار بوده‌اند امام جماعت بوده. برخی روایات او را در سپاه اسامه می‌دانند.^۱ ولی به احتمال بسیار قوی ایشان در این ایام امام جماعت بوده‌اند زیرا عمر در سقیفه به این نکته اشاره می‌کند و کسی هم رد نمی‌کند. (البته شیعه برای رد این مطلب به یکی دو خبر واحد و بی اعتبار اشاره می‌کند).

سؤالاتی که با تقابل این دو رویداد (غدیر و سقیفه) برای محقق، مطرح می‌شود به قرار زیر است:^۲

۱- (پرسش کلیدی) چرا پیامبر ﷺ پس از آن جمله معروف در غدیر خم به طور روشن، واضح و قاطع نمی‌فرمایند: علی الکلیله پس از من، اولین خلیفه و یا جانشین بلافصل من است و از کلمه مولی که دارای ۲۷ معنی مختلف است استفاده می‌کنند زیرا مسلم بوده این موضوع به هر طریق توسط عده‌ای زیر سؤال می‌رود و در آن ایجاد شک و شبهه می‌شود و جای آن داشته که موضوع دقیقاً تفهیم شود با عباراتی نظیر اینکه: (علی جانشین و اولین خلیفه بلافصل پس از من و تعیین شده از سوی خداست) و در ادامه نیز

۱- چون در آن زمان راه‌های مواصلاتی یا هلی کوپتر و همچنین تلگراف یا بی سیم وجود نداشته که به او خبر بدهند احتمال حضور ابوبکر در همان لحظه وفات پیامبر از سنج به مدینه بسیار بعید است. پس او در سنج نبوده، وجود او در سپاه اسامه نیز بعید است زیرا این سؤال پیش می‌آید که در آن ۱۳ روز بیماری پیامبر اکرم چه کسی امام جماعت بوده است؟ زیرا در کتب تاریخی به جز ابوبکر نام شخص دیگری در مقام امام جماعت وجود ندارد. پس به احتمال فراوان، قولی که می‌گویند: ابوبکر در ایام بیماری پیامبر، امام جماعت بوده و در مدینه حضور داشته به صحت نزدیکتر است. با اینهمه: الله اعلم.

۲- در صورتیکه واقعه غدیر را قبول کنیم ولی منظور از سخنان پیامبر را خلافت بلافصل حضرت علی ندانیم یعنی اعتقاد به اینکه منظور پیامبر تعیین جانشین نبوده است. هیچیک سؤالات این مبحث پیش نمی‌آید.

صحبت از دوستی و دشمنی «وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» است و از کلماتی که اشاره به مبادی حکومتی دارد مانند: خلافت، جانشینی، ریاست، امارت و... خبری نیست همچنین به جای سخن از دوستی و دشمنی باید سخن از پیروی و تبعیت و اطاعت باشد زیرا در موارد حکومتی، مردم باید از حاکم اطاعت کنند و نه اینکه او را دوست داشته باشند. و اگر معتقد باشیم بیعت (خلافت) باید با دوستی همراه باشد و دوستی لازمه بیعت است پس آیا بیعت حضرت علی علیه السلام با خلفاء نیز مبتنی بر دوستی بوده است؟ خداوند در قرآن در آیه مربوطه:

۲- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. دوبار می‌فرماید: (اطاعت کنید) یعنی لازمه حکومت اطاعت مردم است. ولی پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه سخنان خود می‌فرماید: خدایا دوست داشته باش دوست او را و دشمن باش با دشمن او... چرا طبق آیات الهی به جای سخن از اطاعت، سخن از دوستی و دشمنی است؟ یعنی باید می‌فرمودند: خدایا دوست داشته باش هر که او را اطاعت کند و دشمن باش هر که از او سرپیچی یا مخالفت کند.

۳- پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت واضح و صریح و به صورت عملی طی ۲۳ سال، روش خواندن نماز و سایر آداب و رسوم اسلام را به مردم یاد داد با اینهمه میان فرق و مذاهب اسلامی اینهمه تفاوت در برگزاری این امور مشاهده می‌شود. چگونه ممکن است در مورد امری که صددرصد می‌تواند اختلاف برانگیز باشد (خلافت و جانشینی) ایشان از کلمه‌ای (مولی) استفاده کنند که دارای ۲۲ معنی مختلف است و به صورت شفاف بیان نفرمودند که علی اولین خلیفه و جانشین بلافصل من است؟ نکته دیگر اینکه در لزوم انجام هیچیک از واجبات دین بین شیعه و سنی اختلاف نیست یعنی شیعه و سنی متفقا اقرار به توحید، نبوت و انجام نماز و روزه و حج و جهاد و... را از واجبات می‌دانند و فقط در مورد جانشینی پیامبر اختلاف وجود دارد.

۴- چرا خداوند در آیه ابلاغ، به پیامبر می‌فرماید تو را از شر مردم حفظ می‌کنیم (به

عبارت دیگر یعنی در ابلاغ پیام خداوند به خود ترسی راه مده) ولی نعوذ بالله خود خداوند از آوردن نام حضرت علی علیه السلام خودداری کرده است!

۵- (پرسش کلیدی) می‌دانیم خطاب‌هایی که در قرآن وجود دارد با توجه به وضعیت اکثریت موجود بوده مثلاً خطاب‌های آیات مکی بیشتر با کلمات کافرون، مشرکین، مکذبین و... است ولی خطاب آیات مدنی بیشتر با کلمات منافقون است. اکنون به انتهای آیه ابلاغ نگاه کنید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۶۷]. خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند. در جمع ۱۲۰ هزار نفری غدیر، حتی یک نفر کافر هم حضور نداشته است! می‌دانیم مردم در آن لحظه از چند حالت خارج نبوده‌اند: مومنین - تازه مسلمان‌ها - منافقین (با تعداد اندک و نیروی تضعیف شده بدون رهبر) و فاسقین. اکنون منظور از کافرین در این آیه چه کسانی هستند؟ ممکن است پاسخ دهید هر کس ولایت علی علیه السلام را قبول نکند کافر است ولی این سخن، مصادره به مطلوب است زیرا همه مجادله‌های بر سر معنی همین آیه است و هنوز کسی نتوانسته اصل موضوع را ثابت کند. ضمن اینکه کافرین، طبق صریح آیات قرآن، نجس هستند چطور حضرت علی علیه السلام دختر خودش را به آنها داده (ازدواج حضرت عمر رضی الله عنه با ام کلثوم) و مرتب با آنها نشست و برخاست می‌کرده و حتی پشت سرشان نماز می‌خوانده است؟

۶- در رابطه با دو آیه ابلاغ و اکمال (در سوره مائده) برخی از محققین شیعه معتقدند مفاد این دو آیه با آیات قبل و بعد مطابق و منطبق نبوده و این نکته را یکی از دلایل اثبات سخن خود می‌دانند و به نحو غیرمستقیم، معتقدند این آیات جا به جا شده، ولی ابن عباس می‌گوید: خداوند همه قرآن را به ترتیبی که هم اکنون در دست مسلمین است در شب قدر بر آسمان دنیا نازل نمود. پس از آن به تدریج بر حسب احتیاج بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردید و هر کس چنین پندارد که در هنگام جمع آوری قرآن چیزی از آن افتاده یا با مشورت و رای کسی، سوره‌ها به هم پیوسته و منظم شده است پس بر خدا دروغ بزرگی

بسته است^۱.

۷- برخی از جدلیون شیعه استدلال می‌کنند مگر می‌شود پیامبر اکرم امر به این مهمی را به سکوت برگزار کرده باشد؟ و امت را بدون سرپرست رها کرده باشد؟ با وجود خطرات موجود؟ و چگونه است که ابوبکر جانشین انتخاب کرد ولی پیامبر نکرد؟ ولی ما می‌دانیم پیامبر اکرم ﷺ هیچگاه از جانب خود سخنی نمی‌گفته و هر چه می‌گفته مستقیم یا غیر مستقیم به اشاره وحی بوده و مسلماً خداوند که علام الغیوب است می‌دانسته که با انتخاب ابوبکر و پس از آن عمر نه تنها اسلام در شبه جزیره تثبیت می‌شود بلکه دو ابرقدرت آن زمان نیز به زانو در می‌آیند. همانطور که در قرآن بر حفظ و نگهداری قرآن تاکید می‌فرماید. پس نگرانی از دید شما معنا دارد و با نگاه شما بوجود آمده و نه از دید خداوند!.

۸- قبل از طرح سؤال بعدی لازم است که چند دلیل از برتری قرآن نسبت به امام آورده شود:

قرآن، کلام خدا و کاملاً آسمانی است برخلاف امام که لاقفل، جسمی زمینی دارد. پیامبر ﷺ در آن حدیث معروف ابتدا می‌فرماید: کتاب الله و بعد می‌فرماید: عترتی یا سستی.

در هدایت و اصل و مرجع بودن قرآن هیچ اختلاف اساسی بین هیچ‌یک از فرق مسلمین وجود ندارد.

قرآن، قابلیت نشر و نسخه برداری و در دسترس همه قرار گرفتن را دارد.

قرآن، جاویدان و ابدی تا قیام قیامت است.

سخنان امام و حتی پیامبر ﷺ که به ما رسیده چنانچه با قرآن مطابقت نداشته باشد فاقد ارزش است.

قرآن توسط اکثر قریب به اتفاق فرق اسلامی و حتی برخی دانشمندان غربی مورد

۱- تفسیر نوین محمد تقی شریعتی ص ۲۰ و مقدمه المبانی ص ۵۸

تایید قرار گرفته است.

حتی وجود امام، برای تفسیر و توضیح قرآن است.

با این مقدمه این سؤال مطرح می‌شود: پیامبر مانند عدم تعیین جانشین، امر به این مهمی را نیز به سکوت برگزار کرد. یعنی جمع آوری قرآن را!!! با عنایت به اینکه اگر اکنون، قرآن حاضر به ترتیب شان نزول وجود داشت و پیامبر ﷺ آنرا جمع آوری کرده بود بسیاری از اختلافات میان شیعه و سنی پیش نمی‌آمد (به خصوص در زمینه دو آیه تبلیغ و اکمال) ضمن اینکه: تمامی آیات ناسخ و منسوخ، مشخص و واضح بود. به جز اینها این مورد را باید اضافه کنیم که ممکن بود آیاتی که توسط مردم، حفظ می‌شد از خاطره‌ها برود یا چیزی به آن اضافه و یا از آن کم شود. (من کتب قر و من حفظ فر) پس چرا امر بدین مهمی را پیامبر به سکوت برگزار کرد و پس از آن، طی اصرار حضرت عمر به حضرت ابوبکر، قرآن جمع آوری شد. (حتی ابوبکر شک داشته و به عمر می‌گوید: اگر اینکار لازم بود پیامبر آنرا انجام داده بود!) ممکن است پاسخ دهید خداوند، خودش در قرآن، وعده حفظ آنرا داده است و برای همین پیامبر آنرا جمع آوری نکرد ولی:

پس چرا عمر و ابوبکر جمع آوری کردند؟ -با عرض شرمندگی- یعنی خداوند وعده حفظ آنرا به دست عمر داده بود؟

مگر پیامبر ﷺ به آن ساریان نگفت: با توکل زانوی شتر را ببند؟

اگر امام و قرآن، لازم و ملزوم یکدیگرند آیا تعجب آور نیست که خداوند یکی را حفظ کند و دیگری را نه؟ (به این معنا که: تحریفی در دین صورت نگرفته و امام علی به حاشیه نرفته است. لااقل از نظر جایگاه دینی و نه از نظر جایگاه سیاسی).

اگر خداوند وعده حفظ قرآن را داده، چرا پیامبر ﷺ، کاتب وحی داشته است؟

و در انتها: اگر قرآن در آن زمان توسط حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت عثمان رضی الله عنه گردآوری نشده بود آیا قرآن فعلی که در دست ماست مانند سایر کتب آسمانی خالی از تحریف بود؟

علت عدم جمع آوری قرآن توسط پیامبر اکرم دقیقاً همان پاسخی را دارد که در زمینه عدم تعیین جانشین داده می‌شود: پیامبر ﷺ (بر خلاف سایر انسانها) امور مهم و اساسی را یا به اشاره خداوند انجام می‌داده و یا به مشورت می‌گذاشته و کمتر راساً تصمیم‌گیری می‌کرده تصمیمات او یا به اشاره وحی بوده یا با مشورت با اصحاب. و از آنجا که خداوند در زمینه جمع آوری قرآن و انتخاب جانشین دستوری صادر نکرده پیامبر ﷺ نیز آنرا به سکوت برگزار کرده است. (این دو کار به آن اندازه مهم بودند که در کنار ۶۶۰ آیه که از سگ اصحاب کهف تا پشه و مورچه در آن آمده و حتی خدا فرموده هیچ‌تر و خشکی را در این کتاب فرگذار نکردیم. یک آیه نیز به این دو مورد اختصاص داده شود. البته شاید این امتحان و آزمایشی برای شیعه باشد که آخرت خود را بر سر آن بر باد دهد!!!) (حتی در خصوص کتابت و ثبت احادیث نیز آیه‌ای و حتی حدیثی وجود ندارد که به عمر اعتراض می‌کنند که چرا احادیث را سوزانند!).

۹- (پرسش بسیار کلیدی و اساسی) چرا در مدینه حتی یک نفر از طرفداران حضرت علی علیه السلام که بنا به قول سید شرف‌الدین در الفصول المهمة، ۲۵۰ نفر از اصحاب بوده‌اند (مانند: عمار، ابوذر، سلمان، مقداد، زبیر، فضل بن عباس، بلال، خالد بن سعید، براء بن عازب، ابی بن کعب، ابان، قیس بن سعد بن عباد و حتی ابوسفیان) هیچ اشاره‌ای به واقعه غدیر نمی‌کنند؟ (با اینکه فقط ۲ ماه از این واقعه مهم گذشته و با عنایت به اینکه حتی دو کلمه فارسی یک نفر عجم مانند سلمان فارسی که گفت: کردید و نکردید در تاریخ ثبت شده است)^۱ البته ممکن است این ایراد بچه‌گانه و ساده لوحانه وارد شود که:

۱- دکتر محمد جواد مشکور (شیعه و استاد دانشگاه تهران) در کتاب تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی تا قرن چهارم انتشارات اشراقی تهران خ جمهوری اسلامی چاپ سوم ۱۳۶۲ ص ۱۳ می‌نویسد: مطلبی که بر ما مجهول است آن است که چرا در اجتماع سقیفه کسی از مهاجر و انصار سخنی از حدیث غدیر با وجود مسلمیت آن به میان نیاورده است. اگر طرفداران علی به آن حدیث ذکری می‌کردند سرنوشت اسلام طور دیگری می‌شد!.

به واقعه غدیر اشاره شده ولی مورخین از ترس حکومتها ثبت نکرده‌اند! ولی آیا این مسخره نیست که اصل واقعه غدیر در وسط بیابان‌های عربستان توسط ۱۱۰ نفر از صحابه نقل و توسط مورخین ثبت شود ولی اشاره به غدیر در سقیفه حتی توسط یک نفر هم نقل یا ثبت نشود!!! و اگر بنا به کتمان و حقیقت پوشی بوده بسیار به جا بود که اصل واقعه کتمان شود نه اشاره به آن واقعه! نکته عجیب‌تر اینکه به عنوان مثال: علامه امینی در کتاب الغدیر موارد متعددی را ثبت کرده که عمر در زمان خلافتش به کسانی که با علی مخالف بوده‌اند پرخاش کرده و با تندی می‌گفته: شما که نمی‌دانید و نبودید که در غدیر خم، پیامبر اکرم این فرد (علی) را مولای من و هر مرد و زن و مومن، معرفی کرد! براستی آیا مسخره نیست؟ یعنی عمر به طرف مقابل که هیچ‌کاره بوده پرخاش می‌کند که پیامبر ﷺ گفت این علی خلیفه بعد از من است!!! و من جایگاه او را غصب کرده‌ام در نتیجه تو نباید به او توهین کنی!!! و آنگاه دیگران نمی‌گویند تو چرا به ما پرخاش می‌کنی تو خودت خلافت را غصب کرده‌ای! براستی آیا تعجب آور نیست که مورخان، واقعه غدیر را به تواتر نقل کرده‌اند و پس از آن نیز هر کس هر کجا اشاره‌ای به غدیر داشته (مانند حضرت عمر یا سایر شعراء و...) را ثبت کرده‌اند و فقط اشاره به غدیر در روز سقیفه را سانسور کرده‌اند! البته در این تحقیق، به مرور، شاهد طنزهای جالبتر از این نیز خواهید بود.

۱۰- همچنین چرا در نهج البلاغه در موارد متعددی که از آن حضرت درباره خلافت سؤال شده و یا خود ایشان در این باره صحبت می‌کنند اشاره‌ای به واقعه غدیر نمی‌کنند؟^۱ از سقیفه که بگذریم چرا در هنگامیکه مردم پس از مرگ حضرت عثمان رضی الله عنه

۱- البته در برخی متون تاریخی از قول حضرت علی و دیگران به این حادثه اشاره شده است ولی این اشاره: ۱- جهت تعیین برتری و مقام والای آن حضرت بوده (در برابر معاویه و...) ۲- فقط از زمان شورایی که منجر به انتخاب عثمان شد این واقعه نقل شده و حتی یک نفر در جریان سقیفه تا زمان انتخاب عثمان به این واقعه اشاره نکرده است. (یا لاقول اینجانب موفق به یافتن آن نشدم). به هر حال در اصل واقعه شکی نیست ولی با

برای اخذ بیعت هجوم می‌آوردند و ایشان تا سه روز از بیعت خودداری می‌کردند هیچکدام از مردمی که در آنجا بودند به واقعه غدیر اشاره نمی‌کنند و نمی‌گویند: شما باید با ما بیعت کنید و این وظیفه ایست که از سوی خدا و پیامبر ﷺ در غدیر خم، به عهده شما گذاشته شد و.. و دیگر اینکه حضرت علی علیه السلام می‌توانستند براحتی بگویند که من قبل از این با ۱۲۰ هزار نفر از شما در غدیر بیعت کردم و همه شما بیعت شکنی کردید و دیگر برای بار دوم فریب شما را نمی‌خورم!!! (با عنایت به حدیث: مومن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود و با عنایت به اینکه همین مردم به خصوص به ظاهر شیعیان کوفه، خون به دل ایشان کردند و مجدداً بیعت شکنی کردند).

۱۱- ممکن است پاسخ دهید اشاره شده ولی در تاریخ ثبت نشده است! ولی چگونه ممکن است که واقعه غدیر توسط ۱۱۰ نفر از اصحاب نقل شده باشد (وسط بیابان گرم بدون قلم و کاغذ و....) به همراه خطبه طولانی پیامبر ﷺ و اشعار حسان ابن ثابت و سخنان حضرت عمر و قصه سال سائل^۱ و... ولی در مدینه و در جریان سقیفه حتی یک کلمه و یک اشاره به واقعه غدیر از جانب حتی یک نفر در تاریخ ثبت نشده است؟ آیا این بدان معنا نیست که موضوع غدیر، چیز دیگری غیر از خلافت بوده است؟ و اگر کسی جرات ثبت حتی اشاره‌ای به غدیر، در سقیفه را نداشته، پس چگونه ۱۱۰ نفر، جرات شرح غدیر با تمام جزئیات مربوطه را داشته‌اند؟!!! ضمناً همین پاسخ را می‌توان در مورد ادعای سوزاندن احادیث مربوط به فضایل حضرت علی از طرف عمر را داد. (یعنی اگر خفقتانی بوده باید احادیث و روایات مربوط به غدیر نیز، مکتوم می‌مانده پس چطور واقعه غدیر اینهمه متواتر است ولی حتی یک اشاره هم به آن در سقیفه نشده است؟!).

۱۲- می‌دانیم که در اسلام، شهادت دو مرد عادل برای اثبات امری کافی است مگر

توجه به قرائن و شواهد بی شمار موجود، به احتمال قریب به یقین برداشت شیعه از این واقعه اشتباه است.

۱- البته به زودی ثابت می‌کنیم که بسیاری از این موارد مانند نزول عذاب و اشعار حسان و... ساخته و پرداخته ذهن مورخان در سده‌های بعدی است.

بیشتر اهل مدینه با ابوبکر بیعت نکردند؟ حضرت علی علیه السلام و طرفداران ایشان نیز به شیوه انتخابات معترض بودند که چرا حضور نداشتند و نه به اصل انتخابات.

ممکن است پاسخ داده شود: (خلافت حضرت علی علیه السلام طبق نص بوده و در این زمینه مردم اجازه شوری نداشته‌اند زیرا اگر امور الهی را تابع نظر مردم شود همه چیز منحرف و مسخ می‌شود) جالب است که پاسخ شما در همین ایراد نهفته است. اگر مردم مدینه و عموم اصحاب (انصار و مهاجرین) نصوص قرآنی را به این راحتی دستخوش رای و نظر اکثریت قرار می‌دادند که اکنون دیگر، چیزی به نام اسلام به دست ما نرسیده بود؟ پس چرا فقط همین یک مورد خاص، تابع نظر اکثریت شد؟ و از دیدگاهی دیگر آیا با این وضعیت نباید در تمام آنچه از سنت نبوی به دست ما رسیده است شک کنیم؟ زیرا تمام روایاتی که مبین سنت نبوی است از جانب همین اصحاب، روایت شده و به ما رسیده است. (بیشتر احادیثی که شیعه نقل می‌کند به اصحاب پیامبر اکرم ختم می‌شود و اگر آنها مرتد شدند و یا این چنین با آیات قرآن و روایات نبی اکرم در خصوص ولایت علی بازی کرده‌اند هیچ اعتباری به سخنان و نقل قول‌های آنان نیست و طبق اصول علم رجال، تمام آنها تضعیف شده و سندیت بیشتر سخنان نبی اکرم زیر سؤال می‌رود!).

۱۳- اگر ۱۲۰ هزار نفر (از جمله انصار و مهاجرین) به این راحتی بیعت خود را در روز سقیفه با حضرت علی علیه السلام شکستند پس چرا عمر و ابوبکر اینقدر اصرار شدید به گرفتن بیعت از دیگران، داشتند؟! زیرا این نشان می‌دهد بیعت‌های آن مردم، امری سرسری و بیهوده بوده و می‌شده براحتی آنرا شکست^۱ آن هم وقتی که می‌شده (البته طبق خیالات شیعه) بیعتی که طبق سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله و فرمان خدا (آیه تبلیغ) بوده را شکست!!

۱- البته در جای خود به این موضوع اشاره می‌کنیم که بیعت شکنی در عرب مربوط به دهه‌های بعدی بوده و در ابتدا اعراب به هیچ وجه بیعت خود را نمی‌شکستند. و این موضوع حتی بنا به گفته حضرت علی علیه السلام یکی از معدود صفات پسندیده اعراب جاهلی بوده است. و اگر هم مردم بیعت خود را با عثمان شکستند ظلم و ستم والیان او بوده و دلایل متعدد این بیعت شکنی (که توسط عده کمی هم صورت گرفته) در تاریخ ثبت است.

۱۴- می‌دانیم که عموم انصار و مهاجر، علاقه شدیدی به پیامبر ﷺ داشته‌اند (برای نمونه در جریان صلح حدیبیه با پیامبر بیعت می‌کنند که در صورت لزوم: تا پای جان بجنگند. به قول فرستاده کفار: آب وضوی پیامبر را برای تبرک از هم می‌دزدیدند و مانند یک عاشق، گوش به فرمان پیامبر بودند و...) چرا با این علاقه شدیدی که نسبت به پیامبر ﷺ وجود داشته دستور او مبنی بر خلافت حضرت علی علیه السلام در همان روز وفات ایشان، توسط همه، بدون هماهنگی قبلی و بدون دلیل و به صورت همزمان زیر پا گذاشته می‌شود؟ (که پایه گذار آن: انصار بوده‌اند. گرچه ابوبکر خلیفه شد ولی تجمع اولیه، توسط انصار بوده).

۱۵- برخی از جدلیون شیعه در اینجا پاسخ می‌دهند که: (اصحاب در زمان حیات پیامبر نیز مخالفت می‌کردند و مخالفت آنها در سقیفه امر تازه‌ای نبوده) پاسخ این شبهه را در بند بعدی در پاسخ شیخ شرف الدین می‌آوریم.

یکی دیگر از پاسخ‌هایی که جنبه کلی گویی و سردرهما بودن و غیر علمی بودن آن کاملاً مشهود است و به عنوان نمونه‌ای از طرز استنباط علمای شیعه و نحوه پاسخ آنها به سئوالات آورده می‌شود، پاسخی است که شیخ شرف الدین به عالم سنی می‌دهد. عالم سنی سؤال کرده: «برای من جای تعجب است که چرا حضرت علی در جریان سقیفه به واقعه غدیر اشاره‌ای نمی‌کنند، یعنی شما بهتر از ایشان اطلاع دارید!».

پرسش از سوی شیخ سلیم بشری مالکی مصری شبرخیتی (۱۲۴۸-۱۳۳۵ ه.ق) مطرح می‌شود او از عالمان بزرگ مصر در سده اخیر است که دو بار به ریاست الازهر رسید. پاسخ دهنده علامه سید عبدالحسین شرف الدین موسوی عاملی لبنانی (۱۲۹۰-۱۳۷۷)^۱ از بزرگان علما و مراجع و مصلحین و فقهای اجتماعی و آزادیخواه شیعه.

میان این دو عالم مسلمان، ۱۱۲ نامه، در مسائل دینی و ایدئولوژیکی اسلامی رد و بدل شده است. نامه‌های شیخ سلیم شبری نوعاً به صورت پرسش است و طرح موضوع، و

۱- من کمال احترام را برای شخصیت ایشان قائم ولی معتقدم در این زمینه راه بر خطا رفته‌اند.

نامه‌های شرف الدین پاسخ و توضیح. این نامه‌ها کتاب «المراجعات» را پدید آورده است، که متن عربی آن تاکنون بارها به چاپ رسیده است و به چند زبان نیز گردانیده شده است.

شیخ سلیم بشری، در نامه ۱۰۱، چنین می‌گوید:

حقیقت محض آشکار شد، خدا را شکر. تنها یک چیز مانده که ناشناخته است و من از آن تصور روشنی ندارم. آن را با تو درمیان می‌گذارم تا پرده از آن برگیری و علش را بازگویی. چرا امام، در روز سقیفه، با ابوبکر و بیعت کنندگان با او، به نصوصی (احادیث صریحی) که درباره خلافت او بود، و شما شیعه همواره تکیه‌تان بر این نصوص است، استدلال نکرد؟ آیا شما شیعه، از خود علی، بهتر از این امور خبر دارید؟!!! [پاسخ شیخ شرف الدین (نامه ۱۰۲)]:

همه مردم می‌دانند که امام و دیگر دوستانش از بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم در بیعت با ابوبکر حضور نداشتند و پا به سقیفه نگذاشتند. آنان از سقیفه و آنچه در سقیفه می‌گذشت دور بودند. آنان با همه وجودشان سر گرم مصیبت بزرگ بودند: مرگ پیامبر و به وظیفه واجب و فوری کفن و دفن پیامبر ﷺ پرداخته بودند.^۱ و جز به این حادثه به چیزی نمی‌اندیشیدند. از طرف دیگر تا آنان مشغول جمع کردن بدن پیامبر و ادای مراسم نماز و دفن او بودند مردم سقیفه کار خود را کردند و مسئله بیعت با ابوبکر را سر و صورت دادند. و از باب رعایت احتیاط و دور اندیشی در برابر هر نظر یا حرکت مخالف که باعث درهم ریختن تشکیلاتشان می‌شد متفقاً ایستادگی می‌کردند.

بنابراین علی کجا بود و سقیفه کجا؟ علی کجا بود و ابوبکر کجا؟ علی کجا بود و بیعت کنندگان با ابوبکر کجا تا بتواند برای آنان استدلال کند؟ و پس از آنکه جریان سقیفه راه افتاد و زمام امور را آنان به دست گرفتند شد آنچه شد از سویی زیرکی کردند

۱- البته همه اینها بازی با کلمات و بازی با تاریخ است پیامبر اکرم طبق تمام متون معتبر روز دوشنبه وفات کرده و روز چهارشنبه یعنی سه روز بعد دفن شده و تمام مردم مدینه بر ایشان نماز خوانده و ابو عبیده الجراح (که در سقیفه نقش مهمی را در خلافت حضرت ابوبکر ایفا کرده قبر پیامبر را حفر می‌کند و..).

و از دیگر سو قلدری و خشونت نشان دادند. و چنان شد که نه علی و نه غیر علی هیچ کس نمی‌توانست به حدیث استدلال کند. کسی گوش شنیدن یا امکان انعطاف به طرف مضمون حدیث نداشت؟ آیا در زمان ما چند نفر می‌توانند با کسانی که قدرت را در دست دارند در افتند به طوری که قدرت آنان را از میان بردارند و دولیشان را سرنگون کنند؟ و آیا اگر کسی قصد چنین کاری داشته باشد آزادش می‌گذارند؟ هیئات هیئات. و اکنون تو گذشته را به بازمان حاضر بسنج که مردم همان مردمند و زمانه همان زمانه است.

از اینها گذشته علی در آن روز برای استدلال و استشهاد نتیجه‌ای نمی‌دید جز بر پا شدن فتنه و آشوب و در آن شرایط (که اسلام دوران نخستین خویش را می‌گذرانید و نهال دین تازه کاشته شده بود) ترجیه می‌داد که حق او ضایع شود اما شر و آشوبی برپا نگردد. علی بخوبی متوجه خطرهایی بود که دین اسلام و کلمه «لا إله إلا الله» را تهدید می‌کرد. در واقع علی بن ابیطالب در آن ایام به مصیبتی گرفتار شده بود که احدی بدان‌گونه مصیبت گرفتار نشده است زیرا بار دو امر بزرگ بر دوش علی سنگینی می‌کرد: یکی خلافت اسلام، با آنهمه نص و وصیت و سفارشی که از پیامبر ﷺ درباره آن رسیده بود، و اینهمه، متوجه علی بود و در گوش او فریاد می‌کشید و با شکوه‌های دلگداز و جگر خراش او را به شور و حرکت فرا می‌خواند. دوم آشوبها و طغیان‌هایی که ممکن بود منتهی شود به از هم پاشیدن جزیره العرب و مرتد شدن اعراب نو مسلمان، و ریشه کن شدن اسلام و می‌داند یافتن منافقان مدینه و دیگر اعراب منافق و دو رویی که به نص قرآن، اهل نفاق و دو رویی بودند و کافر مجرم‌تر و نفاق پیشه‌تر از هر کس دیگر بودند و از هر کس دیگر دورتر بودند از فهم و هضم حدود احکام خدا و اینان با از میان رفتن پیامبر ﷺ قوت یافته بودند. آری مسلمانان در آن روز، پس از رحلت پیامبر ﷺ، مانند گله‌ای بودند سیل زده، در شبی زمستانی، گرفتار شده میان گرگهای خونخوار و حیوانات درنده و مسیلمه کذاب و طلیحه بن خویلد و سجار بن حرث، و رجاله‌هایی که دور و بر اینان

گرد آمده بودند و برای محو اسلام و مسلمین پای می‌فشردند. علاوه بر این، دو امپراطوری روم و ایران، در آن روزگار، در کمین اسلام بودند. و به جز اینها همه، ده‌ها مانع و مشکل دیگر بود که همه در حال کینه‌توزی با محمد و خاندان محمد و اصحاب محمد بودند و برای گرفتن انتقام خود از اسلام (که همه اعتبارات اشرافی و امکانات مختلف استثمار را نابود کرده بود)، به هر وسیله‌ای دست می‌زدند. می‌خواستند اسلام را براندازند و ریشه‌اش را بکنند. و در راه این مقصود، با نشاط و شتاب گام بر می‌داشتند. چون می‌دیدند که با مرگ رهبر اسلام، برای کارشکنی و تخریب فرصت خوبی پیش آمده است. از این رو می‌کوشیدند تا این فرصت را مهار کنند و از بی‌سرپرست شدن مسلمانان، پس از استقرار یک نظام داخلی، بهره گیرند. آری، در چنین شرایطی، علی بر سر دو راهی بزرگ رسید. و طبیعی بود که مانند علی بن ابیطالب، حق خلافت خویش را فدای اسلام و مسلمین کند و چنین هم کرد. نهایت برای اینکه نظریه خلافت حقه اسلام را، که خلافت خودش بود، حفظ کند و در برابر کسانی که حق اسلامی خلافت را از او سلب کردند. موضعگیری لازم را کرده باشد -البته آن هم باز به صورتی که شق عصای مسلمین نشود و فتنه برنخیزد و فرصت به دست دشمن داده نشود- برای این مقصود، در خانه نشست و بیعت نکرد، تا اینکه او را بزور -اما بی‌خونریزی- از خانه به مسجد آوردند. در صورتی که اگر علی خود به پای خود برای بیعت رفته بود، حجتی برای خلافت او نمی‌ماند و برای شیعه (و هر طالب حقی) برهان حق آشکار نمی‌گشت. اما علی با این روش خود، دو کار کرد: هم اسلام را حفظ کرد و هم صورت شرعی خلافت حقه اسلام را نفراموشانند. و چون نگریست که در آن روز و آن شرایط، حفظ اسلام و خشتی کردن فعالیتهای دشمنان اسلام، متوقف است بر عدم درگیری او (با سران امت)، چنین کرد و با خلافت سقیفه در نیاویخت. و این همه برای حفظ امت بود، و حراست شریعت، و نگهداشت دین، و چشم‌پوشی از مناصب خویش برای خدا، و ادای امری که شرعاً و عقلاً بر او واجب بود، یعنی علم به اهم (حفظ اسلام و مسلمین) و ترک مهم

(حفظ خلافت حقه)، در مرحله‌ای که دو تکلیف تعارض کنند. این است که شرایط و محیط آنروز، نه به علی اجازه می‌داد که شمشیر در میان مردم گذارد، و نه جامعه آن روز مدینه را -جامعه نو مسلمانان را- زیر ضربه‌های استدلال و سخنرانی و تکفیر و تخطئه متزلزل و متشنج سازد. و با این همه که گفتیم، علی و اولاد علی و عالمان شیعه، از آن روز تا امروز، همواره با روشی حکیمانه، احادیث وصایت را ذکر کرده‌اند و نصوص روشن نبوی را در این باره نشر داده‌اند. چنانکه بر مردم آگاه پوشیده نیست. والسلام».

پاسخ شیخ شرف الدین در اینجا تمام می‌شود. محور عمده پاسخ شیخ شرف الدین دور این سه نکته می‌چرخد: رعایت مصلحت از جانب حضرت علی -وجود خفقان- وجود فرهنگ مخالفت در اصحاب پیامبر ﷺ.

ولی سؤال اینجاست:

فرهنگ مخالفت در اصحاب

- اگر به کل حوادث زمان رسول خدا و جانفشانی‌ها و هجرت‌ها و گذشتن از مال و فرزند و... نگاه کنید و بعد چند مورد معدود مخالفت را پیدا کنید این ادعا را بسی مضحک خواهید دید. چطور آنهمه موافقت و تایید و از جان گذشتگی فراموش شده و چند مورد مخالفت معدود، شاهد آورده می‌شود؟ و چگونه پیامبر با افرادی که همیشه روحیه مخالفت داشته‌اند توانست بر آنهمه مشکلات (منافقین و یهودیان مدینه و کفار مکه و...) غلبه کند؟ و چرا پیامبر اکرم ﷺ با این افراد به دفعات مشورت می‌کرده‌اند؟ در حقیقت، اصحاب پیامبر اکرم ﷺ با آنهمه تعاریفی که در قرآن از آنها شده بیشتر روحیه موافقت و همکاری داشته‌اند و گرنه محال بود اسلام با آنهمه مشکلات و کارشکنی منافقین و یهود و دشمنی‌های کفار قریش، پیروز شود اگر مخالفت اصحاب را هم بخواهیم ضمیمه این موارد کنیم! مواردی که از مخالفت اصحاب در تاریخ ثبت شده نیز یا توسط یکی دو نفر از اصحاب بوده و یا بلافاصله پس از توضیح پیامبر اکرم ﷺ آن مخالفت به موافقت بدل شده است. بیشتر مخالفتها نیز با نظرات و آراء شخصی پیامبر

بوده (شوری یعنی مخالفت، در موافقت کامل که دیگر شوری معنایی ندارد) و چیزی در تاریخ، مبنی بر مخالفت اصحاب با نص صریح آیات قرآنی وجود ندارد. علاوه بر این: نبودن اختلاف عقیده و نظر یعنی: مرداب. یعنی تعفن و گندیدن و همین اختلاف نظرهاست که باعث رشد و ترقی می‌شود به قول حضرت علی: برای رسیدن به پاسخ صحیح، آراء خود را به هم بکوبید.

- شیخ شرف الدین در کتاب «الفصول المهمة» خود نام تعدادی از مخالفین حضرت ابوبکر^{رضی الله عنه} را آورده که غیر مستقیم چنین نتیجه گیری کند که دلیل مخالفت آنها وجود نص بر جانشینی حضرت علی بوده. ولی وقتی به قول شیخ شرف الدین، اصحاب پیامبر اکرم جرات مخالفت با پیامبر^{صلی الله علیه و آله} را داشته اند چرا انتظار داریم جرات مخالفت با ابوبکر را نداشته باشند؟ پس مخالفت آن عده معدود با حضرت ابوبکر^{رضی الله عنه} نیز نه به خاطر نص بر جانشینی علی بلکه مبتنی بر وجود فرهنگ مخالفت در آنها بوده است!

- شما در موارد دیگر می‌گویید تا پیامبر^{صلی الله علیه و آله} زنده بوده کسی جرات مخالفت با این امر (جانشینی حضرت علی) را نداشت و به محض رحلت ایشان همه جرات مخالفت پیدا کردند! بالاخره تکلیف چیست؟ اصحاب در زمان حیات پیامبر مخالفت می‌کردند یا نه!!! اگر طبق عقیده شما اصحاب حتی در موارد کوچک‌تر از این در زمان حیات رسول خدا مخالفت می‌کردند چگونه است که در این مورد به این مهمی هیچ‌گونه مخالفتی در تاریخ ثبت نشده است، نه در واقعه غدیر، نه قبل از آن و نه حتی بعد از آن، حتی یک مورد اعتراض بسیار کوچک، از اصحاب مشاهده نمی‌کنیم؟^۱ (به خصوص از حضرت عمر که در جریان صلح حدیبیه آنهمه معترض بود چگونه است که در غدیر جلو می‌رود و به حضرت علی تبریک می‌گوید!!! آیا تمام این قرائن و نشانه‌ها دال بر آن نیست که منظور پیامبر^{صلی الله علیه و آله}، خلافت حضرت علی نبوده و تمامی افراد حاضر نیز همین برداشت را از سخنان

۱- البته در مورد فردی که اعتراض کرد و از آسمان سنگی به سر او فرود آمد و متعاقب آن سوره سال سائل بعذاب واقع نازل شد با عرض شرمندگی باید بگوییم: این سوره مکی است!

ایشان کرده اند؟)

- چرا آن تعدادی که طرفدار حضرت علی علیه السلام بوده‌اند به واقعۀ غدیر و آیات الهی و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله، اشاره‌ای نمی‌کنند؟

- آیا چند مورد مخالفتی که توسط برخی افراد (مانند حضرت عمر که همیشه به سرعت احساساتی می‌شده و سریعاً نیز پشیمان می‌شده) را می‌توان به کل افراد نسبت داد و مخالفت کردن را جزو روحیه و فرهنگ اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله دانست؟ پس چگونه است که پیامبر صلی الله علیه و آله با همین افراد معدود و ضعف مادی و شرایط دشوار (مانند وجود منافقان و یهود و کفار و...) توانست بر همه مشکلات غلبه کنند؟ زیرا یک رهبر نمی‌تواند با کسانی که روحیه و فرهنگ مخالفت دائمی و سرپیچی دارند کاری از پیش ببرد.

- در تاریخ صدر اسلام حتی یک مورد مخالفت اصحاب (به خصوص حضرت علی و حضرت عثمان رضی الله عنهما و حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت ابوبکر رضی الله عنه و طلحه و زبیر و سعد ابن عبادۀ و...) با آیات الهی (نص) را سراغ نداریم. هرگاه مخالفتی بوده با اظهار نظرهای شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده (مانند جنگ احد).

- نفس شوری یعنی مخالفت! و اظهار نظر و اگر بنا شود به صرف هر گونه مخالفت، مارک کفر و نفاق بزنیم (همانگونه که هم اینک در قرن بیستم نیز: هر مخالفتی را مارک منافق و ضد انقلاب می‌زنند!) پس آیات مشورت و شوری چه معنایی دارد؟

- جالب است که نگاهی به سردهستۀ مخالفان در سقیفه بیندازیم: ابوبکر - ابوعبیده جراح - عمر. به غیر از حضرت عمر از هیچکدام این افراد، در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حتی یک مورد مخالفت هم در تاریخ ثبت نشده بلکه بر عکس هر چه ثبت شده اطاعت محض بوده است (به خصوص در مورد ابوبکر، حتی زمانی که صحبت از طلاق حضرت عایشه به میان می‌آید!!!).

- مخالفتها در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، هیچگاه جنبه عمومی نداشته (به جز یک مورد بر سر شیوه تقسیم غنائم آن هم توسط انصار، آن هم با سخنرانی پیامبر صلی الله علیه و آله همه انصار، گریه

کنان، موافقت خود را نشان می‌دهند!!!) بلکه توسط یک یا دو یا سه نفر مطرح شده یا به آن دامن زده می‌شده است.

- علت تمام مخالفت‌های معدودی که در زمان حیات پیامبر از سوی عده معدودی بعمل می‌آمده در تاریخ ثبت و مشخص است. ولی علت پیمان شکنی اصحاب پیامبر با علی در سقیفه بنی ساعده چه چیزی بوده است؟ (آن هم پیمان شکنی بیعتی که متعلق به ۷۰ روز قبل بوده آن هم بدون هماهنگی آن هم به صورت دسته جمعی) به عبارت دیگر این مخالفت (کنار گذاشتن حضرت علی) و متعاقب آن خلافت ابوبکر چه سودی برای انصار و مهاجرین داشته؟ تا پس از آنهمه فداکاری خودشان را فقط به خاطر خلافت یک نفر دیگر، جهنمی کنند؟!!! به خصوص با عنایت به این نکته که انصار در بدو ورود پیامبر اکرم از دور عبدالله ابن ابی - که می‌خواسته پادشاه شود و بعدها سردسته منافقان می‌شود - کنار می‌روند یعنی کسی که همشهری و از قبیله خودشان بوده پس چگونه به ابوبکر، مارکی زده شود که بعد بگوییم انصار به خاطر آن، گرد او را گرفتند؟

- حضرت علی علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر می‌نویسند باید نزدیک‌ترین افراد به تو منتقدترین و مخالف‌ترین آنها به تو باشد. زیرا رهبر و فرمانده نیازی به یک عده بادنجان دورقاب چین چاپلوس ندارد. و وجود انتقاد و مخالفت است که موجب رشد و پیشرفت امور می‌شود. پس چرا نباید چند مخالفت معدود اصحاب را با گمان فاسد خود تجزیه و تحلیل کنیم.

- در فرهنگ عرب، نفس بیعت بسیار مهم بوده و بیعت شکنی گناهی بسیار بزرگ و نابخشودنی به شمار می‌آمده آن هم از جانب کفار جاهلی. آنوقت شما معتقدید اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آنهمه جانفشانی، بلافاصله پس از رحلت پیامبر بیعت شکنی کردند؟ آن هم بیعتی که بر خلاف بیعت‌های دوران جاهلی بر مبنای فرمان مستقیم خداوند و رسول او بوده است؟

- در زمان پیامبر اکرم، ایشان هر گاه سخنی می‌گفتند اصحاب سؤال می‌کردند این

دستور خداست یا نظر شخص شما؟ و اگر پیامبر ﷺ می فرمود نظر شخص من، آنها متوجه می شدند که می شود مخالفت کرد و نظرات شخصی را ابراز نمود (شوری) و پیامبر ﷺ نیز از رای اکثریت تبعیت می کردند. نمونه مشخص آن جنگ احد است که بیشتر جوانان معتقد به خروج از مدینه بودند ولی پیامبر ﷺ و برخی از پیرمردان معتقد به دفاع از داخل شهر بودند ولی چون جوانان تعداد بیشتری بودند موفق به جلب نظر پیامبر می شوند.

- نیت افراد، از ابراز برخی مخالفت ها در زمان پیامبر اکرم، مشخص بوده یعنی بیشتر، از روی خامی و احساسات، مخالفت می کردند و چهره منافقان در مخالفت ها در تاریخ ثبت و مشخص است (مانند رجوع از بین راه عبدالله ابن ابی و یاران منافقش در جنگ بدر).

- سید شرف الدین در یکی از کتب خود دهها مورد از مخالفت های اصحاب در زمان پیامبر اکرم ﷺ را نقل کرده تا اینگونه تحلیل کند که بنابراین مخالفت آنها پس از پیامبر اکرم ﷺ در سقیفه بنی ساعده امر تازه ای نبوده و سابقه داشته است. اکنون در اینجا دو سؤال مطرح می شود: ۱- با این تز و پندار شما نباید از عدم انتخاب حضرت علی علیه السلام چندان گلایه ای داشته باشید زیرا به قول شما وقتی اصحاب در زمان نبی اکرم با ایشان که پیامبر خدا و متصل به وحی بوده مخالفت می کردند (و در سقیفه نیز ۳۰۰ آیه قرآن در حق علی و هزاران حدیث پیامبر در حق علی را زیر پا گذاشتند^۱) چرا باید انتظار داشته باشیم که در صورت انتخاب حضرت علی به خلافت یعنی جوانی ۳۳ ساله که تازه به او وحی هم نمی شود همه موافقت می کردند و بی چون و چرا از فرامین ایشان اطاعت

۱- البته اگر چنین اغراقی صحت داشته باشد که در این زمینه جای حرف و نقل بسیار زیاد است. مردم مدینه به محمد یتیم فقیر رانده شده از شهر و قبیله خالصانه ایمان می آورند و تا آخرین لحظه و در تمامی شرایط دشوار در کنار او می مانند (که آنهمه آیات و روایات در ستایش ایشان نازل می شود) در حالیکه قبل از آن هیچ آیه ای از سوی خدا و هیچ حدیثی از هیچ پیامبری در تایید حضرت محمد نشنیده بودند ولی ناگهان در سقیفه همین افراد هزاران حدیث و آیه در حق علی را شنیده و بدون هیچ دلیلی اولین سنگ مخالفت را در آنجا بنا می گذارند!!!! آیا تحلیل های شیعه، تاریخ را تبدیل به طنزی مسخره نکرده است؟

می‌کردند؟ ۲- محققین شیعه علت اصلی و ریشه‌ای مخالفت‌ها با حضرت علی در زمان خلافت ایشان را روش حضرت عمر و حضرت ابوبکر و حضرت عثمان در زمامداری می‌دانند و این تحلیل جناب سید شرف الدین را فراموش می‌کنند که عمر و عثمان در این زمینه نقشی ندارند بلکه اصحاب پیامبر اکرم ﷺ در زمان حیات نبی اکرم نیز چنین روحیه‌ای داشته‌اند پس گناه عمر و عثمان در این میانه چیست. البته وقتی تحلیل‌ها بر اساس تعصب و یا اشتباه و یا دروغ شکل بگیرد راهی جز تناقض پیش پای انسان نمی‌گذارد.

- اگر در سقیفه، افراد حاضر، با نیت مخالفت با آیات الهی (آیه تبلیغ) و دستورات پیامبر ﷺ و زیر پا گذاشتن آنها گرد هم جمع شده بودند پس چگونه است که ابوبکر با ذکر یک حدیث: «الائمة من القریش»، «امامان از قریشند» (که فقط خودش و یکی دو نفر دیگر از پیامبر شنیده بودند) توانست براحتی تمام انصار (به خصوص خزرج و در راس آنها سعد ابن عباد که چیزی نمانده بود خلیفه شود) را مجاب کند؟! آن هم در شهر خودشان و در محل تصمیم‌گیری خودشان!!!

- اگر انسان‌ها مخالفت و انتقاد نکنند تفاوت آنها با گوسفند در چیست؟ زیرا فقط حیوانات هستند که قدرت انتخاب و انتقاد ندارند؟ آیا با این تحلیل، نفس شوری بی‌معنی نمی‌شود؟ مگر حضرت علی در نامه خود به مالک نمی‌نویسد: باید نزدیکترین افراد به تو منتقدترین و مخالف‌ترین آنها به تو باشند... پس چرا شما از نزدیکان پیامبر در تمام صفحات تاریخ انتظار تبعیت محض بی‌چون و چرا دارید؟ (یا آنجایی که حضرت علی به ابن عباس می‌فرماید: بر تو است که نظرت را به من بگویی ولی من در نهایت طبق رای خود عمل می‌کنم). حتی می‌توان بر همین مبنا مناسبات حضرت علی با خلفاء را تفسیر کرد. زیرا ایشان مخالفت و انتقاد می‌کردند و با آنها رفت و آمد و نشست و برخاست هم داشتند. و تنها راه حل این تناقض -البته تناقضی که برای شما بوجود آمده- در همین نکته نهفته است) در ادامه می‌توان به حدیث: اختلاف امتی رحمه (اختلاف امت من رحمت است) و آیات ۱۱۸ و ۱۱۹ سوره مبارکه هود اشاره کرد: و اگر

پروردگارت می‌خواست همه مردم را امت واحده (بدون هیچ‌گونه اختلاف) قرار می‌داد ولی آنها همواره مختلفند مگر آنچه پروردگارت رحمت کند و برای همین آنها را آفرید: ﴿وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ [هود: ۱۱۹]. و فرمان پروردگارت قطعی است که دوزخ را از جن و انس پر کند.

- اگر اختلاف و تفاوت نبود هیچگاه چرخ جامعه به حرکت در نمی‌آمد و تمدن رو به تکامل نمی‌رفت. درست مانند انگشتان یک دست که اگر تمام آنها یک اندازه بود انسان به توسط آنها قادر به انجام هیچ کاری نبود. اگر خدا می‌خواست می‌توانست به راحتی همه را یک شکل و با یک طرز فکر و... بیافریند.

- متأسفانه تحلیل‌های ضد و نقیض، آفت نویسندگان شیعه است زیرا در جایی می‌گویند: تا پیامبر اکرم، زنده بود کسی جرات مخالفت و بروز کینه‌های دیرین را نداشت برای همین کسی با خلافت علی مخالفت نکرد و در جایی دیگر نمونه‌های فراوانی از مخالفت‌ها را ردیف می‌کنند تا مخالفت آنها در سقیفه را موجه جلوه دهند! بالاخره معلوم نیست اصحاب در زمان حیات نبی اکرم جرات مخالفت داشتند یا نه؟ آری، همه این موارد متضاد و متناقض، به خاطر نگاه متعصبانه به قضایاست.

- در انتها باید گفت: این ایراد که توسط برخی نویسندگان شیعه عنوان می‌شود مانند بسیاری دیگر از ایرادات آنها: جنبه کلی گویی و قیاس‌های بیجای همیشگی آنها را دارد و چیزی نیست جز سرآغاز ورود به بحث‌های کلامی بی سر و ته!

- عجیب است که اصحاب پس از آنهمه فداکاری و عشق و علاقه در راه پیامبر اکرم ﷺ سخن پیامبر و آیه قرآن را زیر پا می‌گذارند و مخالفت می‌کنند ولی با حضرت ابوبکر ﷺ (یعنی مردی از کم اهمیت‌ترین تیره قریش) موافقت می‌کنند. آن هم موافقتی که آنها را جهنمی می‌کند اگر آنها روحیه مخالفت داشتند به طریق اولی با حضرت ابوبکر ﷺ نیز (که نه پیغمبر بود و نه از تیره‌ای سرشناس) باید مخالفت می‌کردند ولی نه تنها با او بیعت می‌کنند بلکه با اطلاعات کامل از او شورش گسترده رده را نیز سرکوب می‌کنند!

نکته:

- اینهمه خطرات فراوان و مشکلات انبوه و بیشمار که شیخ شرف الدین به آن اشاره می‌کند که حضرت علی به خاطر آنها با ابوبکر بیعت کرد فقط طی ۲ سال خلافت حضرت ابوبکر ریشه کن شد به نحویکه حتی در زمان حضرت عمر اسلام به یک نیروی تهاجمی بدل شد! آیا همین نکته دلیلی بر لزوم اینکه ابوبکر باید خلیفه می‌شد و حسن سیاست او نیست؟ (با عنایت به اینکه قبیله قریش، نیز او را چندان در این زمینه یاری ندادند!!! زیرا او از کم اهمیت‌ترین تیره‌های قریش بود و ریاست او برای آنها بسیار گران تمام شده چنانچه از سخنان ابوسفیان پس از خلافت ابوبکر، مشخص است) و باز با عنایت به اینکه دو تیره بنی‌هاشم و بنی امیه از دیر باز با هم کینه و عداوت داشتند و خلافت هر یک از این دو قبیله بر شدت مشکلات می‌افزود. حوادث دوران خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه و حضرت علی رضی الله عنه شاهد محکمی بر این مدعاست.

- آیا حضرت علی رضی الله عنه به مدت چندین ماه سرگرم مراسم تدفین بوده؟ و آیا پس از آن، لااقل از باب ارشاد دیگران و اینکه در روز قیامت نگویند نمی‌دانستیم نباید حق را بیان کنند و سؤال کنند چرا بیعت غدیر را شکستید؟

- در مورد حمله ایران و روم می‌دانیم که در شبه جزیره عربستان، چیزی که آنها را تحریک به حمله کند وجود نداشته و هیچگاه در طول تاریخ این دو ابرقدرت، نیروهای خود را داخل بیابانهای بی آب و علف عربستان نکرده بودند.

رعایت مصلحت از سوی حضرت علی رضی الله عنه

- چطور حضرت علی بلافاصله پس از حادثه سقیفه، شب‌ها همراه همسر و دو فرزندش به در خانه انصار می‌رفته‌اند و آنها را دعوت به بیعت با خود می‌کردند؟ (تقریباً نوعی شورش) آیا اینکار خلاف مصلحت نبوده؟ چرا در آنجا اشاره‌ای به نصوص فراوان مورد ادعای شیعه نمی‌شود؟ و این دیگر چه خفقانی است که یک نفر می‌تواند -در آن حول و ولای حمله قبایل راهزن و شورش رده- دیگران را دعوت به بیعت شکنی و بیعت مجدد کند؟

- چرا وقتی طرفداران ابوبکر برای اخذ بیعت به در خانه حضرت علی می‌آید و ایشان از منزل خارج می‌شوند و مطالبی را در حقانیت خود (مانند این نکته که چرا بدون حضور بنی‌هاشم، تصمیمی گرفته شده) بیان می‌کنند باز هم به واقعه غدیر اشاره‌ای نمی‌شود؟^۱

- این چه سکوت یا رعایت حکمت و مصلحت و ترس از خفقانی بوده که: تا ۶ ماه از بیعت خودداری می‌کند؟ همسرش (یعنی یک زن) به مسجد می‌رود و هر چه می‌خواهد به خلیفه و حتی انصار می‌گوید!^۲ شب‌ها همراه همسر و دو فرزندش برای جلب حمایت انصار به در خانه آنها می‌رود؟ (چیزی شبیه به اغتشاش و شورش و تحریک دیگران).

- حضرت علی علیه السلام پس از شنیدن ماجرای سقیفه با بیان جملاتی می‌فرمایند: به درخت، اشاره کردند ولی میوه‌اش را ضایع کردند. چرا پس از بیان چنین جمله کنایه آمیزی در ادامه بیان نمی‌کنند: و چه زود عهد خود در غدیر را فراموش کردند... آیا واقعاً بیان چنین جمله کوتاهی از سوی حضرت علی علیه السلام می‌توانست خطری جانی برای ایشان داشته باشد که نیازی به تقیه باشد؟ و مگر حضرت علی، طبق علم غیب و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله از زمان شهادت خود آگاه نبودند؟ که نخواهند تقیه کنند زیرا تقیه در مقام حفظ جان است؟ و مگر پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان نفرموده بود که پس از من با مارقین و قاسطین و ناکثین نبرد خواهی کرد؟ پس چرا باید از ترس جان تقیه کنند؟

- چرا حضرت فاطمه برای موضوع فدک که امری مادی و کم اهمیت بوده رعایت مصلحت را نکرده و با ابوبکر به احتجاج می‌پردازند؟ و حتی به آیات قرآن استناد

۱- تفاسیر مختلفی از این ماجرا را در این کتاب‌ها می‌توان یافت: بلاذری، ۱، صص ۵۸۵ / یعقوبی، ۲، صص ۱۲۶ / طبری، ۱، صص ۱۸۱۸ / عقد، ۴، ص: ۲۵۹ در تمامی این ماجراها سخنان تندی بین طرفین درگیر ماجرا رد و بدل شده ولی در هیچکدام اشاره‌ای به واقعه غدیر که ۲ ماه قبل اتفاق افتاده و یا آیه قرآن نشده است!!!

۲- البته به زودی اثبات می‌کنیم که چنین اتفاقی اصولاً روی نداده است.

می‌کنند؟ ولی هیچکس اشاره‌ای به غدیر نمی‌کند؟^۱

- بیان واقعه غدیر و اشاره به یک آیه قرآن (آیه تبلیغ) چه خلاف مصلحت و حکمتی بوده؟ آیا بدتر از بیعت نکردن تا ۶ ماه بوده است؟ آن هم موضوعی که متعلق به ۲ ماه قبل بوده؟ (یعنی واقعه غدیر)

- چرا حضرت علی در جریان شورای حضرت عمر در پاسخ عبدالرحمن ابن عوف، رعایت مصلحت را نمی‌کنند و خیلی قاطع و صریح می‌گویند: نه. که به قول دکتر شریعتی اگر تقیه (و مصلحت) جا داشت جایش دقیقاً همانجا بود! چرا حضرت علی در عدم پرداخت مساوی بیت المال رعایت مصلحت را نکرد تا جنگ جمل براه افتاد؟ چرا فقط چند ماه با معاویه نساخت و رعایت مصلحت را نکردند تا طبق مشورت و رای ابن عباس، معاویه را بی‌سر و صدا عزل کنند؟ و چرا برای ساکت کردن خوارج، رعایت مصلحت را نکردند و به عنوان مصلحت و برای جلوگیری از جنگ و کشته شدن هزاران نفر آدمهای قاری قرآن شب زنده دار و... ۴ هزار نفر از آنها را در یکروز کشتند؟

- شیعه، امامت را مهمترین اصل از اصول پنج گانه دین و مذهب خود می‌داند. آیا می‌شود به صرف مصلحت، سکوت کرد تا مهم‌ترین اصل دین زیر پا گذاشته شود و حتی کلامی هم در این باره نگفت. (لا اقل برای روشن شدن ذهن تاریخ).

- شیعه معتقد است که آیه ابلاغ در روز عرفه نازل شده ولی پیامبر اکرم به علت ترس از مخالفت مردم ابلاغ دستور خدا را تا روز غدیر یعنی ۸ روز بعد به تاخیر انداختند. سؤال عجیب اول اینکه آیه‌ای که شما معتقدید جبرئیل در روز عرفه آورده کجای قرآن است؟ (البته مسلماً آقایان می‌گویند آیه‌ای در کار نبوده و جبرئیل پیام شفاهی آورده! انگار پیام‌های قبلی کتبی بوده است!) سؤال عجیب‌تر دیگر اینکه شیخ شرف الدین در یکی از کتب خود دهها مورد از مخالفت‌های اصحاب را بر سر مسایلی بسیار

۱- البته به زودی ثابت می‌کنیم داستان فدک و دهها داستان دیگر مانند آن در طول تاریخ شاخ و برگ داده شده و موضوع از اصل چیز دیگری بوده است.

جزئی‌تر و کم اهمیت‌تر از خلافت، ثبت کرده است پس چرا بر خلاف پیش بینی پیامبر (البته به زعم شما که می‌گویید ایشان از مخالفت می‌ترسیده‌اند) حتی یک مورد مخالفت و اعتراض نیز در تاریخ ثبت نشده است (به جز افسانه خنده دار خوردن سنگ از آسمان به سر یک نفر که به زودی پوچ بودن آنرا ثابت می‌کنیم) و بر عکس عمر (یعنی سردهسته مخالفین به زعم شما) جلو می‌آید و می‌گوید به به بر تو ای علی که از امروز مولای من و هر زن و مرد مسلمان شدی؟

خفقان و دیکتاتوری

- این چه حکومتی بوده که در اولین ثانیه‌های حکومت خود می‌تواند تا این حد، مقتدر و خفقان‌زا باشد؟ حتی اگر دیکتاتوری بوده (که این بازی‌ها مال زمان‌های بعد است) شخصیتی مانند علی علیه السلام با آن شجاعت و نزدیکی به پیامبر صلی الله علیه و آله و قبیله شجاع بنی‌هاشم از شمول آن خارج است. و حتی اگر علی علیه السلام نیز مشمول خفقان حکومت بوده مسلماً سخن گفتن برای او ممنوع نبوده است.

- چگونه در چنین حکومت دیکتاتوری و خفقان‌آوری که هیچ‌کس حتی جرات اشاره به آیه قرآن در خصوص خلافت علی را نداشته ابوبکر می‌تواند با کمک مردم، بر آنهمه مشکل (شورش رده، جمع‌آوری قرآن و...) غلبه کرده و سپس به ایران و روم و مصر همزمان حمله کند؟

- چگونه پیامبر اکرم به مدت ۱۳ سال در مکه، بدون یار و یاور در میان کفار و مردم جاهلی به تمام خدایان آنها و آداب و رسومشان تاخت و اهانت کرد ولی کشته نشد ولی حضرت علی با یارانی که داشت آن هم در مدینه و در اولین ثانیه‌های حکومت حضرت ابوبکر رضی الله عنه حتی نمی‌تواند به واقعه غدیر اشاره‌ای هم داشته باشد؟ و آیا اگر تعصب را کنار بگذاریم پاسخ اینهمه اشکال و تناقض، اظهر من الشمس نیست؟

- چگونه عرب‌ها برای حکومت ابوبکر و عمر دیکتاتور آنهمه جانفشانی می‌کردند؟

مگر شما نمی‌گویید علت شکست سپاه ایران، دیکتاتوری و استبداد پادشاهان ایران بود؟ عجیب است آیا علت رشادت و پیروزی سپاه اسلام نیز خفقان و استبداد ابوبکر و عمر بوده؟ آیا این مسخره نیست؟

- این چه خفقانی بوده که در زمان خلافت حضرت عمر، یک عرب بدوی در مسجد بلند می‌شود و به حضرت عمر می‌گوید اگر خواستی کج شوی با این شمشیر تو را راست می‌کنیم؟! (آنهم حضرت عمر، نه ابوبکری که ملایمت و آرامی او زبانزد خاص و عام بوده. آنگاه می‌گویید علی با آنهمه سرشناسی و طرفدار نمی‌توانسته یک جمله بگوید!).

- این چگونه خفقانی بوده که امام حسن، یعنی کودکی ۱۰ ساله در مسجد در حضور همه بر می‌خیزد و به ابوبکر پیرمرد ۶۳ ساله می‌گوید از منبر پدر من، بیا پایین؟! و هیچ اتفاقی هم نمی‌افتد؟

- در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام که دیگر خفقان و مصلحت و تقیه و... وجود نداشته چرا ایشان در هیچ کجای نهج البلاغه و نامه‌هایی که به معاویه می‌نویسند یا افرادی که از ایشان در مورد سقیفه سؤال می‌کنند و همچنین در خطبه شقشقیه هیچ اشاره‌ای به غدیر و آیه تبلیغ و خلافت بلا فصل خود بر مبنای نص الهی نمی‌کنند؟

- حضرت علی علیه السلام بیشتر مواقع در زمان خلافتشان بالای منبر می‌گفتند: من تنها کسی هستم که وصی و برادر محمدم (منظور عقد اخوت در مدینه) و هر که چنین ادعایی کند بی‌شک دروغ‌گوست. پس چرا حتی یک بار هم به واقعه غدیر و آیه قرآن - که مهم‌تر است - اشاره‌ای نمی‌کنند؟

- حتی در همان یکی دو مورد جعلی که شما معتقدید حضرت علی به واقعه غدیر اشاره فرمودند چرا ایشان اشاره‌ای به موضوعیت واقعه یعنی خلافت و وجود آیه و فرمان خداوند در این باب نمی‌کنند (مسلماً اگر چنین اشاره‌ای داشته‌اند از باب لزوم رعایت و محبت ایشان بوده و نه خالفت منصوص).

- آیا ابوبکر و عمر به تنهایی توانستند چنان محیط خفقان زایی را ایجاد کنند؟ یا حامیانی داشتند؟ حامیان آنها که بودند؟ مسلماً بنی‌هاشم نبودند. بنی‌امیه هم نمی‌توانست باشد (زیرا ابوسفیان اولین کسی بوده که به حضرت علی پیشنهاد بیعت می‌دهد!) می‌آییم سراغ سران اصحاب: سعد ابن عباد: که مخالف بود و از مدینه رفت. مهاجرین: عمار یاسر! سلمان فارسی! بلال! ابوذر! از مهاجرین می‌گذریم و می‌رویم سراغ انصار: براستی آیا انصار، همین افرادی که با صدق دل و خلوص نیت پیامبر ﷺ را به مدینه دعوت کردند ناگهان فقط چند ثانیه پس از رحلت پیامبر اکرم همگی ناگهان عمله ظلم و مجری دیکتاتوری و خفقان می‌شوند؟!!!

- هدف یک دیکتاتور از ایجاد خفقان چیست؟ سودجویی و زراندوزی - موروژی کردن سلطنت - بیان یک تر و ایده جدید... ولی هیچیک از این موارد در ابوبکر و عمر دیده نشده! شاید گفته شود نیت آنها کتمان فضایل حضرت علی و غصب خلافت بوده! ولی این کتمان فضایل و غصب خلافت چه سودی برای آنها داشته است؟ مگر علی نگفته که من در جریان سقیفه حتی ۴۰ یاور هم نداشتم پس چرا باید از او بترسند و فضایلش را کتمان کنند و اختناق براه بیندازند؟ علی که لشکر و سپاهی نداشته است؟ این چه خفقان و کتمان فضایی بوده که حضرت عمر ۷۰ بار گفته: اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد! این چه دیکتاتوری بوده که با دختر رییس مخالفان (علی) ازدواج می‌کند؟!!! پس ایکاش تمام دیکتاتورهای تاریخ با مخالفان خود همینگونه رفتار می‌کردند!

- حضرت عثمان رضی الله عنه روزی در زمان خلافتش به کسانی که به او ایراد می‌گرفتند که چرا اقوام خود را روی کار آورده‌ای در حالیکه عمر و ابوبکر چنین نمی‌کردند پاسخ می‌دهد: آنها از ترس مردم به اقوام خود مقامی نمی‌دادند و من از ترس خدا می‌دهم عجیب است یعنی وجدان جمعی جامعه^۱ اینقدر بیدار و آزاد بوده که خلیفه مقتدری چون

۱- دکتر شریعتی در کتاب استحمار این نکته را به خوبی تشریح می‌کند که علت اصلی پیروزی سپاه اسلام در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه، هوشیاری مردم و نظارت دقیق آنها در امور حکومتی بوده است.

حضرت عمر جرات نمی‌کرده به اقوام خود حتی سمت و مقامی بدهد آنگاه شما می‌گویید خفقان و دیکتاتوری بوده است؟!!!

- شما به خلفاء ایراد می‌گیرید که چرا از ثبت احادیث جلوگیری کردند ولی: چرا در زمان حضرت علی علیه السلام نیز حدیثی ثبت نشده؟^۱ چرا شخص پیامبر در زمان حیاتشان دستور ثبت و نوشتن احادیث را ندادند؟^۲ پس متوجه می‌شویم که حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حتی حضرت علی علیه السلام دقیقاً مانند سنت و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل کردند. اگر دقت کنید بیشتر منازعات و سوء تفاهمات و گمراهی‌ها و فرقه‌بازی‌ها دقیقاً از زمانی شروع شد که احادیث و داستانها را مکتوب کردند!

- داستان‌های فراوانی در تاریخ وجود دارد که نشان می‌دهد سخت‌گیری حضرت عمر فقط در زمینه مسائل شرعی بوده و در مواردی که به شخص خود او مربوط می‌شده حتی ذره‌ای سخت‌گیری به خرج نمی‌داده‌است.

- در لابه لای متون تاریخی بعد از آن هم سؤال و جوابهایی میان طرفین ماجرا وجود دارد ولی باز هم اشاره‌ای به غدیر نمی‌شود. برای نمونه:

حضرت عمر به مناسبت خاصی از ابن عباس می‌پرسد: «چرا علی به ما ملحق نشد و همکاری نکرد؟ چرا قریش از خاندان شما جانبداری نکردند؟ در حالیکه پدرت عم پیامبر و تو خود پسر عم او هستی؟» ابن عباس پاسخ داد: «نمی‌دانم». عمر گفت: «ولی من از دلیل آن آگاهم، زیرا قریش مایل نیستند که اجازه دهند نبوت و خلافت در خاندان شما جمع شود برای اینکه بدینوسیله احساس غرور و شادمانی خواهید کرد».^۳ ابن عباس

۱- بنا به اعتراف تمام مورخین اولین نوشته‌های مکتوب متعلق به ۲ قرن پس از هجرت است (دکتر شهیدی)

۲- نوشتن احادیث در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به شکل خیلی محدود بود ولی وضع و ساختن احادیث دروغین بعدها بوجود آمد.

۳- تشیع در مسیر تاریخ. دکتر سیدحسین محمد جعفری. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ص ۸۵ و طبری، ۱، ص

می‌گوید: «ای امیر مومنان، در مورد این مطلب که قریش خود رهبرشان را انتخاب کردند و به گزینش درستی رهنمون شدند امکان صحت آن در صورتی است که انتخاب رهبر در قریش در همان مفهوم که انتخاب خداوند از میان قریش باشد صورت می‌گرفت. و در مورد این جمله که: قریش مایل نبودند اجازه دهند نبوت و خلافت با ما باشد تعجبی ندارد زیرا خداوند بسیاری از مردم را که آنچه او برایشان فرستاده بود دوست نداشتند و عملشان بیهوده ماند توصیف می‌فرماید». در اینجا عمر عصبانی می‌شود و می‌گوید: «من چیزهای زیادی درباره تو شنیده‌ام ولی به خاطر احترامی که نسبت به تو دارم از آن صرفه نظر می‌کنم به من گفته شده است که شما فکر می‌کنید ما خلافت را با ظلم و به خاطر رشک و حسد از شما گرفته‌ایم». ابن عباس پاسخ می‌دهد: «و اما در مورد ظلم امری است بدیهی و در رابطه با حسد و رشک آن هم مسلم است. شیطان بر آدم رشک برد و ما فرزندان آدم هستیم». عمر به شدت متغیر شده و متقابلاً می‌گوید: «افسوس ای بنی‌هاشم قلوب شما پر از کینه، بدخواهی و دعوی دروغین است». ابن عباس می‌گوید: «ای امیرالمومنین آرام باش و درباره قلوب مردمی که خداوند همه گونه ناپاکی را از آنها دور ساخته و آنانرا کاملاً ناب کرده است صحبت مکن. علاوه بر این شخص پیامبر نیز از بنی‌هاشم بوده است». عمر گفت: «بگذار این موضوع را کنار بگذاریم...»^۱.

- چرا ابن عباس، همه بنی‌هاشم را مشمول آیه تطهیر دانسته. در صورتیکه ابولهب، عموی پیامبر نیز از بنی‌هاشم است. یا عقیل برادر حضرت علی که از زمین تا آسمان با آن حضرت تفاوت دارد و... از اینها گذشته چرا شیعه فقط ۵ نفر را مشمول آیه تطهیر می‌داند؟

- این چه خفقان و یا دیکتاتوری بوده که جوانی مانند ابن عباس (در حالیکه سنش زیر ۲۰ سال است) می‌تواند به خلیفه‌ای مانند حضرت عمر، چنین جملاتی را بگوید!!!

- چرا در این موقعیت که اثری از تقیه و مماشات و مصلحت و... وجود ندارد ابن

۱- طبری، ۱، صص ۲۷۷۰.

عباس به غدیر و آیات الهی (آیه ابلاغ) و سایر احادیث به قول شیعه منصوص، اشاره‌ای نمی‌کند؟

بنا به فرض محال برای عدم اشاره حضرت علی علیه السلام به واقعه غدیر توجیهاتی بتراشیم. چرا آن تعداد معدود از انصار که در سقیفه علی می‌کردند و می‌گفتند: «لا نبایع الا علیا». «بیعت نمی‌کنیم مگر با علی». اشاره‌ای به غدیر و آیات الهی نکردند؟ (حضرت ابوبکر رضی الله عنه که هنوز روی کار نیامده بود تا خفقان براه بیندازد!!!) ولی ابوبکر فقط با ذکر یک حدیث، حرفش را به کرسی نشاند؟ چرا ۲۵۰ نفری که شیخ شرف الدین در «الفصول المهمة» نوشته از طرفداران علی بودند اشاره‌ای به غدیر نمی‌کنند؟ آیا همه آنها اهل تقیه و مماشات بودند و رعایت مصلحت را می‌کردند؟ پس متوجه می‌شویم کلی گویی، بازی با کلمات و قیاس‌های نا به جا بلای جان نویسندگان ماست! متأسفانه در رابطه با این سؤال بسیار مهم، حتی یک پاسخ قاطع و سر راست و مشخص وجود ندارد. زیرا اصولاً برای چیزی که وجود خارجی نداشته و نبوده نمی‌توان پاسخ درست پیدا کرد! من تمام کتاب‌های تاریخی را در این زمینه زیر و رو کردم و فقط به یک روایت جعلی در این زمینه برخورد کردم که آن را به موقع مورد بررسی قرار می‌دهم.

- البته ممکن است در پاسخ به تمام این پرسش‌ها این ایراد بچه‌گانه وارد شود که تاریخ نویسان از ترس خلفاء یا به عللی دیگر از ذکر این واقعه (یعنی اشاره به واقعه غدیر در جریان سقیفه) امتناع کرده‌اند. ولی آیا طنزی جالب‌تر از این وجود دارد. واقعه غدیر که تمام دعواها پیرامون آن است، در وسط بیابانهای عربستان اتفاق می‌افتد و توسط ۱۱۰ نفر از اصحاب نقل شده و توسط مورخین در تاریخ ثبت می‌شود و پس از ۱۴ قرن به دست علامه امینی می‌افتد تا از آن ۱۱ جلد کتاب بنویسد ولی در جریان سقیفه (در مدینه) و ۷۰ روز بعد همه به آن اشاره کرده‌اند ولی مورخین ثبت نکرده‌اند!!! اصولاً موارد دیگری بر ضد خلفاء در تاریخ ثبت شده پس چرا کسی از آنها نمی‌ترسیده ولی در این یک مورد خاص همه با هم تبانی کرده‌اند تا چیزی را ثبت نکنند! (جالب است که بدانید

عدم اشاره به واقعه غدیر در سقیفه بنی ساعده در هیچ یک از کتب مورخین شیعه نیز وجود ندارد) به طور خلاصه: چطور اصل واقعه توسط ۱۱۰ نفر در تاریخ ثبت شده ولی مورخین، اشاره به آن واقعه را از روی ترس، ذکر نکرده‌اند؟

- ممکن است افرادی مانند روحانی مسجد محل بگویند که در سقیفه به واقعه غدیر اشاره شده و به کتب احتجاج طبرسی و یا کتاب سلیم ابن قیس استناد کنند ولی اهل فن به خوبی می‌دانند این دو کتاب جعلی متعلق به شیعه بوده و ۳ یا ۴ قرن پس از این وقایع سروکله این کتاب‌ها پیدا شده به عنوان مثال دکتر محمد جواد مشکور (شیعه و استاد دانشگاه تهران) در کتاب تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی تا قرن چهارم (انتشارات اشراقی تهران جمهوری اسلامی چاپ سوم ۱۳۶۲ ص ۱۳) می‌نویسد: مطلبی که بر ما مجهول است آن است که چرا در اجتماع سقیفه کسی از مهاجر و انصار سخنی از حدیث غدیر با وجود مسلمیت آن به میان نیاورده است. اگر طرفداران علی به آن حدیث ذکری می‌کردند سرنوشت اسلام طور دیگری می‌شد!! آیا ممکن است ایشان که دکتر شیعه و استاد دانشگاه بوده‌اند از وجود این دو کتاب بی‌خبر باشند مسلماً خیر. ولی این دو کتاب ارزشی نزد اهل فن و تحقیق ندارد و مسلماً در واقعه سقیفه هیچ کس به حدیث غدیر اشاره‌ای نکرده است.

به قول یکی از مورخین بی‌طرف: در کل تاریخ بشری چنین اتفاق بی‌سابقه‌ای نیفتاده که ۱۲۰ هزار نفر (یا ۷۷ هزار نفر) از روی میل و اختیار با کسی بیعت کنند و ۲ ماه بعد همگی بدون دلیل، و باز هم از روی میل! بیعت را بشکنند و یک نفر هم به این موضوع اشاره‌ای نکند!!!.

۱۶- چنانچه همه می‌دانسته‌اند که حضرت علی علیه السلام جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است چطور در همان لحظات اولیه وفات پیامبر اکرم تمام انصار، بدون هماهنگی قبلی در سقیفه جمع می‌شوند؟ زیرا اگر از قبل، هماهنگی (و یا توطئه ای) در این زمینه وجود داشته بود، مسلماً پیامبر و یا مهاجرین از آن مطلع می‌شدند و جلوی آنرا می‌گرفتند. ولی ما می‌دانیم

که به ابوبکر و عمر خبر می‌رسد که انصار در سقیفه جمع شده‌اند. یعنی انصار از قبل می‌دانسته‌اند که خلیفه‌ای وجود ندارد و می‌توانند به محض وفات پیامبر ﷺ در سقیفه برای انتخاب جانشین تجمع کنند. زیرا در صورت وجود جانشین باید از قبل، توطئه و هماهنگی در این زمینه صورت گرفته و لااقل یک اشاره کوچک در تاریخ به این توطئه قبلی وجود داشته باشد. و اگر بگویید چنین توطئه‌ای بوده چطور پیامبر ﷺ و حضرت علی علیه السلام و حتی حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت ابوبکر رضی الله عنه از آن بی‌خبر بوده‌اند؟ و شما اکنون پس از ۱۴۰۰ سال متوجه آن شده‌اید!!^۱ و اگر هم پیامبر ﷺ از طریق سایر مسلمین و یا از طریق وحی از این توطئه‌ها مطلع بوده چرا با ذکر نام توطئه‌گران آنها را در نظر مردم رسوا نکرده تا به قول شما مهم‌ترین موضوع و اصل دین، یعنی خلافت و امامت بازیچه دست آنها نشود و مسیر اسلام و حتی تاریخی بشری به عقیده شما رو به انحطاط و انحراف نرود؟ آن هم فقط به خار آبروداری از یک یا دو یا نهایتاً ۵ نفر! که بنا به اتفاق تمامی مورخین و نویسندگان از کم‌اهمیت‌ترین قبایل قریش بوده‌اند!^۲ و افشای نام آنها نمی‌توانست هیچ خطری برای اسلام داشته باشد با عنایت به اینکه به قول شما آنها در نهایت، کار خودشان را کردند و خلافت را غصب کردند و مسیر اسلام را منحرف کردند و... پس این سکوت پیامبر اکرم یا وحی چه فایده و سودی داشته است؟

۱۷- چرا در مدت ۱۰ سالی که پیامبر اکرم در مدینه بودند حتی یک مورد هم که ایشان اشاره‌ای به جانشین بعدی خود نموده باشند وجود ندارد؟ (با عنایت به آیه قرآن که می‌گوید: هیچکس نمی‌داند کی و کجا می‌میرد. خطری که در احد نزدیک بود پیامبر ﷺ به درجه شهادت برسند این ظن را قویتر می‌کند) مویده این مطلب آنکه ایشان هر بار،

۱- مجدداً متذکر می‌شویم استناد به کتب جعلی مانند کتاب سلیم ابن قیس که حتی علمای شیعه نیز آنرا رد کرده‌اند در اینجا بی‌فایده است.

۲- حضرت عمر رضی الله عنه و ابوبکر از کم‌اهمیت‌ترین تیره‌های قریش بوده که قبایل آنها هیچگاه در منازعات سیاسی نقشی نداشته‌اند.

جانشین متفاوتی در مدینه گذاشته و هر گاه حضور نداشتند یک نفر را به جای امام جماعت معرفی کرده و... در صورتی که به جا بود همیشه علی را جانشین خود گذاشته و همیشه او امام جماعت باشد.

۱۸- چرا پس از غدیر خم در آن ۷۰ روزی که پیامبر اکرم زنده بوده‌اند حتی یک بار نیز به این واقعه بسیار مهم (از نظر شیعه) و به این مهمترین اصل دین از جانب پیامبر اکرم حتی اشاره‌ای هم نشده است؟ و در هیچ کتاب تاریخی (حتی کتاب جعلی سلیم ابن قیس!) یک جمله هم از پیامبر اکرم نقل نشده که ای مردم پس از من، علی جانشین و خلیفه است و باید از او اطاعت و پیروی کنید؟^۱

۱۹- در جریان سقیفه با آنکه ابوبکر ۶۱ سال سن داشته، همیشه مردم او را در کنار پیامبر دیده، در ۱۳ روزی که پیامبر ﷺ بیمار بوده‌اند امام جماعت مسجد بوده، دخترش محبوبترین همسر پیامبر ﷺ بوده و پیامبر ﷺ در حجره او رحلت می‌کند، هزینه مسجد مدینه و جنگ تبوک و آزاد کردن برده‌های تازه مسلمان و... را می‌داده. ۲ سال قبل امیرالحاج بوده و سال قبل آن در جنگ تبوک علمدار لشکر و... با اینهمه به دشواری و سختی فراوان زیر بار بیعت او می‌روند آیا عقل سلیم می‌تواند قبول کند حتی اگر حضرت علی (علیه السلام) در سقیفه حاضر بودند بیعت با ایشان بدون هیچگونه اعتراضی صورت می‌گرفت؟

۲۰- طبق عقیده شما ۱۲۰ هزار نفر در غدیر با حضرت علی (علیه السلام) بیعت کردند چرا ایشان برای جلب کمک به طرف سایر قبایلی که با ایشان بیعت کرده بودند نمی‌روند و به جای آن می‌گویند: اگر ۴۰ نفر یاور داشتیم حقم را در سقیفه می‌گرفتم؟

۱- پیامبر اکرم مرتب سفارش اهل بیت خود را به مردم می‌کرده‌اند ولی سفارش به نیکی و دوست داشتن اهل بیت با لزوم تبعیت و پیروی و خلافت یک نفر شخص معین، بسیار متفاوت است. و من بسیار متأسفم که باید در جای این کتاب به جای پرداختن به بحثهای علمی و آکادمیک خودم را درگیر مشاجرات کلامی و اصول سفسطه‌ای روحانیون کنم. عیبی ندارد بگذار هیچ جای بهانه‌ای باقی نماند.

۲۱- به فرض که حضرت علی علیه السلام به خلافت می‌رسید وقتی ۴۰ نفر یاور نداشته چگونه می‌توانستند حکومت کنند؟ و یا شورش اهل رده را سرکوب کنند؟ (با توجه به اینکه حتی با وجود بیعت مشتاقانه و همه گیر مردم پس از قتل حضرت عثمان رضی الله عنه، باز هم ایشان دچار مشکلات فراوان و بیعت شکنی‌های همین مردم احساساتی شدند).

۲۲- آیا اعتراض حضرت علی علیه السلام به خاطر عدم حضور ایشان در هنگام انتخابات و اعتراض به شیوه انتخابات نبوده است؟ ولی ما این پندار را پیدا کرده ایم که ایشان برای عدم انتخاب خودشان ناراضی بوده اند؟ و مگر ایشان نمی‌فرماید حکومت نزد من از آب بینی بز کم ارزش‌تر است؟

۲۳- (پرسش کلیدی) در تاریخ آمده که حضرت علی علیه السلام شبها به همراه حضرت فاطمه و حسن و حسین برای جلب حمایت انصار به در خانه آنها رفته و با آنها گفتگو می‌کرده‌اند و انصار نیز پاسخ می‌دادند: اگر زودتر آمده بودی با تو بیعت می‌کردیم ولی اکنون نمی‌توانیم بیعت خود را با ابوبکر بشکنیم. از این جمله دو نکته را می‌توان فهمید: چرا انصار می‌گویند اگر زودتر آمده بودی با تو بیعت می‌کردیم. آیا این حرف مسخره نیست. مگر آنها ۷۰ روز قبل با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرده بودند؟ کدام زودتر!

چطور انصار می‌گویند ما نمی‌توانیم بیعت خود را با ابوبکر بشکنیم (که نه بر مبنای نص بوده و نه سفارش پیامبر) ولی بیعت خود با حضرت علی علیه السلام که بر مبنای نص قرآن و فرمان پیامبر بوده را شکستند؟ (آن هم بدون دلیل!)

پیامبر اکرم فرموده‌اند آدم عاقل و یا مومن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود چطور حضرت علی می‌خواسته‌اند با این افراد پیمان شکن، مجدداً بیعت کنند؟ یعنی این افرادی که بیعت ۷۰ روز قبل در غدیر و در حضور پیامبر را شکسته‌اند! چه اعتمادی به بیعت مجدد آنها بوده؟

۲۴- طبق این پاسخ انصار می‌فهمیم که در آن زمان^۱ و در آن فرهنگ، نمی‌شده بیعت

۱- برخی می‌گویند مردم کوفه هم بیعت شکستند و مردم کوفه را (که ثلث آنها ایرانی و بقیه از طوایف ناهمگون

را براحتی شکست^۱، حالا چگونه ۱۲۰ هزار نفر بدون دلیل و بدون هماهنگی قبلی بیعت خود را می‌شکنند؟^۲

۲۵- چرا حضرت امیر در جریان سقیفه و پس از آن در نهج البلاغه یا مواقف دیگر که از مردم گله می‌کنند اشاره‌ای به این اتفاق بسیار مهم یعنی بیعت شکنی دسته جمعی مهاجر و انصار و ۱۲۰ هزار نفر از قبایل دیگر نمی‌کنند؟ و به جای آن به تعریف و تمجید از اصحاب پیامبر می‌پردازند؟

۲۶- چرا وقتی مردم پس از قتل حضرت عثمان رضی الله عنه برای بیعت با حضرت علی رضی الله عنه هجوم می‌آورند حضرت علی رضی الله عنه در رد درخواست خود به این بیعت شکنی اشاره‌ای نمی‌کنند؟ و مگر در حدیث نیست که آدم مومن (یا عاقل) از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود حضرت علی رضی الله عنه با چه اعتمادی مجدداً در مدینه با این مردم سست عهد بیعت کردند؟ می‌توانستند براحتی بگویند من برای بار دوم، فریب شما را نمی‌خورم!

۲۷- هنگامیکه پس از پایان جنگ جمل، مروان پسر حکم را نزد حضرت علی می‌آورند -او حسن و حسین رضی الله عنهما را میانجی خود کرده بود- آنان به علی گفتند: مروان می‌خواهد با تو بیعت کند. علی رضی الله عنه گفت: «مگر پس از کشته شدن حضرت عثمان رضی الله عنه با من بیعت نکرد، مرا به بیعت او نیازی نیست. چه او بیعت شکن است و غدار با دستی چون دست جهود مکار اگر آشکارا با دست خود بیعت کند روگرداند و در نهان آنرا بشکند»^۳. پس چرا در این مورد خاص، شیعه معتقد است که حضرت علی برای بیعت و

عرب بودند) با مردم مدینه و ۵۰ سال بعد را با ۵۰ سال قبل و عراق را با حجاز و یزید را با ابوبکر و... مقایسه می‌کنند.

۱- منظور بیعت با ابوبکر است که بدون نص قرآن و خدا و فرمان پیامبر هم بوده است. چه برسد بیعتی که طبق فرمان خدا و سفارش پیامبر بوده و تمام قبایل هم در آن حضور داشته‌اند.

۲- در مورد اینکه چرا مردم بیعت خود را با عثمان شکستند یا چرا کوفیان، پیمان شکن شدند در صفحات بعدی به تفصیل سخن می‌گوییم.

۳- نهج البلاغه خطبه ۷۳

جلب حمایت مجدد از انصار شب‌ها به در خانه آنها می‌رفته؟ (البته اگر بفهمیم که در غدیر خم، بیعت خلافتی صورت نگرفته باشد - که نگرفته - تمامی این تعارضات حل می‌شود).

۲۸- ممکن است در پاسخ به این ابهامات اینگونه پاسخ داده شود که عمر و ابوبکر با جعل این حدیث از پیامبر اکرم، حضرت علی را از خلافت برکنار کردند: (نبوت و خلافت در یکجا جمع نمی‌شود)^۱ ولی باز هم ابهامات زیر بوجود می‌آید:

آیا این امکان وجود داشته که آیات قرآن را با یک حدیث نسخ کرد؟ (منظور آیه تبلیغ است) و اگر می‌شده چنین عمل کرد چگونه قرآن پس از مدتی متروک نشده و توسط احادیث بیشمار کنار گذاشته نشده است؟ (با عنایت به اینکه اگر چنین امکانی بود بنی امیه و بنی عباس حتماً در انجام آن کوتاهی نمی‌کردند).

چرا کسی در میان جمع سؤال نمی‌کند که آیات قرآن در زمان پیامبر با آیات دیگر نسخ می‌شده و هیچگاه آیه قرآن با سخن پیامبر - آن هم از زبان یک نفر دیگر - نسخ نمی‌شده است؟

زمان نقل این حدیث پس از بیعت با ابوبکر است و نه در مجمع سقیفه، برای برکناری حضرت علی علیه السلام. زیرا اصولاً حضرت علی در آن مکان حاضر نبوده که نیازی به جعل حدیث و اقناع بنی‌هاشم یا ایشان بوده باشد.

چرا قبل از اینکه این حدیث گفته شود انصار در سقیفه مشغول انتخاب خلیفه بوده‌اند؟ برای این چه پاسخی دارید؟

پس از انتخاب ابوبکر^۲ که دیگر نیازی به جعل حدیث نبوده برای این چه پاسخی وجود دارد؟

۱- به بیان دیگر: در بنی‌هاشم فقط نبوت است و نمی‌تواند خلافت هم باشد.

۲- با عنایت به این موضوع که حضرت علی در سقیفه حضور نداشته‌اند. که نیازی به جعل حدیث در آن لحظه باشد.

به طور کلی توجه به زمان انتشار این حدیث جالب است. موضوع از دو حال خارج نیست: یا در زمان حیات پیامبر ﷺ این حدیث جعل و برای سایرین عنوان شده. که این غیر ممکن است زیرا پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات هوشیار بوده و در صورت شنیدن این حدیث، دروغ بودن آن را اعلام می‌کردند. یا این حدیث پس از وفات رسول خدا جعل شده. اکنون این سؤال پیش می‌آید که هنوز پیامبر دفن نشده ابوبکر به خلافت انتخاب می‌شود. خوب، این حدیث چگونه اعلام شده؟ ما در تاریخ می‌خوانیم که در هنگام وفات پیامبر ﷺ به حضرت ابوبکر و حضرت عمر خبر می‌رسد که انصار در سقیفه جمع شده‌اند تا یک نفر را به عنوان خلیفه انتخاب کنند. و چون انتخاب خلیفه و وفات پیامبر مقارن و همزمان بوده نتیجه می‌گیریم باید در آن زمان وسایل ارتباط جمعی مانند رادیو و تلویزیون وجود داشته و همزمان با انتشار خبر وفات پیامبر، گوینده اعلام کرده که هم اینک خبری به دستش رسیده که طبق آن: خلافت و نبوت در یکجا جمع نمی‌شود پس به ناچار حضرت علی علیه السلام از حکومت خلع می‌شوند و با شنیدن این خبر دو قبیله اوس و خزرج و پس از آن مهاجرین به همراه ابوبکر و عمر به سرعت در سقیفه تشکیل جلسه داده و یک نفر دیگر را جایگزین می‌کنند!!!^۱ می‌بینید دروغگویی و یاوه بافی دامنه بحث را به چه هذیان‌گوییهای خنده آوری می‌کشد!

چرا یک نفر از آن میان نمی‌گوید: پیامبر سه ماه قبل از ۱۲۰ هزار نفر با آنهمه تاکید و سفارش و بر مبنای آیه قرآن، طی سه شبانه روز بیعت گرفته و شما می‌خواهید با یک حدیث که فقط ۴ نفر آن را شنید ه‌اند علی را از خلافت خلع کنید؟

چرا ابوعبیده و انصار (وقتی شبها حضرت علی به در خانه آنها می‌روند) به ایشان می‌گویند اگر زودتر آمده بودی با تو بیعت می‌کردیم و اشاره‌ای به این حدیث نمی‌کنند؟ (که خلافت و نبوت در یکجا جمع نمی‌شود و ما نمی‌توانیم خلاف دستور پیامبر عمل کنیم)

۱- می‌بینید ایده آلیست چگونه سر از توهّمات مالیخولیایی رومانتیسیسم در می‌آورد.

حضرت عمر به حضرت علی می‌گوید: (تو جوانی و اگر صبر کنی نوبت خلافت به تو هم خواهد رسید). آیا این سخن در برابر حدیث فوق خنده دار نمی‌شود مگر نمی‌گویید ابوبکر و عمر و... حدیث فوق را برای کنار گذاشتن حضرت علی ساختند پس چرا حضرت علی در جواب عمر نمی‌گوید: این حرف تو با حدیث پیامبر مغایر است و شما می‌گویید خلیفه نباید از خانواده پیامبر باشد؟

به احتمال قریب به یقین، اصل موضوع جعل چنین حدیثی اینگونه بوده: ما با مراجعه به منابع معتبر و دست اول مشاهده می‌کنیم که حضرت عمر به مناسبت خاصی از ابن عباس می‌پرسد: چرا علی به ما ملحق نشد و همکاری نکرد؟ چرا قریش از خاندان شما جانبداری نکردند؟ در حالیکه پدرت عم پیامبر و تو خود پسر عم او هستی؟ ابن عباس پاسخ داد: نمی‌دانم. عمر گفت: (ولی من از دلیل آن آگاهم، زیرا قریش مایل نیستند که اجازه دهند نبوت و خلافت در خاندان شما جمع شود برای اینکه بدینوسیله احساس غرور و شادمانی خواهید کرد^۱). یعنی در حقیقت این عقیده و سخن اکثریت بوده ولی پس از آن جاعلینی مانند سلیم ابن قیس با تحریف این سخن آن را از زبان ابوبکر و عمر به پیامبر اکرم ﷺ نسبت می‌دهند تا توهم توطئه و کودتا را در ذهن خواننده القاء کنند. در نهایت، اشاره به این حدیث در چنین مواردی، فقط برای خلط مبحث و جدل و مناقشه مناسبتر است تا مباحث علمی و منطقی.

نکته: در برخی متون تاریخی آمده که معدودی از انصار در روز سقیفه با فریاد علی علی خواستار خلافت ایشان بوده‌اند ولی در این رابطه باید گفت:

الف) در جمع سقیفه، اسامی متعددی جهت نامزدی خلافت مطرح بوده. به ترتیب مطرح شدن نام آنها در جریان سقیفه: سعد ابن عبادہ (رییس طایفه خزرج) - ابوعبیده جراح - عمر - ابوبکر و علی.

۱- تشیع در مسیر تاریخ. دکتر سیدحسین محمد جعفری. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ص ۸۵ و طبری، ۱، ص

ب) آن تعداد از انصار که نام حضرت علی علیه السلام را می‌بردند هیچ اشاره‌ای به واقعه غدیر نمی‌کنند.^۱ و فقط از باب همخانواده بودن ایشان با پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر فضایل رزمی و... نام آن حضرت عنوان می‌شود. و شاید یکی از دلایل مهم، مبنی بر اینکه نظر پیامبر در غدیر معرفی حضرت علی علیه السلام به عنوان خلافت نبوده وجود همین طرفداران معدود در جمع انصار است که با وجود حمایت از انتخاب حضرت علی علیه السلام و عدم تقیه و مصلحت اندیشی! هیچ اشاره‌ای به واقعه غدیر نمی‌کنند!!! و از طرفی ابوبکر با ذکر یک حدیث ساده: «الأئمة من القریش» «امامان از قریشند». انصار را قانع می‌کند!!!.

ج - ریشه انصار از عربستان جنوبی بوده و در عربستان جنوبی، عقیده به موروثی بودن حکومت و ژنتیکی بودن فضایل، حکمفرما بوده، این عده از انصار بر مبنای همین عقاید فرهنگی، به حضرت علی علیه السلام اظهار علاقه داشته‌اند. حتی سلمان فارسی نیز متعلق به کشور و فرهنگی بوده که چنین طرز تفکری در آن حاکم بوده است.^۲

د - در عربستان شمالی (قریش و مهاجرین) انتخاب رهبر بر مبنای آراء عمومی بوده است.

۲. چرا حضرت علی علیه السلام در نامه‌هایی که به معاویه در تایید خلافت خود می‌نویسند می‌فرمایند همانگونه که مردم با خلفای قبلی بیعت کردند با من بیعت کردند؟ و در مقام تایید خود به آیه تبلیغ و بیعت ۱۲۰ هزار نفر در غدیر اشاره‌ای نمی‌کنند؟ و اگر بگوییم

۱- که این خود

جای تعجب دارد. زیرا این افراد طرفدار حضرت علی علیه السلام بودند و در آن لحظه که هر کس برای تایید نفر مورد نظر خود دلیل و شاهد می‌آورد چه دلیلی محکمتر از واقعه غدیر. برای همین انسان شک می‌کند که موضوع غدیر چیز دیگری بوده است.

۲- برای درک بهتر این موضوع و چگونگی پیدایش هسته اولیه گرایشهای شیعی به کتاب بسیار علمی و گرانقدر تشیع در مسیر تاریخ نوشته دکتر سید حسین محمد جعفری. اشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی مراجعه کنید. جالب است که بدانید سایر طرفداران حضرت علی نیز مانند سلمان و عمار از فرهنگهایی بوده‌اند که اعتقاد به خاندانی بودن حکومت داشته‌اند!

ایشان در مقام جدل بوده‌اند آیا بیان آیه قرآن و تعداد نفرات حاضر در غدیر که بیشتر آنها نیز زنده بوده‌اند از باب جدل، محکم‌تر بوده و یا بیان این آیات با مفاهیمی کلی که حضرت در نامه خود نوشته‌اند و آیا در مقام جدل نباید به دلایل محکم‌تر و فراگیرتر و خاص‌تر استناد کرد؟ تا به دلایل کلی و عام. و اگر معاویه می‌توانسته آیه قرآن (آیه تبلیغ) و حضور ۱۲۰ هزار نفر در غدیر را رد کند به طریق اولی برای او رد کردن دلایل و آیات کلی مورد اشاره حضرت علی علیه السلام که راحت‌تر بوده است!

نامه ۶ نهج البلاغه (به معاویه): کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند به همان طریق با من بیعت کردند و عهد و پیمان بستند. و مشورت (در امر خلافت) حق مهاجرین و انصار می‌باشد و چون ایشان گرد آمده و مردی را خلیفه و پیشوا نامیدند و رضاء و خشنودی خدا در اینکار است و اگر بر اثر بدعتی و... او را به اطاعت خدا وادار نمایند و اگر فرمان آنها را نپذیرفت با او می‌جنگند چون غیر راه مومنین را پیروی نموده...^۱

در اینجا دیگر نه می‌توان گفت: حضرت، تقیه کرده‌اند. نه می‌توان گفت رعایت حکمت و مصلحتی را کرده‌اند. نه می‌توان گفت از باب مماشات بوده و حتی دلایل و پاسخهای مبهم و سر در هوا و کلی همیشگی را نیز نمی‌توان عنوان کرد.

۳. حضرت علی علیه السلام بنا به قول برخی مورخین هر بار که بر منبر می‌شده‌اند می‌فرموده‌اند: من برادر و وصی پیامبرم و هیچکس جز من چنین فضیلتی را نداشته و نمی‌تواند چنین ادعایی بکند. چرا ایشان به واقعه خلافت در غدیر که مهم‌تر و در حضور جمعیت بیشتری بوده و اینکه ایشان خلیفه منتخب خداوند هستند، اشاره نمی‌کرده‌اند؟ و نمی‌گفته‌اند من خلیفه پیامبر و خدایم. براستی چرا نمی‌گفته به من به جای امیر المومنین (که عنوان عمر بوده) بگویید: مولی المومنین (اگر منظور پیامبر از مولی در غدیر خم،

۱- نهج البلاغه ترجمه مرحوم فیض الاسلام.

خلیفه بوده)^۱.

۴. آیا اگر علی در غدیر به عنوان خلیفه و جانشین معرفی شده بود چرا حتی گزارش یکبار سوء قصد هم علیه ایشان در هیچ کجای تاریخ ثبت نشده است؟ در حالیکه در منابع تاریخی به دفعات متعدد گزارشاتی از سوء قصد به جان پیامبر اکرم ﷺ وجود دارد؟

۵. حضرت علی علیه السلام در جای جای نهج البلاغه از پیمان شکنی کوفیان انتقاد می‌کند ولی در هیچ کجای تاریخ، حتی یک کلمه هم نمی‌توانید پیدا کنید که ایشان به بیعت شکنی ۱۲۰ هزار نفر حاضر در غدیر اشاره کرده باشند^۲. و از این باب گله‌ای داشته باشند! این چه معنی می‌دهد؟ در صورتیکه پیمان شکنی غدیر (اگر موضوع غدیر خلافت بوده) مهم‌تر بوده و به قول شما سرمنشاء انحرافات و بدبختی‌های بعدی بوده و نقض فرمان خدا و رسولش بوده و از جانب ۱۲۰ هزار نفر بوده و... برآستی نقض پیمان خدا و سیصد آیه قرآن آن هم بدون دلیل از جانب مردم بیشتر جای گله‌گی داشته تا...

۶. خطبه و همچنین سخنان ایشان در سال ۳۷ هجری در جنگ صفین که شخصی از طایفه بنی‌اسد از حضرت علی علیه السلام پرسید: چگونه شما را از آن مقام که سزاوارتر از همه بودید کنار زدند. آن حضرت می‌فرماید:

«ای برادر بنی‌اسدی تو مردی پریشان و مضطربی که نا به جا پرسش می‌کنی لیکن تو را حق خویشاوندی است و حقی که در پرسیدن داری و بی‌گمان طالب دانستنی. پس بدانکه آن استبدادی که نسبت به خلافت بر ما تحمیل شد در حالیکه ما را نسب برتر و

۱- سرنخ جالب و آسانی به خوانندگان ایرانی می‌دهم: بنا بر تحقیق و تایید تمامی اساتید تاریخ اولین باری که اصطلاح امیرالمومنین ساخته و رایج شد در زمان خلافت حضرت عمر ابن خطاب بوده و اولین کسی که به او چنین خطاب شده نیز حضرت عمر بوده است. ولی در بسیاری از احادیث جعل شده توسط غالیان و رافضیان می‌خوانیم که پیامبر به عمر و ابوبکر گفت به حضرت علی به عنوان امیرالمومنین سلام کنند! و مواردی از این دست سرنخ‌های بسیار خوبی برای درک جعلی بودن احادیث و افسانه‌های شیعه است.

۲- با عنایت به این که بیعت شکنی کوفیان (بیعت شکنی هم نه بلکه سستی و کاهلی) علت داشته ولی بیعت شکنی غدیر بدون علت بوده!!!

پیوند خویشاوندی با پیامبر استوارتر بود...». می‌بینیم در اینجا نیز ایشان به نزدیکی خود با پیامبر ﷺ اشاره می‌کنند.

- هنگام هجوم مردم برای بیعت با ایشان پس از قتل حضرت عثمان رضی الله عنه نیز می‌فرمایند: «به هوش باشید سوگند به آفریدگاری که دانه را شکافت و به جنبنده‌ها جان بخشید اگر حضور انبوه مردم در صحنه نبود و اگر وجود این همه یاران حجت را تمام نمی‌کرد. و اگر نبود آن تعهدی که خدا از دانشمندان گرفته است تا در برابر شکمبارگی ستمگر و گرسنگی مظلوم بی‌تفاوت نمانند، مهار شتر خلافت را بر کوهانش می‌افکندم و آخرین شتر این کاروان را به کاسهٔ اولین آن سیراب می‌کردم.^۱ در این مورد نیز ایشان علت پذیرش خلافت را ۲ عامل: حضور انبوه مردم و تعهدی که خداوند از دانشمندان گرفته عنوان می‌کنند. در صورتیکه اگر امامت توأم با خلافت، واجب الهی باشد حضور یا عدم حضور مردم هیچ تاثیری در اثبات یا ساقط شدن آن از عهده امام ندارد. و امام در اینجا که قدرت نیز به دستشان بوده و تقیه را نیز نمی‌توان بهانه کرد باید به راحتی به اصل مهمتر یعنی وجود آیه در خلافت خود اشاره می‌کردند.

۷. (پرسش کلیدی) می‌دانیم که: حضرت فاطمه (س) برای اثبات حق خود در زمینه فدک (که موضوعی مادی بوده) به آیات قرآن استناد می‌کند^۲ چرا حضرت علی رضی الله عنه و حضرت فاطمه (س) و سایر یاران آن حضرت، در رابطه با مساله خلافت که بسیار مهم‌تر از فدک، بوده به آیهٔ تبلیغ اشاره‌ای نمی‌کنند.^۳ (فرامین پیامبر که جای خود دارد)^۴.

۱- نهج البلاغه خطبه ۳.

۲- ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُودَ﴾ [النمل: ۱۶].

۳- نه به آیه تبلیغ بلکه به هیچ آیه دیگری نیز اشاره نمی‌کنند. زیرا شیعه معتقد است ۳۰۰ آیه قرآن مستقیماً به علی اشاره دارد!

۴- توجه کنید اگر گفته شود که پاسخ داده شده ولی در تاریخ ثبت نشده. پس چرا پاسخ حضرت فاطمه و هجوم به سوی خانه حضرت علی و... در تاریخ ثبت شده است. حتی در کتاب جعلی سلیم نیز چنین نکته‌ای وجود ندارد!!!

۸. طبق متون مورد تایید شیعه و سنی وقتی حضرت علی علیه السلام سؤال می‌کنند که دلیل انصار -در سقیفه- بر حقانیت خود چه بود؟ مردم، پاسخ می‌دهند که انصار خدمات و فداکاری‌های خود را در راه اسلام بیان کردند. حضرت پاسخ می‌دهند: «چرا مهاجرین نتوانستند جواب قانع کننده به انصار بدهند و بگویند: مگر انصار فراموش کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله به دفعات زیاد مهاجرین را خطاب کرده و می‌فرمود انصار را عزیز بدارید و از بدان آنها درگذرید. این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله دلیل این است که انصار را به مهاجرین سپرده است. و اگر آنها شایسته خلافت بودند مورد وصیت قرار نمی‌گرفتند بلکه پیامبر مهاجرین را به آنها توصیه می‌فرمود».

الف - چرا حضرت علی علیه السلام در اینجا اشاره‌ای به بیعت روز غدیر نمی‌کنند؟ ضمن اینکه مفاد سخنان ایشان در انتها حاکی از این است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای خود جانشینی انتخاب نکرده بودند.

ب - طبق استدلال حضرت علی علیه السلام آیا متوجه نمی‌شویم که فردی از خاندان پیامبر در زمان حیات آن حضرت و از جانب ایشان، به عنوان خلیفه و جانشین معرفی نشده بوده، برای اینکه در روایات و احادیث بیشماری می‌خوانیم که پیامبر اکرم، مرتب و به دفعات مختلف، سفارش خاندان خود را به عموم مردم می‌کرده است، و هیچکس هم از ایشان سؤال نمی‌کند اگر جانشین شما از خاندان شماست (آن هم بنا به تاکید خداوند و آن هم فرد شجاع و قدرتمندی چون علی) دیگر نیازی به این همه نگرانی و سفارش نیست.^۱ نمونه:

مسلم بن حجاج روایتی در صحیح خود از پیامبر گرامی آورده که فرموده‌اند: ای مردم من بشری هستم که نزدیک است فرستاده خدا به سراغم بیاید و من به او پاسخ دهم من در میان شما دو یادگار گرانبها به جای می‌گذارم یکی از آنها کتاب خداست که نور و هدایت را در بر دارد به کتاب خدا تمسک نمایید. آنگاه پیامبر مردم را به قرآن ترغیب

۱- مگر اینکه از باب سفسطه بگویید پیامبر از آینده خبر داشته که باز این سؤال مطرح می‌شود.

نمود و چنین افزود: و اهل بیت، من شما را به اهل بیتم سفارش می‌کنم. شما را به اهل بیتم سفارش می‌کنم. شما را به اهل بیتم سفارش می‌کنم.^۱ به احتمال فراوان این سخنان هم قبل و هم بعد از واقعه غدیر بیان شده است^۲ چرا (طبق استدلال حضرت علی) یک نفر از میان جمع از پیامبر اکرم سؤال نمی‌کند: حضرت علی علیه السلام خلیفه و حاکم و جانشین پس از شماست و نیازی به اینهمه سفارش نیست!!! مردم که مانند پیامبر علم غیب نداشته‌اند که بگویند پیامبر می‌دانسته پس از او نسبت به خاندانش بی‌احترامی می‌شود تا در این مورد سؤالی نکنند. ای پیامبر شما باید سفارش ما را به علی بکنی نه سفارش علی را به ما!!!!.

۹. چگونه این اسلام و قرآنی که اکثریت مردم مدینه (اعم از مهاجر و انصار) مهم‌ترین آیات قرآن و دستورات پیامبرش را با آن سرعت و بلافاصله در زمان رحلت پیامبر، به بازیچه گرفتند اینگونه صحیح و سالم به دست ما رسیده است؟

۱۰. وقتی حضرت علی علیه السلام را برای بیعت به مسجد می‌آورند ابوعبیده به آن حضرت می‌گوید اگر ما می‌دانستیم تو راغب امر خلافتی به جای ابوبکر با تو بیعت می‌کردیم.^۳ چرا ابوعبیده اینقدر گیج و بی‌اطلاع بوده که نمی‌دانسته حضرت علی جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است و ۱۲۰ هزار نفر فقط ۲ ماه قبل با ایشان بیعت کرده‌اند و در این زمینه آیه هم نازل شده است؟ و چرا کسی با تمسخر پاسخ او را نمی‌دهد؟

۱۱. طایفه خزرج در ابتدا با خلافت ابوبکر موافق نبوده (همینطور ابوسفیان و تمام

۱- صحیح مسلم جزء ۷ باب فضایل علی ابن ابی طالب ط مصر، ص ۱۲۲ و ۱۲۳ - شیعه پاسخ می‌دهد سید رضا حسینی نسب ص ۱۷۹.

۲- حتی اگر قبل از غدیر هم بیان شده باشد با روایات شیعه که می‌گویند پیامبر اکرم مرتباً در هر موقعی حضرت علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی می‌کرده، جور در می‌آید.

۳- علی کیست؟ نوشته فضل الله کمپانی ص ۹۶ جالب است که همین سخن را مردم مدینه وقتی حضرت علی به همراه حضرت فاطمه شبانه به در خانه آنها می‌روند بیان می‌کنند: اگر زودتر این مطالب را گفته بودی با تو بیعت می‌کردیم. این سخنان با عقاید شیعه به نحو عجیبی در تضاد است؟

بنی‌هاشم) در انسان‌ها چیزی به نام عقل وجود دارد. وقتی قرار است انسان به ناچار زیر سیطره دو نفر قرار بگیرد یکی اهل عدالت و تقوی و دیگری منافق و ترسو و ضعیف^۱ و... عقل حکم می‌کند انسان گزینه اول را انتخاب کند^۲. چرا در آشوب سقیفه یک نفر از میان قبیله خزرج نمی‌گوید این کار شما بیعت شکنی است و دارید مخالف فرمان پیامبر و آیات خدا عمل می‌کنید؟ در حالیکه از این واقعه فقط چند ماه گذشته است! و اگر ما خزرج را که نیمه قدرتمندتر انصار را تشکیل می‌دادند نادان و یا ترسو فرض کنیم بسیاری از حوادث صدر اسلام و جانفشانی‌های آنها و آیات قرآن در خصوص آنها را زیر سؤال برده‌ایم. و اگر بگوییم مورخین به قصد این مورد را ننوشته‌اند پس چطور حوادث غدیر را نوشته‌اند؟^۳ و چطور اینهمه مطالب وحشتناک بر علیه خلفاء در کتاب بحارالانوار مجلسی موجود است؟

۱۲. چرا ابوبکر با ذکر یک حدیث از پیامبر ﷺ^۴، توانست انصار را ساکت و قانع کند (منظور حدیث پیامبر: الائمة من قریش: خلفاء فقط از قریشند^۵) و آنها را از دور خارج نماید ولی کسی نتوانست با ذکر آیه تبلیغ^۶ و جریان غدیر (و بیعت ۱۲۰ هزار نفری) بقیه را از میدان بدر کند؟^۷ با عنایت به اینکه در جمع سقیفه، عده معدودی از انصار نیز، طرفدار انتخاب حضرت علی علیه السلام بودند.

۱- به خدا پناه می‌برم از این اراجیفی که علامکها در کتابکهای خود برای عوامکها می‌نویسند.

۲- به خصوص اگر مانند انصار از سر صدق و اخلاص ایمان آورده و اقوام و نزدیکانشان در این راه شهید شده باشند.

۳- آن هم از طریق ۱۱۰ نفر از صحابه.

۴- که ظاهراً تعداد بسیار اندکی آنرا تایید کرده‌اند.

۵- مورخین می‌گویند مردم از شدت علاقه به پیامبر این حدیث را پذیرفتند.

۶- یعنی آیه قرآن (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و...) و بیعت ۱۲۰ هزار نفر، کمتر از یک حدیث است!!!!

۷- به خصوص آن عده معدود از انصار که خواهان خلافت حضرت علی بودند. و در آن جمع حضور داشتند.

۱۳. اگر عدم اشاره انصار به واقعه غدیر به علت عدم حضور آنها در غدیر باشد چرا پیامبر در مدینه (یعنی مرکز خلافت) از آنها بیعت نگرفت و اگر آنها در غدیر حضور داشتند چرا انصار به این راحتی سخن خدا و پیامبر را زیر پا گذاشته و زودتر از ابوبکر و عمر، بلوای سقیفه را پایه ریزی کردند. زیرا اگر آنها در سقیفه جمع نشده بودند چه بسا حضرت علی علیه السلام پس از انجام مراسم تدفین، به خلافت می‌رسید.

۱۴. همان ۱۱۰ نفر از اصحابی که شما می‌گویید به واقعه غدیر اشاره کرده‌اند، علت واقعه را اینگونه بیان کرده‌اند: «درگیری بین حضرت علی و سپاه تحت فرمان ایشان بر سر لباس‌های غنایم» و علت اینکه پیامبر اکرم، در آخر خطبه‌ای که برای مردم خوانده‌اند دست حضرت علی را گرفته و می‌گویند: «هر که من مولای اویم این علی مولای اوست خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن باش با هر که با او دشمن است» به علت دفاع از حضرت علی علیه السلام بوده است.

۱۵. برخی از نویسندگان شیعه می‌پرسند: اصحاب (اعم از انصار و مهاجرین) صلاحیت و توانایی انتخاب رهبر برای خود را نداشتند! چگونه است که اصحاب پس از یک عمر، تفکر جاهلی و زندگی بدوی و همنشینی با کفار^۱، قادر به تشخیص حق و ایمان آوردن به پیامبر اکرم (مردی فقیر و امی که از اهل و دیار خود رانده شده بود و...) و پذیرفتن او به عنوان رهبر، (و نبرد و انفاق و...) بودند ولی پس از ۲۳ سال فداکاری و از خودگذشتگی و زندگی در کنار پیامبر و زندگی اسلامی و قرآنی و پخته‌تر شدن در سرد و گرم روزگار، ناگهان، لیاقت انتخاب رهبر را از دست می‌دهند!!! مگر آنکه مثل جناب سلیم ابن قیس، بگوییم همه آنها منافق بودند و پس از مرگ پیامبر مرتد شدند!!!^۲.

۱۶. شیعه می‌گوید ابوبکر و عمر در جریان سقیفه بنی ساعده، کودتا، توطئه، دسیسه‌چینی و... کردند. البته این حرف آنها برای این است که نتیجه سقیفه منجر به

۱- مجسم کنید نماز نمی‌خواندند شراب می‌خوردند ربا، قمار، بت پرستی و....

۲- عجب مرتدانی که توانستند شورش اهل رده را سرکوب و دو ابرقدرت آن زمان را به زانو درآورند!!!

خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه شد ولی ما در تاریخ می‌خوانیم که به ابوبکر و عمر خبر می‌رسد که انصار در سقیفه برای انتخاب امیر یا خلیفه جمع شده‌اند. این چه توطئه‌ای بوده که خود آنها از آن بی‌خبر بوده‌اند!!! سؤال جالب دیگر اینکه ما طبق تحلیل محققین شیعه، باید انصار را مسبب اصلی شهادت امام حسین علیه السلام و انحراف اسلام و جامعه اسلامی و غصب خلافت و... بدانیم برای اینکه اگر آنها در سقیفه جمع نمی‌شدند و به جای آن به کفن و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرداختند. اگر از روی چشم و همچشمی اوس با خزرج، انصار با ابوبکر بیعت نمی‌کردند. اگر بیعت خود را با حضرت علی علیه السلام نمی‌شکستند^۱. حضرت ابوبکر رضی الله عنه خلیفه نمی‌شد و حوادث بعدی اتفاق نمی‌افتاد پس علت تمام بدبختی‌ها انصار هستند. همین کسانی که با پناه دادن به پیامبر و گذشتن از جان و مال خود، باعث اعتلای اسلام شدند در انتها پایه گذار تحریف اسلام شدند. و همچنین اگر سعد خلیفه می‌شد می‌گفتند سعد کودتا کرد!!!.

۱۷. شما معتقدید این عمر نبود که ایران را گرفت و مردم آن مسلمان شدند بلکه این روحیه شهادت طلبانه و پاک مسلمانها بود که با آن سلاحهای عقب افتاده توانستند بر سپاه قدرتمند ایران پیروز شوند. چگونه است که این مسلمانها با این خصوصیات، در همان روز فوت پیامبر صلی الله علیه و آله در جریان غصب خلافت و زیر پا گذاشتن فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و آیات الهی، اینهمه از خود بی‌حالی و بی‌غیرتی نشان می‌دهند؟^۲.

۱۸. چرا پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه^۳ حضرت علی را به عنوان جانشین معرفی نکردند؟ (اگر

۱- البته اگر بیعت روز غدیر، بیعت خلافت و حکومت بوده باشد و نه بیعت دوستی، گو اینکه انصار در غدیر حضور نداشته و در جحفه از پیامبر جدا شده بودند.

۲- و چگونه اسلامی که فرامین قرآن و پیامبرش به این سرعت و با این آسانی زیر پا گذاشته می‌شده توانسته ۱۴۰۰ سال دوام بیاورد و ابرقدرتهای آنزمان را به زانو در آورد؟

۳- که قبیله مهم قریش در آنجا حضور داشته و مجبور به بیعت و عدم مخالفت می‌شده (چون همیشه اکثر کارشکنی‌ها و دشمنی‌ها توسط قریش انجام گرفته است حتی پس از به خلافت رسیدن حضرت علی) و جنبه قداستی بیشتری هم به قضیه می‌داده است.

علت این معرفی را تایید و سفارش آن حضرت به خاطر مسائلی که در سپاه یمن رخ داده ندانیم و: دیر رسیدن حضرت علی به مراسم حج و سپس خروج از مکه و پخش شدن دامنه اعتراضات و شایعات نسبت به حضرت علی و لزوم تایید و سفارش به دوستی با ایشان از سوی پیامبر در انتهای خطبه).

۱۹. چرا پیامبر ﷺ در مدینه حضرت علی را معرفی و اخذ بیعت نمی‌کنند؟ زیرا حسب متون تاریخی، مردم مدینه در جحفه از پیامبر جدا شده و در غدیر حاضر نبوده‌اند؟^۱ (اگر بنا به قول شما می‌شده مردم را سه شبانه روز وسط گرما برای بیعت نگهداشت آیا در مدینه که پایگاه اسلام بوده، در فراغ خاطر نمی‌شده بیعت گرفت. آن هم از اهالی پایتخت که بیعت آنها با هر ۴ خلیفه بعدی مهر تایید برای خلافت آنها بوده و حجت را بر تمام قبایل تمام می‌کرده).

۲۰. آیا برای تثبیت و تقویت حکومت یک نفر در آن شرایط، حضور مردم دو شهر مطرح، مهم و استراتژیک مدینه و مکه لازم نبوده؟ زیرا در جریان غدیر نه مردم مدینه حضور داشته‌اند و نه مردم مکه. به همین علت اگر منظور پیامبر ﷺ را سفارش به دوستی با علی و عدم آزاد و اذیت او و بنی‌هاشم بدانیم مساله حل می‌شود زیرا مردم مکه به خاطر روابط خویشاوندی با حضرت علی علیه السلام، حضورشان الزامی نبوده و مردم مدینه نیز توسط شمشیر حضرت علی علیه السلام دچار آسیبی نشده‌اند پس نتیجه می‌گیریم که اصولاً نیازی به حضور مردم مکه و مدینه نبوده است.

۲۱. (پرسش کلیدی) در ادامه مطالب فوق باید گفت: خلافت هر ۴ خلیفه پس از

۱- پاسخ این پرسش ساده است: مردم مدینه با حضرت علی خصومتی نداشته‌اند. حضرت علی کسی از آنها را در جنگ نکشته که بخواهند با او دست بیعت دوستی داده و یا سفارش پیامبر مبنی بر لزوم دوستی با او را بشنوند. بلکه این سایر قبایل حاضر بوده‌اند که ممکن بوده از حضرت علی، کینه و نفرت داشته باشند. حتی علت اینکه بیرون مکه این بیعت صورت گرفته شاید این است که بعدها سوء تفاهم نشود که حضرت علی فقط در حرم امنیت داشته‌اند و یا سایر خرافات و ابهامات دیگر.

پیامبر در شهر مدینه صورت گرفته و بیعت مردم این شهر برای کل جامعه اسلامی ملاک و معیار بوده است. یعنی در آن زمان، تایید و تحکیم و تثبیت خلافت، منوط به بیعت مردم مدینه بوده است^۱ و می‌دانیم که مردم مدینه در غدیر حاضر نبوده‌اند در اینجا سئوالات زیر مطرح می‌شود:

معرفی حضرت علی علیه السلام به عنوان خلیفه در جمعی غیر از اهل مدینه چه فایده عملی داشته است؟

چرا پس از بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از مردم مدینه اخذ بیعت نمی‌شود؟ وقتی که به زعم شما می‌شده وسط بیابان گرم، مردم را نگهداشت آیا در مسجد مدینه نمی‌شده از آنها بیعت گرفت؟

۲۲. جدلیون شیعه می‌گویند: مگر می‌شود پیامبر در آن گرمای شدید مردم را نگهدارد که بگوید علی را دوست داشته باشید؟ پاسخ:

۱- در غدیر، هیچگاه سرمای شدید حاکم نبوده و همه روزها گرمای شدید بوده هم قبل از آن و هم بعد از آن.

۲- پیامبر اکرم خطبه‌ای طولانی خوانده و مفاد خطبه عرفه را تکرار کرده و فقط در انتهای خطبه جمله من کنت مولاه را ایراد می‌فرمایند یعنی هدف ایشان نه گفتن جمله «من کنت مولاه» بلکه تکرار و سفارش مجدد موارد روز عرفه بوده است. (تکرار از لوازم اصلی تبلیغ است).

۳- قبایل عرب، همیشه زیر آفتاب سوزان عربستان در حال مسافرت و تجارت بوده یا در جستجوی آب مرتب در حال کوچ بوده‌اند. بعید است برای کسانی که بتها و خدایان خود را شکسته و مسلمان شده‌اند، ایستادن زیر آفتاب، خیلی ناراحت کننده بوده باشد.

۴- چطور شما معتقدید موضوع آنقدر مهم بوده که پیامبر اکرم مردم را در آن گرمای

۱- زیرا قاریان قرآن و حافظان و انصار و مهاجر و خاندان پیامبر و... در آنجا بوده‌اند.

شدید نگه داشته ولی وقتی نوبت به بیان اصل مطلب می‌رسد این موضوع مهم را در پرده‌ای از ابهام و با واژه‌ای (مولی) اعلام می‌کنند که دارای ۲۷ معنی متفاوت است. و هیچکدام از آن ۲۷ معنی معنای خلافت را نمی‌دهد!!!.

۵- ترساندن اعراب از گرما مانند آن است که اسکیموهای قطب شمال را از سرما بترسانیم!!! بله گرمای شدید حاکم بوده ولی برای ایرانی‌ها نه برای اعراب!.

۶- رسم همیشگی اعراب در مسافرتها این بوده است که پس از طی مسافتی برای استراحت، می‌ایستاده‌اند تا ضمن آن، کاروان پشت سر هم برسد. ولی شما با هیاهو می‌گویید: پیامبر گفت کاروان قبلی بیاید (نیازی به گفتن نبوده است خودش می‌آمده!!!) و کاروان رفته برگردد و گرمای شدید حاکم بود و... ولی بالاخره باید در جایی نماز ظهر خوانده می‌شد یا نه؟ باید به غائله دشمنی با علی و شایعه پراکنی‌های خالد ابن ولید و باندش علیه علی خاتمه داده می‌شد یا نه؟ ضمن اینکه پیامبر خطبه‌ای طولانی خوانده (که یک کلمه از آن سخن از خلافت و تعیین جانشین نیست) و در انتهای خطبه مردم را به دوستی با علی سفارش کرده پس هدف از توقف در غدیر: خواندن نماز، خواندن خطبه و آخرین سفارش به مردم و در انتها معرفی علی بوده و هدف از توقف فقط سفارش علی نبوده که بگویید چرا پیامبر در آن گرما مردم را نگهداشت.

۷- برکه غدیر با وجود اینکه آبش مسموم بوده ولی مسلماً خنکتر از دل کویر بوده و مسلماً برای اعراب، حالت توقفگاه و استراحت هم داشته است. و چه بسا در آن تاریخ دارای درخت‌های نخل و سایه هم بوده است زیرا می‌دانیم قبل از آن یکی از بت‌های معروف اعراب به نام منات در این محل قرار داشته و به احتمال بسیار زیاد سایه بان‌هایی برای عبادت این بت معروف از قبل در این محل وجود داشته است.

۸- پیامبر اکرم ﷺ از آنجا که همیشه طبق شرایط واقعی (رنال) عمل می‌کرده و بر خلاف ما از خواب و خیال‌های ایده‌آلیستی به کلی دور بوده برای همین در هر شرایطی موارد پیش آمده را به بعد موکول نمی‌کرده و طبق مدیریت زمان از هر لحظه برای بیان

حقیقت یا عملی کردن طرح‌های خودش استفاده می‌کرده است. اگر بنا بوده به کاروانی حمله کنند دستور حمله می‌داده اگر بنا بوده آیه‌ای در مذمت منافقان خوانده شود خوانده می‌شده و هیچگاه مسائلی مانند گرمای شدید یا غیره برای ایشان در بیان حقیقت هر قدر کوچک یا بزرگ تاثیری نداشته است. سؤال مهم‌تر اینکه: حقیقت، حقیقت است و کوچک و بزرگ و کم اهمیت و پراهمیت، ندارد و بیان آن نیز واجب است (به خصوص از سوی پیامبر) ضمن اینکه آن سال، آخرین سال حیات پیامبر ﷺ بوده و موقعیت دیگری برای بیان حقانیت علی وجود نداشته است. برای نمونه به قرآن کریم نگاه کنید که مثلاً برای دعوای زن و شوهر آیه نازل می‌شود! برای اینکه اعراب صدایشان را جلوی پیامبر بلند نکنند آیه نازل می‌شده! برای یک اخم پیامبر به یک شخص کور، آیه نازل شده و پیامبر به شدت در آن تویخ شده‌اند.^۱ پس کم اهمیت یا پر اهمیت بودن وقایع از دید ما صحیح نیست و باید وقایع را طبق شرایط همان زمان و آن هم از دید الهی بررسی کرد.

۹- پیامبر ﷺ در آخرین سال‌های حیات خود به تبوک، سرزمینی با فاصله زیاد لشکر کشی کرده و ضمن صرف هزینه‌ای سنگین بدون هیچ‌گونه درگیری و نبردی باز می‌گردند. بله این عمل ایشان در نگاه ما (در قرن ۲۰) تعجب آور است ولی آیا باید بگوییم ایشان اهداف و نیات دیگری، مطابق با علایق و سلايق امروزی ما داشتند؟ و چرا در آن گرمای شدید هیچ جنگی صورت نگرفت؟ و اینهمه هزینه بیهوده شد! و هدف پیامبر چیز دیگری بود! آری چنین رفتارهای خارق العاده‌ای پیش از این نیز از پیامبر دیده شده ایشان دو بار دستور هجرت به حبشه می‌دهد با ۳۰۰ نفر در بدر مقابل سپاه ۱۰۰۰ نفری کفار می‌ایستد مسجد ضرار را تخریب می‌کند. با کفار در حدیبیه صلح می‌کند و... پس می‌تواند برای احقاق حق علی و جلوگیری از شایعه پراکنی علیه او و سفارش به دوستی با او در گرمای شدید هم مردم را نگهدارد و حتی از آنها بیعت دوستی با علی را

۱- البته شیعه این اعتقاد را ندارد برای درک بهتر قضیه به تفسیر نوین جزء ۳۰ نوشته محمد تقی شریعتی مراجعه کنید.

بگیرد.

۱۰- وقتی بناست مردم در آن گرمای شدید حرکت کنند و آنرا تحمل نمایند آیا چند دقیقه کمتر و بیشتر تفاوتی می‌کند.

۱۱- اگر از نرم افزارهای رایانه‌ای برای محاسبه زمان واقعه غدیر استفاده کنید^۱ متوجه می‌شوید ۱۸ ذالحجه یعنی واقعه غدیرخم در روز ۲۹ اسفند بوده و نمی‌توانسته چندان گرمای شدیدی در محیط وجود داشته باشد. من مدت ۲ سال، سایت هواشناسی عربستان را در این خصوص، بررسی کردم و متوجه شدم از فاصله زمانی ۲۵ اسفندماه تا ۱۰ فروردین ماه این دوسال (سال ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ شمسی) درجه هوای منطقه رابغ (که غدیر در آن واقع است) در گرمترین ساعات روز از ۳۰ درجه بیشتر نمی‌شود و با توجه به اینکه هوای زمین در هزار سال گذشته دو درجه گرم‌تر بوده با اطمینان قریب به یقین، می‌توان گفت درجه هوای غدیر خم در ۲۹ اسفند سال ۱۰ هجری: ۲۸ درجه یا چیزی نزدیک به آن، بوده است و چنین درجه حرارتی نه تنها گرمای شدید و حتی گرمای معمولی بلکه بسیار فرح‌انگیر و روح بخش است. (جالب است که طی این محاسبه رایانه‌ای معلوم می‌شود غدیر خم روز سه‌شنبه یا چهارشنبه بوده و براحتی احادیثی که می‌گویند غدیر در روز پنجشنبه و یا جمعه بوده دروغ محض است هر چند به اشتباه در کتب اهل سنت هم آمده باشد).

۱۲- در انتهای این بحث، علت سفارش به دوستی با علی و نگهداشتن مردم در آن منطقه، کاملاً مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

۱- نمونه‌ای از نرم افزار تبدیل تاریخ در سایت www.andishe.net موجود است. سایت هواشناسی عربستان: www.pme.qov.sa البته اگر مشاهده کردید این دو سایت، فیلتر شده است بدانید که ریگی به کفش آخوندهاست زیرا این دو سایت نه مطالب اخلاقی دارد و نه مطالب دینی. البته کلک جدید آن است که اینگونه سایتها را به سمت سایتی دیگر، منحرف می‌کنند که بعضاً سایتهای خلاف اخلاق و عفت عمومی است. عجیب است که حاضرند مردم اخلاقشان فاسد بشود ولی اعتقاداتشان اصلاح نشود!

۲۳. بنا به تاکید شما، نوع و شیوه حکومت مهم‌ترین اصل در جامعه است. فرد خواهد مرد ولی اصول اساسی باقی می‌ماند. حضرت علی و حتی ۱۱ فرزند ایشان پس از ۲ قرن رحلت می‌کردند. چرا پیامبر ﷺ درباره این اصل (و در آن لحظه) مهم، روش و شیوه حکومت در جامعه اسلامی را بیان نمی‌فرمایند یعنی بطور دقیق و واضح، مشخص نمی‌کنند که: ولی امر به صورت موروثی از خاندان من است. یا علی ﷺ باید نفر بعد از خودش را انتخاب و معرفی کند و نفرات بعدی همین‌گونه. یا انتخاب به شوری است و یا انتخاب با رای اکثریت است (منظور پس از غیبت امام زمان است زیرا در سایر منابع معتبر می‌خوانیم که پیامبر ﷺ، امامان را یک به یک تا امام زمان معرفی کرده و سپس می‌فرمایند ایشان برای زمانی طولانی غیبت می‌کنند و... اکنون چرا با وجود این علم و دانشی که داشته‌اند - یعنی غیبت امام زمان - فقط تکلیف رهبری و نوع حکومت و روش انتخاب خلیفه را تا ۲ قرن معین کرده و پس از آن را به سکوت برگزار کرده‌اند) می‌دانیم حضرت علی ﷺ جز به آیات الهی و یا فرمان پیامبر ﷺ عمل نمی‌کرده‌اند در قرآن، آیه مشخصی در این زمینه نیست در سخن پیامبر هم، براستی علت چیست؟

۲۴. در رابطه با برهان لطف که برخی از نویسندگان شیعه مطرح می‌کنند و می‌گویند که لطف خداوند، ایجاب می‌کند که مردم را هیچگاه به حال خود رها نکند و...
- پس چرا ۱۴۰۰ سال است مردم به حال خود رها شده‌اند و چرا برهان لطف فقط مخصوص زمان خاصی باید باشد؟ آری لطف واقعی آن است که زیر دست خود (بچه، دانش آموز، کارآموز و...) را مستقل و متکی به خود بار بیاوری برای اینکه تا ابد متکی و ضعیف بار نیاید و برای تصدی عنوان خلیفه الهی آماده شود، درست مانند کودکی که مهر و محبت بیجای پدر و مادر، او را سربار و متکی به دیگران بار می‌آورد...

- آیا استدلال شما مخالف برهان حکمت نیست. زیرا مخالف حکمت خداوند است که پس از آنهمه: سختی و هجرت و نبردها و شهادت و معجزات و امدادهای غیبی و... ناگهان هنگام نتیجه دادن کار، ادامه وظایف پیامبر، ابتر و ناقص شود؟

۲۵. در ادامه بحث فوق، آیا نعوذ بالله پیامبر اکرم، بالاتر و بهتر از خداوند می‌تواند فرمانی صادر کند؟ اکنون ۱۴۰۰ سال است مردم روی کره زمین (لااقل از لحاظ داشتن رهبر) به حال خود رها شده‌اند و این خود جواب بسیاری از شبهات و ایرادات جدلیون شیعه با این مضمون تقریباً واحد است که: مگر می‌شده پیامبر، امت اسلام را به حال خود و بدون سرپرست رها کند؟ آری وقتی ۶۰۰ سال قبل از آن (از زمان عیسی تا رسول اکرم که هیچ پیامبری مبعوث نشد) و ۱۴۰۰ سال پس از آن از ناحیه خداوند، سرپرستی تعیین نشده، به طریق اولی پس از دریافت آخرین مراحل وحی و قوانین الهی توسط حضرت محمد ﷺ و ابلاغ آن به مردم، نباید هم سرپرستی تعیین شود^۱. اکنون نیز فقط (و آن هم شاید) سردمداران و اتیکان چنین ادعایی داشته باشند و لا غیر...

۲۶. می‌دانیم کلمات در آیات قرآن به صورت بسیار دقیق و به جا مورد استفاده قرار گرفته است چرا در آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. با یک کلمه به تمام این مساله بسیار مهم، خاتمه داده نشده کلمه‌ای مانند: وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ یا أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْ نَبِيِّكُمْ و یا أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْنا و یا... زیرا می‌دانیم از خطاب: منکم (یعنی از خودتان) می‌توان این چنین تفسیر کرد که: از بین خودتان و نه از بین قبیله‌ای خاص یا افرادی به خصوص و یا... زیرا خطاب: منکم^۲ با کل جامعه است. و اینکه خودتان انتخاب کنید (مننا یعنی از جانب ما و ما انتخاب می‌کنیم و منکم یعنی از خودتان) در جایی دیگر نیز خداوند می‌فرماید مراد از منکم: مهاجرین ﴿فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ﴾ هستند.

۲۷. چرا در آیه ابلاغ امامت، نام حضرت علی نیست؟ آیا نعوذ بالله خدا از تغییر و تبدیل آیات هراس داشته؟ معرفی حضرت علی به صورت شفاهی در حضور همه

۱- با عنایت به این سخن حضرت علی (علیه السلام) که می‌فرماید: حوادث جهان مشابه همد و از روی حوادث گذشته می‌توان حوادث آینده را پیش بینی کرد.

۲- منکم: از -میان- خودتان. تفسیر دیگر: منتخب توسط خودتان.

دشوارتر بوده و یا بیان یک اسم در یک آیه؟ حتی می‌بینیم در موارد بسیار کم اهمیت‌تر (مانند جریان زید) خداوند نام افراد را آورده است. البته ممکن است پاسخ دهید که مواردی مانند نحوه وضو گرفتن و یا نماز خواندن نیز در قرآن نیامده ولی ذکر یک نام سه حرفی (علی) چه نیازی به توضیح و تفسیر داشته است؟^۱ (آن هم موردی که بر خلاف نماز و روزه، این چنین از حساسیت خاص اجتماعی و سیاسی برخوردار بوده و به خوبی مشخص بوده که بسیاری زیر بار آن نخواهند رفت ضمن اینکه در نحوه و شکل وضو گرفتن و نماز خواندن نیز بین سنی و شیعه تفاوت وجود دارد و این مورد اختلافی نمی‌تواند به عنوان شاهی بر مقایسه گرفته شود. در ادامه شما حتی اگر از یک بچه دبستانی، دلیل اعتقاد او به معاد و نبوت و توحید را سؤال کنید با توجه به آیات بی‌شمار و واضحی که در این زمینه وجود دارد پاسخ شما را می‌دهد برآستی چرا در مورد امامت چنین شرایطی صدق نمی‌کند؟ آیا ما گرفتار هیاهوی علمای صفویه و مورخین داستان‌سرا و سیاستمداران جاه طلب، نشده‌ایم؟ در آیات قرآن به تناوب خطاب به رسالت پیامبر، وجود معاد و یگانگی خداوند سخن رفته و همین تاکید فراوان دلیل بر شناخته شدن این موارد به عنوان اصول دین است ولی امامت با تلقی که شیعه از آن دارد...

- با عنایت به شرایط قومی قبیله‌ای که فاصله نزدیکی با عصر جاهلیت داشته - بر خلاف نماز و وضو که پذیرش آن فقط کرنش در برابر خدا را به دنبال دارد و نه اطاعت از یک انسان دیگر را و مسلماً انسان زیر بار فرمان خدا راحت‌تر می‌رود تا زیر بار فرمان یک انسان دیگر. حتی در موارد متعددی در تاریخ صدر اسلام می‌خوانیم که وقتی پیامبر ﷺ، سخن و یا دستوری را ارائه می‌کردند مسلمانان از ایشان سؤال می‌کردند: این نظر شخصی شماست و یا دستور خداوند و هنگامیکه پیامبر ﷺ می‌فرمودند نظر شخصی

۱- در چندین جای قرآن نام محمد آمده مثلاً فرموده: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹]. «علی الکفار رحماء بینهم» چرا در ادامه محمد رسول الله به این موضوع بسیار مهم که حتی از مقام نبوت نیز بالاتر است! اشاره نشده و نگفته: «محمد رسول الله و علی ولی الله»!!!

خودم است آنها می فهمیدند که می شود مخالفت کرد^۱ ضمن اینکه شیعه ولایت و امامت را بسیار برتر و مهم تر از نماز و روزه و فروع دین دانسته و آنرا در کنار اصول دین ذکر می کند پس نمی توان آنرا با نماز و وضو قیاس کرد.

- مفهومی که شیعه از امامت دارد به این معناست که: مقام امامت، بالاتر از نبوت است. ولی ما می دانیم که پیامبر اکرم، آخرین پیغمبر بوده اند، چگونه یک امام (بازهم تاکید می کنم: امام با معنایی که شیعه از آن دارد) قبل از اینکه نبی شود امام شده؟! از باب مثال و مقایسه در مقام و درجات: مانند اینکه یک سرگرد قبل از سرهنگ شدن، تیمسار شود. ممکن است در پاسخ گفته شود: بلی، مقام امامت بالاتر از مقام نبوت است. اما شرط برگزیده شدن برای امامت، نبوت نیست. اگر اینگونه بود، با بسته شدن باب نبوت بعد از رسول اکرم ﷺ دیگر کسی نباید به امامت برگزیده شود. در صورتیکه خداوند در آیه پنج سوره قصص می فرماید: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ [القصص: ۵]. و اراده ما بر آن است که منت گذاریم بر کسانی که روی زمین به استضعاف کشیده شده اند و آنان را امامان و وارثان قرار دهیم. ولی شما که معتقدید این آیه مربوط به دوران ظهور امام زمان است ضمن اینکه این سؤال پیش می آید که آیا امام، نعوذ بالله مستضعف است؟ زیرا نه از نظر مادی و نه از نظر معنوی هیچکدام از امامان مستضعف نبوده اند!!!

۲۸. می دانیم شیعه معتقد است که آیه اکمال: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]^۲. پس از معرفی حضرت

۱- بارزترین آن را در جریان مشورت پیامبر برای مبارزه احد می خوانیم.

۲- جالب است که برای مثال: متوکل خلیفه عباسی در یکی از نامه های مهم خود که به همه ولایات می فرستد به این آیه اشاره می کند که اگر این آیه مربوط به خلافت حضرت علی بود بعید بود متوکل چنین بهانه ای به دست بنی علی بدهد!.

علی علیه السلام در غدیر نازل شده ولی مطابق تاریخ یعقوبی^۱ این آیه پس از سخنرانی پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه نازل شده است.

۲۹. اگر انتخاب حضرت علی علیه السلام از ناحیه خداوند و وظیفه‌ای الهی بر دوش ایشان بوده^۲ چرا ایشان در ابتدا که مردم پس از مرگ حضرت عثمان رضی الله عنه برای بیعت، هجوم می‌آوردند از پذیرفتن خلافت، ابا می‌کنند (با توجه به روحیه آن حضرت که روحیه‌ای صریح داشته و اهل تعارف و بازار داغی و... نبوده‌اند) و پس از انتخاب نیز علت قبول خلافت را بیعت اکثریت و حمایت از مظلوم، بیان می‌کنند و نه چیز دیگر؟ ممکن است پاسخ داده شود ۲۵ سال از زمانی که باید حضرت علی خلیفه می‌شده‌اند گذشته بوده ولی: آیا گذشت زمان یا مرور زمان، موجب سقوط احکام و واجبات الهی می‌شود؟

۳۰. در سوره حجرات برای اینکه اعراب صدایشان را جلوی پیامبر بلند می‌کرده‌اند، چندین آیه از جانب خداوند نازل می‌شود و به آنها در این مورد تذکر داده می‌شود یا در سوره مجادله که یک درگیری خانوادگی بین زن و شوهر بوده و آیات متعدد دیگری از این دست که برای اتفاقات ساده آیه نازل می‌شده^۳ اکنون چرا باید در این مورد خاص که به زعم شیعه جزو اصول دین (و آن هم یکی از مهم‌ترین اصول دین) است فقط یک آیه آن هم به صورت ابهام و در پرده و... نازل شده باشد؟! و حتی یک حدیث متفق القول میان شیعه و سنی مبنی بر لزوم امامت بلافصل حضرت علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله وجود ندارد؟

– نکته: چطور خداوند برای پایین آوردن صدای اعراب، آیه نازل کرده ولی پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر نمی‌تواند برای جلوگیری از آزار علی (و حتی احتمال کشته شدن او) و بیان

۱- که نویسنده آن: هم شیعه بوده، هم به عصر پیامبر نزدیک بوده، و هم عرب و متعلق به همان فرهنگ بوده است.

۲- که حتی بسیار واجب‌تر از نماز و روزه و حج و جهاد بوده است.

۳- حتی در سوره کهف، خداوند سگی که در پی اصحاب کهف براه افتاده بوده را ذکر می‌کند.

حقانیت علی در انتهای خطبه و سخنان خود مردم را به دوستی با علی سفارش کنند و هزار یک دلیل از جمله گرمی هوا و... را پیش می کشید تا بگویند ایشان منظور مهمتری داشتند؟

۳۱. خداوند در قرآن کریم آیات این کتاب را اینگونه معرفی می کند:

- ﴿ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾﴾ [البقرة: ۲]. «این کتاب که هیچ شکی در آن نیست راهنمایی برای پرهیزکاران است».

- ﴿وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَن يُفْتَرَىٰ مِن دُونِ اللَّهِ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٧﴾﴾ «شایسته نیست که این قرآن بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شود ولی تصدیقی است برای کتب آسمانی قبلی و تفصیلی است برای آنها و شکی در آن نیست که از پروردگار جهانیان است». [یونس: ۳۷].

- ﴿... وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾... «قرآن کتاب هدایت و بشارت برای مومنان است». [البقرة: ۹۷].

- ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ﴾ «و ما این قرآن را در ماه رمضان فروفرستادیم برای راهنمایی مردم و نشانه های هدایت و فرق میان حق و باطل در آن نازل شده است». [البقرة: ۱۸۵].

- ﴿هَٰذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٨﴾﴾ «این بیانی است برای عموم مردم و هدایت و اندرزی است برای پرهیزکاران». [آل عمران: ۱۳۸].

- ﴿... فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ﴾ «اینک آیات و دلایل روشن از جانب پروردگارتان برای شما آمد». [الأنعام: ۱۵۷].

- ﴿وَلَقَدْ جِئْنَاهُم بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾﴾ «ما کتابی برای آنها آوردیم که با آگاهی (اسرار و رموز) آنرا شرح دادیم (کتابی) که مایه هدایت و رحمت برای جمعیتی است که ایمان می آورند». [الأعراف: ۵۲].

- ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^(۶۶). «ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند برای آنها تبیین کنی^۱ و مایه هدایت و رحمت است برای گروهی که ایمان دارند». [النحل: ۶۴].

- ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾. «و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است». [النحل: ۸۹].

- ﴿... قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ﴾^(۹۸) «... ما آیات خود را برای کسانی که می‌فهمند^۲ به تفصیل بیان داشتیم». [الأنعام: ۹۸] ﴿... قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ﴾^(۱۲۶) [الأنعام: ۱۲۶].

- ﴿... وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا﴾^(۱) «و ما هر چیزی را به طور مفصل و مشخص (و آشکار) بیان کردیم». [الإسراء: ۱۲].

- با توجه به این آیات و آیات و احادیث بیشمار دیگر، انسان متوجه می‌شود که خداوند هیچگاه -نعوذ بالله- قصد به شک انداختن و گمراهی نوع بشر را نداشته آن هم توسط کتابی که از آن به عنوان نور و فرقان (وسیله تشخیص حق از باطل) و تذکر و هدایت یاد کرده است. کتابی که بر طرف کننده اختلاف است و مایه هدایت و... یعنی آیات آن به قدری ساده و روشن و واضح است که از کودکی که هنوز به سن بلوغ نرسیده تا دانشمند و پیرمرد ۱۰۰ ساله آنرا می‌فهمد تا نتواند در آن جهان بهانه بیاورد که آیات قرآن، گنگ و مبهم و سربسته و نامعلوم بود و من ای خدا منظور تو را نفهمیدم! در مورد تمامی اصول دین در قرآن آیات و مثال‌های واضح و روش فراوانی آمده ولی چرا

۱- و نه اینکه تازه خودش مایه اختلاف شود آنگونه که شیعه با تفسیری که روی آیات می‌گذارد در پی آن است.

۲- البته برای کسانی که می‌فهمند و نه کسانی که خود را به خواب زده‌اند...

خداوند در این یک مورد خاص، یعنی معرفی شخصی به عنوان جانشین با ذکر نام او سخن را به ایهام و ایجاز برگزار کرده است؟

- پس چرا با تمام این توصیفات شیعه فکر می‌کند امامت اصل دین است و طبق نص در قرآن پیرامون آن آیه‌ای وجود دارد؟ چرا آیه‌ای مشخص و واضح در این زمینه وجود ندارد؟

۳۲. در رابطه با آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۶۷].
 ۱- خدا می‌فرماید: «ما تو را از شر مردم نگاه می‌داریم». ما می‌دانیم که در اوایل بعثت، اسلام ضعیف بود ولی چند سال بعد، هنگامی که سفیر کفار از حدیبیه به مکه بر می‌گردد می‌گوید محمد ﷺ یارانی داشت که برای او حاضر به هرگونه فداکاری بودند و آب وضوی او را جهت تبرک از هم می‌ربودند و... حالا پس از فتح مکه و اسلام آوردن تمام شبه جزیره، پیامبر در ابلاغ یک آیه باید از چه قدرتی واهمه داشته باشد؟ (با این همه نیروی فداکار و جانباز) ضمن اینکه:

- پیامبر ﷺ در تخریب مسجد ضرار از چه کسی واهمه کردند. با اینکه منافقان حاضر از اهل مدینه بوده و مورد تخریب نیز، مسجد بوده است.
 - پیامبر ﷺ در مکه و در محیطی که حتی یک یاور هم نداشتند از چه کسی واهمه کردند؟

- پیامبر ﷺ در جنگ بدر که تعداد نیروها ۳ به ۱ بود آیا ترسیدند؟
 - پیامبر ﷺ در ابلاغ سوره براءت (که توسط حضرت علی انجام شد) از چه کسی واهمه کردند؟ (زیرا در این سوره سخن از وجوب کشتن مشرکان است در هر جا که یافت شوند و عدم ورود آنها به مکه و... است).

آیا با مجموع این شواهد، به این نتیجه نمی‌رسیم که این آیه، مربوط به الزام پیامبر از ناحیه خداوند به دعوت آشکار اسلام بوده است (پس از ۳ سال دعوت مخفیانه در مکه)

که مشاهده می‌کنیم نگرانی پیامبر ﷺ به جا بوده و آزار و اذیت قریش دقیقاً از همین زمان شدت می‌گیرد.

۲- در انتهای آیه آمده: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۶۷]. آیا در روز غدیر، کافری در شبه جزیره عربستان و یا در اجتماع ۱۲۰ هزار نفری مسلمانان آنروز وجود داشته است؟ زیرا ابلاغ، باید به همان افراد حاضر در همان زمان صورت می‌گرفته است. و اگر بگویید هر که مخالف ولایت علی علیه السلام باشد کافر است این مصادره به مطلب است زیرا تمام دعواها بر سر همین قضیه است که منظور پیامبر چه بوده؟ و آیا شان نزول این آیه در ارتباط با خلافت حضرت علی علیه السلام است یا نه؟^۱

۳- پادشاهان ایران و انگلیس و پاپها در قرون وسطی و بسیاری دیگر از حکام در طول تاریخ، خودشان را سایه خدا و یا دست خدا و یا جانشین و نماینده خدا بر روی زمین دانسته و یا حکومت را ودیعه‌ای الهی (و از همین قبیل کلمات) دانسته و با همین دستاویز، مرتکب جنایات بیشمار شده و مخالفان را براحتی از دم تیغ گذرانده‌اند. حال اگر به واقعه غدیر جنبه الهی بدهیم (یا پیامبر اینکار را می‌کرد) آیا پایه گذار چنین طرز تفکر خطرناکی در جامعه اسلامی نمی‌شدیم؟ (نه در رابطه با حکومت حضرت علی علیه السلام بلکه در رابطه با حکامی که پس از امام زمان و فقط ۲ قرن بعد تا قیام قیامت خواهند آمد... گرچه به احتمال قریب به یقین، منظور پیامبر چیز دیگری بوده که افراد حاضر نیز متوجه منظور ایشان شده‌اند و فقط با همین نظر می‌توان به تمام شبهات فوق پاسخ داد).

۴- پیامبر ﷺ اگر درس خوانده بود می‌گفتند: قرآن را از پیش خود گفته. اگر در مراکز علمی و شهرهای مطرح دنیا متولد شده بود می‌گفتند: تحت تاثیر سایر ادیان و مکاتب فلسفی قرار گرفته. اگر پس از قدرت در مدینه برای خود کاخ و حرمسرا می‌ساخت، می‌گفتند: هدفش دنیا و مطامع مادی بوده. اگر پس از فتح مکه، دشمنان را قتل عام

۱- از این سؤال می‌گذریم که حضرت علی چگونه پشت سر غاصب و کافر و ظالم و... نماز می‌خوانده‌اند!!!!

می‌کرد می‌گفتند: هدفش انتقام بوده. و اگر کسی از نزدیکان خود را جهت جانشینی معرفی می‌کرد آیا نمی‌گفتند: تمام هدفش موروثی کردن پادشاهی در خاندان بنی‌هاشم بوده است؟ آری به همین دلیل، پیامبر اکرم در طول دوران نبوت خود هیچگاه سخن یا عملی را انجام نداد که هدف و نیت پاکش را زیر سؤال ببرد. و دقیقاً به همین علت، وقتی پس از فتح مکه حضرت علی به ایشان می‌فرمایند: «پرده داری کعبه و سقایت حجاج را به دست ما بسپار» پیامبر ﷺ از انجام این کار خودداری می‌کنند و کلیدها را به صاحب قبلی که تازه مسلمان شده بود پس می‌دهند.^۱ و شاید به همین دلیل وقتی ابن عباس چند روز پیش از رحلت پیامبر ﷺ به حضرت علی علیه السلام می‌گوید برویم و از پیامبر درباره جانشین او سؤال کنیم حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: نه اگر ما را منع کنند برای ما در این امر حقی نخواهد بود.

۵- چنانچه بیعت با حضرت علی علیه السلام بیعت خلافت بوده است چرا ما قبل از بیعت غدیر در هیچ کجا بیعت شکنی (حتی از کفار) در این سطح (۱۲۰ هزار نفر) مشاهده نکرده ایم؟ چگونه ۱۲۰ هزار نفر فقط حدود ۲ ماه بعد پیمان شکنی کردند؟^۲

ممکن است این شبهه ایجاد شود که مردم در زمان حضرت عثمان رضی الله عنه نیز بیعت شکنی کردند ولی:

- زمان حضرت عثمان رضی الله عنه ۲۵ سال بعد بوده و مسلماً مردم در گذر زمان تغییر کرده بودند.

- کسانی که بیعت خود را با حضرت عثمان رضی الله عنه شکستند و علیه او شورش کرده و او

۱- نقد و بررسی از دو کتاب تمدن اسلام و عرب نوشته جرجی زیدان و گوستاو لوبون - هادی خاتمی - انتشارات کتابخانه صدر ص ۳۰۹.

۲- آن هم بیعتی که بر مبنای وحی و توسط پیامبر گرفته شده؟ اگر گناه تحریف اخلاق در جامعه اسلامی در قرون و نسلهای بعدی را به گردن حضرت عمر رضی الله عنه و ابوبکر بیندازیم گناه این بیعت شکنی که فقط ۲ ماه بعد صورت گرفته به گردن کیست؟ حتماً ابوجهل!!!

را کشتند مردم مدینه نبودند بلکه اراذل و اوباش شهرهای بصره و کوفه و اهالی مصر بودند.

- حتی همین افراد، قصد بیعت شکنی نداشتند بلکه به عنوان اعتراض از ستم والیان در آن مکان، جمع شده بودند و حضرت عثمان رضی الله عنه به دست برخی افراد ناشناس به قتل رسید در حالیکه قصد اکثریت این نبوده است.

- حتی اگر این عمل را بیعت شکنی بدانیم، توسط برخی افراد صورت گرفت ولی در سقیفه طبق استدلال برادران شیعه من ۱۲۰ هزار نفر بیعت شکنی کردند.

- شورش یا اعتراض علیه حضرت عثمان رضی الله عنه با هماهنگی قبلی که توسط افرادی مانند مالک و محمد ابن ابوبکر و عمار یاسر و طلحه و زبیر و... بود صورت گرفت. ولی در بیعت شکنی غدیر (اگر بیعت حکومت بوده باشد) هماهنگی قبلی به چشم نمی خورد.

- شورش علیه حضرت عثمان رضی الله عنه دلیل داشته ولی علت بیعت شکنی غدیر، چه بوده است؟

- بیعت با حضرت عثمان رضی الله عنه فقط پشتوانه مردمی داشته ولی بیعت با حضرت علی (البته به زعم و خیالات شیعه) پشتوانه الهی و رسول خدا و جمیع اصحاب را داشته است. پس جای مقایسه نیست چون تشابهی در کار نیست.

۳۳. چرا در وجوب هیچیک از اصول و حتی فروع دین بین شیعه و سنی اختلاف نیست مگر همین یک مورد؟^۱

۳۴. عالم شیعی، امامت را بالاتر از نبوت می داند آیا اعتقاد به وجود نص در این زمینه، با اصل خاتمیت، تعارض ندارد؟^۲

۱- گرچه در این مورد نیز سنی ها خلافت حضرت علی را قبول دارند و حتی ۱۲ امام بعدی را به عنوان افراد متقی و شایسته و عالم قبول کرده اند و فقط شیعه است که خلافت حضرت عمر رضی الله عنه و ابوبکر را ظالمانه و غاصبانه می داند.

۲- با توجه به آیات و احادیث بیشماری که آخرین رسول و فرستاده را حضرت محمد می داند.

۳۵. کدام یک از پیامبران برای پس از خود جانشین تعیین کرده اند؟ (البته جانشین به معنای خلافت و حکومت و نه وصی یا رهبری معنوی یا قضاوت، نبرد، فرمانده سپاه و...).

۳۶. چنانچه کسی برای پس از خود جانشین تعیین کند تفاوت آن شخص با تمام پادشاهان تاریخ که صفت مشخصه آنها تعیین جانشین بوده در چه خواهد بود؟^۱.

۳۷. برخی محققین شیعه معتقدند وجود دو ضلع خطرناک امپراطوریهای ایران و روم و نوپا بودن اسلام ایجاب می کرده است که پیامبر ﷺ برای خود جانشینی معرفی کنند و مساله را در سکوت برگزار نکنند. ولی چرا محققین ما همیشه به شرایط قبل از اتفاقات نگاه می کنند؟ مگر ابوبکر (به اعتراف تمام محققین غربی، سنی و شیعه بی طرف) شورش اهل رده را با قاطعیت سرکوب نکرد؟ و مگر حضرت عمر هر دو امپراطوری را شکست نداد؟^۲ ضمن اینکه پیامبر ﷺ در جریان جنگ خندق پس از ضربه زدن به آن تخته سنگ و جرقه های که می پرد می فرماید: در جرقه اول کاخهای مدائن و در جرقه دوم... و اشاره به پیروزی اسلام بر تمام ابرقدرتها می کنند. پس چرا باید نگران آینده اسلام باشند؟ اگر هم ایشان از آن ناحیه، احساس خطر برای از هم پاشیدگی اسلام می کردند آیا عداوت دیرینه میان بنی هاشم و بنی امیه در صورت خلافت یک نفر از بین این دو خاندان، این احساس را تشدید نمی کرد؟

۳۸. چرا در رابطه با همه واجبات الهی در قرآن، نص مستقیم و مشخص و بدون ابهام وجود دارد ولی در مورد جانشینی پیامبر که به زعم شیعه جزو بالاترین واجبات

۱- با عنایت به این نکته بسیار ظریف که پیامبر فرزند پسر نداشته و حضرت علی علیه السلام نیز پسر عموی ایشان بوده اند.

۲- از این مساله می گذریم که شیعه معتقد است پیامبر از امور آینده توسط جبریل خبردار می شده زیرا در اینصورت جبریل حتماً به ایشان گفته که نگران آینده نباشد زیرا با خلافت حضرت عمر رضی الله عنه و ابوبکر، اسلام تحکیم می شود و اتفاقی نمی افتد.

الهی و مهمتر از فروع دین بلکه از اصول اساسی دین است^۱ هیچ آیه‌ای وجود نداشته و تنها مورد اختلاف در انجام واجبات همین یک مورد است؟^۲.

۳۹. خداوند در قرآن وعده حفظ آنرا داده با اینکه حفظ اینهمه کلمه که روی پوست و چرم و استخوان و کاغذ و... نوشته شده بوده بسیار مشکلتر بوده (آن هم توسط اشخاصی مانند ابوبکر و عمر و عثمان) آیا حفظ خلافت برای حضرت علی مشکل‌تر از حفظ قرآن بوده است؟

۴۰. خداوند در آیات متعددی از قرآن کریم، شدیداً به کسانی که به ساحت مقدس او دروغ بسته و فرشتگان را دختران او و عیسی را پسر او معرفی کرده‌اند تاخته است. آیا دروغ بستن به خدا با تمسک به این دو آیه (آیه ابلاغ و اکمال) چه مجازاتی را در روز قیامت به همراه دارد؟ و چرا علماء و روحانیون از عواقب خطرناک چنین عملی نمی‌ترسند؟

۴۱. در احادیث بیشماری (مانند بعثت لأتمم مکارم الأخلاق) و تمام آیات قرآن، هدف از رسالت پیامبر اکرم این عنوان شده: تذکر ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾ [الغاشیه: ۲۱]. انذار، بشارت، و در هیچ کجا به اینکه ایشان برای ریاست، حکومت و انتخاب رییس برای مردم، از سوی خداوند فرستاده شده‌اند اشاره‌ای نشده است.

۴۲. باز هم ممکن است یک پاسخ مبهم و کلی و پا در هوا از سوی برخی حضرات به سئوالات فوق داده شود مبنی بر اینکه: ابوبکر و عمر برای کتمان فضایل حضرت علی دستور سوزاندن احادیث و ممنوعیت نقل حدیث، کتک زدن عبدالله ابن مسعود... را دادند

۱- البته امامت و عدل از اصول مذهب است و نه از اصول دین. همانطور که تولی و تبری در زمان صفویه وارد فروع دین شد. من تعجب می‌کنم که بدعت گزار و منحرف کننده اصلی در اسلام کسانی دیگرند و دست به سینه ایستادن در نماز یا وضوی سربلایی و یا ممنوعیت صیغه کردن زنان نمی‌تواند انحراف در دین باشد.

۲- ضمن اینکه خداوند در قرآن می‌فرماید ما در این کتاب از هیچ چیز فروگذار نکردیم و هر چیز را به تفصیل و روشنی بیان کردیم و این کتاب مایه راهنمایی مومنان است. آیا اگر آیات قرآن، سربسته و موجز و در پرده ابهام و... باشد می‌تواند روشنگر و مایه هدایت باشد؟

ولی:

- با این وجود: این همه حدیث مخالف، با جزئیات دقیق که مثلاً سلمان گفت: کردید و نکردید و یا برخی روایات دیگر که حتی پرده از نیت و افکار باطنی همه!!! بر می‌دارد چگونه ضبط شده است؟

- در آن زمان، معیار و محک ثابتی برای تعیین حدیث درست وجود نداشته. شهادت دو نفر برای تایید مطلبی کافی بوده چه برسد آن دو نفر از صحابه هم باشند. مجسم کنید دو نفر دو نفر می‌آمدند و هر کس یک چیز مخالف دیگری می‌گفت آیا نظم عمومی جامعه به هم نمی‌ریخت؟^۱ با عنیات به اینکه طبق حدیث مشهور حضرت علی علیه السلام ممکن بود یک نفر حدیثی را بشنود ولی وقتی پیامبر در موضعی دیگر حدیث اول را نسخ کرده حضور نداشته یا اینکه شرایط و موقعیت محیطی بیان هر حدیث، متفاوت بوده و...

- چگونه واقعه غدیر، توسط ۱۱۰ نفر از اصحاب نقل شده است؟

- چگونه همین آقای عبدالله ابن مسعود^۲ در زمان حضرت عمر از سوی او به همراه

عمار یاسر به عنوان تعلیم عمومی و مشاور عمار (امیر کوفه) به سوی کوفه می‌رود؟

- ما می‌دانیم که بلافاصله پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسائل بسیار جزئی مانند تعداد تکبیری که باید برای میت گفته شود میان تمام اصحاب اختلاف پیش آمد آیا در گیر و دار حمله قبایل راهزن به مدینه و شورش اهل رده و هزار و یک عامل دیگر نباید باب اختلاف و حدیث‌سازی بسته شود. ابوبکر و عمر به قول شما چنین کردند و با اینهمه شاهد اینهمه حدیث جعلی و ضد و نقیض هستیم اگر چنین نمی‌کردند آیا آیات قرآن در سایه هزاران هزار حدیث جعلی و حقیقی، از میان نمی‌رفت یا مسخ و بی

۱- شاید هم همه راست می‌گفته‌اند ولی پیامبر هر سخنی را در موقعیتی بیان کرده ولی آنها با فراموش کردن علت و موقعیت سخن پیامبر فقط به ذکر سخن می‌پرداخته‌اند و هزار و یک دلیل دیگر.

۲- نمونه ساده‌اش اعتقاد عبدالله ابن مسعود به حذف برخی آیات که چون شاهی نداشته آن آیات را ثبت نمی‌کنند!!! در صورتیکه بیشتر علمای طراز اول شیعه و تمام سنی‌ها معتقدند از قرآن حاضر نه یک کلمه کم شده و نه یک کلمه اضافه. در غیر این صورت اینهمه سفارش به پیروی و قرائت قرآن نمی‌شد.

محتوی نمی‌شد؟

۴۳. اکنون آیا این تردیدها بیانگر این نکته نیست که موضوع و علت واقعه چیز دیگری بوده است.

شاید علت سفارش مردم به دوستی علی (به غیر از ماجرای سپاه یمین که چند روز، قبل از این واقعه بوده و عده‌ای از مسلمین با حضرت علی درگیر شده بودند) موارد زیر باشد:

- کشته شدن جنگ آوران و سران نامی هر قبیله به دست حضرت علی علیه السلام و علمداری و ایشان در جنگ‌ها^۱:

پیامبر می‌دانسته که بزودی به جوار رحمت حق خواهد رفت^۲ و مسلماً ایشان عادات بد قومی و قبیله‌ای جاهلیت را به خوبی می‌دانسته‌اند (که اولین طلّیعه و نشانه آن هنگام پس گرفتن غنایم توسط حضرت علی علیه السلام از سپاه یمین رخ می‌کند) و می‌دانیم که حضرت علی از هر قبیله‌ای چندین نفر از افراد مشهور و سران آنرا به خاک و خون کشیده و پس از پیامبر ممکن است این کینه‌ها سر بر کشد و برای حضرت علی و خاندان پیامبر مشکل ساز شود و شاید تاکید و سفارش پیامبر، جهت جلوگیری از کشته شدن حضرت علی و شروع جنگ‌های داخلی بوده است. یا اینکه سفارش ایشان جنبه توصیه در انتخاب حضرت علی داشته و نه وجوب (مانند جنگ احد که می‌فرمایند عدم خروج از شهر، نظر خودم است و اکثریت مخالفت می‌کنند و...).

علمداری در بیشتر جنگ‌ها

۱- به جز جنگ تبوک که ابوبکر علمدار لشکر بوده است.

۲- یکی از آقایان می‌گفت حضرت علی بنابر دستور پیامبر این کارها را انجام داده و بنابر طریق اولی اگر منظور حمایت بوده باید برای خودشان در برابر این خطرات، جلب حمایت می‌کردند و نه برای حضرت علی. ولی پیامبر مگر نفرمودند که این آخرین حج من است و مرتب به این موضوع که بزودی به دیدار خداوند می‌روند اشاره نمی‌کردند. پس نیازی به حمایت و... نداشتند برعکس حضرت علی که جوان بوده و فقیر و...

حتی در زمان فعلی هم اگر کسی از هر خانواده چند نفر را کشته باشد امنیت جانی ندارد چه برسد به قبایل بدوی در عصر جاهلیت.^۱ دقیقاً به همین دلیل، پیامبر در انتهای خطبه می‌فرماید: خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن باش با هر که با او دشمن است.

- سن پایین حضرت علی (۳۳) و احترامی که فرهنگ عرب به افراد مسن داشته است.

- جلوگیری از درگیری بین بنی‌هاشم با سایر تیره‌ها به خصوص بنی امیه.

- سرمشق قرار دادن علی برای سایر مسلمین در رفتار و کردار.

- امضاء فضایل و ارزشهای والای حضرت علی علیه السلام

پیامبر فرموده‌اند من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق. در اینجا موقعیت بسیار به جا و مناسبی بوده که از خدمات ۲۳ ساله حضرت علی علیه السلام قدردانی شود.

- پیامبر اکرم در حدیث موثق فرموده‌اند: هر آنچه از من به شما می‌رسد را با قرآن محک بزنید اگر موافق قرآن بود آنرا قبول کنید و اگر مخالف بود آنرا به دیوار بزنید. اکنون مشکل شیعه و سنی در این است که: آیا کلمه مولی، معنی دوست می‌دهد یا معنی والی و حاکم و خلیفه و جانشین رسول الله؟ ما می‌دانیم که حضرت علی علیه السلام داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و پسرعموی او و از قبیله بنی‌هاشم بوده است. و به عقیده شیعه در قرآن می‌خوانیم: ای پیامبر بگو من از شما پاداش و اجری نمی‌خواهم جز دوستی و مودت و مهربانی با خاندانم. اگر کلمه مولی را با این آیه تطبیق دهیم غیر از وجوب دوستی و اظهار محبت نسبت به علی، به معنای دیگری دست پیدا نمی‌کنیم. دقت کنید که

۱- در اینجا دوشبیه بچه گانه وارد می‌کنند: ۱- «چرا پیامبر برای تامین جانی خودشان بیعت نگرفتند؟» اول پیامبری ایشان به تایید همه رسیده و در آن سن و موقعیت ایشان نیازی به اینکار نداشتند ضمن اینکه مرتباً اعلام می‌کردند به زودی به دیدار خدا خواهند رفت پس از مرگ واهمه‌ای نداشتند ۲- «حضرت علی به فرمان خدا و پیامبر اکرم، کفار را می‌کشته!» جالب است ولی این نکته ساده را اقوام مقتولین درک نمی‌کرده‌اند. زیرا اگر اینرا قبول داشتند دیگر نیازی به جنگ و کشت و کشتار نبود.

درخواست اجر و پاداش باید در انتهای کار باشد و ما می‌دانیم که پیامبر اکرم ۷۰ روز پس از این واقعه رحلت فرمودند پس درخواست دوستی با علی به عنوان نماینده بنی‌هاشم و اهل بیت و خاندان پیامبر نمی‌تواند زیاد تعجب آور باشد زیرا پیامبر ﷺ در مقام آنند که مزد خود را طبق آیه قرآن از مردم دریافت کنند مزدی که چیزی نیست جز اظهار دوستی و محبت نسبت به خاندان پیامبر که آن هم به نفع خود مردم است. حتی در ادامه حدیث نیز پیامبر اکرم ﷺ برای اینکه کسی معنای دیگری از سخنان ایشان به خصوص کلمه مولی برداشت نکند (که با کمال تعجب عده‌ای از افراد سودجو و یا جاهل در آینده و پس از دو قرن چنین کردند) کلمه مولی و منظور اصلی خود را چنین توضیح و تفسیر می‌کنند: خدایا دوست داشته باش (وال) هر که او را دوست دارد و دشمن باش با هر که با او دشمن است. و خدا شاهد است که نویسنده این سطور، علی را حتی از پدرش بیشتر دوست دارد. محبتی با شناخت و معرفت و از اعماق وجود نه محبتی زبانی و ظاهری و نمایشی.

- توصیه ایشان جهت تصدی امور وصایتی نبی اکرم.

همراه با معرفی حضرت علی به عنوان وصی (معنای وصی با خلیفه بسیار متفاوت است) و عهده‌داری امور پس از رحلت پیامبر توسط ایشان.

در اینجا ذکر این نکته لازم است که پیامبر از اولین روز دعوت علنی بنی‌هاشم حضرت علی علیه السلام را به عنوان وصی خود معرفی کرد و هیچکس (افرادی مانند ابولهب و...) در آن لحظه ایشان را مورد تمسخر قرار نداد که شما هنوز در مکه هم امنیت نداری چگونه برای پس از رحلت خودت و برای تمام قبایل شبه جزیره، جانشین (خلیفه) معرفی می‌کنی؟ بلکه ابوطالب را مسخره می‌کنند که از این به بعد باید از بچه ات (حضرت علی) پیروی کنی. پاسخ، ساده است منظور پیامبر ﷺ در آن روز و موارد بعدی که چنین اشاراتی داشته‌اند (مانند وصی و جانشین و... در خصوص حضرت علی) این بوده است که:

- حضرت علی علیه السلام فرزند ابوطالب بوده و ابوطالب حامی جدی پیامبر و رئیس قبیله

بنی هاشم.

- پیامبر اکرم، فرزند پسر (که زنده مانده باشد) نداشته‌اند.
- مسلم بوده که پس از ابوطالب، ریاست قبیله بنی هاشم به حضرت محمد ﷺ می‌رسیده است.

- علی از کودکی در دامان پیامبر ﷺ تربیت شده و پیامبر ﷺ با آن روحیه قدرشناس خود می‌خواسته علی را برای پس از خود به عنوان جانشین (یعنی رئیس قبیله بنی هاشم) معرفی کند. زیرا در مواردی که ایشان به این نکته اشاره کرده‌اند هیچ امیدی به پیروزی اسلام و ایمان آوردن تمام قبایل نبوده (که کسی بخواهد برای همه آنها خلیفه تعیین کند) و برای همین نیز افراد حاضر، منظور پیامبر را می‌فهمیده‌اند یعنی می‌فهمیده‌اند منظور پیامبر از معرفی جانشین، معرفی شخصی به عنوان ریاست قبیله بنی هاشم است، نه رئیس تمام قبایل. البته شاید این نکات برای ما که در قرن بیستم و در جوامع صنعتی شهری زندگی می‌کنیم کمی عجیب یا حتی مضحک باشد. ولی برای کسانی که همه چیزشان، قبیله و تفاخرات قبیله‌ای بوده و همه گوش به فرمان رئیس قبیله بوده و ریاست، نوعی افتخار محسوب می‌شده و عصبیتها و همبستگی‌های قبیله‌ای و هزاران نکته دیگر، آری برای اعراب ۱۴۰۰ سال پیش این چیزها مسخره یا عجیب نبوده است. در ادامه ذکر این نکته جالب توجه است که طبق آیه قرآن، پیامبر ﷺ در آن روز باید دعوت را از خویشاوندان نزدیک خود شروع می‌کرده ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴] و در جمعی که پیامبر اکرم ﷺ حضرت علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی نمود به غیر از بنی هاشم کسی حضور نداشته و منظور پیامبر ﷺ از جانشین سرپرستی و ریاست بنی هاشم بوده (یعنی همان افراد حاضر) حاضران نیز همین برداشت را از سخنان ایشان می‌کنند و کسی ایراد نمی‌گیرد که تمام قبایل عربستان فرمانده و رئیس واحدی ندارند و اگر هم داشته باشند کسی شما را حتی در قبیله خودتان قبول ندارد که شما تازه می‌خواهید جانشین هم برایشان معرفی کنید.^۱ مجدداً باید متذکر شوم که ما نباید اوضاع و

۱- طبق ضرب المثل ایرانی: اول پدریش را ثابت کنید بعد...

احوال را طبق شرایط بعدی یا شرایط زمان خودمان، تجزیه و تحلیل کنیم بلکه فقط باید شرایط همان زمان را در نظر بگیریم. بله پیامبر تمام قبایل را مسلمان کرد ولی ۲۳ سال بعد... پس از پایان مهمانی نیز ابولهب و سایرین ابوطالب را مسخره می‌کنند که از این پس باید از فرزندات پیروی کنی!

۴۴. در انتها: شما ابن سباء را شخصیتی موهوم و افسانه‌ای می‌دانید.^۱ چطور می‌شود یک نفر را که نامش در بیشتر کتب تاریخی (و حتی کتب شیعه) آمده و حتی فرقه‌ای به این نام وجود داشته (سباییه) جعلی و موهوم و دروغ دانست ولی نمی‌توان در نحوه برداشت (آن هم برداشت فعلی) از یک واقعه تاریخی (یعنی غدیر) شک کرد و آن برداشت را تحریف شده دانست؟^۲

۴۵. اگر ملاک انتخاب رهبر را شوری ندانیم و بگوییم باید لایقترین فرد انتخاب شود به تناقض بر می‌خوریم زیرا ملاک تشخیص فرد لایق، نسبی و بسته به نظر مردم است.

۴۶. چنانچه موضوع آیه تبلیغ، انتخاب حضرت علی علیه السلام به خلافت نبوده باشد آیا اینهمه هیاهو و تفرقه افکنی با استناد به این آیه، بستن دروغ و افتراء به ذات مقدس خداوند نیست و آیا دروغ بستن به خداوند، گناه کبیره و غیرقابل بخشش نیست؟ به این دلیل که:

۱- در بیشتر کتب تاریخی نام این شخص به عنوان یهودی که به ظاهر اسلام آورده و با نیت آشوب و اختلاف در اواخر حکومت عثمان سخنانی گفته (مانند: همانطور که محمد خاتم انبیاست علی هم خاتم اوصیاست و...) و به شهرهای مختلف سفر و مردم را به طرفداری حضرت علی دعوت می‌کرده است. برخی از محققین در عصر حاضر وجود وی را جعلی و ساخته ذهن مورخین می‌دانند. در رابطه با او در این کتاب‌ها سخن رفته است: البداية والنهاية: ابن کثیر ج ۷ ص ۱۶۷ / روضة الصفا: میرخواند، ط جدید (۱۳۷۹هـ ج ۲) ص ۷۲۱ / دائرة المعارف بستانی: بستانی ج ۱۱ ص ۵۰۶ ط لبنان / تاریخ العربی: پروفیسور نیکلسن ص ۱۲۵ / عقيدة الشيعة: دوايت.م. دونالد سن ط عربی ص ۸۵ / الفصل في الملل والنحل: ابن حزم ظاهری اندلسی، ط ۱ مصر ج ۲ ص ۳۳ و ج ۴ ص ۱۳۸ / شب‌های پیشاور تالیف: سلطان الواعظین شیرازی ط ۳ ص ۱۷۱ به بعد.

۲- البته در این زمینه مثال‌های فراوانی در تاریخ وجود دارد: اختلاف در شیوه وضو گرفتن. داستان قطام. داستان سایه بان پیامبر در جنگ بدر و...

۱- در این رابطه اجماعی بین عموم مسلمین وجود ندارد. و اکثریت مسلمین، نظری خلاف این دارند.

۲- می‌دانیم که در عربستان شمالی انتخاب رییس یا حاکم بنا به نظر اکثریت و به صورت شوری بوده^۱ (حتی شخص پیامبر نیز بنا به نظر اکثریت مردم مدینه به ریاست انتخاب می‌شوند) و می‌دانیم که اسلام هر قانونی که مربوط به دوران جاهلی بوده و پسندیده و مثبت بوده را تایید می‌کرده (مانند لزوم غسل جنابت، حرام بوده ۴ ماه، حج و...).

۳- در مفاد آیه نیز، تصریحی به نام شخص یا حتی اینکه موضوع ابلاغ چیست نشده است.

۴- قرآن در موارد شک برانگیز و شبهه ناک^۲ می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶]. «آنچه را به آن علم و اطمینان نداری پیروی نکن همانا گوش و چشم و دلها همگی در پیشگاه خداوند مسئولند».

۵- در آیات قرآن آمده که: این قرآن به زبان فصیح عربی و به صورت روشن و واضح و بدون هیچ شک و شبهه‌ای فرو فرستاده شده و جدا کننده حق از باطل و فرقان و... است. آیا همه این آیات، دال بر این نیست که سخنان خداوند، خالی از ابهام و دوپهلویی و شک برانگیزی است؟ و مردم برای فهم آن نیاز به قییم و عقل دیگران ندارند. و آیا نعوذ بالله خداوند که علام‌الغیوب است نمی‌دانسته که اگر در این آیه ذکری از خلافت نشود یا نامی از خلیفه برده نشود ممکن است امت دچار تفرقه و گمراهی شده و به قول شما مسیر انحراف را طی کند؟ اگر واقعاً به این راحتی می‌شده جلوی انحراف را

۱- تشیع در مسیر تاریخ دکتر سید حسین محمد جعفری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ص ۴۰: اکثر هواداران علی در مخالفت اولیه بر علیه خلافت ابوبکر اصلاً از عربستان جنوبی بودند و در دفاع از حقوق علی نقطه نظر کاملاً روشنی مذهبی داشتند.

۲- به خصوص که مایه نزاع و تفرقه میان مسلمین نیز باشد.

گرفت چرا خداوند چنین نکرد؟ پس آیا منحرف واقعی خود ما نیستیم؟

۶- موارد اختلافی باید با معیار قرآن حل و فصل شود.

۷- طبق احادیث معتبر، آیات قرآن باید با آیات قرآن تفسیر شود و هرگاه روایت و

حدیثی خلاف آیات قرآن باشد باید آنرا به دیوار بزنیم. تفسیر این آیه در کجاست؟

۸- به طور کلی برادران شیعه با شنیدن این موضوع، غضبناک می‌شوند و فکر می‌کنند

مقام حضرت علی علیه السلام خدشه دار می‌شود ولی فراموش می‌کنند از طرف دیگر اگر این

سخن، دروغ باشد به ساحت مقدس خداوند، دروغ بسته‌اند و گناه آن به مراتب سنگین‌تر

است. آن هم دروغی که چنین عواقب تفرقه افکنی دارد. و مسلماً حتی حضرت علی علیه السلام

نیز راضی به این امر نیستند.

۹- در انتها یک سؤال ساده مطرح می‌شود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چون وظیفه دریافت و

ابلاغ وحی را داشتند باید از جانب خداوند تعیین شوند ولی خلیفه چه ارتباطی با خدا

دارد که باید از سوی خدا و نه مردم انتخاب شود؟ و این اعلام جانشین از سوی خداوند

تا کی باید ادامه داشته باشد؟

علاوه بر سؤالات بشمار و شک برانگیزی که در مورد عقیده شیعه مبنی بر انتخاب

جانشین توسط پیامبر و بر مبنای اشاره خداوند وجود دارد در میان کتب تاریخی و

روایات مورد تایید شیعه و سنی به مواردی بر می‌خوریم که ظن ما را عدم وجود چنین

چیزی تقویت می‌کند زیرا اگر ابوبکر و عمر غاصب خلافت بوده و فرمان خدا و رسولش

را زیر پا گذاشته باشند باید تمامی این موارد را یا دروغ بدانیم یا حمل بر تقیه کنیم. البته

بعید است این موارد دروغ باشد چون هم علمای شیعه و هم سنی و هم محققین غربی

آنها را تایید کرده‌اند در بسیاری از موارد نیز با حيله تقیه نیز نمی‌توان سؤال کننده را

دست به سر کرد زیرا هیچ قرینه‌ای مبنی بر خطر جانی برای امامی که بنا به عقیده شیعه

از زمان و مکان مرگ و شخص قاتل خود و... با خبر است، وجود نداشته است:

۱- البته به قول آن عرب: خلافت از علی زینت یافت و این خلافت نبود که علی را زینت داد. عجیب است که

شعور یک عرب بدوی ۱۴۰۰ سال قبل بیشتر از برخی انسان‌های درس خوانده و مکتب رفته کنونی است.

سایر قرائن و شواهد و نشانه‌ها

قرائن و شواهد را می‌توان با اصول جدلی و کلامی خدشه دار کرد ولی وقتی که تعداد آنها انبوه و بیشمار شد حتی از علم جدل و کلام نیز کاری بر نمی‌آید. نشانه یا قرینه به خودی خود نمی‌تواند دلیل محسوب شود ولی می‌تواند در کنار سایر دلایل، واقعیت را برای انسان روشن کند. قرینه و اماره به دلائل و مدارکی گفته می‌شود که به صورت غیر مستقیم، گمان ما را در مورد مسأله‌ای به یقین تبدیل می‌کنند:

داستان‌ها و گفتگوها

ابوجعفر طبری از ابن عباس روایت می‌کند که می‌گفته است: علی بن ابی طالب علیه السلام از حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری رحلت آن حضرت بیرون آمد. مردم به او گفتند: ای اباالحسن، پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه است؟ گفت: سپاس خدا را که بهبود یافته است. عباس دست او را گرفت و گفت: گویا نمی‌بینی و معتقد نیستی که تو پس از سه روز دیگر بنده چوبدستی (درمانده) خواهی بود. من مرگ را در چهره فرزندان عبدالمطلب می‌شناسم، پیش رسول خدا برو از او بپرس حکومت برای چه کسی خواهد بود که اگر برای ما می‌باشد آن را بدانیم و اگر برای دیگران است در مورد ما به او سفارش فرماید. علی گفت: می‌ترسم از او بپرسم و آن را از ما باز دارد که در آن صورت هرگز مردم آن را به ما نخواهند داد^۱.

حسین بن زید بن علی بن حسین علیه السلام می‌گوید: از پدرم زید علیه السلام شنیدم که می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله قطعه کوچکی از گوشت یا خرما را نخست در دهان می‌نهاد و ملایم می‌کرد و سپس به دهان علی علیه السلام، که کودکی خردسال و در دامنش بود، می‌نهاد و پدرم علی بن حسین علیه السلام نسبت به من همینگونه رفتار می‌فرمود و چیزی از گوشت ران که بسیار گرم

۱- این ابوجعفر طبری همان است که افسانه قلم و دوات را از قول سعید ابن جبیر دقیقاً قبل از این داستان، گفته است. اگر دروغگو است هر دوی این داستانها دروغ است و اگر راستگوست داستان فوق نیز راست است. منبع دیگر: روایت ۲۳۷۴ جزء رابع مسند امام احمد (امام احمد در قبول احادیث بسیار سخت گیر بوده است).

بود برمی داشت و آنرا در هوا سرد می کرد، یا بر آن می دمید تا سرد شود، سپس در دهان من می نهاد. آیا بر من از حرارت یک لقمه می ترسید و از حرارت آتش دوزخ من نمی ترسید. اگر آنچنان که این گروه می پندارند برادر من به وصیت پدرم امام بود، پدرم این موضوع را به من می گفت و مرا از آتش دوزخ حفظ می فرمود. (جناب حسین بن زید پس از کشته شدن پدر بزرگوارش و برادر گرامیش یحیی، تحت کفالت حضرت صادق قرار گرفت و بسیار بهره مند شد و از شدت گریستن به ذوالدمعه ملقب شد. آن بزرگوار در هفتاد و شش سالگی درگذشت. به ص ۱۵۹ المجدی چاپ استاد محترم دکتر احمد مهدوی دامغانی قم ۱۴۰۹ ق.)

مکالمات و روایات بیشمار زیادی در متون تاریخی ثبت شده که برخی به نفع ابوبکر و عمر و برخی دیگر، شاید به ضرر آنهاست. ولی حتی یک مورد هم وجود ندارد^۱ که در همان زمان، کسی گفته باشد که حق علی توسط ابوبکر و عمر، غصب شده است! در تمامی کتب قدیمی و معتبر تاریخی به تواتر آمده که طرفداران خاندان نبی اکرم و مخالفان بنی امیه در خراسان و کوفه و... مردم را اینگونه برای سقوط خلفای بنی امیه و جانشینی یک نفر دیگر دعوت می کرده اند: الرضا من آل محمد: رضایت به یک نفر از خاندان پیامبر. براستی چرا نمی گویند: الرضا من آل علی یا من آل فاطمه. اگر در قرن اول و دوم احادیث غدیر و لوح جابر و... دال بر خلافت حضرت علی بود و مردم، همین برداشت را داشتند به خاندان علی دعوت می کردند نه اینکه به کل خاندان نبی اکرم تا اینکه بنی عباس روی کار بیایند!

معاویه در مکه می خواهد از امام حسین و عبدالله ابن زبیر و عبدالله ابن عمر و عبدالرحمن ابن ابی بکر برای یزید بیعت بگیرد. فرزند زبیر به او می گوید: تو از ما یکی از سه پیشنهاد را بپذیر: یا چون رسول اکرم رفتار کن که هیچکس را برای خود به جانشینی تعیین نکرد و مردم خود با ابوبکر بیعت کردند یا چون ابوبکر رفتار کن که

۱- البته به غیر از کتب موهوم و جعلی مانند کتاب سلیم ابن قیس.

مردی از قریش را به خلافت نامزد^۱ نمود و از فامیل خود کسی را در این امر خطیر شرکت نداد و یا این که چون عمر باش که خلافت را به شورایی ۶ نفره واگذار نمود که فرزندش در میان آنها قرار نداشت^۲. امام حسین در حضور داشته‌اند و سخن او را رد نمی‌کنند. البته من این مورد را برای نمونه آوردم و از این نمونه‌ها در لابه لای کتب تاریخی به حد وفور وجود دارد که نشان می‌دهد پیامبر اکرم برای پس از خود جانشینی تعیین نکردند.

حضرت ابوبکر در هنگام مرگ، اظهار تاسف می‌کند که ایکاش سه چیز را از پیامبر پرسیده بودم. از ایشان سؤال می‌کنند چه چیز؟ می‌گوید: ایکاش از پیامبر پرسیده بودم که این کار (خلافت) پس از او بر عهده کیست؟ و آیا انصار را در اینکار حقی هست یا نه و سؤالی در خصوص ارث^۳.

یکصد هزار نفر در جنگ صفین و نبرد با معاویه حاضر بوده‌اند و موضوع نبرد نیز خلافت حضرت علی یا معاویه بوده است. عجیب است که حتی یک نفر هم به خلافت منصوص حضرت علی و آیات قرآنی مربوطه و یا احادیث پیامبر اکرم ﷺ در این زمینه کوچک‌ترین اشاره‌ای نمی‌کند! و صحابه بزرگی مانند ابن مسعود و... بی‌طرف می‌نشینند تا اینکه عمار یاسر به شهادت می‌رسد آنگاه آنها طبق این حدیث پیامبر: عمار را گروه یاغی می‌کشند می‌فهمند که حق با حضرت علی است! و به سپاه علی ملحق می‌شوند. ولی عجیب است که ۳۰۰ آیه درباره حضرت علی و واقعه غدیر و بیعت خود با علی و صدها حدیث در رابطه با حضرت علی و... را فراموش کرده بودند! آیا طنزی مضحک‌تر

۱- بر خلاف تصور واهی شیعه حضرت ابوبکر حضرت عمر را منسوب نکرد بلکه اصحاب پس از رحلت او و چون ایشان حضرت عمر را نامزد این کار کرده بود با او بیعت کردند و هیچگونه مخالفتی در این خصوص از هیچکس در تاریخ ثبت نشده است.

۲- نقش عایشه در تاریخ اسلام سید مرتضی عسکری ۱۳۶۸ ج ۳ ص ۱۸۱.

۳- تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی.

از این در تاریخ وجود دارد؟

چگونه است که اصحاب پیامبر ﷺ حدیث کم اهمیت شهادت عمار به دست گروه یاغی را پس از ۲۷ سال به خاطر دارند ولی واقعه مهم غدیر (اگر موضوع غدیر خلافت بوده است) را فقط بعد از ۷۰ روز فراموش کرده و هیچکس در سقیفه و یا پس از آن به آن اشاره‌ای نمی‌کند؟!.

شما روش و شیوه حکومتی حضرت علی علیه السلام را دقیقاً طبق سنت نبی اکرم می‌دانید چرا ایشان در سه روز آخر عمر خود که ضربت خورده بودند مانند پیامبر در غدیر خم، جانشین خود یعنی امام حسن را معرفی نکرده و از مردم کوفه برای اویبعت نگرفتند؟ و به جای اینکار در پاسخ مردم کوفه گفتند: خود دانید می‌خواهید با حسن بیعت کنید می‌خواهید بیعت نکنید. برآستی چرا امت را مانند گله بی چوپان رها کردند؟ آن هم در شرایطی که به مراتب بدتر از آخرین روزهای حیات پیامبر اکرم بود. (وجود خونخواهان حضرت عثمان و خوارج مخالف با همه و شیعیان غالی و تندرو و...).

در تمامی کتاب معتبر و قدیمی می‌خوانیم که هر گاه عده‌ای قصد برکناری یکی از خلفای بنی امیه یا بنی عباس را داشته‌اند ابتدا در حضور جمع او را خلع می‌کرده‌اند چرا در هیچ کجای تاریخ سخنی از خلع حضرت علی و سپس تجمع در سقیفه به چشم نمی‌خورد؟

در اشارات و دلایل حضرت علی علیه السلام برای پذیرفتن خلافت، هیچ کجای تاریخ، نکته‌ای مبنی بر وجود نص و یا تاکید پیامبر و... نمی‌بینیم بلکه فقط دلخوری ایشان از عدم حضور در سقیفه با عناین به قرابت به رسول الله بوده است:

فإن كنت بالشورى ملكة أمورهم فكيف بهذا والمشىرون غيب
وإن كنت بالقربى حجبت خصيمهم فغيرك أولى بالنبي وأقرب

[حضرت علی]

به هوش باشید سوگند به آفریدگاری که دانه را شکافت و به جنبنده‌ها جان بخشید

اگر: حضور انبوه مردم در صحنه نبود و اگر وجود اینهمه یاران حجت را تمام نمی‌کرد. و اگر نبود آن تعهدی که خدا از دانشمندان گرفته است تا در برابر شکمبارگی ستمگر و گرسنگی مظلوم بی تفاوت نمانند، مهار شتر خلافت را بر کوهانش می‌افکندم و آخرین شتر این کاروان را به کاسه اولین آن سیراب می‌کردم.^۱

در سال ۳۷ هجری در صفین شخصی از طایفه بنی اسد از حضرت علی (علیه السلام) پرسید چگونه شما را از آن مقام که سزاوارتر از همه بودید کنار زدند؟ آن حضرت فرمود:

«ای برادر بنی اسدی تو مردی پریشان و مضطربی که نا به جا پرسش می‌کنی لیکن تو را حق خویشاوندی است و حقی که در پرسیدن داری و بی گمان طالب دانستی. پس بدان که آن استبدادی که نسبت به خلافت بر ما تحمیل شد در حالیکه ما را نسب برتر و پیوند خویشاوندی با پیامبر استوارتر بود جز خودخواهی و انحصار طلبی چیز دیگری نبود که گروهی بخیلانه به کرسی خلافت چسبیدند و گروهی سخاوتمندانه از آن دست کشیدند داور خداست و بازگشت همه ما به روز قیامت است (آنگاه شعر امراء القیس را خواندند: واگذار داستان تاراج آن غارتگران را و به یاد آور داستان شگفت‌انگیز دزدیدن اسب سواری را) بیا و داستان پسر ابوسفیان را به یاد آور که روزگار من را به خنده آورد از آن پس که مرا گریاند...».

چنانچه واقعه یوم الانذار و آیه ولایت و حادثه غدیر در ارتباط با خلافت حضرت علی (علیه السلام) می‌بود وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سال آخر به جنگ تبوک رفتند و علی را در مدینه بالای سر خانواده خودشان می‌گذارند منافقان نمی‌گفتند: پیامبر همراهی علی را خوش نداشت. زیرا اگر خدا و نبی اکرم، علی را خلیفه اعلام کرده بوده‌اند، گفتن چنین شایعه‌ای بیشتر شبیه طنز بود تا شایعه! ضمن اینکه حضرت محمد حضرت علی را در این آخرین روزها جانشین خود در مدینه می‌کرد نه اینکه سباع ابن غفاری را جانشین خودشان در مدینه کنند و خلیفه آینده را! زیر نظر او قرار دهند!!! براستی چرا علی به جای اینکه برای

۱- نهج البلاغه. الخطبه ۳.

گله‌گذاری از مدینه خارج شده و به‌سوی پیامبر بروند برای منافقان، اشاره به واقعه یوم النذار و آیه ولایت و... نکردند؟ و چگونه آنها نترسیدند که علی که در آینده خلیفه می‌شود و تلافی می‌کند؟ در جریان جنگ تبوک حضرت علی، سرپرست خانواده پیامبر ﷺ بوده و نه بیشتر و همین نشان می‌دهد منظور پیامبر در مواقع دیگر (مانند یوم النذار و...) وصایت بر خانواده و جانشینی در بنی‌هاشم بوده و نه خلافت و حکومت.

در نامه‌های متعددی که بین حضرت علی و معاویه رد و بدل می‌شود حضرت علی در اثبات حقانیت و خلافت خود می‌فرمایند: همان مردم و همان انصار و مهاجرینی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من نیز بیعت کردند پس خلافت من بر حق است و هیچگاه به آیات ابلاغ و اکمال و ولایت و... اشاره‌ای نمی‌کنند و این نشان می‌دهد شان نزول این آیات چیز دیگری بوده و نه موضوع خلافت.

و چنان بود که علی در زندگانی فاطمه؛ جمعی را اطراف خود داشت و چون فاطمه درگذشت کسان از دور وی پراکنده شدند. درگذشت فاطمه ۶ ماه پس از پیامبر بود. یکی به زهری گفت: علی ۶ ماه با ابوبکر بیعت نکرده بود؟ گفت: نه علی بیعت کرده بود و نه هیچ یک از بنی‌هاشم بیعت کرده بودند (عجب خفقانی) و چون علی دید که مردم از دور وی پراکنده شدند با ابوبکر از در صلح درآمد و کس فرستاد که پیش ما بیا و هیچکس با تو نیاید که خوش نداشت عمر بیاید و خشونت وی را می‌دانست. اما عمر گفت: تنها پیش آنها مرو. ابوبکر گفت: به خدا تنها پیش آنها می‌روم، چکارم می‌کنند؟ گوید: ابوبکر پیش علی رفت که بنی‌هاشمیان به نزد وی فراهم بودند علی برخاست و چنانکه باید ثنای خدا کرد و آنگاه گفت: بازماندن ما از بیعت تو از اینرو نیست که فضل تو را انکار می‌کنیم یا خیری را که خدا سوی تو رانده به دیده حسد می‌نگریم ولی ما را در اینکار حقی بود که ما را ندیده گرفتید. آنگاه از قرابت خویش با پیامبر و حق بنی‌هاشم سخن آورد و چندان بگفت که ابوبکر گریست. و چون علی ساکت شد ابوبکر شهادت اسلام بر زبان آورد و چنانکه باید حمد و ثنای خدا کرد آنگاه گفت: به خدا خویشان‌اندان پیامبر

خدا را از رعایت خویشاوندان خودم بیشتر دوست دارم. درباره این موال که میان من و شما اختلاف است نیت خیر داشتم و شنیدم که پیامبر خدا می‌گفت از ما ارث نمی‌برند هر چه به جا گذاریم صدقه است خاندان محمد فقط از این مال می‌خورند و من در پناه خدا هر کاری را که محمد پیامبر خدا کرده همان می‌کنم. آنگاه علی گفت: وعده ما و تو برای بیعت امشب باشد. و چون ابوبکر نماز ظهر بکرد روی به مردم کرد و سخنانی در عذر خواهی از علی بر زبان آورد. پس از آن، علی برخاست و از حق و فضیلت و سابقه ابوبکر سخن آورد و پیش رفت و با او بیعت کرد (پس داستان اخذ بیعت اجباری و... دروغ است هیچگونه جانبداری و تعصب و یکطرفه نگری در این روایت وجود ندارد) و مردم به علی گفتند: صواب کردی و نکوکردی. گوید: و چون علی به جمع پیوست، مردم به او نزدیک شدند. تاریخ طبری ص ۱۳۳۶.

هنگامی که امام علی، پس از ضربت خوردن شمشیر مسموم «ابن ملجم» در بستر مرگ بود، مورد سؤال قرار گرفته، و از ایشان پرسیدند که چه کسی بعد از ایشان بخلافت می‌رسد؟ و ایشان در جواب گفتند: «شما را ترک می‌کنم، همانگونه که رسول خدا ﷺ شما را ترک گفت» «أترککم کما ترککم رسول الله ﷺ».

گروهی حضرت ابوبکر و عمر را سب و شتم می‌کردند وقتی که خبر به حضرت علی رسید آنها را تعقیب کرد ولی آنها به قرقیزستان فرار کردند.

هنگامی که حضرت امام حسن خلافت را به حضرت معاویه واگذار نمود یکی از شرایطش این بود که به کتاب خدا و سنت رسول و سیره خلفای راشدین عمل کند. [ملا باقر مجلسی، جلاء العیون، ج: ۱، ص: ۳۹۳، چاپ تهران ۱۳۹۸ هـ، الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة ص: ۱۶۳ منتهی الامال، عباس قمی، ص: ۳۱۴].

در روایتی از حضرت علی نقل شده است که فرمود: «اگر رسول خدا مرا به جانشینی خود بر می‌گزید، من از جنگ دست بر نمی‌داشتم تا حق خود را بگیرم»، نیز می‌فرماید: «به خدا سوگند اگر من تنها با دشمن روبرو شوم و جمعیت آنها به قدری باشد که همه

روی زمین را پر کنند، باکی نداشته و نمی‌هراسم» [نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه: ۶۲].

عقل و منطق

- به خاطر تکرار و تواتر در سایر اصول و فروع دین مانند: نماز، حج، معاد، و حتی حب اهل بیت، هیچ اختلافی بین شیعه و سنی نیست ولی در سایر مواردی که تواتر وجود ندارد یا موارد ضد و نقیض در کنار سایر موارد به چشم می‌خورد ما شاهد اختلاف هستیم مواردی مانند: جواز متعه (صیغه زنان) - خمس و امامت (البته به معنای خلافت و چیزی بالاتر از نبوت) آیا همین امر نشانه دروغ بودن یا تحریف چنین مسائلی نیست؟

- برخی محققین بر این عقیده‌اند که: علت شیوع بیش از حد احادیث (جعلی و صحیح) در کتاب تاریخی و روایی (شیعه و سنی) این بوده که در موضوع خلافت ابوبکر و عمر و عثمان چندان بحث و مناقشه‌ای وجود نداشته ولی چون خلافت حضرت علی از ابتدا تا انتها (۵ سال) با جنگ و عدم پذیرش این خلافت توسط مارقین و ناکثین و قاسطین صورت گرفت. همین نکته باعث گردید که احادیث بسیاری از سوی طرفداران حضرت علی (به راست یا دروغ) رایج شده و بر سر زبانها بیفتد و چون در آن سالها چیزی به نام شیعه و سنی وجود نداشته این احادیث وارد کتب اهل سنت نیز شده است.

- چگونه می‌توان باور کرد که پیامبر اکرم فقط ۲ ماه مانده به رحلتشان، تمام رسالت ۲۳ ساله خود را هم در نگاه اعراب تازه مسلمان و هم در نگاه تاریخ زیر سؤال ببرند و با تعیین پسرعمو و دامادشان به عنوان جانشین (چون همه چیز در قدرت نهفته است) این سؤال را در اذهان بیمار مطرح کنند که هدف ایشان خدایی نبوده و...

- طبق صریح آیات قرآن کریم و شواهد متعدد تاریخی یک قوم و جامعه وقتی دچار عذاب‌هایی مانند حکومت حاکمان غاصب و ظالم و ستمگر می‌شوند که خود آن جامعه مدت زمان مدید و طولانی دچار انحرافات و سستی‌هایی شده و نتیجه طبیعی چنین

عواملی منجر به روی آمدن چنان حاکمانی خواهد شد. سؤال اینجاست اصحاب پیامبر اکرم که عمدتاً در مدینه ساکن بوده و نقش عمده‌ای در تثبیت و روی کار آمدن ابوبکر و عمر داشته‌اند در طول ۱۰ سال اقامت پیامبر اکرم ﷺ در مدینه مرتکب چه انحرافات و سستی‌ها و گناہانی شدند که ناگهان به محض رحلت نبی اکرم دچار چنین بلای آسمانی شدند؟! (البته به زعم خیالات شیعه!).

- چرا شخص دوم و جانشین پیامبر در برخی موارد زیر نظر و مامور شخصی دیگر بوده (مثلاً در تبوک حضرت علی در مدینه و زیر نظر و فرمان یکی از انصار بوده و در ابلاغ سوره براءت نیز مامور و زیر نظر ابوبکر بوده‌اند؟!).

- چنانچه حکومتی از دین و خدا به خودش تقدس و وجهه بدهد و در بوق و کرنا کند که دیانت ما عین سیاست ماست. آنگاه اگر بنا به هر دلیلی وجهه این حکومت خراب شود، خود به خود، وجهه دین و خدا نیز در نزد توده عظیمی از مردم از میان می‌رود یا بی‌ارزش و بی‌روح و خوار می‌شود. علت عدم وجود نص و عدم تعیین جانشین توسط خداوند برای رسول گرامی اسلام نیز دقیقاً در همین نکته ظریف، نهفته است. و آن هم در ارتباط با حکومت علی یا فرزندان او بلکه در حکومت اعقاب آنها در طی یک یا دو قرن بعد.

- در هیچ کجای تاریخ بشری هیچ زمامدار و حاکمی این چنین بی‌مقدمه و ناگهانی در یک اجتماع بزرگ بیرون از شهر و پایتخت اصلی، جانشین خودش را معرفی نکرده است. (منظور غدیر خم است)

- چرا وقتی کفار قریش در لیلۃ المبیت به خانه پیامبر ﷺ می‌ریزند و حضرت علی علیه السلام را در بستر پیامبر می‌بینند او را نمی‌کشند؟ (اگر به قول شما حضرت علی جانشین پیامبر ﷺ بوده؟ مگر نمی‌گویید در یوم الانذار پیامبر علی را به عنوان خلیفه معرفی کرد؟).

- احادیث فراوانی از پیامبر اکرم وجود دارد که از حد تواتر هم گذشته است در این احادیث، پیامبر اکرم به مبادی و مسائل حکومتی و مشخصات و صفات حاکم و وظایف

او و... اشاره فرموده‌اند وجود همین احادیث فراوان، نشان دهنده این موضوع است که پیامبر اکرم، شخص خاصی را برای پس از خود معرفی نکرده‌اند زیرا بنا بر عقیده شیعه، امامت منصوص در علی و فرزندان او از جانب خداوند و بوسیله پیامبر به مردم ابلاغ شده است ولی در این صورت، وجود چنین احادیث بیشماری بی‌معنا می‌شود زیرا در هیچ کجای تاریخ، نوشته نشده که مردم پس از شنیدن چنین احادیثی از پیامبر اکرم، اظهار تعجب از وجود تضاد و تقابل این احادیث با احادیث مربوط به خلافت علی و امامت اثنی عشریه کرده باشند!

- از مسلمان شدن انصار (مردم مدینه) تا رحلت نبی اکرم ۱۰ سال فاصله بوده. شیعه معتقد است انصار ابتدا از قرن‌ها جاهلیت خارج شده و با جان و دل اسلام آوردند سپس با مال و جان از رسول خدا حمایت کردند و در راه او جنگیدند. و دقیقاً در سال دهم هجری ایمان آنها کمرنگ شد و ناگهان به محض فوت پیامبر اکرم همه آیات قرآن و سفارشات پیامبر ﷺ در حق علی و بیعت با او را یک شبه زیر پا گذاشتند و همه مرتد شدند! جالب است که بدانید تا کنون در هیچ کجای تاریخ بشری چنین تغییر سریعی از بی‌نهایت بدی به بی‌نهایت خوبی و سپس به بی‌نهایت بدی مشاهده نشده است!!! حتی در جامعه دمدمی مزاج ایرانی هنوز پس از ۳۰ سال که از انقلاب می‌گذرد ثلث شیعیان، طرفدار روحانیون هستند. (این نکته را از ۷ میلیون نفری که به ناطق نوری رای دادند فهمیدم).

- واژه‌هایی مانند: پیامبر، نبی، منذر، مذکر و رسول، همگی دال بر این است که وظیفه انبیاء، ابلاغ پیام خداوند به مردم بوده است و نه حکومت و تعیین جانشین. در صورتیکه شیعه مهم‌ترین وظیفه نبی اکرم را تعیین جانشین می‌داند.

- شیعه چون از همان ابتدا در اقلیت و ضعف بوده است مجبور می‌شود برای اصلی‌ترین پایه عقیدتی خود مستمسکی بسیار قوی و پیوند خورده با آیات قرآن و سخنان نبی اکرم پیدا کند و آن چیزی نبود جز اعتقاد به خلافت منصوص و بلافصل

حضرت علی. ولی افسوس که این روش، راه را کج‌تر و مسائل را درهم‌تر کرد.

- قاعده‌ای عقلی و تجربی و کلی وجود دارد و آن این است که امور مهمی مانند اصول دین باید براحتی قابل فهم و اثبات باشد و مقدمه چینی و نتیجه گیری از آن بسیار ساده و سراسر باشد. نگاه کنید که قرآن برای اثبات مهم‌ترین اصل دین یعنی توحید چگونه استدلال می‌کند: ﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [ابراهیم: ۱۰]. «آیا در وجود خدا که آفریننده زمین و آسمانهاست شک می‌کنید». یا آنجا که می‌فرماید اگر در جهان دو خدا وجود داشت حتماً فساد رخ می‌داد. اکنون موضوع نص بر خلافت بلافصل حضرت علی را نگاه کنید: حتی نیم آیه بصورت روشن و واضح بدون نیاز به روایات تاریخی در قرآن وجود ندارد. عالم شیعه هزار و یک موضوع را کنار هم می‌چیند تا ثابت کند منظور پیامبر ﷺ از کلمه مولی یعنی خلیفه و امام! و بعد تازه باید طبق چند روایت واحد ثابت کند که پس از آن آیه اکمال و قبل از آن آیه ابلاغ نازل شده است. اگر سؤال کنی چرا در سقیفه کسی به واقعه غدیر اشاره نکرد می‌گردد و یک حدیث جعلی واحد دیگر پیدا می‌کند و... برآستی آیا مهمترین اصل مذهب بنا به عقیده شیعه اینگونه و با این آسمان و ریسمان بافی‌ها باید ثابت شود؟ و بعد این نتیجه گیری طبیعی که تمام یاران پیامبر ﷺ را مرتد اعلام کنیم؟ و بعد ناچار شویم سران آنها یعنی ابوبکر و عمر را هر روز و هر هفته طی زیارتنامه‌هایی جعلی، لعن و نفرین کنیم؟ و سپس مراسم عمر کشان راه بیندازیم و در نهایت، تمامی مسلمان‌های جهان را با خودمان دشمن کنیم؟

- اگر پیامبر اکرم، خلافت را در خاندان خود بصورت منصوص و طبق حکمی از خداوند قرار می‌داد و آنگاه نسلها می‌گذشت و بالاخره یکی از آنها بد از آب در می‌آمد می‌دانید چه اتفاقی می‌افتاد؟ مردم نسبت به کل دین و خدا بدبین می‌شدند! و می‌گفتند خدا و پیامبر این شخص را معرفی کرده پس همه اینها دروغ است! ضمن اینکه آن شخص معرفی شده از سوی خداوند دست به هر کاری می‌زد سنت و فرمان الهی محسوب می‌شد و به صورتی قانونی لازم الاجرا برای همیشه در می‌آمد و چون پس از

نبی اکرم کسی با وحی در ارتباط نیست اگر ان فرد دچار اشتباه یا خطا می شد تکلیف چه می شد؟^۱.

- پیامبر اکرم، قبر صحابی خود را با چنان دقتی ساخت که موجب تعجب همه شد. قبر! یعنی چیزی بی اهمیت که زیر خاک می رود! آنگاه در معرفی جانشین برای پس از خود از کلمه ای استفاده می کنند که ۲۷ معنی مختلف دارد و نعوذ بالله در این زمینه بسیار مهم و حیاتی اینقدر ابهام و سهل انگاری به خرج می دهند؟

- شیعه معتقد است عید غدیر بالاترین اعیاد است ولی جای تعجب است که از دو عید قربان و فطر در قرآن به صراحت نام برده شده ولی از عید غدیر نه! شیعه همچنین امامت را بالاتر از نبوت می داند ولی حتی نیم آیه به طور روشن و واضح (یعنی بدون نیاز به تفسیر و قصه تراشی) در این زمینه در قرآن وجود ندارد.

- صحابه پیامبر اکرم با جان و دل چیزهایی بسیار عجیب و غریب تر مانند: شکستن بتها، وحی، فرشته، وجود یک خدای ناپیدای واحد، بهشت و دوزخ، زنده شدن مردگان در قیامت و حتی حکومت و اطاعت از ایشان... را از پیامبر، قبول می کنند ولی در مورد یک امر عادی و مادی مانند خلافت علی از دستورات ایشان سرپیچی می کنند؟ ما می دانیم که خداوند هر آنچه غیر تجربی و غیر عقلی (از نظر بشر) بوده است را در قرآن آورده است پس ما این امور را باور داریم ولی چون به ما عقل داده و در همان قرآن، مکرراً به تعقل و تفکر سفارش کرده هر چیزی که توسط عقل ثابت نشود و در قرآن هم نباشد را نمی توانیم قبول کنیم و حجت قاطع ما در روز قیامت همین نکته است.

- شیعه معتقد است ۳۰۰ آیه قرآن در حق علی نازل شده و احادیث فراوانی نیز از قول پیامبر در حق علی وجود دارد ولی جای تعجب است که حضرت علی در نهج

۱- دقیقاً به خاطر گیر نیفتادن در چنین تناقضاتی است که متکلمین و محدثین شیعه مجبور شدند تئوری امامت منصوص اثنی عشریه و عصمت و محدثه بودن ائمه و... را مطرح کنند و به ناچار از دروغی به دروغی دیگر و از اشتباهی به اشتباهی دیگر دچار شوند.

البلاغه حتی یک اشاره هم به این آیات قرآن یا احادیث مورد نظر شیعه نداشته‌اند. همچنین در نامه‌های فراوانی که به معاویه و... می‌نویسد به این روایات و آیات مهم کوچکترین اشاره‌ای نمی‌کند.

- اگر خلافت با امامت یکی بود با بیعت منعقد نمی‌شد. حضرت علی با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت نمی‌کردند. حضرت علی پس از مرگ حضرت عثمان حق نداشت از آن شانه خالی کند. امام حسن حق صلح با معاویه را نداشت. مردم در خصوص آن حق شور نداشتند.

- در قرآن کریم، یکصد آیه به وضوح و روشنی تمام، در تعریف و تمجید از اصحاب و یاران پیامبر اکرم وجود دارد. ولی حتی نیم آیه روشن و واضح درباره امامت اثنی عشریه و یا خلافت حضرت علی وجود ندارد و ما می‌دانیم که در قرآن کریم فقط در مورد اصول اساسی دین مانند: توحید - نبوت و معاد تکرار فراوان شده است و فروع دین کمتر از آن تکرار شده است (نماز - حج - زکوة) و موارد دیگری مانند روزه بسیار کمتر، ولی جای تعجب است که به مهمترین اصل دین یعنی ولایت و خلافت و امامت به زعم شیعه حتی یک اشاره مستقیم هم نشده است. نکته دیگر اینکه تکرار آیاتی که در تعریف و تمجید از یاران پیامبر ﷺ نازل شده دال بر اهمیت این موضوع است.

- امامت (یعنی پیشوایی در امور دینی) موضوعی کاملاً جدا از خلافت می‌باشد زیرا اگر مانند نبوت (با توجه به اینکه شیعه امامت را بالاتر از نبوت می‌داند!) طبق نص و فرمان خداوند بود هیچگاه با بیعت منعقد نمی‌شد (مثل نبوت) حضرت علی پس از مرگ حضرت عثمان رضی الله عنه حق شانه خالی کردن از آن را نداشت (مثل نبوت) امام حسن حق صلح و واگذاری آن به معاویه را نداشت. در خصوص آن (خلافت مبتنی بر امامت) دست کم یک آیه مستقیم و واضح و روشن با ذکر نام خلیفه و مصداق امام، وجود داشت. مردم در خصوص آن حق شور و رای گیری نداشتند (مانند نبوت) منحصر به زمان محدودی نبود (مثلاً حدود ۲ قرن تا زمان امام حسن عسکری) و به خصوص امام حق مشورت و یا سکوت و همنشینی با غاصبان خلافت را نداشت.

احادیث و روایات

- از پیامبر اکرم احادیث متعددی در لزوم اتحاد و داشتن رهبر و حاکم و همچنین عدم تبعیت از حاکم ظالم و احادیث متعدد دیگری وجود دارد که همه آنها نشان دهنده این است که ایشان جانشینی برای پس از خود تعیین نفرموده بودند زیرا در اینصورت تمامی این احادیث بی معنی شده و لااقل اگر جانشینی معرفی کرده بودند باید هنگام ایراد چنین سخنانی مردم و اطرافیان ایشان (که علم غیب نداشته و از آینده بی اطلاع بودند) اظهارتعجب می کردند (که علی و خاندان شما کجا و ظلم و ستم کجا؟! در صورتیکه چنین اظهار تعجبی حتی یک مورد هم در تاریخ ثبت نشده است).

سایر موارد

- شخصیت حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت ابوبکر رضی الله عنه:

کسی که روایات و داستانهای تاریخی مربوط به حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت ابوبکر رضی الله عنه قبل و بعد از خلافت آنها را به دقت مطالعه کند متوجه می شود شخصیت و نوع تفکر و طرز رفتار آنها به گونه ای نبوده که اگر آیه قرآن و یا سخنی از پیامبر در رابطه با خلافت حضرت علی رضی الله عنه وجود داشت آنها به خاطر هیچ، آنرا زیر پا گذاشته و خودشان را جهنمی کرده باشند با این مدرک قوی که آنها به اندازه یک سر سوزن در زمان خلافتشان کوچکترین سوء استفاده ای به نفع خود یا اقوامشان انجام ندادند. در این زمینه می توان داستانهای بیشماری بیان کرد مانند داستان تقاضای حضرت عمر برای دفن شدن در کنار پیامبر اکرم را بیان کرد. ضمناً در قسمت مربوط به بررسی شخصیت و سوابق و عملکرد حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت ابوبکر رضی الله عنه به این نتیجه قطعی می رسیم که نوع تفکر و شخصیت آنها به گونه ای نبوده که به خاطر چیزی که در آن هیچگونه منفعتی هم نداشته اند دستور خدا را زیر پا گذاشته باشند. دقیقاً به همین دلیل اگر افرادی مانند عمرو عاص یا ابوسفیان و حتی سعد ابن عباد پس از پیامبر اکرم خلیفه می شدند می توانستیم به نیت آنها مشکوک شویم ولی در مورد حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت ابوبکر رضی الله عنه و به خصوص حضرت ابوبکر رضی الله عنه، نکته سوئی وجود ندارد نه در زمان قبل از خلافتش و نه در

زمان بعد از خلافتش.

- شیعه معتقد است که پیامبر اکرم در صبح روز رحلت خود (دوشنبه) وارد مسجد شدند و ابوبکر را کنار زدند و خودشان به جای او امامت جماعت را عهده دار شدند (روایات در زمینه پیشنهادی ابوبکر، مختلف و گوناگون است) و ما می‌دانیم که ابوبکر در همان روز رحلت نبی اکرم به خلافت انتخاب شد. در ابتدای این بحث، جریان دقیق و کامل واقعه سقیفه بنی ساعده را مطالعه نمودید چرا هیچ کس از افراد مخالف حاضر در سقیفه به اتفاقی که صبح همین روز (یا روز قبل) اتفاق افتاده اشاره‌ای نمی‌کند و نمی‌گوید پیامبر اکرم تو را (ابوبکر) حتی برای پیشنهادی کنار زد و قبول نداشت چطور تو می‌خواهی خلیفه شوی؟ و به جای این سخن، همگی با او بیعت کردند؟ آیا این نشان دهنده آن نیست که او در ایام بیماری نبی اکرم واقعا امام جماعت بوده است؟ به هر حال باز این سؤال مطرح است که چرا در آن ایام بیماری، حضرت علی علیه السلام پیشنهاد و امام جماعت نبودند؟ اگر به عقیده شما ایشان خلیفه منصوب از جانب خدا بوده و ۱۲۰ هزار نفر در غدیر من جمله مردم مدینه با ایشان قبلاً بیعت کرده بودند لاقلاً برای آماده کردن زمینه لازم بود ایشان در ایام بیماری نبی اکرم و در آخرین روزهای حیات پیامبر امام جماعت مسجد باشند پس چرا در هیچ کجای تاریخ چنین اشاره‌ای وجود ندارد؟ ضمناً در برخی از منابع تاریخی حضرت عمر در جریان سقیفه به امام جماعت بودن ابوبکر در ایام بیماری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند. و همین موضوع را دال بر خلافت می‌گیرد.

- شیعه (طبق برخی روایات) معتقد است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم مدت حدود ۳ ساعت سخنرانی کردند زیرا موضوع بسیار مهم و حیاتی بود. ولی تنها چیزی که از مجموع این سخنرانی ۳ ساعته وجود دارد یک جمله «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» است و حتی یک جمله درباره شئون حکومتی و سیاسی و اهمیت خلافت و جانشینی پیامبر اکرم و لزوم پیروی و اطاعت از این جانشین و... در این خطبه طولانی به چشم نمی‌خورد! (در حد تواتر و در منابع قدیمی فریقین)

- از غدیر خم تا رحلت نبی اکرم چیزی حدود ۷۰ روز فاصله است چرا به زعم

شیعه در این مدت و به خصوص در مدینه، پیامبر اکرم خطبه‌ای نخواندند و سفارش مجدد به پیروی از علی نکردند؟ مگر ابوبکر فردای سقیفه مجدداً با مردم مدینه بیعت نکرد پس چرا نه تنها با علی در فرصت مناسب در طول این ۷۰ روز تجدید بیعتی نشد بلکه حتی اشاره‌ای از سوی نبی اکرم به این مساله نشد؟ حتی در آخرین روزی که نبی اکرم آخرین خطبه خود را خوانده و سه درهم بدهی را داده و آن پیرمردی که تقاضای قصاص می‌کند و بعد روی بدن پیامبر ﷺ می‌افتد و آنرا بوسید و... چرا به جای چنین کارهای کم اهمیتی به چنان مساله به قول شیعه مهم نپرداخته و حتی اشاره‌ای کوچک به خلافت علی و لزوم تبعیت از او نکردند؟

- به عقیده شیعه در قرآن آیه‌ای وجود دارد مبنی بر دوستی با خاندان پیامبر در عوض اجر رسالت نبی اکرم. آیه‌ای نیز در مورد دور بودن ناپاکی‌ها از خاندان پیامبر ﷺ، وجود دارد. پس وقتی دوست داشتن خاندان پیامبر ﷺ در قرآن به صراحت بیان شده بنابر طریق اولی چرا موضوع خلافت در خاندان پیامبر اکرم به صراحت، ذکر نشده است؟ که موضوعی بسیار مهمتر از دوست داشتن آنها یا دور بودن آنها از ناپاکیهاست! (یعنی آیه تطهیر).

- بسیاری از سخنان و اشعار و نامه‌های حضرت علی علیه السلام غیر مستقیم موید این نکته است که پیامبر اکرم جانشینی برای خود تعیین نفرمودند. حضرت علی در یکی از نامه‌های خود خطاب به فرماندار استانی می‌گوید: *إن هذه الإمارة أمانة ومن جعل فيها خيانة فعليه لعنة الله إلى يوم القيامة*: همانا این امارت امانت است و هر کس در آن خیانت کند لعنت خدا بر اوست تا روز قیامت. ولی ملاک شیعه جز این است: هر کسی به جز خاندان پیامبر به امارت برسد خود به خود خیانتکار است و خیانت کرده است! ایشان در جایی دیگر می‌فرمایند: حتی فکرش را نمی‌کردم سراغ غیر من برای خلافت بروند در حالیکه اگر موضوع غدیر خم خلافت بوده باید می‌فرمودند: من حتی فکر نمی‌کردم آنها بیعت شکنی کنند. معدودی از انصار نیز در سقیفه می‌گفتند: «لا نبايع إلا علياً» «ما جز با علی با کس دیگری بیعت نمی‌کنیم». در حالیکه باید می‌گفتند: ما بیعت

خود را با علی نمی‌شکنیم. ابوسفیان نیز به علی می‌گوید: دستت را بده تا با تو بیعت کنم در حالیکه باید می‌گفت: دستت را بده تا با تو تجدید بیعت کنم. و صدها تناقض از این دست که قرینه‌هایی قوی بر این نکته است که در غدیر خم بیعتی صورت نگرفته است.

- اگر به قول محقق شیعه پیامبر اکرم در آن گرمای سوزان غدیر مردم را برای تعیین خلیفه نگه داشت بسیار به جا بلکه لازم و واجب بود پیامبر اکرم، ضمن معرفی حضرت علی به عنوان خلیفه و جانشین، تکلیف نوع حکومت پس از حضرت علی را نیز برای مردم مشخص و تعیین می‌فرمودند تا آنها به قول شما دچار اختلاف و درگیری نشوند. زیرا حضرت علی با وحی در ارتباط نبوده و چه بسا مردم، پس از رحلت پیامبر اکرم، سخن ایشان را درباره خلافت امام بعدی قبول نمی‌کرد. مثلاً جا داشت پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمودند که خلافت تا ابد به صورت موروثی در خاندان بنی‌هاشم است. براستی تعیین ماهیت و شیوه حکمرانی در اسلام، مهمتر بوده یا تعیین مصداق؟ و چرا پیامبر اکرم به جای تبیین اصل موضوع فقط به معرفی اجمالی مصداق (آن هم با کلمه‌ای در ۲۷ معنی متفاوت) بسنده کردند؟

- چرا پیامبر اکرم پس از معرفی حضرت علی ﷺ نمی‌گویند این اعلامی از طرف خدا بوده (تا مردم بهتر قبول کنند) و آیه مورد نظر شما را نیز تلاوت کنند. البته صرف اشاره به یکی دو حدیث آحاد از کتاب بحارالانوار نمی‌تواند چاره گشا باشد زیرا حدیث غدیرخم به قول شما توسط ۱۱۰ نفر از صحابه نقل شده پس موضوع آیه که سخن و تایید خداست و مهم‌تر از سخن پیامبر ﷺ است آیا نباید لااقل توسط ۲۰ نفر از همین صحابه روایت شده باشد؟

- در آیه ابلاغ آمده: خدا تو را از مردم نگاه می‌دارد. ولی پیامبر ﷺ که می‌دانسته‌اند روزهای آخر عمرشان است پس چرا باید از چیزی بترسند (ضمن اینکه شما عقیده دارید پیامبر اکرم علم غیب داشته‌اند و تمام وقایع آینده را می‌دانسته‌اند و...).

- چگونه است که واقعه غدیر و جملات پیامبر «من کنت مولاه...» توسط ۱۱۰ نفر از اصحاب روایت شده ولی‌شان نزول آیه که مهم‌تر بوده (زیرا کلام و تایید خداست)

فقط توسط ابوسعید خدری روایت شده (و یک روایت از ابوهریره) که نام ابوهارون عبدی نیز در بین بیشتر سلسله روات، قرار دارد. (این شخص از نظر علمای علم رجال اعتباری ندارد) شان نزولهایی هم وجود دارد که به ابن عباس ختم می‌شود که جا دارد خواننده عزیز در صورت تمایل پیرامون سلسله روات آن تحقیقی شخصی انجام دهد.

- همین نکته که روایت خطبه غدیر توسط ۱۱۰ نفر از اصحاب نقل شده و به صورت مکرر حضرت عمر و سایرین به آن اشاره کرده‌اند نشان دهنده این است که در غدیر خم خلافتی صورت نگرفته است زیرا چرا باید این افراد به خیانت و بیعت شکنی خود اشاره کنند؟ و چه کسی اجازه این اشاره را به آنها داده است؟

- برای بیعت حضرت علی با ۱۲۰ هزار نفر، حد اقل باید ۵ شبانه روز آن افراد در آن گرمای شدید (به قول شما) متوقف می‌شدند چرا چنین موضوع مهمتری توسط ۱۱۰ نفر از اصحاب روایت نشده است؟

- یکی دیگر از ایرادات شیعه به خلفاء اول و دوم آن است که می‌گویند اگر پیامبر اکرم، جانشین تعیین نکرد پس چرا ابوبکر جانشین تعیین کرد و اگر ابوبکر چنین کرد چرا عمر کار را به شوری وا گذاشت؟ البته من چون شیعه متعصبی نیستم در ادامه سؤال برادران شیعه ادامه می‌دهم و چرا علی برای خودش جانشین تعیین نکرد؟ آن هم با آن اوضاع آشفته زمان شهادت ایشان؟ و هنگامیکه در بستر شهادت بود در رابطه با خلافت امام حسن علیه السلام به کوفیان، فرمودند «نه به شما امر می‌کنم و نه نهی، خود دانید!». پاسخ شیعه دقیقاً در همین ایرادی که می‌گیرد نهفته است. چنانچه روش جانشینی پیامبر اکرم توسط ایشان یا در قرآن بیان شده بود با اینهمه شیوه و روش متفاوت روبرو نبودیم و همین روش‌های متفاوت در انتخاب خلیفه بهترین دلیل بر این مدعاست که نبی اکرم این موضوع را به سکوت برگزار کرده بودند. (که البته در جای خود به علت بسیار عمیق و زیبای آن اشاره خواهیم کرد).

- سیاق قرآن که یک کتاب تبلیغی است بر این قرار گرفته که موضوعات در آن تکرار شوند (به خصوص موضوعات مهم) و توضیح و تفسیر و تبیین شوند. توضیح یک

معنی واحد در قالب تمثیلات و کلمات مختلف. ضمن تعیین مجازات برای منکرین.

- پیامبر اکرم در نامه‌ای که به سران کشورهای اطراف نوشته و آنها را به اسلام دعوت نمودند با اینکه سالهای آخر عمرشان بود به این موضوع مهم یعنی اینکه جانشین ایشان چه کسی می‌باشد اشاره‌ای نکردند (زیرا شما امامت را امتداد نبوت می‌دانید و مهمترین اصلی که دین فقط با آن تکمیل می‌شود و... پس چرا پیامبر ﷺ در این نامه‌ها به این موضوع مهم به زعم شما اشاره‌ای نفرموده اند؟ ولی به نبوت خود و وجود خدای واحد اشاره داشته‌اند!).

- چنانچه ۱۴۰۰ سال پیش، برخی از شیعیان رافضی و یا غالی در گوشه و کنار ایران و عراق، طرفدارانی برای نظریه حکومت الهی خود پیدا نمی‌کردند حکومت شاهنشاهی در ایران به محض ورود اسلام برای همیشه ریشه کن شده بود و دموکراسی در همان بدو ورود اسلام در ایران جامه عمل به خود می‌پوشاند. ولی متأسفانه شیعه با تفکر حکومت موروثی و الهی که در سر داشت و جایگاه رای اکثریت و نقش مشورتی مردم در انتخاب حاکم را ندیده گرفت باعث قوام و دوام ۱۴۰۰ ساله حکومت شاهان در ایران و تبدیل آن پس از ۱۴ قرن به ولایت مطلقه فقیه شد که به مراتب بدتر از حکومت شاهنشاهی است زیرا به زعم خود پشتمانه خداوندی را نیز یدک می‌کشد و مسلم است که کسی از ترس آتش جهنم اعتراض که سهل است، جرات هیچگونه انتقادی هم به خود نمی‌دهد.

- ۸۰ سند متواتر از حضرت علی وجود دارد که در آن ایشان، برای خلفای قبلی طلب آمرزش کرده‌اند. ۸۰ سند متواتر نیز وجود دارد که فرموده‌اند اگر کسی را نزد من آوردید که مرا بر عمر و ابوبکر برتری داده من او را حد مفتری می‌زنم!!! آیا چنین سخنانی در مورد غاصبین خلافت و کسانی که آیات قرآن را زیر پا گذاشتند صحیح است.

علت مخالفت حضرت علی با واقعه سقیفه

مسلماً این نکته، مهم‌ترین و اولین سئوالی است که به ذهن شما خطور می‌کند. براستی برای من جای تعجب است که چگونه دست تقدیر باعث شد ۷۰ روز قبل در غدیر خم

چنان اتفاقی بیفتد و سپس حضرت علی به خاطر حضور در مراسم تدفین پیامبر، در سقیفه حاضر نشده و پس از آن، مخالفت و انتقاد ایشان از شیوه انتخابات (نه اصل انتخابات) تا همه این موارد دست به دست هم بدهد و علمای شیعی در طی قرون بعدی بتوانند سناریوی خود را بر پایه این جریانات، جفت و جور کنند! این دو جریانی که در واقع، هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشته و از زبان حضرت علی و اطرافیان ایشان و سایر اصحاب پیامبر ﷺ در هیچ تاریخ معتبری از وجود رابطه بین این دو موضوع، صحبت و حتی اشاره‌ای بعمل نیامده است. (یعنی ارتباط بین واقعه غدیر و سپس انتخاب ابوبکر و مخالفت حضرت علی با شیوه انتخابات نه اصل انتخابات یا فرد منتخب) اکنون در پاسخ این سؤال، بهتر است به جای تحلیل از روی تعصبات فرقه‌ای و شرایط فعلی از زبان حضرت علی علیه السلام علت این مخالفت و انتقاد را جویا شویم:

حضرت علی در تمامی اشعار و سخنان و خطبه‌ها و اشارات و نامه‌ها در خصوص موضوع خلافت می‌فرمایند: چون ما به پیامبر اکرم، نزدیک‌تر بودیم سزاوار نبود بدون مشورت با ما دست به انتخاب خلیفه بزنند و ما را نادیده بگیرند. و این موضوع بدون حتی یک استثناء همین گونه از جانب ایشان، نقل شده است!

نکته مهم دیگر این که حضرت علی، منتقد یا حداکثر مخالف این طرز رای گیری و انتخاب حاکم و خلیفه بدون مشورت با بنی‌هاشم و نزدیکان پیامبر بودند ولی پس از پاره‌ای گفتگوها و اطمینان از اینکه راه پیامبر ﷺ به دست حضرت ابوبکر و حضرت عمر ادامه خواهد یافت با کمال میل و اراده با حضرت ابوبکر و پس از آن با حضرت عمر دست بیعت می‌دهند. و پس از آن مرتب، طرف مشورت قرار گرفته و در کنار آنها بوده‌اند. گو اینکه هیچگونه سخن یا مخالفتی از ایشان با خلافت حضرت عمر در ایام خلافت حضرت عمر، در تاریخ ثبت نشده است.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

با بررسی دلایل دو طرف (سنی و شیعه) به نتایج زیر می‌رسیم:

- دست شیعه از یک سو پر است و از یکسو خالی! در داشتن مدارک معتبر، جهت نشان دادن فضایل حضرت علی علیه السلام بسیار پر است ولی او نمی‌تواند از این دلایل به نتیجه‌ای که در ذهن خودش دارد برسد یعنی: وجود نص (فرمان الهی) بر خلافت حضرت علی علیه السلام. به عبارتی دیگر از مفاد هیچ یک از احادیث شیعه، خلافت حضرت علی استنباط نمی‌شود و حتی یکی دو مورد معدودی نیز که در آن کلمه خلیفه وجود دارد پیامبر اکرم به آیه‌ای از قرآن کریم (حتی در غدیر خم) و اینکه این موضوع، فرمان خداوند است اشاره‌ای نداشته و یا فرموده‌اند خلیفه فی أهلی (یعنی جانشین من در خاندانم) و حد اکثر می‌توان اینگونه برداشت کرد که خلافت حضرت علی، نظر شخصی و میل باطنی نبی اکرم بوده و فرمانی الهی در کار نبوده است. (گر چه به احتمال فراوان وجود کلمه خلیفه یا جعلی است یا راویان این روایات ضعیفند و یا مقصود پیامبر از کلمه خلیفه، جانشینی در قبیله بنی‌هاشم بوده مانند ابوطالب که ریاست بنی‌هاشم را عهده دار بود و...) یا اینکه این جانشینی مانند هنگام جنگ تبوک، جانشینی حضرت علی بر خانواده پیامبر اکرم بوده است.

به هر حال، حلقه واسطی که مدارک محکم شیعه را به یک نتیجه قاطع (خلافت بلافصل پس از پیامبر) برساند وجود ندارد. زیرا چنانچه در مطالب بالا دیدیم: تمامی سخنان و وقایع تاریخی مورد اتفاق بین شیعه و سنی بر زیان اعتقادات شیعه است. بر خلاف سنی‌ها که می‌توانند به خوبی مشروعیت انتخاب خلفاء را برحسب شرایط و وقایع تاریخی اثبات کنند. به بیانی دیگر مدارک شیعه در زمینه‌های ایده‌آلیستی قوی است و استدلال برادران سنی در زمینه‌های رئالیستی.

- در صحت واقعه غدیر هیچگونه شکی وجود ندارد ولی در اینکه منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از معرفی حضرت علی علیه السلام نصب و جانشینی ایشان به خلافت باشد هیچگونه سرنخ قاطع و حتی غیرمستقیمی به چشم نمی‌خورد. به خصوص اینکه شیعه می‌گوید هر کجا آیات قرآن نیاز به تفسیر و توضیح داشته باشد باید تفسیر آنرا از نبی اکرم سؤال کنیم ولی تعجب اینجاست که پیامبر اکرم در توضیح آیه ابلاغ، از کلمه مولی با ۲۷ معنی متفاوت

استفاده می‌کنند و موضوع همچنان لاینحل و محتاج به تفسیر باقی می‌ماند! پس مسلماً موضوع خلافت در کار نبوده و آیه قرآنی نیز در این زمینه نازل نشده است.^۱ زیرا بنا به قول شیعه موضوع بسیار مهم بوده است. (حتی شیعه امامت را بالاتر از نبوت می‌داند و اینها همه تناقض در تناقض است).

- اگر کسی ذره‌ای انصاف داشته باشد شک نمی‌کند که با توجه به اوضاع درهم و خطرناک سقیفه و خطر حمله راهزنان به مدینه و سرپیچی و ارتداد قبایل و... انتخاب حضرت ابوبکر به قول حضرت عمر، امری عجولانه (فلته) و حادثه محیط بوده است و نه از روی نقشه قبلی یا به نیت کنار گذاشتن حضرت علی علیه السلام از صحنه حکومت. زیرا حتی یک روایت یا حدیث مبنی بر تایید ادعای شیعه (غصب خلافت) وجود ندارد و با کمال تاسف باید گفت: علماء و نویسندگان و وعاظ و مداحان، دانسته یا ندانسته با برخی رفتارهای کودکانه خود، مذهب شیعه را تبدیل به فرقه کرده‌اند.

- وجود یا عدم وجود نص بر خلافت حضرت علی علیه السلام، ذره‌ای بر فضایل والای انسانی این شخصیت والا، کم یا اضافه نمی‌کند. آری: این خلافت است که از وجود او

۱- علمای شیعه در اینکه چرا نام حضرت علی به صراحت در قرآن نیامده به یکی دو حدیث (احتمالاً جعلی) از امام صادق و امام باقر اشاره می‌کنند که طریقه انجام حج یا وضو یا خواندن نماز نیز در قرآن نیامده و پیامبر گرامی اسلام آنها را برای مردم توضیح دادند (در طی ۲۳ سال رسالت خود) خوب سؤال اینجاست: به قول شما پیامبر اکرم ۷۰ روز مانده به رحلت خود در غدیر از طرف خداوند مأمور به نصب حضرت علی به خلافت شدند. ولی به جای تفسیر و توضیح منظور خداوند (که در آیه ابلاغ به هیچ وجه معلوم و مشخص نیست) از کلمه مولی با ۲۷ معنی مختلف استفاده می‌کنند که هیچیک از آنها نیز معنی خلیفه و امام و جانشین نمی‌دهد!!! پس این چگونه تفسیر و توضیحی است؟ پس از آن در طی آن ۷۰ روز نیز حتی یک حدیث و روایت در کتب شیعه و سنی مبنی بر معرفی مجدد حضرت علی و تاکید بر تبعیت مردم از ایشان از سوی پیامبر اکرم در هیچ کجای تاریخ ثبت نشده است!!! البته نکته جالب دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که همان شیوه نماز و وضو که شما می‌گویید نیز با اینکه پیامبر اکرم ۲۳ سال هر شبانه روز آنرا انجام می‌دادند پس از رحلت ایشان دچار اختلاف شدند!!! (به عنوان مثال به محض رحلت نبی اکرم در تعداد دفعات تکبیر بر میت بین تمام اصحاب اختلاف شد!) گذشته از اینکه این مثال قیاس است و قیاس در مذهب شیعه باطل می‌باشد و...

زینت گرفت.

- اعتراض حضرت علی علیه السلام در این زمینه بر شیوه انتخابات در سقیفه بوده و نه بر اصل انتخابات. آن هم به خاطر عدم حضور ایشان در سقیفه. (گرچه به احتمال فراوان حتی در صورت حضور ایشان در سقیفه باز هم ابوبکر خلیفه می شد) در انتها سخنانم را با یک دلیل بسیار محکم و قوی از زبان حضرت علی علیه السلام به پایان می رسانم:

طبق متون مورد تایید شیعه و سنی وقتی حضرت علی علیه السلام پس از واقعه سقیفه بنی ساعده که منجر به انتخاب حضرت ابوبکر رضی الله عنه شد سؤال می کنند که قریش و مهاجرین با چه دلیلی بر انصار پیروز شدند؟ مردم، پاسخ می دهند با حدیث «الائمة من القریش». «امامان از قریشند» حضرت پاسخ می دهند: «چرا مهاجرین نتوانستند جواب قانع کننده به انصار بدهند و بگویند: مگر انصار فراموش کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله به دفعات زیاد مهاجرین را خطاب کرده و می فرمود: انصار را عزیز بدارید و از بدان آنها درگذرید. این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله دلیل این است که انصار را به مهاجرین سپرده است. و اگر آنها شایسته خلافت بودند مورد وصیت قرار نمی گرفتند بلکه پیامبر مهاجرین را به آنها توصیه می فرمود»^۱.

طبق استدلال حضرت علی علیه السلام آیا متوجه نمی شویم که فردی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات آن حضرت و از جانب ایشان، به عنوان خلیفه و جانشین معرفی نشده بوده، برای اینکه در روایات و احادیث بشمارای می خوانیم که پیامبر اکرم، مرتب و به دفعات مختلف، سفارش خاندان خود را به عموم مردم می کرده است، و هیچکس هم از ایشان سؤال نمی کند اگر جانشین شما از خاندان شماست (آن هم بنا به تاکید خداوند و آن هم فرد شجاع و قدرتمندی چون علی) دیگر نیازی به این همه نگرانی و سفارش نیست.^۲

یعنی دقیقاً با همین استدلال علی ادعای شیعیان در خصوص خلافت منصوب حضرت

۱- نهج البلاغه و... اکثر متون معتبر تاریخی.

۲- مگر اینکه از باب سفسطه بگویید پیامبر از آینده خبر داشته که باز این سؤال مطرح می شود که مردم که علم غیب نداشتند چرا آنها سؤال نمی کنند یا اظهار تعجب!

علی رد می‌شود. نمونه دیگر:

مسلم بن حجاج روایتی در صحیح خود از پیامبر گرامی آورده که فرموده‌اند: ای مردم من بشری هستم که نزدیک است فرستاده خدا به سراغم بیاید و من به او پاسخ دهم من در میان شما دو یادگار گرانبها به جای می‌گذارم یکی از آنها کتاب خداست که نور و هدایت را در بر دارد به کتاب خدا تمسک نمایید. آنگاه پیامبر مردم را به قرآن ترغیب نمود و چنین افزود: و اهل بیت من شما را به اهل بیت سفارش می‌کنم. شما را به اهل بیت سفارش می‌کنم. شما را به اهل بیت سفارش می‌کنم.^۱ به احتمال فراوان این سخنان پس از واقعه غدیر بیان شده است^۲ چرا (طبق استدلال حضرت علی) یک نفر از میان جمع از پیامبر اکرم سؤال نمی‌کند: حضرت علی علیه السلام خلیفه و حاکم و جانشین پس از شماست و نیازی به اینهمه سفارش نیست!!! مردم که مانند پیامبر علم غیب نداشته‌اند که بگویند پیامبر می‌دانسته پس از او نسبت به خاندانش بی‌احترامی می‌شود تا در این مورد سئوالی نکنند.

توضیحی کوتاه پیرامون کلمه مولی

- اگر عنوان مولی از سوی خدا و رسولش، معنای خلیفه و امیر را می‌داده، و عنوانی بوده الهی، چرا در ایام حکومت حضرت علی علیه السلام به ایشان نمی‌گفته‌اند: مولی المومنین؟!!!.

- علامه امینی با تمام تلاشش نتوانسته مولی از صیغه مفعول را اولی در صیغه افعول تعریف و ثابت کند. البته نکته قابل بحث در توجیه ایشان آن است که گفته‌اند بیشتر لغویون عرب، معنی مولی را اولی بالتصرف دانسته‌اند ولی سؤال ما اینجاست ۱- اولی

۱- صحیح مسلم جزء ۷ باب فضایل علی ابن ابی طالب ط مصر، ص ۱۲۲ و ۱۲۳ - شیعه پاسخ می‌دهد سید رضا حسینی نسب ص ۱۷۹.

۲- هر چند شیعه انتصاب حضرت علی را در یوم الانذار و در آیه ولایت و... نیز می‌دانند که خود این موضوع را برای شیعه پیچیده‌تر می‌کند.

بالتصرف در چه؟ ۲- این در صورتی است که کلمه مولى، به تنهایی آورده شود ولى وقتی در داخل جمله قرار می‌گیرد یکی از معانی ۲۷گانه خود را پیدا می‌کند و گرنه داشتن ۲۷ معنی برای این کلمه چه فایده‌ای دارد؟ برای پی بردن معنای مولى باید شرایط را ببینیم که سپاه یمن با حضرت علی درگیری پیدا می‌کند و پیامبر ﷺ برای رفع کدورت می‌فرماید هر که را من یار و دوست اویم علی را نیز باید دوست و یاور خود بدانند. در ادامه نیز می‌فرمایند خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن باش با دشمن او. پس صحبت از دوستی و دشمنی است نه ریاست و حکومت! دستی هم که داده شده (بایعوا) مصافحه و دست دوستی و آشتی کنان بوده و نه بیعت خلافت. برای فهم بهتر فارسی زبانان، مثالی می‌زنم: شما اگر بگویید شیر یعنی چه؟ شاید بیشتر مردم یا لغویون ایرانی بگویند یعنی شیر خوراکی ولى اگر گفتی شیر بیشه می‌گویند منظور تو شیر درنده است. ولى اگر گفتی: شیر بیشه پیکار، آنگاه همه می‌فهمند منظور تو یک نفر انسان شجاع است. شاید مولى به تنهایی معنایی اولی بالتصرف را داشته باشد (که در این نکته هم حرف و حدیث زیاد است) ولى با توجه به شرایط آن زمان و کلمات بعدی نبی اکرم متوجه می‌شویم که منظور نبی اکرم از مولى معنای دوست و یار و یاور بوده است زیرا بنا به اعتراف تمامی عرب زبانان، پیامبر اکرم، فصیح‌ترین، فرد عرب بوده و در زبان عربی هیچ پادشاه و خلیفه و حاکمی قبل یا بعد از پیامبر اسلام، برای معرفی جانشین خود از کلمه مولى استفاده نکرده است. بلکه کلمات زیادی مانند: اولی الامر -ولى امر- خلیفه -والی- امیر و... در ادبیات عرب برای بیان این منظور به قول شیعه بسیار مهم وجود دارد. (به نظر من، نزدیک‌ترین معنای مولى در فارسی کلمه سرور و آقا می‌شود).

- عجیب است که در قرآن کریم نیز، این کلمه چندین بار به کار رفته که همیشه به معنای یار و یاور و دوست و همنشین بوده و هیچ کجا به معنای خلیفه و جانشین نیامده است!.

- احادیث فراوانی در متون شیعه و بعضا سنی وجود دارد دال بر ولایت خاندان نبی

اکرم. باید دقت کنید که ولایت به فتح واو یعنی دوست داشتن و به کسر واو یعنی خلافت و حکومت و سرپرستی. هیچیک از مسلمین اعم از سنی و شیعه مخالف دوست داشتن و حب خاندان نبی اکرم نیستند و این بدعت و اشتباه بزرگی است که ولایت را با کسر واو و به معنای خلفات بگیریم پس، اگر هم برخی از این احادیث صحت داشته باشند ولایت در آنها به معنای حب است و لا غیر.

توضیحی مختصر، پیرامون کلمه بیعت

بیعت در فرهنگ اعراب بر چند نوع بوده است: بیعت حرب و بیعت زنان و بیعت خرید و فروش و بیعت امان و بیعت خلافت و... در برخی کتب اهل سنت آمده که مردم پس از سخنان نبی اکرم با علی بیعت کردند ولی هیچکدام نگفته‌اند بیعت خلافت. ریشه مشکل به همان نگاه همیشگی شیعه بر می‌گردد که به وقایع به صورت منفک و گزینشی نگاه می‌کند ما اگر کمی به عقب بر گردیم خواهیم دید چند روز قبل، حضرت علی با سپاه یمن و خالد ابن ولید و... بر سر غنایم درگیری لفظی و حتی فیزیکی داشته‌اند. این عده با ایشان قهر می‌کنند و دشمن می‌شوند و در مجمع حج، بازار شایعه داغ می‌شود. به مرور تا غدیر خم این شایعات و دشمنی‌ها به اوج خود می‌رسد و پیامبر ﷺ پس از اقامه نماز ظهر و سخنرانی و تکرار موضوعاتی که در عرفه و چند روز قبل گفته بودند برای پایان دادن به این شایعات و دشمنی‌ها می‌فرمایند: هرکس مرا دوست دارد باید علی را هم دوست داشته باشد خدایا دوست داشته باش هر که او را دوست دارد و دشمن باش هر که او را دشمن دارد. و پس از آن، مردمی که با علی قهر کرده بودند یا دلخوری بین آنها با علی بوده با او مصافحه می‌کنند و دست می‌دهند (بیعت) و آشتی می‌کنند.

توضیحی مختصر پیرامون آیات ابلاغ

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [المائدة: ۶۷]. ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ

دِينَكُمْ﴾ [المائدة: ۳].

۱- مانند سایر آیات مورد استناد شیعه، این نیمه آیات (زیرا اینها قسمتی از یک آیه هستند) را نیز نباید در کل آیه و همچنین با آیات قبل و بعد تفسیر کرد. در صورتیکه آیات قبلی دارد احکام فقهی اسلام و برتری آنها را بر قواعد مسیحی و یهودی بیان می‌کند.

۲- آیات قرآن بنا بر اجماع علمای سنی و شیعه موقوفی هستند یعنی نه تنها در آنها تحریفی صورت نگرفته بلکه حتی مکان و جای هر آیه را پیامبر اکرم تعیین نموده‌اند. (البته برای به خاطر سپردن ولی کتابت و جمع آوری کلی و همه جانبه در زمان خلفاء انجام گرفته است) پس چرا ایشان ابتدا آیه اکمال را در اول سوره مائده قرار داده و آنگاه در اواسط سوره آن هم در میانه یک آیه ابلاغ را تعیین کرده‌اند؟

۳- آن دسته از روایات متواتری که شان نزول آیه ابلاغ را در غدیر خم می‌داند به دو نفر (ابوسعید خدری و ابن عباس) ختم می‌شود پس خبر، واحد است و حجیت ندارد.

۴- چرا ابوسعید خدری پس از شورش علیه حضرت عثمان، تا مدتی با حضرت علی بیعت نمی‌کند؟ (تاریخ طبری)

۵- در میان اکثر سلسله روات این حدیث، نام ابوهارون عبدی (عمار ابن جوین، با مذهب تشیع) وجود دارد. که علمای علم رجال سنی و برخی از علمای علم رجال شیعه او را تضعیف کرده‌اند. (ذهبی در المیزان و امام احمد و سلیمان او را ضعیف و دروغگو و شیعه متروک دانسته‌اند) به هر حال وجود نام او بین سلسله روات این احادیث اندکی جای تامل دارد. جالب است بدانیم برخی دیگر از احادیث مورد دستاویز شیعه نیز از طریق همین شخص، نقل شده است.

۶- احادیث دیگری وجود دارد که به حضرت علی و حضرت عمر ابن خطاب و معاویه می‌رسد که گفته‌اند آیه اکمال در عرفه و چند روز قبل از واقعه غدیر نازل شده است. (البته شیعه برای فرار از این تناقض می‌گوید این آیه دو بار نازل شده! یک بار در عرفه و یکبار در غدیر خم! قضاوت با شعور خوانندگان).

۷- با اینهمه تهدید اگر آیه مربوط به غدیر است چرا پیامبر ﷺ در ابلاغ ما انزل من ربک (نعوذ بالله) دچار ترس و سستی و تقیه شده و موضوع به این مهمی را هم تاخیر انداخته و هم با کلمه‌ای (مولی) بیان کرده‌اند که دارای ۲۷ معنی متفاوت است که هیچکدام معنی خلیفه و امیر و جانشین را نمی‌دهد؟

۸- حدیث واحدی از ابن عباس وجود دارد که می‌گوید این آیه هنگام اعلام خداوند به دعوت علنی اسلام (پس از سه سال دعوت مخفی) نازل شده هر چند این روایت واحد است ولی کاملاً با مفاد آیه همخوانی دارد زیرا:

خدا در این آیه می‌فرماید: ما تو را از شر مردم حفظ می‌کنیم در صورتیکه در غدیر خم پیامبر اکرم دهها هزار نفر طرفدار از جان گذشته داشته چرا باید از کسی بترسند. ولی در ابتدای دعوت در مکه آشکار کردن دعوت و رد خدایان و باطل دانستن عقاید آباء و اجدادی آنها واقعاً جای ترس هم داشته. تمامی آزارها و شکنجه‌ها نیز با این دعوت علنی شروع می‌شود.

در انتهای آیه خدا می‌فرماید: همانا خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند. نه تنها در غدیر خم بلکه در آن لحظه در هیچ کجای عربستان کافری وجود نداشته است. در صورتیکه در ابتدای دعوت همه اعراب کافر بوده‌اند. اگر هم می‌گوئید عدم پذیرش ولایت علی کفر است این مصادره به مطلوب است زیرا هنوز شما نتوانسته‌اید اصل قضیه را ثابت کنید تا بخواهید از آن نتیجه‌گیری کنید.

خدا می‌گوید: ای پیامبر برسان آنچه بر تو نازل شده. یعنی تمام آنچه در این سه سال به تو گفتیم را به مردم، ابلاغ کن. شما باید به ما بگویید آنچه مورد نظر شماست در کجای قرآن وجود دارد که پیامبر باید آن را ابلاغ کند ﴿بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ «برسان آنچه از خدا بر تو نازل شده است».

البته روایات متواتر دیگری وجود دارد که می‌گوید این آیه در جریان یکی از جنگ‌ها نازل شده ولی چندان با شرایط موضوع وفق نمی‌کند. هرچند اکثر برادران اهل سنت این

روایات را در خصوص‌شان نزول این آیه قبول دارند ولی از نقطه نظر تاریخی این آیه به نظر من با آن خبر واحد ابن عباس بیشتر جور در می‌آید. والله اعلم. نکته بسیار مهمی که من دوست دارم بدانم روحانیون چه توجیهی برای آن می‌تراشند این است که اگر این آیه در غدیر خم و در جمع ۷۰ یا ۱۲۰ هزار نفر از مسلمانان نازل شده است چرا در انتهای آیه آمده: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۶۷] «خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند؟». مگر در آن لحظه و در آن جمع و حتی در کل عربستان، دیگر کافری وجود داشته است؟

سخنی مختصر پیرامون آیه انذار و آیه ولایت

آیه انذار

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴].

در سال سوم بعثت خداوند به پیامبر دستور علنی کردن رسالت را می‌دهد با این خطاب: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴]. و خویشاوندان نزدیک را انذار کن. شیعه طبق یک خبر واحد معتقد است پیامبر ﷺ در این روز خلیفه و جانشین خود را (یعنی حضرت علی ۱۳ ساله) را نیز معرفی نمود ولی: خدا به پیامبر فرموده: ابلاغ رسالت کن و نه اعلام خلافت. نام حادثه نیز یوم الانذار است و نه یوم تعیین خلیفه!.

چگونه در همین اولین روز، هنوز پدری ثابت نشده پیامبر ناگهان بخواهند حکومت بر اعراب را در خاندان بنی‌هاشم موروثی کنند و همه هم قبول کنند؟

در تاریخ طبری در کنار همین خبر، خبر دیگری نیز از حضرت علی وجود دارد که فرموده‌اند پیامبر در این روز مرا به عنوان وصی (کسی که ارث می‌برد و وصایت می‌شود) معرفی کرد و اشاره‌ای به خلافت بر کل قبایل عرب نمی‌کنند. به احتمال فراوان اگر هم کلمه خلیفه در سخن پیامبر ﷺ بوده منظور خلیفه فی اهلی (یعنی جانشین در خاندانم بوده

است مانند جنگ تبوک و سرپرستی خاندان پیامبر توسط حضرت علی در مدینه). چرا در ليله المبيت که ۴۰ نفر از کفار، شمشیر کشیده به خانه پیامبر ﷺ می‌ریزند و جانشین جوان ایشان (یعنی حضرت علی) را می‌بینند ایشان را به قتل نمی‌رسانند؟ اگر می‌دانسته‌اند علی در سال سوم بعثت، جانشین پیامبر است؟

بزرگ‌ترین شائبه و اتهامی که از سوی سران کفر، مانند ابولهب و ابوجهل بر نبی اکرم وارد می‌شد (پس از علنی کردن ابلاغ) این بوده که او می‌خواهد ریاست مکه و قریش را به دست بگیرد آیا امکان دارد پیامبر ﷺ با چنین سخنی مهر تایید بر تفکرات آنها زده باشند؟

آیه ولایت

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵]. سرپرست و رهبر شما تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و زکوت می‌دهند در حالیکه راکعند. شیعه معتقد است حضرت علی در حال رکوع در نماز انگشتی که ارزش آن خراج یکسال یمن بوده است را به گدایی می‌دهد و این آیه نازل می‌شود که یعنی علی خلیفه است ولی:

حتی در صورت قبول این شان نزول، خلافت بلافصل علی از آیه استنباط نمی‌شود. زیرا در آیات قبلی آمده که با یهود و نصاری و منافقین دوستی نکنید و در اینجا فرموده دوست و یاور شما فقط خداوند و رسولش و مومنان هستند. حتی در آیات بعدی نیز سخن از همین موضوع است.

گداپرووری در سیره بزرگان نبوده آن هم اعطای این مبلغ کلان! براحتی می‌شده انگشتی به این قیمت را فروخت و بین فقرا تقسیم کرد.

چگونه در یک زمان واحد دو نفر ولی (پیامبر و علی) بر امت اسلامی تعیین شده است.

تاخیر در پرداخت زکوه واجب گناه است و بعید است حضرت علی در اینکار تاخیر کرده باشند اگر هم زکوه مستحب بوده که نیازی نبوده ارکان نماز را به خاطر آن به هم ریخت.

شما می‌گویید در حال نماز تیر از پای حضرت علی بیرون کشیدند و ایشان متوجه نشدند چگونه در حال نماز، متوجه درخواست گدا شدند؟
آیا در آن واحد امکان دارد دو ولی و حاکم بر مسلمین حکومت کنند؟ (نبی اکرم و حضرت علی؟)

کلمه الذین یعنی کسانی که و جمع است. چگونه فقط در خصوص حضرت علی نازل شده (شما عنکم در آیه تطهیر را مذکر می‌دانید یعنی منظور زنان پیامبر نیستند ولی در اینجا می‌گویید الذین استثناء است و برای تکریم فرد. خوب عنکم هم در آنجا استثناء است!)

در بسیار از آیات قرآن کریم، صلوه همراه زکوه و حتی کلمه راکعون و رکوع آمده است که منظور خشوع و خضوع بوده نه این که کسی باید در حال رکوع زکوه بدهد! به همین دلیل حتی یک روایت هم در تاریخ وجود ندارد که نبی اکرم ﷺ در حال رکوع زکوه داده باشند براستی چرا ایشان به این آیه عمل نکرده و در حال نماز زکوه نداده‌اند!!!

از امام محمد باقر علیه السلام سؤال می‌کنند آیا منظور خداوند در این آیه از ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ حضرت علی بوده؟ ایشان می‌فرمایند حضرت علی نیز داخل در شمول مومنین است. چرا حضرت علی در خطبه‌ها یا نامه‌هایی که بین ایشان و مخالفین رد و بدل می‌شود به این آیه مهم که در تایید خلافت ایشان بوده است اشاره‌ای نمی‌کنند. (و همچنین یاران ایشان در جنگ‌ها و مخاصمات به این آیه اشاره‌ای نمی‌کنند).

این روایت یا شان نزول از دو طریق نقل شده پس خبر واحد است.
در بین سلسله روات این روایت این نام‌ها وجود دارد: ایوب ابن سويد و عتبه ابن ابی

حکیم و غالب بن عبیدا الله: ایوب را امام احمد و ابن معین و غیره ضعیف می‌دانند و نجاری در تفسیرش گفته: «یتکلمون فیه» و عتبه را ابن معین و احمد سست دانسته‌اند (ولی ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده) غالب ابن عبیداله نیز منکر الحدیث متروک بوده است.

از سوی دیگر، روایات متواتر و صحیح‌السندی وجود دارد که شان نزول این آیه را در خصوص عبادۀ ابن صامت می‌داند (که داستان داوری او و شهادتش و اینکه پیامبر به دست خودشان، قبر او را حفر کردند و... در نزد شیعه بسیار معروف است).

در انتها امیدوارم برادران هموطن من از مباحث این قسمت خشمگین نشوند زیرا همان علی که پیشوای من و تمام برادران اهل سنت است (در کنار بقیۀ اصحاب بزرگوار نبی اکرم) فرموده است: حق را بگو هر چند تلخ باشد. پس من با استمداد از الطاف بی‌نهایت الهی این قسمت را با این حدیث به پایان می‌رسانم:

سخن حق را بپذیر حتی اگر از دشمنت باشد و باطل را رها کن حتی اگر از دوست باشد.

گرچه من هیچگونه تلخی در این مباحث نمی‌بینم و اگر هم چیزی تلخ باشد به مذاق انسانهای دگم و متعصب و کج فهم است و کسانی که تنها راه باز ماندن دکانشان، طرح همین مسائل تفرقه برانگیز بوده و هست^۱. برآستی مگر نبی اکرم - نعوذ بالله - پادشاه بودند

۱- من مطمئنم حتی اگر در آینده دوربینی ساخته شود که بتواند از گذشته فیلمبرداری کند و مطالب مبحث ما را ثابت کند (گرچه در این تحقیق، حتی مطمئن‌تر از دوربین فیلمبرداری برای شما موضوعات مورد اختلاف را ثابت کردیم) بازهم عده‌ای که انباشته از جهلند و کینه‌ها و تعصبات و آموزه‌های ارثی، آری این افراد باز هم نمی‌توانند زیر بار حرف حق بروند. در حالیکه روزی یکی از دوستانم حسب اتفاق از من پرسید: آیا موضوع غدیر خلافت بوده؟ من گفتم نه او پرسید چرا؟ و من فقط در جواب او گفتم: برای اینکه مولی معانی مختلفی دارد ولی هیچ کدام از این معانی معنی خلیفه، امام، امیر و جانشین نمی‌دهد. آنگاه در کمال تعجب دیدم آن شخص که شیعه هم بود، قبول کرد و گفت: راست می‌گویی. ولی اکنون شما تمام این تحقیق را بده به دست یکی از ابوجهل‌های زمانه. محال است جز خشم و کینه چیزی عایدت شود.

که باید برای خود، جانشین تعیین کنند؟

در اینجا الزم می‌دانم پیرامون کلمه‌ای که شیعه زیاد آنرا به کار می‌برد توضیحی بسیار مختصر دهم: به نظر من اعتقاد به ولایت دارای سه بعد است که مرحله اول آن بسیار خوب و پسندیده و مرحله دوم آن ظلم و مرحله سوم آن شرک و موجب خلود جاویدان در آتش جهنم می‌شود:

۱- اعتقاد به ولاء (با فتح واو) و موه و مولی بودن نزدیکان پیامبر به خصوص فرزندان حضرت علی و دوست داشتن آنها و طبق مرام و روش آنها عمل کردن. این بسیار امر خوب و پسندیده‌ای است و در این زمینه نیز هیچ اختلافی بین شیعه و سنی وجود ندارد. (البته به عنوان مثال شما باید احادیث منتسب به امامان را با سلسله روایت صحیح و منطبق با قرآن برای اهل سنت ثابت کنید).

۲- اعتقاد به ولایت با کسر واو و اعتقاد به وجود نص و فرمان الهی از سوی خدا در خلافت بلافصل حضرت علی. این چون دروغ است و آن هم دروغی که به ذات اقدس الهی بسته‌اند و منشاء لعن و نفرین به اصحاب، پس ظلم است ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾.

۳- اعتقاد به ولایت تکوینی و اینکه ائمه صفات الهی دارند (مانند خدا همه جا حاضر و ناظرند و صدای همه را می‌شنوند در حیات و ممات و هیچگونه امکانو احتمال خطایی در مورد آنها متصور نیست و) داستانهای آنچنانی و... اینها همگی شرک محض و از نوع شرک جلی و آشکار بوده و معتقد آن مستقیماً وارد دوزخ می‌شود بی هیچ شکی.

حدیث منزلت

خلاصه حدیث انت به منزله هارون که پیامبر ﷺ در جریان جنگ تبوک به حضرت

علی فرمودند. از تاریخ طبری:

منافقان در هر سه جنگ مهم: احد و بدر و تبوک، پیامبر ﷺ را ترک می‌کنند حضرت عمر و حضرت ابوبکر در هر سه این جنگ‌ها حضور داشته‌اند. (توبه ۸۲ و ۸۳) سال نهم هجرت جنگ تبوک: ابن اسحاق (شیعی) گوید پیامبر، علی ابن ابی طالب را به سرپرستی خانواده خود در مدینه به جای گذاشت و گفت با آنها بماند و سباع ابن عرفطه غفاری را در مدینه جانشین خویش کرد (وقتی موضوعی را ابن اسحاق و طبری متفقاً بگویند نمی‌شود آنرا انکار کرد) و منافقان شایعه انداختند که علی ابن ابی طالب را به جای گذاشت از آنرو که همراهی وی را خوش نداشت و چون منافقان این سخن بگفتند علی سلاح برگرفت و بیرون شد و در جرف به پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا منافقان پنداشته‌اند که مرا به جای گذاشتی (شایعه پردازی علیه حضرت علی را مقایسه کنید با شایعه سازی در آخرین حج که منجر به توقف در غدیر و بیان جمله من کنت مولاه شد) از این رو که همراهی مرا خوش نداشتی گفت: دروغ گفته‌اند ترا برای کارهای اینجا واگذاشتم برگرد و مراقب خانه خویش و خانه من باش مگر خوش نداری که برای من چنان باشی که هارون برای موسی بود جز اینکه از پی من پیامبری نیست. علی سوی مدینه بازگشت. ص ۱۲۳۶ تاریخ طبری.

نبی اکرم فرموده‌اند: «اختلاف امتی رحمة» «اختلاف امت من مایه رحمت است». ما در هیچ کجای تاریخ سراغ نداریم که حتی بین نزدیکترین و صمیمی‌ترین دوست‌ها و دوستی‌ها هیچ‌گونه اختلافی پیش نیامده و همیشه همه با هم اتفاق نظر داشته باشند (البته در مدینه فاضله و در اوهام و خیالات ایده آلیستی شیعه باید اینچنین باشد) حتی در یک خانواده نیز بعضاً اختلاف شدید بین اعضای آن پیش می‌آید در مجالس قانونگذاری و... نیز شاهد چنین مواردی بوده‌ایم. هر چند در جریان سقیفه حضرت علی به ابن عباس می‌گوید: «إني أكره عن اختلاف» «من از اختلاف کراهت دارم». پس چرا باید این اختلاف سلیقه را دشمنی ایشان با خلفاء و وسیله‌ای برای کوبیدن و تکفیر صحابه و به کرسی

نشانندن عقائد فرقه‌ای و اغراض سیاسی خود کنیم. آری هر جا اختلافی نباشد سکون و سکوت فرا می‌رسد و همه چیز می‌گردد و از بین می‌رود. البته انتقاد سازنده و با نیت پاک.

ربنا أصلح لنا إن أخطأنا أو نسینا

بخش سوم:

درباره حضرت عمر و حضرت ابوبکر

- ۱- غصب خلافت.
- ۲- علت اصلی شهادت حضرت فاطمه (س) و محسن، و..
- ۳- غصب فدک.
- ۴- بنیانگذاری ظلم به اهل بیت که منجر به شهادت امام حسین (علیه السلام) شد.
- ۵- تحریف دین و مسیر جامعه اسلامی.
- ۶- سوزاندن احادیث.
- ۷- ریشه یابی انحراف.
- ۸- سوزاندن احادیث.
- ۹- اتهامات متفرقه دیگر.
- ۱۰- افسانه قلم و دوات.
- ۱۱- منافقان مدینه.
- ۱۲- ماجرای ابلاغ سوره براءت.
- ۱۳- آیات قرآن.
- ۱۴- نیات و عملکردها.
- ۱۵- سب و لعن.
- ۱۶- حضرت فاطمه.
- ۱۷- خطبه حضرت فاطمه در مسجد مدینه.
- ۱۸- خفقان، دیکتاتوری و اختناق.
- ۱۹- مختصری از کتاب: ابوبکر، ابرمردی از تبار ابراهیم بت شکن.
- ۲۰- خصوصیات فردی حضرت ابوبکر (رضی الله عنه).
- ۲۱- مختصری از زندگی حضرت عمر ابن خطاب از ابن ابی الحدید.
- ۲۲- بعضی از سخنان عمر.
- ۲۳- احادیثی که در فضیلت عمر وارد شده است.

درباره حضرت عمر و حضرت ابوبکر

تا مردم ایران از سیاستمدار و مدیر و کارمند و کارگر و استاد دانشگاه و روحانی و... یاد نگیرند که در برابر حرف حق، تسلیم شوند، این کشور روز به روز مراحل بدبختی را یکی پس از دیگری طی می‌کند.

مشت مداحان دروغگو باز می‌شود، دکان شیادان حيله گر، بسته.

پایان تحلیل‌های کودکانه از افسانه‌های تاریخی.

اگر مطالب این کتاب را نخوانید و ندانید در جهل مرکب، ابدالدهر بمانید.

قبل از تولد، چشمانمان بسته است. پس از مرگ هم. لااقل سعی کنیم در این میانه چشمانمان باز باشد.

تعصب، چشم عقل را کور و افسار احساس را باز می‌کند و اینگونه راهی جز سقوط در دره‌های جهنمی جهالت، پیش پای انسان، باقی نمی‌ماند.

حضرت عمر و ابوبکر^۱: شبه لهم یا قلب لك الأمور؟

- ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ [النساء: ۱۵۷].

و گفتار آنها که عیسی فرزند مریم فرستاده خدا را کشتیم در حالیکه نه او را کشتند و نه به دار آویختند لکن امر بر آنها مشتبه شد و کسانی که در مورد قتل او اختلاف کردند از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می‌کنند و قطعاً او را نکشتند.

۱- در کتب شیعه از این دو نفر به تعبیر: فلان و فلان، آن دو نفر، شیخین، غاصبین خلافت، و در کتب اخیر با عنوان: عناصر نفوذی یاد می‌کنند! (خدا همه ما را ببخشد).

- ﴿لَقَدْ ابْتَعَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ﴾ [التوبة: ۴۸].

«آنها پیش از این نیز اقدام به فتنه انگیزی کردند و کارها را برای تو دگرگون ساختند (و به هم ریختند) تا زمانی که حق فرا رسید و فرمان خدا آشکار گشت در حالیکه آنها کراهت داشتند».

شبه لهم: به خطا و اشتباه رفتن در مورد واقعه ای، قضاوت اشتباه و بدون علم از اتفاق یا اتفاقاتی.

قلب لك الأمور: سیاه نمایی (بزرگ نمایی، کوچک نمایی) - قلب واقعیات - افراد خوب را بد و بد را خوب جلوه دادن - درهم آمیختن حق و باطل برای فریفتن دیگران و...

«مردم را از همنشین آنها بشناسید»، [پیامبر اکرم ﷺ].

«انسان در روش و شیوه زندگی، از دوست خود تاثیر می پذیرد پس لازم است که هر یک از شما درباره انتخاب دوست دقت کنید»، [رسول اکرم ﷺ].

«همواره مومن می ترسد از اینکه آینده اش بد شود و عاقبتش شر گردد»، [پیامبر اکرم ﷺ].

پیامبر ﷺ به محض اسلام آوردن حضرت عمر فرمودند: خدایا ایمان را در قلب عمر پایدار کن. در جایی دیگر نیز فرموده اند عمر اولین کسی است که از صراط رد شده وارد بهشت می شود. ولی حضرت عمر می گفته ایکاش به دنیا نیامده بودم و یا اگر یک پایم داخل بهشت باشد هنوز مطمئن از آینده خودم مطمئن نیستم که این سخنان با روایت فوق از حضرت نبی اکرم ﷺ قابل توضیح و فهم خواهد بود یعنی مومن کسی است که همواره بین بیم و امید باشد.

«همنشین بد، اخلاق تو را فاسد می کند»، [حضرت علی علیه السلام].

الناس أعداء ما جهلوا: «مردم دشمن آن چیزی هستند که نسبت به آن آگاهی ندارند».

[حضرت علی (علیه السلام)].

هر گاه حکومتی عدالت را اجرا نکند از چشم مردم می افتد(؟)
انسان بر روش و اخلاق دوست خود پرورش می یابد و شناخته می شود پس متوجه
باشید با چه کسی دوست و همنشین می باشید. (پیامبر اکرم) [امالی طوسی: ج ۲ ص ۱۳۲ و
بحار: ج ۷۱].

در قرن ۲۰ یک اصل قاطع در بین متفکران جهان شایع شد و به اثبات رسید که: مردان
بزرگ را نه به آنچه در نیت آنهاست و نه به کاری که شروع می کنند بلکه در آنچه به
سرانجام می رسانند، می شناسند. شیعه مرتب به حضرت عمر و حضرت ابوبکر و شیوه
انتخاب شدن آنها گیر می دهد ولی اگر بدون تعصب به شیوه حکومت آنها نگاه کنی و
آنچه هنگام مرگ به جا گذاشتند، و همنشینی همیشگی آنها با پیامبر ﷺ و علی و اصحاب
بزرگوار بی شک به آنها نمره ۲۰ می دهی.

در عرف نویسندگان و مداحان شیعه نکاتی پیرامون این دو نفر به قرار زیر وجود
دارد:

مطالبی از لابه لای کتب تاریخی (سنی و یا شیعه) به صورت گزینشی و بر ضد این
دو نفر انتخاب شده و مواردی که به نفع آنها بوده یا نادیده گرفته شده و یا به هر طریق
ممکن، زیر سؤال رفته و تخطئه شده است.

چنانچه در سلسله روایات یک حدیث یا واقعه به نام الف برخورد کنند که فردی کذاب
یا منفی بوده و آن موضوع به نفع حضرت عمر و حضرت ابوبکر باشد، جریان را مورد
خداشه قرار می دهند ولی اگر به حدیث یا واقعه ای برخورد کنند که به ضرر حضرت عمر
و حضرت ابوبکر باشد و نام همان الف یا فرد کذاب دیگری در سلسله روایات وجود
داشته باشد آن موضوع را بر ضد خلفاء قبول کرده و استدلالشان این است که این واقعه
و یا حدیث، در کتب اهل سنت وجود دارد پس صحیح است. به طور کلی چارچوب
یکسانی برای تجزیه و تحلیل حدیث وجود ندارد. و انتخاب مستندات، بر پایه جدل

است و نه عقل محض.

مستنداتی که از منابع متأخری مانند بحار الانوار و سلیم ابن قیس گرفته شده است چنانچه در قسمت منابع به آن اشاره کردیم نمی‌تواند مدارک مطمئنی برای ارزیابی حوادث باشد ولی متأسفانه بیشتر استنادات شیعه، از این دو منبع گرفته می‌شود. تحلیل‌های عوام پسند خود را بر وقایع بار می‌کنند. مانند این تحلیل مشهور که اگر عمر به گوش زهرا سیلی نمی‌زد امام حسین در کربلا شهید نمی‌شد^۱ (البته به زودی ثابت می‌کنیم که اینگونه افسانه‌ها با شاخ و برگهای مربوطه، قطعاً و به طور صددرصد، دروغ محض است و تحلیل‌های این چنینی بچه گانه‌تر از آن افسانه‌ها!!!).

اشتباه بزرگ دیگر عموم مردم و نویسندگان ما در بررسی و موضع گیری در برابر این دو نفر آن است که آنها را (خواسته یا ناخواسته) در کنار حضرت علی علیه السلام یا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌بینند و تجزیه و تحلیل می‌کنند در حالیکه شیعه پیامبر صلی الله علیه و آله یا حضرت علی علیه السلام را معصوم می‌داند ولی حتی برادران اهل سنت، حضرت عمر و حضرت ابوبکر را معصوم و عاری از خطا و اشتباه نمی‌دانند. یا اینکه به این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله استناد می‌کنند که علی با حق است و حق با علی است. ولی ما می‌دانیم خود حضرت علی علیه السلام در جایی فرموده اند: افراد، ملاک و معیار شناخت حق نیستند بلکه حق و باطل را معیاری است که باید افراد طبق آن شناخته شوند. ولی ما بر خلاف سخن حضرت علی علیه السلام و فقط به صرف نام افراد، حق و باطل را می‌شناسیم. و حتی محققین ما اسناد و مدارک تاریخی و آیات قرآن و... را با این مبنا (یعنی نام افراد) و با این پیش ذهن، بررسی و تجزیه و تحلیل می‌کنند.^۲

-۱-

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگری

۲- در یک سریال جنایی، مامور به رییس گفت: «پرونده تحقیقات در مسیر خودش است» رییس پاسخ داد: نه بلکه پرونده و مسیر تحقیقات به سمتی می‌رود که تو می‌خواهی! تحقیقات محققین گرانقدر و فاضل شیعه نیز بر همین منوال است یعنی مسیر تحقیق به سمتی می‌رود که آنها می‌خواهند برود و نه به سمتی که باید

اکثر قریب به اتفاق عوام و علماء و محققین شیعه بنا به ۶ دلیل اصلی، با حضرت عمر و حضرت ابوبکر دشمن بوده و آنها را تکفیر کرده و جهنمی می‌دانند. این دلایل عبارتند از:

- ۱- غصب خلافت.
- ۲- علت اصلی شهادت حضرت فاطمه (س) و محسن، جنین او.
- ۳- غصب فدک.
- ۴- بنیانگذاری ظلم به اهل بیت که منجر به شهادت امام حسین علیه السلام شد.
- ۵- تحریف دین و مسیر جامعه اسلامی.
- ۶- سوزاندن احادیث.
- ۷- اتهامات متفرقه دیگر

اکنون این موارد را با مراجعه به متون معتبر تاریخی و حوادث و سخنانی که مورد تایید علمای شیعه است و همچنین با دید عقل محض و آیات قرآن و نهج البلاغه و به دور از تعصبات مذهبی، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم. با عنایت به این نکته که: عمل و سخن، پرده از نیات درونی بر می‌دارد و چهره واقعی افراد را نشان می‌دهد. در اینجا ذکر این نکته خالی از لطف نیست که یک نفر محقق باید مانند یک قاضی یا بازپرس، بی‌طرف باشد و اگر شخصی را به عنوان متهم (و نه مجرم) دستگیر کرد و یا به او ظنن شد باید تمامی شواهد و مدارکی که به نفع یا به ضرر اوست را با بی‌طرفی کامل جمع‌آوری کند و تحویل محضر دادگاه دهد. ولی متأسفانه محقق شیعه از آنجا که پیش از شروع تحقیق، این دو نفر را محکوم کرده است فقط مدارکی را جمع‌آوری می‌کند که به ضرر این دو نفر است آن هم بدون بررسی صحت و سقم راویان و اسناد و متن این مدارک و یا اعتبار نویسندگان و کتابی که این مدارک در آنها بوده و از سوی دیگر سعی می‌کند تمام مدارکی که به نفع این دو نفر است را به هر طریق ممکن زیر سؤال

ببرد. ما در این روش، شیوه علمی و بی طرفانه را انتخاب کرده ایم. و هر چند نویسنده این سطور، شیعه است ولی خود را حین نوشتن این مطالب، کاملاً از پوسته مذهبی خارج می کند.

۱- غصب خلافت

(اتهام مشترک بین حضرت عمر و حضرت ابوبکر)

با توجه به سئوالات بیشماری که در بخش غدیر و سقیفه، و تقابل آن دو بیان کردیم و اینجانب، موفق به یافتن پاسخی مناسب و منطقی برای آنها نشدم می توان با اطمینان کامل، این موضوع را منتفی دانست. زیرا با وجود چنین سئوالات و قرائن فراوان و بدون جواب، نه تنها انسان در این موضوع شک نمی کند بلکه به یقین می رسد که هدف و منظور سخنان پیامبر ﷺ در غدیر، انتصاب حضرت علی (علیه السلام) به عنوان جانشینی خودشان نبوده است. البته هضم این موضوع برای اینجانب (که شیعه هستم) بسیار سخت و سنگین است ولی از گفتن حقیقت، چاره ای نیست. اگر ما انتظار داریم برادران اهل سنت، شیوه و روش امامان ما (علی الخصوص حضرت علی) و اصول تئوری و ایدئولوژیکی مکتب تشیع را قبول کنند، یا لاقلاً اتحاد واقعی حاصل شود، راهی جز پذیرفتن واقعیت و کنار گذاشتن دروغ و بهتان نیست. ضمن اینکه باید به این نکته توجه کنیم که نبودن نص بر انتخاب حضرت علی (علیه السلام) ذره ای از کمالات والای ایشان کم نمی کند و ماهیت و هدف تشیع اصیل و واقعی و جوهره اصلی این مذهب ظلم ستیز و پویا بر مبنای وجود نص بر انتخاب حضرت علی (علیه السلام) نمی باشد. نکته قابل ذکر دیگر این که ما ساحت مقدس آفریدگار جهان را بالاتر از تمامی مخلوقات و حتی بالاتر از پیامبران و امامان و... می دانیم پس نباید برای کوبیدن حریف یا خوشایند اطرافیان و یا هر دلیل دیگر، دروغی بر خداوند وارد کنیم که گناه آن بسی بزرگتر و نابخشودنی تر است. ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ [الأنعام: ۲۱]. «کیست ظالم تر از آنکه بر خدا دروغ می بندد؟».

اینکه چرا حضرت عمر و حضرت ابوبکر با وجود شخص لایق‌تر از خود منصب خلافت را رها نکردند. مرا به یاد سخن دختر بچه‌ای می‌اندازد که می‌پرسید: چرا این فلسطینی‌ها بلد نیستند چکار کنند همه با هم اسلحه به دست بگیرند انصار حزب‌الله هم از لبنان حمله کند آنها از داخل و حزب‌الله هم از خارج و اسرائیل را بگیرند. ایران هم که به آنها کمک می‌کند! برای ما پس از ۱۴۰۰ سال، صدور حکم، بسیار راحت است ولی باید دید آیا در آن شرایط و در آن مکان و زمان و در بحران سقیفه، وضعیت به همین راحتی بوده یعنی اگر حضرت ابوبکر از خلافت کناره می‌گرفت حضرت علی (علیه السلام) خلیفه می‌شد؟ بسیار بعید است سران مقتدر دو قبیله اوس و خزرج و حتی افراد مکاری که در تیره بنی‌امیه بودند چنین اجازه‌ای به یک نفر جوان ۳۳ ساله که تمامی بزرگان و دلاوران آنها را کشته بود می‌دادند.^۱ و تنها: مسن بودن و سالخورده بودن و همراهی همیشگی ابوبکر با پیامبر (ﷺ) و رابطه خویشاوندی او با پیامبر (ﷺ) و روحیه مصلحت‌نگر و نرم او و سخنی که او از زبان پیامبر گفت «الأئمة من قریش» و از همه مهم‌تر اینکه قبیله او در تعارضات سیاسی و منازعات قبیله‌ای هیچ جایگاهی در تاریخ عرب به خصوص قریش نداشته^۲، و باز مهم‌تر از همه اینکه او در سقیفه حضور داشت توانست اکثریت را مجاب به پذیرفتن خلافت او کند (آن هم به سختی و دشواری و مخالفت‌های فراوان).

می‌دانیم که از نظر شیعه، عدالت یکی از شروط امام جماعت است و می‌دانیم که حضرت علی (علیه السلام) پشت سر خلفاء نماز می‌خوانده‌اند. اگر غصب خلافت، مانع عدالت باشد این قضیه چگونه توجیه پذیر است؟ مگر اینکه به همان حيله قدیمی توریه و تقیه و

۱- مگر اینکه مانند ابوسفیان نقشه‌هایی در سر داشته باشند.

۲- در قبیله قریش (که ابوبکر از تیره بنی تمیم بود) تعارض اصلی بر سر قدرت همیشه بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه در جریان بوده و شاید برای همین بر سر ابوبکر مصالحه بعمل آمد. درست مانند نقطه مقابل که بین انصار تعارض بر سر قدرت بین قوم خزرج و اوس بوده است. تاریخ فقط ۲۵ سال بعد و هنگام خلافت حضرت علی و در دروها و نبردهای خونین بین ایشان و معاویه، این نکته را به روشنی ثابت می‌کند. تاریخ قبل از ورود پیامبر نیز جنگ‌ها و کشمکش‌های فراوان بین اوس و خزرج را ثبت کرده است.

مصلحت و مماشات و... متوسل شویم.

حضرت علی علیه السلام در تمامی مواردی که از ایشان درباره خلافت حضرت عمر و حضرت ابوبکر سؤال شده مستقیم یا غیر مستقیم به سؤال کننده گفته‌اند این موضوع ربطی به تو ندارد و این امر را موضوعی بین خود و خلفاء تلقی کرده‌اند که ایشان آنرا بخشیده‌اند و در مواردی نیز به عدم حضور و غیبت خود در جمع سقیفه اشاره کرده‌اند یعنی ایشان به نحوه انتخابات معترض بوده‌اند و نه به اصل انتخابات. در انتها در پاسخ ایرادهای بچه گانه شیعه و چشم بستن آنها بر موارد مثبت خلفاء، باید گفت:

املاء ننوشته غلط ندارد.

۲- علت اصلی شهادت حضرت فاطمه (س) و محسن جنین آن حضرت (اتهام حضرت عمر)

- بسیاری از آهایی که می‌شنویم تحریف شده‌اند. (استانیسلاو یرزی لی)
- ﴿تُحَمَّدُ رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹]. «محمد فرستاده خداست و آنانکه همراه اویند با کفار شدید و بین هم مهربانند».
- آنکه توانا تر است آسان تر می‌بخشد. [حضرت علی علیه السلام].
- اگر بگوییم یکی از علل تنفر شدید عوام از حضرت عمر، همین موضوع است شاید سخن گزافی نگفته باشیم گرچه متأسفانه این افسانه یکی از روایاتی است که در متون تاریخی بسیار شک برانگیز و مخدوش است برای اینکه:
- **تناقض در افراد:** گاه در یک متن واحد (مانند کتاب جعلی سلیم) در رابطه با این موضوع چندین نقل قول مختلف وجود دارد از قرار اینکه قنفذ به همراه خالد بن ولید به سمت خانه حضرت علی حرکت کردند و قنفذ با ضربه غلاف شمشیر موجب آزار دختر رسول خدا و شهادت محسن شد / حضرت عمر با ضربه تازیانه اینکارها را انجام داد /

حضرت زهرا گریه کنان از درون خانه به جلوی مهاجمین آمد و آنها برگشتند و...

- **تناقض در محل و موقعیت مکانی:** شاید یکی از جالب‌ترین طنزهای تاریخ همین موضوع باشد. دقت کنید: حضرت عمر همراه عده‌ای به طرف خانه حضرت فاطمه حمله کرد. افسانه از همان اولش با دروغ و غلو شروع می‌شود: خانه! و شنونده بیچاره خانه‌ای مانند خانه خودش با باغچه و حیاط و اتاقهای متعدد و دری با قفلی آهنی و محکم در نظرش مجسم می‌شود! ولی خانه‌ای در کار نبوده! محل زندگی فاطمه اتاقکی بوده (و حتی اتاق هم نه!) در ضلع غربی مسجد مدینه در کنار بقیه اتاق‌های زنان پیامبر. خانه عایشه با یک دیوار فاصله در کنار خانه فاطمه بوده است. از این موضوع می‌گذریم و به دروغ بعدی می‌پردازیم: حضرت عمر همراه عده‌ای به سوی خانه علی حمله کرد و علی را با طناب بست و کشان کشان به سوی مسجد براه افتادند! ولی: اتاق فاطمه داخل مسجد بوده و درب آن مستقیماً داخل صحن مسجد باز می‌شده یعنی صحن حیاطش، همان صحن مسجد بوده. شما می‌گویید ابوبکر پس از بیعت در سقیفه همراه دار و دسته‌اش به مسجد مدینه وارد شد در حالیکه هنوز نزدیکان پیامبر ﷺ سرگرم کفن و دفن آن حضرت بودند پس: ۱- آنها در خانه عایشه بودند نه در خانه فاطمه، زیرا همه متفق القولند که پیامبر اکرم ﷺ در اتاق عایشه رحلت کردند. ۲- آیا عایشه اجازه باز کردن در خانه خودش را نداشته که حضرت عمر بخواهد با زور وارد شود و آنجا را آتش بزند؟ ۳- اینهمه آدم چگونه در این اتاق کوچک جا شده بودند؟ ۴- حضرت عمر از داخل مسجد به سوی کجا براه افتاد و علی را از کجا به کجا کشان کشان آوردند؟! اتاق فاطمه که همانجا داخل مسجد بوده است!!! و درش هم مستقیم به صحن مسجد باز می‌شده؟^۱ (البته به زودی ثابت می‌کنیم که در آن زمان آن اتاقها در هم نداشته است و به جای در، پارچه آویزان می‌کرده‌اند!).

۱- تفصیل مطلب را در کتاب شهید دکتر علی شریعتی: تاریخ و شناخت ادیان ج ۱ ص ۳۳۱ مطالعه کنید.

- تضاد با عقل سلیم و آیات محکم الهی: می‌گویند نام جنینی که سقط شد محسن بوده عرب کی و کجا برای کودکی که هنوز به دنیا نیامده و جنسیت او معلوم نبوده اسم می‌گذاشته است؟ اگر هم می‌گویید طبق علم غیب می‌دانسته‌اند مگر حضرت علی در پاسخ آن شخصی که می‌گویند مگر شما علم غیب داری نمی‌فرمایند که علم غیب یعنی اینکه داخل رحمها چیست نر است یا ماده شقی است یا سعید و... و اینها منحصرأ نزد خداست. (آیات آخر سوره لقمان)

- ممکن است محقق شیعه بگوید حضرت علی یک خانه دیگر هم کنار قبرستان بقیع داشته‌اند که پس از رحلت پیامبر ﷺ به آنجا نقل مکان می‌کنند! (البته از لایه لای متون تاریخی همه چیزی می‌توان بیرون کشید) ولی:

۱- این سخن بسیار ضعیف است و فقط در یک متن تاریخی آمده است. و تمام متون دیگر می‌گویند اتاق فاطمه داخل همان مسجد مدینه بوده است.

۲- اکثر متون شما حمله به خانه فاطمه را در همان روز رحلت پیامبر ﷺ می‌دانند. (تعداد کمی هم یکی دو روز پس از آن).

۳- علی و خاندانش به گفته شما به قدری فقیر بوده‌اند که طبق آیات سوره دهر سه روز متوالی غذای خود را به فقیر و یتیم و اسیر دادند به نحوی که حسن و حسین به حالت مرگ افتاده بودند آنوقت شما معتقدید: خانه دوم!!!

۴- حضرت علی شاید در زمان خلافت حضرت عمر ابن خطاب که غنایم به مدینه سرازیر شده خانه دیگری خریداری نموده باشند.

۵- امام صادق در حدیثی می‌گوید اگر کسی خانه‌ای داشته و نیازی به آن نداشته باشد و آنرا به برادر نیازمندش ندهد خدا هیچ نظری به او ندارد. آنگاه با وجود اصحاب صفه که حتی جا و مکان هم نداشتند: خانه دوم. و اگر هم خانه تحت تصرف کسی بوده آیا حضرت علی همان روز وفات پیامبر اکرم ﷺ، حکم تخلیه خانه را صادر می‌کنند؟

۶- پیامبر اکرم ﷺ از آویختن پرده‌ای رنگین جلوی اتاق فاطمه خشمگین می‌شود و در

- جایی دیگر تقاضای دخترش برای استخدام کنیز را رد می‌کند آنگاه: خانه دوم؟
- پیامبر ﷺ در آخرین وصیت در گوشی به دخترش می‌گوید تو اولین کسی هستی که از خاندان من به من ملحق می‌شوی در صورتیکه اگر محسن، شهید شده باشد محسن، اولین نفری بوده که به پیامبر ملحق شده است. و اگر بگویند جنین، شخص حساب نمی‌شود، می‌پرسیم: چطور شهید حساب می‌شود؟
- اگر مادری حامله باشد و خبر مرگ قریب الوقوع خودش را بشنود حداقل نگران جنین داخل شکم خودش می‌شود ولی ما در تاریخ می‌خوانیم که حضرت فاطمه (س) با شنیدن این خبر، خوشحال شدند و لبخند زدند! نکته دیگر اینکه از سرنوشت کودک خود و اینکه آیا زنده می‌ماند یا نه، چه کسی به او شیر می‌دهد چه کسی او را بزرگ می‌کند و... از پیامبر اکرم، سؤال نمی‌کنند.
- هیچ سخنی از حضرت فاطمه در این رابطه (یعنی سقط محسن) در تاریخ ثبت نشده حتی در خطبه (جعلی فدکیه) که پس از این وقایع، شیعه معتقد است حضرت فاطمه در مسجد مدینه و در حضور ابوبکر ایراد کرده‌اند در صورتیکه بهترین مدرک برای رسوا کردن مخالفین و برانگیختن مردم و آگاه کردن آنها اشاره به همین موضوع بوده است. که بهانه تقیه نیز درکار نیست!
- در متون معتبر تاریخی آمده که پیامبر اکرم ﷺ، اسم محسن را روی او گذاشته و داخل گوش او اذان گفته‌اند یعنی اینکه محسن در زمان حیات پیامبر ﷺ زنده بوده است.
- در برخی متون معتبر تاریخی آمده که محسن در کودکی مبتلا به بیماری شده و در گذشته است.^۱
- حضرت فاطمه در ۳ سال محاصره اقتصادی در شعب ابی طالب حدود ۱ سال سن داشته‌اند شما مجسم کنید آیا چنان فشار شدیدی که در تاریخ آمده نمی‌توانسته در

۱- تاریخ یعقوبی (ضمناً مجدداً متذکر می‌شوم که یعقوبی شیعه است و نه سنی) و تاریخ طبری (این دو کتاب از قدیمی‌ترین و معتبرترین کتب منبع تاریخی است).

ضعف جسمانی ایشان موثر باشد. مشکلات هجرت به مدینه و شرایط دشوار بعدی را نیز به این موارد اضافه کنید.

- آیا امکان دارد یک نفر (آن هم زن و آن هم در آن شرایط بهداشتی و پزشکی) با وجود این ضربه مهلک (که ظرف فقط ۴۰ روز یا سه ماه بعد منجر به رحلت او شده آن هم ضربه‌ای که به قول شما موجب شکسته شدن استخوان سینه و...) قادر باشد شب‌های بعد (هر شب) همراه همسرش به در خانه انصار برود و با آنها درباره خلافت گفتگو کند؟! از صبح تا شب نیز به بیرون از مدینه (به بقیع) برود و گریه کند. به مسجد برود و درباره فدک آن سخنرانی را ایراد کند و...؟ جالب است که برخی مورخین داستانرا این موارد را فراموش کرده و می‌نویسند بر اثر این ضربت، حضرت فاطمه به بستر رفته و تا آخر عمر از بستر بیماری خارج نشدند! اکنون دم خروس را باید دید یا قسم حضرت عباس را؟

- شیعه می‌پرسد: اینکه محل قبر فاطمه مشخص نیست نشانه چیزی است و آن چیز یعنی اعلام دشمنی با حضرت عمر و حضرت ابوبکر! پاسخ: برای هر محقق بی‌طرفی مسلم است که قبر و مقبره در قرون بعدی اهمیت و بر اساس تبلیغات غالیان و اندیشه‌های هندی، ایرانی و مسیحی، اهمیت پیدا می‌کند. و به طور قطع، قبر در نزد مسلمانان صدر اسلام مساله مهمی نبوده است. پیامبر ﷺ در مورد حمزه سیدالشهداء می‌فرمایند اگر نبود که این امر سنت شود جسد تو را در همین بیابان رها می‌کردم و می‌رفتم! حتی روی قبر پیامبر اکرم ﷺ، چیزی نساخته و چیزی وجود نداشته است. و اگر داخل اتاق عایشه نبود چه بسا مکان آن هم برای ما مجهول می‌ماند. البته شاید هم حضرت فاطمه از شدت حجب و حیاء نمی‌خواست هنگام تشییع و دفن، بدن مطهرشان را کسی مشاهده کند. و برای همین در تاریکی این کار صورت گرفته است. (ما می‌دانیم که حضرت فاطمه حتی از آن شخص کور رو می‌گیرد با عنایت به اینکه تابوتهای آن روزگار روباز بوده است) شاید هم حضرت علی یا حضرت فاطمه از بیم منافقین مدینه و

باقیمانده اندک یهودیان مغرض و سایر کسانی که از پیامبر ﷺ کینه‌ای به دل داشته‌اند و امکان داشته بدن حضرت را از قبر خارج کنند اینگونه مخفیانه به خاک سپرده شدند. موردی که این ظن را تایید می‌کند نامشخص بودن محل قبر حضرت علی در جریان شورش و آشوب و بلوای خوارج و بنی امیه است. این احتمال باز هم قوی‌تر می‌شود وقتی در تاریخ می‌خوانیم که شورش اهل رده و احتمال حمله آنها به مدینه در همین روزها (یعنی زمان وفات حضرت فاطمه) رخ داده‌است. و بسیاری از قبایل کینه همسر و پدر حضرت فاطمه را به دل داشته‌اند. شورش رده که در همین زمان اتفاق می‌افتد ظن ما را در این خصوص قوی‌تر می‌کند. (البته اهل سنت قبر فاطمه را همین قبری می‌دانند که در کنار قبور ائمه بقیع وجود دارد. شیعه این قبر را متعلق به فاطمه مادر حضرت علی می‌داند. والله اعلم)

- در تاریخ یعقوبی (شیعه) آمده: برخی از زنان پیامبر ﷺ در بیماری فاطمه نزد او آمدند و گفتند: ای دختر پیامبر ما را از حضور در غسلت بهره مند ساز. گفت: آیا می‌خواهید چنانکه درباره مادرم گفتید درباره من نیز بگویید؟ نیازی به حضور شما ندارم. (فکر می‌کنم انسان هر قدر هم احمق باشد با خواندن همین یک دلیل متوجه درخواست حضرت فاطمه از کفن و دفن مخفیانه در شب شده باشند. هر چند احادیثی نیز داریم که حضرت ابوبکر بر ایشان نماز خواند) (مورد دیگر درخواست حضرت فاطمه از اسماء همسر حضرت ابوبکر است که برای ایشان تابوتی بسازند که بدن ایشان پیدا نباشد که اگر دفن در شب و مخفیانه بوده این درخواست بی‌معناست! ابن عبد البر، معتقد است این اولین بار بوده که برای یک نفر از مسلمانان چنین تابوتی ساخته شده است.

- عبدالرزاق صنعانی از قدمای شیعه از ابن طاووس روایت کرده: پیامبر ﷺ از اینکه بر قبر مسلمین بنایی ساخته شود و یا گچ کاری و یا بر روی آن زراعت شود نهی نموده و فرمودند: بهترین قبور شما قبری است که شناخته نشود. [المصنف: ۵۰۶/۳] و شاید حضرت فاطمه و حضرت علی به این علت و به خاطر رعایت این دستور نبی اکرم

می‌خواسته‌اند قبرشان مخفی باشد (زیرا شاهد برخی جریان‌ات غلو و انحرافی در زمان حیاتشان بوده‌اند).

- برای من بسیار جای تعجب است که تاریخ برای عقاید ضالّه شیعه چه خوب وقایع خودش را مرتب کرده است. از سویی سپاه یمن با حضرت علی قهر می‌کنند و دامنه شایعات بدانجا می‌کشد که پیامبر اکرم ﷺ مجبور می‌شوند در غدیر حضرت علی را مبری کرده و همه را سفارش به دوستی با علی کنند. از دیگر سو ۷۰ روز بعد علی باید به خاطر حضور در مراسم سوگ پیامبر در سقیفه حاضر نشود و همه ابوبکر را انتخاب کنند و حضرت علی به خاطر قرابت نزدیکتر با پیامبر ﷺ، اندکی مخالفت کنند و ناراحت شوند و بعد از ۱۵۰ سال که از این وقایع می‌گذرد شیعه این دو واقعه را به هم پیوند بزنند و بگویند علت مخالفت حضرت علی این بوده که او در غدیر خلیفه شده بود! بعد شورش اهل رده و بیم حمله راهزنان به مدینه رخ دهد و حضرت فاطمه شبانه و مخفیانه به خاک سپرده شوند و باز هم شیعه این اتفاق را ربط دهد به دشمنی میان فاطمه با ابوبکر!.

(البته اهل سنت معتقدند قبر حضرت فاطمه مشخص است و همان قبری است که کنار قبر ائمه بقیع قرار دارد و شیعه می‌گوید قبر فاطمه مادر حضرت علی است!).

- لطفاً بیان بفرمایید قاتلین: ابراهیم (فرزند پیامبر) و همچنین بقیه دختران و پسران پیامبر ﷺ چه کسانی بوده‌اند؟ زیرا تمام فرزندان آن حضرت در سنین پایین و پیش از آن حضرت، رحلت کرده‌اند؟ (حضرت امام صادق فرموده‌اند بالای قبر ابراهیم شاخه نخلی بود که با خشکیدن آن محل قبر نیز گم شد و این نشان می‌دهد قبر در زمانه فعلی و آن فقط برای شیعیان دارای اهمیت شده است)

- چرا حضرت علی در زمان خلافت خودشان که دیگر خلفاء هم زنده نبودند قبر حضرت فاطمه را نشان ندادند (همه قرائن و شواهد بیانگر آن است که قبر برای شیعه موضوع خیلی مهم و اساسی و حیاتی می‌باشد و در دیدگاه پیامبر و علی و... این امور

بسیار بی اهمیت بوده است).^۱

- شیعه، ابن سبأ را که یک جریان ممتد تاریخی در قسمت اعظم ممالک اسلامی آن روزگاران بوده و حتی فرقه‌ای به این نام وجود داشته (سباییه) و توسط بیشتر مورخین (حتی شیعه) ثبت شده است را دروغ و جعلی و افسانه سرایی مورخین می‌داند چگونه جریان حمله به خانه فاطمه که ۱۵ دقیقه بیشتر طول نکشیده را وحی منزل دانسته و حتی می‌دانند در آن لحظات، در مغز حضرت عمر چه افکاری در جریان بوده؟! و حضرت عمر دقیقاً کجا ایستاده بوده و حضرت فاطمه دقیقاً در چه محلی قرار داشته اند؟! و حتی از هر یک از افراد حاضر چه حرکاتی سر زده و چه سخنانی رد و بدل شده. و جزئیات را آنقدر دقیق می‌نویسند و بالای منبر می‌گویند که هیچ فیلمنامه نویس زبردستی توان این را ندارد که به این دقت ما وقع را تشریح کند!

- ما می‌دانیم که ام کلثوم همسر حضرت عمر بوده و دختر حضرت فاطمه و حضرت علی! آیا امکان دارد یک دختر با قاتل مادرش و برادرش حاضر به زندگی باشد؟ آیا امکان دارد حضرت علی علیه السلام اجازه چنین ازدواجی را بدهند.

- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، افراد امت خود را بهترین تمام دوران و قرآن کریم نیز آنها را امت نمونه: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ [البقرة: ۱۴۳]. معرفی می‌نماید آیا این امت در همان روز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، اینقدر بی حمیت شده‌اند که حاضر می‌شوند یک نفر سیلی به گوش دختر پیامبر بزند و جنین او سقط شود و در خانه را آتش بزند^۲ و...

- آیا علت وفات حضرت فاطمه آزار و اذیتهای وارده بر ایشان به خاطر فوت مادر (خدیده) و ستم کفار در مکه نسبت به پیامبر و سه سال زندگی سخت در شعب ابیطالب و رنج سفر هجرت به مدینه و در نهایت رحلت پدر بزرگوارشان نبوده است مسلماً هر

۱- شیطان پس از رانده شدن از درگاه خداوند به خدا می‌گوید: برای اغوای بنی آدم آنچه روی زمین است را برای آنها زینت می‌دهم و تزئین و آبادانی قبور نیز از همین دست است.

۲- البته عمر گفته در را آتش می‌زنم ولی او در زمان پیامبر نیز گردن خیلی‌ها را زده ولی واقعا آیا زد؟

کسی چنان پدر نازنینی داشته باشد (که کس دیگری در تاریخ نداشته و نخواهد داشت) مرگ آن پدر، کمرشکن خواهد بود.

- اگر خواننده فهیم بر من ببخشد من در اینجا تحلیلی می‌کنم که بر خلاف قاعده این کتاب، هیچ سند و مدرک تاریخی برای اثبات آن جز تحلیلات عقلانی ندارم: ما می‌دانیم پیامبر اکرم ﷺ در حجره عایشه از دنیا رفت و در همانجا به خاک سپرده شد. و می‌دانیم حجره عایشه اتاق بسیار کوچکی بوده است و افراد مختلفی مانند زنان پیامبر ﷺ و برخی از بنی‌هاشم در آن حاضر بوده‌اند. مردم مدینه علاقه و افری به پیامبر داشته‌اند مجسم کنید تنها پیامبر و آخرین پیامبر به آن نازنینی از دنیا رفته و خبر وفات او در شهر پیچیده است آیا مردم (آن هم اعراب با آن روحیه تند و تیز و احساسی) با شنیدن این خبر هولناک، همینطور ساکت نشسته یا به طور خیلی منظم پشت حجره عایشه صف کشیده‌اند؟ بسیار بعید است و احتمال زیادی وجود دارد عده‌ای به سمت حجره هجوم آورده و در این گیر و دار، دختر پیامبر یعنی حضرت فاطمه که مسلماً در آن لحظات، حال و روز خوشی هم نداشته در آن اتاق کوچک و فشار جمعیت و... دچار آزار و اذیتی جزئی شده باشند و پس از آن، بازمانده‌های قوم یهود که در پی ایجاد نفاق و اختلاف در جامعه اسلامی بودند این واقعه را به صورت فعلی تحریف کرده باشند. البته تمام اینها که من گفتم طبق خیالات خودم بود ولی چه بسا همین خیالات، از هر راستی راست‌تر باشد. والله اعلم^۱.

- حتی به فرض اینکه بنا به هر دلیلی کدورتی بین حضرت فاطمه و حضرت عمر و حضرت ابوبکر بوجود آمده باشد ما می‌دانیم که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ای پیامبر بگو من بشری مانند شما هستم فقط با این تفاوت که به من وحی نازل می‌شود. اکنون سؤال من اینجاست وقتی پیامبر ﷺ با آنهمه علو مقام و مرد بودن و کبر سن و

۱- این تنها موردی است که من در این تحقیق چند صد صفحه‌ای مانند مداحان و روحانیون صفوی خیال پردازی کرده‌ام.

کرامات و اخلاق والا از سوی خداوند به عنوان یک بشر^۱، معرفی می‌شود که مانند سایر انسان‌ها دارای روحیات و عواطف بشری است (البته از نوع تکامل یافته‌تر و برتر) چرا دختر ایشان (یعنی زنی با احساسات طبیعی زنانه) نباید دارای طبیعت بشری بوده و مثلاً عصبانی نشود یا اشتباه نکند؟

- در آیه‌ای از قرآن خطاب به اعراب آمده که پشت اتاق‌های صدایتان را بلند نکنید. علت مشخص است چون دری وجود نداشته که آنها به در بزنند صدایشان را بلند کرده و به خاطر کوچک بودن اتاقها موجب آزار و اذیت دیگران را فراهم می‌آوردند.

- در آیه ۵۲ سوره احزاب آمده که ای کسانی که ایمان آورده‌اید داخل خانه‌های نشوید مگر اینکه به شما اجازه داده شود. (و این آیه به خوبی نشان می‌دهد که اتاق‌های (سوره حجرات: حجره = اتاق) نبی اکرم در نداشته و به جای در پارچه آویزان می‌کرده‌اند.

- درب خانه: طبق تحقیق اینجانب اصلاً در آن زمان اتاقهای همسران پیامبر ﷺ دربی نداشته و اتاقکهای زنان و حضرت فاطمه که داخل مسجد بوده‌اند درب نداشته است و به جای درب از پرده استفاده می‌کرده‌اند. به این علت که وجود خود مسجد، حایل و حفاظ بوده است. ولی در جاهای دیگر مثل منازل یهودیان در خیبر یا اشخاص ثروتمند درب بوده است و اما دلایل:

- اگر شما حتی هم اینک به محلات قدیمی شهر یا به روستاها بروید و درهای چوبی را که همین ۵۰ یا ۸۰ سال قبل ساخته شده است ببینید متوجه می‌شوید که چقدر شرایط مکانیکی و اصولی این درها مسخره و معیوب است. (قفلی، لولاها و...) حتی برخی

۱- علیرغم اندیشه‌های قشری و ظاهربین همین عنوان بشر و انسانیت بالاترین تمجید و ستایش از یک نفر است. اگر کسی فرشته و یا به هر طریق مافوق بشر باشد و بعد در ظاهر یک انسان تکامل پیدا کند هنر کرده یا اینکه کسی با همین اندیشه و گوشت و پوست و استخوان بیاید و از دیگران گوی سبقت برباید؟ که عدالت خداوند نیز همین را ایجاب می‌کند. واقعا متأسفم که برای هموطنانم چه نکات ساده‌ای را باید توضیح داد!

مناطق فقیر به جای در، پارچه آویزان کرده اند! اکنون چگونه ممکن است ۱۴۰۰ سال قبل در محیطی که نه نجار داشته و نه درختی به جز درخت خرما، دری چنان محکم بر در اتاقک محقر و فقیرانه‌ای نصب شده باشد که فقط با آتش زدن می‌شده آن را از جا کند؟ و آیا کسی می‌تواند پشت دری که در حال سوختن و دود کرده است بایستد؟ و آیا مردی داخل آن اتاق نبوده (دقت کنید که خانه‌ای در کار نبوده و فاطمه و سایر زنان دارای حجره‌هایی کوچک یا همان اتاقک بوده‌اند) که حضرت فاطمه را از چنین شرایطی دور کند؟ (البته حتی در کتب اهل سنت چند حدیث معدود است که به وجود درب برای اتاق پیامبر اشاره دارند ولی دلایل نبودن درب بسیار بیشتر می‌باشند- البته حتی این احادیث نیز مربوط به اتاق عایشه است و نه اتاق حضرت فاطمه).

- دکتر ابوالقاسم پاینده (شیعه) در مقدمه نهج الفصاحه نوشته اتاق زنان پیامبر ﷺ از شدت فقر درب نداشته و جلوی آن پارچه آویزان می‌کرده‌اند (همچنین رجوع کنید به داستان‌هایی که می‌گویند پیامبر از سفر برگشت و دید فاطمه پارچه‌ای رنگی جلوی اتاقش گرفته و... یا آیاتی که می‌فرماید از وراء حجاب یا پرده با زنان پیامبر سخن بگویند [الأحزاب: ۵۳] دقت کنید که تمامی این آیات در مورد اتاق پیامبر و همسران پیامبر می‌باشند که مورد نظر ما است نه جاهای دیگر که ممکن است درب بوده باشد.

- مرتضی مطهری در کتاب مساله حجاب می‌نویسد: از نظر اسلام، هیچکس حق ندارد بدون اطلاع و اجازه قبلی به خانه دیگری داخل شود. در بین اعراب، در محیطی که قرآن نازل شده است معمول نبوده که کسی برای ورود در منزل دیگران اذن بخواهد. در خانه‌ها باز بوده همانطوری که الان در دهات دیده می‌شود.... اولین کسی که دستور داد برای خانه‌های مکه مصرعین یعنی دو لنگه در قرار دهند معاویه بود و هم او دستور داد که درها را ببندند. (خلافت معاویه هم که متعلق به ۳۰ سال پس از این وقایع است!).

در آیه ۲۷ سوره نور آمده: ای کسانی که ایمان آورده اید به خانه دیگران داخل نشوید مگر آنکه قبلاً آنان را آگاه سازید. و مسلماً اگر خانه‌ها در داشت خداوند می‌فرمود ای کسانی که ایمان آورده‌اید در خانه‌هایتان را ببندید. (البته به احتمال فراوان، خانه‌های

برخی از افراد یهودی متمول و برخی از مسلمانان پولدار، در چوبی داشته است) مطهری در کتاب مساله حجاب ص ۱۷۰ در تفسیر آیه ۵۳ سوره احزاب چنین می‌نویسد: عرب‌های مسلمان بی‌پروا وارد اتاق‌های پیامبر می‌شدند. زن‌های پیامبر هم در خانه بودند. آیه نازل شد که اولاً سرزده و بدون اجازه وارد خانه پیغمبر نشوید و ثانياً وقتی می‌خواهید چیزی از زنان پیامبر بگیرید از پشت پرده بخواهید بدون اینکه داخل اتاق شوید.

- در تاریخ طبری آمده: و چنان شد که دریا کشتی‌ای را که از آن یکی از بازرگانان رومی بود به جده انداخت که درهم شکست و چوب آنرا بگرفتند و برای سقف کعبه آماده کردند و یک مرد قبطی در مکه بود که نجاری می‌دانست و مقدمه کار فراهم آمد ص ۸۳۸ (یعنی در آن روزگار: کسانی مانند یهودیان و اشراف قریش و کلاً کسانی که وضعیت مالی خوبی داشته‌اند و داخل خانه نیز لوازم قیمتی، خانه آنها در چوبی داشته ولی اکثر خانه‌ها بدون در بوده است. حتی برای ساختن سقف کعبه چوب وجود نداشته است و نجار هم قبطی بوده و اعراب نجار هم نداشته‌اند).

- آیات قرآن: برخی از اعراب می‌آمدند و پیامبر را از پشت در خانه بلند صدا می‌کردند و با سر و صدا موجب آزار دیگران می‌شده‌اند. در آیه‌ای دیگر می‌فرماید بدون اجازه وارد اتاق نشوید و یا ماجرای آن رییس قبیله‌ای که بدون اجازه در حضور نبی اکرم، وارد اتاق عایشه می‌شود و... همه اینها بیانگر آن است که اتاق‌ها درب نداشته است. - خود پیامبر ﷺ که هنگام ورود می‌گفته‌اند: السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و... زیرا دری وجود نداشته که بخواهند با کوبیدن بر آن در، اعلام ورود کنند! و به جای آن، این سخن را می‌گفته‌اند.

تنها آیه‌ای که به درب و کلید اشاره دارد آیه ۶۱ از سوره نور می‌باشد ۱- همانطور که قبلاً نیز گفتیم بحث ما فقط پیرامون اتاق حضرت فاطمه و اتاق‌های همسران پیامبر ﷺ است نه جایی دیگر و این آیه به طور عام برای کل مسلمین آمده تا بدانند در صورت داشتن کلید حق ورود دارند مثل منازل یهودیان در جنگ‌های با یهودیان و جنگ خیبر و... و یا

حتی پس از فتح ایران و روم و مصر که در آن کشورها به طور حتم درب بوده است و آیاتی که ما برای عدم وجود درب آوردیم مربوط به خانه پیامبر و همسران او است. ۲- از ابتدای آیه تا انتها ۹ مرتبه از کلمه بیت و بیوت استفاده شده ولی در موردی که کلمه کلید آمده (مفاتحه) به جای بیوت کلمه ملکتم آمده و ملکتم را می‌توان به چیزی که مالک آن هستی معنی کرد مثل صندوق یا صندوقچه. ۳- شما برای جایی درب به همراه کلید می‌گذارید (آن هم در ۱۴۰۰ پیش) که شیء یا چیزی قیمتی در آن باشد نه اتاقک حضرت فاطمه و همسران پیامبر ﷺ که به طور حتم از جواهرات و چیزهای قیمتی خالی بوده و زندگی زاهدانه‌ای داشته‌اند. حضرت علی در خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه در مورد راه و رسم زندگی پیامبر ﷺ فرموده: بر روی زمین می‌نشست و و غذا می‌خورد و چون برده ساده می‌نشست و با دست خود کفش خود را وصله می‌زد و جامه خود را می‌دوخت و بر الاغ برهنه می‌نشست و دیگری را بر پشت سر خویش سوار می‌کرد پرده‌ای بر در خانه او آویخته بود که نقش و تصویرها در آن بود به یکی از همسرانش فرمود این پرده را از جلوی چشمانم دور کن که هرگاه نگاهم بدان می‌افتد به یاد دنیا و زینت‌های آن می‌افتم.

۳- غصب فدک (اتهام علیه حضرت ابوبکر!)

امام صادق علیه السلام در حدیث مشهوری می‌فرمایند: علماء وارثان انبیاء هستند مفهوم این سخن یعنی اینکه: انبیاء علم و دانش از خود به ارث می‌گذارند. که با سایر آیات قرآن و روایات نبی اکرم همخوانی دارد. اصولاً پیامبران وقتی برای جمع آوری مال و منال نداشته‌اند که تازه بخواهند چیزی هم به ارث بگذارند.^۱ ضمناً مگر در آیه قرآن نیامده وقتی قرض می‌دهید نوشته کتبی یا شاهد بگیرید چرا در

۱- اشاره به آیه وورث سلیمان داوود بیهوده است. عجیب نیست چرا فقط داوود باید از سلیمان ارث ببرد؟ و بقیه فرزندان سلیمان ارث نبرند؟ پس این نشان می‌دهد که حضرت داوود، نبوت و حکمت و علم فهم منطق حیوانات و... را از سلیمان به ارث برده است و...

این مورد به این مهمی نه نوشته کتبی وجود داشته و نه شاهی؟ (اگر حضرت ابوبکر به صرف اینکه فاطمه دختر پیامبر است سخن او را قبول می‌کرد از فردا مجبور بود سخن سایر مسلمانها را نیز در هر زمینه‌ای قبول کند و بدین ترتیب رشته امور از دست او می‌رفت و بلوا و بی‌نظمی در جامعه حادث می‌شد در تایید این سخن باید گفت وقتی حضرت عمر در زمان خلافتش، تولیت فدک را پس می‌دهد بر سر آن بین حضرت علی و عباس اختلاف می‌شود یعنی اگر ابوبکر هم پس می‌داد غائله خاتمه پیدا نمی‌کرد. و اگر ابوبکر خلاف قاعده عمل می‌کرد از فردای آنروز هر کس برای هر چیزی ادعایی داشت. با عنایت به این نکته که در آنزمان، دفاتر ثبت اسناد رسمی نیز وجود نداشته است!).

وقتی پیامبر اکرم ﷺ از سفری بر گشته و دیدند فاطمه پرده‌ای را جلوی اتاق آویزان کرده با او قهر کردند و وارد اتاق نشدند یعنی اینکه پیامبر ﷺ از اینکه فاطمه آرام آرام آلوده دنیا شود نگران بودند چرا باید ابوبکر نگران چنین چیزی نباشد؟ دقت کنید نگاهی که ما به حضرت ابوبکر داریم با نگاه سنی‌ها متفاوت است ابوبکر حتی در نظر آنها مقامی بالاتر از حضرت علی دارد برای همین از شما خواهش می‌کنم، پاسخ‌ها را از این دید نیز نگاه کنید. با عنایت به این نکته که حضرت ابوبکر چندین بار گفته بوده فاطمه را بیشتر از دختر خودش عایشه دوست دارد.

پیامبر اکرم ﷺ در طول ۲۳ سال رسالت خود کوچکترین کاری که نبوت ایشان را زیر سؤال ببرد نکردند آیا امکان دارد فدک (یعنی چندین روستای حاصلخیز و آباد) را برای خودشان برداشته و سپس آنرا فقط به دخترشان بدهند؟ (یا خلافت را به علی بدهند و...) ما باید متوجه این نکته باشیم که موضع حاکم و رفتار او در موقعیت حکومت با رفتار سایر مردم بسیار متفاوت است درست به همین دلیل است که در تاریخ می‌خوانیم: از ابوبکر هفتصد درهم مانده بود (پس از رحلت او) عمر دستور داد تا آن را به بیت المال بردند و به وارثان نداد. [تاریخ گزیده حمدالله مستوفی].

حضرت علی در خصوص فدک فرموده اند: *إني لأستحي من الله أن أرد شيئاً منع منه*

أبوبکر و أمضاه عمر (ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۵۲) من از خدایم شرم می‌کنم چیزی را که ابوبکر آنرا منع کرد و عمر بر آن صحه گذاشت استرداد نمایم. (به همین دلیل حضرت علی در زمان خلافتشان فدک را تصرف نمی‌کنند).

البته روحانیون در ذهن شیعیان اینگونه القاء کرده‌اند که ملکیت زمین فدک متعلق به نبی اکرم بوده و ایشان آن را به حضرت فاطمه داده‌اند ولی باید بدانید که طبق اعتراف تمامی مورخین معتقدند که: وقتی سپاه اسلام، یهودیان خیبر و سایر نقاط را شکست می‌دهد پیامبر اکرم ﷺ، سفیری به نام محیط را نزد رؤسای فدک می‌فرستد. یوشع بن نون، ریاست منطقه را به عهده داشته و فردی صلح طلب بوده او به پیامبر ﷺ تعهد می‌دهد که هر سال، نیمی از محصول فدک را به پیامبر بدهد و بعد از این در زیر پرچم اسلام زندگی کند و بر ضد مسلمانان، دست به توطئه نزند و حکومت امنیت منطقه را تامین نماید. (از کتاب روشن‌تر از خورشید آبی تر از دریا - زندگی رسول اکرم. نوشته مظفر سربازی - شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران - ۱۳۸۳).

پس بر خلاف ذهنیت اشتباه و بیمار روحانی شیعه، ملکیت فدک، در زمان رحلت نبی اکرم، تماماً متعلق به یهودیان بوده و فقط، نیمی از محصول به صورت سالیانه در اختیار پیامبر قرار می‌گرفته است. و ملکیت فدک متعلق به کسی نبوده که بخواهد غصب شود! ضمن اینکه: (فاطمه گرچه حق استفاده از عین و نمائات آن را داشته نمی‌تواند حق مالکیت آنرا محفوظ دارد)^۱.

پیامبر اکرم ﷺ، این محصول را بین فقراء از جمله خاندان دخترش فاطمه تقسیم می‌کرده. احتمالاً خانواده حضرت علی نیز در این وظیفه (یعنی تولیت این کار) نقش اصلی را داشته‌اند. حضرت ابوبکر و عمر نیز دقیقاً همین روش را دنبال می‌کنند.

به محض خلافت حضرت ابوبکر ﷺ شورش گسترده رده واقع می‌شود و همانگونه که در متن تعهد فوق (که از کتب شیعه نقل شده) می‌بینیم: حکومت، وظیفه حفظ امنیت

۱- تشیع در مسیر تاریخ. دکتر سید حسین محمد جعفری دفتر نشر فرهنگ اسلامی ص ۸۲

منطقه فدک و سایر مناطق را عهده‌دار بوده و در ازای دریافت نیمی از محصول، باید امنیت را حفظ می‌کرده است. ولی تمامی قبایل از دادن زکوه خودداری می‌کنند و حکومت مجبور می‌شود عواید فدک را هزینه تجهیز سپاه برای دفع شورش رده کند (یعنی برای نجات دینی که پدر همین دختر -حضرت فاطمه- آنهمه برای آن رنج و سختی دیده بوده است و نه برای خوشگذرانی و عیش و نوش).

ام کلثوم همسر حضرت عمر (و دختر علی) در زمان خلافت حضرت عمر، هدیه‌ای را برای همسر پادشاه روم می‌فرستد و همسر پادشاه روم نیز در مقابل، گردنبندی قیمتی برای او به پیک مسلمین می‌دهد. حضرت عمر مسلمانها را در مسجد جمع می‌کند و می‌پرسد: این گردنبند را چه کار کنم؟ مسلمین می‌گویند: اشکالی ندارد و این متعلق به ام کلثوم است. حضرت عمر اندکی فکر می‌کند آنگاه می‌گوید: نه! اگر قدرت مسلمین نبود و اگر پیک مسلمانها نبود ام‌کلثوم، هیچگاه چنین هدیه‌ای را دریافت نمی‌کرد. و گردن بند را به بیت المال می‌فرستد. سؤال من از آخوندهای بی شرم این است: اگر نبود قدرت سپاه اسلام و اگر پیامبر اکرم ﷺ در مکه مانده بودند آیا یوشع بن نون از مدینه به مکه می‌آمد و فدک را به حضرت محمد ﷺ می‌داد؟

آیا حضرت فاطمه در قبال دریافت نیمی از محصول فدک می‌توانستند به تعهدات پیامبر ﷺ، عمل کرده و امنیت منطقه را حفظ کنند؟ و آیا دیگر خوردن چنین مالی حلال بود؟ (پس آنچه حضرت فاطمه طلب کرده همان سهم قبلی بوده که به ایشان پرداخت می‌شود و تولیت این کار که ۲ سال بعد حضرت عمر به حضرت علی پس می‌دهد).

اکنون باید برای ما مشخص کنید پیامبر اکرم ﷺ، عواید فدک را در زمان حیاتشان به حضرت فاطمه، هبه کرد (یعنی بخشید) و یا این عواید به صورت ارث به حضرت فاطمه رسید. (البته به ارث رسیدن عواید نیز از آن حرفهاست. به احتمال فراوان حضرت فاطمه طبق نیت بشردوستانه خود می‌خواسته‌اند ثواب دریافت و تقسیم این عواید بین فقراء را عهده دار شوند که حضرت عمر نیز اینکار را ۲ سال بعد به حضرت علی رد می‌کند).

اگر هبه بوده چرا هیچیک از مردم مدینه از این موضوع مهم، خبری نداشته‌اند. زیرا فدک، ارزش مالی بالایی داشته است. این موضوع از آنجا معلوم می‌شود که به جز یک نفر، کسی حاضر نمی‌شود به نفع حضرت فاطمه در این خصوص، شهادت دهد. سؤال دوم: اگر هبه بوده چرا پیامبر اکرم ﷺ، جانب انصاف و عدالت را رعایت ننموده (البته بنا به اعتقاد شما) و به ۹ همسر دیگر خود، چیزی نمی‌بخشند. با توجه به این نکته که زن، فقط از یک هشتم ابنیه و درختها (و نه زمین) ارث می‌برد. تکلیف تامین زندگی آتی همسران پیامبر ﷺ چه می‌شده؟ زیرا طبق نص صریح قرآن، زنان پیامبر ﷺ پس از رحلت ایشان، حق ازدواج نداشته‌اند پس به طریق اولی، واجب‌تر بوده که به آنها چیزی بخشیده شود و نه به حضرت فاطمه که همسری کاری و دلیر داشته‌اند. و این فرض، وقتی قوت می‌گیرد که بنا به نص صریح قرآن، مردها در صورتی می‌توانند با بیش از یک زن ازدواج کنند که بین آنها عدالت را رعایت کنند! پس کو عدالت نبی اکرم (البته طبق عقیده منحط و خرافاتی شیعه و گرنه نبی اکرم مجسمه عدل بوده‌اند).

اگر ارث بوده چرا حتی یک نفر از همسران پیامبر ﷺ در این خصوص، ادعایی نمی‌کند؟ (به خصوص با این فرض جالب که همسر فقط از یک هشتم درختها و زراعت و نه زمین ارث می‌برد این ادعا می‌توانسته محکم‌تر باشد) و همچنین چرا کسی از این موضوع، بی‌خبر بوده تا برای شهادت، حاضر شود؟

علمای شیعه می‌گویند حضرت فاطمه مانند بقیه از پدرش ارث می‌برد ولی در اصول کافی باب صفه العلم حدیثی آمده به این عنوان: همانا پیامبران درهم و دینار ارث نهند. در خصوص آیه و و رث سلیمان داوود باید بگوییم اگر منظور خداوند، وراثت مادی بوده پس چرا سایر فرزندان حضرت سلیمان ارث نبرده‌اند و چرا فقط: و رث داوود؟ پس معلوم است که منظور نبوت است و پاره‌ای علوم (مانند لسان طیر) حضرت زکریا خطاب به خداوند می‌گوید:

﴿وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾ [الانبیاء: ۸۹]. یعنی:

«خدایا مرا تنها مگذار که تو بهترین وارثین هستی». یعنی خدا مال به ارث می‌برد؟ حضرت ابراهیم نیز به خدا می‌گوید آیا این نبوت در ذریه من خواهد بود که خداوند پاسخ می‌دهد در ظالمین آنها: نه. یعنی حتی به ارث رسیدن همین علم و حکمت نیز شرایطی دارد.

پیامبر ﷺ در برخی موارد دیگر نیز با بقیه تفاوت داشته‌اند مثلاً همسران ایشان نمی‌توانسته‌اند پس از رحلت ایشان با کسی ازدواج کنند. یا ایشان از یک تاریخ معین به بعد حق ازدواج نداشته‌اند یا صدقه بر ایشان حرام بوده و نماز شب بر ایشان واجب بوده و...

چرا وقتی ۲ سال بعد حضرت عمر، فدک را به حضرت علی پس داد بین حضرت علی و عباس، عموی پیامبر ﷺ بر سر (احتمالاً تولیت آن) دعوی می‌شود و وقتی آن دو نفر، دعوی را به حضرت عمر، ارجاع می‌دهند حضرت عمر، می‌گویند این دیگر به من مربوط نیست، خود دانید! پس، موضوع، همچنان لاینحل باقی می‌ماند؟ چرا حضرت علی، در زمان خلافت خودشان، فدک را تصرف نکردند؟ (البته پاسخ‌های جدلی و کلامی در این خصوص بی‌فایده است).

به احتمال فراوان، این نیم محصول فدک، وقف نبی اکرم بوده که حضرت علی تولیت آنرا به عهده داشته و عواید آن به مصرف فقرا می‌رسانده‌اند. حضرت ابوبکر نیز مالکیت را تصرف نمی‌کند بلکه عواید آن را برای تجهیز سپاه در سرکوبی شورش رده تصرف می‌کند و حضرت عمر نیز تولیت آنرا دو سال بعد به حضرت علی پس می‌دهد.

روزی حضرت فاطمه حسن و حسین را به حضور نبی اکرم می‌برند و می‌گویند: چیزی برای این دو نفر به ارث بگذارید. پیامبر ﷺ می‌فرمایند: و اما حلم را برای حسن و اما شجاعت را برای حسین به ارث می‌گذارم. امام صادق نیز می‌فرماید: علماء وارثان انبیاء هستند و... این یعنی اینکه پیامبران علم و دانش و ایمان و... از خود به ارث می‌گذارند نه مال و منال!

در دهها آیه قرآن، می‌خوانیم که خدا به نبی اکرم می‌فرماید: ای پیامبر به مردم بگو من مزد و اجر رسالت از شما نمی‌خواهم. چگونه ممکن است خداوند به پیامبر ﷺ، فرمان تصرف فدک را به نفع تنها دخترش، داده باشد؟ آیا در این صورت، رسالت ایشان، زیر سؤال نمی‌رود (و بعد هم، فرمان موروثی کردن خلافت در خاندان همین دختر از جانب خدا و الزام مردم به اطاعت از آن! چه مزدی بهتر از قدرت و حکومت و همچنین، تصرف عواید منطقه مرغوب و حاصلخیز فدک؟) برآستی اگر قدرت اسلام و مسلمانان و مقام نبوت ایشان نبود آن یهودی، به مکه می‌آمد و فدک را به ایشان می‌داد؟

مساله دلخوری حضرت فاطمه با حضرت ابوبکر حتی اگر صحت هم داشته باشد نمی‌تواند دلیل محکمی در رد و تخطئه کسی باشد زیرا پیامبر اکرم ﷺ، حضرت عایشه را نیز بسیار دوست داشته‌اند. حضرت فاطمه را نیز دوست داشته‌اند. پس از رحلت نبی اکرم، این دو نفر (یعنی حضرت فاطمه و حضرت عایشه) با حضرت ابوبکر و حضرت علی مخالفت‌هایی (اگر روایات تاریخی صحت داشته باشد) پیدا می‌کنند. آیا اینکه پیامبر ﷺ آنها را دوست داشته دال بر صحت قضاوت آنهاست؟ به این سخن ام سلمه خطاب به عایشه دقت کنید: ستون دین اگر شکست با زنان برپا نشود و پراکندگی اگر در دین حاصل شد با زنان به جمعیت مبدل نگردد. در آیه صریح قرآن نیز خطاب به پیامبر اکرم ﷺ که هم مرد بوده‌اند و هم پیامبر و هم سن بالایی داشته‌اند می‌فرماید: بگو من نیز بشری مانند شما هستم (با این تفاوت) که به من وحی می‌شود. چرا باید در خصوص قضاوت و تحلیل دختری ۱۸ ساله (اگر به فرض محال چنین افسانه‌های وجود داشته باشد) این همه هیاهو براه بیندازیم؟

به عنوان آخرین سؤال: یوشع ابن نون با در نظر گرفتن کدام یک از عناوین نبی اکرم نیمی از عواید فدک را به ایشان اعطاء کردند؟ پاسخ از سه حالت خارج نیست:

الف: به خاطر شخص پیامبر: که اشتباه بودن این پاسخ اصلاً نیازی به توضیح ندارد.

ب: به خاطر پیامبر بودن ایشان: این پاسخ نیز اشتباه است زیرا اگر یوشع بن نون،

پیامبری ایشان را قبول داشت که باید مسلمان می‌شد و نیازی به باج دادن نبود.

ج: به خاطر جایگاه حکومتی نبی اکرم و قدرت اسلام و سپاه اسلام. (دقت کنید: وقتی سپاه اسلام، یهودیان خیبر و سایر نقاط را شکست می‌دهد پیامبر اکرم ﷺ، سفیری به نام محیط را نزد رؤسای فدک می‌فرستد... و یکی از مواد مصالحه نیز تامین حفظ امنیت منطقه توسط سپاه اسلام بوده و...) این پاسخ کاملاً منطقی و درست و منطبق با تمامی قرائن تاریخی و عقلی است. و نتیجه‌ای که از این پاسخ گرفته می‌شود این است که این عواید متعلق به حکومت و عموم جامعه اسلامی بوده است.

نکته: در اینجا توجه خوانندگان را به نکته‌ای بسیار مهم جلب می‌کنم. اعراب، بسیاری از وقایع شاخص و مهم را به صورت شعر و ضرب المثل در می‌آورده‌اند و در این زمینه هیچگونه خفکان یا تحریفی در تاریخ وجود نداشته و تمامی موارد ثبت شده است. برای من به عنوان یک محقق بسیار جای تعجب است که مثلاً عده‌ای بیابند خلافت را بر خلاف دستور خدا و پیامبر او غصب کرده و بیعت ۱۲۰ هزار نفر را در غدیر خم زیر پا بگذارند بعد هم بیابند به قول شما فدک را از تنها دختر بازمانده پیامبر غصب کنند و با اینهمه در خصوص این اتفاقات بسیار مهم نه ضرب المثلی ساخته شود و نه شعری سروده! (البته توسط مردم همان زمان نه زمانهای بعدی که تحت دروغ‌ها و تعصبات فرقه‌ای اشعاری سروده‌اند).

۴- تحریف دین و مسیر جامعه اسلامی (مشترک بین حضرت عمر و حضرت ابوبکر)

هر گاه امت من، به دنیا بهاء دهد شکوه اسلام از آنان گرفته می‌شود. پیامبر گرامی اسلام^۱.

متأسفانه اشتباهی شیطانی در سر برخی از محققین و نویسندگان و وعاظ شیعه جای

۱- کنز العمال: جلد ۳ ص ۱۸۳.

گرفته است که معتقدند یک یا دو نفر به تنهایی می‌توانند موجب صلاح یا فساد یک جامعه شوند (بحث خواص نیز برای توجیه همین تفکر اشتباه براه افتاده است البته به ناچار باید بقیه مردم را عوام کالانعام بدانیم تا منطق ما درست باشد ولی...) در صورتیکه نگاه تک بعدی و نگاه از یک زاویه همان چیزی بود که باعث بدبخت شدن شیطان شد شیطان نیز آدم را از یک بعد ظاهری یعنی خاک دید و گفت من از آتشم و او از خاک و همین نگاه تک بعدی باعث بدبختی خوارج و ابن ملجم و ابوجهل و بقیه گمراهان تاریخ شده است ولی بیایید به جوامع انسانی و همچنین جامعه و امت صدر اسلام نگاهی همه جانبه و از همه ابعاد و آن هم نگاهی عمیق و دقیق و موشکافانه داشته باشیم. خلاصه می‌کنم اگر جامعه صدر اسلام (و هر جامعه دیگر را) شبیه یک کالبد انسانی بدانیم پیامبر گرامی اسلام چشم و چراغ آن و قرآن راه نجات این انسان است و بقیه یاران نبی اکرم نیز در این کالبد، جایگاه به خصوصی دارند. حضرت عمر، قوه قهریه و با هوش با روحی ساده و کودکانه و سمج^۱، علی قوه جنگنده، ابن مسعود و سالم حافظان قرآن ابوذر و سلمان روح متقی و راستگوی این کالبد، طلحه و زبیر و ابودجانه و حتی خالد ابن ولید قوای جنگی وفادار ابوبکر قوه مشورتی و مصلحت بین و پول خرج کن و.... و این مجموعه کامل بود^۲ که توانست با هماهنگی و یکپارچگی مخلصانه باعث پیروزی اسلام (آن هم در آن شرایط جاهلی با کینه‌توزی‌های خاص خودش) و اعتلای آن در سطح

۱- حتی همین نکته که عمر را انسانی دو رو و یا ترسو یا بدعت گزار و... می‌دانند نیز به خاطر همان نگاه شیطانی یعنی ظاهر بینی و دیدن ظاهر قضایا است ولی منی که سالها روی شخصیت و طرز تفکر اصحاب پیامبر تفکر و تفحص کرده ام به خوبی می‌دانم که عمر ابن خطاب چه روحیه ساده و بی‌غل و غش و کودکانه و رک و صریح و با هوش و بی‌آلایشی داشته است. خداوند نیز نظر خاصی به این انسان‌ها داشته و شانس و موفقیت نیز بیشتر دور سر اینگونه آدمها می‌چرخد شکست سه امپراطوری عظیم و جمع‌آوری قرآن و بالاخره شهادت عمر در مسجد دلایل خوبی بر این مدعا هستند. بگذار روحانی صفوی هرچه می‌خواهد کینه‌توزی کند و حرص بخورد و ناله و نفرین سر دهد.

۲- ﴿تُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ [الفتح: ۲۹].

جهان و شکست سه امپراطوری عظیم آن روزگار بشود ولی متأسفانه در سر شیعه اینگونه جا انداخته‌اند که کل امت اسلامی در یک نفر یعنی علی خلاصه می‌شده است ولی این تفکر، خلاف تمامی قوانین تاریخی و اصول علمی و منطقی و عرفی و اجماع تمام جوامع بشری و خلاف بسیاری از آیات قرآن و تجارب شخصی تک تک هر انسانی است. و عجیب‌تر و مضحک‌تر از این تفکر این است که معتقد باشیم یک یا دو نفر می‌توانند در این سیستم یکپارچه و یکدست، اختلال و یا انحرافی ایجاد کنند.

از بین ۱۲۴ هزار نفر پیامبری که خداوند فرستاده است تنها پیامبری که یاران او توانستند کتاب آسمانی او را از خطر تحریف نجات داده و حتی بر مبنای اندیشه‌های آن پیامبر حکومتی تشکیل داده و بلافاصله سایر ملل را نیز به اسلام دعوت کنند یاران پیامبر اسلام بوده‌اند. اکنون چرا شیعه انتظار معجزه بیشتر دارند و می‌گویند باید بر خلاف تمام اصول و قوانین مسلم تاریخی تمدن اسلام فقط مراتب پیروزی و کمال را طی می‌کرد و به هیچ وجه منحرف نمی‌شد و تازه مسئولیت این موارد نیز به عهده مسلمانان صدر بوده آیا این عقاید مسخره و خنده‌آور نیست؟ برآستی آیا شعارهای مدعیان اسلام ناب و حکومت عدل علی و جامعه‌ای که ما اول انقلاب داشتیم حتی قابل مقایسه با زمان فعلی هست؟ پس: ﴿فَاعْتَبِرُوا يٰٓأُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾ [الحشر: ۲].

مردم ایران در سال ۱۳۵۷ انقلاب کردند و در فروردین سال ۵۸ با ۹۸ درصد به جمهوری اسلامی رای دادند. در طی ۸ سال نبرد با عراق از فرزند و جان و مال و خانه و زندگی و همه چیز خود گذشتند. تمامی شئونات کشوری و مملکتی و مجلس و... را به دست روحانیون دادند یا به مشورت آنها. ولی فقیه نیز روی کار بود. عقیده هم دارید که مذهب شما بهترین مذهب است و همه چیز را هم خوب می‌دانید و مروج و مفسر آراء و عقاید اهل بیت هستید. خدا و امام زمان هم حافظ شماست! با این همه ظرف ۲۰ سال تعداد نمازنخوانها چندین برابر شد و آنها هم که به ظاهر مسلمانند اسلامشان بسیار قشری و پوک شده. از وضعیت فساد و فحشاء هم که دیگر نگو. آیا باید طبق تحلیل‌های

خودتان که حضرت عمر و حضرت ابوبکر را مسئول حوادث ۵۰ سال بعد در فرسنگ‌ها آن سوتر می‌دانید ما هم باید شما را مسئول این وقایع بدانیم؟

جامعه و تمدن بشری مانند رودخانه‌ای عظیم و در حال حرکت است که یک سنگ یا حتی تخته سنگ نیم تواند در مسیر آن تغییر یا مزاحمتی ایجاد کند. حتی اگر سدی بدون دریچه روی آن بستی فشار آب سد را از جا می‌کند. پس یک یا دو نفر نمی‌توانسته‌اند مسیر جامعه اسلامی را منحرف کنند و این از توهمات عالم صفوی است.

کل دوران نبوت پیامبر اکرم ﷺ ۲۳ سال بود که ۱۳ سال آن در مکه سپری شد و با وجود اینکه این شهر شهر پیامبر بود و افراد سرشناسی مانند حمزه و حضرت عمر و ابوطالب و خدیجه و ابوبکر حامی ایشان بودند اسلام ذره‌ای پیشرفت نداشت ولی در مدینه بود که اسلام پیشرفت کرد آن هم در عرض ۱۰ سال. این یعنی اینکه کل یک جامعه در تثبیت و رشد یا نابودی و عدم موفقیت یک ایده یا پدیده موثر و مسئولند نه یک یا دو نفر!

اگر مسیر دین را قابل تحریف یا تحریف شده می‌دانیم پس تکلیف این آیات چه می‌شود:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [المائدة: ۳]. «امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و رضایت دادم برای شما دین اسلام را».

﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾ [المائدة: ۳].

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء: ۸۱].

﴿وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الصف: ۱۳].

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾

[القصص: ۵].

تمام این آیات یعنی اینکه حفظ اسلام مانند قرآن برای همیشه تضمین شده است و اصولاً آیا افراد، ضامن حفظ اسلامند و یا اسلام پاسدار افراد است؟

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۴]. به عبارتی: سرنوشت هر امتی آنچنان است که خود به دست خویش می‌سازد مخصوصاً که یاد آور می‌شود: ﴿وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الرعد: ۱۱]. (و نمی‌گوید سرنوشت هر قوم در گرو رفتار پیشینیان آن قوم است)^۲.

این یعنی اینکه یک یا دو نفر نمی‌توانند اسلام را تحریف کنند نعوذ بالله خدا با آنهمه عظمت و قدرت و محبتش می‌گوید: خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آنها خودشان را تغییر دهند.

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة: ۳].

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]. «همانا ما قرآن را فرو فرستادیم و ما خود حافظ و نگهدار آنیم. این یعنی قرآنی که در دست ماست دچار هیچ تغییر و کاهش یا افزایشی نشده».

در جای دیگری از قرآن آمده:

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَرَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ [الفرقان: ۳۰]. «و رسول

۱- وقتی برای یکی از آقایان این آیه را خواندم فرمودند این آیه را روز قیامت در پاسخ امت‌های گنهکار می‌گویند. گفتم واقعا که شما علمای عظام چه تصویر جالبی از قرآن درست کرده اید. تعداد فراوانی از آیات قرآن درباره معاد است بقیه هم که مربوط به این جهان است را هروقت کم می‌آورید مربوط به معاد می‌کنید بقیه آیات هم که یا ناسخ و منسوخ است و یا آیات احکام است و... پس کدام آیات به کار ما می‌آید.

۲- مطمئناً این آیه مربوط به روز قیامت نیست. جزو آیات احکام یا آیات متشابه یا منسوخ و... نیست. گرچه ذهن خلاق برادران من در پتروشیمی روحانیت صفوی می‌تواند این آیه را هم براحتی توجیه و تفسیر و تاویل و... تحریف کند.

می‌گوید ای پروردگار همانا قوم من از این قرآن دوری جستند».

در جایی دیگر نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الرعد: ۱۱]. «خداوند سرنوشت هیچ

قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه خود آنها سرنوشت خود را تغییر دهند».

از مجموع این نکات انسان می‌فهمد که: اسلام و قرآن صحیح و درست به دست ما رسیده و ما نمی‌توانیم بی‌حالی و بی‌عرضه‌گی خودمان در عمل به دستورات آن را به گردن حضرت عمر و ابوبکر بیندازیم و بگوییم اسلام را تحریف کردند! بلکه جامعه خودش باید برای نجات خودش تغییر کند.

وقتی اراده جمعی پشت سر کاری باشد نه یک نفر می‌تواند جلوی آنرا بگیرد و نه تاثیر شگرف و اساسی در آن داشته باشد.

خداوند در قرآن کریم پیامبر اکرم را رحمة للعالمین معرفی کرده چطور مرگ این رحمة للعالمین سرآغاز تحریف خوبترین چیز یعنی اسلام شد. زیرا اگر بنا شود مرگ چیزی یا کسی موجب نابودی چیزی خوبی شود در این صورت آن شخص به دنیا نیاید بهتر است! ولی اگر سری به تاریخ بزنید می‌بینید این افراد بد و شرند که حتی مرگشان نیز سرآغاز دردسر برای ملتشان می‌شود مانند صدام یا طالبان یا شاه خودمان و...

نه راننده بد می‌تواند با اتوموبیلی پیشرفته و خوب درست رانندگی کند و نه راننده‌ای خوب می‌تواند با اتوموبیلی بد و از کار افتاده رانندگی کند علت موفقیت حضرت عمر و حضرت ابوبکر در زمینه خلافت و عدم موفقیت حضرت علی در همین نکته نهفته است!^۱ که در زمان خلفای نخستین هم جامعه خوب بود و هم پیشوا.

حضرت سلیمان، حضرت داوود و حضرت موسی و پیامبر اکرم، رهبری جوامع خود را عهده دار بوده‌اند پس طبق استدلال شما باید جوامع آنها تا روز قیامت مسیر رشد و

۱- شخصی از حضرت علی می‌پرسد چرا یکی از این اتفاقاتی که در زمان خلافت تو افتاد در زمان خلفای قبلی نمی‌افتاد حضرت پاسخ می‌دهند: برای اینکه آنها بر چون منی حکومت می‌کردند و من بر چون تویی!!!

تعالی را طی کنند ولی کو؟!.

طبق اصول صد در صد علمی و تاریخی و جامعه شناسی تمامی تمدنها و جوامع در طول عمر خود یک منحنی اوج و سقوط را طی کرده‌اند و تا کنون حتی یک مورد هم سراغ نداریم که یک جامعه یا تمدن، همیشه در مسیر تکامل و رشد بوده باشد. هیچگاه در هیچ کجای تاریخ یک نفر نتوانسته فرهنگ یک جامعه را در مسیر خوب یا بد تغییر دهد مگر اینکه خود آن مردم خواسته باشند ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الرعد: ۱۱].

اگر توهینی به خانواده پیامبر ﷺ شده باشد (که در جای خودش اشاره کردیم همه اینها دروغ است) و این توهینها موجب واقعه عاشورا شده باشد. سؤال می‌کنیم ۱۳ سال اذیت و آزار بیشماری که در مکه نسبت به پیامبر ﷺ شد منجر به چه وقایعی شد؟ و اگر می‌گوئید با پیروزی پیامبر ﷺ و تصرف مکه آن مسائل منتفی شد خوب با خلافت ۵ ساله حضرت علی علیه السلام نیز مسائل ۱۵ دقیقه‌ای روز سقیفه که متعلق به ۲۵ سال قبل بود نیز منتفی شد!!!.

برخی ایراد می‌گیرند که چرا در قرآن، مسائل سیاسی اندک است. باید گفت: مسائل پزشکی، اقتصادی، جنگی و... نیز در قرآن اندک است. برای اینکه قرآن مدرسه انسان سازی است و هنگامیکه اکثریت جامعه، انسان شوند، تمام مشکلات خود به خود حل می‌شود. به جامعه صدر اسلام که ساخته و پرداخته دست پیامبر ﷺ بود نگاه کنید. ابوبکر با کمک همین مردم، شورش گسترده اهل رده را سرکوب کرد و اسلام نوینیان را از خطر فروپاشی حتمی نجات داد. حضرت عمر با کمک همین مردم دو ابرقدرت آن زمان را به زانو درآورد. اگر حضرت علی علیه السلام نیز به عنوان اولین خلیفه انتخاب می‌شدند با کمک همین مردم همین کارها را (شاید هم تا حدودی بهتر) انجام می‌دادند... پس مشکل و بدبختی جامعه وقتی شروع شد که مسیر انحطاط را طی کرد و از دستورات اسلام فاصله گرفت. و نمی‌توان گناه آنرا به گردن حضرت عمر و حضرت ابوبکر انداخت بلکه این

خاصیت زمانه است^۱. همانطور که نمی‌توان گناه بی‌رنگ و بو شدن اسلام و کمرنگ شدن انسان دوستی و کمک به هم‌نوع در مردم ایران پس از انقلاب را به گردن روحانیون انداخت و شرایط روز جهان، اینترنت، ماهواره، دنیاطلبی مدیران و هزاران عامل دیگر را نادیده گرفت. در مورد مسائل پزشکی و اقتصادی و... نیز وقتی عموم جامعه انسان شوند مشکلات خود به خود حل می‌شود...

چطور دو نفر به قول شما (نعوذ بالله) ترسوی نادان، توانستند مسیر اسلام را منحرف کنند ولی پیامبر ﷺ و حضرت علی علیه السلام و عموم اصحاب اعم از مهاجر و انصار نتوانستند از اینکار، جلوگیری به عمل آورند؟

اگر ابوبکر در سقیفه حاضر نشده بود نمی‌شد بدون شک سعد ابن عبادۀ خلیفه می‌شد (نه حضرت علی علیه السلام) و با توجه به کینه و رقابت و دشمنی‌های طولانی میان اوس و خزرج آیا ریشه اسلام در همان مدینه کنده نمی‌شد؟ ما می‌دانیم بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه نیز رقابتها و کینه‌های تاریخی ریشه داری وجود داشته و حتی اگر یک نفر از این دو قبیله نیز خلیفه می‌شد نتیجه یکی بود: فروپاشی اسلام. اینکه با ابوبکر مخالفتی نمی‌شود و به قول معروف بر سر انتخاب او مصالحه می‌شود این است که او از تیره بسیار کم اهمیت بنی تیم بوده. موید نظرات ما این است که پس از انتخاب عثمان، تمام طایفه بنی‌امیه مصادر امور را به دست گرفته و نهایتاً کار با شورش و قتل عثمان پایان می‌گیرد و پس از به خلافت رسیدن حضرت علی علیه السلام بنی‌امیه از در مخالفت با آن حضرت بر می‌آیند، با توجه به این که پس از قتل عثمان: ۱- انتخاب حضرت علی علیه السلام با هجوم و استقبال چشمگیر نمایندگان اکثر شهرها صورت گرفته ۲- حضرت علی علیه السلام در سن سالخوردگی بودند ۳- ماجرای خونهایی که ایشان از بنی‌امیه در بدر و احد و... ریخته بودند تا حدودی فراموش شده و... با اینهمه بنی‌امیه ساز مخالف می‌زنند. مجسم کنید ایشان در سن جوانی (۳۳ سالگی) بدون اقبال عمومی به خلافت می‌رسید و ماجرای خونهایی که

۱- ﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۴۰].

ریخته بود نیز هنوز در خاطره بنی امیه بود، آیا می توان تصور کرد آنها ساکت می نشستند؟ و آیا اصرار ابوسفیان بر بیعت با حضرت علی علیه السلام دانستن همین نکات نبوده است. به خصوص با توجه به پاسخی که حضرت علی علیه السلام به ابوسفیان می دهد: چقدر کینه تو نسبت به اسلام، طولانی شد!!! البته برادران عزیز من که ید طولانی در مغالطه کاری و تفسیر و تحریف و توجیه دارند مثلاً ممکن است بگویند که حضرت عمر با دادن حکومت شام به معاویه، باعث بروز مشکلات بعدی برای حضرت علی علیه السلام شد ولی عین این ایراد را عثمان به حضرت علی علیه السلام می گوید و حضرت پاسخ می دهند: «آیا تو نمی دانی که معاویه از یرفا غلام حضرت عمر، بیشتر از خود حضرت عمر می ترسید؟» به همین نحو بررسی کنید مشکلات عظیمی که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و با وجود عدم همکاری برخی از انصار و بیشتر بنی هاشم، ابوبکر با قدرت کامل توانست این مشکلات را برطرف کند...

متأسفانه برخی از نویسندگان شیعه وقتی در برابر یک سری سئوالاتی قرار می گیرند که پاسخی برای آن ندارند دست به دامن استدلال های بسیار بچه گانه ای می شوند مانند اینکه حضرت عمر و حضرت ابوبکر برای نابودی احادیث مربوط به حضرت علی و غدیر و... نوشتن حدیث را ممنوع کرده و احادیث موجود را سوزانده و از میان بردند. ولی جای تعجب است که پس چگونه فقط واقعه غدیر توسط ۱۱۰ نفر از اصحاب روایت شده و به دست ما هم رسیده است؟ مگر اینکه معتقد باشیم فقط مواردی که اکنون امکان داشته مورد پاسخ واقع شود از میان رفته و مواردی که به نفع ما می تواند واقع شود از میان نرفته است. گرچه فقط یک ذهن بیمار مالیخولیایی چنین استدلال مغشوشی را قبول می کند.

شیعه معتقد است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توسط جبریل از غیب خبر داشته و همچنین چهره باطنی افراد را می دیده اند. شما معتقدید حضرت عمر و ابوبکر باعث تحریف اسلام شدند. با این وجود، چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را این همه به خود نزدیک کرده. از

آنها دختر گرفته، علمدار لشکر و امیر حجاج و امام جماعت قرار داده. اجازه داده برای خرید زمین مسجد و تدارک جنگ‌ها و آزاد کردن برده‌ها هزینه کنند... در حالیکه پیامبر ﷺ آخرین رسول خدا بوده و پس از آن همه سختی‌ها و شهدا این دو نفر بیایند موجب تحریف اسلام (این آخرین دین) شوند؟! با عنایت به اینکه می‌دانیم ابوبکر به پشتوانه مواردی که ذکر شد توانست به خلافت برسد. چگونه است که خداوند برای حفظ اسلام (در موارد متعددی مانند نبرد خندق و غار ثور و ليله‌المبیت و نبرد بدر و...) به طرق مختلف حافظ اسلام بوده ولی دقیقاً آنجا که باید میوه و ثمره کار چیده شود با زمین قهر می‌کند؟ برآستی آیا انتخاب حضرت ابوبکر از امدادهای الهی نبود. به خصوص با توجه به وقایع بعدی و شورش اهل رده و احتمال نابودی اسلام و متعاقب آن تثبیت اسلام به نحوی که در زمان حضرت عمر دو ابرقدرت ایران و روم به زانو در می‌آیند.

خداوند دشمن پیامبر ﷺ را ابتر و دم بریده می‌نامد و می‌فرماید: پیامبر نسلش دائم و برقرار است. وقتی خداوند بقاء نسل پیامبر ﷺ را تضمین کرده چگونه ممکن است -بنا بر اولی- بقاء آیین او را تضمین نکند؟

اگر جامعه ما منحرف نشده و ما سنی‌ها را منحرف شده می‌دانیم، انصافاً و بالاغیرتاً اکنون: ما مسلمان‌تریم یا سنی‌ها؟

اگر بناست کوچک‌ترین خطای هر رئیس حکومتی دامنه‌اش تا قیام قیامت کشیده شود به این ترتیب، جایگاه بیشتر مسئولین جمهوری اسلامی در اعماق جهنم خواهد بود!

هیچ کجای تاریخ سراغ نداریم که یک تمدن یا ابرقدرت پس از طی مراحل قدرت و اوج، سقوط نکرده باشد. شاید این یکی از قوانین و سنن تغییر ناپذیر الهی است. از تمدن ایران گرفته تا روم و مصر و چین. در زمان خود ما ابرقدرت شوری که براحتی از هر فرو پاشید و مطمئن باشید چنین بلایی بزودی بر سر آمریکا نیز خواهد آمد. پس چرا علت انحطاط تمدن اسلامی را حضرت عمر و حضرت ابوبکر می‌دانید؟

امام خمینی در اوایل انقلاب می‌گفتند: «ما نمی‌گوییم می‌توانیم اسلام را کامل پیاده

کنیم زیرا ما وارث قرن‌ها خرابکاری و ظلم و ستم و... هستیم». پس چرا ما از حضرت عمر و حضرت ابوبکر، انتظار داریم فرهنگ چند هزارساله اعراب جاهلی را یک شبه تغییر داده باشند تا به شهادت امام حسین علیه السلام منجر نشود؟

با این شیوه استدلالات بچه گانه، به نظر می‌رسد منحرفین و پایه‌گذاران اصلی خط انحراف، بسیار زیرکانه از دید محققین تیز بین! شیعه فرار کرده‌اند. زیرا ما طبق متون معتبر که مورد تایید شیعه و سنی است می‌دانیم که ابتدا انصار در سقیفه مشغول انتخاب خلیفه بودند و بعد از آن به حضرت عمر و حضرت ابوبکر، خبر می‌رسد و آنها با عجله خود را به آن محل می‌رسانند. پس این انصار، بودند که قبل از دفن پیامبر صلی الله علیه و آله به فکر انتخاب خلیفه افتادند و آنها بودند که باعث تحریک حضرت عمر و حضرت ابوبکر و روی کار آمدن حضرت ابوبکر شدند. آنها (به خصوص قبیله اوس) بودند که ابتدا با ابوبکر بیعت کردند (برای چشم و همچشمی با خزرج و خلیفه نشدن سعد ابن عباد) و در یک کلام، آنها سنگ اول بدعت و شکستن بیعت و انحراف را گذاشتند^۱. همانطور که آنها اولین حامیان و بیعت کنندگان با پیامبر صلی الله علیه و آله بودند!!!^۲.

شاید هم پایه‌گذاران خط اصلی انحراف، مالک اشتر و محمد ابن ابی بکر و عمار یاسر و طلحه و زبیر^۳ باشند زیرا اگر محققین سنی بخواهند مانند محققین شیعه قضاوت

۱- البته این نظر شیعه است و انصار بسیار درست و به جا عمل کردند زیرا آنها بهتر از ما شرایط خطرناک حمله قبایل راهزن به مدینه و شورش اهل رده و نقشه‌های ابوسفیان و عادات بد قومی و قبیله‌ای جاهلیت را می‌دانستند. یکاش محقق شیعه در تجزیه و تحلیل‌ها یی که می‌کند خودش را به همان زمان و همان فرهنگ می‌برد.

۲- پیداست که سلیم ابن قیس از آقایان امروزی زرنگتر بوده که در کتابش نوشته پس از رحلت پیامبر اکرم همه مرتد شدند به جز ۴ نفر!!! البته آقایان می‌دانند احادیثی که در ستایش عمر و ابوبکر است را با هر دوز و کلکی می‌شود انکار کرد ولی با احادیث بی شماری که در ستایش اصحاب وارد شده چه کنند؟

۳- دقت کنید: اگر طلحه و زبیر، چهره واقعی خود را در جنگ جمل نشان نمی‌دادند اکنون شیعه آنها را نیز مانند مالک و عمار تقدیس می‌کرد...

کنند دستشان بسیار پرتر از ماست. ما می‌دانیم که حضرت علی به عثمان می‌گوید: از پیامبر شنیدم در این امت امامی کشته می‌شود که با مرگ او باب اختلاف تا قیامت در این امت گشوده می‌شود... و می‌دانیم که ایشان برای جلوگیری از این امر، مرتب با شورشیان صحبت کرده و بین حضرت عثمان و آنها حالت میانجی را داشته و فرزندان حسن و حسین را برای دفاع از خانه او می‌گمارد (و حتی در جایی خواندم که پس از مرگ عثمان، فرزندان او را ضرب و شتم می‌کند) خوب، چه کسانی سرکرده شورشیان بودند: طلحه، زبیر، عمار یاسر، مالک اشتر نخعی و محمد ابن ابی‌بکر. (و اگر کمی به عقب برگردیم ابوذرا!!!) پس طبق تحلیل نویسندگان شیعه این افراد پایه‌گذار تحریف و گشاینده باب اختلاف و تفرقه در جامعه اسلامی شدند. زیرا می‌بینیم دقیقاً شهادت عثمان، دستاویز و علت العلل سه جنگ داخلی میان مسلمانان پس از خلافت حضرت علی شد (جنگ جمل، صفین و نهروان) سخنان حضرت علی علیه السلام به عثمان نیز ادعای ما را تایید می‌کند. اتفاقات و شرایطی که بلافاصله پس از آن می‌افتد نیز سخن ما را تایید می‌کند. ضمن اینکه به طور قطع می‌دانیم آب را به خانه عثمان، بستند، پس از چند روز به خانه‌اش ریخته زن او نائله دستش را جلوی شمشیری که می‌خواست عثمان را بکشد می‌گیرد و دستانش قطع می‌شود و عثمان را با آن وضع فجیع می‌کشند یعنی کسی که پیرمرد و سالخورده بوده و خلیفه بوده و داماد^۱ پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و... حتی اجازه دفن جسد او را در

۱- اگر داماد پیامبر بودن، شرف و عزت است عثمان دو دختر پیامبر را به همسری داشته طرفه آنکه یکی از آقایان می‌گفت: عثمان دختر اول پیامبر را آزار و اذیت کرد تا او را کشت و پس از آن دختر دوم پیامبر را گرفت و من هم به ایشان گفتم: مگر پیامبر نفرموده‌اند آدم عاقل از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود. پس چرا دختر دومشان را هم به عثمان داد تا او را بکشد؟ ضمن اینکه روحیه ملایم و نرم عثمان چیزی نیست که مورد شک و تردید کسی باشد و حتی همین سستی او باعث مرگش شد و چطور ام کلثوم همسر عمر (با آن خوشنوتش تا سال‌ها پس از مرگ عمر زنده بوده ولی عثمان... و چرا عثمان نائله را نکشت و...) فبهت الذی کفر.

قبرستان مسلمانها نمی‌دهند و...^۱ در اینکه این وقایع اتفاق افتاده هیچ شکی هم نیست ولی از دید شیعه هیچکدام از اینها پایه گذار و علت تحریف و بدبختی مسلمین نیست ولی قضیه حمله حضرت عمر به سمت خانه حضرت علی علیه السلام که تمامی آن با حواشی و شاخ و برگهای مربوطه، دروغ محض است می‌تواند علت العلل واقعه عاشورا و تحریف اسلام باشد؟! و آیا قتل یک پیرمرد و قطع انگشتان زن او، قتل خلیفه، قتل داماد پیامبر صلی الله علیه و آله با آن وضع فجیع (بستن آب و...) کمتر از درشت صحبت کردن با دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؟ و تاثیر آن در انحراف اسلام و واقعه عاشورا کم‌تر است؟ انصافاً کدام یک از این موارد مهم‌تر است؟ (لا اقل از دید مردم آن زمان که نه شیعه به معنی قرون بعدی آن، وجود داشته و نه سنی) با اینهمه محققین سنی چنین تحلیلهایی از وقایع ندارند... پس آفرین بر انصاف و هوش محقق شیعه!!! و صد آفرین بر عقل خوانندگان کتاب‌های آنها... ممکن است بگویند که عثمان ستم کرد و مستحق کشته شدن بود ولی سخن حضرت علی علیه السلام خلاف این است. ایشان می‌فرمایند: من ماجرای عثمان را برایتان به طور خلاصه بیان می‌کنم، عثمان در خلافت خودسری نمود (بی‌مشورت و رضای امت هرکاری می‌خواست انجام می‌داد) پس بد کرد و شما بی‌تابی کردید (و او را به قتل رساندید) پس شما هم در این بی‌تابی بد کردید و خداوند را حکم ثابتی است درباره کسی که استبداد و خودسری کرد و کسی که در کشتن او بی‌تابی کرد.^۲

این بدان معنی است که او نباید کشته می‌شد. اینها سخنان و تجزیه و تحلیل من نیست بلکه عین عبارات گفته شده توسط حضرت علی علیه السلام است.^۳ پس اگر بنا باشد

۱- چه روضه جالبی می‌توان در این رابطه ساخت و ضمن آن افراد زیادی را دوزخی کرد!!!

۲- نهج البلاغه خطبه ۳۰.

۳- البته نکته ظریف دیگری نیز در این سخن حضرت علی وجود دارد. عمر و ابوبکر حتی یکی از ستمها و کارهای خلاف و مقام دادن به نزدیکان و زندگی خوش و... را انجام ندادند با اینهمه حضرت علی علیه السلام درباره حضرت عثمان می‌فرماید او به ستم کشته شد و در جایی دیگر می‌فرماید من هم دوست دارم قاتلین او را مجازات کنم و... آنگاه ما با چه مجوزی عمر و ابوبکر را لعن می‌کنیم؟ به شرافتم قسم می‌خورم اگر حضرت

مقصوری در تاریخ برای حادثه عاشورا پیدا کنیم قاتلین عثمان، بهترین مسببان اولیه این واقعه هستند زیرا بر خلاف زمان سقیفه: قاتلین امام حسین همان قاتلین عثمان (شورشیان بودند) - وقتی قبیح خلیفه کشی و آن هم کسی که داماد پیامبر ﷺ بوده با آن سن بالا ریخته می شود مسلماً کشتن نوه پیامبر هم امری ساده و عادی جلوه می کند - زمان وقایع به واقعه کربلا نزدیکتر است - ولی چرا محقق شیعه این وقایع را فراموش کرده و در باب علت عاشورا به حادثه سقیفه اشاره می کند که دخالت حضرت عمر در جریان حمله به خانه علی و ضربه به در (اگر راست باشد) در هاله ای از ابهام است زیرا برخی از متون خالد و قنقد را مسئول این کار معرفی کرده اند؟

نویسندگان شیعه علت اصلی فرقه فرقه شدن اسلام را غضب خلافت، توسط ابوبکر می دانند. پس این سؤال مطرح می شود که علت اصلی فرقه فرقه شدن سایر ادیان الهی مانند مسیحیت چه کسانی بوده اند؟ زیرا هیچ مذهبی در جهان وجود ندارد که فرقه فرقه نشده باشد. و البته سؤال بعدی اینجاست که چرا سخن از این فرقه ها فقط پس از شورش علیه عثمان در تاریخ به گوش می رسد.

حضرت علی قبل از مدتی قبل از وقایع جنگ جمل می فرمایند: «خدای عزوجل ما را به اسلام گرامی داشت و بدان سربلندمان نمود و از پس خواری و با یکدیگر کینه ورزیدن و از هم دور بودن و بی مقداری با هم برادرمان نمود. چندانکه خدا خواست مردم بر دین اسلام بودند و حق در میان آنها بود و کتاب خدا را پیشوای خویش نمودند تا آنکه این مرد (عثمان) به دست این مردم کشته شد. شیطان آنان را به نافرمانی برانگیخت و امت را به یکدیگر در آویخت بدانید که این امت همچون امتهای گذشته فرقه فرقه خواهد

علی علیه السلام در قید حیات بودند ما را شدیداً توبیخ می کردند. هرچند ایشان زنده حقیقی اند و این ماییم که در لجنزار اندیشه های باطل و پوسیده خود در حال خفه شدنیم. و صد افسوس که داریم دین و مذهب را هم با خودمان به زیر می کشیم...

شد...^۱. این جملات صریحاً نشان می‌دهد که:

- سرآغاز تحریف اسلام شهادت عثمان بوده است.
- علت آن نه انتخاب حضرت عثمان توسط شورا بلکه طبق سخنان حضرت در خطبه ۳۰ که پیش از این ذکر شد به خاطر بی‌تابی شورشیان بوده است.
- در دوران حضرت عمر و حضرت ابوبکر: مردم بر دین اسلام بودند و حق در میان آنها بود و کتاب خدا را پیشوای خویش نمودند. پس آنها پایه‌گذار تحریف و ظلم و... نبوده‌اند. باز هم باید خاطر نشان کنم این سخنان، تجزیه و تحلیل من نیست بلکه عین عبارات و سخنان حضرت علی علیه السلام است.
- حضرت علی در زمان خلافتشان در جایی در پاسخ کسی که می‌گوید چرا این اتفاقات و هرج و مرجها در زمان حضرت عمر و حضرت ابوبکر و حضرت عثمان نمی‌افتاد می‌گویند: برای اینکه آنها بر همچون منی حکومت می‌کردند و من بر همچون تویی! این سخن نشان می‌دهد که مردم به خصوص مردم مدینه در زمان حضرت عمر و حضرت ابوبکر و حتی عثمان خوب بوده‌اند ولی امان از شیعیان کوفه که مقرر حکومتی حضرت علی علیه السلام کوفه بود و...
- یکی از دلایلی که شیعه پافشاری زیادی روی آن دارد، این است که اگر حضرت علی علیه السلام به عنوان اولین خلیفه انتخاب شده بود آن فجایع بعدی پیش نمی‌آمد و اسلام منحرف نمی‌شد و... اگر سؤال کنیم که حضرت علی علیه السلام بالاخره خلیفه شد می‌گویند: دیگر در آن زمان و شرایط دیر شده بود و اوضاع قابل تثبیت نبود ولی:
- اوضاع و شرایط پس از خلیفه شدن ابوبکر بسیار بدتر از قتل عثمان بوده زیرا:
- ۱- تعداد اندکی از انصار با او مخالف بودند ضمن اینکه بنی‌هاشم و در راس آنها حضرت علی در ابتدا مخالف حکومت او بودند.
- ۲- انتشار وفات پیامبر اکرم (که پس از او نیز پیامبری نخواهد آمد) موج مخالفت

۱- طبری: ج ۶ ص ۳۱۴۱.

گسترده‌ای را در شبه جزیره بوجود آورد و باعث شد اکثر قبایل تازه مسلمان شده از اسلام برگشته و مرتد شوند.

۳- خطر دو قدرت ایران و روم مرزهای اسلام را به شدت تهدید می‌کرد.

۴- منافقان مدینه و یهودیان گرچه تار و مار شده و نیروی آنها به شدت تضعیف شده بود ولی مانند آتش زیر خاکستر هر لحظه امکان برافروخته شدن آنها می‌رفت.

۵- با وفات پیامبر ﷺ، افرادی مانند ابوسفیان هنوز در خواب و خیال انهدام اسلام بودند.

آری تمام این شرایط در صورت انتخاب حضرت علی علیه السلام به خلافت برای ایشان نیز با شدت بیشتری پیش می‌آمد با این تفاوت که ایشان بر خلاف ابوبکر: جوان بوده، از هر قبیله چند نفر از بزرگان آن را کشته، بین قبیله ایشان (بنی هشام) و بنی امیه همیشه بر سر قدرت درگیری و اختلاف بوده. پس آیا می‌توان تصور کرد انتخاب بلافصل ایشان می‌توانسته بدون دردسر همراه باشد؟ به هر حال اگر ایشان به عنوان اولین خلیفه هم انتخاب می‌شد و اتفاقات ناگواری می‌افتاد و اسلام شکست می‌خورد مسلماً محققین شیعه باز هم تمام این عواملی را که برشمردیم در ذکر علل ناکامی حضرت علی علیه السلام عنوان می‌کرد!

اگر ۱۴۰۰ سال پیش، وسایلی مانند رسانه‌های جمعی، رادیو و تلویزیون، روزنامه، مجالس وعظ و منبرهای متناوب و گسترده در هر شهر و روستا، اینترنت، امکان مطالعه کتاب و کتابخانه برای عموم جامعه و... وجود داشت می‌توانستیم بگوییم که سران حکومتها با استفاده از این وسایل، اسلام را منحرف و بی‌محتوی کردند. البته محقق شیعه برای یافتن سرنخ انحراف، چشم به تاریخ دوخته و شرایط فعلی که اینهمه وسایل مختلف را در اختیار دولتها قرار می‌دهد، فراموش کرده است!

طبق احادیث بیشمار وارده و آیات موجود در قرآن بهترین چراغ راهنما و بهترین وسیله معیار و محل حق از باطل و... قرآن کریم می‌باشد. این کتاب در طول قرون

متمادی میان مسلمین بدون ذره‌ای تحریف، وجود داشته. چرا نباید علت تحریف و بدبختی و... جامعه اسلامی را عدم توجه به تعلیم انسان ساز قرآن بدانیم؟

حضرت عمر و حضرت ابوبکر دو نفر بودند و شما آنها را مسئول تمام انحرافات و بدبختی‌های بعدی می‌دانید اکنون بیش از ۲۸ سال است تمام شئونات کشوری در دست روحانیون شیعه است که از حوزه‌هایی با پشتوانه صدها سال کار آکادمیک بیرون آمده‌اند. انصافاً: وضعیت حجاب، رباخواری، تبعیضات شدید طبقاتی، روگردانی مردم از دین و کاهش تعداد نماز خوانها و... اکنون به هم‌ریخته‌تر شده یا در زمان شاه؟^۱

آیا تفاوت در نحوه وضو گرفتن و یا تغییر یک جمله در اذان و یا ممنوعیت صیغه زنان به اسلام ضربه وارد می‌کند، یا مسخ و منحرف کردن کلمات مقدس دینی و عملکردهای غلطی که باعث تنفر مردم از دین می‌شود؟

در مورد خطاهای این دو نفر باید گفت: جای تعجب است که ما حضرت عمر و ابوبکر را معصوم نمی‌دانیم ولی انتظار داریم در بحرانی‌ترین حوادث و شرایط، مانند یک معصوم رفتار کنند. (هرچند بر محققین بی‌طرف پوشیده نیست که عملکردشان عالی بوده).

اگر اولین خشت کج را حضرت ابوبکر گذاشت و سست شدن اخلاق و گمراهی جامعه در نسل‌ها و سال‌های بعدی به خاطر این خشت کج بود پس چرا انصار و مهاجرین که تربیت شده ۲۳ سال کار مداوم و همنشینی با پیامبر ﷺ و قرآن و جهاد و فداکاری بودند همان روز وفات رسول خدا^۲ همه با هم مبادرت به بیعت شکنی و زیر پا

۱- البته من مانند انسان‌های ظاهربین و قشری گناه این موارد را به گردن روحانیون نمی‌اندازم. این حالت مردم ایران است. ورود به عصر اینترنت و دهکده جهانی و صدها عامل دیگر در پیدایش این عوامل نقش داشته و سستی و اشتباه برخی از روحانیون یکی از چندین عامل ضعف مبانی اسلامی در سطح جامعه می‌باشد.

۲- ۲ ماه پس از بیعت غدیر.

گذاشتن آیه قرآن (آیه تبلیغ) و فرمان رسول خدا کردند؟^۱ گناه اینهمه سستی و دروغ و تزویر در میان جمع گسترده انصار و مهاجرین بر عهده کیست؟ (حتماً ابوجهل!!!) زیرا به تبع اولی و در حقیقت، خشت کج اولی توسط انصار گذاشته شد که زودتر از حضرت عمر و حضرت ابوبکر در سقیفه جمع شده بودند پس گناه تمام امت تا روز قیامت و مقصر اصلی کشته شدن امام حسین و... به گردن انصار است^۲ با این فرض حتمی که اگر ابوبکر و حضرت عمر در صحنه حاضر نشده بودند مسلماً سعدابن عباد خلیفه شده بود و بقیه ماجرا...

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: اگر و مگر کردن از علائم منافقان است آیا نویسندگانی که در کتب خود مرتب می‌نویسند: اگر حضرت عمر چنان نکرده بود و اگر ابوبکر چنان نگفته بود، ۵۰ سال بعد، چنین و چنان نمی‌شد آیا بر شعبه‌ای از نفاق نیستند؟

چرا محققان ما همیشه نیمه خالی لیوان را می‌بینند. چگونه ما معتقدیم که حضرت عمر و ابوبکر باعث تحریف مسیر دین و واقعه عاشورا و... شدند و گناه همه بدبختی‌های جامعه اسلام را به گردن آنها می‌اندازیم ولی ثواب تثبیت اسلام و جلوگیری از نابودی آن (ابوبکر: سرکوب شورش اهل رده و...) و اسلام آوردن سایر کشورها در زمان حضرت عمر را به گردن آنها نمی‌اندازیم^۳. اگر گناه تحریف اسلام بر گردن آنهاست به ناچار

۱- البته اگر طبق عقیده نویسندگان شیعه منظور پیامبر در غدیر انتخاب حضرت علی به خلافت بوده باشد.

۲- به یکی از آقایان گفتم مگر خداوند در آیاتی که مربوط به بیعت رضوان و جنگ بدر و... است از اصحاب پیامبر تجلیل نکرده و از آنها اعلام رضایت ننموده و به بهشت وعده نداده. ایشان فرمودند: در این آیات گفته: مومنین و عمر و ابوبکر منافق بوده‌اند. اکنون در این بحث متوجه می‌شویم که تمام انصار، گنهکار بوده و باعث تحریف اصلی اسلام اینها هستند در نتیجه تمام آیات مذکور کان لم یکن می‌شود.

۳- جالب است که در اینجا پاسخ می‌دهند که این عمر نبود که باعث اسلام آوردن ایرانی‌ها شد بلکه روحیه جنگجو و شهادت طلبانه مسلمانان بود. ولی مگر همین مسلمانها با ابوبکر بیعت نکرده و تحت فرمان عمر و ابوبکر عمل نمی‌کردند؟

پاداش تثبیت^۱ و ترویج^۲ اسلام نیز بر آنهاست^۳. و به طور کلی طبق تحلیل‌هایی از این دست، اسلام ما ریشه در حمله حضرت عمر به ایران و بقای اسلام ریشه در سرکوب شورش اهل رده توسط ابوبکر دارد. مگر اینکه بگوییم نه و آنها فقط و فقط مسبب انحراف اسلام شدند و ثواب بقیه کارها برای سپاهیان اسلام است!!!

باز چرا نیمه خالی لیوان را می‌بینیم و اعتراف نمی‌کنیم که اگر ابوبکر در جمع سقیفه حاضر نشده بود صد در صد سعد ابن عبادہ خلیفه شده بود و دقیقاً مشخص است که چه اتفاقی بین دو قبیله اوس و خزرج و بعد از آن بین بنی‌هاشم و بنی امیه پیش می‌آمد.

روزی در یک مسابقه فوتبال، مهاجم تیم خودی بر اثر گیر افتادن میان سه مدافع تیم حریف، توپ را لو داد(البته او یک گل هم زده بود) تیم حریف، خط‌ها فبک تیم مقابل را رد کرد، دفاع را دور زد و بر اثر غافلگیر شدن و ضعف دروازه بان توپ را به دروازه دوخت. البته تشویق بی‌امان تماشاچیان تیم حریف و ضعف داور در نگرفتن آفساید مشکوک را هم باید به این موارد اضافه کنیم. بعد از بازی همه افراد حاضر(خبرنگاران، هواداران تیم، مربی، بازیکنان و مسئولین باشگاه) به فوروارد بیچاره حمله کردند که اگر تو توپ را لو نداده بودی ما گل نخورده بودیم!!! فوروارد بیچاره می‌گفت: ای بابا، تمام تیم و کادر دآوری و... تنبلی و اشتباه کرد چرا فقط من را مقصر می‌دانید؟ و همه تقصیرات را به گردن من می‌اندازید؟ ولی همه از این شکست، عصبانی بودند و دربه در دنبال پیدا کردن یک نفر مقصر! و این تعصب پرده‌ای روی عقلشان کشیده بود تا (مانند ابوجهل) واقعیت را نفهمند! ماجرای تحریف اسلام و انداختن گناه آن به گردن حضرت عمر و حضرت ابوبکر نیز بر همین منوال است.

۱- می‌گویند حضرت عمر و حضرت ابوبکر، مسیر اسلام را منحرف و باعث ایجاد

۱- ابوبکر: با سرکوب شورش گسترده اهل رده.

۲- با اسلام آوردن ایران و سایر کشورهای آسیایی و آفریقایی در زمان او.

۳- «من له الغنم فعلیه الغرم» قاعده اصولی: هرکسی غنیمت را برد غرامت هم بر اوست.

بدعت در دین شدند سؤال اینجاست: آیا در آن زمان که مخابرات و تلویزیون و منبر و بلندگو (و حتی وقت آزاد و مفت برای اینکارها نبوده) و کتاب و اینترنت و تبلیغات و مدرسه و سخنرانی و مد و تجمل و... نبوده بهتر می‌شده در دین بدعت ایجاد کرد یا اکنون؟).

۲- آیا آن زمان که همه مردم شیوه و روش پیامبر ﷺ را از نزدیک دیده و در همان فرهنگ زندگی می‌کردند امکان بدعت بیشتر بوده یا اکنون؟ و چطور انصار و مهاجرینی که در قرآن آنقدر از آنها ستایش شده و پیامبر ﷺ آنقدر از آنها تعریف کرده و در راه اسلام آنقدر از جان و مال خود گذشتند در همان هنگام رحلت پیامبر ﷺ اینچنین سست و بی حال می‌شوند آن هم نسبت به مسائل دینی؟ و باعث تحریف اسلام؟

۳- آیا آنها که باعث شدند ایرانی‌ها از دین زرتشت دست بکشند هنرمندتر بوده‌اند یا کسانی که اکنون باعث می‌شوند مردم دست از دین بکشند؟

۴- این بدعت‌ها که موجب فاجعه و بروز خسارات جبران ناپذیر به ارکان دین اسلام بوده چیست؟ برای کسانی که نمی‌دانند می‌نویسم: ممنوع شدن صیغه کردن زن‌ها!!! و گفتن: الصلوه خیر من النوم به جای حی علی خیر العمل!!!^۱ می‌بینید حضرت عمر، چقدر ماهیت و باطن دین را تحریف و نابود کرده است؟ درست بر عکس ما! و حضرت علی علیه السلام هم در برابر آن سکوت کردند! (ضمن اینکه در دوران صفویه هیچگونه تغییر و تبدیل و تحریف و دروغی توسط علامه‌ها! وارد اسلام نشده است! البته به استثنای ملاصدرا که به سزای اعمال خود رسید!!!).

۱- این موارد نه جزو اصول دین است و نه جزو فروع دین و ایکاش عده‌ای در تاریخ دولت صفویه تحقیق می‌کردند و نشان می‌دادند که چقدر از مفاهیم والای دین که جزو اصول دین است مانند: توحید، امامت و کلمات والایی چون: شهادت، و مکان‌های مقدسی چون مسجد دستخوش تحریف و پوچی شد. ضمن اینکه در زمان پیامبر مثلاً مواردی مانند اشهد ان علی ولیه الله در اذان نبوده و سنی‌ها نیز می‌توانند به ما سر این جمله گیر بدهند.

۵- چگونه است که حضرت عمر ۱۴۰۰ سال پیش که بانی مسلمان شدن ما بوده و عرب هم بوده و ساکن سرزمینی دوردست، باعث تحریف دین ما شده ولی شاه عباس و علامه‌های دور و برش که در قلب ایران ساکن بوده و هموطن و همزبان و متعلق به ۴۰۰ سال پیش، هیچگونه تحریف و تبدیل و دروغی وارد تاریخ و دین ما نکردند؟ برآستی چرا کسانی که معانی واقعی کلمات والایی چون: شهادت، امامت، جهاد، عاشورا، صبر و... را تخدیر و تحریف کردند اینهمه در نظر ما ارجمندند؟ (و ایکاش نابود کرده بودند!).

۶- بدعت یا شرایط زمانی؟ پیامبر ﷺ مسجد ضرار را تخریب کرد. علی (علیه السلام) ۴۰۰۰ نفر عابد قرآن خوان را کشت. پس نعوذ بالله آنها نیز کار اشتباهی کردند؟ پس متوجه می‌شویم آنها معنا و باطن و نیت پنهانی در بطن امور را می‌دیدند و مانند قشری‌های احمق ماظاهربین نبوده‌اند.

۷- با اینگونه تحلیل‌ها، اینک، هیچ جامعه پیشرفته‌ای در جهان نباید وجود داشته باشد. زیرا بالاخره در مقاطعی در تاریخ هر ملتی افرادی بسیار ضعیف‌تر (اگر حضرت عمر و حضرت ابوبکر را ضعیف بدانیم) و خونخوارتر و ظالم‌تر حکومت می‌کرده‌اند. پس آنها نیز باید عقب افتاده و بدبخت باشند ولی به عنوان نمونه به آلمان نگاه کنید که ۴۵ سال قبل به دست فرد دیوانه‌ای به نام هیتلر (و حزب نازی) مبدل به ویرانه‌ای شد ولی اکنون یکی از ملل صنعتی و پیشرفته است و یا ژاپن با آن حاکمان میلیتاریسم خود و... اگر هم بگوییم که آنها فقط باعث و پایه گذار انحراف در دین شدند پس سکوت حضرت علی (علیه السلام) چه معنایی دارد. آیا عقل سلیم حکم نمی‌کند یک چیز نابود شود بهتر است تا منحرف شود؟ دیگر اینکه این انحرافات که توسط خلفاء در دین بعمل آمد چه بود؟ به زودی در این باره هم بحث خواهیم کرد.

۸- در روانشناسی بحثی وجود دارد به نام فرافکنی. یعنی شما به عنوان مثال: ناخودآگاه می‌خواهید علت عقب افتادگی و بدبختی و سستی و اهمال و حتی انحرافات که توسط شما یا افراد مورد علاقه شما در دین بوجود آمده است را به گردن دیگران

بیندازید. مثلاً آمریکا و غرب را متهم به استعمار و... می‌کنید^۱ و از خود نمی‌پرسید: چرا من باید نادان یا ضعیف باشم تا دیگران بتوانند مرا استعمار کنند؟ مگر اسلام وقتی قدرتمند بود به تمام کشورها حمله نکرد؟ این قانون طبیعت است که ضعیف پایمال می‌شود. پس آیا بهتر نیست به جای فرافکنی و انداختن گناه به گردن حضرت عمر و حضرت ابوبکر، سری به خودمان و آقابالاسرهای فعلی خودمان و علامه‌های مورد علاقه خودمان در تاریخ بزنیم؟

۹- طبق اینگونه تحلیلها آیا پایه گذار اولین خط انحراف و مایه بدبختی تمامی نوع بشر (نعوذبالله) حضرت آدم و حضرت حوا نبودند؟ زیرا اگر از بر خلاف دستور مستقیم الهی از آن میوه ممنوعه نمی‌خوردند به زمین نمی‌آمدند و نوع بشر را این چنین گرفتار شیطان و شرایط زمینی نمی‌کردند؟ امیدوارم مرا مسخره نکنید من طبق تحلیل خودتان تحلیل کردم ضمن اینکه در اینجا دلایل من (آیات قرآن) بسیار محکم‌تر از دلایل شماست (کتاب موهوم و جعلی سلیم ابن قیس) و استدلالم نیز قویتر و قابل قبول‌تر توسط تمام نوع بشر..

ما می‌دانیم که ابوبکر، اولین مرد بالغی بود که بدون لحظه‌ای درنگ و تامل به پیامبر ﷺ ایمان آورد^۲ و ابوبکر بود که با اسلام خود در آن شرایط حساس باعث مسلمان شدن عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن ابن عوف^۳ شد و بردگان تازه مسلمان را می‌خرید و آزاد می‌کرد^۴ و برای خرید زمین مسجد و تدارک سپاه اسلام^۱

۱- البته من طرفدار غرب و آمریکا نیستم (بدبخت نویسنده ایرانی که به چه چیزهایی باید اعتراف کند زیرا هر لحظه ممکن است از گوشه‌ای انگلی و تهمتی وارد شود) باکی نیست عدالت بهترین قاضی است و فردا مشخص می‌شود چه کسی دروغگو بوده و چه کسی راستگو.

۲- از قول پیامبر نقل شده که تنها کسی که بدون تامل و فکر دست بیعت داد و اسلام را قبول کرد ابوبکر بود.

۳- دقت داشته باشید که حضور هریک از این افراد در مکه و مدینه بسیار مهم بوده. سعد مردی رزمی. عثمان از نظر مالی، طلحه و زبیر از نظر مالی و قبیله‌ای و شخص ابوبکر از نظر مشورتی و فکری و وجهه اجتماعی.

۴- از جمله بلال حبشی

هزینه می‌کرد و همراه پیامبر ﷺ در شرایطی خطرناک به مدینه هجرت کرد، پس از رسیدن به خلافت مقتدرانه و با درایتی عجیب، شورش رده را سرکوب کرد و... آیا طبق تحلیل برادران شیعه که اعمال و رفتار یک نفر، می‌تواند در حوادث بعدی نقش داشته باشد آیا ابوبکر باعث تقویت و تثبیت و پیروزی اسلام نبود یا لاقفل یکی از مسببین آن؟ و اگر بگویید این اراده الهی بود که می‌خواست اسلام پیروز شود، پاسخ می‌دهیم پس همین اراده الهی بود که می‌خواست اسلام در قرون بعدی تحریف و ضعیف شود. (البته به زعم اعتقاد شما) و اگر بگویید اگر ابوبکر کمک نمی‌کرد خداوند شخص دیگری را برای کمک مقدر می‌فرمود، پس چرا خداوند این شخص دیگر را برای خلافت پیامبر ﷺ مقدر نفرمود؟

شیعه معتقد است علت تمام فجایع و مشکلات بعدی برای اسلام و مسلمین از عدم انتخاب حضرت علی علیه السلام نشأت می‌گیرد اگر یک نفر و یا حتی یک گروه، می‌تواند مسیر سرنوشت بشریت را عوض کند پس چرا:

- اکنون امام زمان با اینهمه خیل مشتاقان -ظاهری- ظهور نمی‌کنند؟
- آیا با این نحو استدلال، نمی‌توان سلسله مقصرین را تا قابیل کشاند؟
- اگر هم اکثریت مردم را مقصر بدانیم گناه حضرت عمر و حضرت ابوبکر چیست؟ به قول حضرت علی علیه السلام: هر جامعه ناگزیر از داشتن امیر است.
- اگر خلافت و امامت دو امر جدا از همند و لازمه خلافت، قبول اکثریت است این گناه اکثریت بوده و نه گناه حاکم. و اصولاً در آن ابتدا (یعنی فقط یکروز پس از رحلت پیامبر) مسلمانانی که آن همه حماسه و رشادت از خود به خرج داده‌اند چگونه به این سرعت آنقدر بی‌حمیت می‌شوند که اقلیتی بر خلاف نظر اکثریت بتوانند بر آنها حکومت کنند؟^۲

۱- به خصوص در جنگ تبوک

۲- اگر معتقد باشیم که اکثریت با خلافت ابوبکر مخالف بوده‌اند!

اگر مقصر اولیه و اصلی واقعه عاشورا این دو نفرند:

- چرا امام حسین به سپاه عمر سعد می‌فرماید: برای این سخنان مرا نمی‌فهمید که دل‌هایتان از خوردن حرام سنگدل شده است؟ و در آن جایگاه که دیگر تقيه معنایی ندارد حضرت عمر و حضرت ابوبکر را رسوا نمی‌کنند براستی چه جایی بهتر از آنجا برای رسوایی غاصبان خلافت و پایه ریزان ظلم به اهل بیت (!!!!)
- چرا یزید پس از شنیدن خبر شهادت ۷۲ نفر سپاهیان حسین می‌گوید: امروز انتقام کشته شدگان احد را گرفتیم و باز می‌بینیم ریشه قضیه به نزاع تاریخی بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه برمی‌گردد.
- چگونه حر که باعث اصلی توقف و تغییر مسیر کاروان کربلا بود بخشیده می‌شود ولی افرادی که ۵۰ سال قبل در شهری دیگر و مکانی دیگر زندگی کرده‌اند مقصرند؟
- اگر پاسخ می‌دهید که حر توبه کرد و پشیمان شد. ما طبق قوی‌ترین متون (که حتی شیعه نیز آنرا تایید می‌کند) می‌دانیم ابوبکر با اینکه خلیفه بوده همراه حضرت عمر برای عذرخواهی به خانه حضرت فاطمه (س) می‌روند.^۱ و ابوبکر حتی با آن مقام و موقعیت گریه هم می‌کند^۲ (با اینکه طبق متون صحیح بی‌تعصب و خالی از شاخ و برگ، مرتکب جنایتی نشده) چگونه است که این عذرخواهی و حرکت آنها در وقایع بعدی بی‌تاثیر است و فقط برخی حرکات آنها مورد تقلید و تبعیت قرار می‌گیرد. اگر هم این بهانه آیندگان بوده مسلماً انسانهای فاسق در آینده هرچیزی را می‌توانند بهانه کنند، برای همین اگر حتی حضرت عمر و ابوبکر مرتکب آن رفتار نمی‌شدند آیندگان گنهکار و ظالم

۱- طبق برخی متون ضعیف، حضرت فاطمه ایشان را می‌بخشد. البته یکی از دلایل ضعف این متون را وصیت حضرت فاطمه مبنی بر تدفین مخفیانه ایشان می‌دانند ولی ما در جای خود به این نکته اشاره می‌کنیم که به احتمال فراوان علت وصیت آن حضرت چیز دیگری بوده. والله اعلم.

۲- طبق برخی متون حضرت فاطمه آنها را می‌بخشد. البته احتمال ضعیف بودن این متون وجود دارد. والله اعلم.

برای توجیه رفتار خود مستمسکی از گذشته پیدا می‌کردند.^۱

- علت و مسبب اینکه کوفیان ابتدا ۱۸ هزارنامه برای حسین فرستاده و با عقیل بیعت کرده و سپس خلف وعده می‌کنند در چیست و چه کسی بوده؟ آیا این نشانه دمدمی بودن و ملون بودن مردم این شهر نیست که از: طوایف و قبایل نامتجانسی تشکیل شده و حدود ثلث آنها نیز ایرانی بوده‌اند؟^۲ در حالیکه حکام قبلی این شهر نیز عمار یاسر (به کمک عبدالله ابن مسعود صحابی با وفای پیامبر) و حضرت علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام بوده و با اینهمه موفق به تربیت آنها نشده‌اند گناه حضرت عمر و حضرت ابوبکر که در ۴۰ سال قبل در مدینه بوده‌اند چیست؟^۳

- چه کسانی برای اولین بار روبروی امام حسن و امام حسین شمشیر کشیدند؟ اگر نمی‌دانید برای شما می‌گویم: شورشیان علیه عثمان که از شهرهای بصره و مصر و کوفه بوده‌اند! زیرا امام حسن و امام حسین مقابل خانه عثمان برای دفاع از او ایستاده بودند و نبرد می‌کردند! کسانی مسبب واقعه عاشورا هستند که جنگ جمل یعنی اولین برادرکشی را در داخل امت اسلامی براه انداختند و طبق صریح متون تاریخی اینها نبودند مگر کسانی از سپاه علی که می‌دانستند اگر صلح شود آنها به خاطر شرکت در قتل عثمان قصاص می‌شوند پس آتش جنگ را شعله ور کردند در حالیکه تا شب قبل، همه امید صلح داشتند! کسانی که آب را بروی عثمان بستند و او را در حال خواندن قرآن کشتند و انگشتان زنش را قطع کردند و خلیفه کشی را باب کردند و حرمت‌ها را ریختند مسبب واقعه عاشورا نیستند ولی حضرت عمر و حضرت ابوبکر که صدها حدیث در فضیلت

۱- مثلاً آزار و اذیت‌های بدتر و طولانی‌تری که کفار نسبت به شخص برتر یعنی پیامبر روا می‌داشتند و یا...

۲- وقتی شعار ایرانی‌ها که می‌گویند ما اهل کوفه نیستیم را می‌شنوم خنده ام می‌گیرد زیرا بیعت شکنی از اعراب بسیار بعید است. آری روحیه ایرانی‌ها دمدمی و متلون بوده و اعراب کوفه را هم مثل خودشان کرده و به عمر گیر می‌دهند که در ثبات عقیده و عمل کردن به حرفی که می‌زده نمونه بوده است. چرا کوفیان در این زمینه (یعنی ثبات رای و عقیده) به عمر و ابوبکر اقتدا نکرده‌اند؟

۳- کوفه را عمر تاسیس می‌کند و در زمان ابوبکر حتی وجود خارجی هم نداشته است.

حضرت علی از آنها نقل شده مسبب واقعه عاشورا هستند فقط به این توهم پوچ و بچه گانه که پیامبر اکرم ﷺ برای پس از خود به فرمان خدا جانشین تعیین کردند و اینها آمدند و خلافت را غصب کردند!

- اگر بنا باشد مثل منطق شیعه تحلیل و قضاوتی آنگوشتی داشته باشیم باید بگوییم که یاد و خاطره جنگهای مستمر و مداوم و کشته‌ها و... که در زمان حضرت علی (علیه السلام) و امام حسن بر سر مردم کوفه آمد در یاد و خاطر آنها بوده و آنها برای همین و برای دوری از دردسر و کشمکشهای مجدد با بنی امیه با پسر علی یعنی حسین بیعت نکردند و... زیرا در اینصورت ادعای ما قویتر است زیرا حضرت علی (علیه السلام) فقط چند سال قبل در این شهر فرمانروا بوده ولی حضرت عمر ۵۰ سال قبل در شهری دیگری حکومت می‌کرده و... ولی ما حتی همین تحلیل را هم قبول نداریم^۱. بلکه یکی از دلایل واقعه عاشورا این بود که:

- کسانی که از مهاجر و انصار در ابتدا به پیامبر اکرم ﷺ ایمان آوردند از روی خلوص نیت و با رضای دل، مسلمان شدند ولی در زمان حضرت عمر که فتوحات فراوانی به عمل آمد، عده‌ای به زور یا به طمع غنیمت یا ندادن جزیه و... مسلمان شدند و بیشتر در دسرهای بعدی از ناحیه همین افراد بوجود آمد. اگر سری به سپاه عمر ابن سعد بنزید از این دست افراد در آنجا زیاد خواهید یافت.

- باز هم اگر بخواهیم مانند برخی محققین شیعه تحلیل‌های عوضی داشته و گناه شهادت امام حسین (علیه السلام) را به گردن حضرت عمر بیندازیم می‌توانیم تز محکمتری بر خلاف این ارائه کنیم مبنی بر اینکه: ما می‌دانیم پدر عبید الله ابن زیاد یعنی زیاد ابن ابیه در زمان خلافت حضرت علی (علیه السلام) از جانب ایشان حاکم فارس بوده است. و در بصره هم سمتهایی داشته. مسبب و صادر کننده دستور جنگ و قاتل اصلی امام حسین (علیه السلام) عبید الله فرزند همین شخص می‌باشد. حالا آیا نعوذ بالله باید بگوییم اگر حضرت علی (علیه السلام) پدر

۱- آیا نمی‌توان تصور کرد برخی از مردم و روسای قبایل از ترس اینکه امام حسین (علیه السلام) بخواهند مانند پدرشان آرامش آنها را بر هم زده و مرتب با شام درگیری ایجاد کنند، کنار کشیدند؟

این شخص را قدرت نداده بود فرزندش جرأت کشتن امام حسین علیه السلام را پیدا نمی کرد؟ در این صورت استدلال ما قویتر نیز هست چون زمان این وقایع نزدیکتر به عاشورا بوده و مسبب نیز نزدیکتر! بر خلاف حضرت عمر که ۵۰ سال قبل در مکانی دیگر حکومت می کرده! ولی ما حتی همین تز را نیز قبول نداریم.

- مگر حضرت علی علیه السلام در طول خلافت خود به وسیله همین مردم کوفه، سپاهیان پرشور و پر ادعای جمل و نهروان را شکست نداده و حتی سپاه معاویه را تا آستانه شکست سوق نمی دهد؟ اگر بناست که بی وفایی و پلید بودن و سستی اخلاق و... کوفیان را به گردن عمر و ابوبکر بیندازیم؟ پس دلیل رشادت اینها چه بوده؟

- چرا ما همیشه نیمه خالی لیوان را می بینیم: چطور ازدواج حضرت عمر در زمان خلافت و اوج قدرتش با ام کلثوم دختر علی - ۷۰ بار مشورت با علی - اینکه می گفت: لولا علی لهلك عمر - ورود علی به مجالس و خضوع و خشوع عمر در برابر او در زمان خلافتش - جانشینی علی در مدینه و مسافرت عمر به مدینه در زمان خلافتش - قرار دادن علی در شورای انتخاب خلیفه و صدها مورد دیگر نمی تواند دلایل مثبتی بر اکرام و احترام به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله باشد ولی فقط یک حرکت عجولانه در روز سقیفه که آن هم توسط خالد ابن ولید صورت گرفت نه حضرت عمر می تواند منجر به واقعه عاشورا شود؟! زیرا تمام وارد مثبتی که گفته شد بر خلاف جریانات روز سقیفه مقطعی نبوده بلکه دامنه دار و طی زمانی طولانی (۱۰ سال خلافت حضرت عمر) اتفاق افتاده و اگر بناست تاثیر گذار بوده باشد تاثیر بیشتری در فرهنگ مردم داشته است. آیا اتفاقات مستمر در اذهان مردم بهتر نقش می بندد یا اتفاقی که در یک روز از روی شتاب و... صورت گرفت و تمام شد؟

روحانی صفوی جدل را جانشین عقل، تعصب را جانشین آزاداندیشی، مصلحت را فدای حقیقت، آرمان را به جای واقعیت، امامزاده ها را به جای کعبه، مفاتیح را به جای قرآن، تکیه را به جای مسجد، وسیله را به جای هدف، شخصیت را به جای سخن،

محبت را به جای معرفت، دعا را به جای عمل، تقیه را به جای شهامت، توریه را به جای صداقت، تقلید را به جای تحقیق، تعبد را به جای تعقل، انتظار را به جای انتقام -از ستمگر- شفاعت را به جای تزکیه، زنجیر زنی و قمه زنی را به جای امر به معروف و ظلم ستیزی و در یک کلام، دین را وسیله کسب نان کرد تا دولت صفوی بتواند اختلاف را جانشین اتحاد کرده و مردم را برای نبرد با دولت عثمانی بسیج کند تا اینگونه خیال اروپای مسیحی از تهاجم دولت متعصب و مقتدر سنی مذهب عثمانی آسوده شود. پس سرآغاز بدبختی و زوال جامعه مسلمین و قطعه قطعه شدن سرزمینهای مسلمان و اقتدار اروپا و تحریف مبانی والای تشیع، دولت و روحانی صفوی بود نه حضرت عمر و ابوبکر. آری روحانی صفوی با فرافکنی این موضوع و با زرنگی تمام، حضرت عمر و ابوبکر را به جای شاهان صفوی^۱ در جایگاه اتهام قرار داد.^۲

در نهایت باید گفت که بسیاری از قضایا در جهان^۳ از دید ما اینگونه تحلیل می‌شود ولی از دید خداوند تحلیل قضایا به گونه‌ای دیگر است.^۴

۱- یا در حقیقت خودش!

۲- من نمی‌دانم عمر و ابوبکر عرب وسط بیابانهای عربستان در ۱۴۰۰ سال پیش بیشتر مسئولند یا علما و پادشاهان صفوی ایرانی شیعه مذهب ساکن در قلب ایران متعلق به ۳۰۰ و ۲۰۰ سال پیش؟ برای درک بهتر و مفصلتر قضایا به کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی، شهید دکتر علی شریعتی مراجعه کنید.

۳- به خصوص اگر جزو قضایای اجتماعی و فرهنگی، آن هم متعلق به ۱۴ قرن قبل و آن مورد اختلاف میان دانشمندان دو طرف و... باشد.

۴- من در اینجا با شهامت تمام به این موضوع اعتراف می‌کنم که ممکن است تمام تحلیلها و نقطه نظرات من نیز مورد تایید خداوند نباشد زیرا من از دید عقل بشری به موضوع نگاه کرده‌ام. البته دقیقاً به همین علت، قویاً معتقدم که: تحلیلهای برادران محقق من نیز مورد تایید خداوند نیست زیرا آنها نه تنها بر مبنای عقل بشری قضاوت نمی‌کنند بلکه از دید احساسات مذهبی و تعصبات فرقه‌ای و پیش زمینه‌های فرهنگی جامعه و تقلید از پدر و مادر و استاد و... به قضاوت می‌نشینند. و مسلماً اگر در عربستان به دنیا می‌آمدند دست تمام وهابی‌ها را از پشت می‌بستند...

۵- ریشه‌یابی انحراف

انحراف واقعی از زمان صفویه آغاز شد و از زمانی که:

- روایات مجعول تاریخی، اخبار ارجاف و اسرائیلیات، بدون هیچگونه کار علمی و تحقیقی توسط به ظاهر علامه‌ها وارد کوچه و بازار و منبر و تکیه شد و آرام آرام اینگونه دروغها در عمق جان و فرهنگ مردم ریشه کرد. از وقایع تاریخی برداشتهای غلط مطابق با زمان حال صورت گرفت. صحبت فقط از نبرد و تفرقه بود و سایر نکاتی که می‌توانست باعث اتحاد شود به بوته فراموشی سپرده شد.

- از زمانی که اولین دسته بندیهای سیاسی تحت عنوان دین عثمان و دین علی شکل گرفت. بر اثر تلقینات دشمنان حضرت علی در راستای ایجاد تفرقه در عراق.

- از زمانی که روایات و احادیث اسلامی مطابق فرهنگ مرز و بوم ایرانی تجزیه و تحلیل شد.

- از زمانی که دین توسط دولت‌ها و حکومت‌ها وسیله‌ای شد برای انحراف توده از بدبختی‌های موجود به مسائل قرن‌ها قبل. یا جهت بسیج عمومی برای نبرد با دول سنی (مثلاً عثمانی در زمان شاه عباس).

- از زمانی که دین دکان عده‌ای شد و وسیله‌ای شد برای ارتزاق مداحان و شهرت برخی علماء که فقط جهت خوشایند پادشاهان تریاکی^۱ صفویه کتاب می‌نوشتند.

- از زمانی که طریقه جدل به جای مباحثه و تعصب به جای منطق در گفتگوها و کتاب‌ها جا باز کرد.

- از زمانی که علماء و نویسندگان موظف شدند مقصرانی در تاریخ برای بدبختی و ضعف و اهمال خودشان و پادشاهانشان، پیدا کنند.

۱- مانند شاه سلطان حسین که ایران را دو دستی تقدیم محمود افغان کرد فقط برای اینکه نمی‌خواست از پای منقل بلند شود.

- از زمانی که جاسوس انگلیسی مستر همفر وارد ایران و ترکیه و عراق شد و گزارش کاملی از وضعیت موجود برای دولت متبوع خود فرستاد و آنها هم به او دستور دادند سعی کن: داستان حمله حضرت عمر به سمت خانه علی را با آب و تاب فراوان و... بین شیعه رواج دهی و...^۱ (جهت جلوگیری از اتحاد بین دول و ملل مسلمان).

۶- سوزاندن احادیث

ماجرای سوزاندن احادیث در زمان حضرت عمر

- حضرت عمر تمام احادیث اعم از جعلی و غیر جعلی را از میان برد و طبق روایات اصول کافی امامان هر چه می‌گویند از امام قبلی است تا برسد به پیامبر ﷺ و چیزی از خودشان نمی‌گویند. آیا به این طریق، حضرت عمر، کمک بزرگی به شیعیان نکرد. زیرا لااقل می‌دانیم احادیثی که در دست ماست اگر جعلی باشد متعلق به قرن دوم است و نه دوران حضرت عمر و ابوبکر!

- چرا حضرت عمر و ابوبکر قرآن، را که مهمتر بود جمع‌آوری کردند در حالیکه قدرت دستشان بود و کافی بود کاری نکنند و بنشینند تا قرآن خود به خود تحریف و نابود شود. (چون شما آنها را مغرض و معاند می‌دانید).

- چرا در قرآن بر لزوم یادداشت یا ثبت سخنان پیامبر ﷺ (اگر اینقدر مهم است و حیاتی و...) اشاره‌ای نشده در صورتیکه بر لزوم بلند حرف نزدن در حضور پیامبر ﷺ چندین آیه نازل می‌شود؟

- چرا فقط عبدالله بن عمرو بن عاص تنها کسی بوده که از رسول خدا اجازه نوشتن احادیث را داشته است؟ (روایات بحار را رها کن سخن من از روایات معتبر کتب قدیمی تاریخی و بدون تعصب است).

۱- خاطرات مستر همفر جاسوس انگلیسی در ممالک اسلامی - ترجمه دکتر محسن مویدی - ص ۷۲ و ۷۷ و ۷۸ بند ۵ دستورالعمل - (انتشارات امیر کبیر - تهران - ۱۳۶۲).

- به فرموده حضرت علی رسول خدا روزی خطبه‌ای خواندند و فرمودند: دروغ بستن بر من بسیار شده است.... هر که عامدانه بر من دروغی بگوید باید که جایگاهش را در دوزخ بگیرد. (پس به تبع اولی پس از فوت ایشان بازار دروغ گویی و دروغ نویسی می‌توانسته رایج باشد و برای حضرت عمر در آن شرایط و اوضاع چه چاره‌ای جز این بوده؟).

- شیعه معتقد است که تمام صحابه پس از پیامبر ﷺ مرتد شدند (به جز ۳ نفر) و همه حق علی را پایمال کردند و آیات قرآن که دال بر خلافت او بود را زیر پا گذاشتند و... پس چگونه در اینجا می‌گویند که هدف حضرت عمر از منع نوشتن احادیث یا گفتن حدیث در سایر بلاد، جلوگیری از نشر فضایل علی و احادیث منصوص خلافت او توسط صحابه بوده است؟! و آیا تا کنون تناقضی بالاتر از این در تحلیل تاریخ وجود داشته؟ عده‌ای آمدند و حق علی را غصب کردند و بقیه در مقابل این غصب خلافت، سکوت کردند و بعد همین عده‌ای که سکوت کرده بودند می‌خواستند فضایل علی را بنویسند یا نقل کنند ولی حضرت عمر مانع شد!!!!.

- ما می‌دانیم که خداوند در قرآن وعده حفظ قرآن را داده که قرآن نیز محفوظ ماند آیا نعوذ بالله خداوند نمی‌توانست وعده حفظ احادیث را بدهد (گرچه بیشتر احادیث پیامبر ﷺ به مدد حافظه قوی اعراب باقی ماند باقی ماندن قرآن نیز بیشتر منوط به حفظ آن توسط اصحاب بود و نه کتابت آن زیرا در آن زمان کاغذ و به طور کلی انسان‌های بیکاری و باسواد برای نسخه برداری بسیار کم بوده‌اند).

- در عربستان زمان پیامبر اکرم ﷺ نه باسوادی بوده و نه وسایل نوشتن و کتابت. و حتی باقی ماندن قرآن که خداوند حفظ و بقای آنرا تضمین کرده (البته به دست اصحاب) خود نوعی معجزه است اکنون سخن از سوزاندن احادیث چه تصویری را در شنونده ایجاد می‌کند. جایی که قرآن به آن اهمیت و مثلاً سوره توبه آن نه نوشته شده بوده و فقط یک نفر آنرا حفظ بوده دیگر چه کسانی احادیث را مکتوب کرده بودند. مسلماً اگر هم

چنین موردی وجود داشته در سطحی بسیار اندک و محدود بوده که شیعه مانند همیشه در اینجا نیز دست به بزرگنمایی زده است.

- آیا تعجب آور نیست: ما در تاریخ می‌خوانیم که اصحاب پیامبر ﷺ در جمع آوری یا عدم جمع آوری قرآن شک داشته‌اند و ابوبکر و دیگران به اصرار بیش از حد حضرت عمر به این کار رضایت می‌دهند. حال این چه هیاهویی است که شیعه در این زمینه براه انداخته است! سوزاندن احادیث، حدیث یعنی سخن آیا سخن را می‌شود سوزاند! مطهری در کتاب سیری در امامت اعتراف می‌کند که (نقل حدیث در زمان حضرت عمر ممنوع نبوده بلکه کتابت آن ممنوع شده) که آن هم به خاطر عدم مخلوط شدن آن با آیات قرآن که به تازگی جمع آوری و مکتوب شده بوده است و اگر حضرت عمر چنین نکرده بود هم اکنون قرآنی که در دست ما بود با احادیث جعلی و غیر جعلی منسوب به پیامبر ﷺ مخلوط شده بود. نکته جالب توجه دیگر اینکه در تمام روایات می‌بینیم گوینده یا راوی می‌گوید: شنیدم، گفت، و هیچ کجا سخن از خواندم و نوشتم نیست! این یعنی اینکه عرف جاری در عربستان و بین اعراب بر گفتن و شنیدن بوده و اعتماد آنها بر حافظه قوی خودشان. در نهایت اگر هم حدیثی توسط حضرت عمر جمع آوری می‌شد محال بود که شیعیان، احادیثی که زیر نظر حضرت عمر جمع آوری شده را قبول کنند زیرا برخی از علماء آنها تا همین اواخر در صحت قرآن جمع آوری شده توسط حضرت عمر و ابوبکر و عثمان نیز شک داشتند چه برسد به احادیث!

- ما می‌دانیم به محض وفات پیامبر ﷺ، در تعداد دفعات تکبیر بر میت اختلاف شد. ضمن اینکه شما غصب خلافت و پیمان شکنی مردم را نیز پیش می‌کشید پس وقتی مردم به این سرعت همه چیز را: فراموش و قاطی کردند و یا زیر پا گذاشتند و به قول شما همه مرتد شدند به جز ۳ نفر این سئوالات پیش می‌آید:

- حضرت عمر و ابوبکر کار بسیار خوبی کردند که دستور دادند احادیثی که توسط مرتدین نوشته شده بود سوزانده شود تا جلوی تحریف اسلام گرفته شود!!! و لاقول مردم

نسلهای بعد که مرتد نیستند این کار را انجام دهند!!! زیرا چه اعتمادی است به: مکتوبات و منقولات یک عده مرتد که هنوز کفن پیامبرشان خشک نشده بیعت با علی را شکسته‌اند و رفته‌اند در سقیفه تا خلیفه‌ای ظالم و غاصب را انتخاب و با او بیعت کنند؟

- تیجانی می‌گوید: «مگر آیات قرآن و احادیث شکر و نمکند که با هم قاطی شوند؟» ولی شما سنت نبوی و آیات قرآن را چون شیر و شکر آمیخته به هم می‌دانید. اکنون پیامبر ﷺ در موقعی خاص و شرایطی خاص یک سخن را گفته و یک عده حاضر بوده‌اند و در موقف و شرایطی دیگر سخنی دیگر گفته و افرادی دیگر حاضر بوده‌اند. می‌شود با این حساب بیان بفرمایید که در صورت ضبط و ثبت این احادیث بلافاصله پس از ایشان چه بلایی بر سر اسلام می‌آمد؟ (آن هم زمانی که حوزه‌های علمیه و علمای عظام و دانایان علم رجال و روایه و درایه و... نبوده است) و چرا این افراد حيله‌گر و خائن و مستبد و حاکم (این چهار شرط لازم انجام این کار است): به جای سوزاندن احادیث، نقشه جعل و ورود احادیثی به نفع خودشان را نکشیدند (با کمک بقیه مرتدین) یا آزادانه به همه اجازه کتابت و نشر و گفتن احادیث را می‌دادند تا اسلام دچار تشتت و انحراف و نابودی شود؟ (و آن اتفاقی که با ثبت احادیث در ۲ قرن بعد افتاد و اسلام یه صدها فرقه تبدیل شد در همان سالهای اول پس از وفات پیامبر بیفتد!).

- شما در جریان افسانه قلم و دوات می‌گویید طبق آیه قرآن: پیامبر ﷺ هر چه می‌گفته طبق کلام وحی بوده: و ما ينطق عن الهوى و از پیش خود چیزی نمی‌گفته پس چرا نباید سخنان ایشان با آیات قرآن مخلوط شود؟ و اگر چنین شده بود آیا نمی‌نشستید و حضرت عمر و ابوبکر را به این خاطر، لعن و نفرین نمی‌کردید که آنها از روی عمد و به قصد تحریف و نابودی قرآن احادیث را جمع‌آوری کردند؟ دقت کنید که اعراب معتقدند پیامبر گرامی اسلام فصیح‌ترین سخنان را در بین عرب داشته‌اند و امکان تخلیط سخنان نغز ایشان با آیات قرآن وجود داشته است.

- جمع‌آوری قرآن در زمان خلافت ابوبکر به اصرار حضرت عمر شروع شد^۱ و ۲۰ سال بعد در زمان خلافت عثمان و توسط او اینکار به پایان رسید. قرآن، یعنی چیزی که همه بر آن متفق القول بودند فقط جمع‌آوری آن ۲۰ سال طول کشید چگونه از حضرت عمر در زمینه احادیث انتظار دیگری دارید؟ پس چه خوب است در تحلیل وقایع تاریخی خودمان را به آن زمان ببریم و طبق شرایط و امکانات همان زمان به قضاوت بنشینیم.

- در اینجا باید به نکته مهمی اشاره کنیم و آن اینکه: شیعه با احادیث زیر مخالف است و این احادیث را جعلی می‌داند: اصحاب من مانند ستارگانند به هر کدام از آنها می‌توانید اقتدا کنید - همه اصحاب عادلند - بهترین مردم مردم و امت زمانه منند و... و به جای آن در کتب شیعه احادیثی از این دست می‌بینیم که همه اصحاب پس از پیامبر ﷺ مرتد شدند مگر ۳ یا ۵ نفر! ما نیز در اینجا با شیعه همصدا می‌شویم و از او می‌پرسیم پس چرا می‌گویید حضرت عمر باید به چنین افراد بدی اجازه نقل حدیث از پیامبر ﷺ می‌داد؟ و چه تضمینی بود که آنها (برای لجبازی و دهن کجی به حضرت عمر که خلیفه‌ای بوده در زمینه اجرای احکام، عادل و خشن وقاطع) دروغ به هم نبافند و یا دروغ نویسند (حالا به ضرر او یا به نفع رقبای او) البته به نظر من در این زمینه، سنی و شیعه هر دو راه افراط و تفریط پیموده‌اند. از حماقت است که همه اصحاب پیامبر ﷺ را مرتد و بدنیت بدانیم و حسن ظن بیش از حد (یا آبروداری زیادی است) اگر بگوییم همه اصحاب پیامبر ﷺ، نیتی صددرصد خالصانه داشته و از نظر علمی کامل و بدون امکان اشتباه بوده‌اند. من به خوبی متوجه نیت حضرت عمر ﷺ در اینکه چرا کتابت احادیث را ممنوع کرده (و حتی در برخی موارد نقل آنها را) شده‌ام:

۱- حضرت عمر، شخصیتی داشته که به راحتی نمی‌توانسته به کسی اعتماد کند مانند مورد عدم انتخاب جانشین برای پس از خودش. و حتی شاید همین عدم اعتماد او را

۱- جالب است اگر به قول شیعه ۳۰۰ آیه قرآن درباره علی است. عمر نباید نگران نابودی قرآن می‌بود زیرا شما علت سوزاندن احادیث توسط عمر را کتمان فضایل علی می‌دانید!!!

و داشت که مرتباً به ابوبکر اصرار کند تا آیات قرآن را جمع آوری کنند. او پیش از این و در طول ۲۳ سال رسالت و ۲ سال خلافت ابوبکر از اصحاب پیامبر ﷺ اشتباهات و تخلفات و برخی غرض ورزیها را دیده بوده و می دانسته نیت همه آنها مانند هم نیست. بالاخره خو و طبیعت بشری است. او حتی شاهد شورش رده و مرتد شدن بسیاری از قبایل (به جز مدینه و مکه) بوده است. خوب، وقتی برای قرآن که سیاق الهی بودن آن معلوم بوده و باید دو شاهد آنرا تایید می کرده اینهمه دقت به کار بردند چگونه براحتی به همه اجازه نقل یا کتابت حدیث را بدهند. یکی از افرادی که حضرت عمر او را از اینکار بازداشت ابوهیره بوده و مگر نه این است که شیعه هیچ یک از احادیث ابوهیره را قبول ندارد (مگر اینکه به نفع حضرت علی باشد!) امکان اینکه فقط عده ای را از اینکار بازمی داشت نیز وجود نداشته و با عدالت حضرت عمر و شرایط آن روز سازگار نبوده است. از نظر سایر امکانات (کاغذ و قلم و افراد با سواد و...) نیز در مضیقه بوده اند.

۲- پیامبر ﷺ هر حدیثی را به مناسبتی خاص فرموده بودند (مشهورترین آن: حدیث «من كنت مولاه فهذا علي مولاه».

که پیامبر ﷺ، آنرا به خاطر کدورت عده ای با حضرت علی فرمودند ولی شیعه از آن برداشت خلافت منصوص کرده است) خوب ما می دانیم که نقل همین حدیث باعث وجود چه تفرقه عظیمی در امت اسلامی و انشعاب دائمی آن به شیعه و سنی شد و چه خونها که ریخته نشد و... خوب اگر حضرت عمر اجازه می داد هر کسی هر حدیثی را به دلخواه خود بیان کند و تحلیل خودش را بر آن بار کند که ریشه اسلام در همان قرن اول هجری کنده شده بود!

۳- با روحیه ای که از اعراب و شرایط آن روزگار سراغ داریم بسیار محتمل بوده که آنها احادیث را با آیات قرآن مخلوط کنند زیرا گوینده و ناقل هر دوی آنها پیامبر اکرم ﷺ بوده است. البته برای ما که در قرن بیستم هستیم شاید این نکته ای عجیب باشد ولی مطمئن باشید اگر حضرت عمر اجازه مکتوب کردن احادیث را داده بود اکنون قرآنی که

در دست ما بود دارای چنین درجه‌ای از خلوص و اطمینان نبود و چه بسا سرنوشتی بدتر از تورات و انجیل را پیدا می‌کرد. یک نفر عرب بدوی برای آموختن قرآن، به نزد عبدالله مسعود می‌آید (شیعه این شخص را خیلی قبول دارد) عبدالله ابن مسعود آنچه تلاش می‌کند نمی‌تواند تلفظ طعام الاثیم را به آن عرب بیاموزد پس در انتها عصبانی می‌شود و به آن عرب می‌گوید: می‌توانی بگویی طعام الفجار؟! و آن عرب می‌گوید: آری!!! خوب، حتماً رگهای گردن هر شیعه یا سنی با شنیدن این موضوع سرخ می‌شود. پس مطمئن باشید اگر همین سهل‌انگاری‌ها در کتابت قرآن یا احادیث رخ می‌داد چها که می‌شد؟ و چها که نمی‌شد!!!.

- پیامبر اکرم ﷺ هر حدیثی را در موقعیتی خاص بیان می‌کردند و برخی احادیث نیز ناسخ و منسوخ دارد آیا تصمیم حضرت عمر بازتاب طبیعی از چنین شرایط رئالیستی نبوده است؟

- در زمان حیات پیامبر اکرم ﷺ یکی از کاتبان وحی به نام عبدالله ابی سرح در آیات قرآن دست می‌برد و بعد فرار می‌کند و به مکه می‌رود خوب وقتی کسی از خدا نمی‌ترسد و جلوی چشم پیامبر ﷺ چنین کاری آن هم با قرآن می‌کند چه تضمینی است برای وقتی که پیامبر اکرم ﷺ از جهان رفته‌اند و نمی‌توانند مچ دروغگو را بگیرند؟ آن هم با احادیث که بلاغت قرآن را نداشته و امکان جعل آن بوده است.

۷- اتهامات متفرقه دیگر

- برخی می‌گویند: چرا هنوز بدن مبارک پیامبر ﷺ دفن شده عده‌ای در سقیفه مشغول انتخاب خلیفه بودند؟ البته برای ما که در قرن بیستم در نظامات خاص شهری و دولتی زندگی می‌کنیم مساله عجیب است زیرا ما از زاویه دید خود به موضوع نگاه می‌کنیم ولی لحظه‌ای به آن زمان برویم:

- تمام مورخین متفق القولند که قبل از هجرت پیامبر ﷺ، بین دو قبیله اوس و خزرج

نزاعی تاریخی و طولانی وجود داشته و حتی یکی از علل موفقیت پیامبر ﷺ در جلب دعوت انصار و هجرت به مدینه ریشه در همین اختلاف آنها دارد.

- ابوبکر از کودکی با پیامبر ﷺ همنشین بوده و در طول ۲۳ سال بعثت پیامبر ﷺ، لحظه‌ای از کنار او دور نشده است. ضمن اینکه او در همان فرهنگ رشد کرده و دقیقاً عادات قومی و قبیله‌ای را به خوبی می‌دانسته. او مرد مصلحت اندیش و پخته‌ای بوده و قریش در همه زمینه‌ها با او مشورت می‌کرده است. آیا می‌توان تصور کرد که او از رقابت دیرینه اوس و خزرج با یکدیگر و احتمال نزاع بین این دو قبیله در صورت انتخاب خلیفه از بین یکی از دو قبیله، بی‌خبر بوده است؟ پس آیا تشخیص او درست نبوده که اگر به سقیفه نرود و سرگرم تدفین پیامبر اکرم ﷺ شود ریشه اسلام در جا کنده خواهد شد. (با عنایت به اتفاقات بعدی، احتمال حمله قبایل راهزن به مدینه، شورش گسترده اهل رده و سرپیچی از خواندن نماز و پرداختن زکات به اضافه نقشه‌هایی که ابوسفیان در سر داشته و اقوام پراکنده و زخم خورده یهود و...) (آری برای ما که در قرن بیستم، گوشه گرم اتاق خود نشسته ایم و از شرایط ۱۴ قرن پیش بی‌خبریم بسیار راحت است که حکم تکفیر دیگران را صادر کنیم).

- در آن زمان در عربستان شمالی (از جمله مدینه)^۱ شیوه انتخاب رهبر بر مبنای شوری و آراء اکثریت مردم بوده است. و مانند اکنون، روز انتخابات از قبل تعیین نمی‌شده و صندوق رای و ابطال آراء و از این موارد وجود نداشته و اگر مردم با کسی دست بیعت می‌دادند دیگر کار تمام می‌شد و محال بود بیعت خود را بشکنند.^۲ با توجه

۱- البته مردم مدینه از اهالی عربستان جنوبی بوده که معتقد به اصل شرافت خانوادگی و قداست الهی و... در تعیین رهبر بوده‌اند شاید یکی از علل تمایل آنها به انتخاب حضرت علی علیه السلام ریشه در همین عقیده داشته باشد.

۲- اولین بیعت شکنی به ۲۵ سال بعد و به دوره عثمان بر می‌گردد که علاوه بر اینکه علل فراوانی داشته توسط عده معدودی بیعت شکسته شد و یکی دو نفر با چهره نقاب زده و به صورت مخفیانه وارد خانه عثمان شده و او را کشتند و گرنه حتی آن عده معدود بیرون خانه نیز قصد کشتن عثمان را نداشتند. در مورد بیعت شکنی

به نکات فوق، مجسم کنید اگر ابوبکر و حضرت عمر در صحنه حاضر نمی‌شدند چنانچه یک نفر از بنی امیه خلیفه می‌شد و یا یک نفر از قبیله خزرج، آنوقت چه بلایی بر سر اسلام می‌آمد؟ و مسلماً به جای اخذ بیعت اجباری از حضرت علی علیه السلام، تمام بنی‌هاشم را از دم تیغ می‌گذراندند.

- می‌دانیم که شرایط با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار حساس شد و تعدادی از قبایل پس از شنیدن خبر وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، مرتد شدند و هر لحظه امکان گسترش این ارتداد وجود داشت. به علاوه امکان حمله قبایل راهزن به مدینه و...

- افرادی مانند ابوسفیان بسیار علاقه داشتند که اوضاع به وضعیت سابق برگردد و مهمترین دلیل آن: اصرار ابوسفیان با بیعت با حضرت علی علیه السلام بوده که تمام مورخین آنرا تایید کرده‌اند و حضرت علی علیه السلام نیز به او پاسخ می‌دهند که چقدر کینه تو نسبت به اسلام طولانی شد. اکنون باید پرسید ابوسفیان چه نقشه‌هایی در سر داشته؟^۱ والله اعلم.

- اکنون در کنار این مسائل بحرانی در تاریخ می‌خوانیم که در سقیفه ضمن جر و بحثهای حادی که میان انصار و مهاجرین در خصوص انتخاب خلیفه در می‌گیرد دست‌ها به قبضه شمشیر نزدیک می‌شود!^۲ اکنون با جمع بندی تمام این موارد: تدفین پیامبر صلی الله علیه و آله مهم‌تر بوده یا انتخاب خلیفه؟ ضمن اینکه حضرت علی علیه السلام و ابن عباس و... عهده دار این وظیفه بوده‌اند.^۳ و ضمن اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صلح میان مسلمانان و جلوگیری از تفرقه

کوفیان با امام حسین علیه السلام نیز باید گفت نیمی از جمعیت کوفه را موالی ایرانی تشکیل می‌دادند و اصولاً کوفه شهر جدیدالتاسیسی بوده که از حالت قبیله‌ای خارج شده و زمان نیز ۵۰ سال پس از جریانات مورد بحث بوده ضمن اینکه کوفیان با امام حسین بیعت نکرده و فقط به ایشان نامه نوشته بودند و...

۱- که صددرصد حضرت علی علیه السلام هم از آن بی خبر نبوده‌اند.

۲- اکثر مورخین در این رابطه متفق القولند و این از نکاتی است که جای هیچ شکي ندارد پیامدهای بعدی آنرا خودتان حدس بزنید.

۳- نکته جالب توجه دیگر اینکه حجره کوچک عایشه گنجایش بیش از چند نفر را نداشته است که ما از همه انصار و مهاجر انتظار داریم در مراسم تدفین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شرکت کرده باشند. حضرت علی و هیچ یک از

و خونریزی را برترین و مهمترین وظیفه هر مسلمان می‌دانسته‌اند...

- در انتها لازم به ذکر است که در برخی از منابع آمده که عمر و ابوبکر پس از نماز بر پیامبر ﷺ به سقیفه رفتند. البته احتمال صحت این روایت زیاد است زیرا در روایاتی دیگر می‌خوانیم که ابوعبیده جراح و زید ابن سهل، قبر پیامبر ﷺ را ترتیب دادند و طبق روایات قطعی می‌دانیم که ابوعبیده در سقیفه حاضر بوده و جزء اولین نفراتی بوده که با ابوبکر بیعت کرده و در پیروزی او سهم به سزایی داشته است. پس محال است که در هر دو مکان حضور داشته باشد.^۱

- در زمان حضرت عمر، وضع مسلمان‌ها به خاطر فتوحات بی‌شمار خوب شده و مسلماً عرب بی‌ظرفیت با استفاده از جواز صیغه، بنیان خانواده را رو به ضعف و سقوط و تهدید برده است.

- از آنجا که برخی از زنان عرب هنوز در حال و هوای دوران جاهلیت بوده‌اند مسلم است که از این طریق برای خودشان دکان باز کرده و موقع دستگیر شدن، صیغه را بهانه می‌کرده‌اند. و هزاران دلیل دیگر که ما به علت اینکه در آن زمان نبوده‌ایم آن را نمی‌دانیم و فقط نشسته‌ایم و تهمت و افتراء می‌زنیم.

در افسانه‌های شیعه و مداحی مداحان^۲ به نکاتی از این قبیل بر می‌خوریم که حضرت عمر و حضرت ابوبکر: حسود، ترسو، بخیل، منافق، کافر و... بوده‌اند^۳ و صد البته این سؤال برای من مطرح می‌شود که چگونه یک نفر حسود، ۷۰ بار درباره رقیبش گفته اگر

بنی‌هاشم نیز آنها را در آن زمان به خاطر اینکار مورد شماتت قرار ندادند.

۱- نقد و بررسی دو کتاب تمدن اسلام و عرب - جرجی زیدان و گوستاو لوبون - هادی خاتمی - انتشارات کتابخانه صدر ص ۳۴۱.

۲- و حتی در تحقیقات علمی محققین روانشناس تاریخ شناس جامعه شناس دین شناس قرآن شناس غیر متعصب!!!

۳- جالب است که ۲۵ سال همنشینی با پیامبر چه نتایج جالبی در بر داشته است و پیامبر نیز نه تنها نتوانسته آنها را تغییر دهد بلکه به آنها دختر داده و از آنها دختر گرفته و آنها را از کنار خود نرانده است.

علی نبود حضرت عمر هلاک می‌شد؟ و یا ابوبکر که مرتب می‌گفته مرا رها کنید و با دیگری بیعت کنید. چطور ابوبکر بخیل، مرتب برده‌های تازه مسلمان (مانند بلال) را در مکه با آن مبالغ گزاف می‌خریده و آزاد می‌کرده است؟ می‌گویند ترسو بوده‌اند ولی ما می‌بینیم پیامبر ﷺ با اینکه از قبیله مطرح قریش بوده آنهمه در مکه مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرد آنگاه آیا می‌توان باور کرد که حضرت عمر و ابوبکر که از دو قبیله کم اهمیت بوده‌اند براحتی در مکه زندگی می‌کرده‌اند؟ و چگونه است که عمر بن عبدود وقتی از خندق به این طرف می‌پرد نام حضرت عمر را صدا می‌زند، اگر حضرت عمر آدم ترسویی بوده آیا مسخره نیست که قهرمان عرب، نام یک نفر ترسو را برای مبارزه صدا کند؟ می‌گویید آنها برای اینکه بعدها خلیفه شوند مسلمان شدند. چگونه است این آدمهایی که شما آنها را نادان و کم اطلاع معرفی می‌کنید در این مورد خاص، اینقدر زرنگ می‌شوند که پی‌می‌برند می‌شود ۲۳ سال دیگر خلیفه شد؟ علاوه بر اینکه این دو نفر چه سوء استفاده‌ای از خلافت کردند که نیتشان خلافت بوده تا آخرت و حتی دنیای خود را برای آن به باد داده باشند؟ آیا پس از خود، خلافت را به فرزند یا قبیله خود دادند؟ آیا کاخی ساخته یا کنیزکانی خریدند؟ یا تبلیغ گر دین و اندیشه جدیدی بودند؟ آیا منافق، حاضر است برای چیزی که به آن ایمان ندارد مرتب پول خرج کند؟ از جانش بگذرد؟ ما ایرانی‌ها حتی در مواردی که به آن ایمان داریم می‌ترسیم پول خرج کنیم و از بذل جان نیز بعضاً ابا داریم.

در طول تاریخ، تمام تلاش‌ها، جنایت‌ها، و اهداف شوم یک ریشه و مبنای اقتصادی داشته است زیرا با پول است که می‌توان به سایر اهداف رسید. اکنون ما در تاریخ می‌بینیم که عمر و ابوبکر از مال و جان و وطن و خانواده و... گذشتند و حتی در طی خلافت خود یک نفر از اقوام خود را منصب نداده و یک دینار از بیت المال برداشت نکردند. پس خدا به داد شما در شب اول قبر برسد.

توزیع ناعادلانه بیت المال یکی دیگر از ایرادات شیعه به حضرت عمر است زیرا او

سهم زنان پیامبر ﷺ را بیشتر داده نام سلمان را در فهرست اهل بیت ثبت می‌کند (بر اساس حدیث پیامبر: سلمان منا اهل البیت) سابقین و مهاجرین در اسلام را سهم بیشتری می‌دهد و... من کاری به اینکه کار حضرت عمر درست بوده یا اشتباه ندارم زیرا از شرایط و اوضاع و احوال آن زمان بی‌اطلاعم (بر خلاف برخی نویسندگان شیعه که از تمامی شرایط اجتماعی و حتی روانشناسی افراد در تمام دوران‌های تاریخ مطلعند!) ولی شما هم که مانند ایشان عمل می‌کنید شما هم برای خانواده‌های شهدا هزار و یک امتیاز و وام و... قائل شده‌اید برای رزمندگان برای جانبازان و... پس شما هم که مانند او عمل می‌کنید حق ایراد گرفتن به او را ندارید... «دقت کنید که مثلاً طلحه در احد، دستش را جلوی شمشیری که به طرف پیامبر ﷺ می‌آمده می‌گیرد تا پیامبر ﷺ کشته نشود و دستش از همانجا شل می‌شود و... تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».

افسانه قلم و دوات

همچنین ابوجعفر طبری می‌گوید: سعید بن جبیر روایت می‌کند و می‌گوید ابن عباس که خدایش رحمت کناد! می‌گفت: روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه‌یی! سپس چندان گریست که اشک چشمش ریگها را خیس کرد، به او گفتیم: آن روز پنجشنبه چه بود؟ گفت: روزی بود که بیماری رسول خدا ﷺ سخت شد و فرمود برای من لوحه و دوات یا فرمود استخوان کتف و دواتی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از من گمراه مشوید آنان ستیز کردند. فرمود برخیزید و بیرون روید و در حضور هیچ پیامبری شایسته نیست نزاع شود آنان گفتند: او را چه می‌شود، آیا هذیان می‌گوید؟! پرسید چه می‌گوید آنان خواستند سخن خود را تکرار کنند فرمود: رهایم کنید که آنچه من در آنم بهتر از چیزی است که مرا به آن فرا می‌خوانید و سپس در سه مورد سفارش کرد و فرمود مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید، و به نمایندگان همان گونه که من جایزه می‌دادم جایزه دهید پیامبر ﷺ در مورد وصیت سوم عمدا سکوت کرد در صورتی هم که فرموده

است من فراموش کردم.

در برخی متون شیعه و سنی آمده^۱ که پیامبر اکرم ﷺ در آخرین روزهای عمر خود در حضور برخی از مهاجر و انصار درخواست قلم و کاغذ کردند تا چیزی بنویسند که آنها تا قیامت گمراه نشوند! ولی حضرت عمر مانع اینکار شد!^۲ در اینجا برخی سئوالات در ذهن انسان، مطرح می‌شود:

- چرا پیامبر اکرم ﷺ کار به این مهمی (یعنی عدم گمراهی امت تا روز قیامت) را زودتر و در شرایط مناسب‌تری انجام ندادند؟ مثلاً در حضور همه در مسجد مدینه تا کسی جرات مخالفت نداشته و یا بعداً نتواند انکار و حاشا کند؟

- ما طبق صریح آیات قرآن کریم می‌دانیم که پیامبر اکرم ﷺ حرف بیهوده نمی‌زنند: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ﴾ [النجم: ۳]. ولی در اینجا نعوذ بالله پیامبر اکرم چند کار بیهوده کرده‌اند: ۱- گفتن کلمه اکتب یعنی بنویسم به جای املی یعنی بگویم تا شما بنویسید در صورتی که ایشان طبق صریح آیات قرآن و شواهد تاریخی، سواد نوشتن نداشته‌اند. ایشان افصح عرب بوده‌اند و اعراب برای بیان هر مقصودی کلمه‌ای خاص دارند که اینجا باید می‌گفتند: املی ۲- جاعل دروغگوی این حدیث، در ادامه از زبان پیامبر ﷺ می‌گوید: چیزی بنویسم که تا ابد گمراه نشوید: که چنین چیزی هم طبق صریح قرآن و شواهد متعدد تاریخی محال است. هر تمدنی دوران تولد و رشد و زوال را طی می‌کند و تعالی هر جامعه‌ای بسته به خود آن مردم است. همانگونه که صرف وجود قرآن نمی‌تواند جلوی بدبختی یک جامعه را بگیرد به طریق اولی صرف سخن پیامبر نیز نمی‌تواند جلوی گمراهی را بگیرد. تا کنون نیز حتی یک تمدن هم نداشته ایم که همیشه در مسیر پیشرفت و تعالی بوده باشد. ۳- به تاخیر انداختن چنین سخن مهمی که جلوی گمراهی امت تا

۱- طبق تحقیق استادان بی‌طرف، بسیاری از موارد در متون شیعه و سنی صحیح نیست.

۲- حتی در برخی متون قدیمی مانند ابن سعد آمده که پیامبر فرمودند قلم و دوات بیاورید تا ابوبکر را به عنوان جانشین بنویسم. ولی ما حتی همین قضیه را هم نمی‌توانیم قبول کنیم چون ایشان امی بوده‌اند.

قیامت را می‌گیرد آن هم تا آن شرایط (یعنی نزدیک مرگ) گناهی نابخشودنی است. ۴- اگر سخن ایشان فرمان خدا بوده که باید هم زودتر می‌گفتند و هم در همان شرایط به هر حال می‌گفتند. و اگر درخواست شخصی ایشان بوده که فبها. ۵- نهایتاً راوی می‌گوید سومی را نگفتند که در صورت صحت همین نشان می‌دهد که ایشان امر خلافت را به سکوت برگزار کردند.

- اگر منظور پیامبر ﷺ در غدیر خم، اعلام خلافت حضرت علی علیه السلام بوده و در هنگام نوشتن وصیت نیز قصد نوشتن همین موضوع را داشته‌اند آیا حضور و شهادت و بیعت ۱۲۰ هزار نفر در غدیر و تصریح به این موضوع توسط پیامبر در آن لحظه و پشتوانه خداوندی طی آیه تبلیغ (که نوشته هم شده) محکم‌تر و پر اعتبارتر بوده یا نوشتن مطلبی در بستر بیماری در اتاقی کوچک و در حضور عده‌ای معدود؟

- شیعه معتقد است که اگر پیامبر ﷺ این وصیت را می‌نوشت یا حتی می‌گفت (البته طبق برخی روایات سفارشات خود را گفته‌اند) انحرافی در اسلام حادث نمی‌شد. این سخن یعنی اگر پیامبر ﷺ می‌نوشت و یا می‌گفت همه قبول می‌کردند. چطور شما معتقدید یک سخن پیامبر ﷺ در بستر بیماری در حضور عده‌ای معدود مورد قبول واقع می‌شده و حضرت عمر نگذاشت بنویسند ولی آیه قرآن (آیه تبلیغ) که در روز غدیر در حضور ۱۲۰ هزار نفر همراه با بیعت و سفارش پیامبر ﷺ صورت گرفت توسط همه زیر پا گذاشته شد؟! پس اگر نوشته می‌شد از بیعت غدیر که محکم‌تر و پرشاهدتر نبود آنرا هم نقض می‌کردند پس چرا اینهمه غصه و داد و فریاد؟

- ما در تاریخ، وقایع بیشمار و کم‌اهمیتی را سراغ داریم که حضرت عمر با آن روحیه عجل و تند و تیز خود مخالفت می‌کرده ولی کسی به او توجه نداشته و او هم به سرعت متوجه اشتباه خود شده و عذرخواهی می‌کرده است چطور در این مورد به این مهمی حرفش را به کرسی می‌نشانند؟

- شیعه معتقد است ۷۰ روز قبل از این با نصب حضرت علی در غدیر خم به

خلافت آیه زیر نازل شد: ﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]. امروز دین شما را کامل کردم... اکنون اگر دین اسلام کامل شده و نعمت تمام، پیامبر اکرم ﷺ چه چیز دیگری را می‌خواسته‌اند بیان کنند که نعوذ بالله خداوند آنرا فراموش کرده باشد! و آیا با عدم بیان آن دین اسلام را ناقص رها نکردند!

- ما در طول زندگانی پیامبر ﷺ حتی یک مورد هم سراغ نداریم که ایشان از تصمیم خود صرفه نظر کرده باشند. حتی در جنگ احد با اینکه می‌دانسته‌اند شکست می‌خورند از سخن خود بر نگشته و می‌فرمایند درست نیست پیامبری لباس رزم بپوشد و آن را از بدن خارج کند. چگونه است که در این مورد به این مهمی (یعنی عدم انحراف امت تا قیامت) ایشان به خاطر حرف یک نفر سکوت می‌کنند!!!

- یکی از دلایل محکم و معتبر و قوی مسلمانان در برابر پیروان سایر ادیان و دلیلی بر اعجاز قرآن، امی و بیسواد بودن پیامبر اکرم است^۱ آیا با قبول این روایت که بیشتر شبیه افسانه است این اصل مهم و قطعی زیر پا گذاشته نمی‌شود؟ زیرا پیامبر در متن این افسانه می‌فرمایند: اکتب یعنی بنویسم و نمی‌فرمایند املی یعنی می‌گویم تا شما بنویسید.

- پیامبر ﷺ در موارد کم اهمیت‌تر از این هم با وجود خطرات جانی و... سکوت نکرده ناامید نشده و پیام خود را ابلاغ کرده است چرا در این مورد یعنی عدم گمراهی امت تا قیامت، فقط به خاطر حرف یک نفر (که همه روحیه او را می‌دانسته‌اند) ناراحت شده و سکوت می‌کنند.

- آیا صرف نوشتن یک جمله حتی اگر منظور تعیین حضرت علی (علیه السلام) به خلافت بوده باشد می‌تواند جلوی گمراهی و عدم انحراف مسلمین تا روز قیامت را بگیرد؟ و اگر چنین چیزی امکان پذیر است بسیار شایسته و به جا بلکه لازم و واجب بوده که چنین

۱- مراجعه کنید به کتاب پیامبر امی از مرتضی مطهری.

جمله‌ای در قرآن و از سوی خداوند ذکر شود. نه از نقطه نظر علمی و نه از نظر تاریخی چنین چیزی محال است که یک جمله بتواند تا قیام قیامت باعث سعادت ملتی شود.^۱

- چرا می‌گویند حضرت عمر در جریان غدیر ناراحت نشد و حتی به علی گفت به به که تو ای علی از امروز مولای من و هر زن و مرد مسلمان شدی ولی در اینجا هنوز پیامبر لب از لب باز نکرده اعتراض می‌کند.

- حضرت عمر به شهادت اکثر روایات تاریخی مردی بسیار ساده دل بوده چگونه در اینجا اینقدر باهوش می‌شود که می‌فهمد قصد پیامبر ﷺ انتخاب حضرت علی ﷺ به خلافت است.

- شما در داستان دیگری معتقدید که عمر و ابوبکر در آخرین روزهای حیات پیامبر اکرم ﷺ در سپاه اسامه در بیرون مدینه بوده‌اند و آنقدر تعلل می‌کنند که پیامبر فوت کند و آنگاه با شنیدن خبر فوت به مدینه بر می‌گردند پس عمر و ابوبکر در آن لحظه کنار پیامبر چکار داشته‌اند؟! یا در جایی دیگر می‌نویسید وقتی خبر رحلت پیامبر ﷺ گفته شد حضرت عمر شمشیر کشید و گفت هر کس بگوید پیامبر مرده من او را می‌کشم و او اینکار را کرد تا فرصت باشد ابوبکر از منزل همسر دومش در سنج - بیرون مدینه - به مدینه بیاید و زمام خلافت را به دست بگیرد. برآستی عمر و ابوبکر در آن روزها کجا بودند؟ در مدینه، در سنج، در سپاه اسامه، امام جماعت مسجد و... برآستی به چه دلیل، در مورد داستانهایی که اینهمه درباره آنها شک و شبهه وجود دارد آخرت خودمان را به باد می‌دهیم؟!.

- روزی ابن عباس حضرت عمر را در بازار مدینه می‌بیند که لباسش را بالا می‌زند و چند ضربه شلاق روی پای خودش می‌زند. حضرت عمر، متوجه ابن عباس می‌شود و به او می‌گوید: علت اینکار را می‌دانی؟ ابن عباس می‌گوید: نه. حضرت عمر می‌گوید:

۱- بلکه خداوند در قرآن سعادت یک ملت را اینگونه بیان می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». «خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آنها خودشان را تغییر دهند».

(خودم را به خاطر آن حرفی که گفتم پیامبر نمرده و... دارم تنبیه می‌کنم) یعنی به خاطر یک برداشت اشتباه داشته خودش را تنبیه می‌کرده آن وقت ممکن است در حضور پیامبر ﷺ چنین سخنی را گفته باشد؟ (یعنی: این مرد دارد هذیان می‌گوید. در حقیقت این ماییم که داریم هذیان می‌گوییم!!!).

- اگر انتخاب حضرت علی علیه السلام در قرآن اشاره و در غدیر تصریح شده دیگر چه نیازی به نوشتن آن بوده است؟

- چرا پیامبر ﷺ در غدیر (یا حتی در مدینه یا مکه) این نوشته را با اخذ تایید سایر روسای قبایل که حاضر بودند انجام ندادند؟ برآستی چرا روضه خوانها اینقدر با آه و ناله روی این قضیه پافشاری کرده و می‌گویند: «نگذاشتند پیامبر آخرین وصیت خود را انجام داده و جانشین تعیین کند؟» چرا شما مردم را اینقدر احمق فرض کرده‌اید؟ مگر شما معتقد نیستید پیامبر اکرم ﷺ ۷۰ روز قبل در غدیر جلوی ۱۲۰ هزار نفر علی را به عنوان جانشین معرفی کرد؟

- ما می‌دانیم پیامبر اکرم ﷺ در طول عمر گهربار خود هر تصمیم یا سخن را بر مبنای اشارات الهی انجام می‌دادند و هیچگاه بنا به میل خود چیزی نمی‌گفتند^۱ و دقیقاً به همین علت هیچگاه هیچ چیزی مانع ایشان در بیان حقیقت نشد. به عبارتی دیگر ایشان حتی اجازه نداشتند در گفتن حق - نعوذ بالله - کوتاهی کنند. یا موضوعی را مسکوت بگذارند. اکنون چرا فقط در همین یک مورد (آن هم به این مهمی) فقط به خاطر سخن یک نفر سکوت می‌کنند؟

- نویسنده و گوینده شیعه از هر طرف یک چیزی را می‌چیند تا بر علیه حضرت عمر به کار ببرد! آنجا که در صحیح بخاری نام حضرت عمر آمده او گفته: درد بر او چیره شده و آنجا که نام شخص نیامده گوینده گفته: این مرد هذیان می‌گوید. حالا از کجا آن سخن را حضرت عمر گفته و این سخن را یک نفر دیگر؟ تازه هجر به خودی خود

۱- ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ [النجم: ۳].

معنای دور شده را می‌دهد (هجرات، مهاجرت) چرا نباید هجر را دوری و فراغ ترجمه کنیم به خصوص که گوینده در ادامه گفته عزیمت بخوانید؟ البته کار به همینجا ختم نمی‌شود برادران من در ادامه باز هم به صورت چینی و نیمه جویده عمل می‌کنند آنها در تحلیل قضیه می‌گویند: مگر می‌شود پیامبر ﷺ هذیان بگویند؟ مگر قرآن درباره او نگفته: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ﴾ او از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید. ولی برادران من ادامه آیه را هم بخوانید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴]. او از روی هوی و از پیش خودش چیزی نمی‌گوید بلکه این قرآن از جانب وحی الهی است. این یعنی آنکه وقتی پیامبر ﷺ در مقام ابلاغ آیات الهی است از خودش چیزی نمی‌گوید یا چیزی بر مطالب الهی کم و اضافه نمی‌کند. ولی در سایر موارد: ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ است «بگو من نیز بشری مانند شما هستم» و دارای رغبات شخصی. آیات بی‌شماری مانند: آزادی اسرای بدر در مقابل فدیة، عبس شدن در برابر کور، و.. مویّد سخن ماست که ایشان چه بسا سخنانی مطابق طبیعت بشری خود می‌گفته‌اند. شیعه در تحلیل شان نزول آیه اکمال می‌گوید طبق حدیث ابن عباس تا ۸۱ روز بعد که پیامبر ﷺ وفات کردند دیگر آیه‌ای نازل نشد. خوب آیا در خواست پیامبر ﷺ جهت نوشتن وصیت به الزام وحی و دستوری از ناحیه خداوند بوده یا نه؟ اگر طبق وحی بوده چرا ۸۱ روز این امر به این مهمی را به تعویق انداختند؟ و چرا ابلاغ نکردند؟ و آیا با عدم ابلاغ فرمان خداوند نعوذ بالله مرتکب معصیتی نشدند؟ و اگر این مورد از رغبات شخصی ایشان بوده که پیش از این نیز اصحاب می‌دانسته‌اند که می‌شود با نظرات شخصی ایشان مخالفت کرد (اصل شوری که در قرآن آنهمه پیرامون آن آیه آمده یعنی مخالفت. موافقت که نیازی به شوری ندارد) مانند خروج از مدینه برای نبرد احد که اکثریت جوانان انصار موافق خروج بوده و پیامبر ﷺ و سایر افراد مسن مخالف بودند ولی نظر اکثریت غلبه می‌کند و مسلمان‌ها شکست می‌خورند و ۷۰ نفر کشته می‌شوند ولی کسی مورد لعن و نفرین واقع نمی‌شود. به هر حال شما می‌گویید پیامبر ﷺ دو مورد از این سه مورد را به صورت شفاهی ایراد

فرمودند ولی در مورد سوم سکوت کردند. چرا؟ آیا سکوت ایشان به اشاره وحی بوده یا تصمیم شخصی ایشان بوده؟ اگر شما معتقدید آیه: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ [النجم: ۳]. «او از روی هوی سخن نمی‌گوید». مسلماً سکوت او نیز از روی هوی نیست!!! و به اشاره وحی فقط دو مورد را بیان کرده‌اند.

- آیا به عقیده شیعه داستان‌هایی مانند وجود سایه بان در جنگ احد یا بدر یا وجود اشخاصی در تاریخ مانند ابن سبأ موهوم و افسانه نیست؟ در تاریخ هم آمده در کتب اهل سنت نیز موجود است؟ ولی آیا همه اینها دلیل بر صحت است یا اینکه انسان باید به عقل و شعورش رجوع کند؟ حتی اساتیدی مانند دکتر شهیدی داستان‌هایی مانند قحط (در تحریک ابن ملجم) را دروغ می‌دانند. در صورتیکه این داستان هیچ نفع و ضرری برای کسی نداشته ولی با اینحال قطعاً همانطور که آقای شهیدی فرموده‌اند دروغ محض است. چرا نباید چنین داستان‌هایی دروغ باشد؟

- نویسنده رومانی کنستان ویرژیل گئورگیو که نمی‌توان او را به سنی بودن متهم کرد در کتاب: محمد پیامبری که از نو باید شناخت (ترجمه ذبیح الله منصوری) در رابطه با این افسانه می‌گوید^۱:

برخی از تذکره نویسان گفته‌اند که چند ساعت قبل از مرگ، محمد ﷺ درخواست کرد که کاتبی بیاید تا اینکه آخرین وصایای او را بنویسد و قصد داشته است که جانشین خود را تعیین کند. اما نتوانست! ولی این روایت خیلی ضعیف است برای اینکه محمد ﷺ قوی‌تر و بااراده‌تر از آن بود که در مورد مسأله‌ای مانند موضوع تعیین جانشین خود که برای دنیای اسلام اهمیت حیاتی داشته دچار تردید شود و نتواند نظریه خود را بگوید با

۱- جالب است که بدانید این نویسنده مانند نویسندگان ما گوشه خانه ننشسته و طبق خواب و خیالات خود و یا مطابق احساسات مذهبی خود، این کتاب را ننوشته بلکه تمام متون اسلامی را مطالعه کرده و حتی در رابطه با ابوذر غفاری به عربستان رفته و منطقه‌ای که قبیله ابوذر در آن زندگی می‌کرده است را از نزدیک دیده و بعد دست به قلم برده است!.

توجه به اینکه محمد ﷺ طوری در اطرافیان نفوذ کلام داشت که هرچه می‌گفت از طرف آنها پذیرفته می‌شد. محمد ﷺ که در هشتاد جنگ کوچک و بزرگ شرکت کرد و فرماندهی آن جنگ‌ها را به عهده داشت دلیرتر از آن بود که نتواند جانشین خود را تعیین نماید و دچار رودربایستی شود و لذا این روایت قابل قبول نیست.

- بیاید با کمک قوهٔ تخیل خود را به آن زمان ببریم و فرض کنیم چنین اتفاق افتاده است. اکنون نگاه کنید چه کسانی در کنار پیامبر ﷺ حضور دارند. مانند همیشه: عایشه، فاطمه، علی، عمر، ابوبکر، عمار، عثمان، ابوذر، سلمان، طلحه، زبیر و... خوب به جز عمر از هیچیک از این افراد سابقه مخالفت سراغ نداریم (نق زدنهای عایشه همیشه مربوط به مسائل خانوادگی بوده است) ولی در داستان وصیت، می‌خوانیم که در حضور پیامبر ﷺ، غائله و بلوا به پا شد. یعنی دست کم نیمی از افراد مخالفت کردند! آیا نباید در این قصه شک کرد؟

- حتی اگر این داستان درست هم باشد دقیقاً نشان دهنده این موضوع است که پیامبر اکرم ﷺ در غدیر یا قبل از آن برای مردم جانشینی تعیین نکرده است. و برای یک محقق بی طرف خیلی تیز بین غیر متعصب که شیعه یا سنی نیست، بسیار دشوار است که حدس بزند پیامبر ﷺ قصد داشته علی را معرفی کند یا ابوبکر را.

- از کجا معلوم، سخن حضرت عمر از دید ما و از فرهنگ ما یک سخن ناپسند است و از کجا معلوم این سخن، رمزی بین حضرت عمر و پیامبر ﷺ نبوده باشد؟

- از کجا معلوم، قصد پیامبر ﷺ معرفی ابوبکر نبوده است؟^۱ (دقت کنید که جانشین باید تا حدود زیادی مانند شخص قبلی بوده باشد. ابوبکر تقریباً همسن پیامبر ﷺ بوده، وضعیت ظاهری او نیز تا حدودی شبیه پیامبر بوده، مصلحت بین و دوراندیش بوده، مانند

۱- برای درک بهتر این جمله به قسمت غدیر و سقیفه بخش جمع بندی مراجعه کنید. زیرا پذیرفتن چنین جمله‌ای برای یک نفر شیعه که عمری را با لعن و نفرین عمر و ابوبکر گذرانده است بسیار سخت و حتی مضحک است.

پیامبر ﷺ که همیشه تسلیم اوامر خدا بوده تا زمان رحلت پیامبر ﷺ حتی یک مورد مخالفت از ابوبکر با پیامبر در تاریخ ثبت نشده است و...)

- همیشه اطرافیان یک نفر وقتی او دارد از دنیا می‌رود عنایت و توجه بیشتری به او دارند چگونه می‌شود باور کرد که افراد حاضر که در زمان حیات پیامبر ﷺ برای او آنهمه جانفشانی کردند در آن لحظات غمبار حتی یک نفر بلند نشد تا دستور او را عملی کند؟

منافقان مدینه

برخی از محققین شیعه^۱ می‌پرسند چرا پس از خلافت ابوبکر، خبری از منافقان نیست و به طور تلویحی می‌خواهند بگویند که ایشان نعوذبالله، جزو دار و دسته منافقان بوده است.

پاسخ:

- هدف و نیت منافقان چه بود؟ از آیات قرآن و روایات و داستان‌های تاریخی متوجه می‌شویم که هدف آنها نابودی اسلام بوده آن هم به طرق مختلف، از رها کردن دسته جمعی سپاه اسلام (توسط عبدالله ابن ابی در بدر و...) تا همدستی با یهودیان مدینه و کفار مکه. و ابوبکر نه تنها در زمان حیات پیامبر ﷺ هیچگاه از رفتار آنها تبعیت نکرد بلکه پس از خلافت، به تایید تمام مورخین بی‌طرف، شورش اهل رده و مدعیان پیامبری و... را سرکوب کرد. و اسلام را از خطر فروپاشی حتمی نجات داد. و چنان ثباتی در شبه جزیره ایجاد کرد که پس از ۳ سال، حضرت عمر ابن خطاب حکومت را به دست گرفته و دو ابرقدرت آن زمان یعنی ایران و روم به زانو درآمدند. پس اهداف آنها با منافقان، در یک راستا نبوده است.

- در تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی ذیل آیه تبلیغ می‌خوانیم:.... و آیا این آیه

۱- رجوع کنید به تفسیر نمونه ذیل آیه ابلاغ.

مربوط به منافقان بوده. در حالیکه می‌دانیم پس از فتح مکه و سیطره و نفوذ اسلام در سراسر شبه جزیره عربستان، منافقان از صحنه اجتماع طرد شدند و نیروهای آنها در هم شکسته شد و هر چه داشتند در باطن بود^۱. یعنی اینکه منافقان تضعیف شده و رو به نابودی می‌رفتند.

- ما می‌دانیم که مسلمین و حتی شخص پیامبر ﷺ، منافقان را نمی‌شناخته و حتی وجود آنها مشخص نبوده تا این که آیات قرآن از سوی خدا خبر از وجود چنین اشخاصی می‌دهد. خوب آیا -نعوذ بالله- به ابوبکر وحی می‌شده تا ما از چهره باطنی منافقان و نیت شوم آنها در زمان خلافت او خبری داشته باشیم.

- اگر حضرت عمر و حضرت ابوبکر (نعوذ بالله) منافق بودند چه تفاوتی میان آنها با سایر منافقان مدینه است که این دو نفر مرتب در راه اسلام پول خرج می‌کردند ولی منافقان نه! این دو نفر در تمام جنگها شرکت می‌کردند ولی منافقان گاه و بیگاه، ابوبکر همیشه مطیع محض دستورات پیامبر ﷺ بوده (حتی در مورد امکان طلاق دخترش، عایشه) ولی منافقان نه! پیامبر ﷺ هیچ سمتی به منافقان نمی‌دادند ولی ابوبکر در حیات پیامبر ﷺ دارای سمتهای مختلفی بوده و...

- در دو سال آخر حیات پیامبر ﷺ نیز تحرک و فعالیت و خبری از منافقان نیست.

- تقریباً تمامی منافقان از اهالی مدینه (در بین انصار) بوده‌اند ولی ابوبکر از مهاجرین مکه بوده. کسانی که روابط قبیله‌ای در آن روزگاران را مطالعه کرده‌اند منظور من را بهتر می‌فهمند.

- شورش رده و پس از آن حمله به سه امپراطوری فرصتی برای ظهور صنف منافق را نمی‌داده است.

۱- این هم یک نمونه دیگر از تحلیل‌های گزینشی و از روی احساسات. وقتی می‌خواهند ابوبکر را بگویند می‌گویند چرا در زمان او خبری از منافقان نیست و وقتی می‌خواهند صحت آیه تبلیغ را ثابت کنند می‌گویند در اواخر عمر پیامبر، منافقان قلع و قمع شده بودند... به قول دکتر شریعتی ایول...

- در تاریخ حتی یک مورد هم ثبت نشده که عمر و ابوبکر کاری کرده باشند که به نفع منافقان بوده (تا آنها راضی و ساکت شوند)^۱ نه به کسی منصبی دادند نه بیت‌المالی و نه سخنی که آنها را راضی نگهدارند. پس محقق (!) شیعه بنا به چه مدارکی به این نتایج علمی یقینی رسیده؟

- ایکاش می‌توانستم از نویسندگان محترم سؤال کنم: منافقان در زمان حضرت علی علیه السلام چه کسانی بوده‌اند؟ خوارج که به قول حضرت علی علیه السلام نیتشان خوب بوده ولی راه را اشتباه رفتند. و مخالفتشان نیز روشن و آشکار. افرادی مانند معاویه و طلحه و زبیر نیز که شمشیر از رو کشیده و با آن حضرت نبرد کردند (کار منافق، پنهانی و در خفا و با توطئه همراه است) زیرا اگر اینها را منافق بدانیم بنابر اولی، می‌توانیم اهل رده در زمان حضرت ابوبکر را هم منافق بدانیم پس براستی چرا در زمان حضرت علی نیز از منافقان خبری نیست؟ (به جز یک نفر به نام اشعث که البته مخالفت و دشمنی او با حضرت علی اظهر من الشمس بوده و همه مردم کوفه این نکته را می‌دانستند).

ماجرای ابلاغ سوره برائت

شیعه معتقد است که پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا سوره برائت را به ابوبکر داد ولی بعد وحی نازل شد و جبریل گفت این سوره را فقط مردی از خاندان تو باید بر مشرکین بخواند (جالب است که زمین و زمان برای خرد کردن شخصیت ابوبکر همکاری می‌کرده‌اند و جبریل زودتر نمی‌توانسته این نکته را به پیامبر بگوید و خداوند نعوذبالله از روی قصد چنین کرده تا شخصیت یک نفر را خرد کند و او کینه علی را به دل بگیرد تا در سقیفه تلافی کند پس نعوذبالله خداوند اولین بذر تفرقه را پاشیده است و دهها نکته خنده دار دیگر) ولی اصل داستان که در سیره ابن هشام به آن اشاره شده اینگونه است: ابوبکر در سال

۱- حتی به شهادت تاریخ یکی از سرسخت‌ترین دشمنان منافقان، شخص عمر بوده که حتی پیامبر را از خواندن نماز میت بالای سر جنازه‌های آنها منع می‌کرده.

هشتم به عنوان امیر حجاج از سوی پیامبر ﷺ انتخاب و حجاج قبایل مسلمان تحت امر او رهسپار حج شدند بعد از اینکه قافله ابوبکر حرکت کرد آیات سوره توبه بر پیامبر ﷺ نازل شد و جبریل گفت شخصی از خاندان خودت باید آنرا بر مشرکین بخواند. وقتی حضرت علی علیه السلام به ابوبکر رسید ابوبکر پرسید آمده‌ای امیر باشی یا مامور؟ حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: من مامورم ولی باید این سوره را خودم بر مشرکین بخوانم. اکنون نگاه کنید معنا یکی است ولی نحوه بیان کردن آن چقدر متفاوت است و مشخص است که این داستان، طی قرون بعدی بر مبنای تمایلات فرقه‌ای این چنین تحریف شده است. اکنون چرا حضرت علی (و نه ابوبکر) باید این سوره را ابلاغ کند:

- حضرت ابوبکر مسن بوده و دارای صدایی ملایم و زیبا و همیشه هنگام خواندن قرآن گریه‌اش می‌گرفته ولی روح سوره توبه بدون بسم الله، خشن، حاکی از کشتن مشرکین در هر نقطه‌ای که یافت شوند. تعیین ضرب الاجل و ممنوعیت ورود مشرکین به مکه و... است. بهترین شخصیت برای ابلاغ چنین پیامهای قاطع و برنده‌ای شخصیت مشرک کش و جوان و پهلوان حضرت علی بوده است. که ضرب شست او را اکثر قبایل پیش از آن به صورت عینی و عملی درک کرده و به همین دلیل، پیام زبانی وحی را با مصداق عینی و عملی آن یعنی حضرت علی علیه السلام بهتر درک می‌کرده‌اند.

- پیامبر اکرم ﷺ، بسیار بزرگوارتر از آن بوده‌اند که شخصیت کسی را خرد کنند. حتی یک مورد هم سراغ نداریم که ایشان شخصیت دشمنان خودشان را هم خرد کرده باشند چه برسد به ابوبکر که پدر همسر و رفیق دوران کودکی و بزرگسالی ایشان بوده‌اند.

- به گواهی تاریخ، ابوبکر همیشه قرآن را به صورت بسیار حزین و غمگینی می‌خوانده به نحویکه هر کس از کنار خانه او رد می‌شده (به خصوص در مکه) بی اختیار می‌ایستاده و گوش می‌کرده است. ولی در اینجا ماهیت سورت توبه چیزی جز این را می‌طلبد. سوره‌ای که بدون (بسم الله الرحمن الرحيم) شروع شده معلوم است که در آن خبری از مهربانی و بخشنندگی نیست. پس شخصیت ملایمی مانند ابوبکر نباید آنرا

بخواند.

آیات قرآن

در ستایش اصحاب اولیه (مهاجر و انصار) که عمر و ابوبکر نیز جزو آنها بوده‌اند:

- آیات قرآن به قدری دقیق و کامل مطالب را بیان می‌کند که جایی برای ایراد باقی نمی‌گذارد. مثلاً به آتشی که ابراهیم در آن بوده می‌گوید سرد و سلامت شو که اگر سلامت را نمی‌گفت آتش به قدری سرد می‌شد که حضرت ابراهیم یخ می‌زد.

- ما باید مسائل فقهی خود را که در قرآن آمده از دیگران بیاموزیم. آیا روایات تاریخی و سایر موارد موجود در قرآن را نیز باید مطابق سلیقه دیگران بفهمیم، پس تفاوت ما با حیوانات چیست؟^۱ زیرا تفاوت انسان با حیوان در قدرت تفکر و انتخاب است. حتی در حیوانات نیز درجه پایینی از تفکر و انتخاب وجود دارد. و اگر بنا شود دیگری به جای ما فکر کند و به جای ما انتخاب کند پس بهتر نیست ما بمیریم تا همان دیگری زندگی کند؟^۲

- سوره تحریم: ﴿وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا﴾ [التحریم: ۳]. برخی مفسران قدیمی معتقدند: پیامبر سخنی درباره خلافت بعدی ابوبکر و حضرت عمر به میان آورده بوده ابوالمفتح می‌نویسد: سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که سر آن بود که: رسول یک روز عایشه را گفت من با تو سری دارم خواهم گفت نگر تا با کس نگوئی و این امانت است مرا به نزدیک تو. و عایشه گفت: آن چیست؟ فرمود پدر تو و پدر حفصه از پس من امامت خواهند کرد. و پس ایشان عثمان. در حال که رسول از خانه بیرون

۱- این معنای دقیق این آیه قرآن است: ﴿أُولَئِكَ كَانُوا لَعْنَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ [الاعراف: ۱۷۹]. «ایشان مانند حیواناتند بلکه بدتر».

۲- روز قیامت گنهکاران می‌گویند: ﴿إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّنَا السَّبِيلَ﴾ [الأحزاب: ۶۷]. «همانا ما بزرگانمان را پیروی کردیم پس ما را گمراه کردند».

رفت او دیوار حفصه بکوفت و او را خبر داد و او دیگری را خبر داد تا این منتشر شد و گفتند عایشه با پدر گفت بر سبیل بشارت [تفسیر ابوالفتح].

- در بیعت رضوان آیه‌ای نازل می‌شود که خدا از تمامی مومنان حاضر راضی است و آنها را به بهشت می‌برد شیعه در پاسخ می‌گوید آنها مومن نبودند ولی ما در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم که: فقط مومنان حق آبادانی مساجد خدا را دارند و طبق مدارک محکم تاریخی ابوبکر نه تنها هزینه زمین مسجد مدینه را پرداخت کرد بلکه در ساخت آن نیز کمک کرد. باز ممکن است پاسخ داده شود که معاویه نیز مسجد ساخت. ولی ابوبکر - بر خلاف معاویه - در حضور شخص پیامبر ﷺ بود و همانطور که پیامبر ﷺ در هیچ برحاه‌ای از زندگی خود با کسی تعارف نداشت می‌توانست حضرت عمر و حضرت ابوبکر را منع کند و... (نمونه‌های فراوانی از اینکه پیامبر اکرم با کسی تعارف نداشته‌اند در تاریخ ثبت است: اول سخن ایشان به ام سلمه در شب زفاف عایشه که تعارف را نوعی دروغ می‌نامند. دوم دادن پرچم لشکر در روز سوم حمله به خیبر به علی. سوم دادن آیات سوره برائت به حضرت علی علیه السلام و...) ضمن اینکه مناسبات بیشماری که بین پیامبر ﷺ و ابوبکر بوده و در فوق به آن اشاره شد - با تحلیل ما - مخالف آیات قرآن است که به مومنین می‌گوید: با کافران و... دوست و همنشین نشوید.

- ممکن است آقایان این ایراد را وارد کنند که حضرت عمر و ابوبکر مومن نبودند ولی آقای تیجانی آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ، بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ١٠١﴾ [الحجرات: ٢]. را در خصوص حضرت ابوبکر و عمر می‌داند و در صدر این آیه خطاب به این دو نفر آمده: ای کسانی که ایمان آورده‌اید.

- پیامبر ﷺ فرموده اند: عاقل را یک اشاره کفایت می‌کند. ما می‌بینیم پیامبر ﷺ برای ابوجهل، شق القمر کرد و هزار و یک معجزه دیگر، ولی او ایمان نیاورد ولی ابوبکر همینکه از در وارد شد و پیامبر اسلام را بر او عرضه کرد ابوبکر، پذیرفت و با پیامبر ﷺ

دست داد^۱ آیا ابوبکر عاقل نبود؟^۲ و آیا طبق احادیث، انسان مومن، عاقل نیست؟^۳ نکته‌ای که ذکرش در اینجا خالی از لطف نیست آنکه: من در این کتاب با هزار و یک دلیل عقلی و منطقی و تاریخی و آیه قرآن و حدیث و...^۴ مسائل زیادی را ثابت کردم ولی اطمینان دارم خوارج زمان و ابوجهل‌های نادان، چشم را بسته و فقط به انکار و عناد می‌پردازند.^۵ هرچند اگر این گروه، تصدیق کنند برای من جای تاسف دارد و انکار آنها بسی مایه خوشوقتی من خواهد بود. تنها دلیل من نیز از نوشتن این مطالب، اتمام حجت بر عموم مردم است تا در آن دنیا نگویند ما نمی‌دانستیم. و دیگر عهدی است که خداوند از عالمان گرفته که در برابر جهل نادانان، ساکت ننشینند. آن کس که نمی‌داند شاید معذور باشد ولی آن کس که می‌داند و نمی‌گوید، جنایتکار است.

- هجرت (آن هم با پیامبر در صورتیکه می‌دانسته اگر دست مشرکین به پیامبر برسد او و تمام همراهانش را قتل عام می‌کنند) بنا به قول تمام مورخین، هدف کفار بازگرداندن پیامبر ﷺ به مکه نبوده بلکه هدف، کشتن ایشان بوده است. و بعید است فقط حضرت ابوبکر از این ماجرا بی‌خبر بوده باشد. فقط ابوبکر اجازه داشته در خانه‌اش را به سمت مسجد مدینه باز بگذارد.^۶

شیعه می‌گوید: ابوبکر ترسیده ولی او برای جان پیامبر ﷺ ترسیده و نه برای خودش، مگر اینکه بگویند از افکار مغز او خبر دارید! روایتی دیگر سخن ما را تصدیق می‌کند که ابوبکر زودتر از پیامبر ﷺ به داخل غار رفت تا مطمئن شود حیوان خطرناکی داخل غار

۱- پیامبر در جایی فرموده اند: تنها کسی که بدون لحظه‌ای تردید به من ایمان آورد ابوبکر بود.

۲- به تصدیق تاریخ قریش همیشه در امور تجارتی با ابوبکر مشورت می‌کرده است.

۳- رجوع کنید به فصل اول: عقل در اصول کافی.

۴- بدون اینکه مانند علامه‌ها با کلمات کلنچار بروم و بازی کنم.

۵- شاید برای اینکه من عنوان علامه نداشته و معروف و مشهور نیستم.

۶- تفصیل و توضیح بیشتر: تاریخ و شناخت ادیان ج ۱ ص ۳۳۰ شهید دکتر علی شریعتی (سیره ابن هشام نیز بر این نکته، تاکید دارد).

نباشد (این غار به داشتن مار معروف بوده است) ضمناً لاتحزن در آیه به معنای غم و اندوه است و با ترس فرق دارد و از همه گذشته خداوند در قرآن به پیامبر هم فرموده: ﴿لَا تَحْزَنْ﴾ مثل سوره [النحل: ۱۲۷].

- بذل مال و خریدن برده‌های تازه مسلمان از جمله بلال و فروختن تمامی اموال خود برای تامین مخارج جنگ تبوک و هنگامیکه پیامبر ﷺ از ایشان می‌پرسد پس برای خانواده ات چه گذاشتی می‌فرماید: الله ورسوله.

- هجرت به مدینه: دقت کنید که کفار قصد دستگیری یا برگرداندن پیامبر ﷺ را نداشتند بلکه می‌خواستند او و همراهانش را بکشند.

- امیرالحاجی در سال هفتم هجرت.

- علمداری لشکر در جنگ تبوک.

- برگزاری نماز جماعت در ایام بیماری پیامبر ﷺ: شیعه طبق داستانی واهی معتقد است که پیامبر ﷺ وارد مسجد شد و ابوبکر را کنار زد و خودشان نماز را ادامه دادند ولی ۱- با توجه به اینکه نمازها به صورت جداگانه و در هر روز ۵ مرتبه برگزار می‌شده و پیامبر ﷺ حدود ۷ یا ۱۳ روز در بستر بیماری بوده‌اند یعنی حدود ۶۵ مرتبه نماز جماعت در ایام بیماری پیامبر ﷺ برگزار شده است آیا پیامبر اکرم ﷺ ۶۵ مرتبه وارد مسجد شده و ۶۵ مرتبه ابوبکر را کنار زده^۱ و به جای ایشان امام جماعت شده‌اند!!! البته طبق استدلال برادران محقق شیعه ۲- از ادب و بزرگواری پیامبر ﷺ هیچگاه چنین مواردی را حتی علیه دشمنان سراغ نداریم. ۳- چگونه است که در جریان سقیفه بنی ساعده که فقط چند روز پس از این واقعه بوده حتی یکی از مخالفان ابوبکر به این واقعه اشاره نمی‌کند که: تو

۱- پیامبر اکرم در تمام زندگی خود حتی نسبت به کافران و منافقان، بسیار مودب و خوش برخورد بوده‌اند ولی طبق روایات شیعه از هر فرصتی برای خوار و خفیف کردن ابوبکر و عمر استفاده می‌کرده است در حالیکه ابوبکر پدر زن ایشان و یار غار و حامی مالی و.... بوده است. پس آنها چقدر خوب بوده‌اند که با اینهمه از کنار پیامبر دور نمی‌شده‌اند.

حتی لیاقت امام جماعت شدن را هم نداشتی و پیامبر آمد و تو را کنار زد حالا می خواهی خلیفه شوی!!! در صورتیکه بر عکس یکی از استدلالات حضرت عمر خطاب به انصار همین موضوع بوده که پیامبر ابوبکر را در اقامه نماز بر همه مقدم داشت.

نیات و عملکردها

حضرت ابوبکر پس از خلافت در مسجد به منبر رفت و گفت: ای مردم خلافت من بر شما دلیل فضیلت من بر شما نیست بلکه من مهمتر شما هستم نه بهتر شما. در هر کاری از شما مشورت و کمک می خواهم. و طبق سنت پیامبر ﷺ رفتار می کنم. اگر ملاحظه کردید که من از طریق انصاف منحرف گشتم شما می توانید از من کناره گرفته و با دیگری بیعت کنید و اگر هم بعدالت و انصاف رفتار کردم پشتیبان من باشید^۱.

نیت ابوبکر و حضرت عمر از قبول اسلام و پس از رحلت پیامبر ﷺ و پذیرفتن خلافت چه بوده است؟ پی بردن به نیت واقعی انسانها بسیار دشوار است^۲ ولی از روی عملکردها و روابط بین افراد و سخنانی که می گویند تا حدودی می توان به نیت واقعی آنها پی برد. ما در قسمت علی بهترین میزان، از روابط بین آن حضرت با خلفاء سخن گفتیم و در اینجا عملکرد این دو نفر قبل و پس از رحلت پیامبر ﷺ را بررسی می کنیم تا ببینیم آیا تفاوتی در نوع سخنان و اندیشه ها و رفتار آنها قبل و بعد از رحلت پیامبر ﷺ به چشم می خورد و یا آنچنان هدفی داشته اند که به خاطر آن ۲۳ سال سختی و فداکاری مالی و جانی در کنار پیامبر ﷺ، رسیدن به سعادت و بهشت ابدی را به خاطر آن از دست داده باشند؟ و تمام سوابق خود را با سوء نیتی پایمال کرده باشند که هیچ فایده مادی برای آنها نداشته است؟! برخی از شیعیان، بنا به دلایلی بسیار واهی و پوچ، خلفاء را لعن

۱- علی کیست. ص ۷۸ فضل الله کمپانی.

۲- البته برای افراد خنگی مانند من مشکل است وگرنه محققین غیب بین و دانای شیعه از تمامی اندیشه های پیدا و پنهان افراد ۱۴۰۰ سال پیش، مطلعند.

و نفرین می‌کنند ولی مگر خداوند در قرآن به موسی نمی‌گوید با فرعون به نرمی سخن بگو... با اینکه می‌دانسته او هدایت نخواهد شد. پس چرا ما با اینگونه رفتارها برادران سنی را از خود می‌رنجانیم من به طور قاطع به این نتیجه رسیده‌ام که حداقل لعنی که در زیارت عاشورا آمده جعلی است^۱ و یا منظور، عمر و ابوبکر نیستند زیرا به طور کامل با روح اسلام و آیات قرآن و دستورات دین و روش و سیره تمام امامان ما منافات دارد. اگر علماء از بیان حقایق می‌ترسند مرا از گفتن آن باکی نیست.

خوب، با این توصیفات آیا ابوبکر پس از رحلت پیامبر ﷺ با نیت سوء مرتکب برخی رفتارها شد؟ یا اینکه نیت او خوب بوده ولی در برخی موارد اشتباه کرده است؟ یا اینکه حتی اشتباه هم نکرده و این ما هستیم که طبق فرهنگ و رسوم زمانه خودمان وقایع ۱۴۰۰ سال پیش را تجزیه و تحلیل می‌کنیم و مرتکب اشتباه می‌شویم. خدا دانایتر است. ولی به احتمال فراوان از آنجا که او معصوم نبوده در برخی موارد بدون هیچ قصد سوئی مرتکب خطاهایی شده است^۲. ولی آیا این خطاها می‌تواند روی تمام سوابق او را بپوشاند؟ باز هم تعیین آن با میزان عدالت خداوند در روز قیامت است. و آیا بهتر نیست ما در اموری که در آن شک و شبهه داریم سکوت کنیم و به قول عطار: نامه اعمال خود را سیاه‌تر از این نکنیم.^۳ البته برای هموطنان عزیز من که از کودکی با بغض و کینه نسبت به حضرت عمر و ابوبکر بزرگ می‌شوند و ورد زبان آنها لعنت است درک حقیقت بسیار دشوار است و

۱- چرا نباید اولین ظلمی «اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد» که به محمد و خانواده‌اش شده را توسط ابوجهل و ابولهب ندانیم؟ با وجود آنهمه روایات و آیات قطعی معتبر که وجود آزار و اذیت آنها نسبت به پیامبر و خانواده‌اش را تایید می‌کند. (مانند مرگ حضرت خدیجه در شعب ابیطالب و...).

۲- اظهار پشیمانی او در انتهای عمر از قبول خلافت و حمله به سوی خانه حضرت فاطمه دلیلی بر عدم سوء نیت اوست.

۳- و اگر هم عطار سنی است به قول خداوند: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الاسراء: ۳۶]. یا نکند می‌گویید نعوذ بالله خداوند هم سنی است یا تقیه کرده!!!

شاید یکی از دلایل آن این است که ترور شخصیت (بر خلاف ترور واقعی که یک لحظه است و همه مردم را طرفدار شخص ترور شده می‌کند) به مرور و ذره ذره صورت گرفته و با تخریب وجهه یک نفر او را خرد می‌کنند به نحوی که باور چیزی خلاف آن به هیچ وجه برای دیگران، ممکن نشود. این کار در طول تاریخ توسط مورخین مغرض و به خصوص پس از دوران صفویه به نحو گسترده‌ای در سطح جامعه ایران شکل گرفته و اکنون به این مرحله رسیده است که می‌بینیم.^۱

سب و لعن

رسوایان آلوده، پخش و شیوع عیب‌های مردم را دوست دارند تا برای بدنامی‌های خود زمینه عذر تراشی داشته باشند.^۲ [حضرت علی (ع)].

«من اگر پاکم و گر بد تو برو خود را باش که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت» [حافظ].

- امام باقر (ع): رسول خدا روزی برای مردم خطبه می‌خواند و فرمود: بدترین شما را به شما خبر ندهم. گفتند چرا یا رسول الله. فرمود: کسی که از صله و بخشش دریغ کند و بنده خود را بزند و تنها بخورد. آنها گمان کردند خدا مخلوقی را بدتر از او نیافریده. سپس فرمود: بدتر از این را به شما خبر ندهم. گفتند چرا یا رسول الله. فرمود: کسی که به خیرش امید نیست و از شرش ایمنی نباشد. آنها گمان کردند خدا مخلوقی را بدتر از او نیافریده و سپس فرمود: شما را خبر ندهم به بدتر از این. عرض کردند: چرا یا رسول الله. فرمود: کسی که زیاد فحش دهد و لعنت کند. چون مومنین را نزدش نام برند آنها را

۱- البته من فکر می‌کنم به جز شمشیر امام زمان (عج) هیچ چیزی نتواند حقیقت را در کله‌های ابوجهل‌های زمانه فرو کند.

۲- غررالحکم ۱: ۴۰۷ فصل ۳۲ ح ۳۷.

لعنت کند و چون آنها یادش کنند لعنتش کنند.^۱

- از امام صادق نیز نقل شده هر کس فحش می‌دهد یا زنا زاده است یا شیطان در نطفه‌اش شریک بوده.^۲

- حضرت علی علیه السلام: رسوایان آلوده پخش و شیوع عیبهای مردم را دوست دارند تا برای بدنامی‌های خود زمینه عذر تراشی داشته باشند.^۳

- حضرت علی در خطبه‌ای می‌فرماید: این امت پس از من هفتاد و سه فرقه می‌شود بدانید بدترین آنها کسانی هستند که ادعای دوستداری مرا دارند ولی رفتارشان مانند من نیست.

- خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: بگو می‌خواهید شما را از زیانبارترین اعمال، آگاه کنم؟ کسانی که نهایت تلاش خود را در زندگانی دنیا به کار می‌برند و پیش خود حساب می‌کنند که بهترین عملکرد را داشته‌اند!

- به عنوان یک تمرین عملی از خواننده عزیز می‌خواهم آیات و احادیث فوق را با ذهن خود مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و ببیند آیا می‌تواند مصداقها و نمونه‌هایی برای آن در اطراف خود پیدا کند؟ آنگاه در مرحله بعد ببیند چه کسانی امروزه واقعا سزاوار لعن و نفرینند؟

براستی من در قرن بیستم و در میان مردمی که ادعای هوش و هنر آنها گوش فلک را پر کرده، شرم دارم که چنین بحثی را باز کنم ولی از باب نهی از منکر و اینکه نگویند نمی‌دانستیم، مجبورم.

- یک روز یکی از روحانیون مشهد که مسئولیت مهمی را نیز دارا بود در پاسخ مشکل یکی از شاگردانش گفته بود: یک بار شتر، ارزن لعنت بر.... بفرست تا مشکل

۱- اصول کافی کتاب ایمان و کفر.

۲- اصول کافی.

۳- غررالحکم ۱: ۴۰۷ فصل ۳۲ ح ۳۷.

حل شود! تعجب من از حماقت کسی نیست که به این روحانی مقام و منصب داده، از نادانی این روحانی نیز تعجب نمی‌کنم زیرا بالاخره در بین تمام صنوف، آدم خر فراوان یافت می‌شود. تعجب و افسوس من از افراد بی‌شماری است که پای منبر او می‌نشینند! همکار سنی همین آقای روحانی چند قرن قبل در حکومت عثمانی، بالای منبر دستش را داخل عسل کرده و سپس داخل کیسه ارزن فرو کرده بود و به گوسفندهایی که پای منبرش نشسته بودند گفته بود چقدر ارزن به دست من هست؟ همینقدر ثواب برای کسی نوشته می‌شود که یک نفر شیعه را بکشد!!! البته از کسانی که عقلشان اندازه یک ارزن است، بهتر از این پاسخهای ارزنی انتظاری وجود ندارد. (این یعنی نگاه مرغی به مسائل! درست مانند خوارج که چشمشان فقط قرآن سر نیزه را دید. یا به قول برناردشاو: دید گنجشکی! نگاه ارزنی).

حضرت فاطمه

نه تنها قبر بقیه دختران پیامبر ﷺ هم نامشخص است بلکه در قبرستان بقیع، قبر هیچ کسی معلوم و مشخص نیست! ضمن اینکه اهمیت و ارزش حضرت فاطمه در قرون بعدی نزد افراد زیادی از عاشقان اهل بیت بوجود آمد. برای همین در همان زمان، تفاوتی بین حضرت فاطمه و سایر فرزندان پیامبر ﷺ وجود نداشته که قیاس ما را باطل بدانید. قبر حضرت علی علیه السلام نیز تا سالیان دراز، مخفی بوده است آیا ایشان نیز با حضرت عمر و ابوبکر قهر بوده‌اند؟

شما معتقدید که حضرت فاطمه خواست تابوتی برای او بسازند که بدن ایشان پیدا نباشد. اگر بنا بوده ایشان در نیمه شب دفن شوند و کسی نداند و در مراسم هم شرکت نکند این درخواست چه معنایی می‌دهد؟ پاسخ از دو حال خارج نیست یا به خاکسپاری پنهانی ایشان مانند دهها داستان دروغین دیگر دروغی بیش نیست و یا ایشان از شدت عفت و رعایت حجاب و عصمت و... درخواست چنین کاری را داشته‌اند و تشیع جنازه

در روز بوده و موضوع هم، دخیلی به عمر و ابوبکر ندارد. (حتی طبق برخی روایات حضرت عمر و ابوبکر نیز بر جنازه آن حضرت حاضر شده و نماز خواندند) براستی اگر هدف حضرت فاطمه رسوا کردن عمر و ابوبکر در تاریخ و رسوا کردن سنی‌ها و... بوده که ما می‌دانیم حکومت در این ۱۴۰۰ سال از اول تا کنون در عربستان در دست آنها بوده آیا آنها نمی‌توانستند برای خثی کردن این هدف از همان اول قبری دروغین بسازند و بگویند این قبر قاطمه است تا رسوا نشوند؟ پس چون چنین کاری نکردند آیا نمی‌توان فهمید چنین هدفی در کار نبوده است؟

- اسماء به احتمال فراوان از محل دفن حضرت فاطمه با خبر بوده آیا ممکن است به همسرش: ابوبکر نگفته باشد؟

- شما می‌گویید بقیه امامان نیز با خلفای جور همعصر بوده و حتی آن خلفاء موجب شهادت آن امامان شده‌اند. از قول امام زمان نیز حدیثی را نقل می‌کنید که برای من در فاطمه بهترین سرمشق و الگوست. چرا سایر امامان به حضرت فاطمه تاسی نکرده و برای رسوا کردن خلفاء وصیت نکردند مخفیانه و پنهانی دفن شده و محل قبرشان معلوم نباشد.

- این یک اصل مسلم تاریخی و تجربی است که هر گاه انسان رازش را به دیگری گفت آن راز بین مردم پخش می‌شود. شیعه معتقد است که در تشیع شبانه حضرت فاطمه حضرت علی و سلمان فارسی و زبیر و اسماء و ابن عباس حاضر بوده‌اند چگونه ممکن است که این افراد محل دفن را به هیچکس نگفته باشند؟ با اینکه بعضاً روابط خوبی هم با خلفاء داشته‌اند! یا اینکه بعدها با علی دشمن شدند باید محل قبر را فاش می‌کردند!.

- شیعه می‌گوید حضرت فاطمه پس از هر نماز عمر و ابوبکر را نفرین می‌کرده است ولی مگر خداوند در جریان واقعه بئر معونه (واقعه‌ای که ۴۰ نفر از یاران پیامبر اکرم را به شهادت رساندند) به پیامبر خطاب نمی‌کند که نفرین نکن و ما تو را لعن کننده و نفرین کننده نفرستادیم. و مگر همه مسلمین از جمله حضرت فاطمه نباید از پیامبر

اکرم ﷺ الگو بگیرند.

- آیا امکان ندارد حضرت فاطمه پس از مشاهده تدفین پدرشان شاهد جریاناتی خرافی و... بوده‌اند و ایشان نخواسته‌اند چنین اتفاقی تکرار شود؟

- می‌گویند این نشانه و حامل پیامی است که آن حضرت خواسته‌اند قبرشان مخفی باشد. تا مایه رسوایی و ایجاد سؤال برای مردمان در طول تاریخ باشد و... با این حساب آیا اینکه اسماء همسر ابوبکر همیشه و تا آخرین لحظات کنار حضرت فاطمه بوده‌اند نمی‌تواند نشانه چیزی باشد. (نشانه عدم عداوت بین ابوبکر با حضرت فاطمه) به خصوص با عنایت به این نکته که پس از رحلت ابوبکر حضرت علی با اسماء ازدواج می‌کند. و آیا ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم نمی‌تواند نشانه چیزی باشد و آیا نام سه فرزند علی که حضرت عمر و ابوبکر و عثمان است نمی‌تواند نشانه چیزی باشد و....

خطبه حضرت فاطمه در مسجد مدینه

- در زمان ابوبکر زنهای تابع شوهران خود بوده‌اند. به خصوص اگر آن شوهر، سالخورده و خلیفه هم بوده باشد. اگر حضرت فاطمه (س) چنین سخنان تنیدی را در مسجد در حضور همه به ابوبکر گفته بود آیا امکان داشت ابوبکر اجازه دهد همسرش اسماء پس از ایراد چنین سخنانی همه جا تا آخرین لحظات در کنار حضرت فاطمه باشد؟ با عنایت به اینکه شما این افراد را دیکتاتور و حسود و منافق معرفی کرده‌اید.

- در این خطبه تلویحاً به حوادث شوم آینده اشاره شده است و همین موضوع، ظن انسان را تقویت می‌کند که این خطبه ساخته ابوالعیناء است. مگر طبق صریح آیات قرآن فقط خدا علام الغیوب و دانای رازها و آنچه در آینده واقع می‌شود نیست؟ (پاسخ علی به آن مرد که علم غیب منحصر در این موارد است: آیات آخر سوره لقمان و مخصوص خداوند).

- حضرت ابوبکر به تصدیق تاریخ، یکی از فداکارترین یاران پیامبر ﷺ بوده و حتی در موقع عروسی پیامبر با خدیجه و یا عروسی حضرت فاطمه با حضرت علی تلاش زیادی می‌کند. در موارد متعددی نیز گفته که فاطمه را بیش از دختر خودش، عایشه دوست دارد

آیا امکان دارد حضرت فاطمه به جای تشکر، چنین سخنانی را علیه او ایراد کرده باشند؟
 - جز در کتاب بلاغاه النساء در کتب و منابع دست اول (سیره ابن هشام و...) اشاره‌ای به این خطبه نشده است؟ و حتی اینکه حضرت فاطمه در مسجد سخنرانی کرده‌اند زیرا واقعه مهمی بوده: سخنران دختر پیامبر و طرف مقابل: ابوبکر!
 - چرا واقعه غدیر توسط ۱۱۰ نفر از اصحاب نقل شده ولی این خطبه اصلاً راوی ندارد؟

- اولین کسی که این خطبه را مطرح کرده و پس از او بقیه نویسندگان از قول او در کتابهای خودشان نقل قول کرده‌اند نویسنده کتاب بلاغاه النساء بوده است این شخص در کتابش نوشته (من به ابوالحسن زید ابن علی ابن حسین ابن ابی طالب گفتم) در حالیکه زید بن علی در سال ۱۲۲ شهید شده و نویسنده کتاب یعنی: احمد ابن ابی طاهر، در سال ۲۰۴ به دنیا آمده است!!! نگاه کنید که این خطبه‌ای که اینهمه در همه جا به آن اشاره می‌شود و به در و دیوار زده شده و... دارای چه سند محکمی است! البته ما اصراری نداریم که نویسنده دروغ گفته، آری شاید نویسنده یا کاتبان بنا به قول دکتر شهیدی اشتباه کرده باشند ولی بالاخره ما باید بدانیم راوی کیست؟ مگر نباید بررسی کرد و فهمید که آیا راوی دروغگو بوده یا راستگو از چه کسی شنیده و چه کسانی از او شنیده و برای ابی طاهر (نویسنده کتاب بلاغاه النساء) تعریف کرده‌اند؟ ضمن اینکه بعید است این سلسله طولانی که او نقل کرده یعنی: ابوالحسن زید ابن علی ابن حسین ابن علی ابن ابی طالب، اشتباه کاتبان باشد. (بر خلاف نظر دکتر شهیدی)

- این خطبه پر از صنایع لفظی و ادبی است ما تا آن زمان^۱ سراغ نداریم کسی در مقام دادخواهی از آرایشهای لفظی (به خصوص سجع) چنین استفاده فراوانی کرده باشد. حتی اگر این را هم قبول کنیم چرا حضرت فاطمه (س) پس از بازگشت از مسجد در داخل خانه باز هم با حضرت علی علیه السلام با نثر مسجع سخن می‌گویند؟ آیا می‌خواسته‌اند قدرت

۱- دقت کنید که من گفتم تا آن زمان پس از آن (۴۰ سال بعد) حضرت زینب در بارگاه یزید به تبع پدرشان از این صنایع لفظی استفاده کردند.

ادبی خود را به رخ شوهرشان بکشند؟ مگر علی خودش، خدای سخن نبوده و آیا امکان دارد فاطمه‌ای که ما او را معصوم می‌دانیم چنین سخنان تند و سبکی به همسرش گفته باشد؟ در آخر این سؤال پیش می‌آید که به فرض اینکه در مسجد افرادی حاضر بوده‌اند و سخنان حضرت فاطمه را حفظ کرده‌اند در خانه چه کسی بوده که آن سخنان را حفظ کرده باشد؟ تا پس از گذشت ۲۴۰ سال مانند خطبه داخل مسجد ایشان، یک نفر بیاید و آنرا مکتوب کند؟

- سخنانی که در این خطبه ایراد شده بسیار تند و گزنده است و گوینده آن نیز تنها بازمانده پیامبر اکرم ﷺ و تعداد زیادی از مردم در مسجد مدینه حاضر بوده و آنرا شنیده‌اند ولی بسیار جای تعجب است که بازتاب چنین اتفاق مهمی را در گفتگوهای آن زمان که در کتب و منابع دست اول ضبط شده نمی‌بینیم! یعنی حتی یک اشاره دیگر که قرینه‌ای باشد و ما را مطمئن کند که چنین سخنرانی ایراد شده پیدا نمی‌کنیم. البته گفتگوهایی بین حضرت فاطمه و ابوبکر رد و بدل شده ولی ایراد سخنرانی...!

- حضرت فاطمه در جایی فرموده‌اند بهترین چیز برای یک زن آن است که نه دیده شود و نه او را ببینند (علاوه بر اینکه صدای زن محرم است) چرا حضرت علی علیه السلام برای احقاق حق خودشان برای تظلم به مسجد نرفتند؟ قیاس سخنرانی حضرت فاطمه با سخنرانی حضرت زینب در بارگاه یزید قیاس بسیار بچه‌گانه‌ای است زیرا:

۱- جو مدینه پس از رحلت پیامبر ﷺ با جو قصر یزید در شام یکی نبوده. یعنی هر کسی می‌توانسته در مسجد مدینه حتی به خلیفه اعتراض کند. همانطور که آن عرب بدوی به حضرت عمر می‌گوید: اگر خواستی کج شوی با این شمشیر تو را راست می‌کنیم!

۲- حضرت زینب به جز امام سجاد مردی را همراه خود نداشته‌اند و حتی امام سجاد با وجود بیماری آن سخنان تند را در حضور یزید، بیان می‌کنند. ولی حضرت علی، زبیر و سلمان و ابوذر و عمار و به قول سید شرف الدین ۲۵۰ نفر طرفدار ایشان در آن لحظه کجا بودند؟

۳- آیا تاثیر سخنان حضرت علی (با توجه به واقعه غدیر که دو ماه قبل از آن اتفاق

افتاده بوده^۱) می‌توانسته بیشتر باشد یا تاثیر سخنان حضرت فاطمه با عنایت به اینکه حضرت علی (علیه السلام) مرد بوده، خدای سخن بوده، داماد و برادر و پسرعمو و وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و... (وحتی به قول شما جانشین پیامبر بوده و ۲ ماه قبل ۱۲۰ هزار نفر با ایشان بیعت کرده بودند).

۴- مردم حاضر در مدینه با مردم حاضر در شام که زیر بمباران تبلیغاتی حتی از شنیدن خبر شهادت علی در مسجد (که مگر او نماز هم می‌خوانده) تعجب می‌کنند، از زمین تا آسمان تفاوت داشته‌اند.

۵- شرایطی که ایجاب کرد حضرت زینب سخنرانی کنند: شهادت امام حسین و اسارت خاندان ایشان و... بود.

- شما معتقدید حضرت فاطمه بر اثر ضربه‌ای که از ناحیه در، چند روز قبل از ایراد این خطبه به ایشان خورد ۴۰ روز یا سه ماه یا شش ماه بعد شهید شدند (حتی جنین ایشان سقط و شهید شد) چگونه ممکن است که: زنی چنین ضربه‌ای خورده که منجر به شهادت او و حتی سقط جنینش شده ولی می‌تواند چند روز بعد وارد مسجد شود و چنین سخنرانی طولانی را ایراد کند؟!!!

- ما طبق دلایل محکم تاریخی می‌دانیم در همین ایامی که شما می‌گویید حضرت فاطمه چنین خطبه جنجالی را ایراد کرده‌اند شهر مدینه هر لحظه در خطر سقوط و حمله قبایل راهزن قرار داشته است و هر لحظه بیم سقوط مدینه و نابودی اسلام می‌رفته است. اکنون در چنین شرایطی چگونه امکان دارد حضرت فاطمه به جای دعوت به اتحاد و ایجاد آرامش چنین خطبه‌ای ایراد کرده و به همه از انصار گرفته تا ابوبکر، توهین کنند؟ مگر ابوسفیان که می‌خواسته با علی بیعت کند چنین نیتی در سر نداشته است: ایجاد آشوب و فتنه در مدینه!

۱- با هر برداشتی که از سخنان پیامبر داشته باشیم چه منظور پیامبر اعلام خلافت حضرت علی بوده باشد و چه سفارش مردم به دوستی با او.

خفقان، دیکتاتوری و اختناق

• یکی از اتهامات بسیار مسخره‌ای که از سوی برخی محققین شیعه به حضرت عمر و حضرت ابوبکر وارد می‌شود وجود خفقان و اختناق در زمان آنهاست. آنها در این راستا قصد دارند بگویند که: احادیثی که به نفع شیعه بوده توسط این افراد سوزانده یا مسکوت گذاشته شده - کسی جرات دفاع از حقانیت حضرت علی و اهل بیت را پیدا نکرده - و آنها با زور سرنیزه به حکومت رسیدند ولی:

- در جو مساوات و برادری و برابری که پیامبر ﷺ در مدینه و بین اصحاب بوجود آورده بود تمامی تفاخرات قبیله‌ای (لااقل برای دوره‌ای) فراموش شده بود. ما می‌دانیم که ابوبکر و حضرت عمر از کم‌اهمیت‌ترین تیره‌های قریش بودند و همین به قدرت رسیدن آنها دلیل وجود آزادی و دموکراسی کامل در آن شرایط است.

- با این حساب چگونه است که واقعه غدیر توسط ۱۱۰ نفر از اصحاب روایت شده و به دست ما رسیده است؟

- اگر سری به تاریخ بزنید کمتر حکومتی را پیدا می‌کنید که در اولین ثانیه‌ها و روزهای به قدرت رسیدن مرتکب اختناق و دیکتاتوری شده باشد زیرا نه هنوز دستگاه و سازمانی بوجود آورده و نه هنوز جای پای خود را سفت کرده. اکنون در هول و لای حمله قبایل راهزن به مدینه و ارتداد گسترده قبایل چه جای دیکتاتوری و اعمال خشونت با مردم بوده؟ (اگر هم شدت عملی در تاریخ در این روزها به چشم می‌خورد دقیقاً به خاطر وجود خطراتی است که برشمرده شد).

- مثال‌های زیادی از این خفقان و دیکتاتوری در تاریخ وجود دارد!!!: روزی حضرت عمر در زمان خلافتش در مسجد گفت اگر من خواستم کج شوم مرا راست کنید. ناگهان یک عرب بدوی بلند می‌شود و می‌گوید اگر خواستی کج شوی تو را با این شمشیر راست می‌کنیم! - روزی دیگر حضرت عمر مشغول سخنرانی بوده یک نفر بلند می‌شود و می‌گوید: صدای تو شنیده نمی‌شود. حضرت عمر می‌پرسد چرا. جواب می‌دهد: چون

سهم بیشتری از پارچه بیت المال برای خودت برداشته‌ای (قد حضرت عمر بلند بوده) حضرت عمر مجبور می‌شود فرزندش را بیاورد تا شهادت دهد که او پارچه سهم خودش را برای تهیه لباس به پدرش داده - حضرت عمر فدک را در زمان حکومتش پس می‌دهد ولی به علت اختلاف میان حضرت علی و عباس موضوع همچنان لاینحل باقی می‌ماند - به حضرت عمر خبر می‌رسد فرزندت شراب خورده دستور می‌دهد به او شلاق بزنند وسط کار به او خبر می‌رسد که فرزندت در جریان اجرای حد مرد. حضرت عمر می‌گوید بقیه‌اش را به جسدش بزنید - حتی به شهادت متعصب‌ترین نویسندگان شیعه: حضرت عمر ذره‌ای از بیت المال را برای خود برنداشت، حتی یک منصب کوچک به یکی از افراد قبیله‌اش نداد - کاخ و حرمسرایبی نساخت، سالم بنده آزاد شده می‌گوید: هنگام خلافت، سرپای لباس حضرت عمر از کلاه و عمامه گرفته تا کفش، بیش از ۱۴ درهم ارزش نداشت در صورتی که قبل از خلافت، لباس ۴۰ دیناری به تن می‌کرد.

- پیامبر ﷺ طی ۱۰ سال، جوی روشنفکرانه و حق طلبانه مبتنی بر مشورت و آزادی در مدینه ایجاد کرد چگونه دو نفر ناگهان می‌توانند بیایند و این جو را یک شبه بر هم بریزند؟! و در کجای تاریخ یک یا دو نفر به تنهایی بدون لشگری و بدون برنامه ریزی از قبل توانسته‌اند یک شبه جو را بر هم بریزند و همه چیز را وارونه کنند؟

- محققین ما، تمام شواهدی که دال بر دیکتاتوری خلفاء وجود دارد را از روز پر آشوب و پرحادثه سقیفه گرفته‌اند در صورتیکه حوادث یک روز (آنهم با آن شرایط) نمی‌تواند ملاک معتبری برای تجزیه و تحلیل یک دوره حکومتی باشد. براستی به جز روز سقیفه آیا دلیلی بر دیکتاتوری سراغ دارید؟ البته اگر سرکوب یاغیان و کسانی که مخل نظم بوده‌اند را دیکتاتوری بدانید ما در زمان پیامبر اکرم ﷺ و حضرت علی ﷺ نیز نمونه‌های بسیار بیشتری را می‌توانیم برای شما پیدا کنیم.

- این چه دیکتاتوری بوده که ۷۰ بار گفته اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد!!!.

- چگونه این دیکتاتور پس از آنکه ابولوء لوء او را تهدید به قتل کرد و او هم متوجه

می‌شود هیچ کاری در این زمینه صورت نداد تا او بیاید و نقشه‌اش را عملی کند؟ لاقلاً چرا برای خودش محافظ و بادی گارد نگذاشته؟ زیرا اصولاً تمامی دیکتاتورهای تاریخ به خاطر زورگویی و ترس از مردم محافظ و... داشته‌اند!!!.

- این چه دیکتاتوری است که وقتی می‌خواهد به فلسطین برود مدینه را به دست مخالفش (علی) می‌سپارد!!! (البته اگر مخالفتی در کار بوده باشد!!!).

- این چه دیکتاتوری است که با دختر سردهسته مخالفین (حضرت علی) ازدواج می‌کند. (آن هم در زمان خلافت و هنگامیکه در اوج قدرت بوده؟) ایکاش همه مخالفت‌ها و همه مخالفین، اینگونه بودند، دنیا بهشت می‌شد.

- این چه خفقانی بوده که حضرت علی علیه السلام می‌تواند تا ۶ ماه از بیعت خودداری کند؟ همسرش (یعنی یک زن) به مسجد برود و هر چه دلش می‌خواهد به خلیفه می‌گوید! (البته این خطبه جعلی است و شکی هم در جعلی بودن آن وجود ندارد).

- این چه حکومت خفقان زایی بوده که سردهسته مخالفین شب‌ها همراه همسر و دو فرزندش برای جلب حمایت انصار به در خانه آنها می‌رفته؟ (چیزی شبیه به اغتشاش و شورش و تحریک دیگران در حکومت‌های حال حاضر).

سب و لعن

نفس خودت را برای خودت محاسبه کن چرا که برای دیگران، حسابرسی جز تو وجود دارد. [امام علی علیه السلام].

نظر شعراء و حکماء پیرامون بدگویی از دیگران:

ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم جامه کس سینه و دلق خود ازرق نکنیم
عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم

۱- البته این موضوع به احتمال زیاد ساخته گی و جعلی است و ما در اینجا فقط از باب محاجه آوردیم و گرنه اصلاً وقوع چنین اتفاق بسیار بعید است

گر بدی گفت حسودی و رفیقی رنجید
حافظ ار خصم خطا گفت نگیریم بر او
گو تو خوش باش که ماگوش به احمق نکنیم
ور به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم
[حافظ شیرازی]

تو با دشمن نفس همخانه‌ای
تو خود را چو کودک ادب کن به چوب
چه در بند پیکار بیگانه‌ای
به گرز گران مغز مردم مکوب
چو خون در رگ‌اند و جان در جسد
چه در بند خاری تو گل دسته بند
نبیند ز طاووس جز پای زشت
که نماید آینه تیره روی
نه حرفی که انگشت بر وی نهی
که چشمت فرو دوزد از عیب خویش
چو در خود شناسم که تر دامنم
پس آنگه به همسایه گو بد مکن
که حمال سود و زیان خودم
یکی را به ده می‌نویسد ثواب
بینی ز ده عیشش اندر گذر
جهانی فضیلت برآور به هیچ
به نفرت کند ز اندرون سیاه
بخور پسته مغز و بینداز پوست
نه هر چشم و ابرو که بینی نکوست

[بوستان سعدی]

تو خود آن کن که به دیگران می‌آموزی؛ نخست خود را خوب به فرمان آر و سپس
دیگران را.

درشت مگو تا نشنوی. به راستی که سخن خشم آلود رنج آورد و به تو نیز همان
رسد.

تندرستی بزرگ‌ترین نعمت‌هاست و خرسندی بزرگ‌ترین دارایی‌ها.
هیچ آتشی چون آرزو و هیچ بدی چو کینه نیست، هیچ شادمانی برتر از آرامش
نیست.
آن کس که شادی‌اش را در رنجه داشتن دیگران آرزو کند، گرفتار بندهای نفرت است
و از نفرت آزاد نیست.

خشم را به دور افکن، منیت را رها کن، به همه بندها چیره شو، دلبسته نام و
شکلمباش و چیزی را از خود مدان، پس در این حال، تو را رنجی نخواهد بود.
• در مواخذات و ایرادجویی‌های ما از گنه کاران، نخوت همواره نقش مهم‌تری از
همدردی بازی می‌کند. ملامت‌های ما بیش از آنکه قصد اصلاح کردن ایشان را داشته
باشند بدین منظور ادا می‌شوند که ما را از خطاها و کاستی‌های آنان بری نشان دهند.
(لاروشفوکو - تفکرات).

شعر عیجیو (از پروین اعتصامی)

زاغی به طُرف باغ ، به طاووس طعنه زد	کاین مرغ زشت روی چه خودخواه و خودنماست
این خط و خال را نتوان گفت دلکش است	این زیب و رنگ را نتوان گفت دلرباست
پایش کج است و زشت ، ازان کج رود به راه	دمش چو دم روبه و رنگش چو کهرباست
نوکش چو نوک بوم سیه کار ، منحنی است	پشت سرش برآمده گردنش دو تاست
از فرط عجب و جهل گمان می‌برد که اوست	تنها پرنده‌ای که در این عرصه و فضا است
این جانور نه لایق باغ است و بوستان	این بی‌هنر نه در خور این مدح و ثناست
رسم و رهیش نیست بجز حرص و خودسری	از پا فتاده‌ی هوس و کشته‌ی هوی ست
اووس خنده کرد که رای تو باطل است	هرگز نگفته است بداندیش حرف راست
مردم همیشه نقش خوش ما ستوده‌اند	هرگز دلیل را نتوان گفت ادعاست

بدگویی تو این همه از فرط بد دلی است
 ما عیب خود هنر نشمریم هیچ گاه
 گاه خرام و جلو به نهنگه چمن
 ما جز نصیب خویش نخوردیم ، لیک زاغ
 در من چه عیب دیده کسی غیر پای زشت
 پیرایه‌ای به عمد نبستم به بال و پر
 ما بهر زیب و رنگ نکردیم گفتگو
 کار آگهی که آب و گل ما به هم سرشت
 در هر قبیله، بیش و کم و خوب و زشت هست
 صد سال اگر به دجله بشویند زاغ را
 هرگز پر تو را چو پر من نمی‌کنند
 آزادی تو را نگرفت از تو هیچ کس
 فرمانده سپهر ، چو حکمی نوشت و داد
 ما را برای مشورت اینجا خوانده‌اند
 احمق، کتاب دید و گمان کرد عالم است
 ما زشت نیستیم تو صاحب‌نظر نه ای
 طاووس را چه جرم ، اگر زاغ زشت روست
 از قلب پاک نیت آلوده بر نخواست
 در عیب خویش ننگرد آن کس که خودستاست
 چشم ز راه شرم و تاسف به سوی پاست
 دزدی کند به هر گذر و باز ناشتاست
 نقص و خرابی و کژی دیگرم کجاست؟
 آرایش وجود من ای دوست بی ریاست
 چیزی نخواستیم ، فلک داد آنچه خواست
 بر من فزود، آنچه که از خلقت تو کاست
 مرغی کلاغ لاشخور و دیگری هماست
 چون بنگری، همان سیه زشت بی نواست
 مرغی که چون منش پر زیباست ، مبتلاست
 ما را همیشه دیده‌ی صیاد در قفاست
 کس دم نمی‌زند که صواب است یا خطاست
 از ما و فکر ما، فلک پیر را غناست
 خودبین به کشتی آمد و پنداشت نا خداست
 این خورده‌گیری از نظر کوتاه شماست
 این رمز ها به دفتر مستوفی قضاست

• تصویری که روحانی و مداح شیعه از حضرت عمر در مغز شیعیان ساخته است تصویر مردی عصبانی و خودرای و خودکامه است که پس از رسول اکرم هر کاری دلش خواسته کرده و احدی هم جرات مخالفت نداشته است: جلوی وصیت پیامبر ﷺ را می‌گیرد. دختر او را می‌کشد. قرآن را تحریف می‌کند. خلافت را غصب می‌کند. به زور با دختر علی ازدواج می‌کند. احادیث پیامبر ﷺ را می‌سوزاند و... ولی وقتی در متون تاریخی عمیق می‌شوی به تواتر به این مساله برخورد می‌کنی که او حتی نمی‌توانسته یک واو از

قرآن کم یا زیاد کند! و حتی یک وجب پارچه از سهم غنائم جنگی از پسرش بگیرد!

- من عقیده ندارم یک نفر بتواند مسیر تاریخ را عوض کند ولی مطمئنم اگر ابوبکر و حضرت عمر نبودند اکنون نه قرآنی داشتیم و نه اسلامی و اگر هم بود با تحریف و غلط به دست ما رسیده بود.

- یکصد آیه از قرآن در تعریف و ستایش اصحاب (انصار و مهاجرین) نازل شده است، بدون هیچگونه ابهام و تاویلی به صورتی بسیار واضح و روشن. بسیار بعید است این افراد به محض وفات پیامبر اکرم ﷺ، آنقدر بی همیت و بی غیرت شده باشند که کسی بیاید و در گوش دختر پیامبر ﷺ سیلی بزند و جنین او سقط شود و در نهایت مسبب مرگ او باشد و هیچکس حتی اعتراضی هم نکرده باشد. ممکن است بگویید از این اتفاق کسی خبر نداشته! پس چگونه در قرن چهارم و پس از گذشت ۳۵۰ سال با پیدا شدن کتاب سلیم ابن قیس در آنجا چنین افسانه‌هایی را می‌بینیم؟ حتی در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام نه ایشان و نه هیچ شخص دیگری به چنین اتفاق مهمی حتی اشاره هم نکرده است. زیرا موضوع بسیار مهم است: قتل نوه پیامبر (محسن) و دختر او! و بعید است فکر کنیم مردم مدینه در همان زمان از این مسائل بی‌اطلاع بوده‌اند و اکنون شیعه در سرزمین ایران پس از ۱۴۰۰ سال از این وقایع مطلع شده است! جالب است که اصحاب بزرگواری مانند ابن عباس یا زید یا عبد الله ابن مسعود و سلمان فارسی و عمار یاسر و... به جای اعتراض با حضرت عمر همکاری می‌کرده‌اند! و حتی ابن مسعود مدت‌ها پس از شهادت حضرت عمر با شنیدن نام او به گریه می‌افتد (با شنیدن نام قاتل دختر پیامبر!) پس همکاری همه جانبه اصحاب و حتی حضرت علی با عمر و ابوبکر باعث می‌شود چنین نتیجه قاطعی بگیریم که کسی دختر پیامبر ﷺ را نکشته است و با بدترین تحلیل‌ها می‌توانیم بگوییم فقط به خاطر طبع بشری کدورتی بین حضرت فاطمه و عمر و ابوبکر پیش آمده است که به خاطر رحلت زودهنگام حضرت فاطمه، شاید فرصتی نشد تا این کدورت به آشتی بدل شود و این بهانه‌ای شد تا افسانه سرایان در تاریخ، بکنند آنچه کردند.

• خداوند در آیه‌ای از قرآن فرموده: ما شما را به آنچه در دل دارید مواخذه می‌کنیم و نه به آنچه از روی لغو بر زبان می‌آورید. شیطان ظاهر بین از آدم فقط خاک را دید (و به نوعی درست هم دید) و گفت من به او سجده نمی‌کنم. شیاطین انسان نما نیز از حضرت عمر، فقط تند و تیزی زبان او را دیده‌اند در حالیکه در اطرافیان پیامبر اکرم ﷺ، بی غل و غش‌تر و صاف و صادق‌تر از حضرت عمر وجود نداشته است.

• در تاریخ در ارتباط با شخصیت‌های مطرح همواره دو جریان وجود داشته است. افرادی مانند چنگیز و هیتلر و نرون و... که گذشت زمان و وجدان عمومی جامعه جهانی پس از گذشت اندک زمانی چهره آنها را نشان داده و نام آنها به بدی در تاریخ بشری ثبت شده است. ولی جریان دومی هم بوده که سعی در تخطئه و ترور شخصیت افرادی داشته که نیت آنها خوب بوده و بسیاری از عملکردهای آنان نیز خوب بوده ولی به خاطر سرشت و ماهیت بشری مرتکب برخی خطاها و اشتباهات شده‌اند به همین دلیل، پاره‌ای از انسانهای شیطان صفت برای رسیدن به پاره‌ای اهداف و اغراض سیاسی سعی در ترور شخصیت آنها داشته‌اند نمونه بارز آن در زمان نزدیک به ما افرادی مانند دکتر مصدق یا دکتر فاطمی بوده‌اند که حتی جان بر سر عقاید خود گذاشته و به دست عوامل شاه محکوم و اعدام شده (دکتر فاطمی) یا در دادگاه محکوم و تبعید شدند (دکتر مصدق) شاید آنها خطاها و اشتباهات زیادی هم داشته بودند ولی به جز انسانهای احمق و نادان کسی در نیت آنها شک نمی‌کند (حتی شاه به ثریا می‌گوید من که می‌دانم نیت مصدق خوب است و او وطن پرست است!) دقیقاً همین اتفاق در ارتباط با حضرت عمر و حضرت ابوبکر نیز افتاده است هرچند تاریخ، خود بهترین قاضی است و اکنون جز نامی نیک از این افراد بر جای نگذاشته است.

• قرار و شیوه ما در این تحقیق بر آن است که برای تحلیل درست هر واقعه‌ای خود را به همان محیط و همان زمان ببریم اکنون به دور از هر گونه جنجال تعصبی باید علت سفارش پیامبر ﷺ به اهل بیت را بررسی کنیم:

در فرهنگ اعراب آن روزگار، نزدیک‌ترین افراد به یک نفر به ترتیب و اهمیت زیر

بوده‌اند^۱:

۱- پدر و جد پدری ۲- عمو ۳- پسر ۴- برادر و پسر عمو ۵- همسر و دختر که در حاشیه بوده و به صورت نیم بند آنها را از نزدیکان فرد به شمار می‌آورده‌اند. شاید هیچ نیازی به توضیح نباشد (اظهر من الشمس) که در آن زمان، زن هیچ جایگاه سیاسی و اجتماعی نداشته است. اکنون پیامبر ﷺ می‌داند که دشمنان زیادی دارد و تقریباً همه قبایل را داغدار کرده است و انتقام‌گیری شیوه همیشگی اعراب بوده آیا ایشان نباید سفارش خانواده خود را به دیگران بکنند؟ همان عقده‌ای که در کربلا دهن باز کرد و باعث شد یزید بگوید: امروز تلافی احد شد؟ و برای اینکه نقش دختر در جایگاه اهل بیت یک نفر، بسیار کم‌رنگ و بی‌اهمیت بوده (آن هم دختری با سنی بسیار کم زیرا سن کم نیز در بی‌اهمیت شدن یک شخص، مهم بوده است) پیامبر اکرم ﷺ مجبور بوده‌اند سفارش تنها دخترشان را مشخصاً بیشتر بکنند تا مردم او را نیز جزو اهل بیت بدانند (جدا از اخبار واحد و عجیب و غریب و جعلی مانند حدیث کساء که بوی پارتی بازی و عدم عدالت و افسانه سرایی و بیهودگی از سر و روی آن می‌بارد) اکنون علاوه بر این مورد بسیار مهم، علت سفارش فاطمه به دیگران از قرار زیر است:

۱- آخرین فرزند همیشه عزیزترین است. (البته پیامبر پس از فاطمه صاحب ابراهیم می‌شوند که نسبت به او نیز بسیار عشق و علاقه نشان می‌دادند که او در کودکی می‌میرد و چه بسا این مصلحت خدا بوده و گرنه مسلماً شیعه یا به او مقام خدایی می‌داد یا مقام نبوت یا مقام امامت).

۲- فوت سایر فرزندان و باقی ماندن فقط فاطمه.

۳- زنده به گور کردن دختران و بی‌اهمیت بودن فرزند دختر و خوار و بی‌مقدار کردن زنان باعث می‌شده پیامبر ﷺ به عنوان الگویی عملی این اصول را در ابراز محبت به عایشه^۲ و فاطمه نقض کنند.

۱- چنانچه کسی در طبقات ارث و میزان سهم الارث، تحقیقی انجام دهد این اصل برای او مسلم‌تر می‌شود.

۲- اگر پیامبر عایشه را دوست نمی‌داشت از سایر زنان خود نمی‌خواست اجازه دهند ایشان در آخرین روزهای

- ۴- نسل پیامبر ﷺ از جانب فاطمه باقی ماند.
- ۵- فقر و آسیب‌های سه ساله در محاصره اقتصادی و سایر صدمات هجرت به مدینه و از دست دادن مادر (خدیده).
- ۶- علاقه شدید اعراب به عمو و پسر عموی خود و اینکه علی پسر عموی ایشان همسر فاطمه بوده است.
- ۷- پاکی و پاکدامنی و بزرگ شدن فاطمه تحت تعالیم اسلامی از همان اوان کودکی و معرفی ایشان به عنوان الگوی یک زن پاکدامن و قانع برای سایر زنان.
- با عنایت به موارد فوق و اینکه طبق نص صریح و روشن قرآن کریم پیامبر اکرم ﷺ بشری بوده مانند سایرین ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ «بگو من انسانی مانند شما هستم». واقعاً نمی‌دانم یعنی انسان هر قدر هم احمق باشد باید معنی این چند کلمه ساده را بفهمد هرچند اگر کسی خودش را به خواب زده باشد با هیچ زبانی نمی‌توان او را بیدار کرد) همه این موارد باعث شده که پیامبر ﷺ، مطابق رغبات شخصی خود، سفارش به فاطمه کرده باشند و برآستی برای من جای تعجب است که دست تقدیر چگونه تمامی مصالح مورد نیاز برای گمراهی شیعیان را در کنار هم قرار داده است! مثلاً باید در غدیر چنان اتفاقی بیفتد و بعد علی در سقیفه حاضر نشود و به اینکار معترض شود تا شیعه از دل این جریانات، خلافت منصوب حضرت علی علیه السلام را بیرون بکشد؟

مختصری از کتاب: ابوبکر، ابرمردی از تبار ابراهیم بت شکن

ابوبکر در کلام پیامبر و صحاب

احادیث نبوی و اقوال صحابه که دلالت بر افضلیت و برتری مقام و منزلت ابوبکر نسبت به سایر اصحاب پیامبر ﷺ می‌کنند، جداً فراوانند و بسیاری از آنها با سند صحیح نقل و در معتبرترین منابع حدیث و تاریخ اسلام ثبت شده است. ذیلاً چند نمونه از این احادیث را از نظر می‌گذرانیم:

به تواتر از امام علی، ابن عباس، ابن عمر، ابوسعید خدری، جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالک نقل شده است که گفته اند: در محضر رسول خدا نشسته بودم که ابوبکر و عمر نزد آن حضرت آمدند. پیامبر ﷺ فرمود: «این دو نفر آقای پیران اهل بهشت هستند، مگر پیامبران و رسولان. ای علی، چیزی را که گفتم با آنان مگو».

در روایتی از جابر بن عبدالله انصاری آمده است که چون ابوبکر به مجلس وارد شد، رسول خدا فرمود: «اینک مردی نزد شما می‌آید که خداوند بعد از من کسی را برتر و بهتر از او نیافریده و برایش شفاعتی همانند شفاعت پیامبران است» هنگامی که ابوبکر آمد، پیغمبر برخاست و او را بوسید و در آغوش گرفت.

به تواتر از ابودرداء (صحابی) روایت شده است که گفت: پیامبر مرا دید که جلوتر از ابوبکر راه می‌رفتم و به من فرمود: «جلوتر از کسی راه می‌روی که در دنیا و آخرت بهتر و برتر از توست؟ خورشید طلوع و غروب نکرده بر کسی برتر از ابوبکر، مگر پیامبران و رسولان».

از ابوذر غفاری نقل شده است که پیامبر ﷺ خطاب به عایشه فرمود: «ای عایشه، من سید پیامبرانم و پدرت برترین صدیقان و تو مادر مؤمنان».

با چندین سند از ابوسعید خدری و جابر بن سمره روایت شده است که پیامبر اکرم ﷺ

فرمود: «اهل علیین کسانی را که از آنها پائینتر هستند، می‌بینند، چنانکه شما ستارگان را به هنگام طلوع در افق آسمان می‌بینید. و ابوبکر و عمر از جمله آنها و از بهترین آنها هستند.» عبدالله بن مسعود از پیامبر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «هر پیامبری از میان امتش خاصانی دارند و خاصان من از اصحابم ابوبکر و عمر هستند.»

در حدیثی منسوب به پیامبر ﷺ که در منابع عرفان و تصوّف به طور گسترده نقل شده، آمده است: «ابوبکر به واسطه نماز خواندن و روزه گرفتن بسیار بر شما برتری نیافت. بلکه به دلیل سرّی که در سینه‌اش قرار دارد، حائز این مقام شده است.»

درباره برتری ایمان ابوبکر، از آن حضرت منقول است که فرمود: «اگر ایمان ابوبکر را با ایمان اهل زمین بسنجند، ایمان او سنگینتر خواهد بود.»

عباده بن صامت می‌گوید: به تنهایی با رسول خدا بودم. از ایشان پرسیدم: «کدامیک از اصحابت برایت محبوبترند تا او را آنچنان که دوست میداری دوست بدارم؟» فرمود: «ابوبکر، بعد عمر و سپس علی». آنگاه خاموش گشت. پرسیدم: «بعد که ای پیامبر خدا؟» فرمود: «چه کسی ممکن است بعد از اینها باشد جز زبیر و طلحه و سعد و ابوعبیده و معاذ و ابوطلحه و ابویوب و تو ای عباده و ابی بن کعب و ابودرداء و ابن مسعود و ابن عوف و ابن عفّان. آنگاه این جماعت بردگان آزاد شده: سلمان و صهیب و بلال و سالم مولی ابوحذیفه. اینها اصحاب خاص منند و همه اصحابم برایم عزیزند و محبوب. گرچه برده‌ای حبشی باشد.»

روزی که عمرو عاص از جنگ ذات السلاسل پیروزمندانه بازگشت، به خدمت پیامبر ﷺ رفت و پرسید: «یا رسول الله، چه کسی را از میان مردم از همه بیشتر دوست میداری؟» حضرت فرمود: «عایشه را». عرض کرد: «مقصودم از مردان است.» فرمود: «پدرش ابوبکر را.»

انس بن مالک می‌گوید: رسول خدا بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «چه شده است که می‌بینیم شما درباره اصحابم اختلاف می‌کنید؟ یقین بدانید که خداوند

حبّ من و حبّ اهل بیت و اصحابم را تا روز قیامت بر اتمّ واجب گردانیده است». سپس فرمود: «ابوبکر کجاست؟» ابوبکر از میان جمع پاسخ داد: «اینجا هستم یا رسول الله». پیامبر ﷺ او را نزد خود خواند و او را به سینه خویش چسبانید و به میان دو چشمش بوسه زد و ما اشک‌های پیامبر را که بر گونه‌اش جاری شده بود، می‌دیدیم. آنگاه دست ابوبکر را در دست گرفت و با صدای بلند فرمود: «ای مسلمانان. این ابوبکر صدیق است. این شیخ مهاجرین و انصار است. این دوست من است که مرا تصدیق کرد، هنگامی که مردم تکذیب کردند و یاریم داد، زمانی که مردم طردم کردند و از مال خود بلال را به خاطر من آزاد کرد. پس لعنت خداوند و لعنت کنندگان بر مبغض او باد و خداوند از چنین فردی بیزار است و هر کس می‌خواهد که از خداوند و از من برائت جوید، از ابوبکر صدیق برائت جوید. کسانی که حاضر هستند، این مطلب را به اطلاع غایبین برسانند». سپس خطاب به ابوبکر فرمود: «بنشین یا ابابکر، همانا خداوند این مقام را برای تو شناخته است».

عمر بن خطاب می‌گوید: «ابوبکر آقای ما و بهترین ما و محبوب‌ترین ما نزد رسول خدا بود».

روزی عمر در زمان خلافتش برای انجام مراسم حج به جانب مکه می‌رفت. در راه پیرمردی در جلوی ایشان ظاهر شد و در ستایش عمر سه مصرع شعر با این مضمون خواند: «بعد از پیامبر که قرآن بر او نازل شده است، کسی را خدمتگزارتر به دین و ارزش‌های انسانی از عمر بن خطاب ندیده‌ام». عمر از این مدح به شدت خشمگین شد و با عصبانیت گفت: «وای بر تو، پس ابوبکر صدیق چه می‌شود؟» پیرمرد شاعر گفت: «از مقام و منزلت ابوبکر صدیق بیخبر بودم». عمر گفت: «مطمئن باش اگر ابوبکر را میشناختی و باز از همچو منی تعریف می‌کردی، ترا مجازات می‌کردم!».

در روایات متواتر از علی بن ابیطالب نقل شده است که ایشان ابوبکر را برترین صحابی پیامبر ﷺ معرفی می‌کرد. محمد حنفیه فرزند علی می‌گوید: از پدرم پرسیدم: «پدر،

بهترین فرد پس از رسول خدا کیست؟» گفت: «مگر نمیدانی؟» گفتم: «نه» گفت: «ابوبکر است». عرض کردم: «پس از وی که؟» گفت: «مگر نمیدانی پسر من؟» گفتم: «نه» گفت: «عمر» آنگاه پیشدستی کردم و گفتم: «پدرجان، بعد از او تو! و تو سوّمین نفری» گفت: «پدرت یک تن از مسلمانان است و همان حقوق و تکالیفی را دارد که ایشان دارند».

از علی نقل است که می‌گفت: «مرا بر ابوبکر و عمر برتری ندهید. هر کس مرا بر ابوبکر و عمر برتری دهد، همانا که افترا زده است».

اصبغ بن نباته از بزرگان اصحاب علی می‌گوید: از علی پرسیدم: «پس از پیامبر برترین مردمان کیست؟» گفت: «نخست ابوبکر صدیق است، سپس عمر، سپس عثمان و آنگاه من هستم ای اصبغ. پیامبر را دیدم و از او شنیدم که می‌فرمود: خداوند مواودی در اسلام نیافریده است پاکیزه‌تر و پرهیزگارتر و باتقواتر و عادلتر و فاضلتر از ابوبکر صدیق».

زبیر بن عوام گوید: «از نظر ما برای خلافت شایسته‌تر و محقتر از همه ابوبکر صدیق بود. زیرا او یار غار رسول الله و دارای فضائل عظیمی است که ما از آن آگاهی داریم و پیامبر ﷺ در حیات خود او را امام ما (در نماز) قرار داده‌است».

حسان بن ثابت در ستایش ابوبکر می‌سراید:

«وَكَانَ حُبُّ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ عَلِمُوا مِنَ الْبَرِّيَّةِ لَمْ يَعْدِلْ بِهِ رَجُلًا».

یعنی: «او محبوب رسول خدا از میان همه مردم بود و همگان این را می‌دانند و هیچکس با او برابری نتواند کرد».

عبدالله بن عمر می‌گوید: «ما در زمان رسول خدا نخست ابوبکر و سپس عمر را بر دیگران تفضیل می‌دادیم. پیامبر ﷺ از این مطلب آگاهی داشت و انکاری نمی‌فرمود».

از امّ المؤمنین عایشه پرسیدند: «اگر پیامبر میخواست خلیفه‌ای تعیین کند، چه کسی را برمیزگزید؟» پاسخ داد: «ابوبکر را». پرسیدند، «پس از او چه کسی؟» گفت: «عمر» گفتند: «و پس از وی که؟» گفت: «ابوعبیده بن جراح»^۱.

۱- ممکن است این شبهه وارد شود که نعوذ بالله حضرت عایشه دروغ گفته‌اند ولی اگر بنا بود دروغ بگویند در

ابوبکر و عمر در دوران حیات پیامبر اکرم ﷺ، سمت وزارت آن حضرت را داشتند. جابر بن عبدالله روایت میکند که حضرت رسول درباره ابوبکر فرمود: «او وزیر من و قائم در امت من است».

پیامبر ﷺ خطاب به آن دو می‌فرمود: «اگر شما دو نفر درباره موضوعی اتفاق نظر داشته باشید، من با شما مخالفتی نخواهم داشت».

در احادیثی منسوب به پیامبر ﷺ، ابوبکر و عمر به منزله چشم و گوش آن حضرت معرفی شده‌اند. حذیفه بن یمان نقل میکند که روزی پیامبر ﷺ فرمود: «تصمیم دارم که مردانی را به این سو و آن سو بفرستم تا کارهای شایسته و بایسته را به مردم بیاموزند». عرض کردند: «با ابوبکر و عمر چه میکنی؟» فرمود: «من از آن دو بی‌نیاز نیستم، زیرا آن دو همچون چشم و گوش دین هستند». و جالب توجه اینکه ابن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق -از بزرگ‌ترین علمای شیعی- در حدیثی از امام رضا و ایشان از پدران بزرگوارش از امام حسین روایت میکنند که رسول خدا فرمود: «ابوبکر به منزله گوش من و عمر به منزله چشم من و عثمان به منزله قلب من می‌باشند».

عطار نیشابوری در این باره می‌فرماید:

چو پیغمبر ابوبکر و عمر را بصر خواند این یک و سمع آن دگر را
نبی چون هر دو را سمع و بصر خواند کسی کاین دو ندارد کور و کر ماند
روایات بسیاری بر این اساس نقل شده است که پیامبر ﷺ مسلمانان را درباره امور بعد از مرگش به ابوبکر ارجاع میداد. جهت نمونه، ابن عباس و جبیر بن مطعم گویند: زنی به حضور پیامبر ﷺ آمد و با ایشان در موردی گفتگو کرد و ضمن سخن گفت: «اگر روزی به مدینه آمدم و شما را نیافتم، چه کنم؟» حضرت فرمود: «پیش ابوبکر برو».

قتاده نقل می‌کند که پیامبر ﷺ از مردی شتری خرید و بنا نهاده شد که قیمت آنرا در

جریان جنگ جمل دروغ می‌گفتند قبل از شروع جنگ یک نفر از سران قبایل از ایشان سؤال می‌کند آیا در این خصوص دستوری از شخص پیامبر داری؟ حضرت عایشه پاسخ می‌دهند: خیر.

آینده پردازد. آن مرد گفت: «اگر آمدم و شما را ندیدم، یعنی شما فوت کرده بودید، چه کنم؟» پیامبر ﷺ فرمود: «اگر آمدی و مرا ندیدی، نزد ابوبکر برو و پول خود را از او بگیر.» گفت: «اگر آمدم و ابوبکر نبود، یعنی فوت کرده بود، چه کنم؟» فرمود: «نزد عمر برو.» مرد بهانه جویی کرد و گفت: «اگر عمر را هم ندیدم و مرده بود، چه کنم؟!» پیامبر ﷺ از این همه بیشرمی و گستاخی خشمگین شد و فرمود: «اگر عمر هم مرده بود، آنگاه تو هم اگر توانستی بمیر!».

در روایتی از انس بن مالک خادم پیامبر ﷺ آمده است که گفت: طایفه بنی مصطلق مرا به خدمت رسول الله فرستادند تا از ایشان پرسم آنها زکات اموالشان را بعد از وفاتش به چه کسی باید پردازند؟ آمدم و پرسیدم. فرمود: «به ابوبکر پردازند».

۴. پیامبر ﷺ در آخرین روزهای حیاتش فرمان داد که: «همه درهایی را که به مسجد باز میشوند، مسدود کنید، مگر در خانه ابوبکر. که در میان یارانم هیچ کس را از او بهتر نمی دانم». امام ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری سخن حافظ ابن حبان را درباره این حدیث نقل میکند که: «حدیث مزبور دلیل است بر اینکه خلیفه پس از پیامبر ﷺ ابوبکر است. زیرا مطلب را تکمیل کرد آنگاه که فرمود: «تمام درهای مسجد را ببندید» و بدین ترتیب طمع دیگران را در رسیدن به خلافت قطع کرد».

احادیث فراوانی به دست ما رسیده است که در ضمن آنها پیامبر مسلمانان را به اطاعت از ابوبکر و اقتدا کردن به او فرامیخواند. در روایتی از عبدالله بن عباس نقل شده است که گفت: رسول خدا درباره ابوبکر به پدرم چنین سفارش کرد: «به حرفش گوش دهید تا رستگار شوید و فرمانش را اطاعت کنید تا راه سعادت یابید».

علی بن ابیطالب از رسول خدا نقل میکند که فرمود: «نزد من عزیزترین و گرامی ترین و محبوب ترین افراد، اصحابم هستند. آنها که به من ایمان آوردند و تصدیق کردند. و عزیزترین و گرامی ترین و برترین اصحابم در دنیا و آخرت ابوبکر صدیق است، زیرا هنگامیکه مردم تکذیب کردند، او مرا تصدیق نمود و آنگاه که مردم به من کافر شدند، او

به من ایمان آورد. مردم مرا آزرده و او به من انس ورزید. مردم مرا ترک کردند و او صاحبم بود. مردم مرا طرد کردند و او به من زن داد. مردم از من بریدند و او به من گروید و مرا بر نفس و اهل و مالش ترجیح داد. خداوند از طرف من به او پاداش خیر دهد. پس هرکس مرا دوست میدارد، او را دوست داشته باشد و هرکه می‌خواهد به من احترام کند، به او احترام کند و هرکه می‌خواهد به خداوند تقرّب جوید، از او اطاعت نماید».

انس بن مالک روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «من ابوبکر و عمر را مقدم نکردم، بلکه خداوند با مقدم کردن آنها بر من منت نهاد. پس از آنها اطاعت کنید و کسی که اراده و گمان بدی نسبت به آنها بکند، گویا اراده بدی نسبت به من کرده است».

و اما مشهورترین روایتی که در این زمینه موجود است، حدیثی است که با اسناد فراوان از ابن مسعود و حذیفه بن یمان و انس بن مالک از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که می‌فرماید: «به کسانی که پس از من هستند، ابوبکر و عمر اقتدا نمائید».

با این حال باید توجه داشت که پیامبر اکرم ﷺ هرگز نمی‌خواست نظر خود را در این زمینه بر مردم تحمیل نماید و خلافت انتصابی را که ریشه تمام استبدادها در طول تاریخ بوده است، در اسلام پایه گذارد. و با وجود اینکه در مواضع بسیار فرد مورد نظرش را برای جانشینی پس از خود به مردم معرفی نمود، آنان را آزاد گذاشت تا پس از وفاتش زمامدارشان را به رأی خود برگزینند. گرچه اطمینان داشت آنچه مدّ نظر اوست، برای توده مسلمانان در اولویت قرار خواهد داشت. روایت زیر که با اسناد صحیح و به تواتر نقل شده است، بهترین دلیل بر این مدّعاست:

امّ المؤمنین عایشه و کعب بن مالک و ابوفکیه و ابوملیکه و محمد بن منکدر روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ در بیماری پیش از وفات خود فرمود: «ابوبکر و پسرش را بخوانید تا سندی نوشته شود که مردم درباره جانشینی او اختلاف نکنند.» سپس فرمود: «لازم نیست، زیرا خدا و مسلمانان نخواهند گذاشت».

همچنین در روایت معتبری از بسطام بن قیس آمده است که پیامبر ﷺ خطاب به ابوبکر و عمر فرمود: «بعد از من کسی بر شما امیر نخواهد شد».

دفاع علی از خلافت ابوبکر

خلافت ابوبکر که با رأی و بیعت اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان منعقد شده بود، مخالفان سرسختی هم داشت. ابوسفیان یکی از کسانی بود که بر خلافت ابوبکر شدیداً اعتراض داشت و مخالفت خود را قولاً و عملاً اعلان می نمود.

ابوسفیان نامش صخر فرزند حرب بن امیه بن عبدشمس بن عبدمناف بود. با رسول خدا جنگید تا زمانی که آن حضرت مکه را فتح کرد و قریش را شکست قطعی داد و ابوسفیان را به شفاعت عموی خود عباس محترم شمرد و پیش از وفات خود او را به مأموریتی فرستاد. ابوسفیان هنگام وفات پیامبر ﷺ در مدینه نبود. وی که از سفر بازمیگشت، در راه با کسی که از مدینه میآمد ملاقات کرد و از او پرسید: «آیا محمد مرد؟» آن مرد پاسخ داد: «آری». پرسید: «چه کسی جانشین او شد؟» گفت: «ابوبکر». ابوسفیان دهشتزده شد و گفت: «یعنی ابوفضیل؟» و سپس پرسید: «علی و عباس این دو ستمدیده چه عکس العملی از خود نشان دادند؟» پاسخ داد: «به خانه رفته اند». ابوسفیان با هیجان گفت: «به خدا سوگند اگر زنده بمانم، پای ایشان را بر فراز بلندی می رسانم!» سپس گفت: «غباری در فضا میبینم که جز بارش خون، چیز دیگری آنرا فرو نخواهد نشاند». آنگاه به سرعت خود را به مدینه رساند و در حالی که در کوچه ها قدم می زد، این اشعار را با صدای بلند می خواند:

«بَنِي هَاشِمٍ لَا تُظْمِعُوا النَّاسَ فِيكُمْ وَلَا سَيْمًا تَيْمَ بْنَ مُرَّةٍ أَوْ عَدِي...».

یعنی: «ای بنی هاشم، مردم را در حق خود به طمع نیاندازید و به ویژه خاندان تیم بن مرّه و عدی (قبایل ابوبکر و عمر) را...».

ابوسفیان می گفت: «ای قریش، انصار را نشاید که بر مردم برتری جویند، مگر آنکه آنان به برتری ما بر خودشان اقرار کنند. وگرنه درباره ما کار به هر کجا رسد، بسنده است

و برای آنها هم کارشان به هر کجا رسد، بسنده خواهد بود. و به خدا سوگند اگر کفران نعمت کنند، ما ایشان را برای حفظ اسلام (!؟) فرومیکوبیم، همان گونه که خودشان برای آن شمشیر زدند. اما به خدا سوگند که سزاوار و شایسته است علی بن ابیطالب بر قریش سروری کند و انصار هم از او فرمان خواهند برد». وی افزود: «یا آل عبدمناف! ابوبکر را به کارهای شما چه کار؟ علی و عباس آن دو ستمدیده خوار شده کجایند؟» سپس نزد علی رفت و گفت: «ای ابوالحسن، دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم». علی نپذیرفت و خودداری نمود. ابوسفیان به منظور تهییج احساسات بنی هاشم این شعر را خواند:

إِنَّ الْهَوَانَ حِمَارَ الْأَهْلِ يَعْرِفُهُ وَالْخُرُّ يَنْكُرُهُ وَالرَّسْعَةُ الْأَجْدِ
وَلَا يَقِيمُ عَلَى ضَمِيمٍ يَرَادُ بِهِ إِلَّا الْأَذْلَانِ غَيْرِ الْحَيِّ وَالْوَتْدِ
هَذَا عَلَى الْحَسَفِ مَحْيُوسٌ بِرَمْتِهِ دَا يَشْجُ فَلَا يَبْكِي لَهُ أَحَدٌ

یعنی: «درازگوش اهلی تن به خواری می‌دهد، نه مرد آزاده و نیرومند. هیچ چیز در مقابل پستی و خواری طاقت بردباری ندارد، بجز دو چیز که در نهایت مذلت هستند. میخ طویله که مدام بر سرش میکوبند و شترهای قبیله که مدام تحت آزارند و کسی به حالشان دلسوزی نمی‌کند».

این شعار «یا آل عبدمناف» که آن روز از دهان بزرگ امویان، ابوسفیان در محیط آن اجتماع طنین انداز گردید، کافی بود که تاریخ را عوض کند. ولی خودداری علی از پذیرش بیعت ابوسفیان، آن را باطل ساخت.

ابوسفیان تا امکانات وقت به او اجازه میداد، با تمام قوای خود از مخالفت با رسول اکرم باز ننشست و تا آنجا که مجبور به تبعیت و قبول آئین اسلام نشده بود، دست از مبارزه برنداشت. امروز چه شده است که برای همان دشمن دیرینه خود پسرعمویش چنین فداکاری می‌کند؟ آیا به راستی ابوسفیان یار و یاور علی بود؟ یا اینکه قصد برانگیختن فتنه و آشوب داشت؟

ابوسفیان اصولاً رسول خدا و موقعیتی را که آنحضرت در میان مردم داشت، فقط به

حساب مادی و دنیوی منظور داشته و چنین می‌پنداشت که ریاستی که نصیب محمد پسر عمش شده، همان ریاستی است که پدران آن بزرگوار از دست پدران ابوسفیان به کشمکش برده‌اند. بنابراین ابوسفیان جنگ خود را با پیغمبر، جنگ بر سر این ریاست موروثی که پسرعمویش از دستش گرفته بود، میدانست. و در این میان چیزی را که به حساب نمی‌آورد، دین و آئین مقدس الهی بود تا در مورد ردّ و قبولش نظری داشته باشد. وی دین اسلام را یکی از علل اصلی موفقیت پیامبر و از دست دادن ریاست موروثی خود می‌دانست. به همین علت روزی که رسول خدا شهر مکه را فتح نمود و ابوسفیان که تازه اسلام آورده بود، شکوه و جلال لشکریان اسلام را دید، رو به عباس کرده گفت: «ای ابوالفضل! به خدا سوگند که برادر زاده‌ات امروز زمام پادشاهی نیرومندی را در دست گرفته است». عباس به او پاسخ داد: «ای ابوسفیان! اینکه میبینی نبوت است نه پادشاهی». ابوسفیان گفت: «چنین باشد!».

چنین مردی که روزی بزرگ قوم خود بود و امروز شکست خورده ریاست را از دست داده بود، و اکنون ریاست به عموزاده‌هایش رسیده، راضی نمی‌شد از دست عموزاده‌هایش نیز به در رود و در خاندان دوری قرار گیرد. برای فهمیدن این مطلب باید به اهمیت تعصب قبیله‌ای میان عشایر و اقوام زمان جاهلیت و پیش از اسلام که جنبه حیاتی داشته و کاملاً بر شؤون زندگی ایشان حکمفرما بوده توجه داشته باشیم. مجاهدات عمیق اسلام در ریشه کن ساختن این تعصب جاهلی صد در صد با موفقیت همراه نبود و پس از گذشت سالیان دراز و به تدریج تاثیر خود را برجای گذاشت. در آن دوران، هر قدر از طرف پیامبر ﷺ و اصحاب کبار کوشش می‌شد، باز آتش تعصب به فاصله‌های کم و بیش شعله ور می‌گردید، چنانکه با مطالعه و بررسی تاریخ زندگی پیامبر ﷺ و یارانش این مطلب کاملاً روشن می‌شود. و این تعصب میان اولاد عبدمناف که ریاست قریش را داشتند، کم‌تر از دیگران نبود.

همین عامل بود که پس از رحلت رسول اکرم ﷺ ابوسفیان را تحت تاثیر شدید خود

قرار داد که فریاد می‌زد: «ای آل عبدمناف، ابوبکر را با کار شما (یعنی با ریاست) چه کار؟!».

پس ابوسفیان یعنی همان کسیکه دیروز با عموزاده خود رسول خدا از هیچ مبارزه و محاربه‌ای خودداری نمی‌کرد، در شعاری که به نفع بنی‌هاشم می‌داد و می‌گفت: «به خدا سوگند اگر اجل مهلت دهد، پای عباس و علی را بر فراز بلندی می‌رسانم»، سخنش از عاطفه تعصب سرچشمه میگرفت و جز حفظ افتخارات قبیله‌ای هرگز منظور دیگری نداشت. زیرا بنا بر مثل معروف عربی: «أَنَا عَلِي أَخِي، وَأَنَا وَآخِي عَلِي ابْنِ عَمِّي، وَأَنَا وَآخِي وَابْنُ عَمِّي عَلِي الْغَرِيبِ» یعنی: «من با برادرم دشمنی می‌کنم، ولی علیه عموزاده‌ام از برادرم پشتیبانی می‌کنم، و اگر طرف دعوی بیگانه باشد، با برادر و پسرعمو دست بدست هم داده و علیه بیگانه قیام می‌کنیم!».

بنابراین لازم بود در آن روز ابوسفیان از عموزاده خود علی علیه ابوبکر دفاع کند. چه ابوسفیان و علی هر دو از اولاد عبدمناف بودند، ولی ابوبکر اجنبی. و از اینجا بود که در آن روز ابوسفیان شعار «یا آل عبدمناف...» سر داده بود و این شعار ابوسفیان جاداشت مسیر تاریخ را تغییر دهد. زیرا ریاست قریش همیشه بدست افراد قبیله عبدمناف بود و با وجود اختلاف بین دو تیره مهم این قبیله (بنی‌هاشم و بنی امیه) که پیوسته بر سر ریاست با یکدیگر در کشمکش بودند، اکنون که خطر از دست رفتن ریاست و افتخار قبیله آنان را تهدید می‌کرد، تمام طوایف عبدمناف (از طایفه هاشم و نوفل و مطلب و عبدشمس که تنها عبدشمس شامل عشایر عبلاّت و ربیعہ و عبدالعزی و حبیبہ و امیہ بوده است و امیہ نیز به خانواده‌هایی منشعب می‌شد که یکی از آنها خانواده حرب پدر ابوسفیان است) در یک صف قرار می‌گرفتند. و اگر همه افراد این قبایل بی‌شمار با عموزادگان‌شان که از قبایل قصی بودند، جمع می‌شدند، آنچنان حزبی قوی و نیرومند تشکیل می‌شد که جا داشت ابوسفیان بگوید: «مردی که قبیله قصی (که اصل قبیله عبدمناف بود) پشتیبانش باشد، البته نیرومند و پیروز است.» و این مرد همان علی فرزند نیرومند شیخ الابطاح

رئیس مکه یعنی ابوطالب بود. در مقابل چنین مردی، ابوبکر که از طایفهٔ تیم بن مره بود، هرگز نمی‌توانست از لحاظ سیاسی برابری و رقابت کند. چه بطوریکه ابوسفیان طایفه بنی‌تیم را معرفی کرد، کوچک‌ترین دسته و ضعیف‌ترین طایفه قریش شمرده می‌شدند. نه دارای عده کافی بوده و نه -به استثنای شخص ابوبکر و طلحه- در میان اصحاب بزرگ پیامبر ﷺ جایی داشتند. و همچنین بود بنی عدی طایفه عمر.

هیچیک از این دو طایفه از قبیله قصی که شریف و بزرگ قبایل قریش محسوب می‌شد، نبودند. قبیله قصی که طایفه عبدمناف از آن منشعب میشد، چنانچه رقابتی پیش می‌آمد، از علی پشتیبانی می‌کردند، نه ابوبکر. بنابراین قیام ابوسفیان، به ویژه اگر چهره شاخصی چون عباس عموی سالخورده پیامبر ﷺ نیز با او همدست و همصدا می‌شد، با توجه به اینکه انصار شکست خورده در خلافت هم طرفدار علی بودند، تردیدی در پیروزی ایشان وجود نداشت. چنانکه عباس نیز بعدها به علی می‌گفت: «اگر در آن روز من و ابوسفیان با تو بیعت میکردیم، فرزندان عبدمناف با تو مخالفت نمی‌کردند و اگر آنها مخالفت نمی‌کردند، هیچکس از قریش با ما اختلاف نمیکرد و همه بیعت می‌کردند. و اگر قریش با تو بیعت می‌کردند، هیچکس از عرب با تو مخالفت نمی‌نمود».

و گویا ابوسفیان هم در پیش خود همین حساب را می‌کرد که خطاب به آن جناب می‌گفت: «به خدا قسم اگر اجازه بدهی، برایت شهر مدینه را از لشکریان سواره و پیاده پر می‌سازم!» اما آن امام همام که دلش از حب دنیا خالی و از تعصبات قومی وارسته و افق فکرش بالاتر و بالاتر از اینها بود و جز به پیشرفت اسلام و تحقق اهداف عالیه پیامبر ﷺ به چیز دیگری نمی‌اندیشید، در نهایت آرامش و طمأنینه با همین یک سخن فریاد و جنب و جوش ابوسفیان را خاموش ساخت و همه نقشه‌ها و افکار طلائئ او را برهم زد که: «ای ابوسفیان! عمر درازی را در دشمنی اسلام و مسلمانان گذراندی، اما در نهایت نتوانستی ضرری به پیکر دین وارد سازی. ما ابوبکر را برای اینکار شایسته می‌بینیم».

چون ابوسفیان از علی مایوس شد و دید که نمی‌تواند با او معامله کند، نزد عبّاس بن عبدالمطلب رفت و گفت: «تو به میراث برادر زاده‌ات از هرکسی سزاوارتری! دست بگشای تا با تو بیعت کنم. زیرا مردم پس از بیعت من با تو مخالفت نخواهند کرد». عبّاس در جواب او گفت: «ای ابوسفیان! کاری را که علی نمی‌پذیرد و کنار می‌زند، عبّاس به جست و جوی آن برآید؟!» ۷ ابوسفیان ناامید برگشت.

در روایتی آمده است که در این گیر و دار، مشاور خلیفه، عمر فاروق به وی پیشنهاد کرد که برای جلوگیری از تفرقه افتادن میان مسلمین و ایمنی از شرّ ابوسفیان، آنچه از صدقات در دست اوست، به ابوسفیان واگذارد؟ (کاری که حضرت رسول نیز در قبال برخی مسلمانان سست ایمان برای دفع شرّ آنان انجام داده بود و به قانون مؤلفه القلوب مشهور است). و چون ابوبکر چنین کرد، ابوسفیان خشنود شده و با وی بیعت نمود. ولی روایت ارجح که غالب مورّخین درباره بیعت ابوسفیان ذکر کرده‌اند، اینست که وی هنگامی که شنید پسرش یزید الخیر از جانب ابوبکر به فرماندهی یکی از سپاههای عازم برای جنگ با رومیان منصوب شده، فوراً نزد ابوبکر شتافت و با او بیعت کرد!

ابوسفیان که اینقدر رجزخوانی میکرد که هر آینه آنان را میکوبم و مدینه را از خیل سواران و پیادگان پر میکنم و چنین و چنان می‌کنم، به اندازهای گفتهایش با عملش تفاوت داشت که مورّخین جریانی را نقل میکنند که عیناً چیزی جز ضعف و حقارت و ذلت ابوسفیان را نشان نمی‌دهد. گویند روزی ابوبکر ابوسفیان را احضار کرد و درباره موضوعی از او مؤاخذه و بازخواست نمود و با او به تندی سخن گفت و ابوسفیان تملّق خلیفه را می‌نمود و نسبت به وی خشوع و ذلت نشان می‌داد. در این هنگام پدر ابوبکر ابوقحافه که صدای پرخاش فرزندش را شنید، از غلامش پرسید: «پسرم بر سر چه کسی فریاد می‌کند؟» گفت: «بر سر ابوسفیان». ابوقحافه به نزد ابوبکر آمد و بدو گفت: «آیا در مقابل ابوسفیان -سید و بزرگ قریش در زمان جاهلیت- تندی و پرخاش می‌کنی؟» ابوبکر پاسخ داد: «خداوند به واسطه اسلام، برخی را سربلند و برخی دیگر را خوار و

ذلیل کرده است».

عتبه فرزند ابولهب نیز از کسانی بود که همچون ابوسفیان از خلافت ابوبکر اکراه داشت و برای براندازی آن فعالیت می‌کرد. وی به مسجد رفته و با هدف تهییج مردم این اشعار را خواند:

مَا كُنْتُ أَحْسَبُ أَنَّ الْأَمْرَ مَنَصَرِفٌ عَنْ هَاشِمٍ ثُمَّ مِنْهَا عَنْ أَبِي الْحَسَنِ
أَلَيْسَ أَوَّلَ مَنْ صَلَّى لِقِبْلَتِكُمْ وَأَعْلَمَ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ وَالسُّنَنِ
وَأَقْرَبُ النَّاسِ عَهْدًا بِالنَّبِيِّ وَمَنْ جَبْرِئِلُ عَوَّنَ لَهُ فِي الْغُسْلِ وَالْكَفَنِ

یعنی: «گمان نمی‌کردم امر خلافت از بنی‌هاشم بیرون رود، چه رسد از ابوالحسن. مگر او نخستین کسی نبود که بر قبله شما نماز گزارد و داناترین مردم به قرآن و سنت نیست؟ مگر او نزدیک‌ترین مردم به پیامبر ﷺ نبود که در لحظات مرگ او جبرئیل در غسل و کفنش او را یاری می‌کرد؟».

چون علی از اقدام عتبه آگاهی یافت، برای او پیام فرستاد و او را از این کار منع کرد و دستور داد دیگر چنین نگوید، زیرا سلامت دین برای ما از هر چیز دیگری بهتر است. تبلیغات و کارشکنیهای امثال ابوسفیان و عتبه بن ابی‌لهب، موجب نگرانی علی از پیدایش تفرقه و دودستگی میان مسلمین گردید. لذا با هدف جلوگیری از این خطر، به مسجد رفت و موضع خود را به صراحت برای مسلمانان اعلام نمود و با صدای بلند گفت: «ای مردم، امواج فتنه‌ها را با کشتیهای نجات بشکافید و از روش‌های تفرقه‌انگیز و نفرت خیز سربتایید و تاج‌های افتخارات جاهلیت را برافکنید. رستگار کسی است که با بال و پر نیرومندی از جای برخیزد یا تسلیم شود تا خود دل آسوده داشته و دیگران را آسودگی بخشد. آن کس که میوه را پیش از موعد بچیند، همچون کسی است که در زمین نامساعد کشت کند».

آنگاه خالد بن ولید برخاست و خطابه بلیغ خود را در حمایت از ابوبکر ایراد کرد و گفت: «ای مردم، ما در آغاز این دین گرفتار مشکلی بودیم که قبول و پذیرش آن بر ما

سخت و سنگین بود که گویا کینه‌های خونخواهی داریم. و به خدا سوگند چیزی نگذشت که سنگینی آن بر ما سبک شد و دشواری آن بر ما آسان گردید و با اینکه در ابتدا از ایمان آوردن مردم تعجب می‌کردیم، آن روز از هرکسی که درباره حق بودن آن شک و تردیدی به خود راه میداد دچار شگفتی می‌شدیم و سرانجام به همان چیزی از آن نهی می‌کردیم، گرویدیم و از چیزهایی که به آن فرمان می‌دادیم، دوری کردیم. به خدا سوگند چنان نبود که در پناه عقل و اندیشه مسلمان شویم، بلکه در اثر عنایت و توفیق الهی بود. همانا وحی تا استوار نشد، قطع نگردید و پیامبر از میان ما نرفته است که پس از او پیامبر دیگری را عوض بگیریم و پس از انقطاع وحی منتظر وحی دیگر باشیم. امروز شمار ما از دیروز بیشتر است، در حالی که در گذشته بهتر از امروز بودیم و به خدا سوگند این صاحب امر یعنی ابوبکر کسی نیست که مورد بازخواست قرار گیرد یا در مورد او اختلافی باشد. عظمت و شخصیت و فضایل او بر کسی پوشیده نیست و نیز هاش کثر و خمیده نیست».

بیانات علی و خالد تأثیر عمیقی روی مردم گذاشت و حزن بن ابی‌وهب خالد را ستود و اشعاری با این مضمون در تحسین و تمجید او خواند: «مردان بسیاری از قریش به پا خاستند ولی هیچ یک از آنان خالد نبود...».

گفتنی است علی در دوران سه خلیفه نخستین مسئولیت‌های کلیدی و مهمی را نیز بر عهده داشته است. در یک مورد ابوبکر، علی و سه تن دیگر را بر دروازه‌های مدینه گذاشت تا به حفاظت از شهر در برابر مرتدان پردازد. وی هرگاه از مدینه بیرون می‌رفت، معمولاً علی را بعنوان خلیفه خود در مدینه می‌گذاشت. مورّخین سه مورد را گزارش کرده‌اند که عمر در زمان خلافت خود هنگامی که از مدینه بیرون می‌رفت، علی را به جانشینی خود گماشته است. وی در دوران ابوبکر در تقسیم خمس اختیار تام داشت. عمر امورات باغ‌های مدینه (معروف به حوائط سبعة) را به علی و عباس اختصاص داد و نیز امور صدقات مدینه را به آن دو محوّل نمود. نام علی بر تارک مشاوران ویژه ابوبکر و

عمر بچشم می‌خورد و در دوران خلیفه سوّم عثمان نیز سمت وزارت او را داشت. هر سه خلیفه او را برای امر قضاوت و اجرای حدود موکّل کرده بودند. در دوران ابوبکر از جمله کاتبان دارالخلافة بود.

خصوصیات فردی حضرت ابوبکر

نویسندگان و مورّخین اسلامی قرن‌هاست که با افتخار و سربلندی تمام، پیرامون برکات و مواهب ذهنی و فکری و مکارم اخلاقی که خداوند به نخستین خلیفه جهان اسلام اعطا کرده بود، بحث می‌کنند. احترام وی به بزرگ، تواضعش نسبت به کوچک، فرط تحملش در مقابل افراد گستاخ و مغرور و محبتش نسبت به عموم مردم، تکریم و تمجید همه را نسبت به او جلب کرده است. در این فصل مروری داریم بر خصوصیات فردی ابوبکر صدیق که بیمبالغه، نمونه‌های تمام عیار از خصوصیات یک انسان کامل را به نمایش می‌گذارد و می‌توان آنرا مظهر کمال بشریت و آرمان جامعه انسانی به شمار آورد.

در روایات آمده است که روزی پیامبر اکرم ﷺ در جمع یاران خود فرمود: «خصلت‌های نیکو سیصد و شصت خصلت هستند. هرگاه خداوند برای یکی از بندگان خود اراده خیر کند، یکی از این خصلت‌ها را در او مینهد و به واسطه آن، او را وارد بهشت می‌کند». ابوبکر پرسید: «آیا هیچ کدام از این خصلتها در من وجود دارد؟» پیامبر لبخندی زد و فرمود: «همه آنها در تو هست، پس خوشا به سعادت تو یا ابابکر!».

رأفت و مهربانی ابوبکر

بارزترین ویژگی فردی ابوبکر، روحیه عاطفی و مهر و شفقت نسبت به همه موجودات بود و موفقیت وی را در اداره امور و حلّ مشکلات، میتوان معلول پیوند دادن بین دو مؤلفه انسانی «عقل» و «احساس» دانست. انسان اگرچه جزئی کوچک از یک کلیت است که کائنات نامیده میشود، ولی به طور معمول عادات خود و افکار و احساسات خویش را به عنوان پدیده‌های مستقل و جدا از بقیه می‌شناسد. این ناشی از

خطای دید در آگاهی و فریب ذهن اوست. این فریب ذهنی برای ما زندانی می‌آفریند که ما را در چهاردیواری تمایلات شخصی و علاقه و محبت تنها برای چند تن از نزدیکان خود محبوس و محدود می‌سازد. ولی انسان‌های بزرگ و متعالی، با بسط افق دید خویشتن را از این زندان آزاد و مهر و شفقت خود را برای همه موجودات زنده گسترش می‌دهند و به یک عشق عمومی دست می‌یابند. ابوبکر از جمله این انسانها بود و عطوفتش نسبت به مردم تا به حدی بود که حتی برای زنان بیوه یهودی که کارگر نداشتند کار می‌کرد و بزهایشان را می‌دوشید و برایشان نخلکاری می‌کرد. پیامبر اکرم ﷺ ابوبکر را از باب تکریم و تمجید، مهربانترین فرد امت خود خوانده و او را از حیث نرمخویی و رأفت به حضرت عیسی و حضرت ابراهیم و میکائیل (فرشته رحمت) تشبیه فرموده است. به گفته علی بن ابیطالب، ابوبکر از لحاظ مهربانی و رقت قلب از همه بیشتر مشابه رسول خدا بوده است. همچنین علی از وی با تعبیر «أعطفهم وأشفقهم وأحدهم علی المسلمین» یاد می‌کند. حسن بصری درباره او می‌گوید: «خلق و خوی آن بزرگوار به قدری نرم و گشاده بود که مردم او را برای خود همچون پدری مهربان می‌دانستند.» درباره رحم و شفقت او نسبت به عموم مردم، آورده‌اند که روزی پیامبر به ابوبکر فرمود: «به چه فکر می‌کنی؟» پاسخ داد: «یا رسول الله، چون به احوال و احوال قیامت می‌اندیشم و انواع عقوبت‌هایی را که خداوند برای عاصیان و مجرمان در نظر گرفته است، به یاد می‌آورم، آرزو می‌کنم که ای کاش خداوند به جای همه مردم مرا عذاب می‌داد و این بدبختان و بیچارگان را از آتش و عقوبت می‌رهانید!» پیامبر ﷺ فرمود: «یا ابابکر، اندیشه تو از هفتاد سال عبادت برتر و بالارزتر است.»

ابوبکر و کودکان

ابوبکر صداقت و سادگی اطفال را داشت و کودکان در نظر او جزو بهترین دوستان بودند. بر کودک یتیم شفقت می‌کرد و بر سر او دست نوازش می‌کشید. آن قدر با کودکان

رئوف و مهربان بود که هرگاه از خانه بیرون می‌آمد، دختران و پسران محله «بابا، بابا» گویان اطراف او را محاصره می‌کردند.

در روایات آمده است که روزی ابوبکر در مسجد پیامبر ﷺ بر منبر نشسته بود که در همین اثنا حسن بن علی نواده پیامبر که در آن روز هفت سال داشت، وارد مسجد شده و یک راست به طرف ابوبکر رفت و او را با این جمله مورد خطاب قرار داد: «از منبر پدر من پائین بیا و برو روی منبر پدر خودت بنشین!» ابوبکر از شنیدن این سخن به گریه درآمد و فرزند پیامبر را بر روی زانوی خود نشاند و گفت: «به خدا سوگند راست می‌گویی. این منبر پدر توست نه منبر پدر من.» و علی که حضور داشت از ابوبکر عذرخواهی کرد. و نقل است که روزی ابوبکر پس از اینکه نماز عصر را در مسجد خواند، با اصحاب پیامبر ﷺ از مسجد بیرون آمد و حسن بن علی را دید که با کودکان بازی میکند. او را برداشت و بر دوش خود گذاشت و گفت: «بِأَبِي شَبِيهٍ بِالتِّي - لَيْسَ شَبِيهٍ بَعْلِي» پدر من فدای تو باد که شبیه پیامبر هستی نه شبیه علی! و علی می‌خندید. درباره حمایت ابوبکر از کودکان نقل می‌کنند که یک وقت عمر فاروق از همسر خود جدا شد و می‌خواست کودک خردسالش عاصم را نزد خود نگهداری نماید و پس از مشاجراتی، جریان را برای داوری نزد ابوبکر بردند. او در قضاوت خود به نفع کودکان حکم صادر کرد و به عمر گفت: «مَحَبَّت و بوی مادرش برای او لذت بخشنده از لطف و محبت شماست».

مروی است که ابوبکر مهمان بشیر بن سعد انصاری بود و دید که او یکی از پسرانش را روی زانوی خود نشاندۀ مرتباً او را می‌بوسد و مینوازد و به فرزند دیگرش بیتوجه است. ابوبکر بدو گفت: «چرا به هر دو مانند هم مهربانی نکردی؟ بدانکه بهتر است که در میان فرزندان تفاوتی قرار ندهی. مگر اینکه یکی عالم‌تر و صالح‌تر باشد و بدین سبب بر دیگری فضیلت داشته باشد».

زهد و تواضع حضرت ابوبکر رضی الله عنه

«زهد» در اصل به معنای بیمیلی در برابر «رغبت» به معنای تمایل و علاقه شدید است. بررسی متون حدیثی نشان می‌دهد که زهد یک معنی سازنده و مثبت دارد که کاملاً در جهت حمایت از مردم و منافع توده‌های اجتماع می‌باشد. بر خلاف برداشت و تفسیری که افراد دور افتاده از مذهب درباره زهد می‌کنند، زهد به معنای بیگانگی از دنیا و مظاهر ماده نیست، بلکه به معنای عدم وابستگی و عدم اسارت در چنگال ماده است. از دیدگاه اسلام، زاهد کسی نیست که فقیر و بینوا باشد، بلکه زاهد آن کسی است که در عین برخورداری از نعمات الهی، اسیر شهوت و مال و ثروت و جاه و مقام خود نباشد و هنگامی که آزادگی و شخصیت و هدف خود را در برابر حفظ مظاهر دنیوی در خطر می‌بیند، به دوّمی بیاعتنایی می‌کند و اوّلی را حفظ می‌نماید.

ترک وابستگی و عدم اسارت در چنگال مال و مقام مادی یک نوع آزادگی به انسان می‌دهد که هیچکس -مخصوصاً رهبران اجتماع- قادر نخواهد بود بدون آن اهداف خویش را پیش برد. زیرا یکی از خطرانی که همه رهبران سیاسی و مذهبی را در نیمه راههای زندگی تهدید می‌کند، این است که در مسیر نهضت‌های در نیمه راه، غالباً با یک سلسله امکانات مادی برای شخص خود برخورد می‌کنند که اگر روح دنیا پرستی بر آنها غلبه کند، همانجا متوقف می‌شوند و همه چیز برای آنها خاتمه یافته است و تمام اهداف آنها عقیم می‌ماند. اما اگر بیاعتنا و وارسته و پارسا باشند، به سرعت بر تمایلات و وساوس نفسانی فائق آمده و به پیش می‌روند.

زهد همیشه با نفی تجمل پرستی همراه است و همین امر موجب می‌شود که منابع و ثروت‌های جامعه در مسیر زندگی اشرافی و تجمل پرستی و هوسهای کاذب عده‌های محدود به کار گرفته نشود و به جای آن در مسیر عمران و آبادی و منافع توده‌های اجتماع به کار رود. همچنین در جوامعی که هنوز به رشد اقتصادی ایده آل نرسیده‌اند، زهد و وارستگی پیشوایان سبب می‌شود که محرومان دچار احساس حقارت نشده و

زندگی خود را شبیه زندگی پیشوایان احساس کنند و خود را در کنار آنها و آنها را در کنار خود ببینند و شخصیت معنوی آنها نابود نشود و در نتیجه بتوانند به حقوق واقعی خود برسند.

ابوبکر در دورانی خلافت را برعهده داشت که در پی وقایع رده و جنگ‌های ایران و روم، سیل غنائم جنگی به طرف مدینه سرازیر بود. مع الوصف زهد و ساده زیستی را پیشه خود کرده بود و پیراهنش از کرباس خشن و کهنه و وصله زده و نعلین او از لیف خرما بود. و گاهی تاسومه (نوعی کفش که از پوست و دوال چرمی ساخته می‌شود) بر پا می‌کرد و با همین وضع مانند سایر مردم در کوچه و بازار رهسپار می‌شد و خوراک او از نوع پستترین خوراک رعیتش بود.

مسعودی مورخ مشهور جهان اسلام در این زمینه مینویسد: ابوبکر بی‌اعتناترین مردم نسبت به دنیا بود و بیش از همه کس فروتن بود و در اخلاق و رفتارش با مردم بسیار متواضع و مهربان بود. از طعام لذیذ و لباس گرانبها پرهیز میکرد. لباسش در عهد خلافت ردائی بود و عبائی. پیشوایان قبایل و پادشاهان اشراف عرب نزد او رفتند، در حالی که لباس‌های فاخر و زیبا پوشیده و تاج‌های مرصع و زرین با نگینهای پربها بر سر نهاده بودند. آنها دیدند که ابوبکر با آنکه خلیفه مسلمین است و عظمت و جلال خلافت را دارد و در مقامی خیلی برتر از آنها میباشد، بسیار فروتن و از ظاهرسازی و خودنمایی بیزار است و نظری به زر و زیور دنیا ندارد و مانند مردم عادی لباس ساده می‌پوشد. لهذا آنها به خود آمده به او اقتدا نمودند و به راه او رفتند و آنچه را که پوشیده بودند، از تن به در آورده، لباس ساده پوشیدند. یکی از این پادشاهان، ذوالکلاع پادشاه حمیر یمن بود که با جلال سلطنت به مدینه آمده و علاوه بر اقوام و خویشانش، هزار غلام همراه داشت. او با همه لباس گرانبها و تاج زرین به حضور ابوبکر رسید، ولی چون او را با لباس ساده دید، از لباس پادشاهی برون آمد و مانند ابوبکر لباس ساده پوشید. گویا بعضی از همراهانش او را در این باب سرزنش کردند. ذوالکلاع در پاسخ آنان گفت: «مگر

می‌خواهید اکنون که مسلمان شده‌ام، مانند زمان کفرم پادشاهی متکبر و خودخواه باشم؟ خیر چنین نخواهد بود. به خدا سوگند هرگز نمیشود به درستی فرمان خدا را اجرا کرد، مگر در حال تواضع و چشم‌پوشی از زر و زیور دنیا» مسعودی گوید: «آری، پادشاهان و زعماء قبایل که نزد ابوبکر می‌آمدند، با آنکه قبلاً متکبر بودند، متواضع می‌گشتند و پس از اینکه قبلاً خودخواه بودند، فروتن میشدند.» اینجاست که لسان الغیب می‌فرماید:

آنکه پیشش بنهد تاج تکبر خورشید کبریا است که در حشمت درویان استالکساندر مازاس دانشمند فرانسوی می‌نویسد: «ابوبکر در میان مسلمین از این جهت مورد تکریم و احترام بود که زندگانی ساده داشت و مانند رهبانان مسیحی به قناعت می‌گذرانید. این مرد با آنکه صاحب اختیار مطلق ملتی بود که قدرتش به این سرعت بسط و گسترش مییافت، جز پولی که کفاف نگهداری یک کارگزار و یک شتر او را میداد، چیزی از خزانه نمیگرفت. به طوری که چون بدرود حیات گفت، جز سه درهم چیزی نداشت.»

ویل دورانت در مورد او می‌گوید: «در زندگی ساده و زاهد مآب بود. نرمخو و در عین حال مصمم بود و به همه کارهای اداره و قضا از کوچک و بزرگ شخصاً می‌رسید و تا کار به عدالت نمی‌شد، خاطرش آرام نمی‌گرفت.»

کارل گریمبرگ می‌نویسد: «ابوبکر در زمان خلافت نیز سادگی معتاد خویش را حفظ کرد. او همواره از به کار بردن علائم ظاهری مقام عالی خویش خودداری ورزید. ولی نشان داد که سیاستمداری شایسته و بزرگ است. بدون شک بدون پیشکار استثنایی او، اسلام بعد از محمد به سختی به ضعف می‌گرائید.»

حضرت ابوبکر در ایام حیات پیامبر ﷺ در محله «سُنج» در خارج از مدینه خانهای محقر داشت. وقتی هم که خلیفه شد، همچنان در آن خانه می‌زیست. برنامه روزانه او چنین بود که هر روز گاه سواره و گاه پیاده به شهر می‌آمد، مراسم نماز را به جا می‌آورد، به کار مردم رسیدگی میکرد، به بازار می‌رفت و خرید و فروش می‌کرد و شب هنگام به

سَنَح باز می‌گشت.

ابوبکر که در اوج قدرت و فرمانروای مملکت وسیع عربستان بود و با امپراطوری‌ها و ابرقدرت‌های جهان پنجه می‌انداخت، و از طرفی دوران جوانیش را در ناز و نعمت و ثروت بیکران به سر برده بود، در دوران خلافتش به چوپانی می‌پرداخت و گوسفندان خود و مردم را به چرا میبرد! در سَنَح پیش از خلافت شتران و گوسفندان اهل محله را می‌دوشید. وقتی خلیفه شد، از کوچه که می‌گذشت، کنیزکی گفت: «ابوبکر دیگر برای ما شیر نخواهد دوشید». ابوبکر برگشت و گفت: «به جان خودم که باز هم برای شما شیر خواهم دوشید و امیدوارم که از این پس مسئولیتی که بر عهده گرفته‌ام، مرا از سیره و روشی که قبلاً داشتم باز ندارد».

هرگاه دختری را در کوچه می‌دید که گوسفندانی همراه دارد، به او می‌گفت: «دخترک، می‌خواهی که گوسفندانت را بچرانم یا بدوشم؟» دختر گاه می‌گفت: «بچران». و گاه می‌گفت: «بدوش». و هر فرمانی که میداد، خلیفه جهان اسلام اطاعت می‌کرد. و گاهی از زنانی که برایشان شیر میدوشید، می‌پرسید: «خانم، آیا دوست داری که برای تو سرشیر هم بگیرم؟» گاهی زن سرشیر می‌خواست و گاهی نمی‌خواست و ابوبکر به آنچه می‌شنید، عمل می‌کرد.

روزی در خانه یکی از همسایگان خود را زد. دخترکی در را به روی او باز کرد و همین که ابوبکر را دید، فریاد زد: «مادر، مرد بزچران آمد!» آن زن در همین حال با خلیفه مسلمین رو در رو شد و در حالی که عرق شرم بر رویش نشسته بود، بر سر دخترک فریاد زد: «وای بر تو، این خلیفه پیغمبر است!» ابوبکر خندید و گفت: «رهایش کن، او مرا به محبوبترین اعمالم نزد خدا توصیف کرد».

با این همه ادامه اقامت در سَنَح با کثرت مشغله‌های که برایش پیش آمد، ممکن نشد. مدتی بعد هم سَنَح را رها کرد و هم از خرید و فروش دست کشید. به شهر آمد و با مقرری سالیانهای که از بیت المال می‌گرفت، معیشت کرد و تا پایان عمر هم در مدینه

ماند. در روایتی آمده است که روزی ابوبکر پارچه‌هایی را به دوش انداخته بود و برای خرید و فروش به بازار میرفت. چند نفر از اصحاب او را دیدند و پرسیدند: «کجا می‌روی؟» گفت: «برای خرید و فروش به بازار می‌روم». گفتند: «تو خلیفه مسلمینی!» گفت: «پس به خانواده‌ام چه بخورانم؟» آنگاه برای او حقوق و مستمری تعیین کردند.

طبق روایت دیگر، روزی ابوبکر با خود گفت: «به خدا کار مردم را با خرید و فروش نمی‌توانم سامان دهم. باید با فراغت به امور آنها بپردازم». لذا خرید و فروش را رها کرد و منزلش را به مدینه انتقال داد و اصحاب برای او از بیت المال حقوقی وضع کردند. در باب مقداری حقوقی که ابوبکر میگرفت، روایات اختلاف دارند. گفته‌اند که برای وی چیزی در حدّ یکی از مهاجرین مقرر شده بود، یعنی نیمی یا پاره‌ای از یک گوسفند برای خوراک روزانه و جامه تابستانی و زمستانی. همچنین سخن از ۲۵۰۰ و ۳۰۰۰ و ۶۰۰۰ درهم در سال نیز به میان آمده است.

به هر صورت وی در هنگام وفات وصیت کرد تا پاره‌ای زمین را که از آن وی بود، بفروشند و به جای آنچه در مدّت خلافت گرفته بود، به بیت المال پس دهند. گفته می‌شود که حتّی بستری را که بر روی آن می‌خوابید و چادری را که بر روی او می‌انداختند به بیت المال دادند.

در پایان حیات از مال دنیا تنها شتری داشت که از شیر آن استفاده می‌کرد و قطیفه‌ای که پنج درهم بیش نمی‌ارزید. ابوبکر در بستر مرگ وصیت کرد که اینها را به خلیفه بعد از خودش بدهند. وقتی اینها را نزد عمر بردند، گریست و گفت: «خدا ابوبکر را رحمت کند، کسی را که بعد از وی آمد به سختی انداخت». به گمان نگارنده این وصیت ابوبکر تذکّاری بود برای خلیفه بعد از خودش که وی نیز باید به روش و منش ابوبکر زندگی کند.

آری، به راستی که او ابرمردی بود از تبار ابراهیم بت شکن... و شاید هزاران سال دیگر بگذرد و از مام تاریخ فرزندی مانند صدیق اکبر پا به عرصه وجود نگذارد.

مختصری از زندگی حضرت عمر ابن خطاب از ابن ابی الحدید

(شارح بزرگ نهج البلاغه مطالب از کتاب: جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - ج ۵ ترجمه و تحشیه دکتر محمود مهدوی دامغانی)

ایشان اموال حارث بن وهب، یکی از افراد خاندان لیث بکر بن کنانه، را هم مصادره کرد و به او گفت: شتران تنومند و بردگانی که به صد دینار فروخته‌ای چیست؟ گفت: مالی برداشتم که افزون از هزینه ام بود و بازرگانی کردم عمر گفت: به خدا سوگند، ما تو را برای بازرگانی گسیل نداشتیم، آن را پرداخت کن حارث گفت به خدا سوگند از این پس برای تو هیچ کاری را عهده دار نخواهم شد. عمر گفت: به خدا سوگند من از این پس تو را به کاری نخواهم گماشت. سپس به منبر رفت و گفت: ای گروه امیران! اگر از ما تصرف در این اموال را برای خود حلال می‌دانستیم آن را برای شما حلال می‌کردیم ولی اکنون که آن را برای خود حلال نمی‌دانیم و خویشان را باز می‌داریم شما هم خود را از آن بازدارید. به خدا سوگند، تنها مثلی که برای شما یافتم شخص تشنه‌بی است که وارد گرداب می‌شود و به آب‌شخور و راه خروج آن نمی‌نگرد و همین که سیراب شود غرق می‌گردد.

زبیر بن بکار در کتاب الموفقیات از قول عبدالله بن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: به قصد دیدن عمر بن خطاب از خانه بیرون آمدم، او را دیدم که بر خری سوار است و قطعه ریسمان سیاهی را لگام آن قرار داده بود، کفش‌های پینه‌زده بر پای داشت و ازار و پیراهنی کوچک بر تن داشت به گونه‌یی که پاهایش تا زانوانش برهنه بود. من کنار او پیاده راه افتادم و شروع به صاف کردن و کشیدن ازار کردم ولی هر قسمت را می‌پوشاندم بخش دیگری آشکار می‌شد، او می‌خندید و می‌گفت: این جامه از تو اطاعت نمی‌کند. آن گاه به منطقه بالای مدینه رسیدیم، نماز گزاردیم یکی از اهالی برای ما خوراکی آورد که نان و گوشت بود، معلوم شد عمر روزه است، او گوشت‌های خوب را

به سوی من می انداخت و می گفت: برای من و خودت بخور.

سپس به نخلستانی رفتیم عمر ردایش را به من داد و گفت این را بشوی و پیراهنش را خود می شست من هم ردایش را شستم و هر دو را خشک کردیم و نماز عصر گزاردیم.

او سوار شد و من هم پیاده کنارش راه افتادم، شخص سومی هم با ما نبود.

من گفتم: ای امیرالمومنین، من در حال خواستگاری زنی هستم مرا راهنمایی کن.

گفت: از چه کسی خواستگاری کرده ای؟ گفتم فلان دختر فلان کس. گفت: نسب آنان همان گونه است که دوست می داری و چنان است که می دانی ولی در اخلاق خویشاوندانش نوعی پستی دیده می شود و ممکن است آن را در فرزندان بیایی.

گفتم: در این صورت مرا به آن زن نیازی نیست و او را نمی خواهم گفت: چرا از دختران پسرعمویت یعنی علی خواستگاری نمی کنی؟ گفتم در این مورد که تو بر من پیشی گرفتی (یعنی ام کلثوم دخت علی بن ابی طالب را به زنی گرفته اید) گفت: آن دختر دیگر. گفتم: او نامزد برادرزاده علی علیه السلام است. عمر سپس گفت: ای ابن عباس، اگر این سالار شما علی علیه السلام عهده دار حکومت شود از شیفتگی او به خودش می ترسم که گرفتارش سازد و ای کاش می توانستم پس از خودم شما را ببینم.

گفتم: ای امیرالمومنین! تا آنجا که می دانم سالار ما هیچ تبدیل و دگرگونی پیدا نکرده و در تمام مدت مصاحبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت را ناراحت و خشمگین نساخته است. عمر فوری سخن مرا قطع کرد و گفت: حتی در آن مورد که می خواست دختر ابوجهل را به همسری بگیرد و بر سر فاطمه بیاورد! گفتم: خداوند متعال می فرماید و ما برای آدم عزم استواری نیافتیم^۲ سالار ما هم در این مورد قصد خشمگین ساختن پیامبر را نداشت و این گونه امور احساساتی است که هیچ کس نمی تواند از خود بروز ندهد و گاهی ممکن است از کسی که در دین خدا فقیه و به فرمان خدا دانا و عمل کننده هم

۱- ابن ابی الحدید قبلا در این مورد به تفصیل سخن گفته است. م

۲- طه: ۱۱۵.

هست بروز کند.

عمر گفت: ای ابن عباس، هرکس گمان کند که می‌تواند در دریای شما پا نهد و همراه شما در آن فرو رود تا به ژرفای آن برسد گمانی یاوه دارد. برای خودم و تو از خداوند آمرزش می‌خواهم، به سخن دیگری بپرداز. عمر آن گاه شروع به پرسیدن از مسائل و فتوایی کرد و من پاسخ می‌دادم و می‌گفت: درست گفتی، خدایت پاداش نیک دهد! به خدا سوگند، تو سزاوارتری که از تو پیروی شود.

عبدالملک به یاران خود سرکشید و نگریست و آنان درباره روش عمر سخن می‌گفتند. این موضوع عبدالملک را خشمگین ساخت و گفت: خاموش باشید درباره روش عمر سخن مگویید که مایه نقصان منزلت والیان و موجب تباهی رعیت است. عمر در گفتگویی با ابن عباس می‌گوید: ای ابن عباس، برای خلافت شایسته نیست جز مردی استوار عزم که کم شیفته و مغرور شود و در راه خدا سرزنش، سرزنش کننده او را فرو نگیرد.

وانگهی بدون زورگویی محکم و استوار و در عین حال بدون سستی و ناتوانی نرم و بدون اسراف بخشنده و بدون آنکه در حد عیب برسد ممسک باشد. ابن عباس می‌گوید: به خدا سوگند که این صفات خود عمر بود. او سپس ادامه می‌دهد:

عمر پس از اندکی سکوت روی به من کرد و گفت: به خدا سوگند پرجراترین این گروه که بتواند مردم را به احکام خدایشان و سنت پیامبرشان راه ببرد سالار توست. همانا اگر او عهده دار حکومت ایشان شود آنان را به راه راست و شاهراه روشن می‌برد. شبی در حالی که عمر شبگردی می‌کرد از پشت بامی صدای زنی را شنید که این اشعار را می‌خواند.

این شب چه دراز و گسترده دامن است و دوستی کنار من نیست که با او شوخی کنم به خدا سوگند اگر حرمت خداوند و بیم از عواقب نباشد ارکان این سریر لرزان می‌شود

آری بیم از خدا و آزرَم مرا از ارتکاب گناه باز می‌دارد..

عمر گفت: لا حول ولا قوة إلا بالله، ای عمر نسبت به زنان مدینه چه کردی؟ هماندم بر در خانه حفصه آمد و در زد، حفصه گفت: چه چیزی تو را در این ساعت بر در خانه‌ام آورده است؟ گفت: دخترم به من خبر بده زن چه مدتی می‌تواند دوری شوهر غایب خود را تحمل کند؟ گفت: حداکثر چهار ماه است. عمر همین که بامداد کرد برای همه فرماندهان نظامی نوشت سپاهیان را در جنگ بیش از چهار ماه نگه ندارند و هیچ کس از زن خویش بیش از آن مدت غایب نباشد.

اسلم روایت می‌کند و می‌گوید: شبی همراه عمر بودم که در مدینه شبگردی می‌کرد ناگاه شنید زنی به دخترش می‌گوید دخترم برخیز و پس از طلوع آفتاب اندکی آب با این شیر بیامیز. دختر گفت: مگر نمی‌دانی امیرالمومنین عمر دیروز چه تصمیمی گرفته است؟ مادر پرسید: چه تصمیم و دستوری است؟ دختر گفت: عمر دیروز به منادی خود فرمان داد ندا دهد که شیر را با آب نیامیزند. گفت: تو جایی هستی که نه امیرالمومنین تو را می‌بیند و نه منادی او. گفت: به خدا سوگند، من چنان نیستم که از خلیفه در ظاهر اطاعت و در باطن سرپیچی کنم. عمر این سخنان را می‌شنید، به من گفت: ای اسلم این در و خانه را درست شناسایی کن و به شبگردی خود ادامه داد و چون شب را به صبح آورد و به من گفت برو و ببین آن دو زن که گفتگو می‌کردند کیستند و آیا شوهر دارند. اسلم می‌گوید: آنجا رفتم معلوم شد زن بیوه‌یی همراه دخترش هستند و آن کس که سخن می‌گفته دختر او بوده است و مردی در آن خانه ندارند.

گوید: من پیش عمر آمدم و به او خبر دادم. عمر پسران خود را جمع کرد و گفت: آیا کسی از میان شما می‌خواهد زن بگیرد که دوشیزه‌یی نیکوکار را به ازدواج او درآورد و بدانید اگر پدرتان را علاقه و کششی برای زن گرفتن بود کسی در این مورد بر او پیشی نمی‌گرفت. عاصم پسر عمر گفت: من آماده‌ام. عمر فرستاد و آن دختر را به ازدواج پسرش عاصم درآوردند و آن زن برای عاصم دختری می‌زاید که کنیه‌اش ام عاصم و مادر

عمر بن عبدالعزیز مروان است.

عمر حج گزارد و چون به ضجنان رسید، گفت: پروردگاری جز خدای بلند مرتبه بزرگ نیست و هرکس هرچه بخواهد عنایت می‌کند، به یادم می‌آورم که من با عبایی مویین در این وادی شتران پدرم خطاب را می‌چراندم او تندخو بود، هرگاه کار می‌کردم مرا به زحمت می‌انداخت و اگر کوتاهی می‌کردم مرا می‌زد و حال آنکه امروز در حالی به شام می‌رسانم که میان من و خدا کسی نیست و سپس به این ابیات تمثل جست.

هیچ چیز از چیزهایی که دیده می‌شود بشاش باقی نمی‌ماند، فقط خداوند جاودانه و باقی است و مال و فرزند هلاک می‌شود، گنجینه‌های هرمز و باغ‌های جاویدان قوم عاد که فراهم آورده بودند برای ایشان کاری نساخت و جاودانه نماندند...

عبدالله بن بریده می‌گوید: گاهی عمر دست کودکی را می‌گرفت و می‌گفت برای من دعا کن که تو هنوز گناه نکرده‌ای؟

عمر بسیار رایزنی می‌کرد و در امور مسلمانان حتی با زنان مشورت می‌کرد.

یحیی بن سعید روایت می‌کند که عمر فرمان داد حسین بن علی علیه السلام پیش او برود که کاری داشت. حسین علیه السلام عبدالله بن عمر را دید و پرسید از کجا می‌آیی؟ گفت رفتم از پدرم اجازه بگیرم که پیش او بروم اجازه نداد.

حسین علیه السلام هم برگشت. فردای آن روز عمر حسین علیه السلام را دید و گفت: دیروز چه چیزی تو را از آمدن پیش من بازداشت؟ فرمود: من آمدم ولی پسر عبدالله گفت به او برای آمدن پیش تو اجازه نداده‌اند، بدان سبب من هم برگشتم. عمر گفت: مگر منزلت تو پیش من همچون اوست و مگر برای غیر شما چنین افتخاری هست.

بعضی از سخنان عمر

گفت: از آسایش برحذر باش که مایه غفلت است.

گفت: همت خود را اندک مدارید که من هیچ چیزی را برای فرونشاندن مرد از کرامت چون ضعف همت نمی‌بینم.

و گفت: سه خصلت است که در هر کس نباشد ایمان او را سودی نمی‌بخشد، حلم و بردباری که با آن نادانی نادان را کنار زند، پارسایی که او را از ارتکاب کارهای حرام باز دارد و اخلاقی پسندیده که با مردم مدارا کند.

خبر عمرو با عمرو بن معدی کرب

ابوعبیده معمر بن مثنی در کتاب مقاتل الفرسان چنین آورده است که سعد بن ابی وقاص پس از فتح قادسیه عمرو بن معدی کرب را پیش عمر فرستاد. عمر از او پرسید: سعد را چگونه و در چه حالی ترک کردی و رضایت مردم از او چگونه است؟ گفت: ای امیرالمومنین او برای ایشان همچون پدر است و برای آنان همچون مورچه همه چیز جمع می‌کند، گاه مردی عرب در جامه پشمی خویش و گاه شیری در کنار خود و نبطی‌ای در جمع خراج، او به تساوی تقسیم می‌کند و در قضاوت عدالت می‌کند و در جنگ پیروز است.

سعد بن ابی وقاص هم نامه نوشته و عمرو بن معدی کرب را ستوده بود. عمر به او گفت: گویا تو و سعد ستایش را به یکدیگر وام می‌دهید. او نامه می‌نویسد بر تو ثنا می‌گوید و اینک تو آمده‌ای او را می‌ستایی. عمرو گفت: من جز در مورد آنچه دیده‌ام ستایش نمی‌کنم. عمر گفت: اینک سخن سعد را رها کن و درباره قوم خودت مذحج به من خبر بده.

عمرو بن معدی کرب گفت: در همه‌شان خیر و فضیلتی است. گفت: در مورد تیره عله بن خالد چه می‌گویی؟ گفت: آنان سوارکاران مایه آبرومندی مایند، از همه ما بیشتر دشمن را تعقیب می‌کنند و از همگان کمتر می‌گریزند. پرسید درباره تیره سعد العشیره چه می‌گویی؟ گفت: بزرگترین لشکرداران ما و گرانقدرترین سالارهای ما هستند و از همه ما تندخوترند. پرسید: تیره حارث بن کعب چگونه اند؟ گفت: خردمندانی که غفلت نمی‌کنند. پرسید: تیره مراد چگونه اند؟ گفت: نیکوکاران پرهیزگار و برافروزدگان جنگ، قرارشان از همه ما بیشتر و آثارشان دورتر است.

عمر گفت: اینک از جنگ به من خبر بده. گفت: آن گاه که دامن بر کمر زند تلخ است هر کس در جنگ پایداری کند مشهور و شناخته می شود هر کس در آن سستی کند نابود می شود و همانگونه است که شاعر گفته است:

جنگ در آغاز همچون دوشیزه جوانی است که برای هر نادانی با زینت خویش راه می رود ولی همین که آتش آن برافروخته و شعله ور می شود به صورت پیرزنی بیوه در می آید که موهای سپید و سیاه سرش را فرو پوشانده و برای بوییدن و بوسیدن ناخوشایند است.

عمر گفت: در مورد اسلحه به من خبر بده. گفت از هر چه می خواهی بپرس. گفت: نیزه؟ عمرو گفت: برادر توست گاهی هم به تو خیانت می کند. پرسید: تیر؟ گفت: همچون نشانه های مرگ است، گاه خطا می کند و گاه به هدف می خورد.

پرسید: سپر چگونه است؟ گفت: ابزار حفاظت است و دوائر جنگ بر آن می گردد. پرسید: زره چگونه است؟ گفت: مایه سنگینی سوارکار و مایه زحمت پیاده و در عین حال دژی استوار است. پرسید: گفت: آنجاست که فرزندمردگی در خانه مادرت را می کوبد. گفت مادر خوبت را. گفت: باشد، مادر خودم را، آری قدرت اسلام مرا برای تو زبون و دست و پا بسته کرده است.

سلیمان بن ربیعۀ باهلی در ارمنستان خود را سان دید و فقط اسب های نژاده را می پسندید و اجازه شرکت در جنگ می داد. عمرو بن معدی کرب سوار بر اسبی درشت و تنومند بود، چون از برابر سلیمان گذشت او را برگرداند و گفت این اسب نژاده نیست که پست و کم ارزش است. عمرو گفت: چنان نیست ولی درشت و تنومند بود، چون از برابر سلیمان گذشت او را برگرداند و گفت این اسب نژاده نیست که پست و کم ارزش است. عمرو گفت: چنان نیست ولی درشت و تنومند است. سلیمان گفت: نه، پست و فرومایه است. عمرو گفت: آری فرومایه به خوبی فرومایه را می شناسد. این سخن او را برای عمر نوشتند. عمر برای او نوشت: اما بعد، ای پسر معدی کرب! تو به امیر خود آن

سخن را گفته‌ای، به من خبر رسیده است شمشیری داری که آن را صمصامه می‌نامی، و مرا شمشیری است که آن را مصمم می‌نامم و به خدا سوگند می‌خورم که اگر آن را میان دو گوش تو نهم برداشته نمی‌شود تا به مغز و فرق سرت برسد.

عمر برای سلیمان بن ربیعۀ هم نامه نوشت و او را در مورد بردباری نسبت به عمرو بن معدی کرب سرزنش کرد.

چون عمرو بن معدی کرب آن نامه را خواند، گفت: خیال می‌کنید عمر چه کسی را در نظر داشته (که از او به شمشیر مصمم تعبیر کرده) است؟ گفتند: تو خود داناتری گفت: به خدا سوگند، مرا به علی تهدید کرده است. و چنان بود که عمرو بن معدی کرب به روزگار رسول خدا ﷺ یک بار گرفتار آتش خشم علی ﷺ شده بود و پس از آنکه مشرف به مرگ شد توانسته بود از چنگ او بگریزد و جان به در برد. این موضوع هنگامی بود که قبیله مذحج از دین برگشته بود و چنان بود که پیامبر ﷺ قروه بن مسیک مرادی را بر آن قبیله امارت داده بود و او بدرفتاری کرد، عمرو بن معدی کرب به او اعلان جنگ کرد و با گروهی بسیار از افراد قبیله مذحج از طاعت او بیرون شد. فروه از پیامبر ﷺ برای جنگ با ایشان استمداد و تقاضای فرستادن لشکر کرد. پیامبر ﷺ نخست خالد بن سعید بن عاص را همراه گروهی روانه فرمود و پس از او خالد بن ولید را همراه گروهی دیگر فرستاد و برای بار سوم علی بن ابی طالب ﷺ را گسیل فرمود و برای همگان فرمانی نوشته شد که هر یک از شما امیر گروهی است که همراه اوست و چون همگان با هم جمع شدید علی امیر همگان خواهد بود. آنان در منطقه‌یی از یمن که کسر نام داشت جمع و با دشمن رویاروی شدند و جنگ کردند، عمرو بن معدی کرب که می‌پنداشت هیچیک از شجاعان عرب در مقابلش پایداری نخواهد کرد آهنگ علی ﷺ کرد. علی ﷺ پایداری کرد و بر او برتری یافت عمرو چیزی را که تصور نمی‌کرد دید از برابر علی ﷺ گریخت و پیش از آنکه کشته شود توانست نیمه جانی به در برد. همه سران مذحج هم با او گریختند و مسلمانان اموال آنان را تاراج کردند و در آن روز ریحانه دختر معدی

کرب و خواهر عمرو اسیر شدند. خالد بن سعید بن عاص فدیة او را از اموال خود پرداخت، عمرو هم شمشیر صمصامه خود را به خالد بن سعید داد، آن شمشیر همواره میان بنی امیه بود و از یکی به دیگری می‌رسید تا آنکه به روزگار مهدی عباسی که نامش محمد و پسر منصور دوانیقی است در اختیار بنی عباس قرار گرفت.

احادیثی که در فضیلت عمر وارد شده است

احادیثی که در مورد فضائل عمر آمده است برخی در کتابهای صحاح آمده و برخی در آن کتابها مذکور نیست، از جمله آنچه در مساینده صحیح مذکور است حدیثی است که عایشه آن را روایت کرده و گفته است که پیامبر ﷺ فرمودند در امت‌های گذشته افرادی بودند که فرشتگان با آنان سخن می‌گفتند اگر میان امت من چنان کسی باشد عمر است که بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود آن را آورده‌اند.

سعد بن ابی وقاص روایت می‌کند که گروهی از زنان قریش حضور پیامبر بودند و با صدای بلند گفتگو می‌کردند، عمر اجازه ورود خواست آنان برخاستند و پشت پرده رفتند، عمر در حالی وارد شد که پیامبر ﷺ لبخند می‌زدند. عمر گفت: ای رسول خدا، خداوند لبث را خندان دارد! فرمود: از این زنانی که پیش من بودند تعجب می‌کنم که چون صدای تو را شنیدند پس پرده و در حجاب شدند. عمر گفت: تو سزاوارتری که از تو هیبت بدارند. سپس گفت: ای زنانی که با خویشان دشمنید آیا مرا هیبت می‌دارید و از رسول خدا هیبت نمی‌دارید؟ گفتند: آری، تو سنگدل‌تر و خشن‌تری. پیامبر ﷺ فرمودند سوگند به کسی که جان من در دست اوست هرگز شیطان تو را در راهی ندیده است مگر آنکه راهی جز راه تو را پیموده است این را هم مسلم و بخاری در کتاب‌های صحیح خود نقل کرده‌اند.

در غیر کتاب‌های صحیح هم احادیثی در فضیلت عمر نقل شده است که از آن جمله است:

آرامش و سکینه بر زبان عمر سخن می‌گوید.

خداوند متعال حق را بر دل و زبان عمر نهاده است.

همانا میان دو چشم عمر فرشته‌ی‌ی است که او را موفق و به راه راست می‌دارد.

اگر من میان شما به پیامبری مبعوث نمی‌شدم همانا که عمر مبعوث می‌شد.

اگر پس از من پیامبری می‌بود هر آینه عمر بود.

اگر بر زمین عذاب نازل می‌شد کسی جز عمر از آن رهایی نمی‌یافت.

هرگاه جبریل در آمدن پیش من تأخیر می‌کرد فقط می‌پنداشتم که به‌سوی عمر مبعوث شده است.

عمر چراغ اهل بهشت است.

از جمله آن احادیث این است که پیامبر ﷺ فرموده است مرا با اتم سنجیدند بر آنان برتری داشتم. ابوبکر را سنجیدند برتری داشت، عمر را سنجیدند برتری داشت و برتری داشت و برتری.

اما فرار از جنگ، عمر فقط به این منظور گریخته که به گروهی از لشکر پیوندد (!) و خداوند خود این را استثناء فرموده است و بدین گونه او از گناه بیرون است.

اما در مورد بقیه اخبار گذشته، مقصود از فرشته بیان صحت اندیشه و زیرکی عمر است و این سخن مثل گونه است و آنچه (در اعتراض به آن) گفته‌اند دلیل بر عیبی نمی‌تواند باشد.

این گفتار پیامبر ﷺ که فرموده است اگر بر زمین عذاب نازل شود کسی جز عمر از آن رهایی نمی‌یابد سخنی است که پیامبر ﷺ آن را پس از گرفتن فدیة از اسیران بدر فرموده است که عمر نه تنها با گرفتن فدیة موافق نبود که از آن نهی کرده بود و خداوند متعال این آیه را نازل فرمود اگر نبود نوشته و فرمانی از خدا که پیشی گرفت همانا در مورد آنچه گرفتید شما را عذاب‌ی بزرگ می‌رسید و چون قرآن در این مورد سخن می‌گوید و گواهی می‌دهد به طعنه کسی که در این خبر طعنه زند توجهی نمی‌شود.

اما سخن پیامبر ﷺ که عمر چراغ اهل بهشت است معنای آن چنین است که چراغ

قومی از اهل دنیا است که به سبب استفاده از پرتوافشانی و علم عمر از او بهره‌مند و مستحق بهشت شده‌اند.

اما حدیث بازداشتن شاعر از ادامه شعر چنین است که پیامبر ﷺ بیم آن داشت که او در شعر خودش سخنی منکر گفته باشد و عمر که خشن بود بر او خشونت کند و مقصود پیامبر آن بود که در آن صورت خودش با محبت به شاعر متذکر شود که پیامبر ﷺ مهربان و رئوف بوده است و خداوند متعال در مورد آن حضرت فرموده است نسبت به مومنان رئوف و مهربان است.

اما در حدیث رجحان، مراد از آن گشودن و به تصرف آوردن سرزمین‌هاست و تاءویل این گفتار آن است که در خواب به رسول خدا چنین نشان داده شد که خداوند برخی از سرزمین‌ها را برای او و نظیر آنها برای ابوبکر خواهد گشود و برای عمر چند برابرش را خواهد گشود و همان گونه صورت گرفت.

بدان هرکس به عیب گرفتن همت بگمارد آن را می‌یابد و هر کس همت خود را در طعن بر مردم قرار دهد درهای بسیاری برای او گشوده می‌شود سعادت‌مند کسی است با خویشتن انصاف دهد و هوس را دور افکند و توشه تقوا برای خود فراهم سازد. و توفیق از خداوند باید طلب کرد.

اخباری که درباره چگونگی مسلمان شدن عمر رسیده است

اما مسلمان شدن عمر، در بیشترین و استوارترین روایات آمده است که چون عمر مسلمان شد شمار مسلمانان به چهل رسید و مسلمان شدن او در سال ششم بعثت و در بیست و شش سالگی بوده است و پسرش عبدالله در آن هنگام شش ساله بود.

صحیح‌ترین روایتی که درباره مسلمان شدن حضرت عمر نقل شده روایت انس بن مالک، از خود حضرت عمر است که می‌گفته است: در حالی که شمشیرم را بر دوش داشتم از خانه بیرون آمدم، مردی از بنی زهره را دیدم پرسید کجا می‌روی؟ گفتم: می‌روم محمد را بکشم. گفت: چگونه از بنی‌هاشم و بنی زهره در امان خواهی بود؟ به او گفتم

تو را چنین می‌بینم که مسلمان شده‌ای و از آیین خود برگشته‌ای. گفت: آیا تو را به چیز شگفت‌تری راهنمایی کنم؟ همانا خواهرت و شوهرش مسلمان شده‌اند.

عمر حرکت کرد و خروشان وارد خانه آن دو شد یکی از یاران پیامبر ﷺ که نامش خباب بن ارت بود پیش آن دو حضور داشت که چون هیاهوی عمر را شنید خود را پنهان ساخت عمر گفت: این آوایی که در خانه شما شنیدم چه بود؟ آنان سوره طه را پیش خباب می‌خواندند شوهرخواهرش گفت: چیزی پیش ما نبود، با خود سخنی می‌گفتیم. عمر گفت: شاید شما دو نفر مسلمان شده‌اید؟ شوهرخواهرش گفت: ای عمر، آیا تصور نمی‌کنی که حق در غیر آیین تو باشد؟ عمر برجست و شوهرخواهر خود را سخت بر زمین کوبید، خواهرش آمد او را از شوهرش کنار زد. عمر با دست خود بر او سیلی زد و چهره خواهر خود را خونین کرد، خواهرش با صدای بلند گفت حق در آیین توست و من گواهی می‌دهم که پروردگاری جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده اوست، هر کاری می‌خواهی انجام بده، عمر همین که نومید شد، گفت: این نامه را که پیش شماست بدهید بخوانم عمر خط می‌خواند، خواهرش به او گفت: تو ناپاکی و این کتاب را جز پاکان دست نمی‌زنند، برخیز وضو بساز. او برخاست و بر خود آب ریخت و آن نامه را در دست گرفت و شروع به خواندن کرد طه. قرآن را بر تو فرو نفرستادیم که رنجه گردی، لیکن پند دادنی است برای هر کس که بترسد تا این گفتار خداوند که می‌فرماید همانا که من خدایم و خدایی جز من نیست مرا بپرست و برای یاد من نماز را برپادار.

عمر گفت: مرا پیش محمد ببرید. چون خباب این سخن عمر را شنید و رقت او را احساس کرد از حجره بیرون آمد و گفت: ای عمر، مژده بر تو باد! که من امیدوارم دعای شب پنجشنبه رسول خدا ﷺ درباره تو مستجاب شود و خودم شنیدم که می‌فرمود بار خدایا اسلام را با مسلمانی عمر بن خطاب یا عمرو بن هشام (یعنی ابوجهل) عزیز فرمای. گوید: رسول خدا ﷺ در آن هنگام در خانه‌یی بود که کنار کوه صفا قرار داشت. عمر

حرکت کرد و کنار آن خانه رسید حمزه بن عبدالمطلب و طلحه بن عبیدالله و تنی چند از خویشاوندان رسول خدا ﷺ بر در خانه بودند. آنان همین که عمر را دیدند که می‌آید گویا ترسیدند و گفتند: این عمر است که می‌آید، حمزه هم گفت: عمر است که می‌آید اگر خداوند نسبت به او اراده خیر فرموده باشد مسلمان می‌شود و اگر چیز دیگری اراده کند کشتن او بر ما آسان است. در این هنگام پیامبر ﷺ که درون خانه بود و بر او وحی نازل می‌شد شتابان بیرون آمد و خود را به عمر رساند و گریبان و جلو جامه‌اش را گرفت و حمایل شمشیرش را هم با دست دیگر گرفت و فرمود ای عمر، گویا نمی‌خواهی بس کنی تا خداوند بر تو بدبختی و درماندگی فرو فرستد همانگونه که بر ولید بن مغیره فرو فرستاد سپس فرمود بارخدا، این عمر است، پروردگارا، اسلام را با عمر عزت ببخش عمر گفت: گواهی می‌دهم که پروردگاری جز خدای یگانه نیست و گواهی می‌دهم که همانا تو فرستاده‌ای. ساکنان آن خانه و کسانی که بر در بودند چنان تکبیری گفتند که مشرکانی که در مسجد بودند شنیدند. همچنین روایت شده است که پیش از ظهور اسلام به عمر مژده و وعده داده شده بوده است.

در یکی از صفات ابواحمد عسکری که خدایش رحمت کناد! خواندم که عمر به صورت مزدور همراه ولید بن مغیره برای بازرگانی که سرمایه‌اش از ولید بود به شام رفت، عمر در آن هنگام هیجده ساله بود، او شتر ولید را به چرا می‌برد و بارهای او را بر می‌داشت و از کالاهای او نگهداری می‌کرد. چون به بلقاء رسیدند یکی از علمای روم عمر را دید و شروع به نگرستن به او کرد و مدتی طولانی به او نگریست و سپس گفت: ای پسر، گمان می‌کنم نام تو عامر یا عمران یا چیزی نظیر این دو باشد؟ گفت: نامم عمر است. گفت: هر دو رانت را برهنه کن. چنان کرد بر یکی از آنها خال سیاهی همچون کف دستی بود. آن مرد از عمر خواست سر خود را هم برهنه کند، او چنان کرد و معلوم شد جلو سرش بدون پوست سپس آن عالم از عمر خواست که با دست خود کاری انجام دهد و متوجه شد چپ دست است. آن گاه به عمر گفت: تو پادشاه عرب خواهی بود و

سوگند به حق مریم عذراء که چنین است. عمر در حالی که او را استهزاء می کرد خندید. آن مرد گفت: می خندی؟ سوگند به حق مریم عذراء که تو پادشاه عرب و پادشاه روم و پادشاه ایران خواهی بود. عمر در حالی که سخن او را بی ارزش می شمرد او را رها کرد. عمر پس از آن می گفت: آن مرد رومی در حالی که سوار بر خری بود از پی می آمد تا آنکه ولید کالاهای خود را فروخت و با بهای آن عطر و لباس خرید و آهنگ حجاز کرد و آن مرد همچنان از پی می آمد چیزی هم از من نمی خواست و همه روز بامداد دست مرا می بوسید همان گونه که دست پادشاهان را می بوسند و چون از مرزهای شام گذشتیم و وارد حجاز شدیم و آهنگ رفتن به مکه کردیم او از من وداع کرد و برگشت. ولید هم از من درباره او می پرسید و من چیزی به او نمی گفتم، و خیال می کنم آن عالم مرده است که اگر زنده می بود پیش ما می آمد.

تاریخ وفات حضرت عمر و اخباری که در این مورد رسیده است

اما تاریخ مرگ حضرت عمر چنین است که ابولؤلؤ روز چهارشنبه چهار روز باقی مانده از ماه ذی حجه سال بیست و سه هجرت او را ضربت زد و روز یکشنبه اول ماه محرم سال بیست و چهار هجرت دفن شد و مدت حکومتش ده سال و شش ماه بود و به هنگام مرگ بنا بر مشهورترین روایات شصت و سه ساله بود عمر روز جمعه یی بر منبر، پس از یادکردن از رسول خدا ﷺ و ابوبکر، گفت: من خوابی دیده ام که می پندارم مرگم فرا رسیده است. در خواب چنان دیدم که پنداری خروسی دو بار بر من منقار زد و چون خواب بود خود را برای اسماء بنت عمیس نقل کردم گفت: مردی عجم تو را می کشد. اندیشیدم چه کسی را به جانشینی خود برگزینم سپس چنین دیدم که خداوند آیین خود و خلافتی که رسول خدا را برای آن برانگیخته است تباه نخواهد فرمود.

ابن شهاب روایت می کند که عمر معمولاً به پسران غیرعرب که به حد بلوغ رسیده بودند اجازه ورود به مدینه نمی داد، تا آنکه مغیره حاکم کوفه بود از غلامی هنرمند نام برد که پیش او بود و از عمر اجازه خواست او را به مدینه آورد. مغیره می گفت این غلام

هنرهای بسیاری دارد که در آنها منافی برای مردم است، نظیر: آهنگری، نقاشی و درودگری. عمر به مغیره اجازه داد که او را به مدینه بفرستد. مغیره برای ابولؤلؤه پرداخت صد درهم خراج ماهیانه را مقرر داشت. ابولؤلؤه پیش عمر آمد و از زیادی خراج خویش گله کرد. عمر پرسید: تو چه کارهایی را پسندیده انجام می‌دهی؟ ابولؤلؤه کارهایی را که بخوبی از عهده آنها بر می‌آمد برای عمر شمرد. عمر گفت: در قبال این کارهای تو خراج تو زیاد نیست.

این چیزی است که بیشتر مردم از گفتگوی آن دو نقل کرده‌اند. برخی از مردم می‌گویند: عمر فریاد کشید و سخنان درشتی گفت و همگی متفق‌اند که ابولؤلؤه روزی از کنار عمر می‌گذشت، عمر او را فرا خواند و گفت: برای من گفته‌اند که می‌گویی اگر بخواهم می‌توانم آسیابی بسازم که با باد بگردد و آرد کند، گروهی هم با عمر بودند. آن برده خشمگین و ترشروی به عمر نگریست و گفت: برای تو آسیابی خواهم نهاد که مردم درباره‌اش سخن بگویند. همین که رفت عمر روی به آن گروه کرد و گفت: شنیدید این برده چه گفت؟ خیال می‌کنم هم اکنون مرا تهدید کرد.

چند شبی گذشت، ابولؤلؤه به خنجر دو سر که دسته‌اش میان آن قرار داشت مسلح شد و در تاریکی سحر در گوشه‌ای از گوشه‌های مسجد به کمین ایستاد و همانجا منتظر ماند تا عمر به عادت همیشگی برای بیدارکردن مردم برای نماز صبح آمد و همین که نزدیک او رسید برجست و سه ضربه بر او زد که یکی از آنها به زیر ناف او خورد آهنگ مردمی که در مسجد بودند کرد و هرکس را که سر راهش بود زخمی کرد آن چنان که غیر از عمر یازده مرد دیگر را نیز زخمی کرد و سپس با خنجر خویش خودکشی کرد که عمر همین که احساس کرد بی‌هوش خواهد شد گفت: به عبدالرحمان بن عوف بگویند با مردم نماز بگزارد. سپس بیهوشی بر او غلبه کرد و از هوش رفت و او را برداشتند و به خانه بردند و عبدالرحمان بن عوف با مردم نماز گزارد.

ابن عباس می‌گوید من همچنان در خانه عمر ماندم و او همچنان در بیهوشی بود تا

آنکه هوا روشن شد همین که هوا روشن شد به هوش آمد و به چهره کسانی که گرد او بودند نگریست و پرسید: آیا مردم نماز خواندند گفته شد: آری. گفت: هر کس نماز را ترک کند او را اسلامی نیست. آن گاه آب وضو خواست وضو گرفت و نماز گزارد. سپس گفت: ای ابن عباس، بیرون رو بپرس چه کسی مرا کشته است من بیرون آمدم و چون در خانه را گشودم دیدم مردم جمع شده‌اند پرسیدم: چه کسی امیرالمومنین را ضربت زده است؟ گفتند: ابولولوه برده مغیره. ابن عباس می‌گوید: به درون خانه برگشتم دیدم عمر بر در خانه می‌نگرد و لحظه شماری می‌کند تا خبری را که مرا برای آن فرستاده است بشنود. گفتم: ای امیرالمومنین، چنین نقل می‌کنند و می‌پندارند که دشمن خدا ابولولوه غلام مغیره بن شعبه بوده است و او گروهی دیگر را هم خنجر زده و سپس خودکشی کرده است. عمر گفت: سپاس خداوندی را که قاتل مرا چنان قرار نداد که بتواند در پیشگاه خداوند با یک سجده که برای او انجام داده باشد، احتجاج کند، عرب چنان نیست که مرا بکشد عمر سپس گفت: بفرستید پزشکی بیاید زخم مرا ببیند. فرستادند و پزشکی از اعراب آوردند و او شربتی به عمر آشاماند که از محل زخم بیرون ریخت و برای آنان که حضور داشتند خون با آن شربت مشتبه شد. پزشکی دیگر آوردند، او به عمر شیر آشاماند که همچنان به رنگ سپید و لخته شده از محل زخم بیرون آمد و گفت: ای امیرالمومنین، وصیت خود را انجام بده. عمر گفت: به من راست گفت. و اگر سخنی غیر از این می‌گفت دروغ گفته بود. کسانی که حضور داشتند چنان بر او گریستند که صدای آنان را کسانی که بیرون از خانه بودند شنیدند. عمر گفت: بر ما گریه مکنید و هر کس گریان است از خانه بیرون رود که پیامبر ﷺ فرموده است میت با گریه اهلش بر او شکنجه می‌شود.

از عبدالله بن عمر روایت است که گفته است شنیدم پدرم می‌گفت: ابولؤلوه نخست دو ضربه بر من زد که پنداشتم سگی است تا آنکه ضربه سوم را زد. همچنین روایت شده است که عبدالرحمان بن عوف پس از آنکه ابولؤلوه مردم را

زخمی کرد، عبای پشمی سیاه خود را روی او انداخت و ابولؤلؤ ه چون میان آن عبا گیر کرد خود را کشت و عبدالرحمان سرش را برید. در این هنگام سران مهاجران و انصار و شرکت کنندگان در جنگ بدر بر در خانه جمع شدند، عمر به ابن عباس گفت: پیش ایشان برو و پرس آیا این کسی که مرا زخم زد باطلاع شما چنین کرد. ابن عباس بیرون آمد و از ایشان پرسید گفتند: نه به خدا سوگند، و دوست می داشتیم خداوند از عمر ما بکاهد و بر عمر بیفزاید.

عبدالله بن عمر می گوید! پدرم برای فرماندهان لشکر می نوشت که هیچیک از گبرکانی را که به حد بلوغ رسیده اند پیش ما گسیل مدارید، و همینکه ابولولوه او را زخم زد گفت: چه کسی با من چنین کرد؟ گفتند: غلام مغیره گفت: نگفته بودم هیچیک از گبرکان را پیش ما می اورید ولی شما در این مورد بر من غلبه کردید.

محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب صحیح خود از عمرو بن میمون نقل می کند که می گفته است: من برای نماز ایستاده بودم و سپیده دمی که عمر مضروب شد میان من و عمر فقط عبدالله بن عباس قرار داشت. عمر هنگامی که از میان صفها عبور می کرد می گفت: مستقیم و در یک خط بایستید و چون میان ما فاصله و کژی نمی دید پیش می رفت و تکبیرة الاحرام می گفت و گاهی در رکعت اول همچنین در رکعت دوم برای اینکه مردم جمع شوند به جماعت برسند سوره یوسف یا سوره نحل را می خواند. در آن روز همین که عمر تکبیرة الاحرام گفت شنیدم ^{۲۵} می گوید: این سگ مرا کشت یا این سگ مرا خورد، و این همان وقتی بود که آن گبرک با دشنه یی دو سر او را زخم زد، او همان طور که می گریخت بر اشخاص سمت چپ و راست خود زخم می زد آن چنان که سیزده مرد را زخمی کرد که شش تن از ایشان کشته شدند. مردی از مسلمانان که چنین دید گلیمی را روی او انداخت و چون گبرگ پنداشت او را گرفته اند خود را کشت. عمر با دست خود دست عبدالرحمان بن عوف را گرفت و او را برای ادامه امامت نماز پیش برد. کسانی که نزدیک عمر بودند متوجه موضوع شدند ولی کسانی که در نواحی مسجد

بودند متوجه نشدند و همین قدر که صدای عمر قطع شد آنان شروع به گفتن سبحان الله کردند. عبدالرحمان نماز مختصری گزارد و چون از مسجد برگشتند عمر گفت: ای ابن عباس، بنگر چه کسی مرا ضربت زده است. او ساعتی بیرون رفت و گشت زد و برگشت و گفت: غلام مغیره. عمر پرسید: همان چند پیشه و صنعتگر؟ گفت: آری. عمر گفت: خدایش بکشد! که دستور دادم نسبت به او پسندیده رفتار کنند. خدا را شکر که مرگ مرا به دست کسی که مدعی اسلام باشد قرار نداده است. تو و پدرت دوست داشتید که گبرکان بسیار شوند عباس بیشتر از همگان بردگان گبر داشت. ابن عباس گفت: اگر می‌خواهی آنان را تبعید و بیرون کنم؟ عمر گفت: دروغ می‌گویی آن هم پس از اینکه با زبان شما سخن می‌گویند و به قبله شما نماز می‌گزارند و همراه شما مراسم حج بجا می‌آورند.

ابن عباس می‌گوید: عمر را به خانه‌اش بردند ما هم همراهش رفتیم و مردم در چنان شوری بودند که گویی پیش از آن روز سوگی به آنان نرسیده بود. یکی می‌گفت: بر عمر باکی نیست. دیگری می‌گفت: برای او می‌ترسم. برای او شربتی آوردند، آن را آشامید از محل زخم بیرون ریخت، سپس شیر برایش آوردند، آن را هم آشامید از شکمش بیرون ریخت، دانستند که خواهد مرد، مردم پیش او می‌آمدند و او را می‌ستودند. مردی جوان وارد شد و گفت: ای امیرالمومنین، تو را از سوی خداوند مژده باد، که افتخار مصاحبت رسول خدا را داشتی و همان‌گونه که می‌دانی از پیشگامان اسلامی و سپس به حکومت رسیدی و دادگری کردی سرانجام هم شهادت بهره تو شد. عمر گفت: با همه اینها دوست می‌دارم سر و تن بیرون برم نه به سود من باشد و نه زیانم، و چون آن جوان پشت کرد که برود ردایش بر زمین کشیده می‌شد؛ عمر گفت: این جوان را پیش من برگردانید و چون برگرداندند گفت: ای برادرزاده، ردای خود را جمع کن که برای حفظ آن بهتر و در پیشگاه پروردگارت مایه پرهیزگاری بیشتری است. آن‌گاه عمر خطاب به پسرش عبدالله گفت بنگر که چه مقدار وام بر عهده من است. بررسی کردند و هشتاد و

شش هزار درهم یا چیزی نزدیک آن بود. عمر به عبدالله گفت: اگر اموال خاندان عمر آن را کفایت کرد که از اموالشان ایشان پرداخت کن، اگر کفایت نکرد از خاندان عدی بن کعب کمک بگیر و اگر اموال ایشان هم کفایت نکرد از قریش کمک بخواه و به دیگران وامگذار و به هر حال از جانب من این مال را پرداخت کن. اینک پیش عایشه برو و بگو عمر به تو سلام می‌رساند و مگو امیرالمومنین که من از امروز دیگر امیرمومنان نیستم آن گاه به او بگو عمر از تو اجازه می‌گیرد که کنار دو سالار خویش به خاک سپرده شود. او رفت و سلام داد و اجازه خواست و پیش او رفت، عایشه را دید که نشسته است و می‌گرید. عبدالله بن عایشه گفت: عمر سلامت می‌رساند و اجازه می‌خواهد کنار دو سالارش به خاک سپرده شود. عایشه گفت: هر چند این جایگاه را برای خود می‌خواستیم ولی اینک او را بر خود ترجیح می‌دهم.

چون عبدالله برگشت حاضران گفتند: عبدالله آمد. عمر گفت: بلندم کنید او را نشانند و به مردی تکیه داد و به عبدالله گفت: چه خبر داری؟ گفت: ای امیرالمومنین همان چیزی که دوست می‌داری، عایشه اجازه داد. عمر گفت: سپاس خدای را، هیچ چیزی برای من به این اهمیت نبود. چون جانم گرفته شد جنازه‌ام را ببر و باز بر عایشه سلام بده و بگو عمر بن خطاب اجازه می‌خواهد؛ اگر اجازه داد مرا وارد خانه‌اش کنید و اگر جنازه مرا نپذیرفت مرا به گورستان دیگر مسلمانان ببرید و میان آنان به خاک سپارید. در این هنگام حفصه دختر عمر در حالی که زنان همراهش بودند وارد شد همین که او را دیدیم برخاستیم. او خود را کنار پدر رساند و ساعتی بر بالین او گریست، سپس مردان دیگری اجازه ورود خواستند. حفصه به حجره دیگری رفت و ما صدای گریه‌اش را از آن خانه می‌شنیدیم.

مردان گفتند: ای امیرالمومنین، وصیت کن و کسی را به جانشینی خویش بگمار. گفت: من برای حکومت هیچ کس از این چند تن یا از این گروه را سزاوارتر نمی‌بینم که پیامبر ﷺ رحلت فرمود در حالی که از ایشان راضی بود و علی و عثمان و زبیر و طلحه و

عبدالرحمان بن عوف و سعد (بن ابی وقاص) را نام برد و گفت: عبدالله بن عمر هم در جلسات شما شرکت می‌کند ولی او را رایی نخواهد بود گویا عمر این را برای تسلیت و تسکین او می‌گفت اگر امارت به سعد بن ابی وقاص رسید که شایسته آن است و گر نه هر کدامتان امیر شدید از اندیشه او یاری بخواهید که من او را نه به سبب ناتوانی و نه به سبب خیانت کنار گذاشتم. عمر سپس گفت: به خلیفه پس از خودم درباره مهاجران نخستین به خیر و نیکی سفارش می‌کنم که حق ایشان را بشناسد و حرمت آنان را بدارد و او را درباره انصار سفارش می‌کنم، که آنان پیش از هجرت ایشان ایمان آوردند و مدینه را خانه ایمان دادند. باید کارهای پسندیده نیکان را پذیرا باشد و از خطاکاری ایشان در گذرد، و او را نسبت به ساکنان شهرها به نیکی سفارش می‌کنم که آنان مایه حفظ اسلام و پرداخت کنندگان اموال و سبب خشم دشمن‌اند و نباید از ایشان چیزی جز افزونی از حد نصاب اموالشان را آن هم با رضایت ایشان بگیرد و او را به اعراب سفارش می‌کنم که ایشان اصل و ریشه عرب‌اند و ماده اسلام شمرده می‌شوند و باید چیزی از افزونی اموال ایشان گرفته شود و به بینوایان و مستمندان آنان پرداخت گردد و او را در مورد کسانی که ذمی هستند و در پناه پیمان خداوند و رسول خدا قرار دارند سفارش می‌کنم که به پیمان آنان وفا کند و با کسانی که در صدد جنگ با اهل ذمه‌اند جنگ کند و چیزی بیشتر از طاقت و توان بر آنان تکلیف نکند.

گوید: چون عمر درگذشت جنازه‌اش را بیرون آوردیم و حرکت کردیم.

عبدالله بن عمر بر در حجره رسول خدا بر عایشه سلام داد و گفت: عمر بن خطاب اجازه ورود می‌خواهد. عایشه گفت: در آوریدش. جنازه را داخل بردند و کنار دو سالارش دفن کردند.

ابن عباس می‌گوید: من نخستین کس بودم که پس از زخمی شدن عمر پیش او رفتم، گفت: این سه سخن را از من حفظ کن و به خاطر بسپار که بیم آن دارم مردم مرا زنده نبینند: من در مورد احکام کلاله حکمی نمی‌دهم، کسی را بر مردم خلیفه نمی‌سازم و همه

بردگان من آزادند. من به او گفتم: تو را به بهشت مژده باد که افتخار مصاحبت پیامبر ﷺ را آن هم برای مدتی طولانی داشته‌ای و عهده دار کار مسلمانان شدی و با قدرت از عهده آن برآمدی و امامت را ادا کردی.

عمر گفت: اما اینکه مرا به بهشت مژده می‌دهی سوگند به خداوندی که جز او نیست اگر دنیا و هر چه در آن است از من باشد حاضرم در قبال ترس از آنچه در پیش است فدا کنم، مگر آنکه خبر قطعی را در مورد خود بدانم و آنچه درباره زمامداری مسلمانان گفتمی بسیار دوست دارم که از آن سر و تن بیرون روم نه به سود من باشد نه به زیانم، آری آنچه در مورد مصاحبت رسول خدا گفتمی فقط همان مایه امید است.

معمّر، از زهری، از سالم، از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که می‌گفته است: پیش پدرم رفتم و گفتم شنیدم مردم سخنی می‌گویند، خواستم آن را برای تو بگویم، آنان چنین می‌پندارند که تو کسی را به جانشینی خود نمی‌گماری و حال آنکه اگر خودت ساریان و شبانی برای شتر و گوسپند داشته باشی که آن را رها کند و پیش تو آید چنین خواهی دانست که تباه شده هستند و حال آنکه چوپانی مردم شدیدتر است، گوید: نخست سر خود را بر بالین نهاد و سپس برداشت و گفت: خداوند متعال دین خود را حفظ خواهد فرمود اگر من جانشینی تعیین نکنم پیامبر ﷺ هم جانشین تعیین نفرمود و اگر جانشین تعیین کنم ابوبکر جانشین معین کرد. به خدا سوگند، همین که پدرم نام پیامبر و ابوبکر را میان آورد دانستم که او کار هیچ کس را با کار رسول خدا عوض نخواهد کرد و کسی را به جانشینی نمی‌گمارد.

روایت شده است با آنکه عایشه اجازه داده بود که عمر در خانه‌اش دفن شود عمر گفت: پس از اینکه مردم او برای بار دوم اجازه بگیرند اگر اجازه داد چه بهتر و گر نه او را به حال خودش بگذارید، چرا که بیم آن دارم مبادا از بیم قدرت من اجازه داده باشد. این بود که پس از مرگ او هم از عایشه اجازه گرفتند و اجازه داد.

عمرو بن میمون نقل می‌کند که چون عمر زخمی شد کعب الاحبار پیش او آمد و این

آیه را تلاوت کرد همانا حق از پروردگارت توسست و هرگز از شک کنندگان مباش من پیش از این به تو خبر دادم که شهید خواهی شد، و می‌گفتی از کجا برای من که در جزیره العرب هستم شهادت نصیب خواهد شد.

ابن عباس روایت می‌کند که چون عمر زخمی شد و من رفتم و باخبر ابولؤلؤه برگشتم، حجره عمر آکنده از مردم بود و من نسبتاً جوان بودم خوش نمی‌داشتم سر و گردن مردم را زیر پا نهم و خودم را نزدیک برسانم، ناچار نشستم عمر هم بر خود ملافه‌یی پیچیده و سر خود را پوشانده بود، کعب الاحبار آمد و گفت چه مناسب است امیرالمومنین دعا کند تا خداوند او را برای این امت باقی بدارد تا کارهایی را انجام دهد و از جمله نام منافقان را گفت که عمر بتواند آنان را ریشه کن سازد من به کعب الاحبار گفتم آنچه را گفתי خودت به او ابلاغ کن. گفت: من این سخنان را گفتم که تو به او ابلاغ کنی. من جرات پیدا کردم، برخاستم و از روی دوش و شانه مردم گذشتم و کنار سر عمر نشستم و گفتم: تو مرا برای این کار گسیل کرده بودی که چه کسی تو را ضربت زده، او غلام مغیره بوده و همراه تو سیزده تن دیگر را زخمی کرده است و اینک کعب الاحبار اینجاست و در این موارد سوگند می‌خورد.

عمر گفت: کعب را پیش من فرا خوانید. او را فرا خواندند. گفت: چه می‌گویی؟ کعب گفت: چنین می‌گویم عمر گفت: به خدا سوگند، دعا نخواهم کرد ولی اگر خداوند عمر را نیامرزد عمر بدبخت خواهد شد.

مسور بن مخرمه می‌گوید: چون عمر زخمی شد برای مدتی طولانی مدهوش بود، گفته شد اگر او زنده باشد با هیچ چیز مثل تذکردادن نماز نمی‌توانید او را به هوش آورید. گفتند: نماز، نماز ای امیرالمومنین و نماز گزارده شده است، عمر به هوش آمد و گفت نماز، خدا نکند که آن را ترک کنم، برای کسی که نماز را رها کند بهره‌یی در اسلام نیست، عمر در حالی که از زخمش خون می‌تراوید نماز گزارد.

همچنین مسور بن مخرمه می‌گوید: چون عمر زخم خورد شروع به بیتابی و دردمندی کرد. ابن عباس گفت: ای امیرالمومنین، چنین نیست که تو افتخار مصاحبت رسول خدا ﷺ

را داشتی و نیکو از عهده برآمدی و گرفتار فراق آن حضرت شدی و او از تو خشنود بود و با ابوبکر مصاحبت کردی و حق صحبت او را نیکو داشتی و از تو جدا شد در حالی که از تو خشنود بود، سپس با مسلمانان مصاحبت و نسبت به آنان نیکی کردی و از آنان جدا می‌شوی در حالی که از تو خشنودند.

عمر گفت: اما آنچه در مورد مصاحبت پیامبر ﷺ و ابوبکر گفتی آری، این از چیزهایی است که خداوند بر من منت نهاده است، اما آنچه از بیتابی من می‌بینی به خدا سوگند، از این جهت است که حاضرم اگر تمام طلاهای زمین از من باشد فدیة دهم پیش از آنکه عذاب خدا را بینم در روایتی دیگر چنین است: که گفت حاضرم در قبال هول مطلع فدیة دهم، و در روایت دیگری آمده است که گفت: مغرور کسی است که شما او را فریفته باشید، اگر هر چه طلا و نقره که بر روی زمین است از من باشد حاضرم در قبال هول مطلع فدیة دهم. در روایت دیگری است که گفت: ای ابن عباس آیا در مورد امیری بر من ثنا می‌گویی؟

می‌گویم: در روایت دیگری آمده است که عمر گفت: سوگند به کسی که جان من در دست اوست بسیار دوست می‌دارم همان گونه که به امارت وارد شدم از آن بیرون روم و بر من گناه و گرفتاری نباشد. در روایتی دیگر آنچه آفتاب بر آن می‌افتد از من باشد حاضرم در قبال نجات از اندوه قیامت و مرگ بپردازم، و چگونه که هنوز به صحرای و جمع مردم نرسیده‌ام همچنین در روایتی دیگر آمده است: اگر دنیا و آنچه در آن است از من باشد حاضرم پیش از آنکه از سرانجام خود آگاه شوم در قبال بیمی که پیش روی من است بپردازم.

ابن عباس می‌گوید: در این هنگام صدای ام کلثوم را شنیدیم که می‌گفت: افسوس بر از دست دادن عمر! و زنانی همراه او می‌گریستند، صدای گریه فضای خانه را انباشته کرده و به لرزه درآورد، عمر گفت: ای وای مادر عمر، که خدای او را نبخشد و نیامرزد! من گفتم: به خدا سوگند: امیدوارم که عذاب را فقط همان اندازه ببینی که خداوند متعال می‌فرماید و هیچ کس از شما نیست جز آنکه به دوزخ وارد می‌شود^{۲۹} و تا آنجا که ما

می‌دانیم تو امیرمومنان و سرور مسلمانانی که به حکم قرآن قضاوت و به طور مساوی تقسیم می‌کنی.

ابن عباس می‌گوید: این سخن من عمر را خوش آمد، نشست و گفت: ای ابن عباس، آیا در این باره برای من گواهی می‌دهی؟ من ترسیدم چیزی بگویم، علی رضی الله عنه میان شانه ام زد و گفت گواهی بده.

در روایت دیگری آمده است که ابن عباس گفت: ای امیرالمومنین، چرا بیتابی می‌کنی که به خدا سوگند، اسلام تو مایه عزت و حکومت تو مایه پیروزی بود و دنیا را انباشته از عدل و داد کردی. عمر گفت: ای ابن عباس، آیا در این باره برای من گواهی می‌دهی؟ راوی می‌گوید: مثل اینکه ابن عباس خوش نداشت شهادت دهد و توقف کرد، علی رضی الله عنه به ابن عباس فرمود: بگو آری، من هم با تو هستم. ابن عباس گفت: آری.

در روایت دیگری آمده است که ابن عباس گفته است: همچنان که عمر بر پشت افتاده بود دست بر پوستش کشیدم و گفتم این پوستی است که آتش هرگز آن را لمس نخواهد کرد. عمر نگاهی به من افکند که بر او رحمت آوردم و گفت: از کجا این را می‌دانی؟ گفتم: با پیامبر صلی الله علیه و آله مصاحبت کردی و حق صحبت را نیکو پنداشتی... تا آخر حدیث. عمر گفت: اگر همه آنچه بر زمین است از من باشد حاضرم پیش از آنکه به عذاب خداوند برسم و آن را بینم بپردازم تا از آن در امان بمانم.

در روایت دیگری است که دیدیم صدای امام جماعت را نمی‌شناسیم، ناگاه متوجه شدیم که عبدالرحمان بن عوف است و گفته شد: امیرالمومنین زخمی شد.

مردم برگشتند و عمر که هنوز نماز صبح نگزارده بود همچنان در خون خود بود، گفتند: ای امیرالمومنین، نماز! سرش را بلند کرد و گفت: ترک نماز هرگز خدا نیاورد، هر کس نماز خویش را تباه سازد او را حظی در اسلام نیست. حرکتی کرد که برخیزد از زخمش خون جاری شد، گفت: برایم عمامه‌ی بی‌یاورید، آوردند، زخم خود را با آن بست و نماز گزارد و ذکر گفت و سپس به پسرش عبدالله نگریست و گفت گونه‌ام را بر خاک بنه. عبدالله می‌گوید: من به سخن او توجه نکردم و پنداشتم حواسش پرت است. برای بار

دوم گفت: پسر جانم، گونه‌ام را بر خاک بنه من انجام ندام برای بار سوم گفت: ای بی‌مادر! گونه‌ام را بر خاک بنه. فهمیدم که عقل او بر جای است و فقط از شدت درد نمی‌تواند خودش آن کار را انجام دهد. گونه‌اش را بر خاک نهادم دیدم اطراف موهای ریش او بر خاک است و چندان گریست که دیدم به گوشه چشمش گل چشبیده است گوش خود را تیز کردم تا بشنوم چه می‌گوید! شنیدم می‌گوید: ای وای بر مادر عمر و وای بر مادر عمر! اگر خداوند از او گذشت نفرماید.

در روایتی آمده است که علی علیه السلام آمد و کنار بالین عمر ایستاد و فرمود: هیچ کس برای اینکه با کارنامه او با خداوند دیدار کنم محبوب‌تر از این جسد پیچیده در پارچه نیست.

از ام المومنین حفصه روایت شده است که می‌گفته است: شنیدم پدرم در دعایش می‌گفت: پروردگارا، کشته شدن در راه خودت و مرگی در شهر پیامبرت (را نصیب من کن)! من گفتم: از کجا چنین چیزی ممکن است؟ گفت: اگر خدا بخواهد خودش فراهم می‌فرماید.

روایت شده که کعب الاحبار به عمر می‌گفته است: ما در کتابهای خود در مورد تو چنین یافته ایم که شهید خواهی شد، و عمر می‌گفته: چگونه برای من که ساکن جزیره العرب هستم وصول به شهادت ممکن است.

مقدام بن معدی کرب می‌گوید: چون عمر زخمی شد دخترش حفصه پیش او آمد و بانگ برداشت که ای صحابی رسول خدا و ای پدر همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و ای امیرالمومنین! عمر به پسر خود عبدالله گفت: مرا بنشان که مرا یاری شنیدن آنچه را که می‌شنوم نیست. عبدالله او را به سینه خود تکیه داد و نشان داد. عمر به حفصه گفت: تو را به حق خودم بر تو سوگند می‌دهم که از این پس بر من مویه گری و نوحه خوانی نکنی، البته در مورد اشک ریختن چشمان تو هرگز اختیار ندارم، و هیچ مرده‌یی نیست که او را بر صفاتی که در او نیست ستایش کنند مگر اینکه فرشتگان بر او خشم می‌گیرند.

احنف می‌گوید: شنیدم عمر می‌گفت: افراد قریش سالارهای مردم‌اند هر یک از ایشان

به هر کاری دست زند گروهی از مردم از او پیروی می‌کنند. چون عمر در گذشت و فرمان داده بود صهیب سه روز با مردم نماز بگزارد و به مردم خوراک داده شود تا افراد شورا بر خلافت یک تن هماهنگ شوند، هنگامی که سفره گسترده مردم از اینکه به سوی غذا دست دراز کنند خودداری کردند.

عباس بن عبدالمطلب گفت: ای مردم، رسول خدا ﷺ رحلت فرمود و ما پس از او غذا خوردیم، ابوبکر مرد پس از او غذا خوردیم و آدمی را از خوردن چاره‌یی نیست و سپس دست دراز کرد و خوراک خورد (دیگران پیروی کردند) و من درستی سخن عمر را دانستم.

بسیاری از مردم شعری را که در حماسه ابوتمام آمده است نقل کرده و پنداشته‌اند که سروشی از جنیان آن در مرثیه عمر سروده است و آن ابیات چنین است. از سوی اسلام پاداش پسندیده بهره‌ات شد و دست خداوند در آن پهنه از هم دریده شده برکت دهد.

هرکس هر اندازه تیزرو باشد و بر فرض که بر بالهای شتر مرغ سوار شود و بخواهد به آنچه در گذشته انجام داده‌ای برسد باز هم عقب می‌ماند... آیا پس از کشته شده در مدینه که زمین در سوگ او تیره و تار شد و درختان سترگ بر خود لرزیدند...

بیشتر مورخان این ابیات را از مزرد برادر شماخ و برخی هم از خود شماخ می‌دانند. «در انتهای این بخش بیان توضیحی را لازم می‌دانم و شیعه برای تخطئه حضرت عمر و ابوبکر به احادیثی از نبی اکرم اشاره می‌کند که هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است و احادیثی دیگر از این نوع. ولی: ۱- در اینکه حضرت فاطمه از این دو نفر آزرده شده و بعد هم آنها را نبخشیده باشند جای حرف و حدیث بسیار است ۲- حتی اگر این احادیث منتسب به نبی اکرم صحت داشته باشد شان بیان آن بنا به عللی بوده و به عبارت دیگر بنا به موقعیت و مناسبتی نبی اکرم این سخنان را فرموده‌اند. ممکن است شیعه بگوید حدیث‌شان بیان ندارد. ولی چگونه آیات قرآن که مهمتر است شان نزول دارد؟ به

عنوان مثال شما می‌گوییدشان نزول آیه ولایت در خصوص خاتم بخشی علی بوده و مراد از الذین (کسانی که) فقط حضرت علی می‌باشد و این آیه را نمی‌توان به زمان‌های دیگر و اشخاصی دیگر تعمیم داد. پس سخن نبی اکرم در خصوص آزرده فاطمه نیز به مناسبتی خاص و مربوط به زمان و افرادی خاص بوده است! آری: انسان‌های پست سرگرم اشخاص می‌شوند. انسان‌های عادی سرگرم حوادث می‌شوند ولی انسان‌های بزرگ به ایده‌ها فکر می‌کنند.

پایان